۲۰۰
فتگوی تمدنها

توفان برفراز قفقاز

نگاهی به مناسبات منطقه‌ای ایران
وجمهوری های آذربایجان ، ارمنستان و گرجستان
در دورهٔ نخست استقلال ۱۹۲۱ - ۱۹۱۷

کاوه بیات



توفان بر فراز قفقاز

نگاهی به مناسبات منطقه‌ای ایران
و جمهوری‌های آذربایجان، ارمنستان و گرجستان
در دورهٔ نخست استقلال ۱۹۲۱-۱۹۱۷

نوشتهٔ:

کاوه بیات

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی
تهران ـ ۱۳۸۸

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرستنویسی پیش از انتشار

بیات، کاوه، ۱۳۳۳ -

توفان بر فراز قفقاز: نگاهی به مناسبات منطقه‌ای ایران و جمهوری‌های آذربایجان، ارمنستان و گرجستان در دورهٔ نخست استقلال ۱۹۲۱-۱۹۱۷ / نوشتهٔ کاوه بیات، [برای] مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی [وزارت امور خارجه]. ـ تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۰.

۴۵۸ ص.: (مباحث اسناد؛ ۸۶).

ISBN: 978-964-361-065-4

بها: ۵۳۰۰۰ ریال

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار)

ص.ع. به انگلیسی:

Kaveh Bayat.

Storm over the Caucasus: A Glance at the Iranian Regional Relations with the Republics of Azerbaijan, Armenia and Georgia in the First Period of Independence 1917-1921

کتابنامه: ص ۴۳۳-۴۳۸؛ همچنین به صورت زیر نویس.

۱. قفقاز ـ تاریخ ـ انقلاب، ۱۹۱۷-۱۹۲۱. ۲. ایران ـ روابط خارجی ـ روسیه شوروی. ۳. روسیه شوروی ـ روابط خارجی ـ ایران. الف. ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات. ب. ایران. وزارت امور خارجه. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی. ج. عنوان. د. عنوان: نگاهی به مناسبات منطقه‌ای ایران و جمهوری‌های آذربایجان، ارمنستان و گرجستان در دورهٔ نخست استقلال ۱۹۲۱-۱۹۱۷.

DK ۲۶۵ / ۸ / ۹ ب ۷ ق ۹۴۷ / ۰۸۴۱

کتابخانه ملی ایران ۱۸۸۰۷- ۸۰ م

توفان بر فراز قفقاز (نگاهی به مناسبات منطقه‌ای ایران و جمهوری آذربایجان، ارمنستان و گرجستان در دورهٔ نخست استقلال ۱۹۲۱-۱۹۱۷)

نوشتهٔ: کاوه بیات

آماده سازی و نمایه: عقاب علی‌احمدی

نمونه‌خوانی: رضا آذری شهرضایی

چاپ اول: ۱۳۸۰، چاپ دوم: بهار ۱۳۸۸

تعداد: ۱۰۰۰ جلد

طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی: مینی سیتی، میدان شهید محلاتی، خیابان نخل، خیابان وزارت امور خارجه

تلفن: ۵-۲۲۴۷۲۷۳۲، دورنگار: ۲۲۴۷۲۷۳۶

فروشگاه مرکزی: میدان انقلاب، اول کارگر شمالی، پاساژ البرز، شماره ۱۱، تلفن: ۹-۶۶۴۲۹۰۲۸

فروشگاه شماره ۲: خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی

صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲

فروشگاه شماره ۳: انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر، تلفن: ۷۱-۲۲۲۹۲۲۷۰

فروشگاه اینترنتی: www.mofa.ir

فهرست

دیباچه

پایان دهه نخست استقلال جمهوریهای آسیای مرکزی و قفقاز، را می‌توان به نوعی تأکید مجدد بر استقلال و هویت ملی مردمان این مناطق دانست. تأکیدی که نخستین بار با اتخاذ سیاست شناسایی این جمهوریها از سوی جامعه ملل ملحوظ گردید. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی چنین باور دارد که شناسایی استقلال سیاسی این مناطق بدون شناخت **هویت و تاریخ مردمان** آن از ژرفا و جامعیت مناسب برخوردار نیست.

بدون تردید در دورهٔ حاکمیت اندیشهٔ مارکسیسم **عناصر ملی** موجود در این منطقه تبدیل به نوعی **عناصر خلقی** مبتنی بر قالبهای مارکسیستی گردیدند و بسیاری از حقایق از جمله هویت و تاریخ ملی این مناطق نادیده انگاشته شد. برای این مناطق طی قرون گذشته اسامی و روایت‌هایی ناصواب تعیین گشت و بازآفرینی تاریخ منطقه‌ای و اقوام موجود در آن کمتر مورد توجه واقع گردید. در آنچه که به عنوان تاریخ مکتوب برای منطقه به نگارش درآمد نقش **هویت‌های منطقه‌ای** نادیده گرفته شد و سخنی از تاریخ سیاسی، محلی، اجتماعی و اقتصادی به میان نیآمد.

تردید نیست که بخشی از آنچه اکنون به عنوان **مطالعات قفقاز** در پژوهشهای علمی مورد بررسی و مباحثه قرار می‌گیرد، به **مشکلات و بحرانها، فرصتها و امکاناتی** نظر دارد که بصورت بالقوه در این منطقه وجود دارد. لذا آنچه اینک دارای اهمیت بسزاست و شایسته است با تأکید خاص مورد توجه قرار گیرد، ارزیابی **سیاستهای جهانی** نسبت به این منطقه طی دویست سال اخیر است. اثر حاضر تلاش دارد با توجه به اسناد و مدارک موجود در آرشیو مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران و مجموعه‌ای از اسناد پراکنده روایتی از آنچه طی دوره نخست استقلال این جمهوریها در اوایل قرن میلادی گذشته روی نموده را بصورت مکتوب بازآفرینی نماید.

سید علی موجانی
دبیر مجموعه

پیشگفتار

یکی از ویژگی‌های مناسبات ایران و حوزه‌های پیرامونش در ادوار معاصر آن است که به رغم تأثیر متقابل و کم‌وبیش مستمر این دو حوزه بر یکدیگر، کم و کیف این تأثیر متقابل و آثار مترتب از آن، هیچ‌گاه به نحوی شایسته و در خور، مورد معرفت و شناسایی نبوده است؛ این مقوله را به ویژه در مورد مناسبات ایران و قفقاز در دو قرن اخیر می‌توان ملاحظه کرد که اشاره به یکی از دوره‌های مهم آن، موضوع اصلی این بررسی را تشکیل می‌دهد.

اگرچه به واسطهٔ شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس در قرن نوزدهم بخش‌های وسیعی از گرجستان و خانات جنوبی قفقاز از حوزهٔ قلمرو کشور جدا شد، ولی در عمل، این دگرگونی بیش از آن که به جدایی و دوری بیش از پیش این دو حوزه از یکدیگر منجر شود، از جهاتی چند این مناسبات را توسعه نیز بخشید. پیوند اداری و حکومتی ایران با قفقاز از میان برخاست ولی با توسعهٔ خطوط مواصلاتی و گسترش مناسبات اقتصادی که به افزایش مبادلات تجاری[1] و همچنین اشتغال تعداد روزافزونی از ایرانیان در مراکزی چون صنایع نفت باکو و غیره منجر شد[2]، وجه دیگری از این مناسبات توسعه یافت.

حوزه‌ای که در این میان آسیب جدی یافت، حوزهٔ مناسبات فرهنگی ایران و قفقاز بود. در حالی که در قفقاز نیز همانند بسیاری از دیگر حوزه‌های پیرامونی ایران ـ به ویژه حوزه‌های مسلمان‌نشین ـ زبان غالب فرهنگی (و به تبع آن اداری) زبان فارسی بود و حتی در پی چیرگی

---

۱. جوانبی از این امر در بررسی زیر مورد توجه قرار گرفته است.
مروین ل. انتنر، روابط بازرگانی *روس و ایران* ۱۸۲۸ - ۱۹۱۴، ترجمهٔ احمد توکلی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۹، صص ۱۲۷ - ۱۰۹.

۲. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: محمدحسین خسروپناه، «کارنامه و روزگار ایرانیان مهاجر در قفقاز، ۱۹۰۰ - ۱۹۲۰»، ماهنامهٔ *نگاه نو*، شمارهٔ ۴۳، زمستان ۱۳۷۸، صص ۳۱ - ۷۳.

روس‌ها نیز، به گونه‌ای که از اهم آثار متفکران و دانشمندان برجسته‌ای چون میرزا فتحعلی آخوندزاده و عباسقلی‌آقا باکیخانوف... برمی‌آید تا مدت‌ها در این وضع دگرگونی عمیقی رخ نداد[۳]، بالاخره با گذشت زمان و در پی تحولات حاصل از چیرگی اداری روسیه و سیاست‌های مشخص نظام مزبور در فارسی‌زدایی، بر این مناسبات نیز خلل جدّی وارد آمد[۴].

در واقع یکی از علل اصلی پیش‌آمد و شکل‌گیری دوگانگی پیشگفته، یعنی تداوم تأثیر متقابل ایران و حوزه‌های پیرامونش از یک‌سو، و فقدان معرفت و شناسایی لازم بر کم و کیف این مناسبات از سوی دیگر را در چارچوب همین توسعهٔ ناموزون می‌توان تبیین کرد. در پی چیرگی روس‌ها بر قفقاز نه فقط مناسبات ما با این حوزه قطع نشد بلکه از جهاتی چند، توسعه نیز یافت. ولی از آنجایی که این دگرگونی، با نوعی گسست فرهنگی فزاینده توأم شد، شناخت و آگاهی ما نسبت به سرگذشت و سرنوشت بعدی این حوزه، سیری نزولی پیدا کرد. به همین دلیل ـ به گونه‌ای که در بخش اول این بررسی نیز ملاحظه خواهد شد ـ تشکیلات سیاسی ایران تا مدت‌ها در شناسایی ویژگی‌های این وضعیت جدید، یعنی ویژگی‌ها و خصوصیات یک قفقاز مستقل دچار اشکال بود و به همین نسبت در اتخاذ یک خط مشی سیاسیِ متناسب با یک‌چنین وضعیتی نیز دچار تأخیر و تعلل.

در فاصلهٔ چیرگی روس‌ها بر قفقاز در اواسط قرن نوزدهم تا فروپاشی نظام تزاری در اوایل سدهٔ بعد که برای مدتی ایران را از نو به صورتی مستقیم درگیر تحولاتِ آن کرد، قفقاز دگرگونی‌های فراوانی را تجربه کرد که بی‌اطلاعی کم و بیش گستردهٔ ایرانیان ـ چه در سطوح رسمی و چه در میان عامه ـ از این تحولات، مانع از این گردید که ایران بتواند در مواجهه با رخداد ناگهانی و دور از انتظاری چون فروپاشی نظام تزاری و برآمدن یک قفقاز مستقل به جای آن، مواضع سریع و صریحی اتخاذ کند.

یکی از مهمترین داده‌ها و دانسته‌هایی که در این عرصه فقدانش کاملاً حس شد، بی‌اطلاعی ایرانیان از شکل‌گیری یک رشته تحولات ملی مشخص در میان اقوام و ملل قفقاز بود. چیرگی روسیه بر قفقاز در کنار دگرگونی‌های فراوانی که به دنبال آورد، نه‌فقط موجب شکل‌گیری

---

۳. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: عزیز دولت‌آبادی، *سرایندگان شعر پارسی در قفقاز*، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۰ .

۴. موضوع «ایرانی‌زدایی» به عنوان یکی از سیاست‌های مشخص روسیه بعد از چیرگی بر قفقاز که در منبع زیر مورد اشاره قرار گرفته است، موضوعی است در خور تحقیق و بررسی بیشتر:
Tadeusz Swietochowski, *Russian Azerbaijan, 1905 - 1920,* Cambridge University Press, 1985, pp. 26-27.

خواستِ استقلال و رهایی در میان اقوام و ملل قفقاز گشت، بلکه با ایجاد یک طبقهٔ متوسط تحصیلکرده در میان آن‌ها، ابزار دستیابی به یک‌چنین اهدافی را نیز به وجود آورد. ناسیونالیسم برآمده از این تحولات، به ویژه صورت مشخصی که این ناسیونالیسم نوپا در میان بخش مسلمان‌نشین جنوب و جنوب شرق قفقاز یافت و به محض فروپاشی تزاریسم کل تحولات آن حدود را تحت‌الشعاع قرار داد، برای ایرانیان پدیدهٔ آشنایی نبود و آنگاه نیز که با گذشت زمان و لزوم رویارویی با انبوهی از حوادث و رویدادهای گوناگون، تجربه و آشنایی لازم فراهم شد، بار دیگر برای بسط و تعمیم این آشنایی و جا افتادنش فرصتی باقی نبود. زیرا هنوز چند سال از فروپاشی تزاریسم نگذشته بود که بار دیگر امپریالیسم روس ـ و این‌بار به جامهٔ سرخ بلشویکی ـ از نو بر مقدرات این سامان چیره گشت و به دولت مستعجلِ استقلال قفقاز خاتمه داد. بار دیگر مناسبات ایران و قفقاز از یک تعامل و تبادل مستقیم و رو در رو خارج شد و به یکی از توابع مناسبات تهران ـ مسکو تبدیل گردید.

این نکته از آن روی مهم است که با فروپاشی اتحاد شوروی در سال‌های پایانی دههٔ ۱۹۸۰ نیز که به استقلال بسیاری از جماهیر سابق شوروی منجر شد، بار دیگر ایران با تجربهٔ تقریباً مشابهی روبرو شد؛ پدیدارشدن طیف چشمگیری از کشورهای تازه‌پا در همسایگی کشور که هر یک از پیشینهٔ خاصی از علائق و تجارب ملی و قومی برخوردار بودند که به محض برچیده‌شدن چیرگی روسیهٔ شوروی زمینهٔ عملکرد بعدی آن‌ها را تشکیل داد. این بار نیز وجه دور از انتظار و ناگهانیِ این دگرگونی، ایران را رو در روی طیف متنوعی از کشورهای مختلف قرار داد که از کم و کیف پیشینهٔ مورد بحث آن‌ها در عرصهٔ علائق و تجارب ملی آگاهی چندانی نداشت و به همین نسبت نیز در اتخاذ سریع و صریح یک خط مشی ـ یا به عبارت دقیقتر، مجموعه‌ای از خط مشی‌های مختلف ـ در قبال آن‌ها موفق نبود.

به همین دلیل شاید یکی از مزایای تدوین چنین مجموعه‌ای را بتوان در آن دانست که لااقل در بخشی از این حوزه ـ یعنی حوزهٔ قفقاز ـ مناسبات منطقه‌ای ایران مسبوقِ به سابقه می‌شود و این سابقه همان‌گونه که ملاحظه خواهد شد، سابقه‌ای پر و پیمان است که در آن نه‌فقط پیشینه و چگونگی شکل‌گیری بسیاری از مسائل و نکات کلیدی که هنوز هم مسائل و نکات کلیدی عمده‌ای در مناسبات منطقه‌ای ایران می‌باشند، بیان شده، بلکه احتمالاً نشانه‌هایی از نحوهٔ حل و فصل آن‌ها را نیز می‌توان ملاحظه کرد.

حوزهٔ جغرافیایی این بررسی اگرچه با اشتمال بر تحولات نقاطی چون ولادی‌قفقاز در بخش‌های جنوبی روسیه از یک‌سو و قارص و ارزروم در بخش‌های شرقی آناتولی از سوی

دیگر، حوزهٔ پهناور و گسترده‌ای را در بر می‌گیرد، ولی به هر حال و به رغم آن‌که در این بررسی از تمامی این نقاط و صفحاتِ مابین آن‌ها سخنی در میان خواهد بود، محور اصلی بحث بر مناسبات ایران و مناطق همجوارش یعنی بخش‌های جنوبی قفقاز استوار است. تحولات این حوزه، یعنی تحولات جمهوری آذربایجان و بخش‌های جنوبی ارمنستان بود که بیش از هر قسمت دیگر بر مناسبات منطقه‌ای ایران تأثیر نهاد و به همین نسبت نیز تا حدودی از تحولات ایران ـ به ویژه بخش‌های مرزی آن ـ تاثیر پذیرفت.

از نقطه‌نظر تاریخی نیز با آن‌که در این بررسی، تحولات قفقاز در فاصلهٔ فروپاشی تزاریسم در پی انقلاب ۱۹۱۷ روسیه تا چیرگی مجدد روس‌ها بر این سامان در سال‌های نخست دههٔ ۱۹۲۰ مورد نظر است که در خلال آن نه‌فقط با چگونگی ظهور و سقوط سه جمهوری آذربایجان و گرجستان و ارمنستان روبرو هستیم، بلکه بالضروره به خط مشی‌های منطقه‌ای قدرت‌هایی چون بریتانیا، ترکیه و روسیه نیز می‌بایست توجه می‌شد، ولی این نکته را نیز باید در نظر داشت که این بررسی را نه می‌توان تاریخ قفقاز در این دوره تلقی کرد و نه حتی تاریخ مناسبات منطقه‌ای ایران در دورهٔ مورد بحث. هدف اصلی این بررسی صرفاً ارائهٔ گزارشی است از چگونگی رویکرد ایران به این مقوله؛ این که ایران با توجه به گزارش‌های واصله از نمایندگی‌هایش در قفقاز اصولاً این تحولات را چگونه دید، آنگاه بر اساس این دیده‌ها چه خط مشی‌ای را اتخاذ کرد. از این‌رو همان گونه که اشاره شد، یک‌چنین بررسی‌ای را نه‌تنها نمی‌توان تاریخ قفقاز در دورهٔ مذکور به شمار آورد، بلکه تاریخ مناسبات منطقه‌ای ایران نیز نمی‌باشد، زیرا برای تدوین چنین تاریخچه‌ای آگاهی از نحوهٔ رویکرد و عملکرد طرفینِ دیگرِکار نسبت به ایران نیز لازم است و آن نیز مستلزم صورت‌گرفتن بررسی‌هایی مشابه در آرشیوهای جماهیر آذربایجان و ارمنستان و گرجستان ـ و در حاشیهٔ آن آرشیوهای روسیه و ترکیه و بریتانیا و فرانسه... ـ در این حوزه و دوره می‌باشد.

حال که از تاریخ قفقاز و محدودیت‌های آن در زمینهٔ مناسبات منطقه‌ای ایران سخن به میان آمد، جا دارد در معرفی منابع ثانویِ موجود در این زمینه نیز نکاتی بیان گردد. با آن که یکی از نخستین، و هنوز هم جامع‌ترین بررسی‌های موجود از تاریخ معاصر قفقاز، نوشته‌ای است به قلم یک ایرانی ـ *نبردِ ماوراء قفقاز* فیروز کاظم‌زاده[5] ـ ولی متاسفانه منابع فارسی در این زمینه بسیار

---

۵. مشخصات این اثر که هنوز به فارسی ترجمه نشده و در پی فروپاشی اتحاد شوروی نیز در خارج تجدید چاپ شد، به قرار زیر است:

Firouz Kazemzadeh, *The Struggle for Transcaucasia, 1917 - 1921*, New York: Philosophical Library, 1951.

معدود و انگشت‌شمار می‌باشند؛ نشانه‌ای دیگر از گسست فرهنگیِ مورد بحث. کتاب *ارمنستان، آذربایجان، گرجستان، از استقلال تا استقرار رژیم شوروی*، ۱۹۲۳ - ۱۹۱۷ نوشتهٔ سرژ آفاناسیان (ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، انتشارات معین، ۱۳۷۰) با آن که جامع‌ترین نوشتهٔ موجود در این زمینه محسوب می‌شود، ولی بیشتر بر مراحل پایانی دور اول استقلال قفقاز ناظر است تا کل ماجرا. *استعمار انگلیس در ماوراء قفقاز*، ۱۹۲۱ - ۱۹۱۸، *بر اساس اسناد محرمانهٔ وزارت خارجهٔ بریتانیا* نوشتهٔ حبیب‌الله کمالی (تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۶)، اگرچه بررسی مفیدی است، ولی همان گونه که از عنوان فرعی‌اش برمی‌آید، بیشتر بیانگر آراء مندرج در اسناد بریتانیا می‌باشد تا یک پژوهش جامع. *شکل‌گیری هویت ملی در یک جامعهٔ مسلمان*، نوشتهٔ تادایوز سویتوچوسکی که تاریخ در خور توجهی از چگونگی پدیدآمدن و تأسیس جمهوری آذربایجان می‌باشد و در این بررسی نیز به کرّات بدان مراجعه شده، با آن که چند سال پیش در خارج از کشور ترجمه و منتشر شده است - (ترجمهٔ آ. آیدین، استراسبورگ، ۱۹۸۷) - هنوز به نحوی گسترده در ایران در دسترس نمی‌باشد و سوای این بررسی‌ها، جز مقالات پراکنده‌ای که در این زمینه در دو مجلد از مجموعهٔ *قفقاز در تاریخ معاصر* (ج ۱، تهران، انتشارات پروین، ۱۳۷۱ و ج ۲، تهران، نشر شیرازه، ۱۳۷۷) منتشر شدند، به زبان فارسی اثر قابل‌توصیه‌ای در این زمینه موجود نمی‌باشد.

در پایان با امیدِ بدان که این بررسی مقدماتی، لااقل زمینه و انگیزه‌ای تلقی گردد در انجام پژوهش‌های کاملتر و پرکردن این خلاء غیرقابل‌اغماضِ تاریخی، لازم می‌داند که در درجهٔ اول از مساعدت و همراهی مسئولین محترم دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجهٔ جمهوری اسلامی ایران، و به ویژه جناب آقای سیدعلی موجانی مدیر مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی این مؤسسه که در فراهم‌آوردن امکانات این بررسی از هیچ تلاشی فروگذار نکردند، حوصله و همراهی جناب آقای عباسعلی عبداللهی مدیر سابق ادارهٔ آرشیو و همکاران ایشان - آقایان تقی محمدپور و علی‌رضا خداقلی‌پور - در این زمینه، و بالاخره مساعدت‌های مستمر آقای رضا آذری شهرضایی در طول کار و لطف آقای عقاب علی‌احمدی در سامانِ نهایی این بررسی تشکر و قدردانی به عمل آید.

کاوه بیات
تیرماه ۱۳۸۰

بخش اول

انقلاب و استقلال

فصل اول

فروپاشی امپراتوری

در پی انقلاب فوریه ۱۹۱۷ که به سرنگونی نظام تزاری منجر شد، دولت موقت روسیه از میان اعضای «دوما» ـ پارلمان روسیه ـ تشکیلات خاصی را تحت عنوان «کمیتهٔ ویژهٔ قفقاز[1]» برای ادارهٔ امور کشوری قفقاز انتخاب کرد. امور لشکری قفقاز از جمله وظیفهٔ رسیدگی به جبههٔ جنگ با عثمانی، هنوز بر عهدهٔ ستاد فرماندهی ارتش روسیه قرار داشت. کمیتهٔ ویژه از همان مراحل نخست کار با تعدادی از ارگان‌های رقیب روبرو شد که اکثراً خاستگاه خودجوش و انقلابی داشتند. یکی از مهمترین این‌ها «مجمع نمایندگان سربازان سپاه قفقاز» بود که در مه ۱۹۱۷ / رجب ۱۳۳۵ نخستین کنفرانس خود را در تفلیس برگذار کرد.[2]

نتایج حاصل از این رخدادها یکی از نخستین مواردی بود که به نحوی مستقیم بر تحولات ایران تاثیر نهاد. در اشاره به این موضوع از سندی می‌توان یاد کرد که در همان ایام تحت عنوان «ترجمهٔ قرارداد شورای نظامی اردوی قفقاز در مسائل راجعه به ایران که در جلسات شورای مزبور در تفلیس از ۲۴ ماه آپریل تا ۱۹۱۶ ماه مای ۱۹۱۷ قطع شده است.» منتشر گردید. در این سند ضمن تقبیح عملکرد حکومت پیشین روسیه در ایران، اعلام شده بود: «... اردوی قفقاز که طرفدار استقرار ملل و عدم مداخله در امور داخلهٔ آن‌ها می‌باشد به هیچ وجه در ترتیبات و تشکیلات جدیدهٔ دولت ایران ممانعت نخواهد کرد و برعکس حاضر است تمام محذورات را که از طرف حکومت سابقهٔ روسیه در این راه چیده شده و سبب

---

1. Ozakam

2. Firouz Kazemzaudeh, *The Struggle for Transcaucasia (1917-1921)*, Philosophical Library, New York, 1951, p. 36

عدم‌اعتماد و تولید خصومت بر علیه سیاست روسیه از طرف ایران شده است [را] برطرف نماید که به این وسیله در تشیید روابط صمیمانه و دوستانه مابین دموکرات‌های روس و ایران هیچ اشکالاتی باقی نماند.»[۳]

در ادامهٔ این «قرارداد» که احتمالاً در اثر فعالیت‌های ایرانیان تفلیس حاصل شده بود[۴]، شورای عالی نظامی... «به عموم هم‌قطاران خود» توصیه کرده بود که «طرز رفتار خودشان را نسبت به اهالی ایران معقولانه و نیک‌خواهانه نمایند...» ولی در باب تخلیه قوای روسیه از ایران که یکی از خواسته‌های اساسی ایرانیان در این مقطع به شمار می‌رفت، وعده‌ای داده نشد. در واقع آن‌ها از «دموکرات‌های ایران» خواستند مانع از آن شوند که «... هیچ‌گونه قوای فاسدهٔ باطنی، از هر طرف بوده باشد، برای قشون روس که برحسب اقتضای پولیتیکی به واسطهٔ محاربهٔ عمومی اروپ در مملکت بی‌طرف ایران موقتاً اقامت دارد بادی خسران نشود.»[۵]

اگرچه از لحاظ رسمی و اداری، کانون اصلی تحولات قفقاز تفلیس محسوب می‌شد که هم‌اینک نیز به گوشه‌ای از حوادث آن اشاره شد، ولی تب و تاب اصلی ـ لااقل از نظر ایران ـ در باکو جریان داشت. در مقایسه با آنچه در باکو صورت می‌گرفت تفلیس نسبتاً آرام بود. همانگونه که سرکنسولگری تفلیس در ۲۰ ذیقعدهٔ ۱۳۳۵ / ۷ سپتامبر ۱۹۱۷ گزارش کرد: «... وضع سیاسی قفقاز فعلاً آرام و امورات تابع جریان مرکز است. چیزی که خیلی باعث اضطراب مردم است نقصان آذوقه است مخصوصاً در شهر تفلیس... با حلول زمستان بیم آن می‌رود که ترتیب تهیهٔ آذوقه و سوخت به کلی ممتنع گردد...»[۶] ولی در باکو، تحولات و نگرانی‌هایی از این دست، به آشوب‌هایی منجر گشت که در خلال آن کاروانسرای مهدی اُف

---

۳. برای آگاهی از تصویر این سند چاپی ـ «ترجمهٔ قرارداد شورای نظامی...» ـ که در ۷ ژوئیه ۱۹۱۷ توسط پست ارسال شده است، بنگرید به مجلهٔ *آینده*، سال سیزدهم، شمارهٔ ۴ – ۵، تیر – مرداد ۱۳۶۶، ص ۳۷۰.

۴. در اشاره به فعالیت‌های سیاسی ایرانیان تفلیس به «جمعیت دموکرات مترقیون ایران» می‌توان اشاره کرد که در ۲۲ ذیقعدهٔ ۱۳۳۵ / ۹ سپتامبر ۱۹۱۷ وزارت امور خارجه در پاسخ به بیانیه‌های آنان چنین نوشت: «... طبیعی است که ترقی و تعالی مملکت و رفاهیت عامهٔ هموطنان منوط و مربوط به معاونت و کمک کلیهٔ افراد اهالی با دولت و بذل فداکاری‌های لازمه می‌باشد. هیئت دولت حالیه [کابینهٔ اول وثوق‌الدوله] هم از بدو تشکیل، به طوری که در قوه داشتند، در حل مسائل اساسی دولتی و اصلاحات لازمه کوشیده و امید دارد با استظهار به مساعدت و کمک مادی و معنوی عامهٔ هموطنان موفقیت کامل در انجام مقاصد و انجام مآرب ملیّه پیدا کند....» وزارت امور خارجه، ادارهٔ روس [توسط سرکنسولگری تفلیس]، نمرهٔ ۱۱۴۶۱ / ۳۳۹۰، ۲۴ ذیقعدهٔ ۱۳۳۵، $۳۵\frac{۱۳}{۷}$ [شمارهٔ کارتن ۱۳، شمارهٔ پرونده ۷، ۳۵ سال بایگانی]، اصل بیانیه‌های مورد بحث در این مجموعه ملاحظه نشد.

۵. «ترجمهٔ قرارداد شورای نظامی اردوی قفقاز...»، پیشین ($۳۵\frac{۱۳}{۵}$).

۶. ژنرال کنسولگری تفلیس، نمرهٔ ۶۶۸، ۲۰ ذیقعدهٔ ۱۳۳۵.

که مال‌التجارهٔ گروهی از ایرانیان را در خود جای داده بود، توسط «سالدات‌ها» غارت گردید.[۷]

شورای باکو

در باکو نیز همانند دیگر مراکز عمدهٔ قفقاز پیروزی انقلاب فوریه ۱۹۱۷ با تشکیل و اقتدار شوراها توأم شد؛ شورای باکو اگرچه از تمامی گرایش‌های مختلف سیاسی وقت ـ کادت، منشویک، سوسیالیست انقلابی... ـ نمایندگانی در خود داشت، ولی با قرار گرفتن اشخاصی چون استپان شائومیان در راس آن، عملاً تحت نفوذ بلشویک‌ها درآمد.[۸] در کنار نهادهای سیاسی و اجتماعی ارمنی‌ها و روس‌های باکو، مسلمان‌ها نیز با تأسیس تشکیلاتی که در آغاز تحت عناوینی چون انجمن خیریه و غیره بیشتر رنگ مدنی داشت، برای تشکل و سازماندهی نیروهای سیاسی مسلمانان وارد عمل شدند. تشکیل کنگرهٔ سراسری مسلمانان قفقاز در مه ۱۹۱۷ / رجب ۱۳۳۵ در مسکو که گذشته از حمایت از دولت موقت روسیه، برای سازماندهی واحدهای نظامی مسلمانان نیز وارد کار شد، گام دیگری بود در جهت تشکل گستردهٔ مسلمان‌ها.

تأثیر این فضای سیاسی و گشایش حاصل از آن را می‌توان در گزارش کنسولگری ایران از یکی از اجتماعات مسلمان‌ها ملاحظه کرد. در مجلسی که در «... ۶ رجب، مطابق با ۱۵ آپریل روسی، در انجمن خیریهٔ مسلمانان بادکوبه که از تمام شهرها نماینده فرستاده بودند رسماً منعقد...» گردید، گروهی از چهره‌های سرشناس مسلمان در مقام طرح خواسته‌های خود برآمدند. یکی از اشخاصی که در این مجمع سخنرانی کرد علی‌مردان‌بیگ توپچی‌باشوف «...صدر سیزوو خود آوُکا [وکیل عدلیه] و در مجلس دویم دوما وکیل... بود که نطق‌های مفیدهٔ موثره مبنی بر آزادی خودشان کرده، صدای شادی و مسرت از هر طرف بلند بود...»[۹]

البته این فضای باز، تنش‌های خاص خود را نیز به دنبال داشت؛ هنگامی که در همین اجتماع «... چهار نفر از خانم‌های معلمهٔ مسلمان با روی باز که به طور نمایندگی از سایر شهرها آمده بودند... هر یک نطق‌های مفیده کرده اظهار داشتند که به حمدالله موقعی پدیدار شد که رایحهٔ آزادی و حریت به مشام عامهٔ مردم رسیده ما هم که جزئی از کل هستیم سهمی

---

۷. کنسولگری باکو، نمرهٔ ۷۲۷، ۴ ذیحجهٔ ۱۳۳۵ ($\frac{۱۳}{۱۵}$۳۵).

8. Kazemzadeh, op. cit., p. 47

۹. کنسولگری باکو، نمرهٔ ۵۳۱، ۹ رجب ۱۳۳۵، ($\frac{۱۳}{۵}$۳۵)

برده قسمت خودمان را دریافت داشته‌ایم...» و خواهان رفع حجاب شدند که به عقیدهٔ آن‌ها «تا به حال به واسطهٔ آن ملت اسلامی از سایر ملل از هر حیث عقب مانده است... قاضی سابق بادکوبه که یکی از نطاق‌های معروف است شروع به نطق کرد...» و پس از اظهار مسرت و خشنودی از آزادی و «... آزادی مذهب که در حقیقت اساس مذهب اسلام است و تا حال پرده‌ای آن را مختفی داشته بود...»، ترک حجاب اسلامی را مغایر با شرع اعلام داشت و «... در این مورد همهمه و سروصدایی از سیزو بلند شد و نگذاشتند قاضی نطق خود را تمام نماید و تا درجه‌ای هم نزدیک به خطر بود...»[۱۰]

ولی مسائل قفقاز همه از این دست نبودند، قفقاز مدت‌ها پیش دوره‌ای راکه در خلال آن تعارض‌هایی از نوع تعارضِ میان سنت و تجدد مهمترین مسئلهٔ آن را تشکیل می‌داد، پشت سر گذاشته بود. فروپاشی روسیه و تحولات منطقه‌ایِ ناشی از آن و در رأس این تحولات پیشروی نیروهای نظامی قوای عثمانی، اقوام و ملل قفقاز را در وضعیتی قرار داد که بنیانِ هر چه سریعتر یک موجودیت ملّی، حداقل شرط لازم جهت بقای مادی و معنوی آن‌ها گشت. مسائل ناشی از این فرایند اجتناب‌ناپذیر؛ تعارض این اقوام و ملل با یکدیگر، و همچنین تعارض هر یک از آن‌ها با همسایگانشان کل تحولات منطقه راتحت‌الشعاع قرار داد.

پیشروی عثمانی‌ها

در مراحل نخست جنگ، دولت عثمانی در تدارک لشکرکشی به قفقاز سازمان ویژه‌ای را بنیان نهاد تحت عنوان «تشکیلات مخصوصه» که وظیفهٔ اصلی‌اش آن بود که با اعزام افراد و یا هیئت‌هایی به خطوط پشت جبههٔ روس‌ها در قفقاز و همچنین بخش‌های غربی و شمالی ایران که عملاً تحت اشغال نیروهای روسیه قرار داشت، زمینه را جهت هجوم نظامی خود تدارک بیند. در همین چارچوب، در مراحل اولیهٔ جنگ بین تعدادی از چهره‌های سرشناس مسلمان‌های قفقاز و مأمورین «تشکیلات مخصوصه» دیدارهایی صورت گرفت و مواعیدی نیز رد و بدل گردید.[۱۱] برنامه‌هایی که با شکست‌های سهمگین عثمانی‌ها در دو نبرد ساری‌قمیش و ارزروم (ژانویه ۱۹۱۵ و فوریهٔ ۱۹۱۶) اصولاً موضوعیت خود را از دست داد. زیرا با عقب‌نشینی عثمانی‌ها و توسعهٔ خط مقدم جبهه به نواحی داخلی عثمانی، قفقاز

---

۱۰. همان، همچنین برای بنگرید به:
کنسولگری باکو، نمرهٔ ۵۴۴، ۲۵ رجب ۱۳۳۵، (۳۵۱۳)

11. Tadeusz Sowietochowski, *Russia and Azerbaijan: A Borderland in Transition*, Columbia University Press, New York, 1995, p. 60

اهمیت اولیهٔ خود را به عنوان منطقه‌ای که می‌توانست به عرصهٔ رویارویی‌های نظامی تبدیل شود از دست داد. «تشکیلات مخصوصه» که قرار بود بخش‌های مسلمان‌نشین روسیه را بشوراند. در حد یک تشکیلات امنیتی داخلی به تمشیت اموری چون قتل‌عام ارامنه گرفتار شد و مسلمین قفقاز نیز به حال خود رها شدند. در واقع در این مرحله رفع خطر از قفقاز به حدی بود که در پی برکناری ورونتسوف داشکوف از نیابت سلطنت قفقاز و استقرار گراند دوک نیکلای به جای او - پاییز ۱۹۱۵ / ۱۳۳۳ - مسلمین آن حدود از آزادی‌های نسبی چشمگیری نیز برخوردار شدند.[۱۲]

هنگامی که در بهار ۱۹۱۷ روسیه دستخوش انقلاب شد، جبههٔ قفقاز آرام بود و عملاً نوعی ترک مخاصمهٔ غیررسمی را تجربه می‌کرد. حتی کودتای بلشویک‌ها در مسکو در نوامبر همان سال که عملاً به گسست کل شیرازهٔ کار و تشکیل یک حکومت جدید در قفقاز منجر شد نیز در وضعیت نظامی موجود تغییر فوری‌ای به پیش نیاورد. تنها در پی بازگشت تدریجی سربازها به اوطانشان بود که حکومت کمیساریای ماوراء قفقاز که در نوامبر ۱۹۱۷ جایگزین «کمیتهٔ ویژه» گردید مجبور شد با ترک‌ها به توافق برسد و به همین منظور در اواسط دسامبر ۱۹۱۷ / اواخر صفر ۱۳۳۶ در ارزنجان بین طرفین مذاکراتی صورت گرفت که به یک قرارداد ترک مخاصمه منجر شد. اگرچه براساس این معاهده، چیرگی کمیساریای قفقاز بر متصرفات زمان جنگ روسیه در آن حدود به رسمیت شناخته شده بود، ولی ضعف فزایندهٔ حکومت قفقاز آشکارتر از آن بود که عثمانی‌ها آن را نادیده بگیرند.[۱۳]

از اواخر سال ۱۹۱۷ سپاه سوم عثمانی که با نیرویی معادل هشت لشکر - بین ۴۵ تا ۵۰ هزار سرباز - تحت فرماندهی وهاب‌پاشا جبههٔ قفقاز را تحت پوشش داشت، آمادهٔ عملیات گردید و با تصرف ارزنجان در ۱۳ فوریه / ۲۰ ربیع‌الاخر ۱۳۳۵ تعرض خود را آغاز کرد.[۱۴] کمیساریای قفقاز که برای مذاکره و مقابله با عثمانی‌ها از مبنای حقوقی مناسبی برخوردار نبود در اواخر فوریه ۱۹۱۸ / اواسط جمادی‌الاول ۱۳۳۶ با تشکیل مجمعی مرکب از نمایندگانی که در نوامبر همان سال برای حضور در مجلس مؤسسان نافرجام پتروگراد انتخاب شده بودند، «سیم»[۱۵] [مجلس] ماوراء قفقاز تشکیل شد. هدف اصلی «سیم» که در

---

12. Richard G.Hovannisian, *Armenia on the Road to Independence, 1918*, University of California Press, Berkeley, 1967, pp. 62 - 68

13. Christopher J.Walker, *Armenia, the Survival of a Nation*, Croom Helm, London,1983, p. 246

14. W.E.D.Allen and Paul Muratoff, *Cancasian Battle fields, a History of the Wars on the Turco - caucasian Border, 1828 - 1921, Cambridge University Press, 1953, p. 467*

15. Seim

مقایسه با تشکیلات حکومتی پیشین قفقاز از اختیارات بیشتری برخوردار بود، جلوگیری از پیشروی قوای عثمانی بود[۱۶]، ولی پیش از آن که نتایج حاصل از این تلاش‌ها مورد بررسی قرار گیرد، جای آن دارد تأثیر کلی این رشته تحرکات نظامی که در عرض مدت‌زمانی کوتاه وضعیت عمومی قفقاز را به نحوی بنیانی تغییر داد، از نظر دور نداریم.

تشکیلات دیپلماتیک ایران

حال اگر سرآغاز این بحث را از منظر موضوع اصلی این بررسی، یعنی از منظر مناسبات ایران و قفقاز مورد توجه قرار دهیم، نخستین اثر انقلاب ۱۹۱۷، منقلب‌ساختن کل ساختار دیپلماتیک ایران بود در ارتباط با روسیه، و به تبع آن قفقازی که دیگر بخشی از روسیه محسوب نمی‌شد. تا پیش از انقلاب ۱۹۱۷، ایران و قفقاز رابطهٔ سیاسی مستقلی نداشتند. روابط ایران با قفقاز همانند روابطش با دیگر نقاط امپراتوری روسیه، رابطه‌ای بود تابع روابط تهران و پتروگراد که از یک سو در مناسبات وزارت امور خارجه با سفارت دولت روسیه در تهران تنظیم می‌شد و از سوی دیگر در مناسبات سفارت ایران با وزارت امور خارجهٔ روسیه در پتروگراد. تشکیلات دیپلماتیک ایران در حوزهٔ قفقاز نیز به رغم گستردگی نسبی آن، یک ژنرال کنسولگری در تفلیس و کنسولگری‌هایی در باکو و ایروان و نایب کنسولگری‌هایی در مراکز جزء همانند حاجی طرخان، ولادی قفقاز، باطوم... و همچنین یک رشته نمایندگی‌های فرعی در پاره‌ای نقاط چون صابونچی در حومهٔ باکو در امور کلی تابع سیاست‌های تهران ـ پتروگراد قرار داشت. در پی انقلاب ۱۹۱۷ روسیه این وضع دگرگون شد. یکی از نخستین نتایج این دگرگونی فروپاشی سریع و فزایندهٔ حاکمیت پتروگراد بر اقصی نقاط امپراتوری بود. از این‌رو در کنار کاهش اقتدار پتروگراد بر مناطقی چون قفقاز، سفارت ایران در پتروگراد یا سفارت روسیه در تهران که تنظیم مناسبات سیاسی دو کشور را برعهده داشتند نیز نقش اصلی خود را از دست دادند.

از گزارش‌های موجود چنین برمی‌آید که اسحق‌خان مفخم‌الدوله، وزیرمختار ایران در پتروگراد، مدت‌ها پیش از آن که در اواخر محرم ۱۳۳۶ / اوایل نوامبر ۱۹۱۷ به سفارت ایتالیا منصوب شود و زمام امور را به اسدبهادر مستشار سفارت بسپارد، توان رویارویی با تلاطم حاصل از انقلاب را از دست داده بود.[۱۷] کمااین که موضوع مهمی چون لزوم اقدام دولت در

---

16. Hovannisian, *Armenia on the Road*, pp. 124 - 128

۱۷. مورخ‌الدولهٔ سپهر، *ایران در جنگ بزرگ*، ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴، تهران: چاپخانهٔ بانک ملی، ۱۳۳۶، صص ۴۵۲-۴۵۴.

شناسایی انقلاب روسیه به جای آن که از مجرای متعارف، یعنی از طریق مفخم‌الدوله خاطرنشان گردد، در اوایل جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ / اواسط مارس ۱۹۱۸ توسط سیدضیاءالدین طباطبایی که مقامی رسمی در روسیه نداشت، به وزارت امور خارجهٔ ایران ابلاغ می‌شود و تلگراف تهنیتی که چند روز بعد - ۹ جمادی‌الثانی / ۲ آوریل - به امضای هشتاد نفر از نمایندگان ادوار پیشین مجلس شورای ملی به مجلس دومای روسیه مخابره شد نیز در واکنش بدین ابتکار عمل غیررسمی صورت گرفت.[۱۸]

دوران کفالت اسدبهادر، جانشین مفخم‌الدوله که رسماً تا ذیحجهٔ ۱۳۳۷ / سپتامبر ۱۹۱۹، یعنی تا اعلان تصمیم دولت ایران مبنی بر تعطیل سفارت پتروگراد به درازا کشید نیز از لحاظ عملی تاثیری برجای نگذاشت. در این دوره به رغم پاره‌ای تلاش‌های اولیه از سوی بلشویک‌ها برای ایجاد ارتباط با ایران که در بخش‌های بعدی این بررسی مورد اشاره قرار خواهد گرفت، ایران رابطه‌ای با روسیه بلشویکی نداشت؛ این قطع‌ارتباط نه‌فقط به دلیل مسائل سیاسی مانند تقسیم روسیه به چند جزء سرخ و سفید...، عدم شناسایی بلشویک‌ها از سوی جامعهٔ جهانی، بلکه به دلیل قطع ارتباط تلگرافی و پستی و مواصلاتی روسیه بلشویکی با جهان خارج نیز بود.

با این حال مدت‌زمان مدیدی طول کشید تا دولت ایران به ویژه در مناسبات خود با حوزه‌های پیرامونی امپراتوری روسیه مانند قفقاز و آسیای میانه، واقعیت فروپاشی امپراتوری را درک کند. برای مثال در ۱۹ ذیحجه ۱۳۳۵ / ۶ اکتبر ۱۹۱۷ وزارت امور خارجه به سفارت ایران در پتروگراد اطلاع داد که قصد دارد برای «... حل مسائل اساسی بین مملکتین و تشیید روابط وداد و یگانگی و تحکیم مناسبات مودت و اتحاد بین دو دولت دوست و همجوار...» ایران و روسیه «... هیئتی را مرکب از اشخاصی معتمد و طرف توجه عامهٔ ملت - [و نه نمایندگان رسمی کشور] - به روسیه اعزام دارند که به وسیله مذاکرات مؤثره با احزاب سیاسی و طبقات مختلفهٔ مملکت روسیه و نمایندگان اصناف - [و نه نمایندگان رسمی دولت روسیه] - ...» روابط دو کشور را ترتیب جدیدی بدهند.[۱۹] اگرچه این تصمیم صورت عمل نیافت ولی ظاهراً برای مدتی به عنوان یک راه حل برای پایان‌دادن به وضعیت نامشخص حاکم بر مناسبات ایران و روسیه - از جمله قفقاز - جدی تلقی می‌شد. کمااین که

---

۱۸. سپهر، پیشین، ص ۴۴۷؛ و برای آگاهی از متن این تلگراف‌ها، *همان*، صص ۴۱۰ - ۴۰۹.

۱۹. وزارت امور خارجه، سفارت پتروگراد، ۱۲۲۹۹ / ۴۵۹۸، ۱۹ ذیحجه ۱۳۳۵، $35\frac{13}{15}$.
قرار بود ذکاءالملک فروغی نیز از اعضای این هیئت باشد. بنگرید به عبدالحسین شیبانی وحیدالملک، *خاطرات مهاجرت*، به کوشش ایرج افشار و کاوه بیات، تهران: نشر شیرازه، ۱۳۷۸، ص ۳۶۲.

متقابلاً ژنرال قنسولگری ایران در تفلیس نیز برای مدتی پیگیر این اقدام بود و خواهان اطلاع از نتایج کار.[۲۰]

در پی دیگر تحولات روسیه ـ که در بخش‌های بعدی این بررسی با تفصیل بیشتری به اهم آن‌ها اشاره خواهد شد ـ خودمختاری قفقاز اجتناب‌ناپذیر بود. نظام دیپلماتیک ایران نیز مانند بسیاری از دیگر کشورهای ذی‌نفع در تحولات منطقه، به ناچار این جدایی و استقلال را شناسایی کرد و روابطی متناسب با این واقعیت طرح ریخت، ولی این دورهٔ تغییر و انطباق، در پاره‌ای موارد با تنش‌هایی حاد توأم شد. در مجموع تشکیلات دیپلماتیک ایران در قفقاز برای احراز چنین مسئولیتی توانایی لازم را نداشت. این ناتوانی بیش از هر جای دیگر خود را در باکو نشان داد که از لحاظ کثرت اتباع ایران و همچنین اهمیت فزایندهٔ سیاسی، در عرض مدت‌زمان کوتاهی به مرکز ثقل مناسبات ایران و قفقاز تبدیل شد.

کنسولگری باکو

در بحبوحهٔ تحولات قفقاز، در حالی که جنگ و انقلاب کل آن خطه را دستخوش تغییر و دگرگونی ساخته بود ایرانیانِ باکو نیز بر ضد نظام حاکم بر تشکیلات کنسولگری که بخشی از مقدرات آن‌ها را نیز در مقام اتباع دولت ایران در دست داشت، شورش کردند. سرآغاز این شورش و سرکشی در میان کارگران ایرانی صابونچی یکی از مراکز صنعت نفت باکو، شکل گرفت؛ کارگران ایرانی از حبیب‌الله‌خان «آگنط» ـ نمایندهٔ کنسولگری ایران ـ در صابونچی شکایت داشتند و هنگامی که در اواخر جمادی‌الثانی ۱۳۳۵ / اواسط مارس ۱۹۱۷، میرزا جوادخان سینکی، کنسول ایران به شکایات میرزاغفارزاده اردبیلی، نمایندهٔ کارگران که در رأس هیئتی به کنسولگری آمده بودند، رسیدگی نکرد، کار بالا گرفت. چهار روز بعد، در مراسمی که در مدرسهٔ اتحاد ایرانیان به عنوان جشن نوروز برگزار شده بود و تمامی چهره‌های برجستهٔ جامعهٔ ایرانی باکو و همچنین اعضای کنسولگری حضور داشتند، غفارزاده و جمعی از کارگران صابونچی بدان مجلس آمده و نارضایی خود را آشکارا بیان داشتند. غفارزاده گفته بود: «... چون قونسول به شکایات ما رسیدگی نکرده لهذا خود ما آگنط مزبور را عزل و قونسولگری را هم... بایقوت کردیم و کارهای خودمان را دیگر بدانجا واگذار نخواهیم کرد...»[۲۱]

---

۲۰. ژنرال قنسولگری دولت علیه ایران در قفقاز، نمرهٔ ۶۱۲، ۳ ذیعقدهٔ ۱۳۳۵ ($۳۵\frac{۱۲}{۱۵}$)
۲۱. قنسولگری دولت علیهٔ ایران در بادکوبه [از این پس «کنسولگری باکو»]، نمرهٔ ۵۴۱، ۱۹ رجب ۱۳۳۵، ($۳۵\frac{۱۳}{۵}$)

اگرچه طرح و بیان این نارضایی‌ها در مجلس مزبور دامنهٔ گسترده‌تری نیافت، ولی در مراحل بعد نیز برای حل و فصل آن‌ها اقدامی نشد. بحران اصلی هنگامی پدیدار شد که تجار و اقشار متعیّن ایرانی نیز به صف شاکیان پیوستند. آن‌ها نیز از عملکرد کنسولگری در مورد تخصیص بخشی از عایدات صدور تذکره به مدرسهٔ اتحاد و همچنین سرنوشت مبهم اعاناتی که بدین منظور گرفته شده بود، رضایت نداشتند. اصولاً چنین به نظر می‌آید که بسیاری از ایرانیان آن حدود ـ چه فعله و کارگر صابونچی، چه تاجر و سرمایه‌دار باکو ـ تحت‌تأثیر فضای انقلاب ۱۹۱۷، دیگر حاضر نبودند زیربار تشکیلاتی بروند که به هیچ‌وجه پاسخگوی اعمال خود نبود. همانگونه که کربلایی محسن محمدأُف، صدر هیئت شورائیهٔ مدرسهٔ اتحاد ایرانیان در نامهٔ خود به وثوق‌الدوله، وزیر امور خارجهٔ ایران نوشت: «... تصادفات ایام چنین مقتضی شد بیچاره‌گانی که در زیر فشار استبداد دولت قدیمهٔ روسیه چون جماد و مردهٔ متحرک بودند برای اعادهٔ حقوق اطفال یتیم به مقام معارضه برآمدند، از آقای آقامیرزا جوادخان مطالبهٔ عایدات ...» حیف و میل شده را بکنند.[۲۲]

ده نفر از منتخبین تجار و اجزای هیئت اجرائیهٔ مدرسهٔ اتحاد ایرانیان به کنسولگری آمده و خواستار آن شدند که به موضوع عایدات و اعانات مأخوذه رسماً رسیدگی شود. پس از چند روز میرزامحمدخان ساعدالوزاره، کفیل ژنرال کنسولگری تفلیس و وکیل‌الدوله، رئیس صندوق مالیه قفقاز وارد باکو شده و در ۱۷ جمادی‌الثانی / ۲۸ مارت ۱۹۱۷، با حضور هیئت منتخب ایرانیان باکو، اعضای کنسولگری و هیئت اعزامی از تفلیس، مجلس رسیدگی برگذار شد.[۲۳] در این مجلس دو موضوع اصلی مورد بحث و بررسی قرار گرفت: یکی عایدات مستقیم، یعنی بخشی از عایدات صدور تذکره بود که می‌بایست برای مدرسه هزینه شود و دیگری نیز عایدات غیرمستقیم مدرسه یعنی وجوهی که رسماً به عنوان اعانهٔ اخذ شده بود ولی به مصرف لازم نرسید. اگرچه براساس بررسی‌هایی که صورت گرفت، تقصیر بیشتر متوجه میرزامحمدخان فهیمی یکی از اجزای کنسولگری شد و میرزا داودخان نصرت‌الوزاره، کنسول پیشین باکو، ولی تسامح و بی‌توجهی میرزاجوادخان نیز قابل اغماض نبود.[۲۴]

---

۲۲. هیئت شورائیه مدرسهٔ اتحاد ایرانیان در بادکوبه، بی‌نمره، ۱۰ رجب ۱۳۳۵، ($۳۵\frac{۱۳}{۵}$)

۲۳. *همان*؛ همچنین بنگرید به «سواد صورت دو مجلسی که در کنسولگری با حضور آقایان وکیل‌الدوله رییس مالیهٔ کل قفقاز و آقای ساعدالوزاره ویس قونسول تفلیس و منتخبین هیئت شورائیهٔ مدرسهٔ اتحاد ایرانیان منعقد و تشکیل گردیده بود»، در ۷ صفحه، ضمیمهٔ مراسلهٔ پیشین (نمرهٔ ۵۴۱، ۱۹ رجب)، $۳۵\frac{۱۳}{۵}$.

۲۴. *همان*.

با آن که در پی این جلسات، تجار ایرانی باکو تا حدودی به نتیجهٔ کار امیدوار شده و آرام گرفتند، ولی تلاش ساعدالوزاره برای رسیدگی به نارضایی و شکایات ایرانیان صابونچی به جایی نرسید؛ «... از قراری که اظهار می‌داشتند امور آنجا اصلاح‌پذیر نبوده هیچ بلکه حضور در آن مجلس هم وحشت‌انگیز و خطرناک بوده است، زیرا متجاوز از هزار نفر جمع و هر کدام در یک شکلی نطق و شکایتی می‌کردند. در هر صورت، بدون این که موفق به اصلاحی بشوند مراجعت می‌کنند به امید این که اگر موفق به اصلاح امور شدند، صابونچی هم ممکن است اصلاح شود...»[۲۵]

ساعد و وکیل‌الدوله به تفلیس بازگشتند و میرزاجوادخان سعی کرد با تغییراتی چند، اوضاع را به حال عادی برگرداند. میرزا محمدخان فهیمی با آن که هر روز ساعاتی چند را در کنسولگری سپری می‌کرد، ولی میرزاجوادخان او را به کار نمی‌گرفت و چندی بعد نیز محمدخان، «اگنط» صابونچی را عزل و عباس‌خان، «اگنط» سابق لنکران را به جای وی منصوب داشت، ولی ظاهراً فهیمی با همکاری عوامل «اگنط» سابق بر ضد این مامور جدید وارد کار شده، ترتیبی داد که «... سرلوحهٔ دولتی [نمایندگی] را کنده و آدم‌های او [عباس‌خان] را کتک...» بزنند.[۲۶]

در یک‌چنین وضعیتی بود که بالاخره در ۱۸ رجب / ۱۰ مه حدود صد نفر از ایرانیان صابونچی به کنسولگری ریختند. آن‌ها میرزاجوادخان را توقیف و او را وادار کردند که کتباً از مقام خود استعفا کند. کفیل کنسولگری در گزارش خود از این تحولات، اظهار داشت که به «عقیدهٔ قاصر» وی «... فعلاً امور اینجا به دست هیچ کس مرتب نخواهد شد مگر شخص ساعدالوزاره... زیرا مشارالیه محبوبیت و سمپاتی فوق‌العاده در داخله و خارجه...» دارد «... هم اتباع [دولت علیه] مشارالیه را دوست داشته و حرف‌شنوی تام دارند و هم نزد مأمورین محلی سمپاتی داشته، طرف ملاحظه‌اند.»[۲۷] اوضاع کلی باکو نیز جز تأمین خواسته‌های عمومی راه دیگری را برنمی‌تافت، چراکه «... موقع نهایت باریک و خطرناک، امور مختل و درهم، چنان که در همین دوروزه، سه پارتی بر ضد یکدیگر درست شده است، دولت هم مشروطه و در حال انقلاب، جلوگیری غیرممکن...»[۲۸]

---

۲۵. *همان.*

۲۶. *همان.*

۲۷. *همان.* در نامهٔ فوق‌الذکر صدر هیئت شورائیهٔ مدرسهٔ اتحاد به وزارت امور خارجه نیز توصیه شده بود ساعدالوزاره که «مدت اقامتشان در بادکوبه همه‌جوره حسن‌کفایت و درستکاری به خرج...» داده بود، کفالت کنسولگری را عهده‌دار گردد. بنگرید به ارجاع ۲۲.

۲۸. قنسولگری دولت علیهٔ ایران در باکو به، نمرهٔ ۴۱۴۱، ۱۹ رجب ۱۳۳۵ ($\frac{۱۳}{۵}$۳۵)

در ۲۵ رجب همان سال، ساعدالوزاره به کفالت کنسولگری ایران در بادکوبه تعیین شد[۲۹] و به رغم تلاش‌هایی چند برای انفصال وی، او بیشتر به دلیل برخورداری از حمایت عموم ایرانیان باکو تا مراحل پایانی دوران استقلال قفقاز در همین مقام و مسئولیت به خدمات خود ادامه داد.[۳۰]

تحول عمدهٔ دیگری که در این زمینه رخ داد ـ و ظاهراً بدون تنش و هیاهویی مشابه حوادث باکو ـ انتصاب علی‌محمدخان شریف‌الدوله (بنی‌آدم) به سرکنسولگری تفلیس بود، که هنوز رسماً مرکز سیاسی قفقاز و لهذا مقرّ دیپلماتیک ایران محسوب می‌شد. شریف‌الدوله از اعضای مهم تشکیلات وزارت امور خارجه به شمار می‌رفت و در آخرین مقام خود به عنوان کارگذار کل آذربایجان از تحولات جاری در منطقه بی‌اطلاع نبود.[۳۱] اینک تشکیلات دیپلماتیک ایران در قفقاز تا حدودی برای رویارویی با تحولات گسترده‌ای که در پیش بود، آمادگی داشت.

کمیساریای قفقاز

مهمترین تحولی که در پیش بود، همانگونه که اشاره شد، پیشروی سریع واحدهای نظامی عثمانی به مناطق داخلی قفقاز بود که در ۲ مارس ۱۹۱۸ / ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶، «سیم» قفقاز را واداشت هیئتی را به طرابوزان اعزام دارد، تا ضمن مذاکره یک قرارداد صلح مانع از

---

۲۹. بنگرید به یادداشت حاشیهٔ گزارش ذیل که در تأکید بر وضع مغشوش کنسولگری و لزوم چاره‌جویی عاجل به وزارت امور خارجه ارسال شده بود. کنسولگری باکو، نمرهٔ ۵۴۴، ۲۵ رجب ۱۳۳۵ ($\frac{۱۳}{۵}$-۳۵)

۳۰. در خلال این بررسی به تلاش‌های مختلفی که برای برکناری ساعد صورت گرفت، اشاره خواهد شد؛ نخستین آن در اواخر ذیحجهٔ ۱۳۳۵ / اواسط اکتبر ۱۹۱۷ صورت گرفت که به دستور وزارت امور خارجه میرزااسحق‌خان برای تصدی کنسولگری وارد باکو شد. فوراً جماعتی از ایرانیان به کنسولگری ریخته، او را نیز وادار به استعفا کردند. به گزارش میرزاحسین‌خان، نایب کنسولگری، سخن اصلی تحصن‌کنندگان این بود که «... ما چهارماه است کتباً و تلگرافاً اهمیت موقع بادکوبه را به وزارت خارجه اطلاع داده که دولت در این موقع مهم باید شخص باکفایت کاردانی را به بادکوبه بفرستد... چرا اعتنایی نکرده، جواب مساعد یا نامساعدی به ما ندادند بلکه ما را قابل آن ندانسته‌اند که جوابی به ما بدهند...». لهذا کماکان ادارهٔ امور برعهدهٔ ساعد باقی ماند ،کنسولگری باکو، بدون شماره، ۱۴ میزان ۱۳۳۵ ($\frac{۱۳}{۵}$-۳۵)

۳۱. از تاریخ دقیق انتصاب شریف‌الدوله به سرکنسولگری تفلیس اطلاع موثقی در دست نیست. اگرچه در یکی از منابع، تاریخ این انتصاب ۲۱ مهر ۱۲۹۶ [۲۶ ذیحجهٔ ۱۳۳۵] ذکر شده است (دکتر باقر عاقلی، *روزشمار تاریخ ایران*، تهران: نشر گفتار، ۱۳۷۳، ص ۱۱۹)

برای آگاهی از شمه‌ای از سوابق خدمت وی در وزارت امور خارجه بنگرید به: میرزامهدی‌خان ممتحن‌الدوله شقاقی و میرزاهاشم‌خان،*رجال وزارت امور خارجه در عصر ناصری و مظفری*، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۵، ص ۱۸۸؛ همچنین سیدابوالحسن علوی، *رجال عصر مشروطیت*، به کوشش حبیب یغمایی، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۳، ص ۶۶.

پیشروی بیشتر عثمانی‌ها شود.[۳۲]

چنان که از گزارش‌های موجود برمی‌آمد، تحولات جاری نه‌فقط برای کل قفقاز که برای ایران نیز نتایج اطمینان‌بخشی به همراه نداشت. اندک‌زمانی قبل از تشکیل «سیم» یعنی هنگامی که هنوز پیشروی واحدهای نظامی عثمانی ابعاد گسترده‌ای نیافته بود، کنسولگری ایران در باکو گزارش کرد: «... در باب صلح کمیساریای قفقازیه با عثمانی‌ها امروز ـ [۱۸ جمادی‌الاول] ـ شرحی در روزنامه نوشته شده است که عثمانیان تکلیف کرده‌اند که آذربایجان جزء قفقازیه باید بشود. این مسئله نیز باعث هیجان ایرانیان گردیده و حال این که به دو نفر نماینده که از طرف مسلمانان بادکوبه برای مذاکرات صلح با عثمانی‌ها به تفلیس اعزام شده‌اند و همچنین به سایر نمایندگان مسلمانان دستورالعمل قطعی داده شده که در شرایط صلح، کاملاً مراعات منافع ایران را بنماید.»[۳۳]

ولی گردونهٔ سهمگینی که به حرکت آمده بود، منتظر و معطل چنین ملاحظاتی نبود و هنگامی که در پی مذاکرات صلحِ روسیه بلشویکی و قدرت‌های مرکز که به انعقاد پیمان بِرِست لیتوفسک در ۳ مارس ۱۹۱۸ / ۱۹ جمادی‌الاول ۱۳۳۶ منجر شد، بلشویک‌ها بدون‌توجه به خواسته‌ها و آرا کمیساریای قفقاز با واگذاری ایالات قارص و اردهان و باطوم به دولت عثمانی موافقت کردند، صورت‌مسئله به کلی تغییر کرد. اینک اهداف و مقاصد ارضی و سیاسی عثمانی‌ها صورت مشخص‌تری به خود گرفته بود.[۳۴]

همانگونه که ژنرال کنسولگری ایران در تفلیس گزارش کرد، پس از تلگراف «سپهسالار قشون روسیه» از بِرِست لیتوفسک به ریاست کمیساریای قفقاز مبنی بر آن که: «... چون آلمان قبول عدم‌حمله را تا امضای عهدنامهٔ صلح ننموده لهذا شرایطی که در مذاکره بود کلیه قبول و امضا شد من‌جمله قارص و اردهان و باطوم به عثمانی واگذار شود...» مجلس قفقاز فوراً تشکیل جلسه داد و «... از اکثریت آراء به سپهسالار و حکومت پتروگراد و کابینه دول معظمه تلگرافی به امضای رییس «سیم» و کمیسریات مخابره شد که هر قرارداد و عهدی بدون تصویب حکومت قفقاز و «سیم» با آلمان راجع به قفقاز بسته شود، در مجمع بین‌المللی به کلی از درجهٔ اعتبار ساقط است.» کنسولگری تفلیس در ادامه گزارش افزود: «... کمیسریات

---

32. Walker, *op cit.*, pp. 249 - 250

۳۳. کنسولگری باکو، نمرهٔ ۲۱۴، ۱۸ جمادی‌الاول ۱۳۳۶ ($\frac{۱۲}{۱۸}$۳۶)
در حاشیهٔ این گزارش، یادداشت شده بود: «... جواب بدهید حتی‌المقدور مراقبت نمایند که بر ضد منافع ایران مذاکرات و اقدامات نشود و همیشه مراتب را در این خصوص راپرت نمایند...» (*همان*)

34. Hovannisian, *Armenia on the Road*, pp. 103 - 105

نمایندگان خود را معین نموده، منتظر جواب تلگرافی است که به فرماندهٔ قشون عثمانی نموده‌اند تا نمایندگان خود را به طرابوزان روانه نمایند...»[۳۵]

اگرچه نمایندگان کمیساریای قفقاز، همانگونه که پیش از اعلان خبر معاهدهٔ بِرِست لیتوفسک نیز مقرر بود، برای مذاکره با عثمانی‌ها عازم طرابوزان شدند، ولی دور جدید هجوم نظامی عثمانی‌ها آغاز شده بود. تبعات خطرناک این تهاجم برای هیچ‌یک از نیروهای درگیر پوشیده نبود. در حالی که ارمنی‌ها و گرجی‌ها با علمِ به این که «... سپاه عثمانی از باطوم، قارص و اردهان صرفنظر نخواهد کرد... جداً مشغول تجهیز...» بودند، شریف‌الدوله سرکنسول ایران در تفلیس به وزارت امور خارجه هشدار داد که «... اوضاع ناگوار، صحبت استقلال قفقاز مطرح، زمزمهٔ ضمیمه‌نمودن آذربایجان به قفقاز برای تشکیل حکومت توران [و] از آن طرف دادن عوض از ترکستان به ایران در کار...» است. به نوشتهٔ سرکنسولگری «... بر اولیای دولت فرض است فوراً توجهی به حال آذربایجان نموده قوهٔ منظمی برای حفظ و سرحدات تشکیل، به ایالت آنجا تعلیمات کافیه بدهند که ناظر و مانع اعمال مبلغین باشند...»[۳۶]

چندی بعد، سرکنسولگری در ادامهٔ گزارش مذاکرات جاری در باطوم، خاطرنشان ساخت که: «... مخصوصاً امروز ـ [۲۳ جمادی‌الاول] ـ به کمیسریات رفته، خاص محمداُف وزیر تفتیشات و محمدحسین حاجینسکی که از جمله نمایندگان صلح هستند [را] ملاقات، نظریات دولت ایران را در موقع انعقاد قرارداد صلح از روی رمز [نمرهٔ] ۱۹۱ وزارت جلیله خاطرنشان نمودم. تکمیلاً تعلیمات فوریه به سفارت اسلامبول خواهند داد...»[۳۷]

در اسناد موجود از تلاش‌های دیگری که احیاناً در ادامهٔ این مذاکرات به عمل آمده است اطلاع دقیقی در دست نیست؛ آن‌چه می‌دانیم آن است که در این دوره موضوع فراخوانی نیروهای روسیه از ایران مورد بحث قرار داشته و این که رییس کمیساریات در ملاقات خود با سرکنسول ایران در تفلیس در ۲۵ جمادی‌الاول / ۹ مارس ۱۹۱۸ «در خصوص ژنرال باراتف و عدهٔ قشون روسی که در نقاط مختلفه ایران مانده‌اند... اظهار داشت [که] به همان عقیدهٔ

۳۵. سواد تلگراف ژنرال قنسولگری تفلیس، نمرهٔ ۱۵۲۳، ۲۱ جمادی‌الاول ۱۳۳۶ (۳۶$\frac{۱۳}{۹}$).

۳۶. همان.

۳۷. کنسولگری تفلیس، نمرهٔ ۱۵۲۷، ۲۳ جمادل‌الاول ۱۳۳۶ (۳۶$\frac{۱۳}{۹}$). در اسناد موجود نسخه‌ای از مکاتبهٔ شمارهٔ ۱۹۱ مورد بحث ملاحظه نشد، ولی احتمالاً «نظریات دولت ایران... در موقع انعقاد قرارداد صلح» بیشتر به تضمین خروج نیروهای خارجی ـ هم روس و هم عثمانی از قلمرو ایران راجع بوده است تا مباحث دیگر. علاوه بر این از مکاتبات جاری میان تهران و استانبول در این دوره نیز نشانی در مجموعه اسناد موجود ملاحظه نشد.

باقی هستم که ایران از قشون اجنبی تخلیه شود، قرار شد حکم صادر نمایند.»[۳۸]

با توجه به تحولات جاری در جبهۀ قفقاز، یعنی سرآغاز هجوم گستردۀ قوای عثمانی برای استرداد ولایات قارص، اردهان و باطوم که تشکیلات حاکم بر قفقاز را با بحرانی جدّی و اساسی روبرو ساخت، بعید به نظر می‌رسد که اصولاً برای نمایندگان دیپلماتیک ایران فرصت و امکانی نیز جهت طرح و بحث خواسته‌هایشان فراهم بوده باشد؛ عثمانی‌ها در فاصلۀ ۱۳ جمادی‌الاول تا اواسط رجب ۱۳۳۶ / ۲۵ فوریه تا اواخر آوریل ۱۹۱۸، بالاخره قفقاز را به پذیرش تمامی خواسته‌هایشان وادار ساخته و شهرهای بایبورت و ارزروم و قارص را به تصرف درآوردند.[۳۹]

---

۳۸. کنسولگری تفلیس، نمرۀ ۱۵۳۷، ۲۵ جمادی‌الاول ۱۳۳۶ ($۳۶\frac{۱۳}{۹}$).

39. Allen and Muratoff, *op. cit.*, pp. 462 - 463 .

فصل دوم

راه دشوار استقلال

تحولات جاری در بخش‌های غربی قفقاز بر دیگر نقاط منطقه نیز تاثیر نهاد و یکی از نخستین نقاطی که در واکنش به این تحولات دگرگون شد، بخش‌های مسلمان‌نشین قفقاز و بالاخص، شهر باکو بود به عنوان مرکز عمدهٔ این سامان. اگرچه در این مرحله هنوز هم این گروه‌های غیرمسلمان محلی -روس‌ها و ارمنی‌ها- بودند که با چیرگی بر شورای شهر، زمام امور را در دست داشتند، ولی با دگرگونی‌های سریعی که آغاز شده بود، نیروی بالقوه‌ای که تا پیش از این امکان بروز نیافته بود، یعنی گروه‌های سیاسی و مدنی تودهٔ مسلمان آن حدود نیز پا به عرصهٔ فعالیت نهاد. از آنجایی که در مقایسه با گرایش‌های مشابهی که در میان دیگر ملل و اقوام قفقاز جریان داشت این حرکت تا حدودی بدیع و ناشناخته بود، پیش از آن که به بررسی نقش و عملکرد این نیروی نوپا در تحولات دورهٔ مورد بررسی بپردازیم جای آن دارد که به چگونگی شکل‌گیری آن نیز مختصر اشاره‌ای بشود.

دگرگونی‌های سریع قفقاز در پی چیرگی روس‌ها بر آن از اواسط قرن نوزدهم میلادی از لحاظ توسعهٔ مناسبات اقتصادی و همچنین گسترش ارتباطات و آموزش عمومی، با سهم عمده‌ای که در شکل‌گیری یک قشر نخبهٔ بومی داشت، از همان سال‌های نخست قرن بیستم آثار سیاسی خود را آشکار ساخت. اگرچه در این میان با پیش‌آمد حوادثی چون درگیری‌های خونین ارمنی و مسلمان در خلال انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، تلاش‌های مزبور به نوعی تشخّص ملّی و قومی نزدیک شد، ولی اندیشهٔ غالب بر این تحرکات، بیشتر حالت کلی داشت و تلاش اصلی مسلمان‌های روسیه در این مقطع بیشتر در جهت اندیشهٔ اتحاد اسلام و وحدت

تمامی مسلمان‌های امپراتوری سیر می‌کرد تا تبدیل این «امت» به «ملت» و یا به عبارت دقیق‌تر، مجموعه‌ای از «ملت»های مسلمان؛ چنان که تحولات بعدی نشان داد.

از لحاظ فکری چند حوزهٔ عمده تحولات جاری در میان مسلمان‌های قفقاز را تحت‌الشعاع قرار داشتند. در درجهٔ اول فرهنگ و تمدن شبه‌اروپایی روسیه بود در مقام قدرت غالب و قاهر که بنا به مقتضیات امپراتوری، ادارهٔ روزمرهٔ قفقاز را در دست داشت و سرنوشت آن را رقم می‌زد. در کنار این عامل، و همچنین در مقام یکی از حلقه‌های واسط آن، حوزهٔ قازان بود و مسلمان‌های تاتار آن که مدت‌ها پیش از دیگر مسلمانان امپراتوری با چیرگی روس آشنا شده و در تطابق و همراهی با تجدد اجتناب‌ناپذیر حاصل از این چیرگی گام برداشته بودند. گروهی از آن‌ها مجد و اعتبار مسلمانان امپراتوری را در وحدت و بالندگی آن‌ها تحت لوای تزار می‌دیدند. اسماعیل‌بیگ غصپرینسکی، منوّر و معلم تاتار، چهرهٔ اصلی این حرکت بود. اندیشه‌های او نه‌فقط بر مسلمین قفقاز که عملاً برای پیشبرد منافع خود جز فعالیت در چارچوب‌های تحولات روسیه راه دیگری در پیش نداشتند، مؤثر واقع شد، بلکه پاره‌ای از روشنفکران عثمانی را نیز تحت تأثیر قرار دارد.[1]

حوزهٔ دیگر ایران بود که اصولاً بخش وسیعی از قفقاز از دیرباز در حوزهٔ تمدنی آن قرار داشت. اگرچه با چیرگی روسیه بر این حدود و ازمیان‌رفتن رابطهٔ اداری و حکومتی ایران با قفقاز، وضعیتی به کلی متفاوت حاصل شده بود، ولی میراث کهنی که ایران و قفقاز را به یکدیگر متصل می‌کرد ریشه‌دارتر از این صحبت‌ها بود. با پیروزی انقلاب مشروطه، جذابیت حوزهٔ ایران که تا پیش از این به میراث مشترک قبلی، یعنی به گذشته معطوف بود، آینده را نیز در برگرفت. توفیق ایران در پشت سر گذاشتن دوره‌ای طولانی از عقب‌ماندگی و فلاکت، می‌توانست برای ملل قفقاز که خود نیز پیکار مشابهی را در پیش روی می‌دیدند، سرمشق و مشوقی اساسی به شمار آید. کما این که مشارکت گستردهٔ طیف متنوع و گسترده‌ای از احزاب و گروه‌های قفقازی در این تجربه خودگویای تداوم جذابیت و کشش این پیوند بود.[2]

با شکست و ناکامی انقلاب مشروطه، در پی مداخلهٔ نظامی روسیه و اشغال بخش‌های گسترده‌ای از شمال ایران، تعلق و توجه طیف چشمگیری از روشنفکران مسلمان قفقاز به

---

۱. برای آگاهی از جوانبی چند از این پدیده بنگرید به: الکساندر بنیگسن و مری براکس‌آپ، *مسلمانان شوروی؛ گذشته، حال و آینده*، ترجمهٔ کاوه بیات، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ ۲، ۱۳۷۱، صص ۱۵۹ - ۱۵۴

۲. برای آگاهی بیشتر بنگرید به:

Mangol Bayat, *Iran's First Rovolution*, Oxford University Press, New York, 1999, pp. 76 - 105

حوزهٔ دیگری معطوف شد: حوزه عثمانی. البته سرگذشت و سرنوشت عثمانی نیز به عنوان یکی از کشورهای خط مقدم رویارویی سنت و تجدد، از مدت‌های پیش مورد توجه و علاقهٔ دیگر ملل مسلمان بود، ولی آن‌چه اینک به نحوی بیش از پیش بر جذابیت منطقه‌ای آن افزود پیروزی انقلاب ترک‌های جوان بود در سال ۱۹۰۸ که به اقتدار «کمتیه اتحاد و ترقی» منجر شد. ولی در کنار این دگرگونی، که می‌توانست برای تمامی ملل مسلمان تجربهٔ جالب‌توجهی محسوب شود، حرکت سیاسی دیگری در عثمانی آغاز شد که نه‌فقط آیندهٔ آن حدود، بلکه تحولات بخش وسیعی از حوزهٔ مسلمان‌نشین روسیه را نیز تحت‌الشعاع خود قرار داد؛ تُرک‌گرایی که در اصل به عنوان واکنشی در برابر چیرگی فرهنگی و سیاسی روسیه در میان ترک و تاتارهای امپراتوری شکل گرفته بود، در حوزهٔ عثمانی به بار نشست و به یک حرکت جدّی فرهنگی ـ سیاسی تبدیل شد.[۳]

در حالی که گروه چشمگیری از روشنفکران قفقازی، به ویژه گروه‌های مترقی آن‌ها هم در عرصهٔ اندیشه و هم در عرصهٔ عمل درگیر تب و تاب انقلاب مشروطیت بودند، گروهی از روشنفکران مسلمان قفقاز جلب حوزه‌های سیاسی و فرهنگی‌ای چون «تُرک درنگی» ـ انجمن ترک ـ عثمانی شدند که با جلب گروهی از روشنفکران مسلمان روسیه، از یوسف آقچورای تاتار گرفته تا احمد آقااوغلو و علی حسین‌زاده قفقازی بنیان ترک‌گرایی را نهادند. در سال‌های بعد، گروهی از این روشنفکران، مانند محمدامین رسول‌زاده که در آغاز جذب انقلاب مشروطهٔ ایران شده بود ولی بعد از افول آن راهی استانبول شد به قفقاز بازگشتند و به نشر آراء و افکار خویش در آن سامان پرداخته و گروهی نیز چون احمدآقا اوغلو و حسین‌زاده در عثمانی ماندند و دل به ترک‌گرایی آن سپردند.[۴]

عصر احزاب

در شکل‌گیری اولیهٔ تحولات حزبی و سیاسی در میان مسلمان‌های قفقاز دو تجربهٔ متفاوت سهمی اساسی ایفا کرد. یکی فعالیت سازمان‌های سوسیال‌دموکرات روس بود در میان کارگران صنایع نفت باکو و دیگر مراکز صنعتی قفقاز که حاصل تشکیلاتی آن «سازمان همت»

---

۳. بنیگسن، پیشین، صص ۱۵۹ - ۱۵۴؛ کاوه بیات، «ناسیونالیسم ترک و ریشه‌های تاریخی آن»، نگاه نو، شمارهٔ ۴، دی ۱۳۷۰.

۴. بیات، «ناسیونالیسم ترک...»، پیشین و همچنین نادر انتخابی، «از عثمانی‌گری تا تورانی‌گری. دربارهٔ خاستگاه و نقش تاریخی ناسیونالیسم ترک» نگاه نو، شمارهٔ ۱۶، صص ۸۵ - ۷۸.

بود که تعدادی از سیاسیون برجستهٔ آن حدود در سنوات بعدی از دل آن برآمدند[5] و دیگری نیز «گروه دفاعی» که در پاییز ۱۹۰۵ در واکنش به تعرض گروه‌های ارمنی در گنجه شکل گرفت. «گروه دفاعی» نیز در دوران کوتاه فعالیت‌هایش، عرصه‌ای شد برای کسب نخستین تجارب سیاسی گروه چشمگیری از دیگر سیاسیون مسلمان قفقاز.[6]

با گشایش حاصل از انقلاب ۱۹۱۷، تحرکات سیاسی مختلفی که بیشتر به صورت مخفی و غیرمنسجم در میان مسلمان‌های قفقاز جریان داشت، صورتی آشکار و منسجم یافت. یکی از مهمترین این تحرکات، حضور و وجود «حزب مساوات» بود که ظاهراً در سال‌های نخست دهۀ ۱۹۱۰ از تجمع گروهی از «همتی»های سابق چون کربلایی میکائیل‌زاده و عباس کاظم‌زاده تشکیل شده بود که در پی بازگشت محمدامین رسول‌زاده به قفقاز در سال ۱۹۱۵، در وجود وی رهبری قابل و کارآمد یافت و برای مدتی با استفاده از تسامح نسبی نایب‌السلطنۀ جدید قفقاز ـ گراند دوک نیکلای که به جای ورونتسوف داشکوف منصوب شد ـ نسبت به مسلمان‌ها، از طریق سازماندهی مجامع خیریه و دیگر امور مدنی، پایه اجتماعی چشمگیری فراهم آورد که در پی فروپاشی تزاریسم وجه سیاسی آشکاری یافت.[7]

گروه دیگری که در این میان از بین مسلمان‌های قفقاز پا به عرصۀ وجود نهاد «ترک عدم مرکزیت فرقه سی» بود که چند صباحی بعد از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در گنجه فعال شد. رهبری این گروه را نصیب بیک یوسف‌بیگلی، داماد غصپرنیسکی برعهده داشت که پس از یک دوره فعالیت در محافل ترک‌گرای استانبول به قفقاز بازگشته بود. گروه دیگری که در میان مسلمان‌های قفقاز شکل گرفت و «حزب اتحاد» بود که تحت رهبری کسانی چون، قرابیک

---

5. Tadeusz Swietochowski, *Russian Azerbaijan the shaping of National Identify in a Muslim community*, Cambridge University Press, 1985, pp. 51 - 57

از میان اعضای اولیۀ این گروه می‌توان به سلطان مجید افندیف و اسدالله آخوندوف و محمدامین رسول‌زاده و محمدحسن حاجینسکی و عباس کاظم‌زاده اشاره کرد و همچنین چهره‌هایی از سوسیال‌دمکراسی روسی مانند مشهدی عُزَیر عزیزبیگوف و نریمان نریمانوف که بدان ملحق شدند.

6. Swietochowski, *Russian Azerbaijan*, Ibid, pp. 43 - 45

از میان کسانی که نخستین تجارب سیاسی خود را در این گروه آغاز کردند می‌توان به شفیع رستم‌بیگوف، علی‌اکبر و خلیل خاص‌محمدوف، اسماعیل‌خان زیادخانوف، نصیب یوسف‌بیگلی... نام برد.

7. Ibid, pp. 85 - 89, 98, 102, 108 .

و همچنین مأخذ ذیل که گرچه رنگ و روی تبلیغاتی دارد، ولی از اهم منابع است:

Мир36 Бала Мә МәдЗадә, Милли АЗәрб АЈчан һәрәкать, Бакь, Ничат, 1992, с.48 - 67

قرابیکوف تشکلی سنت‌گرا و مخالف سرسخت گروه‌های متجددی چون مساواتی‌ها بود.[۸]

جا دارد که در کنار این احزاب و گروه‌ها، از گرایش‌های سیاسی دیگر و کم‌نفوذتری چون «گروه مستقل دموکرات» یاد کرد که اگرچه از لحاظ حضور تشکیلاتی و نفوذ سیاسی همطراز احزاب و گروه‌های فوق‌الذکر نبودند، ولی با حضور شخصیت‌هایی چون توپچی باشوف و خان‌خوییسکی در رأس آن، از اعتبار چشمگیری برخوردار بودند.[۹]

فدرالیسم یا استقلال

در فاصله سقوط تزاریسم در پاییز ۱۹۱۷ تا بهار ۱۹۱۸ که با جدایی عملی قفقاز، به عنوان یک واحد مستقل اداری از روسیه از یک‌سو و پیشروی عثمانی به سوی قفقاز از سوی دیگر توأم شد مباحث جاری در میان احزاب و گروه‌های سیاسی قفقاز بیشتر در حول خودمختاری داخلی ملل و نوع روابطی دور می‌زد که می‌بایست میان تشکیلات خودگردان این ملل و حکومت مرکزی روسیه برقرار شود. ولی پس از کودتای بلشویک‌ها در پتروگراد، «سیم» قفقاز که حکومت بلشویک را به رسمیت نمی‌شناخت، در ۱۵ نوامبر / ۲۹ محرم ۱۳۳۶ کمیساریای ماوراء قفقاز را در تفلیس تأسیس کرد. اگرچه این اقدام در حکم جدایی رسمی قفقاز از روسیه بود، ولی هنوز هم دامنهٔ مباحث فوق‌الذکر از مضامینی چون فدرالیسم و نوع سازمان اداری‌ای که می‌بایست در قفقاز پیاده شود، فراتر نمی‌رفت.[۱۰] بحث تشکیل یک رشته کشورهای مستقل تنها هنگامی مطرح شد که همزمان با شروع مرحلهٔ جدیدی از تعرضات نیروهای عثمانی در جبههٔ قفقاز و فروپاشی اجتناب‌ناپذیر کمیساریای حاکم و همچنین پیشآمد وقایعی چون «کشتار مارس» در باکو که عرصه را بر همزیستی اقوام و ملل قفقاز تنگ کرد، جز تشکیل یک رشته واحدهای ملی و کشورهای مستقل، راه دیگری برجای نماند.

حزب عدالت

در این تلاش و تکاپوی حزبی و سیاسی، یکی از مهمترین گروه‌هایی که پا به عرصه تحولات باکو نهاد «حزب عدالت» بود که با سازماندهی طیف وسیعی از کارگران ایرانی صنعت نفت،

---

8. Sowietochowski *Russian Azebaijan*, p. 88 - 93

9. *Ibid* 83 - 86

10. Мирзə Бала, һемиһ əсер, с. 72 - 76

در عرض مدت‌زمانی کوتاه به یکی از نیرومندترین تشکل‌های سوسیال‌دموکرات آنجا تبدیل شد. «عدالتی»ها گذشته از فعالیت‌های صنفی و سیاسی در چارچوب تحولات کلی قفقاز، همانگونه قبلاً اشاره شد، در تحرکاتی که بر ضد کنسولگری ایران و بی‌کفایتی‌های حاکم بر آن جریان داشت نیز نقش فعالی داشتند و در ادامهٔ همین خط‌مشی بود که از اواسط جمادی‌الاول ۱۳۳۶ / اواخر فوریه ۱۹۱۸ بار دیگر رشته تلاش‌هایی را برای چیرگی بر کنسولگری، یا به تعبیر ساعدالوزاره «... چنانچه در روسیه معمول شده است...» برای تشکیل «شورای عملجات در قونسولگری» به عمل آوردند. اگرچه در این مرحله با مداخلهٔ شورای سالدات‌های باکو، یعنی تشکیلات حاکمه آن دوره، این اقدام به نتیجه نرسید[۱۱]، ولی چندی بعد، در اوایل جمادی‌الثانی / اواسط مارس ۱۹۱۸ که با اوج تنش‌های سیاسی در کل شهر توأم شده بود، رویارویی مزبور ابعاد گسترده‌ای یافت.

در شب ۱۰ جمادی‌الثانی / ۲۴ مارس ۱۹۱۸ صادق‌زاده نامی که فرقه عدالت وی را از منسوبان خود دانست، کشته شد. این واقعه به حرکت دیگری میدان داد برای آن که «... در اولین وهله قونسول را عزل نموده، امورات قونسولگری دولت علیهٔ ایران را به عمله و فعله‌های ایران...» بسپارند و در پی آن، در جلسه‌ای که فردای آن روز با حضور بسیاری از چهره‌های سرشناس ایرانی در ساختمان اسمعیلیهٔ باکو تشکیل شد، این امر پیگیری گشت. روال مذاکرات و مباحثی که مطرح شد به نفع عدالتی‌ها و اسدالله غفارزاده سخنگوی اصلی آن‌ها پیش نرفت؛ گذشته از نمایندگان دیگر احزاب و گروه‌های ایرانی که در برابر حملات عدالتی‌ها به دفاع از کنسول ایران برخاستند حتی «... دوکتور نریمانوف بولشویک در نطق خود مِن‌البدو الی‌الختم، اسدالله را توبیخ و حرکت عدالتیان را نسبت به قونسول بد شمرد و در خاتمه گفت به جای آن که ایرانی‌های کاسب را بر علیه قونسول بشورانید خوب است آن‌ها را بر حقوق خود عالم و دانا نمایید...». محمدامین رسول‌زاده، نماینده حزب مساوات نیز طی سخنانی اظهار داشت: «... احدی حق تعرض و تجاوز به او [کنسول را] ندارد... در صورتی که قنسول خلاف آمالی نسبت به ملت خود نمود فرقه‌های سیاسی می‌توانند تغییر او را از مرکز بخواهند...» نه این که به چنین اعمالی دست بزنند.[۱۲] در حالی که این مباحث جریان داشت و حاضرین در جلسه خواهان بازداشت و محاکمه غفارزاده بودند، تیراندازی‌ای صورت گرفت و در آشوب برآمده از این واقعه، نه‌فقط جلسه به هم خورد و

۱۱. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۲۱۳، ۱۸ جمادی‌الاول ۱۳۳۶ (۱۲/۸ـ۳۶).
۱۲. روزنامهٔ *بهار*، ۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ .

غفارزاده گریخت، بلکه دو نفر نیز کشته شدند.[۱۳]

آمیزه‌ای از تنش‌های قومی و سیاسی که واقعهٔ فوق‌الذکر در قیاس با آن‌چه در کل شهر می‌گذشت، صرفاً رخدادی حاشیه‌ای و ناچیز می‌نمود، باکو را به عرصهٔ رویارویی و رقابتی سهمناک تبدیل نمود که در عرض مدت‌زمانی کوتاه آمادهٔ اشتعال گردید. همانگونه که معاون کارگذاری گیلان در گزارش دیدار خود از باکو اظهار داشت، زمینهٔ اصلی این رویارویی اختلاف نظرهای نظامی بود: «... پس از تغییر رژیم روسیه، مسلمانان قفقاز احزاب سیاسی تشکیل داد، در بادکوبه نیز قوای مسلح فراهم می‌نمایند و تشکیلات حزبی و نظامی آن‌ها عموماً شبیه عثمانی بود. ارامنه در مقابل، برای این که قوایی به جهت خود مهیا کنند با بالشویک‌ها اظهار مساعدت نموده، متدرجاً چندهزار ارمنی داخل در تشکیلات بالشویک‌ها شدند و بدین‌وسیله اسلحه و قوای دولتی را در دست گرفتند. ضمناً ضدیت و اختلاف قدیمی ارامنه و مسلمانان شدت پیدا کرد...»[۱۴] تا این که با مداخلات فزایندهٔ شورای بلشویکی شهر در نقل و انتقالات نظامی مسلمان‌ها، بهانهٔ لازم نیز فراهم شد.

یکی از موارد پیشین این نوع مداخلات، یعنی بازداشت «رییس کُر د آرمه [سپاه] مسلمانان ژنرال طالیش خانوف» که در ۲۶ جمادی‌الاول / ۱۰ مارس ۱۹۱۸ وارد باکو شده بود، باعث گردید «... هیجان بزرگی که در شهر تولید مسلمانان تمام قوای خود را در جلوی بنای جمعیت خیریهٔ اسمعیلیه جمع کرده [و] جداً استخلاص ژنرال و سایر صاحب‌منصبان را طلب ...» کنند. اگرچه در نهایت این اعتراضات با رهایی طالش خانوف فروکش کرد[۱۵] ولی هنگامی که در عصر روز شنبه ۱۷ جمادی‌الثانی / ۳۰ مارس یک واحد از نیروهای «هنگ وحشی» که تنها واحد نظامی برجای‌مانده از دورهٔ تزاری بود که اکثر آن‌ها را نیروهای داوطلب مسلمان تشکیل می‌دادند، در راه کمک به مسلمان‌های لنکران توسط بلشویک‌ها خلع‌سلاح شدند، دیگر راه بازگشتی باقی نماند.[۱۶]

---

۱۳. *همان*. برای آگاهی از گزارش‌های ساعدالوزاره در این زمینه بنگرید به: کنسولگری باکو، شمارهٔ ۲۰۱، ۱۵ جمادی‌الاول ۱۳۳۶ (۳۶ ۱۲/۸)؛ همچنین کنسولگری باکو، شمارهٔ ۱۴۸ (؟)، ۱۰ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ (۳۶ ۱۲/۸) از لحاظ آگاهی بر مقدمات کار. برای گزارش واقعه، همچنین بنگرید به گزارش مفصل میرجعفر پیشه‌وری از این ماجرا که خود ناظر آن بود. جعفر پیشه‌وری، *تاریخچهٔ حزب عدالت*، تهران، انتشارات علم، ۱۳۵۹، صص ۴۲ - ۳۱.

۱۴. گزارش شمارهٔ ۱۵۳، ۱۸ حمل معاون کارگذاری، در ادارهٔ تلگرافی دولت علیهٔ ایران [از این پس «اداره تلگرافی»] از رشت به طهران، شمارهٔ ۵۱، تاریخ اصل ۱۸، تاریخ وحول ۱۹ حمل ۱۳۳۶ (۳۶ ۱۲/۲۶).

۱۵. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۲۳۵، ۲۸ جمادی‌الاول ۱۳۳۶ (۳۶ ۱۲/۸).

۱۶. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۲۶۳، ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ (۳۶ ۱۲/۲۶).

وقایع مارس

صبح روز بعد ـ یکشنبه ۱۶ جمادی‌الاخر / ۳۰ مارس ۱۹۱۸ ـ «کمیته مساوات بـه شـورای سالدات‌ها و عمله‌جات و فلاحان اولتیماتوم داد که شورای مزبور باید در عرض دو ساعت اسلحهٔ سربازان مذکور را مسترد دارد...»[۱۷] ولی پیش از انقضای مهلت «... در ساعت پنج‌ونیم بعدازظهر، قبل از این که جوابی از شورای سالدات‌ها برسد، سربازان ارامنه برخلاف انتظار با بالشویک‌ها همدست شده و شلیک شروع شد. از همان ساعت نایرهٔ جنگ اشتعال و در تمام خیابان‌های شهر اعم از محلهٔ ارامنه و مسلمان سنگربندی شده و مشغول مجادله گردیدند...»[۱۸] و چنان که معاون کارگذاری گیلان خاطرنشان ساخته بود، از آنجایی که بخش عمدهٔ قوای شورای بلشویکی شهر را ارمنی‌ها تشکیل می‌دادند «... اختلاف بین بالشویک و مساوات، معناً مبدل بـه نزاع ارمنی و مسلمان گـردیده، جنگ بـا یک وضـع وحشت‌آوری جریان یافت...»[۱۹]

هدف اصلی حملهٔ بلشویک‌ها و ارمنی‌ها، محله‌های مسلمان‌نشین باکو، یعنی قلعهٔ قدیمی شهر و بخش علیای شهر جدید بود. نیروهای مهاجم در این حمله که هم از سمت دریا با آتش توپخانهٔ ناوهای جنگی و هم از سمت خشکی جریان داشت موفق «... به تسخیر شهر قدیم نشده ولی با توپ‌های دریایی بعضی بناهای واقعه در شهر قدیم و منارهای مسجد تازه‌پیر را خراب نمودند و از محلهٔ جدید مسلمانان که در قسمت فوقانی شهر واقع است قسمتی که در امتداد بازار و قونسولگری واقع شده اشغال کرده، کلیهٔ دکاکین بازار را که غالباً متعلق به مسلمانان بود و همچنین بنای معروف اسمعیلیه را کـه مـریضخانه و انجمن خیریهٔ مسلمانان است و ادارهٔ دو روزنامهٔ معروف آچیق‌سوز و کاسپی را کـه طـرفدار افکـار مسلمانان و مساواتیان بودند و مهمانخانهٔ اسلامیه را آتش زده و آن‌چه خانهٔ مسلمان در محلهٔ ارامنه... بود، غارت و زن و بچهٔ ایشان را عده‌ای مقتول و عده‌ای اسیر نمودند...»[۲۰] در خلال این زدوخوردها با آن که به گزارش میرزامحمدآقاخان، معاون کارگذاری گیلان «... ارامنه در محافظت و کمک با ایرانی‌ها اقدام و مساعدت کامل...» می‌کردند ولی، «... عـمدهٔ خسـارت جانی و مالی متوجه ایرانی‌ها...» شد.[۲۱]

---

۱۷. همان.
۱۸. همان.
۱۹. گزارش شمارهٔ ۱۵۲، ۱۸ حمل معاون کارگذاری، پیشین.
۲۰. گزارش شمارهٔ ۲۶۳، ۲۶ جمادی‌الثانی ساعدالوزاره، پیشین.
۲۱. گزارش شمارهٔ ۱۵۳، ۱۸ حمل معاون کارگذاری، پیشین.

براساس گزارشی که روزنامهٔ بهار خراسان از مشاهدات عینی یک مسافر ایرانی منتشر کرد، در مراحل نخست این درگیری ایرانی‌ها هر چه «... تضرع و استغاثه نموده و تذکره‌های خودشان رانشان دادند بلکه شاید آن‌ها را معاف بدارند مثمر نشده و به سخت‌ترین وضعی که قلم در شرح آن عاجز است بیچاره‌ها را مقتول نمودند...»[۲۲] حتی در یک مرحله - روز دوم جنگ - عمارت کنسولگری نیز به تصرف بلشویک‌ها درآمد و تودهٔ ایرانی‌هایی که در آن متحصن شده بودند به همراه اجزای کنسولگری - از جمله میرزامحمدآقاخان مزبور - به اسارت درآمدند و در پی این واقعه بود که با مراجعهٔ ساعدالوزاره، نادرمیرزا و مترجم کنسولگری به «شورای سالدات‌ها» برای استخلاص اسرا، نمایندگان ایران نیز در مذاکراتی که برای ترک مخاصمه آغاز شده بود، دخیل شدند. به گزارش ساعدالوزاره وی در سخنانی که در این مجلس ایراد کرد «... وحشی‌گری‌هایی که نسبت به عیال و اطفال مسلمانان می‌شود ایراد کرده، خواهش نمودم حتی‌الامکان زودتر اقدام به صلح شود و نیز خواهش کردم چون اغلب ایرانیان که به هیچ‌وجه در جنگ شراکت ندارند تلف خواهند شد شهر را با توپ بمبارده ننمایند...»[۲۳]

در این میان، در حالی که تلاش‌های ناموفقی برای خاتمه‌دادن به درگیری‌های جاری جریان داشت، ساعدالوزاره به استخلاص اجزاء کنسولگری و متحصنین تحت بازداشت موفق شد و در حالی که به او توصیه شده بود که از کنسولگری خارج نشود، ولی از آنجایی که «حفظ ایرانیان در این موقع از مهمترین وظیفه» برایش بود «... از ابتدای جنگ در کوچه‌ها بوده و آن‌چه از...» دستش برمی‌آمد مضایقه نکرد.[۲۴]

بالاخره پس از سه - چهار روز جنگ شدید که در خلال آن بیش از دوهزار نفر - که حدود پانصدنفر آن‌ها ایرانی بودند، از جمله برادر ۲۱ سالهٔ ساعدالوزاره - کشته شدند و بخش وسیعی از محلات مسلمان‌نشین مورد نهب و غارت قرار گرفت، مسلمان‌ها به قبول شرایط شورای بلشویکی شهر گردن نهاده و پذیرفتند که شورای مزبور را به عنوان حکومت رسمی باکو پذیرفته و با خلع سلاح «عمومی» - یعنی مسلمان‌ها - موافقت کنند.[۲۵]

بازتاب وقایع مارس در ایران

در حالی که با فرارسیدن واحدهای داغستانی از مناطق شمالی، احتمال شروع مجدد جنگ

---

۲۲. *بهار*، ۹ رجب ۱۳۳۶.

۲۳. گزارش شمارهٔ ۲۶۳، ۲۸ جمادی‌الثانی، ساعدالوزاره، پیشین.

۲۴. *همان* و همچنین گزارش *بهار*، ۹ رجب ۱۳۳۶.

۲۵. *همان* و همچنین گزارش *بهار*، ۹ رجب ۱۳۳۶.

بسیار بود، کنسولگری با وظیفهٔ دشوار رسیدگی به حال و روز ایرانی‌ها و همچنین بسیاری از مسلمین محلی باکو مواجه شد که در خلال این جنگ و درگیری، هست و نیست خود را از دست داده بودند. در حالی که «... ارزاق، به خصوص نان و گوشت و قند به کلی نایاب، خوراک عمومی منحصر به گردو و فندق و کشمش و خشکبار ایرانی شده و همین روزها احتمال قحطی خیلی سختی می‌رود [و] راه حمل آرد که از شمال قفقاز وارد می‌شد، مسدود...» شده بود، گروه کثیری از اتباع ایران و همچنین مسلمان‌های محلی برآن شدند که باکو را به مقصد ایران ترک کنند. ساعدالوزاره پس از کسب اجازه از شورای سالدات‌ها که مسافرت را قدغن کرده بودند، با کمک مالی گروهی از تجار ایرانی و همچنین تسهیلات اداری از نقطه نظر صدور اوراق شماره‌دار به جای تذکره، آن‌ها را با کشتی روانهٔ انزلی و دیگر بندرهای شمال کرد.[۲۶]

در مجموع بین پنج تا ده‌هزار نفر از مسلمان‌های باکو ـ چه اتباع ایران و چه قفقازی ـ به آستارا و انزلی و دیگر شهرهای شمال ایران پناهنده شدند.[۲۷] و برای مدتی بیم آن می‌رفت که با توجه به حضور مجامع ارمنی در گیلان و مازندران دامنهٔ درگیری‌های باکو به این حدود نیز تسری یابد. به همین دلیل در همان روزها ـ و به عبارت دقیق‌تر در ۲۱ حمل / ۱۰ آوریل ۱۹۱۸ ـ از سوی حکومت انزلی اعلانی صادر گردید مبنی بر آن که «... هر کس خیال آشوب و فتنه را داشته باشد سخت تنبیه شده و به عموم واردین و ساکنین انزلی، دارای هر مذهب که باشد مثل یک نفر تبعهٔ ایرانی رفتار خواهد شد...». در ادامهٔ این گزارش آمده بود که فعلاً حکومت نظامی در انزلی اعلان شده و «... از اشخاص متفرقه خلع اسلحه می‌نمایند...»[۲۸]

در گزارش دیگری که از این تحولات رسید وحیدالسلطنه کارگذار بارفروش، ضمن اشاره به بازتاب نامطلوب حوادث باکو در حوزهٔ مأموریت خود و این که «... از این واقعه افکار عمومی متأثر، بر علیه ارامنه شاید اقدامی نمایند...» خاطرنشان ساخت که «... از قرار مسموع ارامنهٔ متوقفین بارفروش از تازه شهر [کراسنوودسک] کمک از برای خود خواسته‌اند...» و جای آن دارد که برای جلوگیری از وخامت بیشتر وضع اقداماتی صورت گیرد.[۲۹]

اگرچه وزارت امور خارجه از طریق وزارت داخله تقاضا کرد که به تمامی سرحدات اطلاع داده شود از ورود احتمالی نیروهای امدادی ارامنه به قلمرو ایران جلوگیری شود[۳۰]،

---

۲۶. گزارش شمارهٔ ۲۶۳، ۲۸ جمادی‌الثانی، ساعدالوزاره، پیشین.
۲۷. کارگذاری انزلی، شمارهٔ ۶۸، ۲۶ حمل ۱۳۳۶ (۱۲/۲۶ ۳۶).
۲۸. کنسولگری باکو، بدون شماره، ۲۲ حمل ۱۳۳۶ (۱۲/۲۶ ۳۶).
۲۹. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۰۹۵، ۳ رجب ۱۳۳۶ (۱۲/۲۶ ۳۶).
۳۰. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۴۱۱۱ / ۱۸۵۵، ۹ رجب ۱۳۳۶ (۱۲/۳۲ ۳۶).

ولی با خاتمه‌یافتن زدوخوردها در باکو، التهابات حاصله در نواحی شمالی ایران نیز فروکش کرد. به گزارش کارگذار انزلی، مردم «... خیلی مضطرب بودند که خدای‌نخواسته این نزاع به انزلی هم سرایت نموده و زدوخورد واقع شود، ولی به‌حمدالله تعالی سکونت و آرامش و امنیت فعلاً در انزلی موجود و برقرار است...»[۳۱]

۳۱. کارگذاری انزلی، شمارهٔ ۶۸، ۲۶ حمل ۱۳۳۶ (۳۶$\frac{۱۲}{۲۶}$).

فصل سوم

مختاریت «آذربایجان»

درکنار پیشامد حوادثی چون «کشتار مارس» که تداوم و استمرار همراهی و همزیستی پیشین را تیره می‌نمود، به ناگاه برای تأسیس یک کشور مستقل در بخش‌های جنوبی و شرقی قفقاز، به گونه‌ای که اهالی مسلمان این حدود را شامل شود، مباحثی عنوان شد که طرح آن نه‌فقط برای خود احزاب و گروه‌های مسلمان قفقازی دور از انتظار می‌نمود بلکه برای ایرانیان نیز دور از فهم و غیرمنتظره بود.زیرا همانگونه که قبلاً نیز خاطرنشان گردید، تا مدت‌ها بعد از انقلاب فوریه موضوع اصلی مباحث جاری در باب سرنوشت سیاسی منطقه پیرامون فدرالیسم دور می‌زد و نوع مطلوب نظام خودمختاری که می‌توانست اتخاذ شود ولی با پیشامد تحولاتی چون چیرگی بلشویک‌ها بر پتروگراد که تجزیه و تلاشی امپراتوری روسیه را جنبه‌ای قطعی بخشید، پیشروی عثمانی‌ها به قفقاز و همچنین بروز حوادثی مانند کشتار مارس، این وضع دگرگون شد. با تزلزل و تلاشی نظام فدرالِ حاکم بر قفقاز، برای ملل و اقوام آن حدود جز تشکیل یک رشته کشوررهای مستقل چاره‌ای نماند.

تجزیه ماوراء قفقاز

با آن که تقسیم «ماوراء قفقاز» به سه جمهوری مستقل گرجستان، آذربایجان و ارمنستان تنها در اواخر مه ۱۹۱۸ / اواخر شعبان ۱۳۳۷ صورت قطعی و رسمی یافت، ولی مباحث حاشیه‌ای و جنبی در این زمینه از مدت‌زمانی پیش از این تاریخ آغاز شده بود. یکی از نخستین مطالبی که در این زمینه ملاحظه می‌شود گزارش مورخ ۹ رجب ۱۳۳۵ / اول مه ۱۹۱۷ کنسولگری باکو است از یکی از اجتماعات سیاسی مسلمان‌ها، که در آن ضمن اشاره

به دیدگاه‌های جاری در باب نظام فدراتیو، از جایگاه ایالت آذربایجان در این گونه مباحث و مخاطراتی که آذربایجان را تهدید می‌کرد نیز سخن به میان می‌آید. براساس این گزارش در اجتماع ۶ رجب / ۲۸ آوریل مسلمان‌های باکو «... فرقهٔ «federation» گنجه[۱] مرامنامه‌ای ترتیب داده و مقاصدی دارند از این قرار که آذربایجان را ضمیمهٔ قفقاز کنند و در تحت حکومت روسیه یک نیمچه‌اتونومی (autonomie) از دولت روسیه بگیرند...».[۲] در ادامه، کنسولگری ضمن انضمام و ارسال یک نسخه از مرامنامهٔ مزبور برای «اطلاع و استحضار» وزارت امور خارجه[۳] چنین می‌افزاید که «... به واسطهٔ سابقهٔ آشنایی که با یکی از نماینده‌های گنجه داشتم مذاکراتی کرده، مانع بعضی عنوانات راجع به آذربایجان شدم ولی لزوماً خاطر مبارک را مستحضر می‌دارم که سیزو عمده در این نزدیکی‌ها در پتروگراد یا مسکو تشکیل خواهد گردید و در آنجا مذاکرات زیاد خواهند نمود، آنچه که فدوی از مذاکرات استنباط کردم احساسات کلیه به طرف عثمانی‌ها است...» وی در پایان این گزارش به اولیای امور هشدار داد که هوشیار باشند چرا که بحث بر سرِ سرنوشت «... سی میلیون مسلمان روسیه است...»[۴]

با آن که کنگرهٔ مزبور که به نام «نخستین کنگرهٔ سراسری مسلمان‌های روسیه» معروف است در فاصلهٔ ۱ تا ۱۱ مه ۱۹۱۷ / ۹ تا ۱۹ رجب ۱۳۳۵ با حضور ۸۰۰ نماینده از مسلمان‌های روسیه در مسکو تشکیل شد، ولی تا جایی که در خلال بررسی اسناد و گزارش‌های موجود ملاحظه گردید مباحثی که در آن مطرح گردید آن‌چنان که مقتضیِ اهمیتِ بحث بود و کنسولگری باکو نیز تأکید کرده بود، مورد توجه نمایندگان سیاسی ایران واقع نشد. البته هنوز هم بحث اصلی مسلمان‌های روسیه ـ از جمله توپچی باشوف و رسول‌زاده که از طرف مسلمان‌های باکو حاضر بودند ـ پیرامون فدرالیسم و اشکال مختلفی که می‌توانست به خود گیرد دور می‌زد و ظاهراً از تشکیل واحدهای مستقل کشوری سخنی به میان نیامد، وی پاره‌ای از مباحث طرح‌شده در این مجمع، از نقطه‌نظر تأثیری که می‌توانست بر تحولات آتی بخش‌های مسلمان‌نشین روسیه برجای گذارد شایستهٔ توجه و دقت

---

۱. کذا فی‌الاصل. احتمالاً منظور همان تُرک عدم‌مرکزیت فرقه سی گنجه است که در بخش قبلی بدان اشاره شد.

۲. کنسولگری باکو، نمرهٔ ۵۳۱، ۹ رجب ۱۳۳۵ ($\frac{۱۳}{۵}$۳۵).

۳. متن مرامنامهٔ مزبور در این مجموعه ملاحظه نشد. با توجه به یادداشت‌های حاشیهٔ نامه ـ «ملفوف در لف نبود» و «این ورقه را سابقاً دیده‌ام» ـ چنین به نظر می‌آید که سند مزبور در همان ایام مفقود شده بود.

۴. کنسولگری باکو، نمرهٔ ۵۳۱، ۹ رجب ۱۳۳۵ ($\frac{۱۳}{۵}$۳۵).

بیشتر بود.[۵]

حکومت ترک

تنها از اواسط پاییز همان‌سال بود که با روشن‌تر شدن موضوع و همچنین انسجام بیشتر تشکیلات دیپلماتیک ایران در قفقاز در پی استقرار شریف‌الدوله در سرکنسولگری تفلیس و ساعدالوزاره در باکو، تحولات جاری در زمینهٔ تشکیل یک حکومت مستقل برای مسلمانان قفقاز و موقعیت آذربایجان در این معادله با دقت و تأمل بیشتری مورد توجه واقع شد. در اواخر صفر ۱۳۳۶ / اوایل نوامبر ۱۹۱۷، شریف‌الدوله به وزارت امور خارجه گزارش کرد: «... چندی است مسلمانان قفقازیه مثل ارامنه و گرجی‌ها در صدد تحصیل استقلال داخلی خود برآمده، می‌خواهند یک حکومت ترک تشکیل بدهند؛ ضمناً زمزمهٔ ضمیمه و مختاریت آذربایجان در بعضی محافل مطرح مذاکره است، تمایل چنین حکومت مسلمان ترکی با قراین مبرهنه در آتیه به دولت عثمانی خواهد بود. مبلغین هم از تشویقات لازمه خودداری ندارند...»[۶]

تشکیل یک «حکومت ترک» در بخش‌های جنوب شرقی قفقاز که تمایل آن با «قراین مبرهنه در آتیه به دولت عثمانی» می‌بود، موضوعی نبود که باب طبع دولت ایران باشد، ولی آن‌چه واقعاً این مسئله را نگران‌کننده می‌ساخت، صحبت‌های جنبی بحث مزبور بود در قبال آذربایجان. روزنامهٔ ارشاد در ۶ ربیع‌الاول ۱۳۳۶ / ۲۱ دسامبر ۱۹۱۷ در مقاله‌ای تحت عنوان «مختاریت آذربایجان یا مالیخولیای کمیتهٔ مساوات قفقاز» خبر داد که «روزنامهٔ آچیق‌سوز مورخ ۳ صفر با خط جلی نوشته است ' مردم قفقاز جمهوریت می‌خواهند و برای آذربایجان مطالبهٔ استقلال داخلی می‌نمایند' » برای ایرانیان ـ و اصولاً برای تاریخ ـ که از نام آذربایجان جز بخش‌های جنوبی ارس سرزمین دیگری را نمی‌توانست در ذهن مجسم سازد، شنیدن چنین خبری بسیار حیرت‌انگیز بود. روزنامهٔ ارشاد در ادامهٔ این بحث، ضمن متهم‌ساختن محافل استبدادطلب روسیه به تحریک مسلمان‌های قفقاز در جهت طرح چنین مطالبی و تعبیر آن به عنوان تداوم «مسلک امپریالیزمی مشئوم» روس در لباسی دیگر، خاطرنشان ساخت که «... فرقهٔ مساوات بداند آن کاری را که دربار ظالمانهٔ تزار نتوانست انجام دهد، او

---

۵. برای آگاهی بیشتر از این مباحث و به ویژه ترک‌گرایی آشکار محمدامین رسول‌زاده بنگرید به:
Shafiga Daulet, "the First All Muslim Congress of Russia, Moscow, 1 - 11 May 1917" in *Central Asian Survey*, Vol. 8, No 1, pp. 21 - 47, 1980 .

۶. سرکنسولگری تفلیس، نمرهٔ ۱۲۰۳، ۲۰ صفر ۱۳۳۶ ($۳۶\frac{۱۲}{۳}$).

هرگز موفقیت نخواهد یافت...»[۷]

در این میان محمدامین رسول‌زاده با انتشار مقاله‌ای در آچیق‌سوز که یک هفته بعد ـ تحت عنوان «مختاریت آذربایجان» در یکی از جراید تهران ترجمه و منتشر شد، در مقام توضیح برآمد. به نوشتهٔ رسول‌زاده: «موقعی که ما از مختاریت آذربایجان در جراید خود بحث می‌کنیم هدف بعضی تعرضات می‌شویم و این اعتراض را که بر ما می‌کنند نتیجهٔ یک اشتباهی است که معترضین نموده‌اند. ترک‌های قفقازیه و مسلمانان ماوراء قفقاز در موقعی که می‌شنوند ما از مختاریت آذربایجان بحث می‌کنیم گمان می‌کنند که مقصود ما آذربایجانی است که در قلمرو دولت ایران است که مرکز آن تبریز است و هر وقت برادران آذربایجانی می‌گوییم، همچو گمان می‌کنند که مقصود ما برادران آذربایجانی است که در مملکت ایران اقامت دارند.» به عقیدهٔ رسول‌زاده «... این اعتراض از نقطه‌نظر منطقی هر قدر بعید است، همان اندازه هم از نقطه‌نظر اشتباه لفظی صحیح و بجا است. زیرا امروز آذربایجان در اصطلاح جغرافیایی محدود به آذربایجان جزء مملکت ایران است که در ماورای رود ارس است... ولی اگر از نقطه‌نظر سیاسی هم نباشد از نقطه‌نظر قومیت کلمهٔ آذربایجان شامل حکومت‌نشین‌های ایروان، گنجه و باکو هم می‌شود و این خطه هم آذربایجان است...»[۸]

آذربایجان قفقازیه

در واقع رسول‌زاده با این توضیح خود نه‌فقط به سوءظن‌های موجود خاتمه نداد، بلکه به آن ابعاد جدیدی نیز افزود. اگر تا به حال سخنی از تشکیل یک «حکومت ترک» بود در جنوب شرقی قفقاز، که به «ماوراء ارس»، یعنی آذربایجان نیز نظر داشت، اینک از «آذربایجان قفقازیه» یا «آذربایجان روس» صحبت می‌شد که پدیدهٔ کاملاً نوظهوری بود. در واقع با آن که رسول‌زاده خود نیز بر ایهام و ابهام نهفته در این نامگذاری جدید معترف بود ـ آن جایی که به «ترک‌های قفقازیه و مسلمانان ماوراء قفقاز» اشاره دارد که حتی آن‌ها نیز به هنگام مطرح شدن بحث مختاریت آذربایجان «... گمان می‌کنند که مقصود ما آذربایجانی است که در قلمرو دولت ایران است...» ـ ولی با طرح تعریف و تعبیر جدیدی از هویت قومی مسلمین

---

۷. روزنامه *ارشاد*، ۶ ربیع‌الاول ۱۳۳۶.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه بنگرید به کتاب *آذربایجان در موج‌خیز تاریخ، نگاهی به مباحث ملیّون ایران و جراید باکو در تغییر نام ارّان به آذربایجان*، (با مقدمه کاوه بیات، تهران، نشر شیرازه، ۱۳۷۹) که متن این مقالات را نیز شامل می‌شود.

۸. به نقل از روزنامهٔ رعد، ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۳۶.

حکومت‌نشین‌های ایروان و گنجه و باکو ـ به رغم تعارض آشکار آن با تمامی داده‌های تاریخی و جغرافیایی موجود ـ بر تداوم این خلط مبحث اصرار ورزید.

استدلال رسول‌زاده در این زمینه، از آنجایی که خمیرمایهٔ تمامی استدلال‌های بعدی «آذربایجان قفقاز» را در توضیح و توجیه این وجه تسمیهٔ بحث‌انگیز تشکیل می‌دهد، موضوع مهمی است و شایستهٔ توجه بیشتر. وی در ادامهٔ این بحث نوشت: «... کلمهٔ آذربایجان از آذربادگان مشتق است. وجه اشتقاق هم از کلمهٔ آذر است که آتشکده‌های عتیقهٔ موجوده در اطراف باکو هم شاهد بر این مدعا هستند...» و اهالی آن سامان «... در موقعی که در تحت فشار استبداد روسیه پایمال می‌شدند ملیت خود را درک کرده و در خصوص معارف و ادبیات خود که مانند معارف و ادبیات آذربایجان مقهور به ادبیات فارسی شده بود، پی برده و در همان زمان استبداد روسیه در صدد چاره برآمدند و با زبان ترکی خود که تکلم می‌کردند، خلاصه ترک‌بودن خود را درک کردند و همین که انقلاب روسیه شروع شد اقدام برای زندگانی سیاسی خود نیز نمودند و از برای ترویج این مقصد فرقهٔ مساوات تشکیل و موجود شد.»[۹]

مغناطیس ایرانیت

اگرچه رسول‌زاده اصرار داشت که ایرانیان را متقاعد سازد که در طرح این بحث مختاریت «... مقصود همان آذربایجان روسیه است که عبارت باشد از گنجه، ایروان، باکو و سایر محال آن...» و این که «... ما وقتی آذربایجان می‌گوییم، مقصود ما آذربایجان است که در قلمرو دولت روسیه است، نه دولت ایران و به مقدرات آذربایجان ایران، حق و حدّ دخالت نداریم...»[۱۰] ولی نادرستی پایه‌های تاریخی و منطقی این استدلال و تبعات ناشی از آن، آشکارتر از آن بود که به چنین صحبت‌هایی قابل رفع و رجوع باشد. ادامهٔ بحث را ملک‌الشعراء بهار پی گرفت که در مقاله‌ای تحت عنوان«حزب مساوات چیست و چه می‌گوید؟» ضمن ابراز خوشحالی از انقلاب روسیه، این که «... ملامکتبی بزرگ سکته کرد، درب مکتب‌خانه شکست یا برای بیرون‌بردن تابوت آن راکندند، یک دفعه بچه‌ها، شاگردها هر یکی به طرفی دویدند، دیگر آزاد شده بودند، می‌بایستی بدوند...»، طرح نام آذربایجان را برای بخش‌های جنوبی قفقاز، اقدامی کودکانه و از سر سبکسری دانست. ملک‌الشعرا ضمن

---

۹. همان.
۱۰. *همان*.

برشمردن ویژگی‌های تاریخی، فرهنگی و جغرافیایی مشخصی که در نهایت مبین هویت ملی ایرانیان است، ترک‌گرایی مستتر در مرام و مسلک مساواتیان را مورد انتقاد قرار داده و مبنای صحیحی جهت بنیان یک هویت مستقل و پابرجا ندانست. به عقیدهٔ نوبهار این‌چنین تشکیلاتی جز آن که در نهایت «تقدیم ساحت حکومت ترکی داردانل» گردد نمی‌توانست سرنوشت دیگری در پیش داشته باشد.[۱۱]

روزنامهٔ کوکب ایران نیز در تأیید سرمقالهٔ نوبهار، پس از اشاره‌ای به آن که «... اگرچه در دنیای امروزه واگذاردن مختاریت به نژادهای مختلفه و ریخته‌شدن آن‌ها به قالب ملل مستقله طرفداران زیادی...» یافته است ولی همانگونه که گوستاو لوبون نیز خاطرنشان ساخته بود «... اساس ملیت‌های امروزه فقط نژاد تاریخی است... بنابراین زبان ترکی برای تشکیل یک حکومت ترک کافی نیست و رشته‌های اتصال طوایف مختلفه که ایرانی‌نژاد هستند به قدری قوی است که آن‌ها را فقط به واسطهٔ زبان نمی‌توان از آغوش مادر اصلی کند. اگر خانواده ایرانیت بخواهد اعضای خود را در یک جا جمع‌آوری نماید، در عوض این که آذربایجانی ایرانی‌نژاد به قفقاز ملحق بشود و عضو مملکت ترکی‌زبان گردد، برعکس قفقاز زودتر مجذوب مغناطیس ایرانیت خواهد شد.»[۱۲]

در این میان تعدادی از دیگر جراید ایران نیز وارد بحث شدند، از جمله روزنامهٔ جنگل، ارگان نهضت جنگل که در مقاله‌ای تحت عنوان «افسانهٔ شیرین یا نقل‌قولی دیرین؛ دیگ همسایه زایید»، مطلب را با این اشاره به حکایت ملانصرالدین آغاز کرد که ملا پس از چند بار قرض گرفتن دیگ همسایه و پس دادن آن به همراه دیگ کوچکی که می‌گفت دیگ مزبور در این نقل و انتقال زاییده است، روزی دیگ ا صلی را پس نداد و در پاسخ به پرس و جوی همسایه از مرحوم‌شدن دیگر مزبور سخن به میان آورد و در برابر تندی و تغیّر صاحب دیگ که «چه طور دیگ خواهد مرد؟ جواب شنید آن طوری که بچه آورد همان طور هم مُرد.»[۱۳]

به نوشتهٔ جنگل، در صورتی که «آذربایجان یک عضو مهم ایران، یک ایالت تاریخی، منشاء انقلاب، پیشقدم فداکاری، جزء لاینفک مملکت، مولد زرتشت پارسی، معبد پارسیان سابقه، یکی از قدیم‌ترین ولایات اصلی ایران قدیم...» است، اینک چگونه می‌شود که «... قفقازیهٔ جنوبی یعنی ولایات جنوبی قفقاز که هر یک از آن‌ها به شهادت تاریخ اسم معینی

---

۱۱. روزنامهٔ *نوبهار*، ۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶.

۱۲. روزنامهٔ *کوکب ایران*، ۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶.

۱۳. روزنامهٔ *جنگل*، ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶.

داشته و دارند، همه فارسی‌نژاد، همه ایرانی‌الاصل، غیر از زبانشان که فعلاً ترکی است همه چیزشان ایرانی است، امروز اسم آذربایجان را به خود گذاشت؟»[۱۴]

جنگل در ادامهٔ بحث ضمن خاطرنشان ساختن تحولات تاریخی قفقاز در سده‌های اخیر و از جمله جدایی آن از پیکر ایران بعد از «... شکستی که دولت ایران محض خیانت چند نفر خائن وطن‌فروش از روسیه دید و معاهدهٔ معروفه ترکمانچای منعقد گردید، قفقازیهٔ جنوب و شمال و گرجستان، یعنی یک قسمت پر بهای ایران مجزا گشته و به تصرف غاصبانهٔ دولت روس درآمد...»، با اشاره به تحولات اخیر و فروپاشی تزاریسم متذکر شد «... بدیهی است که استقلال قفقاز و استخلاص آن‌ها غایت آمال و نهایت آرزوی فردفرد مسلمان ایرانی است... ولی تسمیه به این اسم و عنوان آذربایجان به خود دادن، بالاجبار، خیال ما را متوجه به یک‌سری اسرار مهمهٔ سیاسی که مدت‌ها است مطلعیم می‌نماید که انصافاً نمی‌توان در قبال این نکته لاقید ماند. اگر مقصود برادران قفقازی ما از اتخاذ این اسم، ضمیمه کردن قفقاز به ایران است دیگر ' شترسواریِ دولا ندارد'. یک دفعه بگویید قفقاز یکی از ممالک ایران، چنانی که بود، به همان اسامی که داشت. اگر ریگی در کفش نیست دیگر این زُل جدید... چه صیغه‌ای است...»[۱۵]

روزنامه جنگل نیز که همانند ارشاد این پرده را نیز یکی دیگر پرده‌های استبداد روس می‌دانست و مساواتی‌ها را نیز «مقلّد دربار مستبدهٔ روسیه» و در انتهای چنین سودایی نیز جز یک رشته «خون‌ریزی‌های هولناک» چیز دیگری نمی‌دید که آن نیز «... ضعف تمام اسلامیان، بر بادی ممالک اسلامی، باز هم استیلای اجانب، مجدداً اسارت همهٔ ما را...» به دنبال داشت.[۱۶]

واکنش دولت ایران

همزمان طرح و بحث این مضامین در جراید ایران تشکیلات دیپلماتیک کشور و در رأس آن‌ها شریف‌الدوله، سرکنسول ایران در تفلیس که در اوایل ربیع‌الثانی وارد ایران شده بود[۱۷] نیز این موارد را مورد توجه قرار داده و در مقام تدبیر و مآل‌اندیشی، رشته سیاست‌هایی را

۱۴. همان.

۱۵. همان.

۱۶. همان.

۱۷. ادارهٔ تلگرافی دولت علیهٔ ایران [از این پس «ادارهٔ تلگرافی»]، از رشت به طهران، نمرهٔ ۱۳۹۰، تاریخ اصل ۲۶ / تاریخ وصول ۲۷ جدی [ربیع‌الثانی] ۱۳۳۶ ($\frac{۱۳}{۱۷}$ ۳۶).

معین کردند. شریف‌الدوله که از همان بدو ورود به قفقاز، در گزارشِ تلاش‌های مسلمین آن حدود در تشکیل یک «حکومت ترک» و «زمزمهٔ ضمیمه و مختاریت آذربایجان»، در مورد اقداماتی که می‌شد در ایالت آذربایجان و همچنین در قفقاز اتخاذ شود، پیشنهادهایی ارسال داشته بود[۱۸]، اینک نیز با گذشت زمان و روشن‌تر شدن موضوع، رشته پیشنهادهای مشخص‌تری به وزارت امور خارجه ارسال داشت که گروهی مرکب از اعضای وزارت‌خانه ـ از جمله اعتلاءالملک خلعتبری و منصورالملک ـ وظیفهٔ بررسی این پیشنهادها و اتخاذ خط‌مشی‌های مقتضی را عهده‌دار گشتند. مفاد این یادداشت‌ها و پیشنهادات، و همچنین نظر وزارت امور خارجه دربارهٔ آن‌ها که به لحاظ ریاست وزرا رسید، به قرار ذیل است:

شریف‌الدوله «نظر به تغییر پلتیک حکومت قفقازیه و پاره‌ای پیشآمدها» لازم دانست که «... هر چه زودتر قوه در آذربایجان تشکیل شود و چون این اقدام موید پاره‌ای اهتمامات خواهد بود، مستدعی است که پیوسته از وضع پیشرفت و کیفیت آن ژنرال قونسولگری را مستحضر فرمایند.»[۱۹] نظر هیئت رسیدگی دربارهٔ این پیشنهاد آن بود که «... به فوریت در مراکز عمدهٔ آذربایجان قوه و استعدادی حاضر شود و پس از این که موافق نظر اولیاء دولت تشکیلات قوای متحدالشکل شروع گردید، بالطبع، قوای منظم جدیدی که تشکیل می‌شود جای قوای سابق را خواهد گرفت. به هر حال نباید منتظر قوای منظم شد و عجالتاً باید به تهیه قوای محلی اکتفا نمود که هم حیثیات دولت محفوظ باشد و هم وسیله برای دخالت خارجی فراهم نشود.» اجرای این سیاست نیز به نظر وزارت جنگ منوط گردید.[۲۰]

موضوع دیگری که در این زمینه مورد بحث و بررسی قرار گرفت این پیشنهاد شریف‌الدوله بود که به «مناسبت اقدامات و اظهارات عده‌ای از مسلمانان قفقازیه» واجب دانست که «... در آذربایجان و قفقازیه بیش از پیش در بسط زبان فارسی...» تلاش شود. علاوه بر این، وی در همین زمینه، پیشنهاد مشخص دیگری نیز طرح کرد که «چون از طرف فرقهٔ مساوات قفقازیه مبلغینی به آذربایجان رفته و مشغول عملیات گردیده‌اند، از طرف دولت

---

۱۸. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۱۲۰۳، ۲۰ صفر ۱۳۳۶ (۳۶$\frac{۱۲}{۳}$). وی در این گزارش گذشته از ضرورت حضور یک «... والی مقتدر کافی، وطن‌دوست و [یک]کارگذار کارآگاه...» در آذربایجان به لزوم ایجاد یک روزنامهٔ فارسی در تفلیس نیز اشاره کرده بود. شریف‌الدوله پیشنهاد کرد «... یک شاگرد فارغ‌التحصیل مدرسهٔ سیاسی که دارای‌اخلاق حسنه و صاحب خط و ربط کامل...» نیز باشد به سمت منشی ولی عملاً برای ادارهٔ نشریه مزبور اعزام گردد. (همان)

۱۹. برگه‌های پیشنهادات شریف‌الدوله، بدون شماره و تاریخ که احتمالاً حضوراً در کمیسیون مزبور مطرح و مورد بحث قرار گرفت (۳۶$\frac{۱۲}{۳}$).

۲۰. مراتب طی نامه‌ای به شمارهٔ ۱۲۴۳ / ۲۶۱۵، مورخ ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ به ریاست وزرا عرض شد (۳۶$\frac{۱۲}{۳}$).

علیه لازم است که به وسیلهٔ اعزام مأمورین بصیر مخصوصی یا طرق دیگر جلوگیری کامل به عمل آید.» وی در ادامه خواسته بود که هرگاه در این زمینه «... راجع به ژنرال قنسولگری دستورالعملی باشد ابلاغ فرمایند که به موقع اجرا گذاشته شود.»[۲۱]

در اسناد موجود مطلبی که از اتخاذ تصمیمی در این باب حکایت داشته باشد، ملاحظه نشد، ولی در مورد لزوم تأسیس یک نشریهٔ هفتگی به زبان فارسی در تفلیس که شریف‌الدوله قبلاً نیز در باب آن پیشنهادی ارائه داده بود، تصمیم نهایی به هیئت وزرا احاله شد که می‌بایست در مورد ۱۵۰ منات اعتبار ماهیانهٔ چنین طرحی نیز تصمیم‌گیری کند.[۲۲]

یکی دیگر از پیشنهادهای شریف‌الدوله که از سوی اداره روس تقدیم مقام وزارت گردید آن بود که «... ترتیبی داده شود که فرق سیاسی ایران مخصوصاً با فرق سیاسی روسیه داخل مکاتبات و مذاکرات شود، حتی چند نفری را برای عقد موالفت بین‌الطرفین به روسیه مأمور و اعزام فرمایند...» اگرچه وزارت امور خارجه ـ یا به عبارت دقیق‌تر شخص وزیر (مشاورالممالک) با این پیشنهاد موافقت نکرد[۲۳] ولی با پیشنهاد دیگر شریف‌الدوله مبنی بر حمایت از احزاب و گروه‌های ایرانی قفقاز موافقت شد. شریف‌الدوله پیشنهاد کرده بود «... از طرف دولت علیه به ترتیبی که مقتضی خواهند دانست از فرقهٔ استقلال ایران که در بادکوبه تشکیل یافته است و از اقدامات فرقهٔ مساوات جلوگیری می‌نمایند، تشویق و ترغیب شوند.» در حاشیه این پیشنهاد آمده بود که «وزارت امور خارجه این تشویق را لازم می‌داند» و در حاشیهٔ این یادداشت و به خطی دیگر دستورالعملی به این عنوان صادر شد که «به قونسولگری بادکوبه مراتب نوشته شود.»[۲۴]

آذربایجان جزء لاینفک ایران

در حالی که دوایر اداری تهران به شور و تبادل‌نظر مشغول بودند ایرانیان باکو خود وارد عمل

---

۲۱. *برگه‌های پیشنهادات شریف‌الدوله* (۳۶$\frac{۱۲}{۳}$).

۲۲. *همان*.

۲۳. *همان*، در حاشیهٔ این پیشنهاد نوشته شده بود که نظر به «... وقایع اخیر قفقاز فعلاً مناسب نیست.»

۲۴. *همان*. احتمالاً براساس یک چنین حسن‌ظنی بود که حتی پاره‌ای منابع، تأسیس آن را نیز به دولت و کنسولگری نسبت دادند (م.ع، منشور گرکانی، *سیاست دولت شوروی در ایران از ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۶*، چا. طهران، چاپخانهٔ مظاهری، ۱۳۲۶، ص ۵۴) برای آگاهی بیشتر بنگرید به: محمدحسین خسروپناه، «کارنامه و روزگار ایرانیان مهاجر در قفقاز، ۱۹۰۰ – ۱۹۲۰» نگاه نو، شمارهٔ ۴۳، زمستان ۱۳۷۸، ص ۶۶.

حال که سخن از احزاب به میان آمد، جا دارد که به تلگراف گروهی موسوم به «ایرانیان دموکرات مترقیون» از تفلیس به وزارت امور خارجه در ابراز خوشوقتی از انتصاب شریف‌الدوله به سرکنسولگری نیز اشاره شود (اداره تلگرافی بریتانیا، بدون تاریخ و شماره، ۳۶$\frac{۱۲}{۸}$).

شدند. در ۲ ربیع‌الثانی / ۱۶ ژانویه ۱۹۱۸ ساعدالوزاره از باکو گزارش کرد که نظر به تحولات جاری و «... اوضاع کنونی قفقازیه، به خصوص بادکوبه، ایرانیان مقیمین اینجا خیال دارند که روزنامه‌ای طبع کنند که به توسط آن بتوانند جلوگیری از بعضی خیالات و نظریات اهالی بنمایند. عنوان روزنامه آذربایجان و ذیل آن این عبارت که ' آذربایجان جزء لایتجزای ایران است ' خواهد بود و نظر عمده از طبع این نشریه، جلوگیری از بعضی مقاصد اهالی قفقازیه و انتشار افکار عموم ایرانیان است و به زبان فارسی هم طبع می‌شود که کم‌کم مردم آشنا به زبان آباء و اجدادی و زبان ملی خودشان بشوند...» وی در ادامه تقاضا کرده بود که وزارت امور خارجه به صورت تلگرافی نظر خود را در مورد «عنوان جریده و غیره» به اطلاع کنسولگری برساند.[۲۵]

در این میان در حالی که وزارت امور خارجه ضمن استقبال اصولی از اندیشهٔ تأسیس چنین روزنامه‌ای، با توجه به آن که «... چون در مرام پاره‌ای از دستجات و احزاب قفقازیه بعضی افکار راجع به آذربایجان و غیره است» به کنسولگری توصیه کرد که در این امر «نهایت مراقبت را به عمل آورد» و علاوه بر این عنوان آذربایجان و عبارت «آذربایجان جزء لایتجزای ایران است» را نیز مناسب چنین نشریه‌ای ندانست[۲۶]، در ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ / ۱۰ فوریهٔ ۱۹۱۸ نخستین شمارهٔ آذربایجان، جزء لاینفک ایران منتشر شد.[۲۷]

ساعدالوزاره در اواخر ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ / ۱۲ فوریه ۱۹۱۸، ضمن گزارش خبر انتشار آذربایجان جزء لاینفک ایران، در معرفی آن نوشت «... دو روز است روزنامهٔ مزبور منتشر و در مطبعهٔ «نوروز» که متعلق به خود ایرانی‌ها [است] طبع می‌شود. عجالتاً هفته‌ای دومرتبه طبع و توزیع و مؤسسس آن فرقهٔ دموکرات ایران است که می‌خواهد توسط این روزنامه خیال و افکار خودشان را راجع به ایران انتشار داده، جلوگیری از تهاجمات مطبوعات ترکی قفقاز بکنند. اگرچه اساس روزنامه به زبان فارسی است ولی برای این که بتوانند خیالات خودشان را به اذهان اهالی محل برسانند مقالات به زبان ترکی هم درج می‌شود.»[۲۸]

---

۲۵. کنسولگری باکو، نمرهٔ ۱۲۵، ۲ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ (۱۲/۸-۳۶).

۲۶. وزارت امور خارجه، ادارهٔ روس، نمرهٔ ۳۶۷۴ / ۷۰۰۴، ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ (۱۲/۸-۳۶).

۲۷. برای آگاهی بیشتر از این نشریه و به ویژه علت تسمیه آن بنگرید به رحیم رئیس‌نیا، *آخرین سنگر آزادی*، نشر شیرازه؛ تهران ۱۳۷۷، صص ۲۵ - ۱۶.

۲۸. کنسولگری باکو، نمرهٔ ۱۸۵، ۲۹ ربیع‌الثانی ۱۳۶۶ (۱۲/۸-۳۶). ساعدالوزاره این گزارش از «... حسن تأثیر مقالات روزنامجات *نوبهار* و *ستارهٔ ایران* راجع به فرقهٔ مساوات...» نیز که در بخش پیشین این بررسی به موضوع برخی از آن‌ها اشاره شد، سخن به میان آورد.

راه حل سیاسی

در مجموع چنین به نظر می‌آید که تلاش‌های ایرانیان در این زمینه، هم در ایران و هم در قفقاز، بی‌حاصل نبود و تا حد زیادی در فراهم‌آوردن زمینهٔ فکری لازم جهت رفع این سوءتفاهم موثر واقع شد. ساعدالوزاره در گزارش دیگری که در همان ایام به وزارت امور خارجه تسلیم داشت، در این باب نوشت: «... با چند نفر از مسلمانان محترم بادکوبه که بعضی‌ها منسوب به فرقهٔ مساوات و بعضی‌ها منسوب به فرقهٔ مسلمانلیق بوده‌اند، مجلس مخصوصی داشته در خصوص خط حرکت فرقه مساوات مذاکره به عمل آمد، از ایرانی‌های محترم هم [که] در آن مجلس حضور داشتند شروع مطلب از اوضاع کنونی ایران شده، مجلس را از ترتیبات و انتظارات ایران مطلع نمودم و بعد در تغییر خط حرکت مساواتچی‌ها مذاکره شده، بعضی‌ها به سهوهای خود مُقِرّ شده اظهار داشتند که کمیتهٔ مسلمانان بادکوبه منتهای کوشش خواهد کرد که دلخواه دولت علیهٔ ایران در کلیهٔ مسائل راجعه به قفقاز و مسلمانان قفقاز به عمل آید.»[۲۹]

همزمان با همین تحولات روزنامهٔ رعد که از آغاز این بحث با ترجمه و انتشار مقالهٔ رسول‌زاده، سعی در رفع این «سوءتفاهم» داشت[۳۰] نیز در گزارشی از فعالیت‌های فوق‌الذکر، پس از اشاره‌ای به «مسئلهٔ تشکیل [فرقهٔ] «مساوات عدم مرکزیت» ... که در افواه شایع گردیده مرام آن‌ها تجزیه آذربایجان است از ایران و الحاق آن به قفقاز...» از اقدامات «قسمت عمده‌ای از ایرانی‌ها و مسلمان‌های اتباع روس که حقیقتاً احساسات وطن‌پرستانهٔ آن‌ها شایان کمال تقدیر است...» سخن به میان آورد که «... مشغول اقداماتی شده، با فرق سیاسی و دسته‌جات مختلفه مذاکراتی کرده و به مساعدت و مشورت آقای ساعدالوزاره، قونسول ایران که یک عنصر وطن‌پرست جدّی لایقی می‌باشند، تشکیل مجالس داده، در مجامع عمومی و مساجد و غیره با حضور آقایان تجار و محترمین متینگ‌ها داده، نطق‌های مفصلی ایراد کرده...» بود. یکی از نکاتی که ساعدالوزاره در این سخنرانی‌ها که به زبان ترکی و روسی ایراد می‌شد، بیان داشت آن بود که «... ایران مال آذربایجان است و نه آذربایجان مال ایران...»[۳۱]

در ادامهٔ گزارش رعد آمده بود که در پی برگزاری این مجالس و سخنرانی‌ها «... که در این

---

۲۹. کنسولگری باکو، نمرهٔ ۱۸۷، ۲۹ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ ($\frac{۱۲}{۸}$۳۶).

۳۰. بنگرید به ص ۴۶ همین بررسی.

۳۱. رعد، ۱۰ جمادی‌الاول ۱۳۳۶ .

ایام جراید داخله هم در تعقیب این مسئله مقالاتی نوشتند که کاملاً مؤثر واقع گردیده، رؤسا، و بعضی از اعضای کمیتهٔ مساوات با آقایان ایرانی‌ها ملاقات‌هایی نموده قرار تشکیل یک کنفرانس دیگری که در این چند روزه خواهد بود داده شده و سپس حاضر شده‌اند که اسم آذربایجان را از این حدود برداشته، به اسم دیگری خطاب نمایند و ضمناً شعبهٔ خودشان را هم از تبریز و رشت منحل کرده، چند نفر نماینده انتخاب و به تهران اعزام دارند که با مقامات رسمی داخل مذاکره شوند و اینک تجزیه آذربایجان را از ایران و الحاق آن به قفقاز را جداً تکذیب می‌کنند.»[۳۲]

امیدواری‌های حاصله، همانگونه که تحولات بعدی نیز نشان دادند، کاملاً بی‌جا بود. شاید اگر وضع بر همان روال باقی مانده بود و طرف ایرانی ماجرا نیز کماکان بر پیشبرد منافع و دیدگاه‌های خود پای می‌فشرد، احتمال آن‌که بتوانند حضرات را به نادرستی دیدگاه‌هایشان متقاعد سازد منتفی نبود، ولی با دگرگونی‌های گسترده‌ای که در پیش بود روال دیگری پیش آمد.

نشانی غلط

گذشته از تندباد حوادث، عامل دیگری نیز در بی‌نتیجه‌ماندن این بخش از تلاش‌های ایران مؤثر واقع شد. در این مرحله ایرانیان هنوز سرمنشاء و ریشه‌های واقعی این بحث را نمی‌شناختند و لهذا در یافتن راه چاره‌ای نیز بر آن نتوانستند مسیر درست‌تر را انتخاب کنند. در مباحثی که در این مدت کوتاه در مورد علل و چگونگی شکل‌گیری اندیشهٔ آذربایجان نامیدنِ ولایات گنجه و باکو و مضافات مطرح شد، با آن‌که به صورت گذرا به نقش دولت بریتانیا اشاره شد و کمیتهٔ مساوات را «تسلیم پلتیک مزورانهٔ همسایه جنوبی» توصیف کردند که «مصدر فلاکت و بدبختی عناصر اسلامی» می‌باشند[۳۳] ولی ریشهٔ اصلی کار در تحریکات و دسایس عناصر باقی‌مانده از روسیهٔ تزاری دیده شد. این که مساواتی‌ها «... مقلد دربار مستبدهٔ روسیه» شده‌اند[۳۴] و «... این فکر اشتباه از طرف روس‌هایی که با حکومت جدید روسیه نتوانسته‌اند متحد شوند به فرقهٔ مساوات تلقین شد ...» است، روس‌هایی که «... مایل نیستند ملتی در دنیا دارای استقلال و سعادت باشد...»[۳۵]؛ حال آن‌که همانگونه که تحولات

---

۳۲. همان.

۳۳. روزنامهٔ *زبان آزاد*، ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶.

۳۴. *جنگل*، ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶.

۳۵. *ارشاد*، به نقل از رعد، ۲۹ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶.

بعدی نیز نشان دادند سرمنشاء بخش مهمی از این تحرکات برخلاف باور سنتی نه در سیاست بریتانیا نهفته بود و نه در تحریکات «دربار مستبدهٔ روس». سررشتهٔ کار در عثمانی بود و خط‌مشی فرهنگی ـ سیاسی خاصی که از سال‌های میانی دههٔ قرن بیستم تحت عنوان تورانیسم، پان‌ترکیسم... و اتحاد تمام ترک‌های جهان، در آن حدود شکل گرفته بود. خط‌مشی‌ای که تا پیش از فروپاشی امپراتوری روسیه و لهذا بازشدن دروازه‌های «ترکستان» بیشتر صبغه‌ای فرهنگی داشت[۳۶] ولی اینک با رفع تمامی موانع موجود در سرراه پیشروی نیروهای نظامی عثمانی به سوی آذربایجان و قفقاز و فراسوی آن، به صورت یک خط‌مشی سیاسی و نظامی مشخص بر تمامی تحرکات ترک‌های عثمانی سایه افکند.

---

۳۶. برای آگاهی بیشتر از جوانب کلی و خاستگاه پان‌ترکیسم بنگرید به: زاره‌واند، *افسانه پان‌تورانیسم*، ترجمهٔ محمدرضا زرگر، تهران، انتشارات پروین، ۱۳۶۹.

فصل چهارم

جمهوری‌های سه‌گانه

همانگونه که قبلاً خاطرنشان شد، در حالی که نمایندگان «سیم» قفقاز در طرابوزان سعی داشتند با تأکید بر جنبهٔ یکطرفهٔ معاهده بِرِست لیتوفسک و این که بلشویک‌ها در انعقاد این قرارداد، در عین واگذاری بخش‌های وسیعی از قفقاز به ترک‌ها نظر خود قفقازی‌ها را جویا نشده بودند، نمایندگان عثمانی را به اتخاذ یک ترتیب دیگر متقاعد سازند، دور جدید پیشروی قوای عثمانی در هفتهٔ آخر مارس ۱۹۱۸ / ۹ - ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ در کل جبهه‌های قفقاز آغاز شد؛ سپاه اول قفقاز به سوی قارص؛ سپاه چهارم قفقاز همراه با لشکر ۱۲ پیاده به سوی ملازگرد پیشروی کرد و لشکر پیادهٔ پنجم آمادهٔ تصرف وان شد.[1]

نخستین حاصل این تعرض جدید، جدایی رسمی و اجتناب‌ناپذیر قفقاز از روسیه بود؛ روسیه‌ای که با انعقاد یک پیمان صلح جداگانه با آلمان و عثمانی، قفقاز را به حال خود گذاشته بود. شریف‌الدوله، سرکنسول ایران در تفلیس در گزارشی از این دگرگونی نوشت: «... نظر به اوضاع پتروگراد، ملل قفقاز مصممند که با تشکیل [یک] هیئت مؤسسهٔ، مستقلاً امورات خود را اداره نمایند. به همین نسبت هیئتی مانند هیئت وزرا تشکیل و از امروز مشغول گردیده‌اند.»[2]

نخستین اقدام این دولت جدید، یا به عبارت دقیق‌تر صدر آن آکاکی چخِنکِلی، زیرا هنوز ترکیب اعضای دولت روشن نشده‌بود، پذیرش مفاد قرارداد بِرِست لیتوفسک در باب قفقاز بود. باطوم و اردهان که قبلاً سقوط کرده بود، فرمان تخلیه قارص نیز در ۲۳ آوریل صادر شد.

---

1. Allen and Muratoff, *op. cit*, p. 463

۲. وزارت امور خارجه، نمرهٔ ۱۱۴۵، بدون تاریخ، ($\frac{۱۲}{۳}$۳۶).

اگر در پی استقرار عثمانی‌ها در امتداد مرزهای ۱۸۷۷ روس و عثمانی، قفقازی‌ها تصور می‌کردند دشواری‌های جاری به پایان رسیده است، در عرض مدت‌زمانی کوتاه روشن شد که تنها مرحلهٔ اول کار به پایان آمده؛ مرحلهٔ دوم، یعنی پیشروی به سوی «توران بزرگ» در راه بود.

در خلال مذاکرات دیگری که در اواخر رجب / اواسط مه میان نمایندگان جمهوری فدراتیو ماوراء قفقاز و مقامات نظامی عثمانی در باطوم آغاز شد، ترک‌ها عنوان کردند که به دلیل مقابلهٔ مسلحانهٔ ارمنی‌ها و گرجی‌ها با خواسته‌های پیشین عثمانی، رشته‌خواسته‌های جدیدی مطرح شده است: واگذاری آخالیتسخه، اخالکلاکی و آلکساندروپل به آن‌ها، تفویض نظارت بر خط آهن آلکساندروپل ـ اچمیادزین ـ نخجوان ـ جلفا برای سوق نیرو به شمال ایران و استفادهٔ بلامانع از خطوط آهن در طول ادامهٔ جنگ با متفقین.[۳]

در عرض یک هفته نیروهای عثمانی به رغم شکست‌هایی چند از نیروهای ارمنی ـ (نبرد سردارآباد، اواخر مه / اوایل شعبان) ـ که در نهایت موجب حفظ حداقل موجودیتی برای ارمنی‌ها شد، در چند محور آلکساندروپل ـ دلیجان، اچمیادزین ـ سردارآباد، و ارس (ایگدیر و قراقلعه) مقاومت نیروهای قفقاز را درهم شکستند و بر بخش‌های وسیعی از منطقه تسلط یافتند.

این تحولات دو دگرگونی عمده را موجب شدند: یکی فروپاشی دولتِ مستعجل فدراتیو قفقاز که به تازگی در تفلیس برپا شده بود و تقسیم قفقاز به سه جمهوری مستقل؛ و دیگری بازشدن راه پیشروی ترک‌ها به حوزهٔ مسلمان‌نشین جنوب شرق قفقاز و همچنین بخش‌های شمال ایران.

نقض مجدد بی‌طرفی ایران

پیشروی دوبارهٔ نیروهای عثمانی به بخش‌های شمال‌غرب ایران، اگرچه در مقایسه با تحولات سهمگینی که در بخش اصلی جبههٔ قفقاز جریان داشت، یک لشکرکشی فرعی بیش نبود ولی از آنجایی که به موضوع اصلی این بررسی ارتباط دارد، ذکر نکاتی چند در این زمینه بی‌مناسبت نیست.

در بحبوحهٔ مذاکرات نمایندگان اعزامی جمهوری ماوراء قفقاز و مقامات نظامی و سیاسی عثمانی، در مه / اواسط شعبان، شریف‌الدوله در گزارشی از پیشروی عثمانی‌ها به

3. Allen and Muratoff, *op. cit*, p. 467

سمت آلکساندروپل و اتمام‌حجت فرماندهٔ قشون عثمانی به ژنرال نظربکوف ـ که «... قبل از این که حکومت ماوراء قفقاز تصمیمی اتخاذ نماید نظامیان عثمانی شروع به حمله نموده شهر آلکساندروپل را تسخیر...» کردند، خاطرنشان ساخت که نظامیان عثمانی در ادامهٔ این عملیات «... به عنوان این که انگلیسی‌ها از طرف جلفا مبادرت به اقدام نموده‌اند عده‌ای قشون به طرف جلفا حرکت دادند.»[۴]

این که دست‌اندازی دوبارهٔ عثمانی به حدود شمال‌غرب ایران بخشی از یک طرح کلی‌تر و از پیش تعیین شده بود و یا چنان که عثمانی‌ها مدعی شدند اقدامی دفاعی در قبال تحرکات نظامی بریتانیا در ایران به درستی روشن نیست، ولی انگلیسی‌ها در فراهم ساختن بهانه لازم کوتاهی نکردند. آن‌ها که از همان مراحل نخست انقلاب روسیه تصمیم داشتند برای سازماندهی عناصر ضد بلشویک در قفقاز و جلوگیری از پیشروی عثمانی‌ها، از طریق ایران یک هیئت نظامی بدانجا اعزام دارند، در اوایل ژانویه ۱۹۱۸ / اواسط ربیع‌الاول ۱۳۳۶ ژنرال دنسترویل را مأمور کردند که از میان نیروهای موجود در بغداد، قوایی را بدین منظور فراهم آورد. دنسترویل در ۲۷ ژانویه / ۱۳ ربیع‌الثانی در رأس ستونی مرکب از ۴۱ دستگاه اتوموبیل فورد بغداد را ترک، و در ۳ فوریه / ۲۰ ربیع‌الثانی وارد کرمانشاه شد.[۵]

دولت ایران که در این باب از مقامات سیاسی بریتانیا اطلاعی دریافت نداشته بود، نه‌فقط شگفت‌زده، که بسیار نگران هم شد. منصورالملک، رئیس ادارهٔ انگلستان وزارت امور خارجه در گزارشی از ملاقات و مذاکرات خود با مارلینگ، وزیر مختار بریتانیا، که برای استفسار در این موضوع صورت گرفت، خاطرنشان ساخت که «... وزیرمختار اظهار می‌دارند که پس از رجعت قشون روس عمدهٔ نواحی غربی ایران تقریباً بدون محافظ مانده و عمال آلمانی و عثمانی در آن نواحی، مخصوصاً در کردستان مشغول کار شده‌اند و معلوم نیست دولت ایران به چه ترتیب و با چه وسایلی از عملیات آن‌ها جلوگیری خواهد کرد؟»[۶]

منصورالملک در پاسخ اظهار داشته بود «... با این که در باب عمال آلمانی و عثمانی راپُرتی به وزارت امور خارجه نرسیده، احتیاطاً به کارگذاران و حکام نواحی مزبور ممکن

---

۴. کنسولگری تفلیس، ۱۹۴، ۱۶ شعبان ۱۳۳۶ (۳۶ ۱۳/۹).

۵. جیمز مابرلی، *عملیات در ایران، جنگ جهانی اول ۱۹ - ۱۹۱۴*، ترجمهٔ کاوه بیات، تهران: انتشارات رسا، ۱۳۶۹، ص ۳۴۷، ۳۶۴ - ۳۵۸، ۳۸۱ - ۳۷۷؛ همچنین یادداشت‌های خود دنسترویل که تحت عنوان ذیل منتشر شده است *امپریالیزم انگلستان در ایران و قفقاز ۱۹۱۷ - ۱۹۱۸*، ترجمهٔ میرزاحسین‌خان انصاری، انتشارات روزنامهٔ کوشش، تهران ۱۳۰۹ (چاپ دوم تحت عنوان *خاطرات ژنرال دنسترویل سرکوبگر جنگل*، تهران، کتاب فرزان، ۱۳۶۱).

۶. وزارت امور خارجه، بدون شماره، ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ (۳۶ ۳۸/۱).

است اخطار گردد که با کمال دقت مواظب باشند از طرف هیچکس اقدامی برخلاف بی‌طرفی دولت علیه به عمل نیاید...» علاوه بر این، وی خاطرنشان ساخته بود که «این اقدام وقتی نتیجهٔ مطلوب خواهد بخشید که نظامیان انگلستان تجاوزات خود را ترک نمایند.»[۷]

در واقع آگاهی منصورالملک در باب عدم فعالیت و حضور عمال آلمانی و عثمانی در حدود غربی ایران در این مرحله، آگاهی درستی بود. در اوائل همان ماه وزارت امور خارجه، طی تلگراف متحدالمالی از کارگذاران خود در شمال‌غرب و غرب کشور خواسته بود که «کاملاً تحقیق نمایید در خاک و حدود کردستان و آذربایجان قشون عثمانی هست یا نیست...»[۸] و از پاسخ‌هایی که چندی بعد و به تدریج واصل شد کاملاً آشکار شد که جز معدودی واحدهای پراکنده در حدود مرزی کردستان که آن‌ها هم بیشتر به تأمین دواب و مایحتاج خود مشغول بودند، نشانی از حضور نظامی عثمانی در آن حدود نیست.[۹]

از گزارش‌های موجود چنین برمی‌آید که مقامات کشور که اصولاً نیز در موقعیتی نبودند که بتوانند خواست خود را به انگلیسی‌ها تحمیل کنند، هنوز از حد و حدود عزمِ جزمِ مقامات انگلیسی برای استقرار نیرو در ایران مطلع نبوده‌اند. تنها در مراحل بعدی بود که با تحقق بخشی از مقاصد انگلیسی‌ها و همچنین وصول گزارش‌هایی از قبیل گزارش زیر از سفارت ایران در لندن، ابعاد این برنامه تا حدودی روشن شد. بنابه گزارش سفارت، انگلیسی‌ها در «باب قفقاز... به پیشرفت آلمان و عثمانی اهمیت زیاد می‌دهند و مصمم هستند، به هر طور و به هر قدر [که] می‌توانند جلوگیری و از اهالی آن صفحات، هر قدر ممکن است، با خود همراه کنند. عقیدهٔ مطلعین این است که اگر امسال در فرانسه جنگ یک‌طرفی نشود [در] ربیع‌الاول آتیه آلمان تمام توجهات خود را صرف مشرق خواهد کرد و می‌گویند باید از حالا حاضر شد...»[۱۰] ولی با این حال انگلیسی‌ها که گذشته از هدف‌های کوتاه‌مدت نظامی یعنی جلوگیری از چیرگی احتمالی آلمان و عثمانی بر قفقاز و به دنبال آن

---

۷. *همان.*

۸. وزارت امور خارجه، ۶۹۹۱ / ۲۶۰، ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ (۳۹/۱ ۳۶).

۹. کل نیروهای عثمانی در نقاط سرحدی ایران به قرار زیر بود: ۳۵ نفر در بانه که ۱۰ نفر آن‌ها برای تدارک آذوقه به سردشت رفته بودند و ۲۰ نفر در منگور؛ ادارهٔ تلگرافی، تبریز به طهران، شمارهٔ ۳۳۹، ۱۰ / ۱۱ حوت [۱۶ جمادی‌الاول] ۱۳۳۶، (۳۹/۱ ۳۶)؛ در خوی و ماکو هم که از دیگر نقاط کشور به حدود قفقاز نزدیک‌تر بود نیز هیچ نیروی عثمانی حضور نداشت؛ ادارهٔ تلگرافی، از تبریز به طهران، شمارهٔ ۴۴۵، ۱۳ / ۱۷ حوت، ۱۹۸ جمادی‌الاول ۱۳۳۶ (۳۹/۱ ۳۶).

۱۰. وزارت امور خارجه، ادارهٔ رمز، نمرهٔ ۱۹۴، ۱۶ شعبان ۱۳۳۶ (۱۳/۹ ۳۷).

ایران، آسیای میانه و هند... ، اهداف درازمدتی را نیز در نظر داشتند[۱۱]، بدون توجه به خواسته‌های ایران در دو محور سیستان و خراسان ـ کمربند شرق ـ و محور بغداد ـ انزلی، به گسیل نیرو اقدام کردند.

فرصت فراهم‌آمده از فروپاشی روسیه و خروج تدریجی نیروهای نظامی آن کشور از ایران، موقعیت مناسبی بود جهت اعادهٔ بی‌طرفی کشور و مقامات دولتی نیز حتی‌الامکان سعی داشتند از تبدیل دوبارهٔ صفحات غربی و شمال‌غربی ایران به صحنهٔ رویارویی نیروهای بیگانه جلوگیری کنند؛ و این امر فقط به جلوگیری از تجاوزات قدرت‌های بزرگ محدود نبود؛ شریف‌الدوله، سرکنسول ایران در تفلیس در میان رشته‌پیشنهادهایی که در همان ایام به وزارت امور خارجه ارسال داشت، با در نظر داشتن تلاش‌های بریتانیا برای جایگزینی نیروهایش به جای آن دسته از سپاهیان روس که ایران را ترک می‌کردند و شایعات موجود در باب تشکیل یک نیروی نظامی ارمنی که قرار بود جایگزین روس‌ها گردد، این نکته را نیز گوشزد کرد که «... به فرقهٔ داشناکسیون و مجامع ملی ارامنه خاطرنشان شود که ایرانیان به هیچ‌وجه حاضر نیستند قشون جدید آن‌ها به فرونت ایران اعزام شود.»[۱۲]

ولی در این مرحله مشکل اصلی مسئله مداخلات اخیر بریتانیا بود و تلاش نه‌چندان موفق دنسترویل برای چیرگی بر محور قزوین ـ انزلی در اواخر فوریه / اوایل جمادی‌الاول وضع را بدتر کرد. این لشکرکشی نسنجیده و ماجراجویانه، همانگونه که منصورالملک خاطرنشان ساخته بود، در پیشامدِ تحولاتی که به هجوم مجدد نیروهای عثمانی به قلمرو ایران و مصائب ناشی از آن منجر شد، نقش تعیین‌کننده‌ای داشت.

استقلال گرجستان

با این حال، همانگونه که اشاره شد، آن‌چه در ایران رخ می‌داد، در مقایسه با تحولات اصلی

---

۱۱. برای آگاهی بیشتر از این اهداف استراتژیک بنگرید به:
Fredrick Stanwood, *War, Revolution and British Imperialism in Central Asia*, Ithaca Press, London 1983. (به ویژه فصل‌های سوم و چهارم آن)

۱۲. پیشنهادهای شریف‌الدوله ($\frac{۱۲}{۳}$۳۶).
در پاییز ۱۹۱۷، با توجه به بازگشت سربازهای روسیه از نقاطی چون غرب و شمال‌غرب ایران، مقامات نظامی متفقین سعی کردند که در اکتبر همان سال شش گردان از نیروهای ارمنی را که در قفقاز تشکیل شده بودند، به جبههٔ ایران اعزام کنند، ولی آن‌ها به «دلیل سیاسی» از پذیرش خواستهٔ متفقین امتناع کردند. (Nassibian, *Britain and the Armenian Question, Croom Helm, London, 1984,* p. 96) این تصمیم می‌تواند با موضوع مورد بحث در مکاتبات شریف‌الدوله مربوط باشد.

این دوره جنبهٔ حاشیه‌ای داشت و اصل جریان در جبههٔ قفقار جریان داشت.

در ۲۶ مه ۱۹۱۸ / ۱۴ شعبان ۱۳۳۶، در حالی که هنوز نبردهای خونین باش آباران و سردارآباد میان ارمنی‌ها و ترک‌ها ادامه داشت گرجی‌ها که در برابر فزون‌طلبی ترک‌ها به پشتیبانی سیاسی ـ و حتی نظامی ـ دولت آلمان متکی بودند، استقلال خود را اعلان کردند. در واقع احتمال دگرگون‌شدن فضای سیاسی تفلیس از چندی پیش از آن تاریخ، از اواخر مه ۱۹۱۸ / اواسط شعبان که پیشروی عثمانی‌ها به سوی آلکساندروپل آغاز شده بود، احساس می‌گردید؛ چرا که «... متعاقب این اقدام [بود که] شولنبورگ، قونسول سابق آلمان و چند نفر از نظامیان آن دولت بلامانع وارد تفلیس شده شروع به مراوده نمودند، به طور وضوح نفوذ عثمانی و آلمانی در تفلیس و همهٔ نقاط محرز گردید...»[۱۳]

در پی این تحولات بود که کنسول‌های بریتانیا و آمریکا و فرانسه و ایتالیا و یونان به ترک تفلیس تصمیم گرفته و لهذا در ۱۴ شعبان / ۲۶ مه آنجا را به مقصد ولادی قفقاز ترک گفتند. به گزارش سرکنسول ایران، در آن روز «... از طرف حکومت محلیه غیر از چند اتومبیل و کامیون که به اصرار گرفتند، هیچ‌گونه توجه و احترامی در موقع عزیمت قونسول‌ها به عمل نیامد. قونسول آمریکا و فرانسه قبل از حرکت به جنرال قونسولگری آمده آرشیو خودشان را به این بنده سپرده... و کارهای هر دو قونسولگری و حمایت از اتباع آن دو دولت را به جنرال قونسولگری دولت علیه واگذار نمودند و از طرف ژنرال قونسولگری هر دو قونسولخانه تحت محافظه آمد...»[۱۴]

همان روز ـ یکشنبه ۱۴ شعبان / ۲۶ مه ـ مجلس «سیم» طی یک اجلاس فوق‌العاده انحلال خود را اعلان داشت «... سپس مجلس عالی ملی گرجستان منعقد، استقلال گرجستان و تجزیهٔ آن را از حکومت ماورای قفقاز اعلام نمودند. نمایندهٔ نظامی آلمان هم در همان مجلس به کرسی خطابه رفته، با زبان آلمانی تبریک نمود...»[۱۵]

ارمنستان مستقل

در این میان وضع ارمنی‌ها که در این تغییر و تحول بیش از سایر ملل و اقوام قفقاز در معرض خطر بودند، به هیچ‌وجه روشن نبود؛ استقلال گرجستان در حالی اعلان شده بود که هنوز واحدهای نظامی ترک و ارمنی درگیر یک رشته نبردهای سنگین بودند. به گزارش

---

۱۳. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۱۹۴، ۱۶ شعبان ۱۳۳۶ ($\frac{۱۳}{۹}$ ۳۷).

۱۴. همان.

۱۵. همان.

سرکنسولگری ایران «... این پیشامد برخلاف انتظار... [اعلان استقلال گرجستان]... که تقریباً فقط محرومیِ آنان را از استقلال می‌رساند معلوم است تا چه درجه اسباب تأثرشان گردیده، خصوصاً این که شهر تفلیس که دو ثلث آن املاک و علاقه‌جات ارامنه و قسمت [عمدهٔ] ثروت ماوراء قفقاز متعلق به آن‌ها می‌باشد. قشون ارامنه هنوز دست از جنگ با عثمانی برنداشته چنان‌که قره کلیسا را که نظامیان عثمانی گرفته بودند، به قوهٔ جبریه پس گرفتند و با وجودی که خودشان هم می‌دانستند این اقدامات بلانتیجه است به این آسانی از تشبثات خود دست‌بردار نیستند. علی‌الظاهر در قفقازیه به این زودی‌ها نظم و امنیت قائم نخواهد شد. گفتگوی تشکیل خانات برای مسلمانان داغستان، باکو، گنجه، و غیره است، ولی اسمی از ارامنه نیست.»[۱۶]

در واقع، همانگونه که سرکنسول ایران خاطرنشان ساخته بود، در تمامی این مذاکرات ارمنی‌ها در حاشیهٔ امر قرار داشتند و از این گفت‌وگوها جز وصول گاه به گاه حکم و اتمام حجت، بهرهٔ دیگری نداشتند. به گزارش سرکنسولگری ایران در تفلیس «... همان‌روز که حکومت گرجستان استقلال خود را اعلام نمود، فرماندهٔ قشون عثمانی اولتیماتومی به مدت هفتادساعت به نمایندگان صلح داده که باید تمام راه‌آهن‌های قفقاز در دست حکومت عثمانی و شهر نخجوان و قسمت شرقی ایروان و شهر آلکساندروپل و محال شرور به دولت عثمانی واگذار شود. بدین ترتیب فقط برای ارامنه شهر ایروان و قسمت غربی و اردوباد باقی می‌ماند...»[۱۷] و در عمل ارمنیان وادار شدند به همین محدودهٔ باقی‌مانده که آن هم به ضرب اسلحه حفظ شده بود رضایت داده و در ۲۹ مه ۱۹۱۸ / ۱۷ شعبان ۱۹۱۸ استقلال خود را اعلان کنند.

در خلال مذاکراتی که فردای‌روز اعلان استقلال ارمنستان در باطوم میان ارمنی‌ها و فرماندهان نظامی عثمانی صورت گرفت، نکات و مطالبی مطرح شد که از لحاظ روشن‌تر شدن اهداف و برنامه‌های عثمانی‌ها مهم و روشنگر بود؛ آلکساندر خاتیسیان که در این مذاکرات در مقام سرپرست هیئت اعزامی ارمنستان سعی داشت عثمانی‌ها را به رعایت خواسته‌های ارضی ارمنی‌ها متقاعد سازد، با توضیح و پاسخ صریحی از وهاب‌پاشا فرمانده نظامی عثمانی‌ها روبرو گردید که بیان موجز و مختصری بود از واقع امر. به نوشتهٔ خاتیسیان، وهاب‌پاشا اظهار داشت: «ملاحظه می‌کنید که تقدیر و سرنوشت ترکیه را از غرب به شرق

---

۱۶. همان.

۱۷. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۲۱۲، ۲۱ شعبان ۱۳۳۶ ($\frac{۱۳}{۹}$۳۷).

سوق می‌دهد؛ بالکان را ترک کردیم، آفریقا را نیز ترک می‌گوییم. ولی باید به سمت شرق توسعه بیابیم. خون ما، دین ما و زبان ما در آنجاست و این خود موجب کشش غیرقابل‌مقاومتی گردیده است. برادرانمان در باکو، داغستان، ترکستان و آذربایجان هستند. باید راهی به سوی این مناطق داشته باشیم و شما ارامنه بر سر راه ما قرار دارید. شماها با تقاضای [واگذاری] وان راه ما را به ایران قطع می‌کنید و با تقاضای نخجوان و زنگزور مانع از سرازیرشدن ما به درهٔ [رود] کورا و دسترسی ما به باکو شده‌اید. قارص و آخالکلاکی راه ما را به سوی کازاخ و گنجه بسته است: باید کنار کشیده، به ما راه بدهید. بحث اصلی ما بر این زمینه جریان دارد: به دو مسیر اساسی احتیاج داریم که به ما اجازهٔ سوق قشون و دفاع از خود بدهد. یکی از این راه‌ها [محور] قارص ـ آخالکلاکی ـ بورچالو ـ کازاخ است که به گنجه می‌رسد و دیگری که از شرور ـ نخجوان ـ زنگزور می‌گذرد که به درهٔ کورا راه می‌یابد. می‌توانید مابین این دو، یعنی در حدود نُوبایزید و اچمیادزین بمانید.»[۱۸]

---

18. Hovannisian, *Armenia on the Road*, p. 195

البته این حداقل نیز در پی مذاکرات فراوانی حاصل شد. بنا به گزارش تفلیس «... از قرار مذکور بعد از مذاکرات نمایندگان عثمانی را متقاعد نموده‌اند اچمیادزین (اوچ‌کلیسا) که محل مقدس ارامنه است به آن‌ها واگذار شود...» کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۲۱۳، ۲۱ شعبان ($\frac{۱۳}{۹}$۳۷).

فصل پنجم

موجودیت آذربایجان

همزمان با اعلان جمهوری گرجستان، نمایندگان مسلمان «سیم» سابق فدراسیون قفقاز، به نام «شورای ملی آذربایجان» و تحت ریاست محمدامین رسول‌زاده تشکیل جلسه داده و در ۲۸ مه / ۱۶ شعبان طی صدور بیانیه‌ای، تشکیل یک دولت مستقل را اعلان کردند. در مادهٔ اول این بیانیهٔ حدود این دولت نوپا «... جنوب و شرق ماوراء قفقاز...» ذکر شده بود.[۱]

نخستین گزارش رسمی که از این واقعه در مجموعهٔ موجود از اسناد وزارت امور خارجه ملاحظه شد، تلگرافی است از ژنرال کنسولگری تفلیس به تاریخ ۱۹ شوال ۱۳۳۶ / ۲۹ ژوییه ۱۹۱۸ که در آن ضمن اشاره به گزارش‌های پیشین خود در این زمینه[۲] و این که «برای شناختن حکومت‌های جمهوری گرجستان، آذربایجان و ارمنستان از طرف دولت متبوعهٔ منتظر تعلیمات هستم.»، گزارش شده بود که «حکومت گرجستان در تحت ریاست مسیو جروانی [ژوردانیا]، آذربایجان خان خوییسکی، ارمنستان کاچازنونی تشکیل ...» شده است و «... از طرف آذربایجان، محمدیوسف جعفراُف؛ ارمنستان، آرشاک جمالیان به سمت نمایندهٔ سیاسی و شارژ دافر در دربار گرجستان مأمور و معرفی شده‌اند...»[۳]

---

1. Мирә Бала, һемиһ әсер, с. 95 - 96

۲. «تلگرافات بی‌سیم ۲۳۰ و ۱۱۰» که در این مجموعه ملاحظه نشد. وزارت امور خارجه، سواد تلگراف کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۲۸۳، ۱۹ شوال ۱۳۳۶ ($36\frac{12}{3}$).

۳. *همان*. در نسخهٔ دیگری از این گزارش که ظاهراً توسط یک مسافر ـ مسروپ‌خان نام ـ از داخل کشور به وزارت امور خارجه تسلیم شده بود، علاوه بر خبر فوق‌الذکر، افزوده شده بود «... شش ماه است از ایران رسماً خبر ندارم...» (گزارش شمارهٔ ۳۸۲، ۱۹ شوال ۱۳۳۶ ($36\frac{13}{9}$).

اعتراضات سفارت ایران

یکی دیگر از حوزه‌های ذی‌مدخل در این امر، حوزهٔ استانبول بود. در مجموعهٔ موجود از اسناد وزارت امور خارجه، از مکاتبات تهران ـ استانبول در این دوره نشانی برجای نیست و در این مقوله نیز همانند اسناد نمایندگی‌های قفقاز گذشته از احتمال در دسترس نبودن بخشی از اسناد مورد بحث، اختلال به وجود آمده در ارتباطات تلگرافی و پستی را نیز باید درنظر گرفت. با این حال، از معدود اسناد برجای‌مانده از چگونگی بازتاب اعلان رسمی موجودیت جمهوری آذربایجان در استانبول، تصویری می‌توان به دست آورد.

نخستین سند، رونوشت نامه‌ای است از سفارت ایران در وین به تاریخ ۲۷ شوال ۱۳۳۶ / ۶ اوت ۱۹۱۸ در پاسخ به «مشروحهٔ ۵ صیام [رمضان] ۱۳۳۶ به نمرهٔ ۱۹۲۹» سفارت ایران در استانبول که نسخه‌ای از آن ملاحظه نشد، ولی ظاهراً به تأسیس جمهوری‌های قفقاز و مصالحهٔ عثمانی با آن‌ها راجع بوده است. در این نامه آمده است که «... از شرح ملاقات و جریان مذاکرات آن سفارت ـ [سفارت ایران در استانبول] ـ با جناب نسیمی‌بیک وزیر امور خارجهٔ [عثمانی] در آن خصوص [که] محض اطلاع این سفارت تفصیلی مرقوم فرموده بودند استحضار حاصل نمود و در همان وقت از طرف این سفارت هم در همین باب اظهارات مؤثری به دولت اطریش و مجارستان شده و این فقره را هم که ذیلاً یادآوری می‌شود، ضمیمه به اظهارات خود نمود که دولت علیهٔ ایران به واسطهٔ این که با قفقاز همجوار و مناسبات سیاسی و اقتصادیش از تمام دول بیشتر و پیشتر بوده و در تغییرات و تشکیلات حالیه و آتیه آن ذی‌منفعت‌تر و علاقه‌دارتر از دیگران است، لهذا اساساً حق ملاحظات و مطالبات و ادعای خود را در آن باب برای موقع لزوم حفظ نموده و عجالتاً به اعتراض خود در احداث یک حکومت جدید در قفقاز به اسم «آذربایجان» اکتفا و اقدامات و اظهارات سفارت کبرای اسلامبول را در آن خصوص در نزد دولت اطریش و مجارستان به مناسبت اتحادی که با دولت عثمانی دارد، تأیید و تأکید می‌نماید.»[۴]

از این گزارش می‌توان چنین نتیجه گرفت که سفیر ایران در همان بدو کار، مراتب اعتراض دولت خود را نسبت به «... احداث یک حکومت جدید در قفقاز به اسم آذربایجان...» بیان نموده و چنان که از ادامهٔ گزارش سفارت ایران در وین برمی‌آید امیدوار بوده است که در این زمینه از مساعدت و همراهی کشورهای متحد عثمانی مانند اطریش نیز برخوردار شود؛ «... وزارت امور خارجهٔ وینه، بعد از جواب مساعدآمیز اظهار داشت که چون اساساً در هر

---

۴. سفارت اعلیحضرت شاهنشاه ایران در وینه، نمرهٔ ۸۲۰، ۲۷ شوال ۱۳۳۶ (۱۲/۴ ـ ۳۶).

مذاکره و معاهدهٔ صلحی که مابین دول اربعهٔ متفقه ـ [آلمان، اطریش، عثمانی، بلغارستان] ـ با مخاصمین آن‌ها بشود حضور و امضای نمایندگان هر چهار دولت شرط است و در آن موقع نمایندگان دولت اطریش که حاضر نبوده‌اند نمی‌توان از حالا حکم به قطعیت یک قراردادی در آن باب‌ها نمود و در موقعی که نمایندگان ما حضور خواهند داشت، دستورالعمل‌های لازمه در خصوص اظهارات دولت علیهٔ ایران به آن‌ها داده خواهد شد...»[۵]

اسناد دیگری که در این زمینه، یعنی در مورد نحوهٔ بازتاب و بحث تأسیس جمهوری آذربایجان در استانبول ملاحظه می‌شود به حدود سه ماه بعد از صدور بیانیه استقلال، به دوره‌ای بازمی‌گردد که در اواخر اوت ۱۹۱۸ / اواسط ذیقعده ۱۳۳۶ محمدامین رسول‌زاده همراه با توپچی باشُف برای مذاکره با مقامات عثمانی در استانبول اقامت داشت. وی در نامه‌ای به سفیر ایران، ضمن ارسال نسخه‌ای از بیانیه ۳۰ مه ۱۹۱۸ فتحعلی‌خان خوییسکی ـ رییس شورای وزرای جمهوری آذربایجان ـ مبنی بر خبر تشکیل جمهوری مزبور خاطرنشان ساخته بود، از آن جا که نمی‌داند بیانیهٔ مزبور «... نظر به دشواری ارتباطات تلگرافی به مقصد رسیده است یا خیر...» اینک نسخه‌ای از آن را ارسال داشته است. وی همچنین در ارائه این مراسله افزود که «... این استقلال به وسیلهٔ هیئت نمایندگی که به زودی پایتخت‌های قدرت‌های مرکز و بی‌طرف را برای همین منظور مورد بازدید قرار خواهند داد به طور رسمی به دولت متبوع شما اعلان خواهد شد.»[۶] سفارت ایران در پاسخ به این مکاتبات در نامه‌ای به تاریخ ۲ سپتامبر ۱۹۱۸ / ۲۵ ذیعقده ۱۳۳۶، خطاب به «آقای رسول‌زاده» اطلاع داده بود که «سفارت شاهنشاهی ایران موجودیت یک دولت مستقل تحت نام جمهوری آذربایجان را نمی‌شناسد.»[۷]

از آنجایی که در این دوره تا شکل‌گیری واقعی جمهوری آذربایجان، یعنی شکل و ترکیبی ورای یک بیانیه و فراتر از یکی از شعب قشون سیار عثمانی مسیر طولانی و دشواری در پیش بود، احتمالاً حد و حدود مباحثی که از سوی ایران در این زمینه مطرح شد نباید خیلی از این موارد بیشتر بوده باشد.

---

۵. *همان.*

6. Chef de la Delegation du Gouvernement Azerbaidjan pour les negociations de Constantinople, No. 26. 30 Aut 1918 (۳۸-۱۴/۴)

7. L'Ambassade Imperiale de Perse, No. 2039, constantinople, septembre 1918 (۳۸-۱۴/۴)

در بررسی ذیل نیز به رد و بدل چنین مکاتباتی اشاره شده، ولی اطلاعات بیشتری عنوان نشده است.

Nasib Nasibli, *Azərbaycanin Geopolitikasi və Neft*, Xazer Universitsi Nəsriyyati, Baki, 2000, c. 134

سرنوشت این جمهوری به پیشرویی‌های بعدی قشون عثمانی بستگی داشت که اینک با تسلیم و تمکین ملل و اقوام قفقاز جز پاره‌ای مشکلات فنی چون دشواری‌های مواصلاتی و مسائل ناشی از آن در تأمین تدارکات لازم برای چنین نقل و انتقالی موانع قابل‌توجهی در پیش روی نداشت.

«اردوی اسلام»

این مرحلهٔ جدید مستلزم یک آرایش نظامی جدید نیز بود؛ وهاب‌پاشا که در پیشروی‌های پیشین خود در قلمرو گرجستان که اینک تحت حمایت آلمان بود کار را به رویارویی نظامی آلمان و عثمانی رسانده بود، به استانبول احضار گردید و یعقوب شوقی‌پاشا به جای او منصوب شد. وی از ترکیب نیروهای موجود، نیروی عملیاتی جدیدی تحت عنوان سپاه نهم تشکیل داد که مابین آلکساندروپل و جلفا مستقر بود. علاوه بر این، تلاش‌هایی که از چندی پیش برای بسیج و تشکیل یک نیروی محلی از واحدهای داوطلب مسلمان آغاز شده بود، اینک شکل مشخصی به خود گرفته بود. براساس گزارش‌های موجود چنین به نظر می‌آید که سازماندهی نهایی این تلاش‌ها را ناظم‌پاشا برعهده داشت که در ۲۷ رجب ۱۳۳۶ / ۱۰ مه ۱۹۱۸ در رأس «یک دسته از صاحب‌منصبان دولت عِلیهٔ عثمانی با همراهان خودشان که عبارت از سیصدنفر...» بودند از طرف اغدام وارد گنجه شدند.[۸]

در ۲۰ ژوئن / ۱۰ رمضان، لشکر پنجم سپاه قفقاز عثمانی، از طریق دلیجان و محور آقستافا خود را به گنجه رساند و با سازماندهی نیروهای پراکندهٔ محلی مانند بقایای قوای هنگ وحشی که در پی حوادث مارس تحت رهبری ژنرال شیخلنسکی از باکو عقب نشسته بودند، نیروی جدیدی تشکیل داد.[۹] این قوا که از حدود ۶۰۰۰ سرباز منظم عثمانی و بین ۱۰ تا ۱۲هزار قوای داوطلب محلی تشکیل شده بود، «اردوی اسلام» نام گرفت و فرماندهی آن نیز به نوری‌پاشا، برادر ناتنی انورپاشا محول گردید. که چند روز بعد از ورود ناظم‌پاشا به آن حدود، خود را از طریق ایران ـ «از روی تبریز، قراچه‌داغ و پل خداآفرین» ـ به گنجه رساند.[۱۰]

«اردوی اسلام» همزمان با تهیه و تدارک نظامی جهت عملیات آتی، وضعیت سیاسی خود را نیز مشخص کرد. سران سیاسی مسلمان‌های قفقاز که در پی اعلان جمهوری

---

۸. وزارت امور خارجه، سواد مراسلهٔ گنجه، شمارهٔ ۸۱۹، ۴ جوزا ۱۲۹۷ (۳۶ $\frac{۱۳}{۹}$).

9. Allen and Muratoff, *op. cit.*, p. 479.

۱۰. وزارت امور خارجه، سواد مراسلهٔ گنجه، شماهٔ ۸۱۹، جوزا ۱۲۹۷ (۳۶ $\frac{۱۳}{۹}$).

آذربایجان تصور می‌کردند به عنوان کشوری مستقل وارد کار شده‌اند که در راه تثبیت و احراز این استقلال از همراهی و مساعدت دولت عثمانی برخوردار می‌باشند، خیلی‌زود متوجه شدند که روال کار به گونه‌ای دیگر است؛ در واقع عکس ماجرا جریان داشت، یعنی در بخش‌های شرقی و جنوبی قفقاز، کشوری تشکیل و استقلالی اعلان شده بود تا اهداف و آمال سیاسی ترکان عثمانی تأمین گردد. مداخلات فزایندهٔ نوری‌پاشا در امور شورای ملی که در اواسط ژوئن / اوایل رمضان ۱۳۳۶ به انتقاد مستقیم از کابینهٔ خان خوییسکی و ترکیب شورای ملی منجر شد، بیشتر از نوعی خط‌مشی الحاق‌گرایانه حکایت داشت تا حمایت از یک متحد محلی.[11]

در حالی که ترک‌ها امیدوار بودند که در عرض یک‌ماه تا شش‌هفته نه‌فقط باکو، بلکه داغستان و جلگهٔ تِرِک را نیز تحت تصرف درآورند، تلاش دیگر قدرت‌های ذی‌نفع نیز برای حفظ وضعیت موجود و یا جلوگیری از دست‌اندازی عثمانی‌ها بر باکو و منابع نفتی آن، افزایش یافت. در یک سوی این معادله بلشویک‌های مسکو قرار داشتند که به واسطهٔ شورای باکو، علی‌الظاهر، زمام امور آن حدود را در دست داشتند و در کنار آن‌ها نیز دولت آلمان که اینک جای پایی در گرجستان محکم کرده بود و به نیت جلوگیری از توسعهٔ دامنهٔ تصرفات متحد جنگی‌اش ـ عثمانی‌ها ـ سعی داشت از طریق توافق با مسکو، باکو را نیز بر مدار خود گرداند.[12] در سوی دیگر این معادله دولت بریتانیا قرار داشت که از همان مراحل نخست فروپاشی امپراتوری روسیه برای پر کردن جای خالی روس‌ها، تلاش‌هایی را آغاز کرده بود.

مداخلهٔ بریتانیا

تلاش اولیهٔ قوای دنسترویل در فوریهٔ ۱۹۱۸ / جمادی‌الاول ۱۳۳۶ برای متقاعدساختن جنگلی‌ها به صدور اجازهٔ عبور برای واحدهای نظامی روس و انگلیس از طریق محور قزوین ـ انزلی که پیشتر بدان اشاره شد، در عین حال که در خود محل با مخالفت‌های فراوانی روبرو شده بود، در میان ایرانیان باکو نیز بازتاب مشابهی یافت. بنا به گزارش کنسولگری باکو، پس از انتشار خبر فعالیت‌های انگلیسی‌ها در این زمینه در ۱۷ جمادی‌الاول / ۲۹ فوریه ۱۹۱۸

---

11. Мирзə Бала, һəмин əсер, с. 98 – 100.

۱۲. بازتاب این رقابت و همچشمی را در این نوع گفته‌ها و چُقُلی‌های زُمِر [کاردار] سفارت آلمان در تهران نیز می‌توان ملاحظه کرد که به اعتلاءالملک اظهار داشته بود «... قشون عثمانی از حکومت آذربایجان قفقاز لباس و اسلحه گرفته، وارد نخجوان و حدود ایران می‌شوند و ... عدهٔ قشون عثمانی در حدود ایران خیلی زیاد است...» (وزارت امور خارجه، بدون شماره، ۱۳ عقرب ۱۲۹۸ [۱۰ صفر ۱۳۳۸] ($\frac{15}{23}$ ۳۸).

شورای سالدات‌ها و عمله‌جات باکو برای کسب آگاهی بیشتر از «خیالات و اقدامات» انگلیسی‌ها دونفر مأمور مخصوص را به رشت و انزلی گسیل داشت و «... حتی از طرف شورای سالدات‌ها و عمله‌جات بادکوبه به رییس شورای سالدات‌های انزلی جداً پرتست شد که چرا از حرکت انگلیسی‌ها به طرف روسیه جلوگیری نشده است...»[۱۳]

علاوه بر این، در اواخر جمادی‌الثانی / ۱۱ آوریل ۱۹۱۸ نیز تعداد کثیری از ایرانیان باکو و قفقازی‌ها بر «ضد مداخله و ورود انگلیسی‌ها به خاک ایران تظاهراتی را برپا داشتند. در این تظاهرات که تحت رهبری آقامیرعبدالکریم جعفرزاده صورت گرفت، قطعنامه‌ای نیز به شرح زیر به تصویب رسید «... ۱. جزا دادن به مدیرهای جراید انگلستان‌پرست رعد، کوکب، ایران و وطن و مسدودیتِ ابدی آن‌ها را خواهش‌نمودن از دولت ایران؛ ۲. مجدانه خواهش جدی‌نمودن از کومیساریای قفقاز در خارج‌شدن جنرال باراتوف به زودی هر چه زودتر از خاک ایران با بقایای سالدات‌های متروکهٔ نیکلا و کرینسکی؛ ۳. تشکیل‌دادن یک فرقهٔ سیاسی مرکب از تمام فرقه‌های مسلمانان و اصناف اعم از ایرانی، قفقازی، داغستانی، و تاتار برای ایستادگی بر علیه نقشهٔ انگلیسی‌ها در ایران و خنثی‌نمودن آن نقشه را ولو به هر قسمی تمام بشود.»[۱۴]

اگرچه در این مرحله تلاش انگلیسی‌ها در رهیابی به قفقاز به جایی نرسید ولی چندی بعد، و در پی تشکیل «اردوی اسلام» و افزایش احتمال دستیابی عثمانی‌ها بر باکو این تلاش‌ها شدت بیشتری یافت. اینک ژنرال دنسترویل با تمرکز نیروی بیشتری در قزوین ـ از جمله قوایی مرکب از ۱۲۰۰ سرباز روس تحت فرمان بیچراخوف ـ بار دیگر وارد میدان شد و این بار طی یک رشته نیروهای پراکنده بر مقاومت جنگلی‌ها فائق آمد و در اواسط ژوئن ۱۹۱۸ / اوایل رمضان ۱۳۳۶ وارد انزلی شد.[۱۵]

دروازه‌های باکو

در حالی که دنسترویل منتظر فرارسیدن قوای تقویتی و همچنین فراهم‌شدن زمینهٔ کار از لحاظ سیاسی بود، با تشدید درگیری‌های جاری میان نیروهای بلشویک باکو و «لشکر اسلام» در اطراف شهر، وضعیت باکو متزلزل شد. اگرچه در یکی از آخرین عملیاتی که صورت

---

۱۳. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۲۱۴، ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ (۳۶ $\frac{۱۲}{۸}$).

۱۴. روزنامهٔ *بهار*، ۳۱ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶، همچنین بنگرید به گزارش کنسولگری باکو، شمارهٔ ۲۳۳، ۲۸ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ (۳۶ $\frac{۱۲}{۲۶}$).

۱۵. مابرلی، پیشین، ص ۴۰۵

گرفت «... بلشویک‌ها پیشرفت داشتند و تا نزدیکی یولاخ رفته بودند، تمام دهات مسلمان‌نشین بین راه خراب و اهالی ستمدیده، فراری و زمین‌های پرحاصل بی‌صاحب مانده...» بود، ولی پیشروی آلمانی‌ها به سوی تفلیس نگرانی‌هایی در میان اعضای شورای باکو میدان داده بود: «... خوف حملهٔ آلمان‌ها عقاید و افکار اغلب کارکنان حالیهٔ حکومت شوروَیه را طرف انگلیسی‌ها متمایل نموده است...» به علاوه «... در اجتماعات عملجات بادکوبه قرار بر این شده است در صورت موفقیت آلمان‌ها در فرونت گنجه تمام معادن بادکوبه را آتش زده، سورسات و ارزاق را تلف نمایند...»[۱۶]

با پیاده‌شدن بیچراخوف و نیروهای زیرفرمانش در ۲۵ رمضان / ۵ ژوئیه در حوالی باکو و استقرار سریع آن‌ها در کُردمیر، که خط‌مقدم خطوط دفاعی شورای باکو را در برابر نیروهای عثمانی تشکیل می‌داد، وضعیت تغییر کرد. ورود نیروهای بیچراخوف به موقع بود، زیرا در این ایام، نیروهای مدافع شهر جز شکست‌های پراکنده و عقب‌نشینی‌های پی‌درپی در برابر نیروهای عثمانی و متحدان محلی آن‌ها کار دیگری صورت نداده بودند.[۱۷]

استقرار قوای بیچراخوف در اطراف باکو برای مدتی وضعیت جبههٔ جنگ را تثبیت کرد، ولی تحولات کلی روسیه برای بلشویک‌ها امیدوارکننده نبود. همانگونه که ساعدالوزاره در گزارشی از اوضاع خاطرنشان ساخته بود، بازتاب خبر پیشروی‌های پی‌درپی نیروهای ضدانقلابی در نقاطی چون اودسا، سیبریه و همچنین استقرار نیروهای انگلستان در مورمانسک و آرخانگلسک به هواداری از نیروهای سفید موجب اضطراب بلشویک‌های باکو شده بود. هیچ‌یک از تحولات جاری از لحاظ آن‌ها اطمینان‌بخش نبود؛ به نوشتهٔ ساعد «... موقعیت حکومت اینجا تعریفی ندارد و در خصوص انگلیسی‌ها هنوز تردید دارند...». در مورد بیچراخوف نیز «... احتمال کلی دارد سازشی با مشارالیه سرنگیرد. خود بیچراخوف هنوز خط حرکت و مسلکش معلوم نیست و گویا از طرف انگلیسی‌ها هم چندان مطمئن نیست.»[۱۸]

با این حال ـ حتی برای کوتاه‌مدت هم که شده بود ـ استقرار قوای بیچراخوف در اطراف باکو تأثیر مساعدی بر وضعیت دفاعی شهر نهاد. در ۲۹ رمضان / ۹ ژوئیه ۱۹۱۸، کنسولگری ایران در گزارشی از تداوم «جنگ در فرونت کُردمیر» خاطرنشان ساخت که «... بعد از ورود

---

۱۶. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۳۹۶، ۱۳ رمضان ۱۳۳۶ ($\frac{۱۲}{۲۶}$۳۶).

17. Allen and Muratoff, *op.cit.*, p. 485.

۱۸. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۴۳۱، ۲۴ رمضان ۱۳۳۶ ($\frac{۱۲}{۲۶}$۳۶).

قشون بیچراخوف، موفقیت با حکومت بالشویکی است. از قرار معلوم این دفعه آلمانی‌ها و عثمانی‌ها، بعد از جمع‌آوری قوای زیاد، حمله خواهند کرد؛ اگرچه حملهٔ پریروز آن‌ها چندان منتج نتیجه نشد. بیچراخوف به فرماندهی فرونت کُردمیر معین شده است و در تمام شهر قشون‌گیری است. مسلمان‌ها هیچ میل داخل‌شدن به قشون ندارند، دسته‌دسته هر جا شد، فرار می‌کنند... .»[۱۹]

اگرچه در آن‌سوی جبهه؛ یعنی در میان نیروهای «اردوی اسلام»، نیز وضع بهتری وجود نداشت و مسلمان‌های آن حدود نیز تمایل چندانی به همراهی با عثمانی‌ها نشان نداده و دسته‌دسته فرار می‌کردند، ولی نظر به ورود تدریجی، ولی مستمرِ واحدهای تقویتی از دیگر لشکرهای عثمانی، حلقهٔ محاصرهٔ باکو روزبه‌روز تنگ‌تر شد؛ به طوری که از اوایل شوال / اواسط ژوئیه، خطوط دفاعی شهر به نیم‌دایره‌ای به شعاع شش ـ هفت‌کیلومتر در اطراف مرکز باکو محدود شد. محور دفاعی بالا جاری ـ بی‌بی ایبات مهمترین بخش این خط را تشکیل می‌داد.[۲۰]

در این میان، به موازات وخامت بیش از پیش وضعیت نظامی باکو، عرصهٔ تحولات سیاسی شهر نیز دگرگون شد. در اواخر شوال / اوایل اوت گروهی متشکل از عناصر ضدبلشویک روس و ارمنی، گروه شائومیان را برکنار کرده و تحت عنوان حکومت «دیکتاتوری سِنتروکاسپی» زمام امور را در دست گرفتند. اولین اقدام این حکومت جدید استمداد از دولت بریتانیا بود. طلایهٔ قوای دنسترویل، که از مدتی پیش مترصد چنین فرصتی بود، در اواخر شوال / اوایل اوت وارد باکو شد.[۲۱]

دنسترویل در شهر

در مورد تحولات این دوره؛ یعنی چگونگی سقوط شورای بلشویکی باکو و استقرار حکومت جدید «سِنتروکاسپی» در اسناد موجود گزارشی ملاحظه نشد. احتمالاً در این دوره نیز ارتباط تلگرافی ایران و قفقاز مختل بوده است. البته وزارت امور خارجه از ابعاد کلی تحولات جاری یا لااقل آن‌چه در انزلی می‌گذشت، مطلع بوده است، ولی از رخدادهای باکو اطلاع دقیقی نداشت. در یکی از اسناد موجود، پیش‌نویس نامه‌ای ملاحظه شود به قلم

---

۱۹. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۴۵۳، ۲۹ رمضان ۱۳۳۶ ($\frac{۱۲}{۸}$۳۶).

20. Allen and Murotoff, *op.cit.*, p. 489.

21. *Ibid*, p. 492.

اعتلاءالملک خلعتبری، رئیس دایرهٔ روس وزارت امور خارجه خطاب به کنسولگری باکو که در آن از ساعدالوزاره خواسته شده بود نظر به استقرار قوای بریتانیا در باکو و این که بدین «... ترتیب دیگر راه مخابرات و مکاتبات باز شده... [است]... اخبار مهمهٔ آن نقاط راجع به وضعیت و ترتیبات انگلیسی‌ها و اوضاع داخلی آنجا و عقاید مسلمانان و نظریات فِرَقِ مختلفهٔ بادکوبه [را] نسبت به ایران و مسائل عمومی دیگر که برای اطلاع اولیاء دولت لازم است...»[۲۲] اطلاع بدهد. ولی این نامه به دلیل قطع‌بودن ارتباط با قفقاز، چنان‌که در حاشیهٔ آن نوشته شده بود «چون به واسطهٔ فقدان وسائل پستی ممکن نبود به موقع ارسال شود به این جهت ضبط شود»[۲۳]، هیچ‌گاه به مقصد نرسید و طبیعتاً احتمال آن‌که در آن دوره از آن سوی نیز گزارشی رسیده باشد کم است.

ظاهراً اطلاعاتی که وزارت امور خارجهٔ ایران از تحولات جاری در باکو داشت، خلاصه می‌شد به گزارشی از سرکنسولگری تفلیس در ۱۹ شوال ۱۳۳۶ / ۲۹ ژوئیه ۱۹۱۸، مشعر بر آن که «... نوری‌پاشا برادر انورپاشا، وزیر جنگ عثمانی در گنجه مقیم و چندهزار عسکر ترک در طرف بادکوبه از چندی است حمله‌ورند...»[۲۴] و همچنین گزارشی از کنسولگری ایران در باطوم خطاب به سفارت ایران در استانبول به تاریخ ۱۰ ذیعقدهٔ / ۱۸ اوت ۱۹۱۸ همان سال مبتنی بر آن که «... از قرار اطلاعات واصلهٔ غیرمستقیم جنگ شدیدی بین بولشویک و لشکر اسلامی در بادکوبه واقع و در خاتمه جز تلفات نتیجه‌ای حاصل نشده است...»[۲۵] که آن نیز با توجه به تاریخ نگارش که به دوران بعد از سقوط شورای بلشویکی شهر مربوطه می‌شود، گزارش به موقع و دقیقی نبود.

نخستین گزارش‌های واصله از کنسولگری ایران در باکو دربارهٔ این دوره عبارتند از سه فقره تلگراف بی‌شماره به تاریخ ۱۹ ذیعقده / ۲۷ اوت ۱۹۱۸؛ یعنی حدود سه هفته بعد از استقرار قوای دنسترویل در باکو. در یکی از این گزارش‌ها، ساعدالوزاره از وضعیت دشواری سخن می‌گوید که بعد از سقوط شورای بلشویکی شهر برای گروهی از اتباع بلشویک‌مآب ایرانی پیش آمده بود. در اطراف شهر ـ احتمالاً در مناطقی چون حوزه‌های نفتی صابونچی و بالاخانی که اینک در تصرف قوای عثمانی بودند[۲۶] ـ بین تعدادی از اهل محل ـ یا به نوشتهٔ

---

۲۲. وزارت امور خارجه، ادارهٔ روس، شمارهٔ ۱۱۰۹۵ / ۵۶۳۹، سلخ ذیعقدهٔ ۱۳۳۶، (۳۶-۱۲/۸).

۲۳. همان.

۲۴. وزارت امور خارجه، سواد تلگراف کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۳۸۲، ۱۹ شوال ۱۳۳۶ (۳۶-۱۲/۳).

۲۵. قنسولگری شاهنشاهی دولت عِلیهٔ ایران در باطوم [از این پس «کنسولگری باطوم»]، شمارهٔ ۱۴۳، ۱۰ ذیعقدهٔ ۱۳۳۶ (۳۶-۱۲/۴).

26. Allen and Murotoff, *op.cit.*, pp. 494 - 496.

ساعد «مسلمان‌های دهات اطراف» ـ و ایرانیان اختلافاتی بروز کرده بود و «... علت بدسلوکی دهاتی‌های بادکوبه با ایرانی‌ها [نیز] همان بالشویزمِ عده‌ای از عملجات ایرانی بوده است...». به همین جهت ساعد «خطاب [به] مسلمان‌های دهات اطراف که در ابتدا می‌خواستند با ایرانی‌ها بدسلوکی نمایند، شرحی در روزنامه...» نوشت که ظاهراً مؤثر واقع شد و «... از طرف فرماندهٔ کل قشون عثمانی احکام صادر گردید که با ایرانی‌ها مجبت نموده، در هر موقع دستگیری نمایند...». علاوه بر این، وی بعد از «انحلال بالشویزم... از ایرانی‌هایی که خودشان را جزء قشون بالشویکی نوشته بودند، تفنگ و فشنگ‌ها را گرفته به حکومت مسترد...» داشته بود.[۲۷]

وی در تلگراف‌های دیگری که همان روز به تهران مخابره کرد، گزارش نمود که «... عجالتاً بالنسبه وضع شهر بهتر است و کلیتاً بعد از ورود قشون انگلستان قوت قلبی برای اهالی غیرمسلمان شهر حاصل است...»[۲۸]. در ادامهٔ این گزارش آمده بود: «... قشون عثمانی اگرچه قدری عقب نشسته است ولی از طرف دیگر تمام باغات و ییلاقات بادکوبه در تصرف آنها است. سه ـ چهار روز است هر روز چندساعتی شهر را بمبارده می‌کنند. عجالتاً چند گلوله نزدیکی قونسولخانه افتاده است...»[۲۹].

تلاش‌های ساعد

براساس گزارش‌های موجود چنین به نظر می‌آید که از همان اواخر ذیقعده / اوایل سپتامبر ۱۹۱۸؛ یعنی حدود دو روز پیش از چیرگی عثمانی‌ها بر باکو، خواست و ارادهٔ مقاومت از میان رفته بود. به گزارش ساعدالوزاره روز ۲۵ ذیقعده / ۲ سپتامبر ۱۹۱۸ «... صبح ساعت ۹ فدوی را از طرف دیکتاتوار و شورای ملی ارامنه به کمیته دعوت کردند و به بنده تکلیف می‌کردند که با قونسول‌های سوئد و دانمارک به فرونت قشون عثمانی رفته و با فرمانده ملاقات نمایم و تأمینی برای اهالی شهر بخواهم که در ضمن ترتیبات تسلیم شهر به آن‌ها مذاکره شود.» ساعد پس از مشورت با کنسول‌های سوئد و دانمارک پاسخ داده بود که آن‌ها می‌توانند «فقط در خصوص تأمینات اهالی شهر با عثمانی‌ها داخل مذاکره شده، قرار ملاقات نمایندگان بادکوبه را با آن‌ها...» بدهند که خودشان شرایط تسلیم را مذاکره کنند.[۳۰]

---

۲۷. ساعد به وزارت امور خارجه، بدون شماره، ۱۹ ذیعقدهٔ ۱۳۳۶ (۱۲/۸-۳۶).

۲۸. همان.

۲۹. همان.

۳۰. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۶۰۶، ۲۶ ذیعقده ۱۳۳۶ (۲۶/۱۲ ۳۶).

ولی در پی وصول تلگرافی «مبنی بر وساطت حکومت گرجستان» و این که «ملاحان به هیچ‌وجه راضی به تسلیم شهر نشدند و تهدید می‌کردند که شهر را بمبارده و خراب خواهند کرد، مسئله معوق ماند تا وقتی دیگر مطرح شود. عجالتاً عثمانی‌ها اولتیماتوم داده، حتماً می‌خواهند شهر تسلیم شود. اهالی در اضطراب و بمبارادمان در دوام، تا خدا چه خواهد.»[۳۱]

با توجه به وضعیت آشفته‌ای که از لحاظ داخلی بر شهر حکمفرما بود و همچنین ناامیدی کامل مقامات نظامی بریتانیا به امکان جلوگیری از پیشروی عثمانی‌ها، سقوط باکو اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. ساعدالوزاره در توصیف وضعیت داخلی باکو در این روزها نوشت: «... قحطی و گرسنگی، نبودن آب و ناخوشی و گرانی فوق‌العاده و ترس جان، اهالی بیچاره را از حال طبیعی خارج کرده بود و در ضمن بمباردمان شهر، روزی ده ـ بیست نفر را می‌کشت. برای مسلمان‌های شهر و اطراف زندگانی حرام شده بود، وحشیگری سالدات‌های ارمنی به درجهٔ فوق رسیده بود، ولی در ضمن ایرانی‌ها از هر حیث آسوده و خطری از طرف سالدات‌های بادکوبه متوجه آن‌ها نبود.»[۳۲]

ساعد در ادامهٔ این گزارش از تلاش‌های خود یاد می‌کند برای تأمین مسلمان‌های باکو و این که به «... دفعات نزد انگلیسی‌ها حرکات ننگین سالدات‌های ارمنی را خاطرنشان کرده، امنیتی برای مسلمان‌های بادکوبه می‌خواستم و الحق انگلیس‌ها نجابت خود را بروز داده، اهمیتی به وساطت بنده داده، به قدر امکان جلوگیری از وحشیگری‌ها می‌نمودند. می‌توان گفت بعد از حادثات ماه مارس، قونسولگری ایران در بادکوبه پناهگاه مسلمین بادکوبه و محل امید ایرانی‌ها بوده، چه قدرها قونسولگری تا روز سقوط بادکوبه از مسلمان‌های بادکوبه دستگیری کرده ممکن است در آتیه معلوم شود و اگر مسلمان‌های شهر تا ساعت آخر در حفظ و امان ماندند، می‌توانم با کمال افتخار عرض کنم که باعثش قونسولگری ایران است.»[۳۳]

سقوط باکو

سحرگاه روز ۱۴ سپتامبر / ۷ ذیحجه ۱۳۳۶، نیروهای عثمانی پس از یک رشته بمباران‌های

---

۳۱. *همان*.

۳۲. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۸، ۲۸ محرم ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۹}$ ۳۷).

۳۳. *همان*.

شدید بر استحکامات دفاعی شهر حملهٔ نهایی خود را آغاز کردند. خطوط دفاعی در هم شکست و ژنرال دنسترویل به نیروهای تحت فرمان خود دستور داد تا برای سوار شدن به کشتی‌های موجود برای عقب‌نشینی از باکو آماده شوند.[۳۴]

عصر همان روز، ساعت هشت شب ساعدالوزاره را «... پای تلفن خواستند و برای کار لازم قرار شد رئیس کمیته...» را ملاقات کند. «... خواهش رئیس کمیته در خصوص تسلیم شهر به عثمانی‌ها و متارکهٔ جنگ بود. در کمیته، بعد از مذاکرات زیاد، بنده را برای ملاقات با فرماندهٔ قشون عثمانی مرسل‌پاشا نامزد کردند. نصف شب بود؛ دو نفر را با کاغذ و بیرق سفید به فرونت جنگ فرستادم. تا صبح آن‌ها موفق نشدند خود را طرف عثمانی‌ها برسانند. جنگ در دوام بود، هجوم عثمانی‌ها هم با شدت تام تجدید شد. انگلیسی‌ها به کشتی‌ها پناهنده شدند. سالدات‌ها در فرار، اهالی در اضطراب، و وحشت شهر را فراگرفته بود. احدی در کوچه‌ها جرئت نمی‌کرد نمایان شود. در این موقع از هر طرف به قونسولگری ایران متوسل شدند؛ مسلمان از ترس ارمنی، روس از ترس جان و ارمنی از ترس مسلمان آنی راحت نبودند. فقط قونسولگری ایران توانست اهالی را یک قدری ساکت کند.»[۳۵]

صبح روز بعد، تلاش‌های جاری جهت مذاکره با نظامیان عثمانی از سرگرفته شد. ساعد پیشنهاد کرد که هیئتی مرکب از «نمایندگان شهر و قشون و حکومت» بالاتفاق «... همه با بیرق سفید برویم به فرونت جنگ ولی کسی جرئت نکرد، امتناع ورزیدند. آخرالامر نظر به حال اسف‌انگیز اهالی و برای حفظ مسلمان‌ها از تعدیات قشون فراری بادکوبه...» ساعد مجبور شد که خود به تنهایی دست به کار شود. «... به محض رسیدن به فرونت روس، رئیس قشون آن محل را با خود برداشتم و با اتوموبیل مخصوص که یک طرفش بیرق شیروخورشید و از طرف دیگر بیرق سفید نصب بود به فرونت عثمانی‌ها رفتم. عسکرها از ترانش‌ها [سنگرها] بیرون آمده، صاحب‌منصب خود را خواستند. به صاحب‌منصب عثمانی مطلب را حالی کردم و خواستم که بنده را نزد مرسل‌پاشا، فرماندهٔ عثمانی ببرد...»[۳۶] در خلال مذاکراتی که بین ساعدالوزاره و مرسل‌پاشا صورت گرفت، قرار شد که «... برای جلوگیری از قتل و غارت، قشون نظامی به فوریت داخل شهر بشود...» و در ملاقات دیگری نیز که در همان روز ـ و این بار با حضور نمایندگان شهر و کنسول‌های سوئد و دانمارک ـ صورت گرفت، این ترتیب

---

34. Kazemzadeh, *op. cit.*, p. 142.

۳۵. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۸، ۲۸ محرم ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۹}$ ۳۷).

۳۶. همان.

تأیید، و «... مرسل‌پاشا از قول نوری‌پاشا قول داد که اهالی شهر از طرف قشون عثمانی محافظه خواهند شد که به جان و مال آن‌ها آسیبی نرسد... ولی قشون عثمانی یا عمداً و یا غیرعمدی دیر وارد شهر شد و در نتیجهٔ این دیری، قتل و غارت در شهر حکم‌فرما شد...»[۳۷]

در واقع قوای منظم عثمانی در فاصلهٔ ۱۴ تا ۱۶ سپتامبر / ۷ تا ۹ ذیحجهٔ ۱۳۳۶، درکناری ایستاده، باکو را به دست اجامر و اوباش داخلی و واحدهای چریک و نامنظم «اردوی اسلام» واگذاشتند. این بار نوبت ارمنی‌ها و دیگر اهالی غیرمسلمان شهر بود که به انتقام «وقایع مارس» دستخوش قتل و غارت گردند. اگرچه در این بحبوحه نیز همانند ایام مارس کنسولگری ایران «ملجاء و پناه‌گاه عموم اهالی شهر» واقع گردید، ولی این قتل و غارت دامنهٔ به مراتب گسترده‌تری یافت. و به نوشتهٔ ساعد تنها در پی تسلیم «پروتست کتبی» او و دیگر کنسول‌های خارجه به نوری‌پاشا بود که از سوی عثمانی‌ها «برای جلوگیری از قتل و غارت و آسایش شهر اقدامات جدی» صورت گرفت.[۳۸]

پس از استقرار نظامیان عثمانی در باکو، در ۱۷ سپتامبر / ۱۰ ذیحجهٔ ۱۳۳۶ نوری‌پاشا از فتحعلی‌خان خوییسکی، رئیس‌الوزرای جمهوری آذربایجان، دعوت کرد که مقّر خود را از گنجه به باکو منتقل کند.[۳۹] ولی همانگونه که ساعد خاطرنشان شده بود، فقط «ظاهراً حکومت آذربایجان برقرار شد... در باطن کار با عثمانی‌ها بود.»[۴۰]

ترک مخاصمه

با این حال، کار عثمانی‌ها به درازا نکشید؛ توان نظامی عثمانی از مدت‌ها پیش تحلیل رفته بود و لشکرکشی به قفقاز که مستلزم اختصاص محدود امکاناتِ برجای ماندهٔ نظامی به این حوزه بود، نیز شکست نهایی ترک‌ها را به طور کلی، و در پاره‌ای از دیگر جبهه‌های جنگ، به

---

۳۷. *همان*.

۳۸. *همان*. علاوه بر این بنگرید به خاطرات خواندنی و جالبی که ساعد، حدود چهل سال بعد از این وقایع منتشر کرد. محمد ساعد، «انقلاب کمونیستی در قفقاز» سیزدهمین *سالنامهٔ دنیا*، ۱۳۳۶، صص ۱۳۲-۱۲۸.
در این ایام انزلی و دیگر شهرهای شمالی ایران، همانند «وقایع مارس» بار دیگر ملجاء و پناهگاه آوارگان قفقازی و در این مورد خاص پناهندگان ارمنی واقع شد. در اسناد موجود ـ و لابد به دلیل چیرگی جنگلی‌ها بر آن حدود ـ گزارشی در این زمینه ملاحظه نشد، ولی برای آگاهی بیشتر از این تحولات و بویژه همراهی و مساعدت میرزا کوچک‌خان با پناهندگان ارمنی بنگرید به خاطرات خاچاطور میناسیان در *ارمنیان گیلان* به قلم دکتر علی فروحی و فرامرز طالبی، رشت، نشر گیلان، ۱۳۷۷، صص ۲۲۴ - ۲۲۱.

39. Swietochowski, *Russian Azerbaijun*, p. 140.

۴۰. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۹، ۲۸ محرم ۱۳۳۷، ($\frac{۱۳}{۹}$ ۳۷).

طور اخص ـ مانند جبهه‌های شام و بین‌النهرین ـ تسریع کرد. با تسلیم بلغارستان در ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۸ / ۲۳ ذیحجهٔ ۱۳۳۶ و کناره‌گیری آن از صف دولت‌های مرکز که به قطع ارتباط عثمانی با آلمان و اتریش منجر شد، کار یکسره شد. کابینهٔ احمد عزت‌پاشا که یک هفته بعد از این ماجرا جایگزین دولت کمیتهٔ اتحاد و ترقی شده بود با متفقین از در مذاکره در آمد و در نتیجه قرارداد ترک مخاصمهٔ مُدرُس به امضای طرفین رسید. موضوع قفقاز یکی از مسائل مهم مورد بحث در مذاکرات مُدرُس بود. براساس این مذاکرات، قرار شد که قوای عثمانی شمال‌غرب ایران و قفقاز را تخلیه کرده و خط آهن آن حدود در اختیار متفقین قرار گیرد. آدمیرال کالتروپ، فرماندهٔ سپاه بریتانیا در دریای سیاه، طرف اصلی مذاکره با ترک‌ها به ژنرال فارستی‌یر والکر دستور داد که با استقرار نیرو در باطوم، محور مواصلاتی باطوم ـ باکو را تصرف کند. از سوی دیگر، یک روز بعد از انعقاد قرارداد مُدرُس، وزارت جنگ بریتانیا به فرماندهی قوای بین‌النهرین دستور داد که توسط ژنرال ویلیام مونتگری تامسون، فرماندهٔ قوای اعزامی انگلستان به شمال ایران، حوزهٔ باکو را تحویل بگیرد.[۴۱]

لهذا در اوایل نوامبر / اواخر محرم ۱۳۳۷، نوری‌پاشا به حکومت باکو اطلاع داد که دستور یافته‌اند در عرض چند روز آن حدود را تخلیه کنند. فتحعلی‌خان خوییسکی نیز گروهی را تحت سرپرستی نصیب‌بیگ یوسف‌بیگلی به انزلی اعزام داشت تا در این باب و اصولاً سرنوشت آتی جمهوری با ژنرال تامسون وارد مذاکره شوند. از جمله شرایطی که ژنرال تامسون حکم کرد و پذیرفته شد، یکی هم تخلیهٔ باکو از نیروهای نظامی تا روز ۱۷ نوامبر / ۱۲ صفر ۱۳۳۷ بود.[۴۲]

بنا به گزارش ساعدالوزاره «در ۱۷ ماه نوامبر، عثمانی‌ها شهر بادکوبه را تخلیه نموده و انگلیسی‌ها با متحدین خود وارد شهر شدند و بر حسب اعلان حکومت آذربایجان، اهالی شهر تمام پیشواز نمودند...».[۴۳] ولی به رغم این پیشواز و دیگر تلاش‌های مقامات باکو برای جلب حسن‌ظن انگلیسی‌ها که اصولاً بدان‌ها به چشم برکشیدگانِ عثمانی می‌نگریستند، اوضاع تعریفی نداشت. چنان که ساعدالوزاره در ادامهٔ گزارش خود خاطرنشان ساخت «... ورود قشون انگلستان با... روس‌ها و عدهٔ زیادی سالدات‌های ارمنی، مسلمان‌ها را در اضطراب انداخته بود و عجالتاً شهر ترتیب خوشی ندارد. اگرچه انگلیسی‌ها خیلی کوشش

---

41. Bülent Gökay, "Turkish Settlement and the Caucasus, 1918-1920" in Sylvia Kedourie, *Turkey, Identity, Democracy, Politics,* Frank Cass Publishers, London, 1998, pp. 45-46.

42. Swietochowski, *Russian Azerbaijan*, pp. 140-41; Kazemzadeh, *op. cit.*, pp. 163-165.

۴۳. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۱۵، ۱۹ صفر ۱۳۳۷ (۱۳/۶ ـ ۳۷).

می‌کنند که طرفین را ساکت نمایند و الحق برای امنیت، اقدامات صحیحی به عمل می‌آورند، ولی اوضاع نوعی است که هر ساعت وقوعات غیرمنتظره راحتی اهالی را سلب می‌نماید.»[۴۴]

یکی از مسائل مهم، موضوع حضور نیروهای عثمانی بود که قرار شده بود در عرض یک ماه قفقاز را تخلیه کنند. ساعد در گزارش خود از مذاکرات مفصل انگلیسی‌ها با واحدهای نظامی عثمانی که در یک‌فرسخی شهر مستقر بودند یاد کرده، ولی موضوع مذاکره روشن نیست. به نوشتهٔ ساعد «در مدت دو ماه اقامت عثمانی‌ها در بادکوبه، از قرار اطلاعات واصله، بی‌اندازه چپاول و غارت نموده‌اند. انگلیس‌ها در روز ورود اعلانی داده‌اند و از عموم صورت کلیهٔ خسارات را خواسته‌اند که با عثمانی‌ها مذاکره نموده و کلیهٔ خسارات اهالی را از دولت عثمانی مطالبه نمایند و اهالی هم مشغول نوشتن خسارات خود شده‌اند.»[۴۵] ولی، تحول عمده‌ای که در این دوره جریان داشت آن بود که عثمانی‌ها سعی داشتند تحت پوشش ادغامِ هرچه گسترده‌ترِ نیروهای خود در قالب ارتش جمهوری آذربایجان، حضور نظامی و سیاسی خود را تثبیت کنند؛ و چنان که تحولات بعدی منطقه نیز نشان داد، در این امر موفق بودند.

پایان جنگ اول جهانی

در پی تسلیم عثمانی، اتریش و آلمان نیز شکست را پذیرفته و جنگ اول جهانی پایان یافت؛ ولی برای بسیاری از نقاط جهان از جمله مناطقی چون ایران، قفقاز، روسیه و ترکیه، آشوبِ برآمده از این جنگ گسترده‌تر از آن بود که با خارج‌شدن پاره‌ای از قدرت‌های بزرگ از عرصهٔ کارزار، تلاطم حاصله به این زودی‌ها فروکش کند.

با خاتمه‌یافتن جنگ و عقب‌نشینی قوای عثمانی از قفقاز، آن‌چه در آشوبِ سال آخر جنگ در این حدود شکل گرفته و به علت درگیری‌های شدید جاری به چشم نمی‌آمد، صورت صریح و آشکاری یافت؛ یکی از مهمترینِ این دگرگونی‌ها جدایی قفقاز از قلمرو روسیه و تشکیل سه جمهوری مستقل گرجستان، آذربایجان و ارمنستان بود؛ توزیع گسترده و درهمِ واحدهای قومی و ملی در سطح منطقه و عدم‌تطابق این امر با تقسیمات کشوریِ برجای‌مانده از دوران تزاری که مبنای تشکیل قلمرو ارضی و سیاسی این واحدهای جدید

۴۴. همان.

۴۵. همان.

سیاسی گردید، یکی از مسائل عمدهٔ قفقاز در این دورهٔ جدید بود. هر یک از این سه جمهوری با توجه به حضور بخشی از اتباع خود در مناطقی که اینک در حوزهٔ اداری جمهوری‌های همسایه قرار گرفته بود، انبوهی از خواسته‌های ارضی را عنوان کرده و برای پیشبرد آن‌ها به زور متوسل شدند که از همان بدو کار، مناسبات درونی این سه جمهوری را پرتنش و ثبات کلی منطقه را متزلزل ساخت. اختلافات باکو و تفلیس بر بخش‌های وسیعی از ایالت تفلیس از جمله ناحیهٔ سیگناخ، مناطق بورچالو و همچنین اخالتسیخه و اخالکلاکی و مدعیات ایروان بر پاره‌ای از همین بخش‌ها مانند بورچالو و اخالکلاکی که بر دشواری و پیچیدگی امر افزود؛ اختلافات وسیع و گستردهٔ باکو و ایروان بر سرِ مناطق نخجوان، زنگزور و قراباغ؛ و همچنین حوزهٔ بلاتکلیف باطوم و قارص که هم تفلیس خواهان چیرگی بر آن بود و هم مقامات باکو و ایروان به نوعی مدعی آن، هر یک در ایجاد این تنش‌ها موثر واقع شدند.[۴۶]

از نقطه‌نظر مناسبات بین‌المللی، قفقاز ـ لااقل در این مرحله ـ از وضعیت روشن‌تری برخوردار بود. روسیه به دو جناح متخاصم، یک مرکز بلشویکی و تعدادی از حوزه‌های ضدانقلابی در برابر آن تقسیم شده بود که هیچ‌یک نقش تعیین‌کننده‌ای در قفقاز نداشتند؛ نه روسیهٔ سرخ که از طریق گروه‌های بلشویکی محلی عمل می‌کرد و نه روسیهٔ سفید که به رغم همجواری یکی از اجزای مهم آن ـ حکومت دنیکین ـ با بخش‌های شمالی قفقاز برای مداخله‌ای جدّی در امور این حدود فراغت داشت. طرف دیگر ماجرا، یعنی ترک‌های عثمانی نیز عجالتاً از صحنه حذف شده و مراحل پایانی حیات سیاسی امپراتوری را تجربه می‌کردند. نیرویی هم که در تلاش جایگزینی بود یعنی ناسیونالیست‌های ترک، هنوز در مراحل نخست کار بودند و تا تحت‌الشعاع قراردادن تحولات قفقاز، راهی طولانی در پیش داشتند. در واقع تنها قدرت بیگانه‌ای که به نظر می‌رسید کل مقدرات منطقه را در دست دارد، بریتانیا بود که با استقرار نیرو در امتداد محور باطوم ـ باکو و مداخلهٔ روزافزون در مسائل جاری، حضور و نفوذ محسوسی بر تحولات قفقاز داشت.

مناسبات جدید ایران و قفقاز در یک‌چنین وضعیتی شکل گرفت؛ علائق دیرینهٔ تاریخی، پیوندهای ریشه‌دار قومی و فرهنگی و در کنار آن، رشتهٔ پیوسته‌ای از مناسبات تجاری و اقتصادی زمینهٔ اصلی این همسامانی را تشکیل می‌داد. و این زمینهٔ اصلی نیز تحت‌الشعاع مناسبات داخلی و خارجی این سه جمهوری و حوزه‌های تابعهٔ آن بود.

---

46. Walker, *op. cit.*, pp. 265-268.

همانگونه که قبلاً خاطرنشان گردید و سیر حوادث مورد بحث در بخش‌های پیشین نیز نشان دادند، محور اصلی مناسبات منطقه‌ای ایران بر حوزهٔ باکو استوار بود و دیگر ولایات مسلمان‌نشین جنوب قفقاز. ولی این به معنی نادیده‌ماندن دیگر تحولات جاری در سایر نقاط قفقاز نبود. اگرچه تحولات گرجستان در مقایسه با آن‌چه در جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان می‌گذشت، تأثیر مستقیمی بر مسائل ایران نداشت، ولی تفلیس هنوز هم به نوعی پایتخت قفقاز تلقی می‌شد و مقّر سرکنسولگری ایران در قفقاز نیز در آن بود. بخش مهمی از اطلاعات واصله از تحولات منطقه از طریق سرکنسولگری تفلیس به تهران می‌رسید و وزارت امور خارجه نیز سعی داشت بسیاری از امور مربوط به قفقاز را از طریق نمایندگی خود در تفلیس تمشیت بخشد.

فصل ششم

تحولات مرزی

اگرچه فروپاشی امپراتوری روسیه و هجوم قدرت‌های ریز و درشت منطقه‌ای و جهانی برای پر کردن خلاء حاصل از این فروپاشی، در وحلهٔ اول خودِ قفقاز را دگرگون ساخت، ولی نواحی مجاور آن، از جمله مناطق مرزی شمال‌غرب ایران نیز از تأثیر این تحولات برکنار نماند. در کنار مناسبات سیاسی ایران و جمهوری‌های جدیدالتأسیس قفقاز که بیشتر در چارچوب فعالیت‌های وزارت امور خارجه جریان داشت و شمه‌ای از آن نیز از طریق مروری بر مکاتبات وگزارش‌های پیشین خاطر نشان گشت، به تدریج بین ایران و قفقاز نوع دیگری از مناسبات سیاسی شکل گرفت که بیشتر جنبه‌ای منطقه‌ای داشت و نظر به عواملی چون بُعدِ مسافت، دشواری ارتباطات و ضعفِ اقتدار دولت مرکزی در این دوره، بدون یک ارتباط مستمر با تحولات مرکز مسیری خاص خود پیمود. تحولات این وجه از مناسبات ایران و قفقاز را که از ابتدای فروپاشی امپراتوری روسیه در ۱۹۱۷ تا پایان‌گرفتن دورهٔ استقلال قفقاز در سال‌های نخست دههٔ ۱۹۲۰ در کنار وجه رسمی و متعارف این مناسبات جریان داشت می‌توان در دو حوزهٔ مغان ـ تالش از یک‌سو و ماکو ـ نخجوان از سوی دیگر دنبال کرد. حوزهٔ میانی قراچه‌داغ که این دو حوزه را از یکدیگر جدا می‌کرد، با توجه به خصوصیات جغرافیایی‌اش؛ یعنی به دلیل کوهستانی‌بودن و قِلّتِ جمعیت، در مقایسه با دو حوزهٔ دیگر بستر تغییر و تحول قابل‌عرضی نبود.

در هر دو حوزهٔ ماکو ـ نخجوان و مغان ـ تالش این پیوندهای ایلی و عشایری متقابل بود که به رغم خط حایل ارس و دیگر نشانه‌های مرزی تحولات این حدود را به یکدیگر مربوط می‌ساخت، اما با یک تفاوت اساسی؛ در حالی که حوزهٔ ماکو ـ نخجوان تحت اقتدار یک

نیروی عمده؛ یعنی مرتضی قلی‌خان اقبال‌السلطنه سردار ماکو قرار داشت، حوزهٔ مغان ـ تالش جولانگاه آمیزهٔ متنوعی از ایلات و عشایر محلی بود که در یک سوی آن عشایر شاهسون جلگهٔ مغان بودند و در سوی دیگرش عشایر تالش و گالِشِ کوه‌های البرز. به علاوه این حوزه از لحاظ اداری نیز هم تحت‌الشعاع آستارا بود و هم تحت تأثیر اردبیل.

هم‌زمان با فروپاشی روسیه و در کنار تحولاتی که در یک سطح دیگر یعنی در سطح مناسبات دیپلماتیک ایران و روسیه ـ و قفقاز ـ جریان داشت در سطح تحولات منطقه‌ای نیز دگرگونی‌هایی صورت گرفت که بررسی آن‌ها را می‌توان از خلال حوادث حوزهٔ ماکو ـ نخجوان آغاز کرد.

تحولات ماکو ـ نخجوان

در حالی که نظامیان روس، به گونه‌ای که در گزارش کارگزار ماکو آمده بود، در پی وصول تلگرافی به «قوماندان سالدات» در اوایل ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ / اواسط ژانویه ۱۹۱۸ مبنی بر آن که «عموماً مجاز هستید به روسیه مراجعت نمایید... اسباب‌های خود را...» می‌فروختند و دسته‌دسته منطقه را ترک می‌گفتند[1]، طیف متنوعی از قدرت‌های سنتی و همچنین نوپای محلی درصدد تثبیت اقتدار خود برآمدند. یکی از شاخص‌ترینِ این قدرت‌ها مرتضی قلی‌خان اقبال‌السلطنه بود. وی که در مراحل میانی جنگ، به ظن احتمالِ همکاری با قوای عثمانی توسط روس‌ها دستگیر و به تفلیس تبعید شد، به تازگی به ماکو بازگشته بود و هنوز تا اعادهٔ قدرت و اعتبار پیشین، راه دشواری در پیش داشت.[2]

ایلات کرد ماکو ـ به ویژه جلالی‌ها که تا پیش از جنگ کم‌وبیش تحت سرپرستی اقبال‌السلطنه قرار داشتند و بخش مهمی از اقتدار محلی وی را تشکیل می‌دادند، از جمله عناصری بودند که اقبال‌السلطنه می‌بایست آن‌ها را از نو تحت نظارت خود در آورد. کردها که در طول جنگ و به رغم سقوط کل منطقه به دست روس‌ها، با پناه‌گرفتن در ارتفاعات صعب‌العبور آرارات (آغری داغ) هیچ‌گاه تسلیم روس‌ها نشده بودند، اینک با آشکارشدن نشانه‌های ضعف و شکست در آن‌ها، دامنهٔ یورش‌های خود را به خط آهن جنوب قفقاز کشاندند. در گزارشی از یکی از این دستبردها به بخشی از راه‌آهن در برابر بایزید آمده است «... وقتی که ترن به آنجا رسیده، اکراد هجوم کرده قریب به دو واگون فشنگ و ۲۰۰ قبضه

---

۱. کارگذاری کل آذربایجان، کارگذاری ماکو، شمارهٔ ۴۰، ۴ دلو [۱۰ ربیع‌الثانی] ۱۳۳۶، ($\frac{۴۲}{۱۵}$ ۳۶).

۲. میراسدالله موسوی ماکوئی، *تاریخ ماکو*، تهران: نشر بیستون، ۱۳۷۶، ص ۱۱۳.

تفنگ و اشیاء زیاد به غنیمت برده‌اند...». با آن که در این میان حدود سیصد سرباز روس نیز از شاه‌تختی به کمک نظامیان محصور رسیدند، باز هم نتیجه روشن نبود؛ «... حالا چهار روز است در آنجا محاربه با اکراد دوام می‌نماید، هنوز نتیجه معلوم نیست.»[۳]

یکی از مهمترین تحولاتی که در این میان رخ داد و به نوعی در کاستن از هرج و مرج حاکم مؤثر واقع شد، خطر چیرگی ارمنی‌ها بر کل آن حدود بود. بازتاب خبر تلاش‌های متفقین را برای برپا داشتن قوایی مرکب از ارمنی‌ها و گرجی‌ها برای پرکردن جای خالی روس‌ها، در شایعاتی از این دست می‌توان ملاحظه کرد: در حالی که «... غیر از معدودی سالدات ارمنی و گرجی دیگر از روس‌ها در منطقهٔ وان و بِتلیس و موش و الاسکرد، یک نفر [نیروی روس] هم باقی نمانده...» بود، ولی «از قرار روایت، ملت ارامنه از خاک عموم دول به قفقاز جمع می‌شوند و با گرجی‌ها معاهد و متفق شده‌اند که از ملت ارمنی ۲۵۰ هزار نفر و از ملت گرجی ۵۰ هزار نفر قشون حاضر نمایند که ولایت ارضروم و وان و تبلیس و طرابوزان را هم در دست داشتند باشند و گویا به جهت اهمیت و استحکام ماکو در نظر دارند که آنجا را هم در دست داشته باشند...»[۴] و این در حالی بود که با چیرگی قوای نظامی آسوری‌ها و ارمنی‌ها بر نواحی سلماس و ارومیه در همان اوقات و وضعیت دهشت‌بارِ حاصل از آن برای مسلمین[۵]، احتمال اضافه‌شدن خطر مشابهی از جانب قفقاز با نگرانی فزاینده‌ای تلقی می‌شد. به همین دلیل بود که اقبال‌السلطنه توانست به رغم تفرقه و تشتت حاکم بر کل منطقه ـ به ویژه اختلافات موجود میان او و پاره‌ای از ایلات متنفذ آن حدود ـ به عنوان یک شخصیت قدرتمند محلی وارد عرصه شده، نقش عمده‌ای را در این میان عهده‌دار گردد. وی بر آن شد «... به واسطهٔ اهالی و اکراد ماکو و اکرادی که در کوه آغری چهار سال است متواری هستند...» از چیرگی ارامنه و دیگر متحدانشان بر آن حدود جلوگیری کند.[۶]

آرام‌پاشا

اگرچه در پی فروپاشی امپراتوری روسیه و بازگشتِ تدریجی سپاهیان روس از جبهه‌های جنگ، تشکیلات حاکم بر قفقاز به متفقین وعده داده بود که با تشکیل یک نیروی جدید جای

---

۳. کارگذاری آذربایجان، شمارهٔ ۴۰، ۴ دلو ۱۳۳۶ (۴۲/۱۵ ۳۶).

۴. کارگذاری کل آذربایجان، کارگذاری ماکو، شمارهٔ ۴۱، ۴ دلو [۱۰ ربیع‌الاول] ۱۳۳۶، (۴۲/۱۵ ۳۶).

۵. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: میرزا رحمت‌الله‌خان معتمدالوزاره، *ارومیه در محاربهٔ عالمسوز*، به کوشش کاوه بیات، تهران: انتشارات شیرازه، ۱۳۷۹، صص بیست‌و سه تا بیست و شش.

۶. کارگذاری آذربایجان، شمارهٔ ۴۱، ۴ دلو ۱۳۳۶ (۴۲/۱۵ ۳۶).

خالی نظامیان روسیه را پر کند[7] ولی همانگونه که تحولات بعدی نشان داد، گرجی‌ها با پذیرش حمایت آلمان راه دیگری در پیش گرفتند و ارمنی‌ها نیز به هیچ‌وجه از نیرویی که بتواند عهده‌دار چنین مسئولیتی گردد، برخوردار نبودند. در واقع تنها در اواخر ربیع‌الاول ۱۳۳۶ / اوایل ژانویهٔ ۱۹۱۸ بود که با ورود آرام مانوکیان، فرستادهٔ ویژهٔ شورای ملی ارامنهٔ تفلیس به ایروان، برای سازماندهی مؤثر نیروهای ارمنی در آن حدود، اقداماتی به عمل آمد. آرام مانوکیان معروف به آرام‌پاشا، با مصادرهٔ تسلیحاتِ برجای‌مانده از نظامیان روسی، وضع مالیات و اخراج گروه‌های خودسر ارمنی، نیروی قابل‌توجهی فراهم آورده و به توسعهٔ حوزهٔ نفوذ ارمنی‌ها اقدام کرد، ولی در این مرحله از چنان نیرویی برخوردار نبود که بتواند حوزهٔ جنوبی ایالت ایروان؛ یعنی نخجوان و حدود شمالی ایران، را تحت‌الشعاع قرار دهد. کل فعالیت‌های او در این دوره و در حدود جنوبی ایروان به چیرگی بر ناحیهٔ اولوخانلو محدود شد. این ناحیه که بخشی از محال شرور و دارالاگز محسوب می‌شد در دست مسلمان‌ها بود و مانع از نظارت ارامنه بر مسیر خط آهن قارص ـ آلکساندروپل. ارمنی‌ها بعد از چیرگی بر الوخانلو که به انهدام چندین روستای مسلمان‌نشین و آوارگی روستاییان به نواحی مجاور منجر شد تا حدود خمارلو و دولو نیز پیشروی کردند، ولی با تسلیم ملل قفقاز به خواسته‌های عثمانی که طی معاهدهٔ باطوم ـ (۴ ژوئن / ۲۳ شعبان ۱۳۳۶) ـ صورت رسمی یافت و به دنبال آن پیشروی نیروهای نظامی عثمانی به منطقه، دامنهٔ تحرکات ارمنی‌ها نیز محدود شد.[8]

لزوم حفظ بی‌طرفی

با این حال تا پیش از آن که تحولات جاری به معاهدات باطوم و پیشروی قوای عثمانی در قفقاز منجر گردد، نگرانی اصلی مسلمین پیشروی ارمنیان بود و تلاش‌های اصلی آن‌ها نیز معطوف به اتخاذ تدابیری در جهت مقابله با این خطر. در اوایل جمادی‌الاول ۱۳۳۶ / اواسط فوریه ۱۹۱۸ اقبال‌السلطنه طی مخابرهٔ تلگرافی به وزارت امور خارجه، ضمن ارائهٔ گزارشی از تحولات عمدهٔ منطقه‌ای خواهان آن شد که دولت «پلتیک» خود را در قبال روس و عثمانی و حکومت قفقاز به وی ابلاغ نماید تا او نیز «موافق دستورالعمل رفتار» نماید. اقبال‌السلطنه در ادامهٔ این گزارش دو نکتهٔ دیگر را نیز خاطرنشان ساخت که هر دوی آن‌ها از لحاظ تحولات آتیِ روابط ایران و قفقاز حائز اهمیت بودند: نکتهٔ اول لزوم رفع یک‌رشته اشتباهات

---

7. Nassibian, op. cit., pp 112-114.

8. Hovannisian, *Armenia on the Road*, pp. 143-144.

مرزی و در این مورد خاص ضرورت اعادهٔ خط مرزیِ ممتد در امتداد رود ارس و مطابق با عهدنامهٔ ترکمانچای و نه آبِ قره‌سو که اینک «از محال آرالق الی محال شرور» اشتباهاً خط مرزی واقع شده بود؛ و نکتهٔ دیگر نیز عطف توجه به خواسته‌های «... تمام اهل ولایت ایروان و نخجوان [که] خیال تبعیت دولت ایران را آرزو می‌کنند و به فدوی ملتجی شده‌اند، استدعا می‌نماید تصاحب فرمایند...»[9]

اعتلاءالملک خلعتبری، سرپرست ادارهٔ روس وزارت امور خارجه که رسیدگی به تحولات این حوزه را عهده‌دار بود، ضمن صدور دستورالعملی به کارگزاری کل آذربایجان مبنی بر لزوم مطلع‌نگاهداشتن اقبال‌السلطنه از تحولات جاری و ابلاغ خط‌مشی‌های دولت[10] خود نیز طی یادداشت جداگانه‌ای رئوس ملاحظات دولت را در قبال تحولات جاری در آن سامان برشمرد؛ «... جریان مذاکرات با روس و عثمانی و قفقاز دوستانه است، شما هم همینطور رفتار نمایید. اما با ارامنه و طایفهٔ جلو که در خیال تشکیلات جدیدی هستند، هیچ قسم مساعدت نکرده و از خیالات آن‌ها جداً جلوگیری نمایید.»[11]

حفظ بی‌طرفی ـ سیاست رسمی ایران در طول جنگ ـ یکی دیگر از موارد مورد تأکید وزارت امور خارجه بود؛ «... از کلیهٔ صاحب‌منصبان نظامی که از حدود ماکو بخواهند وارد خاک ایران شوند ممانعت به عمل آورید...». خطر جدیدی که اینک این بی‌طرفی را تهدید می‌کرد، خط‌مشی جدید دولت بریتانیا بود و اقدامات آن‌ها برای پر کردن جای خالی نیروهای روسیه در برابر عثمانی. به نوشتهٔ وزارت امور خارجه «... انگلیسی‌ها می‌خواهند در مدت جنگ به شمال‌غربی ایران استعداد بفرستند و بعد از جنگ، قشون خود را ببرند. دولت عِلیه به هیچ‌وجه تمکین نکرده و جواب رد داده است، ملتفت باشید. مقصود عمده این است که چون در معاهدهٔ صلح آلمان و عثمانی با روسیه ـ [مذاکرات بِرسِت لیتوفسک که در این دوره جریان داشت] ـ استقلال ایران و الغای معاهدات مضره قید شده، از اقداماتی که صورت خصومت داشته باشد... باید احتراز نمود.»[12]

کمیتهٔ مسلمان‌های قفقاز

اگرچه این ملاحظات حدود یک‌ماه بعد از استعلام اقبال‌السلطنه به رشتهٔ تحریر در آمد، ولی

---

۹. وزارت امور خارجه، ادارهٔ رمز، نمرهٔ ۹۱۴، ۳ جمادی‌الاول ۱۳۳۶ ((۴۲/۴۴ ۳۶).
۱۰. وزارت امور خارجه، نمرهٔ ۱۳۳، ۱۲ جمادی‌الاول ۱۳۳۶ (۴۲/۱۵ ۳۶).
۱۱. وزارت امور خارجه، توسط کارگذار ماکو. اقبال‌السلطنه، نمرهٔ ۲۶۵، ۶ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ (۴۲/۴۴ ۳۶).
۱۲. همان.

اگر زودتر نوشته و مخابره می‌شد نیز تفاوت چندانی در وضع ایجاد نمی‌کرد. همانگونه که اشاره شد، شرایط محلی و تحولاتی که در منطقه جریان داشت، روالی تند و سریع داشت و تمشیت آن‌ها نمی‌توانست معطل و منتظر دستورالعمل‌های احتمالی مرکز باشد. در اواخر جمادی‌الاول ۱۳۳۶ / اوایل مارس ۱۹۱۸ گزارش رسید که کردهای آرارات، گروهی از ریش‌سفیدان خود را برای عهد «پیمان اتحاد و اتفاق» نزد اقبال‌السلطنه فرستاده‌اند. اگرچه این مذاکرات هنوز به نتایج مشخصی نرسیده بود، ولی به اعتقاد کارگزار ماکو ـ نویسندهٔ این گزارش ـ «این اتحاد همه به منفعت عثمانی و افکار کمیتهٔ مسلمان‌های قفقاز است و بس.»[۱۳]

در این مرحله، گذشته از نظامیان عثمانی که در تدارک پیشروی دوباره به صفحات آذربایجان و داخلهٔ قفقاز بودند، رشته فعالیت‌هایی که در میان مسلمانان تفلیس ـ «کمیتهٔ مسلمان‌های قفقاز» فوق‌الذکر ـ جریان داشت نیز رخدادهای ماکو و مضافات را تحت‌الشعاع داشت. در این ایام نعمت‌الله‌خان ایلخانی، پسرعموی اقبال‌السلطنه در تفلیس بود و به نوشتهٔ شریف‌الدوله سرکنسول ایران در قفقاز که وی را تحت‌نظر داشت «... مخصوصاً مراودات زیادی با عمایدِ مسلمین قفقازیه...» برقرار کرده بود.[۱۴]

مقامات دولتی که از تحولات جاری در قفقاز و به ویژه گزارش‌های واصله در باب برنامه‌های احتمالی عثمانی‌ها برای توسعهٔ دامنهٔ نفوذ خود در شرق که انضمام قفقاز و ایالت آذربایجان را با همکاری «عمایدِ مسلمین قفقازیه» نیز در بر داشت نگران بودند، تحولات ماکو و مراودات اقبال‌السلطنه را با دقت دنبال می‌کردند. شریف‌الدوله در ادامهٔ گزارش خود افزود که چندی پیش از بازگشت نعمت‌الله‌خان ایلخانی به ماکو «... محرمانه مدتی با او صحبت و نصیحت نمودم که سعادت اقبال‌السلطنه و سایر خوانین ماکو در اطاعت و صمیمیت به دولت متبوعه است و بالاخره با قران سوگند یاد نمود که برخلاف مصالح دولت به هیچ‌وجه اقدامی ننمایند...»[۱۵]

عامل عثمانی

همانگونه که تحولات بعدی نشان داد، در خلال دوره‌ای که از اوایل رجب / اوایل مه، یعنی از شروع تحرکات و مآلاً پیشروی نیروهای عثمانی در حدود جنوبی قفقاز آغاز شد و تا ترک

۱۳. کارگذاری مهام خارجهٔ ماکو، نمرهٔ ۷۶، ۱۵ حوت [۲۲ جمادی‌الاول] ۱۳۳۶، (۴۲/۴۴ ۳۶).
۱۴. ژنرال قونسولگری دولت عِلیهٔ ایران در قفقاز، نمرهٔ ۱۰، ۴ رجب ۱۳۳۶ (۴۲/۶ ۳۶).
۱۵. کارگذاری مهام خارجهٔ ماکو، نمرهٔ ۷۹، ۷ ثور [۱۵ رجب] ۱۳۳۶ (۴۲/۴۴ ۳۶).

مخاصمهٔ مُدرُس در ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸ / ۲۴ محرم ۱۳۳۷ و عقب‌نشینی تدریجیِ عثمانی‌ها از قفقاز به طول انجامید، هماهنگی و همراهی خاصی میان اقبال‌السلطنه و عثمانی‌ها شکل گرفت. گذشته از نگرانی‌های اولیهٔ مسلمین از خطر چیرگی ارامنه که اتخاذ نوعی وحدت عمل و رویه را بر بسیاری از نیروهای محلی تحمیل کرده بود، با شروع تعرض گستردهٔ عثمانی‌ها در کل جبههٔ قفقاز، عامل عثمانی و حضور آن به عنوان یک نیروی مؤثر نظامی ـ در واقع به عنوان تنها نیروی نظامی مؤثر در آن اوقات ـ پدیده‌ای نبود که قدرت‌های محلی بتوانند آن را نادیده بگیرند. گزارش‌های واصله در این ایام از هماهنگی و همراهی اقبال‌السلطنه با تدارکات نظامی قوای عثمانی حکایت دارد. در نامه‌ای که اقبال‌السلطنه متن آن را در اختیار کارگذار ماکو قرار داد، در اواسط رجب ۱۳۳۶ / اواخر آوریل ۱۹۱۸ فرماندهٔ قوای عثمانی به وی نوشته بود «... چنان‌که بنده به بایزید برسم حتماً به روسیه عبور خواهم کرد، بدیهی است که شما هم چنانچه وعده داده‌اید با عدهٔ سوار و پیادهٔ خود از آن طرف به روسیه حرکت نموده که بالاتفاق دست به دست داده، نخجوان و ایروان را از تجاوزات ارامنه خلاص و این فرقهٔ رذیله را تماماً قتل و ممالک اسلام را از وجود نحس این‌ها پاک نماییم و البته عندالاقتضاء به خاک و اهالی اسلامیهٔ ایران در هرگونه معاونت و فداکاری دریغ نخواهم نمود.»[۱۶]

مهمترین سندی که در باب نوع رابطهٔ اقبال‌السلطنه با عثمانی‌ها در این دوره در دست است، یادداشت مفصلی است از صورت سفارشات وی به فرماندهٔ قوای عثمانی به تاریخ ۱۴ رجب / ۲۶ آوریل که در ۲۱ ماده تنظیم شده بود. وی در این یادداشت ضمن «تبریک و تهنیت و اظهار خوشحالی» از ورود «قشون دولت عِلیهٔ اسلام» به این حدود، و پاره‌ای دیگر تعارفات، در مجموع هرگونه همراهی درازمدت و اساسی قوای زیر فرمان خود را با عثمانی‌ها، به تهیه و تدارک بیشتر و بالاخص دریافت تسلیحات و مهمات کافی ـ به ویژه توپ ـ منوط کرد. اقبال‌السلطنه ضمن تذکر این نکته که: «... چهل‌وپنج روز است قشون ما در سر نخجوان است [و] اگر قشون ما نمی‌شد به کلی نخجوان را ارامنه قتل‌عام می‌کردند و پایمال می‌گشت...» خواهان آن شده بود که عثمانی‌ها در برنامه‌های نظامی خود، مآل‌اندیشی و تدبیر بیشتری به کار برند.[۱۷]

---

۱۶. کارگذاری مهام خارجهٔ ماکو، نمرهٔ ۷۹، ۷ ثور [۱۵ رجب] ۱۳۳۶، (۴۲/۴۴ ۳۶).
۱۷. «یادداشت» در سه برگ، بدون تاریخ و شماره [ولی با توجه به خبر ذیل؛ «دیروز که روز جمعه ۱۵ رجب بود یک ایروپلان ارامنه به طرف ارومیه آمده، عبور نمود» تاریخ نگارش آن روشن می‌شود]. (۴۲/۴۴ ۳۶).

در این مرحله چنین به نظر می‌آید که قوای عثمانی با کردهای منطقه مناسبات چندان حسنه‌ای نداشتند؛ چرا که اقبال‌السلطنه لازم دانسته بود سفارش کند که «علی‌الحساب با اکراد اتباع خود و با اکراد آغری بسیار سخت نگیرند تا این که مسائل ایروان و غیره درست بشود. پس از آن البته مصلحت خودشان را خودشان می‌دانند.» و در ادامه و در تأکید بر این امر افزود: «... اگرچه اکراد کوه آغری به ما ضرر بسیار وارد کرده‌اند ولیکن از حق نمی‌توان گذشت ضربهٔ بسیار بزرگ به دشمنان دولت علیه عثمانی زدند و در مدت این چهار سال ابداً تمکین نکردند.»[۱۸]

اقبال‌السلطنه دربارهٔ نحوهٔ ارتباط قشون عثمانی با مسلمین ایروان نیز سفارش‌هایی داشت؛ «جناب پناه‌خان که از معتبرین خوانین ایروان و قوم من است و حاجی‌رضا که از تجار معتبر ایروان...» بودند در سرِ راه خود از ایروان به نخجوان با تلفن به او پیغام داده بودند که به «جناب قوماندان [عثمانی] بگویید ما خیلی مشعوفیم که قشون دولت علیه عثمانی نزدیک شدند، ولی ارامنه قوهٔ بزرگی دارند، به حرف بعضی آدم‌های ایروان که خدمت قوماندان می‌باشند گوش ندهند. ابداً آن‌ها از طرف هیئت ایروان نیامده‌اند، هرچه بگویند خلاف است. اگر هیئت ایروان حرفی داشته باشد توسط اینجانب [اقبال‌السلطنه] به جناب قوماندان می‌رسانند.» علاوه بر این «معتبرین ایروان» از اقبال‌السلطنه خواهش داشتند که «هر وقت قشون دولت عثمانی بخواهد به ایروان داخل شوند قبل از وقت به ما اطلاع بدهند [که] هم از ارامنهٔ فراری خودمان را محافظه نمائیم و هم از تشریفات [ورود] قشون دولت علیه را تهیه و تدارک نمائیم.»[۱۹]

اهداف اقبال‌السلطنه

در حالی که از لحاظ نظامی برای همراهی و هماهنگی میان اقبال‌السلطنه و عثمانی‌ها تلاش‌های مشخصی جریان داشت ولی این که این همراهی و هماهنگی از لحاظ سیاسی نیز تا چه حد حاصل شده بود و نگرانی‌های مقامات مرکز در باب همراهی احتمالی اقبال‌السلطنه با جاه‌طلبی‌های ارضی عثمانی‌ها در آذربایجان و قفقاز تا چه‌اندازه درست بود، به هیچ‌وجه موضوع روشنی نیست.

---

۱۸. همان. وی مخصوصاً تأکید کرده بود که «به یوسف برادر قورد حسو بسیار محبت و مهربانی نمایند، هر روز به دشمن دولت عِلیه صدمه می‌زدند و مزاحمت می‌کردند.»

۱۹. همان.

از گزارش‌های موجود و به ویژه عملکرد اقبال‌السلطنه در این مقطع که تأکید داشت شخص کارگذار ـ نمایندهٔ وزارت امور خارجه در محل ـ نیز نه فقط از مفاد مذاکرات جاری باخبر باشد بلکه در یک مرحله به عنوان یکی از اعضای هیئت اعزامی ماکو برای ملاقات با فرماندهٔ نظامیان عثمانی رهسپار بایزید گردد[۲۰]، چنین برمی‌آید که به احتمال قوی اقبال‌السلطنه جز آن‌چه ابراز می‌داشت؛ یعنی توسعهٔ نفوذ ایران ـ و بالطبع شخص خود ـ در منطقه، هدف دیگری در سر نداشت. در تأیید این حدس و گمان، به نامه‌ای از کارگذار ماکو می‌توان اشاره کرد که در ۱۶ رجب ۱۳۳۶ / ۲۸ آوریل ۱۹۱۸ در پی گزارش احتمال پیشروی قریب‌الوقوع قوای عثمانی که به تازگی از وان و ارزروم وارد بایزید شده بودند، به مقامات تهران گزارش داد که اقبال‌السلطنه پیام داده است که «... در نخجوان و شرور نماینده گذاشته‌ام، در ایروان موقعی است که یک فوج سرباز و یا پانصد نفر قزاق دولت در نخجوان و شرور نمایان شود و از ماکو هم قوهٔ کافی برود ممکن است اگر ایروان نباشد، شرور و نخجوان و ـ[۲۱] در دست ایران خواهد ماند. اهالی آن طرف عموماً طالب تبعیت دولت عِلیهٔ هستند و چند فقره هم عریضه فرستاده‌اند.»[۲۲]

با آن که نگرانی مقامات دولتی از مراودات و ارتباطات اقبال‌السلطنه با عثمانی‌ها در این مرحله تا پایان جنگ و عقب‌نشینی آن‌ها از منطقه ادامه یافت و حتی در مراحلی چند وزارت امور خارجه از ایالت آذربایجان خواست که اقبال‌السلطنه و سایر حکام جزء آذربایجان را ملتفت کند که «... چون دولت ایران بی‌طرف است البته باید تمام مامورینش تابع مسلک دولت بوده، ذره‌ای برخلاف آن که موجب افتادن بهانه به دست اجانب و ایجاد محظور در سایر مواقع و تولید مشکلات خواهد شد، عمل ننمایند...»[۲۳]، ولی جالب آن است که ظاهراً خودِ عثمانی‌ها نیز به هیچ‌وجه از نیات اصلی اقبال‌السلطنه اطمینان نداشتند. در همین ایام یکی از اجزای ایرانی‌الاصل شهبندری عثمانی در تبریز ـ در سرِ راه خود به بایزید ـ در گفت‌وگویی خصوصی به کارگزار ماکو اظهار داشته بود که از طرف شهبندر مأموریت دارد که «... محرمانه از احوال و افکار آقای اقبال‌السلطنه کسب معلومات نمایم که آیا به دولت

---

۲۰. کارگذاری مهام خارجه ماکو، نمرهٔ ۳۱، ۱۳ ثور [۲۱ رجب] ۱۳۳۶، ($\frac{۴۲}{۴۴}$ ۳۶).

۲۱. یک کلمه ناخوانا، شبیه «الواط».

۲۲. وزارت امور خارجه، از جلفا، نمرهٔ ۱۱۸۳، ۱۶ رجب ۱۳۳۶، ($\frac{۴۲}{۱۵}$ ۳۶).

۲۳. وزارت امور خارجه به وزارت داخله، نمرهٔ ۱۵۰۹۲ / ۸۹۱۵، اول شعبان ۱۳۳۶ [$\frac{۴۲}{۱۵}$ ۳۶]. همچنین بنگرید به: مراسلهٔ مستقیم وزارت امور خارجه به ایالت آذربایجان (نمرهٔ ۱۶۱۳۰ / ۱۱۶۹، ۲۴ ذیقعدهٔ ۱۳۳۶) در تأکید مجدد بر لزوم رعایت مسلک بی‌طرفی از طرف اقبال‌السلطنه. ($\frac{۴۲}{۴۴}$ ۳۶).

عثمانی مایل است یا نه و در قول خود ثبات دارد... و یا می‌خواهد آتیهٔ خود را در این میان تأمین کرده و با هر طرف به زبانی سازش نماید...»[۲۴]

در حالی که مباحثی از این دست ادامه داشت با سرآغاز دورِ جدید پیشروی‌های نظامی عثمانی‌ها در قفقاز، و از جمله بخش‌های جنوبی آن، بحث تحرکات عثمانی و نقش احتمالی اقبال‌السلطنه در این میان، وجه نظری خود را از دست داد و صورتی عینی یافت.

لشکرکشی آندرانیک

در اواسط مه ۱۹۱۸ / اوایل شعبان ۱۳۳۶، هم‌زمان با مذاکرات باطوم، نیروهای عثمانی حملهٔ خود را به سوی آلکساندروپل آغاز کردند. در حالی که بخش اصلی نیروهای عثمانی در این محور با نیروهای ارمنی درگیر بودند، لشکرهای یازدهم و دوازدهم عثمانی نیز از جنوب ارس حمله آوردند. در حالی که این عده در دو قسمت ایکدیر و قراقلعه با نیروهای ارمنی در جنگ بودند، واحدهای نامنظم محلی نیز از بخش‌های شمالی ارس به کمک آن‌ها شتافتند. هم‌زمان با ادامهٔ نبردهای اصلی در بخش‌های شمالی‌تر جبهه؛ یعنی در باش‌آباران و سردارآباد، ترک‌ها ایکدیر را متصرف شدند و در پی ترک مخاصمه ـ (۴ ژوئن / ۲۳ شعبان) ـ و گردن‌نهادن ارمنی‌ها به شرایط ترک‌ها، واحدهای نظامی عثمانی در امتداد حاشیهٔ جنوبی قفقاز مستقر شدند.[۲۵]

ترک‌مخاصمه به معنای پایان جنگ نبود؛ در بخش‌های جنوبی منطقه واحدهای نظامی ارمنی و در رأس آن‌ها ژنرال آندرانیک که حدود سه‌هزار رزمنده و چند هزار آوارهٔ ارمنی را تحت سرپرستی داشت، کماکان با عثمانی‌ها درگیر بودند. ژنرال آندرانیک که نه‌فقط معاهدهٔ ترک‌مخاصمه که مشروعیت جمهوری نوپای ارمنستان را نیز قبول نداشت، به نیروها و افراد زیرفرمان خود دستور داد که از ناحیهٔ قراکلیسا و دلیجان، واقع در شمال شرق دریاچهٔ سوان به سوی نخجوان حرکت کنند. هدف اصلی او آن بود که با عبور از رود ارس، به نیروهای آسوری و ارمنی‌ای ملحق شوند که در آن مقطع تحت رهبری متفقین در حدود سلماس و ارومیه بر ضد سپاهیان عثمانی می‌جنگیدند.[۲۶]

اگرچه تجاوز نیروهای آندرانیک که از لحاظ رخدادهای داخلی ایران در این مقطع نقطه

---

۲۴. کارگزاری مهام خارجهٔ ماکو، نمرهٔ ۳۲، ۱۳ ثور [۲۱ رجب] ۱۳۳۶، (۴۲/۴۴ ـ ۳۶).

25. Allen and Muratoff, *op. cit.*, pp. 471-474.

26. Hovannisian, *Armenia on the Road*, p. 194.

اوج تلاطم برآمده از تحولات قفقاز بود، در نیمهٔ راه با مقاومت سرسختانهٔ مردم خوی از یک‌سو و حملهٔ قوای عثمانی از سوی دیگر روبرو شد و درهم شکست (اواسط رمضان / اواخر ژوئن ۱۹۱۸) ولی آسیب و صدمهٔ حاصل از رفت و برگشت وی، سنگین و هولناک بود.[۲۷]

اقبال‌السلطنه در گزارشی از تحولات کلی ماکو در این دوره، ضمن اشاره به «هیجان فوق‌العادهٔ» اهالی در واکنش به تحولات جاری در سلماس و ارومی از یک‌سو و نخجوان و ایروان از سوی دیگر، و همچنین تحریکات عثمانی‌ها برای انگیختن مردم بر ضد ارمنی‌ها که هر بار به سعی و کوشش وی فرو خفته بود، به شرح ماجرای آندرانیک می‌پرداخت که بالاخره وضعیت نسبتاً آرام قلمرو او را نیز دگرگون ساخت. آندرانیک در راه بازگشت «... در طرف نخجوان دو قریهٔ معتبر را با زن و بچه قتل‌عام نمود به آن جهت علی احسان‌پاشا ـ [فرماندهٔ قوای عثمانی] ـ صریحاً به فدوی و به ضابط مقیم حدودین نوشته بود که در عوض مسلمانان، ارامنهٔ ماکو و کشمش‌تپه و قره‌کلیسا و خوی باید قتل‌عام شود. اگر خوانین و اهالی کسی جانبداری نماید، خودش مصلوب و تمام مایملک او مصادره خواهد شد...»[۲۸]

اقبال‌السلطنه در ادامهٔ گزارش افزود با آن که «... بنده اهالی را نگذاشتم اقدامات نمایند...» ولی «... عساکر عثمانی با واغون آمده و در پایین‌محلهٔ ارامنه پیاده شده و مهاجرین قفقاز که از تعدیات ارامنه فراری شده به ماکو آمده بودند، به اتفاق مهاجرین عثمانی و ایروان، اول هر چه از قبیل اسباب طلا و سایر اشیاء قیمت‌دار داشتند، تماماً به غارت برده بعد به قتل اقدام نمودند. از اهالی کسی اشتراک ننمود مگر این که چند نفر بی سر و پا و فقیر [که] با وجود تأکیدات عثمانی‌ها...» وارد کار شده و دست به قتل و غارت گشودند.[۲۹]

در باب قره‌کلیسا نیز که آن هم به غارت عثمانی‌ها رفته بود، اقبال‌السلطنه چنین گزارش داد؛ آن که در پی استقرار علی احسان‌پاشا در بایزید خبر رسید که وی قصد کشتار دارد «... فدوی‌زاده را فرستادم به طرف قره‌کلیسا که به آن‌ها بفهماند فرار نمایند به طرف تبریز و سایر جاها و یا این که در یک مسجد جمع شده و اقرار نمایند به دین اسلام و بگویند مسلمان

---

۲۷. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: احمد کسروی، *تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان*، تهران: انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۷، ۲ ج، ج ۲، صص ۷۵۴-۷۵۲؛ دکتر محمد امین ریاحی، *تاریخ خوی*، تهران: انتشارات طوس، ۱۳۷۲، صص ۵۱۱-۵۰۷.

۲۸. اقبال‌السلطنه به وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۲۰۲، ۱۹ ربیع‌الاول ۱۳۳۷، (۴۲/۳۱ ۳۷).

۲۹. همان. البته ناگفته نماند که کارگذار ماکو بر این اعتقاد بود که «منسوبین و نوکرهای حکومت و خوانین ماکو» نیز در این نهب و غارت‌ها دست داشتند. کارگذاری مهام خارجهٔ ماکو [از این پس «کارگذاری ماکو»]، شمارهٔ ۱۱۴، ۲۷ عقرب [۱۳ صفر] ۱۳۳۷، (۴۲/[illegible] ۳۷).

شدیم و هر چه اشیاء کلیسا هم باشد تحویل بدهند، امانتاً نگهدارم و قبض بدهم، متقاعد نشده، درب کلیسا را بسته، اظهار داشتند باید دعوا کنیم. این بود که فائق افندی با عثمانی‌هایی که مأمور بودند که آنجا را داغون کنند تمام اشیاء کلیسا و انجیل و غیره را بردند...»[۳۰]

تحولات مغان ـ تالش

در حوزهٔ مغان و تالش نیز اگرچه جنگ و جدل و خونریزی نخستین محصول انقلاب و فروپاشی تزاریسم بود، ولی در مقایسه با وقایع ماکو، وضع به گونه‌ای دیگر بود. مهمترین تفاوت تحولات این حدود با آن‌چه در ماکو و نخجوان می‌گذشت کشیده نشدن دامنهٔ لشکرکشی‌های خارجی به آنجا بود؛ زد و خوردهایی که در آن حدود جریان یافت، نخست حاصل فروپاشی نظم حاکم بود که در وحلهٔ اول خود را به صورت اتحاد و اتفاق «اشرارِ» هر دو سوی ارس نشان داد؛ همانند رخدادهایی که در اوایل ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ / ۱۸ ژانویهٔ ۱۹۱۸، حکومت اردبیل گزارش کرد «... شاهسون‌ها و ایلات قراچه‌داغ از پل خداآفرین تا بیله‌سوار... به خاک روسیه رفته‌اند فعلاً با اهالی خود آنجا و سالدات‌های عنان‌گسیخته همدست شده، مشغول عملیات هستند و از قرار راپورتی که رسیده و هنوز صحتش معلوم نیست، سرتیپ قشون روس که برای جلوگیری مأمور بوده‌اند، آن‌ها هم با همین هیئت متفق شده، مهمات و ذخیرهٔ جنگی را در بین همدیگر قسمت کرده‌اند...»[۳۱]

نتیجهٔ اجتناب‌ناپذیر تغییراتی که در پی چیرگی روس‌ها بر آن حدود از سال‌های پایانی قرن نوزدهم صورت گرفته بود نیز عامل دیگری بود که به سرریز این خشونت‌ها میدان داد؛ با «استعمار» مغان و لنکران از سال‌های میانی سدهٔ قبل که به صورت اسکان تودهٔ گسترده‌ای از زارعین روس و ارمنی و غیره در آن حدود توأم شد، نه‌فقط ترکیب جمعیت که توزیع ثروت و امکان بهره‌برداری از اراضی مغان و لنکران نیز به ضرر ساکنین اصلی منطقه، یعنی مسلمان‌ها، دگرگون شده بود. این دگرگونی و تبعات ناشی از آن در نخستین فرصتی که به

---

۳۰. همان.

۳۱. وزارت داخله، سواد تلگراف حکومت اردبیل، نمرهٔ ۱۴۹، ۲۸ جدی ۱۳۳۶ ($\frac{۴۲}{۴۲}$ ۳۶).
سفارت ایران در سن‌پترزبورگ، درگزارشی از بازتاب نامطلوب این زد و خوردها در روسیه که ظاهراًکه «حتی به نزدیکی استاسیون ییلاق که از محال گنجه است...» نیز کشیده شده بود به دولت هشدار داده بود که این تحولات «... ممکن است تولید بعضی اشکالات از جمله بهانه‌دادن به دست سایر دول متفقه در نگاهداری قشون در ایران...» را بدهد. سفارت دولت عِلیهٔ ایران در پطرزبورغ، نمرهٔ ۱۰۸۸، ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶، ($\frac{۴۲}{۴۲}$ ۳۶).

دست آمد؛ یعنی در پی وقایع مارس باکو و تلاش شورای بلشویکی آنجا برای تشکیل یک کمیتهٔ انقلابی در لنکران، آثار خود را نشان داد.[۳۲]

کمیتهٔ انقلاب

ظاهراً در آغاز دستِ بالا را بلشویک‌ها داشتند؛ مؤیدحضور، کارگزار اردبیل، در گزارشی به تاریخ ۵ رجب ۱۳۳۶ خبر داد «... اهالی لنکران به بالشویک‌ها تسلیم، تمام اسلحهٔ آن‌ها را گرفته شروع به غارت کرده‌اند. دو روز است شاه‌آقاجی [را] که دو فرسخ‌ونیمی آستارا است، بمباردمان می‌کنند. اکثر اهالی لنکران و آستارای روس فراراً به آستارای ایران آمده‌اند.»[۳۳]

در پی این حادثه، لنکرانی‌ها بر روس‌ها و ارمنی‌ها حمله آورده و آن‌ها را در قزل‌آقاج تحت محاصره گرفتند. براساس گزارش مورخ ۸ رجب / ۲۰ آوریل ۱۹۱۸، کارگذار آستارا از این تحولات «عجالتاً لنکرانی‌ها فاتح و قزل‌آقاج را قتل و غارت کرده‌اند...»[۳۴]. در خلال این زد و خوردها، اتباع ایرانی مقیم آن حدود لطمات فراوان دیده و بنا به گزارشی، فقط حدود «یک میلیون‌ونیم مخلفات خانه و مال‌التجاره ایرانیان لنکران» به دست بلشویک‌ها غارت شده بود.[۳۵] و بسیاری از آن‌ها نیز در اطراف آواره شده بودند. مقامات دولتی به گروهی از آن‌ها که از طریق تلگرافخانهٔ آستارا به وزارت امور خارجه اطلاع داده بودند که به سبب ظلم بلشویک‌ها «... اهل و عیال در بیابان سرگردان، منتظر امر مبارک» هستند[۳۶]، پاسخ داده بود که اقدام لازم به عمل آمد و «عجالتاً هرگاه خطر جانی برای شما احتمال می‌رود به خاک ایران بیایید تا نتیجهٔ اقدامات به دست آید.»[۳۷]

در حالی که زد و خوردهای پراکنده، به ویژه در حول و حوش شاه‌آقاجی که مقر

---

۳۲. از تحولات لنکران در این دوره اطلاعات در خور توجهی در دست نبود جز اشاراتی پراکنده در منابع ذیل، و آن‌چه در اسناد و گزارش‌های وزارت امور خارجه محفوظ است که به لحاظ خواهد رسید. منابع مورد اشاره عبارتند از: *تاریخ آذربایجان*، پژوهشی از انستیتوی تاریخ آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، ترجمهٔ دکتر نصرالله اسحقی بیات، ۲ ج، ج ۲، تبریز: انتشارات ارک، ۱۳۶۰، ص ۶۱ و ۸۲ و مدخل لنکران در

Azerbaijan Soviet Encyclopeadicy, Baki, 1989 Vol. VI.

۳۳. ادارهٔ تلگرافی، اردبیل به طهران، شمارهٔ ۳۷، ۲۸ / ۲۹ حمل [۵ رجب] ۱۳۳۶، ($\frac{۴۲}{۵۶}$ ۳۶).

۳۴. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۱۲۲، ۸ رجب ۱۳۳۶ ($\frac{۴۲}{۶۰}$ ۳۶).

۳۵. ادارهٔ تلگرافی، آستارا به طهران، شمارهٔ ۴، ۴ ثور [۱۲ رجب] ۱۳۳۶ ($\frac{۴۲}{۵۶}$ ۳۶).

۳۶. ادارهٔ تلگرافی، آستارا به طهران، شمارهٔ ۵، ۴ ثور [۱۲ رجب] ۱۳۳۶ ($\frac{۴۲}{۵۶}$ ۳۶).

۳۷. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۹۵۵۵ / ۵۰۰۵، ۲۶ رجب ۱۳۳۶ ($\frac{۴۲}{۵۶}$ ۳۶).

مسلمان‌ها بود ادامه داشت[۳۸]، دامنهٔ درگیری‌ها گسترش یافته، گروهی از سرکردگان ایرانی چون حسینقلی‌خان و رشیدخان، از خوانین خلخال نیز به حمایت از لنکرانی‌ها وارد کار شده بودند.[۳۹] در واقع چندی در اواخر شعبان که مقامات باکو با تعیین یک حاکم جدید برای لنکران در صدد اعادهٔ انتظام منطقه برآمدند، یکی از شرایطی که در مذاکره با کارگذار آستارا مطرح شد آن بود که در صورت اقدام مقامات ایران در جلوگیری از «اشرار طرف ایران» وی نیز تضمین خواهد کرد که: «... به هیچ‌وجه از طرف بالشویک‌ها به آستارای ایران تجاوز نخواهد شد... و اسباب آسایش آن‌ها [اتباع ایرانی لنکران] را از هر حیث فراهم آورد.»[۴۰]

با این حال جنگ و جدل ادامه یافت و ظاهراً برای خاتمه‌دادن به آن نیز راهی به نظر نمی‌رسید. در حالی که «بالشویک‌ها» همچنان به تعدیات خود نسبت اتباع ایران ادامه می‌دادند، تلاش‌های جاری در سطح منطقه‌ای برای پایان دادن به این وضع نیز به نتیجه نمی‌رسید، هنگامی که نایب‌الحکومهٔ آستارا «... با صاحب‌منصبشان در این باب مذاکره نموده، صریح می‌گوید که این‌ها از تحت نظام خارج و خودسر شده‌اند. من هم از جلوگیری عاجزم...»[۴۱]

از سوی دیگر چنان که وزارت امور خارجه در پاسخ به ابراز نگرانی محتشم‌السلطنهٔ اسفندیاری، والی وقت آذربایجان از توسعهٔ تعدیات بالشویک‌ها در آستارا[۴۲] اظهار داشت، در سطح کشوری نیز نمی‌شد کاری صورت داد؛ چرا که «... با وضعیت فعلی قفقاز و مقطوع‌بودن روابط تصدیق خواهید فرمود اقدامات...» بی‌فایده است و اگر هم کاری بتوان صورت داد، در همان سطوح محلی است.[۴۳]

در این میان با پیش‌آمد تحولاتی چند، بر دامنهٔ نگرانی‌های موجود افزوده شد؛ یکی از این تحولات، تلاش نیروهای نظامی بریتانیا بود برای چیرگی بر محور قزوین ـ انزلی و اعزام قوا به قفقاز که با مقاومت جنگلی‌ها و کمیتهٔ سربازان روسیه در انزلی روبرو شد. خبر این مقاومت که در آستارای ایران به صورت «اقدامات بالشویک‌ها در انزلی» بازتاب یافته و

---

۳۸. بنگرید به وزارت جلیلهٔ داخله [از این پس «وزارت داخله»]، سواد تلگراف ایالت آذربایجان، شمارهٔ ۱۸۷، ۲۳ ثور [۱ شعبان] ۱۳۳۶ (۴۲/۵۶ ۳۶)؛ ادارهٔ تلگرافی، اردبیل به طهران، بدون شماره، ۴ [۱۲ رجب]، ۸ ثور ۱۳۳۶ (۵۲/۵۶ ۳۶).

۳۹. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۳۳۵، ۷ شعبان ۱۳۳۶، سواد راپرت کارگذاری آستارا، (۴۲/۶۰ ۳۶).

۴۰. وزارت امور خارجه، ۱۴۴۱، ۲۳ شعبان ۱۳۳۶ (۴۲/۵۶ ۳۶).

۴۱. وزارت داخله، به نقل از سواد راپرت والی آذربایجان، شمارهٔ ۹۷، ۱۶ جوزا [۲۵ شعبان] ۱۳۳۶ (۴۲/۵۶ ۳۶).

۴۲. ادارهٔ تلگرافی، تبریز به طهران، شمارهٔ ۱۱۱، ۱۵ [۲۴ شعبان / ۱۷ جوزا] ۱۳۳۶ (۴۲/۵۶ ۳۶).

۴۳. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۵۲۸۳ / ۱۰۲۲۳، ۱۲ رمضان ۱۳۳۶ (۴۲/۵۶ ۳۶).

باعث وحشت اهالی آستارای ایران شد و شاید به همین واسطه بود که برای مدتی بیم آن رفت که «... بالشویک‌های مقیمین آستارای روس جری شده، به آستارای ایران تخطی نمایند...»[۴۴] نگرانی و تشویشی که احتمالاً با چیرگی قوای بریتانیا بر جنگلی‌ها در همان ایام ـ ـ اواسط ژوئن / اوایل رمضان ـ و استقرار آن‌ها در رشت و انزلی، می‌بایست قاعدتاً برطرف شده باشد.

بالشویک‌های ایرانی

عامل دیگری که باعث نگرانی مقامات ایرانی گردید آن بود که بلشویک‌های آستارا در جریان تقویت قوای نظامی خود در آن حدود از بلشویک‌های ایرانی باکو نیز کمک گرفته و آن‌ها را وارد کار کردند. حال که «اشرار طرف ایران»، کسانی چون حسین‌قلی‌خان و رشیدخان در این‌سوی مرز فعال بودند، بلشویک‌ها نیز «اشرار طرف باکو» را وارد صحنه کردند؛ بنا به اخبار واصله از آستارا به تاریخ ۲۰ رمضان / ۳۰ ژوئن ۱۹۱۸ «... اسدالله غفارزاده با جمعی وارد آستارای روس شده و در معیت بالشویک‌ها که در مجمع ایشان رسماً عضویت دارد، مشغول پاره‌ای عملیات وخیمه...» بود.[۴۵]

در ادامهٔ این گزارش که در آن به ویژه بر نقش اعضای فرقهٔ دموکرات ـ گروه شیخ‌محمد خیابانی ـ در مقابله با این تحرکات تأکید شده بود، خاطرنشان گردید «... امروز محرمانه اسدالله غفارزاده نماینده نزد رئیس امنیه و قزاق و بعضی‌ها فرستاده، تکلیف کرده است که دو برابر حقوقی که فعلاً می‌گیرید به شما می‌دهم و شما هم در مقابل این با ما همراهی نمایید، دوایر دولتی را ضبط کرده و یک حکومت بالشویزم...» تشکیل بدهیم.[۴۶]

ولی با تحولاتی چون پیشروی تدریجی قوای عثمانی در قفقاز که به تزلزل موقعیت بلشویک‌ها در باکو منجر شد، تحرکاتشان در لنکران نیز رو به کاستی گذارد. در گزارش‌های بعدی نه فقط از نتیجهٔ اقدامات غفارزاده برای تشکیل یک «حکومت بالشویزم» در آستارای ایران خبری ملاحظه نمی‌شود، بلکه وضعیت نظامی بلشویک‌ها نیز بر هم می‌خورد. در آخرین هجوم نظامی بلشویک‌ها به لنکرانی‌ها که در ۲۲ رمضان / ۲ ژوئیه ۱۹۱۸ با پشتیبانی دو ناو جنگی و یک هواپیما آغاز شد، قوای حسین [رمضانوف؟] در اطراف قریهٔ ارشد ـ

---

۴۴. وزارت امور خارجه، کارگذاری اردبیل، شمارهٔ ۳۱۰، ۷ رمضان ۱۳۳۶ ($\frac{۴۲}{۵۶}$ ۳۶).

۴۵. وزارت امور خارجه، کارگذاری اردبیل، سواد تلگراف اهالی و نایب‌الحکومه و نایب کارگذاری آستارا، بی‌شماره، ۹ سرطان [۲۰ رمضان] ۱۳۳۶ ($\frac{۴۲}{۵۶}$ ۳۶).

۴۶. همان.

حدود یک فرسخی آستارای روس ـ شکست سختی بر آن‌ها وارد آورد. در خلال این نبرد «... پنجاه‌وهشت نفر از بولشویک‌ها مقتول و عده‌ای مجروح و غنیمت زیاد هم...» بر جای گذاشتند.[۴۷]

در زد و خوردهایی که چند روز بعد با فرا رسیدن قوای امدادی برای بلشویک‌ها از نو آغاز شد نیز «بالشویک‌ها... نتوانستند موفقیت حاصل نمایند، باز با چهل ـ پنجاه نفر تلفات و زخمی مراجعت، کشتی‌های جنگی و آئروپلان نیز عجالتاً رفته‌اند، از بالشویک‌ها فقط صدوپنجاه نفر با توپخانه در آستارای روس باقی مانده...» بودند.[۴۸]

دیگر گزارش‌های واصله از کارگزارهای اردبیل و آستارا در دو سه ماه بعد نیز از ادامهٔ این زدوخوردها حکایت دارد. گاه بلشویک‌ها، آستارای روس را مورد حمله قرار می‌دادند و در نتیجه بخشی از اهالی آن سامان به ایران پناهنده می‌شدند و گاه در پاره‌ای از روستاهای اطراف آنجا مانند ارچوان، مسلمان‌ها در مقام مقابله برمی‌آمدند.[۴۹]

۴۷. وزارت امور خارجه، کارگذاری اردبیل، شمارهٔ ۴۳۴، ۲۷ رمضان ۱۳۳۶ (۴۲/۵۶ ۳۶).
۴۸. وزارت امور خارجه، کارگذاری آستارا، شماره ۷، ۲۸ رمضان ۱۳۳۶ (۴۲/۵۶ ۳۶).
۴۹. بنگرید به: وزارت امور خارجه، کارگزاری اردبیل، شمارهٔ ۵۵۱، ۱۵ شوال ۱۳۳۶ (۴۲/۵۶ ۳۶)؛ وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۷۱۵، سَلخِ شوال ۱۳۳۶ (۴۲/۱۳ ۳۶) و کارگذاری اردبیل، شمارهٔ ۶۲۱، ۶ ذیقعدهٔ ۱۳۳۶ (۴۲/۵۶ ۳۶).

بخش دوم

قفقاز آزاد

فصل اول

بحران در آذربایجان

در بخش پیشین این بررسی تحولات کلی قفقاز در فاصلهٔ فروپاشی امپراتوری روس که در نهایت به پیشروی کوتاه‌مدت، ولی تعیین‌کنندهٔ عثمانی در منطقه و تشکیل سه جمهوری مستقل منجر شد مورد اشاره قرار گرفت و تأثیر آن بر مناسبات دیپلماتیک ایران و «روسیه» و همچنین تحولات منطقه‌ای شمالغرب کشور. سرآغاز بخش دوم را با بررسی تحولات جمهوری آذربایجان در پی خروج نیروهای عثمانی از منطقه پی می‌گیریم و تأثیر این تحولات بر روابط بعدی ایران و قفقاز، که در مجموع بستر اصلی این مناسبات را تشکیل می‌دهد.

بحران اولیه

در اواسط نوامبر ۱۹۱۸ / اوایل صفر ۱۳۷۷ هیئتی متشکل از احمدبیگ آغایف، نصیب‌بیک یوسف‌بیگلی و موسی‌بیگ رفیع‌آف، از سوی جمهوری آذربایجان روانهٔ انزلی شدند تا در مورد ترتیب استقرار قوای بریتانیا در باکو با ژنرال تامسون، فرماندهٔ قوای اعزامی متفقین وارد مذاکره شوند. اگرچه مذاکرات و مکاتباتی که میان طرفین صورت گرفت مؤدبانه بود[1]، ولی رویکرد اولیهٔ ژنرال تامسون نسبت به تشکیلات حاکمه که از نظر وی جز مخلوق عثمانی‌ها چیز دیگری نبود، چندان دلگرم‌کننده نبود. در واقع در این مرحله، در درجهٔ اول این اعتماد به‌نفس فتحعلی‌خان خوییسکی و تنی چند از دیگر اعضای حکومت بود که دوام و

---

۱. بنگرید به عادل‌خان زیادخان، *آذربایجان حقنده تاریخی، ادبی و سیاسی معلومات*، ۱۳۳۸ / ۱۹۱۹، باکوده حکومت مطبعه سنده باصلدی، صص ۷۲ - ۷۰.
عادل‌خان زیادخانوف که بعدها نمایندگی جمهوری آذربایجان را در ایران برعهده داشت، در آن زمان کفالت وزارت امور خارجهٔ جمهوری را عهده‌دار بود.

بقای تشکیلات موجود را حفظ کرد.[۲]

شورای ملی جمهوری آذربایجان که پس از خروج عثمانی‌ها از نو فعال شده بود، یک‌روز پیش از ورود نیروهای ژنرال تامسون قانون انتخابات را تصویب کرد. اگرچه این قانون عملاً هیچ‌گاه مبنای انتخابات قرار نگرفت و پارلمانی که در ۷ دسامبر / ۳ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ همان سال افتتاح گردید، صرفاً با افزایشی در تعداد اعضای شورای ملی تشکیل شد، ولی در مقایسه با قوانین موجود در سایر کشورهای اسلامی در آن دوره ـ به ویژه از لحاظ انضمام حق رأی برای زنان ـ قانون پیشرویی محسوب می‌شد.[۳]

همانگونه که کنسول ایران در باکو گزارش کرد، مقامات باکو در تأسیس پارلمان دو هدف عمده را تعقیب می‌کردند: یکی به منصهٔ ظهوررساندن «افکار عمومی مسلمانان قفقاز» در مقابل «قوای انگلستان و دول موتلفه»؛ و دیگری نیز از «مضیقه‌های غیرمنتظره» درآوردن «وزرای حکومت حالیه... در صورت عدم‌قبول بعضی تقاضاهای..» متفقین.[۴]

البته شروع کار با دشواری‌هایی همراه بود «... ترتیب انتخابات اجزای پارلمان به طرزی... که اکثریت با مسلمان‌ها بود»، واکنش ساکنین غیرمسلمان باکو را برانگیخته، باعث شد هنگامی که «... بعد از تشکیل پارلمان به روس‌ها و ارامنه تکلیف شد که آن‌ها هم داخلِ پارلمان شده وکیل اعزام دارند، شورای ملی این دو ملت امتناع ورزیدند؛ روس‌ها نظر به این که اشتراک آن‌ها در پارلمان آذربایجان نقضی به تمامیت روسیه وارد آورده و ارامنه هم نظر به پروتست از وقایع ورود عثمانی‌ها. حتی روز افتتاح پارلمان انتظار می‌رفت که از طرف دستهٔ قشون بیچراخوف و سالدات‌های ارمنی که داخل قشون او بودند، ضدیت و مخالفتی بشود. به این نظر، انگلیسی‌ها برای جلب قلوب حکومت جدید پارلمان را تحت حمایت خود قرار داد، عده‌ای سرباز و سوار انگلیسی را برای حفظ پارلمان مأمور و اعزام داشتند...»[5] ولی به تدریج با قوام و دوام بیشتر این نهاد و همچنین تغییراتی که در سیاست بریتانیا در قبال مسائل قفقاز صورت گرفت، ژنرال تامسون در ۲۸ دسامبر / ۲۴ ربیع‌الاول دولت فتحعلی‌خان را به عنوان تنها قدرت قانونی در محدودهٔ جمهوری آذربایجان به رسمیت شناخت.[۶]

---

2. Мирзə Бала, һемиһ əсеР, с. 107 - 108

3. Sowietchowski, *Russian Azerbaijan*, pp. 144 - 45.

۴. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۱۸۱، ۳ جمادی‌الاول ۱۳۳۷ (۱۳/۹ ۳۷).

۵. همان.

6. Kazemzadeh, *op. cit.*, pp. 166 - 167.

دوایر مربوط به تشکیلات حکومتی بریتانیا در هند که بسیاری از افسران هیئت نظامی انگلیس در باکو از اعضاء

(ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد)

به گزارش ساعد، ژنرال تامسون پیش از این که طی یک اعلان رسمی «حکومت حاضره را یگانه حکومت قانونی در خاک آذربایجان» بشناسد «... مذاکراتی با کابینهٔ فتحعلی‌خان خوییسکی، رئیس‌الوزراء عالیه نموده بود که تغییراتی در کابینه داده، از روس‌ها و ارامنه هم داخل کابینه نماید و در تجدید کابینه دو نفر روسی داخل کابینه گردید و فعلاً وزیر مالیه و وزیر ارزاق روس و کفیل وزارت حفظ‌الصحه، یک نفر دکتر یهودی است...»[۷]

چندی بعد، در خلال دیدار ژنرال جرج میلن، فرماندهٔ سپاه دریای سیاه که مسئولیت کل حوزهٔ آناتولی و قفقاز را برعهده داشت، از باکو، که ساعد آن را نشانه‌ای دانست از افزایش «... اهمیت و نفوذ دولت بریتانیای کبیر در این حدود...»[۸] بار دیگر انگلیس‌ها حمایت خود را از کابینهٔ فتحعلی‌خان ابراز داشته و حمایت کامل متفقین را از وی وعده دادند.[۹]

نیروی انتظامی

یکی از وجوه عینی این گشایش را در خلال تلاش‌های مقامات باکو برای تأسیس یک قوای نظامی منظم می‌توان ملاحظه کرد. وظیفهٔ دشوار تبدیل واحدهای پراکندهٔ نظامی به یک ارتش کارآمد که قرار بود در نهایت به یک نیروی چهل هزار نفری تبدیل شود بر عهدهٔ ژنرال صمدبیگ مهمانداروف، وزیر جنگ کابینهٔ فتحعلی‌خان قرار گرفت.[۱۰] مشکل اصلی مقامات باکو در این مرحله آن بود که براساس احکام اولیهٔ ژنرال تامسون جمهوری آذربایجان، حق نداشت در باکو نیرویی مستقر کند و کل تشکیلات و قوای آن‌ها در گنجه بود؛ «... شهر گنجه مرکز قوای نظامی آذربایجان است، وزارت جنگ و ارکان حرب و ادارات قشونی و مدرسهٔ نظامی در گنجه هستند. فقط بعضاً وزیر جنگ برای حل مطالب مهمی از گنجه به بادکوبه آمده و در جلسهٔ هیئت وزرا حاضر می‌شد...»[۱۱] و این وضع از لحاظ تأمین امنیت

(ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل)

این حوزه بودند، نظر به رقابت و رویارویی دیرینهٔ حوزهٔ هند با روسیه، تقویت خط حایلی مرکب از واحدهایی چون جمهوری‌های آذربایجان و گرجستان... را به نفع بریتانیا می‌دانستند و در این تغییر مشی مؤثر بودند.
(Nassibian, *op. cit.*, p. 145)

۷. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۱۸۱، ۳ جمادی‌الاول ۱۳۳۷ (۳۷ $\frac{۱۳}{۹}$).
همچنین بنگرید به Мирзэ Бала, һемиһ эсер, с. 109

۸. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۱۴۸، ۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ (۳۷ $\frac{۱۳}{۹}$).

9. Kazemzadeh, *op. cit.*, pp. 166 - 167.

10. Sowiethowski, *Russian Azerbaijan*, pp. 148 - 49.

۱۱. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۲۳۵، ۲۲ جمادی‌الاول ۱۳۳۷ (۳۷ $\frac{۱۳}{۹}$).

مسلمان‌های باکو دشواری‌هایی پیش آورده بود، زیرا همانگونه که ساعدالوزاره در گزارش دیگری خاطرنشان ساخته بود، پس از استقرار انگلیسی‌ها در آنجا «... دستجات قشون بیچراخوف که در موقع ورود عثمانی‌ها از بادکوبه فرار نموده بودند، مجدداً با قشون انگلستان وارد شده و به تدریج به عدهٔ خود اضافه و اغلب از ارامنه و روس‌ها داخل این دستجات شده و صاحب‌منصبان سابق را هم به طور اجبار، داخل این تشکیلات قشونی می‌کردند...»[۱۲] و این مسئله نه‌فقط از لحاظ عملکرد جاری این گروه‌ها در قبال اهالی مسلمان باعث افزایش تنش‌های جاری شده بود بلکه در چارچوب پاره‌ای تحولات کلی منطقه مانند قدرت‌گرفتن روس‌های سفید به فرماندهی ژنرال دنیکین در شمال قفقاز که با قوایی از این دست همدل بودند نیز، خطری جدی برای جمهوری تلقی می‌شد.

در چنین وضعیتی مسئولیت تأمین شهر صِرفاً بر عهدهٔ قوای بریتانیا قرار گرفته بود و این امر نه برای انگلیسی‌ها مسئولیت مطلوبی تلقی می‌شد و نه برای مسلمان‌ها اطمینان‌بخش بود؛ در یکی از این موارد، هنگامی که نظر به اقتدار فزایندهٔ قوای دنیکین در شمال قفقاز دامنهٔ تعدی گروه‌های مسلح روس و ارمنی در شهر بالا گرفت و دولت فتحعلی‌خان از این بابت در پارلمان استیضاح شد، مقرر گشت لااقل ادارهٔ پلیس شهر که تا پیش از این بر عهدهٔ انگلیسی‌ها بود، به خودِ حکومت واگذار شده و فقط «امور نظامی و تأمین آسایش با انگلیسی‌ها...» باشد.[۱۳]

به تدریج و در پی توافق‌هایی که میان حکومت و مقامات نظامی بریتانیا حاصل شد، همانگونه که ساعدالوزاره در اوایل رجب ۱۳۳۷ / اوایل آوریل ۱۹۱۹ گزارش کرد، بالاخره «... چندی قبل به واسطهٔ فشار نظامیان دولت بریتانیای کبیر، قشون داوطلب و قزاق‌های بیچراخوف شهر بادکوبه را ترک نموده، به پطروسکی حرکت نمودند...» و در پی این تحول، مقامات باکو موفق شدند یک واحد چهار صد نفری از نیروهای خود را در میان «استقبال شایان» اهالی از گنجه وارد باکو کنند.[۱۴]

روابط همسایگی

در حالی که تشکیلات حاکم بر جمهوری آذربایجان دوام و قوام بیشتری می‌یافت، تلاش‌های

---

۱۲. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۲۴۳، ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۷ (۳۷ $\frac{۱۳}{۹}$).

۱۳. همان.

۱۴. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۳۵۳، ۷ رجب ۱۳۳۷ (۳۷ $\frac{۱۳}{۹}$).

جاری برای ترتیب روابط ایران و جمهوری آذربایجان و تسویهٔ مسائل و مشکلات فی‌مابین نیز از جنبهٔ منسجم‌تری برخوردار شد. در این دوره نیز همانند دورهٔ قبل، حفظ منافع اتباع ایران در قفقاز ـ از تأمین غرامت خسارات وارده بر ایرانیان در خلال زد و خوردهای اخیر باکو گرفته تا جلوگیری از خدمت نظام اجباری ایرانیانِ آن حدود ـ بخش اصلی این مسائل را به خود اختصاص داده بود. از همان روزهای نخست استقرار کابینهٔ فتحعلی‌خان خوییسکی در باکو، در حالی که هنوز دوران استیلای عثمانی‌ها بر قفقاز ادامه داشت، وزیر امور خارجهٔ جمهوری آذربایجان[15] از ساعدالوزاره خواسته بود «... که راهی برای اعزام یک هیئت به طهران پیدا نمایم که خود بنده هم با آن هیئت به طهران آمده، استرضای خاطر دولت ایران را نسبت به حکومت جدید فراهم نموده، ایران را متوجه به حال حکومت جدید نمایم...» ساعد در ادامهٔ این گزارش خاطرنشان ساخت که مقامات باکو «... عنقریب خیال دارند به طهران رسماً یک هیئتی اعزام دارند.»[16]

در این رشته از مذاکرات دو نکتهٔ دیگر نیز مورد بحث قرار گرفت: یکی مسئلهٔ آذربایجان نامیدن آن حدود؛ و دیگری طرح و رنگ پرچم حکومت جدید. در همین گزارش ساعد نوشت که در این ملاقات «... در باب اسم حکومت جدید صحبتی پیش آمد و مناسب‌نبودن این اسم را برای ـ[17] قطعهٔ قفقاز خاطرنشان کردم و از طرف خود تکلیف کردم اسم این صفحه را آذرستان یا آران بگذارند. در هیئت وزرا تکلیف بنده را مطرح کرده و اساساً قبول نمودند که بعد از تشکیل مجلس، اسم را تغییر بدهند...»[18] موضوع دیگری که مطرح شد ترکیب پرچم بود؛ «... در خصوصی بیرق هم مذاکرات لازمه به عمل آمده. حالا بیرق آذربایجان جدید بیرق عثمانی است، قرار شد بیرق خودشان را شبیه بیرق ایران نمایند...»[19] پیشنهادی که برخلاف موضوع پیشین معوق نماند و ظاهراً براساس آن اقدام شد.

یکی از ویژگی‌های گزارش‌های ساعد در این دوره، سعی و تلاش او است برای ترسیم تصویری واقعی از تحولات جاری در قفقاز؛ تصویری که به نظر می‌آید وزارت امور خارجهٔ

---

۱۵. در این دوره توپچی‌باشوف وزارت امور خارجه را عهده‌دار بود. بنگرید به:
Нэсиб НэсибЗадэ, АЗэрбаJ4ан ДДмокр-Атнк РеслУбликасг, Бакьг, Елм, 1990, s. 87.

۱۶. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۹، ۲۸ محرم ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۹}$ ۳۷). این گزارش مهم توسط سیدمحمدصادق طباطبایی، که پس از پشت‌سرگذاشتن دورهٔ «مهاجرت» از راه قفقاز عازم تهران بود، ارسال شد.

۱۷. یک کلمهٔ ناخوانا، شبیه به «این».

۱۸. همان.

۱۹. همان.

ایران در این مقطع بیش از هر زمان دیگری بدان نیاز داشته است. وی در گزارشی به تاریخ ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ / ۱۴ ژانویهٔ ۱۹۱۹، پس از مروری اجمالی بر تحولات قفقاز در دورهٔ اخیر که به تأسیس سه جمهوری گرجستان و آذربایجان و ارمنستان و شکل‌گیری پاره‌ای حرکت‌های خودمختار در داغستان و قارص و مغان منجر شده بود، در اشاره به تأثیر درازمدت عملیات و اقدامات اخیر عثمانی‌ها در میان مسلمانان قفقاز، خاطرنشان ساخت «...این که عثمانی‌ها عملاً به مسلمان‌های این صفحات کمک کرده و در روز بیچارگی و درماندگی به داد آن‌ها رسیدند اثر بزرگی گذاشته است و از این حیث اهالی به آن‌ها نظر مخصوصی دارند...» اگرچه همانگونه که ساعد در ادامه متذکر شد «... بُعد خشونت و عدم‌نزاکت عثمانی‌ها اغلبی را منزجر ساخته، در احساسات اولی خیلی تغییرات تولید کرده است، ولی باز شکرانهٔ احیای جمهوریت‌های مسلمانی قفقاز به دست عثمانی‌ها در اهالی جایگیر شده است...»[۲۰]

یکی دیگر از نکات مهمی که ساعدالوزاره توجه وزارت امور خارجهٔ ایران را بدان معطوف ساخت، آن بود که جدایِ از مسئلهٔ نام جمهوری آذربایجان و این که «... چقدر از نظر سیاسی، کارکنان این حکومت در انتخاب اسم مملکت سهو کرده‌اند... و در این مورد چه قسم مذاکره شده و می‌شود...» می‌بایست در نظر داشت که در میان مردم و زمامداران این‌حدود چنین تبلیغ کرده‌اند که «گویا ایران مساعد به اعلان استقلال این مملکت و مجزابودن [آن] از روسیه نیست.» اگرچه وی پس از استقرار دولت جدید در باکو برای رفع چنین شبهاتی اقدام کرده و «... زمانی که از ترتیبات پلتیکی مطلع شدند خیالات آن‌ها مرتفع گشته است...» ولی چنان که از محتوای گزارش ساعدالوزاره برمی‌آید، هنوز مواردی بودند که می‌توانستند موجب سوءتفاهم گردند.[۲۱]

ظاهراً یکی از این موارد بازتابِ خواسته‌های ارضی ایران در کنفرانس صلح پاریس بود. در همین ایام ـ چنان که در بخش‌های بعدی این بررسی با تفصیل بیشتری بیان خواهد شد ـ هیئت اعزامی ایران به کنفرانس صلح در کنار طرح خواسته‌هایی چون الغای قراردادهای تحمیلی قدرت‌های بیگانه بر ایران در سنوات اخیر و جبران خسارات وارده بر کشور در طول جنگ، موضوع استرداد اراضی مغصوبهٔ ایران که ایالات ازدست‌رفتهٔ قفقاز را نیز شامل می‌شد، طرح کرده بودند. به نوشتهٔ ساعد، مقامات باکو در ضمن این که «... حالا می‌خواهند

---

۲۰. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۱۱۸، ۱۱ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ (۳۷ ۱۳/۹).

۲۱. همان.

وسایل پیدا کرده و با دولت ایران صمیمیتی داشته و داخل مذاکرات اساسی بشوند... متوقعند ایران هم عجالتاً از خیال الحاق این خاک به خود منصرف شود؛ چه بنا بر عقیدهٔ مشارالیهم، این فکر می‌تواند سکته به مجزاشدن آن‌ها از روسیه وارد بیاورد.»[۲۲]

هیئت اسمعیل‌خان زیاد خانوف

در اواخر ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ / اواخر ژانویهٔ ۱۹۱۹ دولت فتحعلی‌خان خوییسکی، با اعلان آن که قصد دارد هیئتی را به سرپرستی اسماعیل‌خان زیادخانوف برادر عادل‌خان سابق‌الذکر «برای تبلیغ احساسات به طهران اعزام...» دارد، قدم اول را در جهت کسب تفاهم بیشتر برداشت.[۲۳] اسماعیل‌خان زیادخانوف در اواسط رجب / اواسط آوریل ۱۹۱۹ همان سال، از طریق انزلی وارد ایران شد. روزنامه نیمه‌رسمی ایران در مقاله‌ای تحت عنوان «مهمان از ما است»، ضمن ابراز مسرت از ورود نمایندهٔ «ملت اسلامی قفقاز»[۲۴] که از دیرباز «روابط سیاسی و دینی و حق جوار...» گسترده‌ای با ایران داشته‌اند، به ویژه بر این نکته تأکید داشت که «... این مهمان محترم مخصوصاً از ماست؛ یعنی از طایفه‌ای که در ایران زیاده از یک‌صد سال است سلطنت داشته و به معنی حقیقی کلمه، نمایندهٔ دولت و ملت ایرانند. آقای اسماعیل‌خان از طایفهٔ زیادخان است که همواره در گنجه محترمترین خوانین شمرده شده و قبل از حادثهٔ تصرف روسیه و اغتصاب حکومت تزاری، در گنجه حکومت...» داشته‌اند.[۲۵]

همزمان با مذاکراتی که در سطوح دولتی در باب مسائلی چون نحوهٔ جبران خسارات وارده بر اتباع ایران و یا مسائل پستی و تجاری موجود بین اسماعیل‌خان و مقامات وزارت امور خارجه آغاز شد[۲۶]، موضوع آذربایجان‌نامیده‌شدنِ خاناتِ شرقی قفقاز نیز از نو مورد

---

۲۲. همان.

۲۳. گزارش شمارهٔ ۱۷۵ ساعد به وزارت امور خارجه توسط ادارهٔ تلگرافی، انزلی به طهران، شمارهٔ ۳، ۱۶ / ۱۷ دلو [۵ جمادی‌الاول] ۱۳۳۷ (۱۳/۶ ۳۷).

۲۴. روزنامهٔ *ایران* در یکی از شماره‌های پیشین خود در گزارشی از تحولات اخیر قفقاز و تقسیم آن به سه جمهوری مستقل، در اشاره به تشکیل جمهوری آذربایجان؛ یعنی «یک حکومت اسلامی که مرکز آن در بادکوبه است و اهالی آن را به آذربایجان قفقاز موسوم نموده‌اند»، خاطرنشان ساخت «... این وجه تسمیهٔ جدید و مخالف نصوص تاریخی و لغوی است...» در واقع آن را باید «... حکومت اسلامی نامید.» *ایران*، ۲۹ جمادی‌الاول ۱۳۳۷.

۲۵. *ایران*، ۱۷ رجب ۱۳۳۷.

۲۶. برای نمونه بنگرید به: وزارت امور خارجه، راپرت ملاقات با آقای زیادخانوف، شمارهٔ ۱۳۹۴، ۲۳ رجب ۱۳۳۷ و کارگزاری گیلان، شمارهٔ ۱۳۹۴، ۲۳ رجب ۱۳۳۷ (۱۳/۲۷ ۳۷).

بحث و گفتگو قرار گرفت.

بار دیگر موضوع وجه تسمیه آذربایجان

این دور از مباحث ایران و باکو در این باب در مقایسه با دورهٔ پیشین از دو ویژگی خاص برخوردار بود: یکی صراحت و شفافیت بیشتر؛ و دیگری نیز عمق و محتوای اساسی‌تر از لحاظ علمی. بحث از صراحت و شفافیت بیشتری برخوردار بود؛ زیرا آن‌چه در مراحل نخست فروپاشی روسیه به صورت حدس و گمان و بر اساس شایعات و گزارش‌های نه‌چندان دقیق در باب شایعهٔ شکل‌گیری کشوری به نام «آذربایجان» در بخش‌های جنوب شرق قفقاز مطرح شده بود، اینک در پی هجوم نظامی عثمانی به قفقاز، اعلان رسمی تشکیل جمهوری آذربایجان و بالاخره استقرار آن در باکو، وجه عینی و مشخصی یافته بود. نمونه‌ای از این صراحت را در گزارشی از عیسی‌خان، نایب کنسولگری ایران در بادکوبه می‌توان ملاحظه کرد که در اواخر جمادی‌الثانی ۱۳۳۷ / اوایل آوریل ۱۹۱۹، برای استحضار وزارت امور خارجه ارسال شد. وی در این گزارش، پس از اشاره‌ای گذرا به پیشینهٔ سیاست‌های منطقه‌ای عثمانی و بریتانیا و تأثیر آن بر تحولات جاری در قفقاز، خاطرنشان ساخته بود که «... از نقطه‌نظر دولت عِلیه می‌توان اظهار داشت که تشکیل جمهوری مزبور به هیچ‌وجه مقرون به صلاح نبوده و حتی وجود آن با اساس و پروگرام فعلی در آتیه به مراتب از اقدامات ژُن‌ترک‌ها [ترک‌های جوان] ـ مؤثرتر واقع گردیده و به واسطهٔ قرب به آذربایجان ایران و روابط اجتماعی و اقتصادی بین این دو قسمت، ممکن است بالاخره موجب پاره‌ای مناقشات ملی و غیره واقع گردد. چنان‌که اینک نیز ممکن است از روی وضعیات حاضره روابط آتیه را استنباط نمود و اظهار داشت که مسئلهٔ آذربایجان نسبت به ایران، همان مسئلهٔ توران قدیم است که سال‌های متمادی دولت عِلیه را دچار جنگ و کشمکش نموده بود.»[۲۷]

عیسی‌خانِ نایب در ادامهٔ این گزارش خاطرنشان ساخت «... هر چند مسلمانان قفقازیه نسبت به ایرانیان عجالتاً متمایل هستند، ولی اقدامات دولت آذربایجان و ساکت‌نشستن ایرانیان عنقریب این وضعیات را تغییر داده و در شمال ایران یک دولت ترک و مخالف با نفوذ دولت عِلیه تولید خواهد نمود که در آتیه نتایج وخیمهٔ آن مشهود خواهد گردید...»[۲۸]

همزمان با طرح این نکات، اسماعیل‌خان زیادخانوف وارد ایران شد و یکی از نخستین

---

۲۷. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۳۴۷، ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۶}$ ۳۷).

۲۸. همان.

پرسش‌هایی که روزنامهٔ ایران در مصاحبهٔ خود با وی مطرح کرد آن بود که براساس چه سابقه‌ای آن بخش از قفقاز را «... آذربایجان نام نهادید. در حالی که تا حال آذربایجان جز به ایالت مهم ایران اطلاق نمی‌شده و اصرار در تسمیهٔ مزبور برای چیست؟» پاسخ اسماعیل‌خان آن بود «... از نقطه‌نظر تاریخی چون که بادکوبه در قدیم معبد آتش‌پرستان بوده و کلمهٔ آذر از آن مشتق است، به این علت این نام را برای مملکت جدیدالتأسیس خود اختیار نموده‌ایم» و هنگامی که در ادامهٔ مصاحبه از سوی مخبر ایران چنین عنوان شد «... بر فرض این که بادکوبه معبد آتش‌پرستان بوده باشد و علاقه به این کلمه داشته باشید، چه اصراری دارند کلمهٔ آذربایجان را انتخاب کنند، در حالی که می‌توان آن را آذرستان بنامند...» و از وی پرسش شد که آیا «... تصور نمی‌کنید برای رفع پارهٔ سوءتفاهمات، آن هم بین اهالی ایران و قفقاز که مناسبات تاریخی، نژادی، مذهبی و غیره دارند در این اسم تغییری بدهید؟» اسماعیل‌خان جواب داد «... این بد حرفی نیست و در آینده باید در این زمینه صحبت کرد.»[۲۹]

چندی بعد روزنامهٔ ایران در مقاله‌ای تحت عنوان «آذربایجان، قفقاز، تحقیق یک موضوع تاریخی» ضمن اشاره به تذکر سال گذشته خود در باب این خلط تاریخی و ابراز تأسف از این که «... باز برادران دینی ما گوش به سخنان ما نداده و به صرف خیالات یکی دو نفر جوان، خود و ما را در چنین مشکل دچار ساخته‌اند...»، نخست انگیزه‌های سیاسی مساواتیان را از این امر برشمرد؛ آنگاه با مروری بر پاره‌ای از منابع تاریخی و جغرافیایی «غلط و نامربوط» بودن این ادعا را «هم از نقطه‌نظر تاریخی و هم از نقطه‌نظر جغرافیایی» توضیح داد.[۳۰]

ایران ضمن استقبال از «تأسیس یک حکومت اسلامی خاصه در جوار مملکت ایران... که هر ایرانی و هر مسلمان آن را از دیرباز آرزو داشته و آن را تبریک می‌گویند...»، با اشاره به دشواری‌ها و مشکلات اساسی راه استقلال، بر این نکته تأکید داشت که چنین کشوری باید که «... با ایران که برادر بزرگ اوست حسن مناسبات و روابط و دادیه را به قسمی صمیمی و محکم سازند که از هر نوع مساعدت مادی و معنوی دریغ ننموده و این دو مملکت اسلامی و همجوار از یکدیگر منتفع گردند، نه آن که تابع هوس و تخیل چند تن جوان کم‌تجربه و سرشار از بادهٔ حریت... هوای صاف دوستی و برادری را تیره و غبارآلود سازد.»[۳۱]

---

۲۹. *ایران*، غرهٔ رجب ۱۳۳۷.

۳۰. *ایران*، ۶ رجب ۱۳۳۷.

۳۱. *همان*.

این نکات و مباحث بدون بازتاب و واکنش نماند؛ لزوم «حُسن مناسبات و روابط ودادیه» آشکارتر از آن بود که بتوان آن را نادیده گرفت. محمد امین رسول‌زاده در مقاله‌ای تحت عنوان «ایران و ما» که در همان ایام در یکی از جراید باکو منتشر شد و چندی بعد در ادامهٔ مباحث جاری، ترجمهٔ آن در روزنامهٔ ایران منتشر گردید، دقیقاً بر همین وجه امر تأکید نهاد و هدف از اعزام هیئت نمایندگی جمهوری آذربایجان را به ایران را نیز تأسیس و تأمین «روابط ودادیه و حسن مناسبات» بین این دو دولت مسلمان دانست؛ «... میانهٔ ما و ایرانیان علاوه بر مناسبات دینی و مدنی و تاریخی، یک نوع مقدرات سیاسیهٔ شدیدالارتباطی نیز موجود است؛ برای ما سلامت ایران و برای ایران سلامت ما به اعلی درجه مهم است. آری یکی از اخص آمال ایرانیان آن بوده که در جای روسیهٔ جهانگیر که همیشه ضربات خود را به ایران وارد می‌آورد و محقق بود که دائماً در هوس توسعه و انبساط است ... یک حکومت مستقل قفقاز تشکیل یابد...»[۳۲]

در حالی که بخش مهمی از مقالهٔ رسول‌زاده به توضیح پیوندهای اقتصادی و فرهنگی ایران و قفقاز اختصاص داشت، بحث اصلی او به دلایل و علل آذربایجان‌نامیده شدن بخش‌های شمالی ارس معطوف گشت. وی در باب پیشینهٔ تاریخی این وجه تسمیه سخن چندانی نداشت، تأکید وی بر وجه قومی این ارتباط بود. به عقیدهٔ رسول‌زاده «... اسم آذربایجان زیاده از یک اصطلاح جغرافیایی، یک معنای ملی را افاده می‌کند. ما خودمان را یک قوم مخصوص می‌شماریم که به زبان آذربایجان متکلم است که یک قسمتی از زبان ترکی است. اسم این قوم نه آران است و نه شیروان و نه مغان تنها آذربایجان است.»[۳۳]

چنان‌که از نوشتهٔ رسول‌زاده برمی‌آید، نگرانی اصلی وی و همفکرانش آن بود که شاید انگیزهٔ واقعی ایرانیان از طرح چنین بحثی، بی‌میلی آن‌ها به اصل تشکیل یک حکومت مستقل در شمال ارس و مخالفت با نفس چنین امری بوده است و مسئلهٔ وجه تسمیهٔ آن فرعی بر اصل مطلب؛ وی در این باب نوشت: «مطلب را مناقشهٔ لغتی و مباحثهٔ راجع به کلمه نباید دانست؛ چون که مطلب تنها راجع به یک اسم نیست بلکه خوف ما از آن است که از اسم تجاوز کرده و مسمی آن نیز حسن توجهی معطوف نگردد...»[۳۴]

اگرچه روزنامهٔ ایران در یادداشتی بر ذیل همین مقاله، نادرستی چنین حدس و گمانی را

---

۳۲. *ایران*، ۱۵ رجب ۱۳۳۷.

۳۳. *همان*.

۳۴. *همان*.

متذکر شده و تصریح کرد که «... احدی از متفکرین و غیرمتفکرین ایرانی در اصل تشکیل جمهوری اسلامی زاقفقاز سخن نداشته و با چشمِ پر از محبت و قلبِ مملو از وداد، بدان می‌نگرند. فقط می‌خواهند اسم آذربایجان را مخصوص شمال ایران دانسته و شالودهٔ یک توده افکار سوء را که ممکن است در آتیه از این تسمیه تولید گردد، نریزند...»[۳۵] ولی دامنهٔ بحث فراتر از آن بود که بدین مختصر برچیده شده و تفاهمی حاصل گردد.

بحث و گفتگو در این زمینه، با درج نوشته‌هایی دیگر از رسول‌زاده و همچنین پاسخ‌ها و ایضاحاتی بر این مطالب از سوی ایرانیان، تا حدود سه‌ماه بعد ادامه یافت. اگرچه بار اصلی این مباحث را وجوه تاریخی امر تشکیل می‌داد و ارائهٔ اَدِلّه و شواهدی بر لَه یا علیه برداشت‌های تاریخی مورد بحث، ولی با خارج‌شدن بحث از چارچوب نسبتاً معقول و منطقی سرآغاز آن؛ یعنی چارچوب حاکم بر نوشته‌های رسول‌زاده و پاسخ‌های ایران که به احتمال قوی به قلم ملک‌الشعراءبهار بود که در این دوره عملاً اداره روزنامهٔ مزبور را برعهده داشت، به تدریج جوانب احساسی و تندی بر آن چیره شد که بحث را به‌کلی از مجرای اولیهٔ خود منحرف کرد. بحثی که در اصل پیرامون مناسبات ایران و قفقاز آغاز شده بود و در حد امیدوارکننده‌ای از خِرَد و منطق، راه خود را طی می‌کرد، به سطح یک جدّل تند و موهن «ترک و فارس» سقوط کرد که شرح و توضیح آن از حوصلهٔ این بررسی خارج است.[۳۶]

به موازات چنین تقهقر و زوالی در عرصهٔ تبادل اندیشه و نظر، در سطح مناسبات روزمره و عینی ایران و جمهوری آذربایجان نیز، روال مشابهی حاکم شد. در ۱۳ رجب ۱۳۳۷ / ۱۴ آوریل ۱۹۱۹، بالاخره پس از دوره‌ای از مناقشات سیاسیِ میان احزاب و گروه‌های سیاسی باکو، کابینهٔ فتحعلی‌خان خوییسکی سقوط کرد و نصیب‌بیگ یوسف‌بیگلی به جای او ریاست دولت را عهده‌دار شد.[۳۷] به گزارش نیابت کنسولگری ایران: «... برخلاف کابینهٔ سابق که از تمام احزاب و ریاست آن با یک شخص بی‌طرف بود، درکابینهٔ جدید اغلبیت با فرقهٔ مساوات و مخصوصاً شخص رئیس‌الوزرا از لیدرهای آن فرقه محسوب می‌گردد و با این ترتیب می‌توان گفت که حکومت فعلاً کلیه در دست این فرقه است و از فرقهٔ اتحاد، یعنی حزب مخالف، هیچ کس در آن دخالت ندارد.»[۳۸]

---

۳۵. *همان.*

۳۶. برای آگاهی بیشتر بنگرید به *آذربایجان در موج‌خیز تاریخ پیشین*، صص، ۱۳۹ - ۹۲.

۳۷. روزنامهٔ *ایران* مناقشات سیاسی مساواتی‌ها و سوسیالیست‌ها را از عوامل اصلی این امر دانست. بنگرید به: *ایران* ۲۳ رجب ۱۳۳۷.

۳۸. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۳۶۶، ۱۴ رجب ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۹}$ ۳۷)

(ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد)

با آن که کناره‌گیری فتحعلی‌خان که در مقایسه با پاره‌ای از دیگر رجال باکو در این دوره، حسن ظن بیشتری نسبت به ایران و لزوم توسعهٔ مناسبات متقابل داشت، خود می‌تواند به عنوان یکی از دلایل مهم سیر نزولی روابط تهران ـ باکو در این مقطع مورد توجه قرار گیرد، ولی در توضیح این دگرگونی عوامل دیگری را نیز می‌توان برشمرد. از جمله ضربه‌های مادی و معنوی سنگینی که در خلال آشوب‌های اخیر بر جامعهٔ ایرانیِ آن حدود وارد آمد و این حضور فعال و موثر را از توان انداخته بود.

ایرانیان باکو

در حالی که در طول جنگ به دلیل تداوم و حتی افزایش فعالیت‌های تولیدی در حوزهٔ نفت باکو، اشتغال و معیشت تودهٔ انبوه کارگران ایرانی تأمین و برقرار بود، اینک در پی آشوب‌های جنگ و انقلاب این وضع به کلی دگرگون شده بود. حتی تجار ایرانی که در سال‌های قبل و به ویژه در طول جنگ، چنان که کنسولگری ایران در مسکو گزارش کرده بود «... به علت ترقی امتعه و تجارت آزاد ثروت کلی به هم زدند. هم تجارت پنبه و هم صرافی، خرید ارزان منات در ایران و رساندن به انگلستان و لیرهٔ انگلیس خریدن...»[۳۹] ولی اینک در پی یک سال و اندی جنگ و انقلاب، آشوب و غارت‌های پی‌درپی، رمق چندانی برای آن‌ها نمانده بود. در واقع تنها در این مرحله بود که ایرانیان نیز فرصت یافتند و برای بازسازی توانِ ازدست‌رفته، از نو دست به کار شدند. همانگونه که ساعدالوزاره در باب این تحولات گزارش کرد «... فِرَق سیاسی ایرانیان که در سنهٔ ماضیه در بادکوبه تشکیل یافته و بعد به واسطهٔ پاره‌ای سوانح از میانه برچیده شده بود، مجدداً شروع به تشکیلات نموده، به مرور اظهار وجود می‌نمایند؛ چنان که از فرقهٔ دموکرات فعلاً چندین نفر به بادکوبه مراجعت و به اسم لزوم بسط معارف و زبان فارسی مشغول تهیهٔ تشکیلات می‌باشند.» در کنار این تلاش‌ها که خود را به صورت تجدیدحیات «مدرسهٔ اتحاد ایرانیان» و تشکیل مجامع خیریه‌ای چون «شورای ایرانیان باکو» نشان داد،[۴۰] سایر گروه‌های ایرانی نیز از نو وارد کار شدند؛ گروه‌هایی مانند «فرقهٔ عدالت»

(ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل)

برای آگاهی از فهرست اسامی هیئت دولت بنگرید به:

Нәсиб3адә, А3әрбаЈ4ан РеслУбликасЫ, С. 88.

۳۹. گزارش کنسولگری ایران در مسکو، ۳ مارس ۱۹۱۹ به نقل از مجموعه *مکاتبات، اسناد، خاطرات و آثار فیروز میرزا فیروز (نصرت‌الدوله)*، [از این‌پس «اسناد نصرت‌الدوله»]، به کوشش منصورهٔ اتحادیه و سعاد پیرا، تهران: کتاب سیامک، ۱۳۷۸، صص ۸۷ ـ ۸۵.

۴۰. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۴۱۲، ۵ شعبان ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۶}$ ۳۷) و *ایران*، ۲۲ رجب ۱۳۳۷.

که چنان‌که به یاد می‌آوریم، به دلیل همکاری تنگاتنگ با شورای بلشویکی باکو در پی چیرگی ترک‌های عثمانی دچار تضییقاتی شد ولی اینک همراه با دیگر «... بالشویک‌های ایرانی با سایر بالشویک‌ها توأماً مشغول عملیات...» گردیدند و همچنین «فرقهٔ استقلال ایران» که از نو جلساتی را برپا کرد[۴۱]

با این حال، همانگونه که در بخش‌های بعدی این بررسی خاطرنشان خواهد شد، اوضاع کلی جمهوری آذربایجان بحرانی بود و این وضعیت بحرانی حال و روز اتباع ایران را نیز تحت‌الشعاع خود قرار داشت، حضور اجتماعی و نفوذ سیاسی آن‌ها در آن حدود هیچ‌گاه به سطح پیشین نرسید.

توافق اولیه

در این میان، مذاکراتی که در تهران میان اسماعیل‌خان زیادخانوف و وزارت امور خارجه جریان داشت، دقیقاً به خاطر آن که در محیطی دور از باکو و بی‌ارتباط با تحولات آن سامان صورت می‌گرفت، با موفقیت نسبی توأم گردید. در باب مسائل مورد بحث توافق‌هایی حاصل گردید و در ۵ رمضان ۱۳۳۷ / ۴ ژوئن ۱۹۱۹، پیش‌نویس توافق‌نامه‌ای در چهارده ماده نیز به امضای معتصم‌السلطنه مدیر ادارهٔ روس وزارت امور خارجه و اسماعیل‌خان زیادخانوف تهیه شد. در این توافقنامه که در آن مسائلی چون موضوع شناسایی رسمی جمهوری یا مسائل بالقوه بحث‌انگیزی چون مرزهای مشترک دو کشور مورد تأکید و توجه قرار نگرفت، تلاش اصلی در جهت رفع عملی و فوری دشواری‌های موجود بر سر راه اعادهٔ مناسبات تجاری و حفظ حقوق اتباع دو کشور جریان داشت و جنبهٔ موقت و گذرای آن آشکار بود.[۴۲]

ولی با این حال، هنگامی که نتیجهٔ کار به مرحلهٔ تصویب و تأیید باکو رسید، آن نیز منتفی گشت؛ چنین به نظر می‌رسد که حکومت باکو در جریان تدوین و تنظیم این توافقنامه نبوده است، زیرا در اواسط شعبان وزارت امور خارجهٔ آذربایجان ضمن استفسار از موعد بازگشت اسماعیل‌خان متذکر شد که از روز حرکت وی از او بی‌خبر بوده است.[۴۳] به همین‌جهت

---

۴۱. کنسولگری باکو شمارهٔ ۴۱۲، ۵ شعبان ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۶}$ ۳۷).

۴۲. از کم و کیف این مذاکرات اطلاعی در دست نیست و آنچه از این توافقنامه می‌دانیم نیز منحصر است به رونویسی از آن در «دستورالعمل [وزارت امور خارجه] رییس میسیون فوق‌العادهٔ قفقاز» بدون شماره، صفر ۱۳۳۸ (۳۸$\frac{۱۵}{۱۵}$).

۴۳. کنسولگری باکو توسط ادارهٔ تلگرافی، انزلی به طهران، شمارهٔ ۱۴، ۲۵ [۱۶ شعبان] / ۲۷ ثور ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۲۷}$ ۳۷).

(ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد)

هنگامی هم که در مراحل بعد در باکو سخن از این توافقنامه به میان آمد ـ همانگونه که ملاحظه خواهد شد ـ این موضوع به جایی نرسید.

ماجرای حاجی‌بابا

از سوی دیگر، سرآغاز یک رشته آشوب‌های سیاسی در سرحدات شمالی کشور که از نظر مقامات ایرانی در تحریکات سیاسی مساواتی‌ها ریشه داشت نیز مناسبات نه‌چندان حسنهٔ موجود را تیره‌تر از پیش ساخت.

حاجی‌بابای اردبیلی یکی از سرکردگان گروه‌های مجاهدِ عصر مشروطه، که در همین ایام به ظن مشارکت در فعالیت‌های کمیتهٔ مجازات بازداشت و در پی وساطت امیرعشایر خلخالی از زندان آزاد شده بود، اینک به نام نمایندگی از باکو تحریکاتی را آغاز کرد. وی در آخرین دور از فعالیت‌های خود، پس از آن که به نام نهضت جنگل به اردبیل آمد و پس از ماجراهایی چند به ریاست قراسوران خلخال منصوب شده بود[۴۴]، ناگهان سر از باکو درآورد.

به گزارش حکومت اردبیل، حاجی‌بابا «... عده‌ای از آشوب‌طلبان اردبیل و دهات را که در نتیجهٔ استقرار انتظامات، مجال توقف در اینجا ندیده به روسیه رفته‌اند، به سر خود جمع و خودش را به اسم جنرال قشون آذربایجان قفقاز در انظار اشرار و آشوب‌طلبان معرفی...» کرده بود. حکومت اردبیل از آن بیمناک بود که وی در حدود آستارا به تحریکاتی دست بزند.[۴۵]

در این مرحله، چنان که در بخش بعدی این بررسی خواهد آمد حدود لنکران و مغان روس کماکان از حیطهٔ فرمانروایی مقامات باکو خارج بود و زمام امور را آمیزه‌ای از مجامع روس‌های سفید و سرخ، ارمنی‌ها و مالاکان‌ها در دست داشتند که تنها نقطهٔ اشتراکشان مخالفت با مسلمان‌های محلی بود.

در مورد وابستگی‌های سیاسی حاجی‌بابا اتفاق نظر وجود نداشت؛ زیرا از یک سو

(ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل)

وزارت امور خارجه در پاسخ کنسولگری اظهار داشت که اسماعیل‌خان دو هفتهٔ دیگر عازم خواهد شد. وزارت امور خارجه، ۷۹۸۰ / ۱۶۱۲، ۲۱ شعبان ۱۳۳۷ (۱۳/۲۷ ۳۷).

۴۴. *خاطرات و اسناد ناصر دفتر روائی*، (به کوشش ایرج افشار و بهزاد رزاقی)، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۳، صص ۵۴ ـ ۵۲ و ۵۳.

۴۵. ریاست وزرا، استخراج رمز حکومت اردبیل، بدون شماره، ۹ حمد [۲۶ جمادی‌الثانی ۱۳۳۷](۱۳/۶ ۳۷).

گزارش شده بود که پاره‌ای از گروه‌های چپ ایرانیان باکو، یعنی «... اعضای فرقهٔ دموکرات و اعضای اجتماعیون انقلابیون قدیم در این خصوص با حاجی‌بابا ضدیت دارند.»[۴۶]، و از سوی دیگر نیز گفته می‌شد که فرقهٔ استقلال ایران سعی داشت که «حاجی‌باباخان اردبیلی و همراهان او را با خود همراه...»[۴۷] نماید اما با این حال در توضیح نیروهایی که از وی حمایت می‌کردند تأکید اصلی بر نقش مساواتی‌ها بود.

روزنامهٔ ایران، ضمن گزارش خبر حضور حاجی‌بابا در بادکوبه بعد از «فرار و استخلاص از چنگال حکومت» و این که با همراهی حزب مساوات در میان ایرانی‌ها به جلب نیرو مشغول است نگرانی اصلی خود را بدین صورت بیان داشت؛ از آن بیم می‌رفت که مساواتی‌ها با واداشتنِ وی و افرادش به حمله از طریق آستارای ایران به بلشویک‌های آن حدود «... ایرانی‌ها را ضدبالشویک معرفی کنند... [و]... اگر حکومت ایران در این‌خصوص اقدامات کافیه ننماید در آتیه می‌شود که بلشویک‌ها موجبات اضرار ایرانی‌های مقیم روسیه را فراهم سازند.»[۴۸]

از قرائن امر نیز چنین برمی‌آید که هدف اصلی مساواتی‌ها از استخدام حاجی‌بابا، چنان که کنسولگری باکو نیز در گزارش ذیل بیان داشت، آن بود که با توجه به نفوذ احتمالی وی در آن حدود «... از طرف آستارا عده‌ای جمع‌آوری نموده، به طرف لنکران حرکت نماید و به‌این‌ترتیب نواحی آستارا و لنکران را با مساعدت قشون آذربایجان مسخر نمایند...»[۴۹]

به هر حال، بنا به دلایلی که روشن نیست، یا در نتیجهٔ اعتراض‌های دولت ایران به این امر و یا به دلیل دیگر، حاجی‌بابا در این مقطع واردکار نشد، ولی این ماجرا تأثیر سوء خود را بر مناسبات ایران و جمهوری آذربایجان برجای گذاشت.[۵۰] مناسباتی که به هر حال در سایر

---

۴۶. *ایران*، ۶ رمضان ۱۳۳۷.

۴۷. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۴۰۹، ۵ شعبان ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۶}$ ۳۷).

۴۸. *ایران*، ۶ رمضان ۱۳۳۷.

۴۹. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۴۰۹، ۵ شعبان ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۶}$ ۳۷).

۵۰. دولت ایران که برای استرداد حاجی‌بابا حتی از مقامات نظامی بریتانیا در باکو نیز تقاضای مساعدت کرده ولی آن‌ها «توقیف مشارالیه را یک نوع مداخله به امور داخلی آذربایجان» تلقی و امتناع کرده بودند، از سوی حکومت باکو نیز با پاسخ قانع کننده‌ای روبرو نشدند. به گزارش ساعد، مقامات باکو به حاجی‌بابا تکلیف کرده بودند که «... اتباع او داخل مدرسهٔ سواره نظام شده و خودش هم به عنوان مهاجر ایرانی در بادکوبه بماند تا زمانی که از طرف دولت عِلیّه به شرط اطمینان جانی، اجازهٔ مراجعت به مشارالیه داده شود...» (کنسولگری باکو، شمارهٔ ۴۶۲، ۲۲ شعبان ۱۱۳۷، $\frac{۱۳}{۶}$ ۳۷). ولی وزارت امور خارجه خواهان آن بود که براساس توافق‌های حاصله میان دولت و اسماعیل‌خان زیادخانوف وی را به ایران تحویل دهند. (وزارت امور خارجه، ۸۲۷۲ / ۱۸۰۰، ۱۶ رمضان ۱۳۳۷، $\frac{۱۳}{۶}$ ۳۷).

زمینه‌ها نیز از حل و فصل مسائل موجود بازمانده و تقریباً به بن‌بست رسیده بود.

نایب‌کنسول ایران در گنجه که برای حل و فصل مشکلات اتباع ایرانی حوزهٔ مأموریت خود به باکو آمده بود، در گزارشی از ملاقات و مذاکرات خود با نصیب‌بیک یوسف‌بیگلی، که در معیت ساعدالوزاره صورت گرفت، دلیل امتناع مقامات باکو از رسیدگی به خواسته‌های ایران را چنین بیان کرد: «... دولتِ عِلیّه، دولت آذربایجان را تصدیق نکرده و مقاوله‌نامه‌ای نیز بین دولتین عقد نشده است که حقوق و مقررات آن‌ها محدود و محفوظ گردد. علیهذا دولت آذربایجان قانون موقتی را که در سنهٔ ماضیه راجع به تابعیت و خدمت نظامی وضع کرده ناگزیر است مدلول آن‌ها را به موقع اجرا گزارد...»[۵۱]

با آن که پاسخ نایب‌کنسول گنجه بی‌مناسبت نبود؛ که «... اولاً اگر دولت عِلیّه ایران حکومت و استقلال حکومت مسلمین جنوب قفقاز را تصدیق می‌کند و یا این که از عقد معاهده استنکاف نموده، همین معامله را نیز با گرجی‌ها و ارامنه و مسلمین شمال قفقاز مرعی داشته است و تا امروز هیچ‌کدام از ملل مذکور، مرتکب تضییع احترام نمایندگان و حقوق اتباع دولت عِلیه نشده، بی‌طرفی دولت عِلیّهٔ ایران را حسن استقبال نموده‌اند...»[۵۲] و نصیب‌بیک نیز حسب‌التعارف وعده داد که به خواسته‌های ایران رسیدگی خواهد شد، ولی نه‌فقط عملاً کاری از پیش نرفت که با توجه به شرایط موجود، امید پیشرفتی هم متصور نبود.

این فقط مناسبات ایران و جمهوری آذربایجان نبود که دچار بحران بود، اصولاً کل قفقاز و به ویژه تشکیلات حاکم بر باکو دچار بحران بود. همانگونه که ساعدالوزاره گزارش کرد، در باکو و مراکز صنعتی اطراف آن «... فِرَقِ سوسیالیستی با جدیت‌های سریعی رو به پیشرفت گذاشته‌اند. از مرام این فِرَق متزلزل‌ساختن حکومتِ آذربایجان و اخراج قشون انگلستان و متحدگردیدن با بالشویک‌های حاجی‌طرخان و روسیه است.» به همین دلیل و همچنین نظر به تحولاتی که در دیگر نقاط منطقه جریان داشت، ساعدالوزاره «... اوضاع اجتماعی و سیاسی آذربایجان [و] بادکوبه [را] فعلاً خیلی تیره...» می‌دید و احتمال می‌داد که «... در آینده اغتشاشات مهم رخ نماید...»[۵۳]

البته آن‌چه انتظار می‌رفت به صورت «اغتشاشات مهم رخ نماید» ترتیب یک اعتصاب سراسری بود به مناسبت فرارسیدن روز اول ماه مِه که به دو دلیل عدم اشتراک «عملجات

---

۵۱. کنسولگری تفلیس، سواد مراسلهٔ ویس قنسولگری گنجه، شمارهٔ ۷۰۹، ۱۵ شعبان ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۹}$ ۳۷).

۵۲. همان.

۵۳. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۴۱۲، ۵ شعبان ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۹}$ ۳۷).

مسلمان... و مساعدت نظامیان انگلستان...» دامنهٔ گسترده‌ای نیافت[۵۴]، ولی در سایر نقاط جمهوری نیز وضع بهتر از این نبود. گنجه، قلب خِاناتِ مسلمان‌نشین قفقاز نیز در این دوره وضعیتی بحرانی را تجربه می‌کرد. در حالی که در باکو این اختلافات طبقاتی از نوع مدرن و صنعتی آن بود که از لحاظ اجتماعی تنش‌هایی را به وجود آورده بود، تنش‌های جاری در گنجه منشاء دهقانی و عشیره‌ای داشت.[۵۵] نایب‌کنسول ایران در گزارشی از شورش‌های مردمی در قزاق و آغدام نوشت که در حال حاضر «... چندین طایفه با هم زد و خورد می‌نمایند و از اولیای امور آذربایجان خیلی ناراضی هستند...»[۵۶]

گزارش کنسولگری باکو در باب وضعیت اداری حکومت آذربایجان نیز مؤید همین نظر بود: «اغلب کارها بی‌ترتیب بوده و خشونتِ طبع ذاتی [نیز] جلوهٔ دیگری به وضع حکومت می‌دهد.»[۵۷] خشونتِ طبعی که آن نیز چون پاره‌ای از دیگر رفتارهای جدید مسلمین آن سامان، رهاورد عثمانی‌ها بود. به نوشتهٔ ساعدالوزاره «... مأمورین پلیس و ژاندارم در کلیهٔ رفتار می‌خواهند خود را شبیه به عثمانی‌ها نموده و به طوری که در مدت چهار ماه توقف عثمانی‌ها اهالی آذربایجان از آن‌ها سختی و خشونت دیده‌اند، مأمورین مزبور و گمرکچی‌ها همان معامله را با مردم می‌نمایند...»[۵۸] در این مورد نیز از طرف دولت جمهوری آذربایجان «... به تمام مأمورین پلیس و غیره امر و در روزنامجات هم از طرف حکمران اعلانی منتشر که پلیس باید از خشونت خود دست کشیده و مثل مأمورین دول متمدنه رفتار نماید...»[۵۹] که آن هم تأثیر چندانی نداشت.

کنفرانس تفلیس

از سوی دیگر سایر کشورهای تازه‌استقلال‌یافتهٔ قفقاز برای بهبود مناسبات متقابل خود نیز با توفیق چندانی روبرو نبودند. در اواخر فوریهٔ ۱۹۱۹ / اواخر جمادی‌الاول ۱۳۳۷، گِگِچوری، وزیر امور خارجهٔ گرجستان از جماهیر آذربایجان و ارمنستان و داغستان دعوت کرد که برای حصول تفاهم در باب پاره‌ای مسائل عاجل منطقه‌ای چون امور تجاری و گمرکی و همچنین

---

۵۴. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۴۲۰، ۱۰ شعبان ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۹}$ ۳۷).

55. Kazemzadeh, *op. cit.*, pp. 222 - 224.

۵۶. کنسولگری تفلیس، سواد مراسلهٔ کنسولگری گنجه، شمارهٔ ۳۱۱، ۲۸ رجب ۱۳۳۷، ($\frac{۱۳}{۱۲}$ ۳۷).

۵۷. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۶۰۹، ۱۲ شوال ۱۳۳۷.

۵۸. همان.

۵۹. همان.

فراهم‌آوردن زمینه‌های حل مسائل مهمتری چون اختلافات ارضی فی‌مابین، اجلاس مشترکی تشکیل دهند و با افتتاح کنفرانس تفلیس در ۲۵ آوریل ۱۹۱۹ / ۴ رجب ۱۳۳۷ چنین اجلاسی نیز تشکیل شد.[۶۰]

اگرچه در خلال این کنفرانس مسائل مختلفی مورد بحث قرارگرفت، ولی همانگونه که از گزارش‌های ژنرال کنسولگری ایران در تفلیس برمی‌آید، دامنهٔ اختلافات و سوءظن متقابل فراتر از آن بود که اتفاق‌نظر حاصل شود.[۶۱] در واقع شاید تنها نتیجهٔ ملموس این نشست نزدیکی بیشتر گرجستان و جمهوری آذربایجان بود که آن نیز می‌توانست، خارج از تشکیل چنین کنفرانسی حاصل شود.

یکی از مسائلی که در حاشیهٔ کنفرانس تفلیس مطرح شد، تأکید دوبارهٔ نمایندگان جماهیر قفقاز بود بر لزوم شناسایی دولت‌های متبوع آن‌ها از سوی ایران. ژنرال قنسولگری تفلیس، ضمن اشاره به روشن‌نبودن وضعیت حقوقی مناسبات موجود و دشواری‌های حاصل از آن برای «حفظ حقوق و منافع سیاسی و اقتصادی دولت متبوعه» خاطرنشان ساخت که «دول جدیدالتأسیس قفقازیه به مناسبت این که هنوز قرارداد و مقاوله‌نامهٔ مخصوصی با دولت ایران ندارند، همان قوانین سابق روس را دست‌آویز نموده و بر طبق قوانین مزبور امور جاریه و قضایای اتفاقیه را قطع و فصل می‌نمایند...»[۶۲]

وزارت امور خارجه، در عین حال که اعتقاد داشت که تا تعیین تکلیف این کشورها «... از طرف کنفرانس عمومی صلح تعیین نشده و استقلال آن‌ها معلوم نیست...»[۶۳] نمی‌توان روابطی رسمی با آن‌ها برقرارکرد، در پاسخ به یادداشت فوق‌الذکر کنسولگری تفلیس توصیه کرد که بر مبنای توافق اخیر ادارهٔ روس وزارتخانه و اسماعیل‌خان زیادخانوف، ترتیب موقت مشابهی نیز با این کشورها ترتیب داده شود.[۶۴] حال آنکه سرنوشت همین «ترتیب موقت» نیز روشن نبود و به رغم طرح آن در هیئت وزرای جمهوری آذربایجان، پس از بازگشت اسماعیل‌خان و قرار تصویب آن از سوی پارلمان[۶۵]، هیچ‌گونه گشایشی در این زمینه

60. Richard G. Hovannisian, *The Republic of Armenia*, Vol. 1, University of California Press. Berkely, 1971, pp. 356 - 360.

۶۱. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۹۱۰، ۴ شوال ۱۳۳۷، (۱۳/۷ ۳۷).

۶۲. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۳۱۶، ۲۸ رجب ۱۳۳۷ (۱۳/۷ ۳۷).

۶۳. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۲۷۹۳ / ۵۲۵، ۳۰ رمضان ۱۳۳۷ (۱۳/۳۱ ۳۷).

۶۴. یادداشت حاشیهٔ مراسلهٔ کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۳۱۵، ۲۸ رجب ۱۳۳۷ (۱۳/۷ ۳۷).

۶۵. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۵۶۹، ۱۲ شوال ۱۳۳۷ (۱۳/۲۷ ۳۷).

ملاحظه نمی‌شد.

وضعیت نابسامان نظام نوپای جمهوری - «... هرج و مرج و بی‌ترتیبی در دوائر حکومت آذربایجان...» [۶۶] - نیز مزید بر علت شده، هرگونه ترتیبی که در دوائر مرکزی اتخاذ می‌شد، در حوزه‌های جانبی به مرحلهٔ اجرا درنمی‌آمد. مثلاً در یک مرحله از تشدید بحران‌های داخلی جمهوری که به انضمام تعداد فراوانی از اتباع ایران در خدمت اجباری نظام منجر شد، به رغم «... حکم مؤکدی [که] از رئیس‌الوزرا و وزیر جنگ حکومت آذربایجان به عهدهٔ حاکم گنجه در معافیت اتباع ایران از خدمت نظامی...» صادر شده بود «... حاکم مزبور در اجرای حکم...» تعلل می‌کرد و تضییقات جاری ادامه داشت.[۶۷]

پیش از آن که به تحولات بعدی این عرصه و تدابیر ایران برای حفظ منافع و پیشبرد خواسته‌هایش در قفقاز بپردازیم، جای آن دارد که برخی از دیگر تحولات منطقه‌ای را نیز که در این اثنا رخ داد و بر کل وضع تأثیر نهادند مورد توجه قرار دهیم؛ از جمله تحولاتی که در این فاصله در دو جمهوری گرجستان و ارمنستان روی داد و همچنین تحولات جاری در حوزهٔ مغان و نخجوان.

---

۶۶. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۱۰۶۳، ۱۷ شوال ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۹}$ ۳۷).

۶۷. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۹۳۱، ۴ شوال ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۹}$ ۳۷).
در ادامهٔ این گزارش آمده بود که: «... رئیس حکومت آذربایجان صریحاً وعده داده است که پیشنهادی در نسخ قانون سربازگیری از اتباع ایران به پارلمان نموده، به زودی این امر را تسویه خواهد نمود...»

فصل دوم

گرجستان و ارمنستان

در تفلیس نیز با آن که از لحاظ سنت اداری، زمینهٔ شکل‌گیری یک تشکیلات منسجم اداری به مراتب بیش از دیگر مراکز منطقه‌ای فراهم و مساعد بود، ولی تُندی و شدتِ عمل، به هیچ‌وجه کم از دیگر نقاط نبود. به گزارش شریف‌الدوله، سرکنسول ایران «... پس از آن که مجلس ملی گرجستان اعلان استقلال نمود، حکومت به تشکیل دوائر اقدام و در تحت عنوان حکومت سوسیالیست مِنشِویک، دوائر دولتی را منظم نمودند. چون اتخاذ این ترتیب در اثر اقدامات انقلابیون بود، بنابراین گارد احمر قدرتی بسزا یافت؛ طولی نکشید که شروع به عملیات نموده، هر کس که بر ضد انقلاب اظهاری نمود دستگیر شد و به عنوان احتکار از باب ثروت و سرمایه، در تحت فشار آمدند و دامنهٔ تضییقات رفته‌رفته وسعت...» یافت.[۱]

با وسعت‌یافتن دامنهٔ این تضییقات، دو گروه نیز تحت فشار قرار گرفتند که حفظ منافع آن‌ها برعهده‌ی سرکنسولگری ایران بود: یکی اتباع ایران امثال حاجی آقا مهدی‌اُف، تاجر تبریزی که «به‌عنوان احتکار لیره و چای» دستگیر شده بود[۲]؛ و گروه دیگر نیز اتباع پاره‌ای از کشورهای اروپایی مانند ایتالیا و فرانسه و بریتانیا، که در پی ائتلاف گرجی‌ها با آلمان و خروج کنسول‌های آن‌ها، حفظ منافعشان برعهده‌ی کنسولگری ایران قرار گرفت.[۳]

---

۱. کنسولگری تفلیس، شماره‌ی ۵۸۴، ۱۴ محرم ۱۳۳۷ (۳۷ $\frac{۱۳}{۹}$).

۲. همان

۳. در اسناد موجود، نامه‌ای از سفارت فرانسه در تهران ملاحظه می‌شود به تاریخ ۲۰ فوریهٔ ۱۹۱۹ که در آن از مساعی کنسولگری تفلیس در حفظ منافع اتباع فرانسه در گرجستان تقدیر شده است. همچنین نامهٔ مشابهی از سوی اتباع ایتالیایی آن حدود که در ۶ فوریهٔ ۱۹۱۹ توسط سفارت بریتانیا در تهران تسلیم وزارت امور خارجه شد (۳۷ $\frac{۱۳}{۱۲}$).

حمایت متحدین

ژنرال کنسولگری در تلاش اولیهٔ خود برای رفع این تضییقات، در مقابل رفتار موهن کاچوخوف، مدیر وزارت داخله «که از محبوبین فرقهٔ انقلابیون و گارد ملی» بود، کاری از پیش نبرد و علی‌رغم مواعید مساعدت‌آمیز رامیشویلی، شخص وزیر داخلهٔ گرجستان، ادامهٔ این رفتار «... ثابت کرد که به هیچ‌وجه مایل به مساعدت در اظهارات منطقی ژنرال قنسولگری نیستند و تجاوزاتشان صورت جدید یافت...»[۴] از این‌رو شریف‌الدوله به ژنرال فون کرس، رئیس هیئت نظامی آلمان در تفلیس متوسل شد و ضمن اشاره به مغایرت رفتار دولت گرجستان با قوانین بین‌المللی، از او خواست که «نظر به روابط حسنه فی‌مابین ایران و آلمان...» و نفوذی که وی داشت، ترتیبی به این کار بدهد و «... اتفاقاً ژنرال فوراً به مقام اقدام برآمده، پس از چندروزی، مسیو رامیشولی وزیر داخله و معاون وزارت امور خارجه به ژنرال قنسولگری آمده، شفاهاً ترضیهٔ خاطر بنده را فراهم، و قول دادند که در کارهای راجعه به ژنرال قنسولگری لازمهٔ مساعدت را به عمل آورند و ضمناً مسیو رامیشویلی اظهار داشت حکومت گرجستان تازه تشکیل یافته و هنوز هرج و مرج رفع نشده، دوائر انقلابی جدیدالاحداث هم به مناسبات و ترتیبات خارجی چندان مسبوق نیستند. اوضاع مملکت هم کاملاً رضایت‌بخش نیست. امیدوارم با ترتیباتی که دولت اتخاذ نموده، تا چهار ماه دیگر موفق به اصلاحات اساسی بشود...»[۵]

در خلال دیدار خلیل‌پاشا، فرماندهٔ کل نیروهای عثمانی در جبههٔ قفقاز از تفلیس نیز در ضیافتی با حضور «هیئت دولت و نمایندگان لشکری و کشوری آلمان و اتریش و به اصطلاح خودشان آذربایجان و ارمنستان...» با سرکنسول ایران ملاقاتی به عمل آمد و ابراز مساعدت‌هایی نیز شد.[۶]

در این میان، به دلیل احضار شریف‌الدوله به تهران تا اوایل ربیع‌الاول ۱۳۳۷ / اوایل دسامبر ۱۹۱۸ که میرزا تقی‌خان معززالدولهٔ نبوی به سرکنسولگری تفلیس معیین می‌شود، از تحولات آن حدود که همزمان بود با خروج عثمانی‌ها و جایگزینی اقتدار متفقین بر گرجستان، گزارش مستقیمی در دست نیست؛ اعتمادالوزاره، کارگزار وزارت امور خارجه در سلماس که برای رسیدن به تهران «... به واسطهٔ شاهسون و اکراد از راه روسیه حرکت نموده

---

۴. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۵۸۴، ۱۴ محرم ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۹}$ ۳۷).

۵. همان.

۶. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۵۸۳، ۱۴ محرم ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۹}$ ۳۷).

و قریب سه‌ماه مجبوراً [در قفقاز] توقف داشت...» پس از ورود به تهران از ملاحظات خود در این ایام که با دورهٔ مورد بحث مقارن است، گزارش مفصلی به وزارت امور خارجه تقدیم داشت که تا حدودی گویای وضع است.[7]

جابجایی قدرت

با خاتمه یافتن جنگ جهانی اول که در گرجستان به معنای حذف حمایت آلمان از مقامات تفلیس بود، لزوم تطبیق با این دگرگونی از اولویت خاصی، برخوردار بود. آن‌ها می‌بایست به نوعی با اقتدار متفقین و بویژه بریتانیا که رسیدگی به امور این حوزه را بر عهده داشت کنار بیایند. ولی در گرجستان، در مقایسه با جمهوری آذربایجان که قوای ژنرال تامسون را در تیر رس می‌دید، این جابجایی قدرت به سهولت میسر نشد؛ در حالی که در لندن وزارت امور خارجهٔ بریتانیا در مذاکره با نمایندگان گرجستان نظر مساعد خود را نسبت به استقلال گرجستان ابراز داشته و حتی امکان حضور گرجستان در کنفرانس صلح را خاطرنشان می‌داشتند، در قفقاز وضع به گونه‌ای دیگر بود؛ ژنرال تامسون در یادداشتی که تسلیم گرجی‌ها کرد «اعادهٔ نیابت سلطنت قفقاز را به نام اقتدار روسیه» در صدر اهداف خویش اعلان داشت و به دنبال آن «رهایی قفقاز از چنگ بلشویک‌ها و آلمانی‌ها.»[8]

گرجی‌ها که در پاسخ این یادداشت و در تلاش حفظ استقلال خود، بیشتر بر وجه ثانوی یادداشت مزبور، یعنی مبارزه با بلشویک‌ها تاکید داشتند، به راحتی این امر را نپذیرفتند و تنها در ۲۲ دسامبر / ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ بود که با کسب وعدهٔ عدم‌دخالت در امور داخلی، با استقرار قوای بریتانیا در کشورشان موافقت کردند.[9] این بخش از گزارش اعتمادالوزاره را شاید بتوان توصیفی از تحولات مزبور تلقی کرد: «... دولت جمهوری گرجی به محض این که دید از طرف دولت عِلّیهٔ ایران نمایندگان معین، و به کنفرانس صلح حرکت نمودند گرجی‌ها [نیز] یک نفر از وزراء خود معین نموده به کنفرانس صلح فرستادند. در اسلامبول، انگلیس‌ها نمایندهٔ گرجی‌ها را حبس نظر نمودند و از طرف دیگر دولت روس [که] به معیت انگلیس‌ها با بولشویک‌ها مشغول جنگ بوده، در سرحد رجال گرجی‌ها را دستگیر و حبس نمودند. این مسئله باعث ضدیت بین گرجی‌ها و انگلیس‌ها شد به درجه‌ای که تا دو روز در تفلیس

---

۷. گزارش اعتمادالوزاره، بدون شماره، بدون تاریخ. این گزارش پنج برگی در ۱۸ رجب ۱۳۳۷ به شمارهٔ ۷۵۲۲ در دفتر کابینهٔ وزارت امور خارجه ثبت شده بود (۳۷ $\frac{۴۲}{۵۶}$).

8. Kazemzadeh, *op. cit.,* p. 169.

9. *Ibid,* p. 171.

گرجی‌ها منبع آب‌ها را مسدود نمودند و اعلانات سرخ از طرف فرقهٔ سوسیال دمکرات نمره ۱ نمودند که باید در روز معین همگی تعطیل نموده بلکه به وسیلهٔ گِرْو - [اعتصاب] - عمومی انگلیس‌ها را از تفلیس خارج کنند تا عاقبت به توسط ژنرال قونسولگری وعدهٔ مساعدت دادند و گرو مرتفع شد.»[۱۰]

یکی دیگر از مسائلی که در این دوره پیش آمد، درگیری مرزی میان گرجستان و ارمنستان بود. در پی خروج قوای عثمانی از بخش‌های غربی قفقاز که نظر به ترکیب قومیِ درهمِ آن هر سه جمهوری ادعای مالکیتش را داشتند، گرجی‌ها پیشدستی کرده و مناطق لوری، بورچالو و آخالکلاکی را تصرف کردند، در رشته‌نبردهایی که صورت گرفت، نیروهای ارمنی در آغاز، آن بخش از این سرزمین‌ها را که اکثریت جمعیتشان را ارمنیان تشکیل می‌دادند، تصرف کردند، ولی بعد با ضدحملهٔ گرجی‌ها روبرو شدند. این جنگ که بالاخره با وساطت متفقین و احالهٔ تکلیف نهایی آن به کنفرانس صلح پایان یافت، پیش درآمدِ یأس‌آوری بود بر استقلال قفقاز.[۱۱]

روایت اعتمادالوزاره از این تحولات نیز همانند روایت فوق‌الذکر با تأکید نسبتاً اغراق‌آمیزی بر نقش و تأثیر وجه ایرانی امر توأم است؛ وی می‌نویسد: «در موقعی که گرجی‌ها و ارامنه در سر حدود مشغول جنگ بودند، ابتدا در چند نقطه از ارامنه شکست خوردند و قشون ارامنه تا حدود خاک تفلیس پیشرفت کرده بود تا بالاخره هیئت اجتماعیهٔ اسلام ساکن قفقاز از اقدامات و تعدیات سابق ارامنه در سلماس و خوی و ارومی که مستحضر بودند، باعث تعصب آن‌ها گشته به قشون گرجی کمک نموده، ارامنه را شکست فاحش دادند و چنانچه مأمورین دولت فخیمهٔ انگلستان در این موقع به قفقازیه رسیده بودند، جنگ با ارامنه متارکه نمی‌شد و گرجی‌ها و مسلمین تا ایروان که پایتخت ارامنه است، رفته بودند...»[۱۲]

در مجموع، تحولات گرجستان در مقایسه با جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان تأثیر مستقیمی بر مناسبات ایران و قفقاز نداشت و نقش اصلی سرکنسولگری تفلیس که از این مرحله تا مراحل پایانی استقلال قفقاز برعهدهٔ معززالدوله بود، گذشته از رسیدگی گاه به گاه به منافع اتباع ایرانی، یا به تدوین و ارسال گزارش‌هایی از تحولات منطقه‌ای محدود بود، که

---

۱۰. گزارش اعتمادالوزاره، پیشین.

11. Kazemzadeh, *op. cip.*, pp. 177-181.

۱۲. گزارش اعتمادالوزاره، پیشین.

در این بررسی مورد بهره‌برداری قرار گرفته است و یا به ابراز نارضایی از عملکرد دیگر اعضای کادر سیاسی ایران در قفقاز، که به مواردی از آن نیز در خلال بخش‌های بعدی این بررسی اشاره خواهد شد.

ارمنستان

برخلاف گرجستان، مناسبات ایران و ارمنستان به ویژه از لحاظ تحولاتی که در بخش‌های جنوبی جمهوری در حوزهٔ نخجوان و مناطق پیرامون آن می‌گذشت، حائز اهمیت فراوان بود. ولی مشکل اصلی این حوزه آن بود که اصولاً در بسیاری از مقاطع، به علت درگیری‌های مستمر در حدفاصل شرور ـ نخجوان ـ زنگزور، اصولاً ارتباطی میان دو کشور وجود نداشت. دامنهٔ این بی‌خبری چنان وسیع بود که هنگامی که در اواخر شعبان ۱۳۳۶ / اواسط ژوئن ۱۹۱۸ وزارت امور خارجه، در نهایت از طریق کارگزاری آذربایجان در مقام استفسار از حال و روز میرزا اسدالله‌خان منیع‌الملک، کنسول ایران در ایروان برآمد[۱۳]، کارگزاری کل براساس گزارش کارگزاری ماکو پاسخ داد «... چون از سه ماه به این طرف راه آمد و شد ایروان تماماً قطع شده و کسی آنجا نمی‌رود...» از تحولات آن حدود بی‌خبر است، ولی از پناهندگان شنیده شده که منیع‌الملک برقرار است و به امورات مشغول.[۱۴]

در این مرحله، یا به عبارت دقیق‌تر تا اوایل ربیع‌الاول ۱۳۳۷ / اوایل دسامبر ۱۹۱۸ که بالاخره از نمایندگی ایروان گزارشی به تهران رسید، ظاهراً تماس‌های سیاسی ایران و ارمنستان بیشتر جنبه‌ای حاشیه‌ای داشته است. برای مثال، این سفارت ایران در اسلامبول بود که گزارش کرد «... نمایندگان ارامنه و گرجستان در موقع توقف در اسلامبول، به این سفارت خیلی آمد و رفت می‌کردند و البته راجع به مراتب دوستی و روابط صمیمانه که در قدیم‌الایام فی‌مابین دولت عِلّیه و آن‌ها بوده است، همه وقت مذاکره و تجدید آن را از طرفین مقتضی دانسته...» بودند[۱۵] و یا در خلال کنفرانس تفلیس که نمایندگان جماهیر قفقاز برای حل و فصل مسائل فی‌مابین گرد آمدند. در جریان این کنفرانس، مسیو تیگرانیان، وزیر امور خارجهٔ ارمنستان طی دیداری با معززالدوله «... شرحی از احساسات دولت ارمنستان نسبت به ایران بیان...» از وی تقاضا کرد که «... برای برقراری روابط تجارتی بین آن‌ها و دولت ایران

---

۱۳. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۰۲۵۱، سلخ شعبان ۱۳۳۶ ($\frac{۱۲}{۳}$ ۳۷).

۱۴. کارگزاری آذربایجان، سواد کارگزاری ماکو، شمارهٔ ۷۹، ۱۲ شوال ۱۳۳۶ ($\frac{۱۲}{۳}$ ۳۷).

۱۵. سفارت کبرای دولت عِلّیهٔ ایران، اسلامبول [از این‌پس «سفارت استانبول»]، شمارهٔ ۲۳۰۳، ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۲۷}$ ۳۷).

اقداماتی نموده و ترتیبی [دهد]که راه تجارت بین ارمنستان و آذربایجان ایران باز، و راه‌آهن مرتباً عبور و مرور نماید..»[۱۶]

در واقع تنها سند قابل توجهی که از تحولات ایروان در این دوره در دست است،گزارش جامعی است که منیع‌الملک در پی اتمام دورهٔ مأموریت خود ـ در زمستان ۱۳۰۰ شمسی ـ به وزارت امور خارجه تقدیم داشت؛ گزارشی که اگرچه از لحاظ جزئیات و دقایق امر به دقت گزارش‌های روز نیست، ولی از لحاظ ترسیم تصویری کلی از مسائل آن روزگار مغتنم است.[۱۷]

تلاطم ایروان

تلاطم و انقلاب از همان روزهای نخستِ «بعد از انقراض دولت تزاری و عزل امپراطور و زوال اقتدار سابق روسیه و تشکیل دولت قفقاز از ملل مختلفهٔ آن و اقدامات ملل مختلفه هر یک برای استقلال خویش...» آغاز شد؛ دسته‌بندی و تسلیح گروه‌های مخالف ارمنی و مسلمان به‌تدریج بالاگرفته «... علناً پرده برداشتند، هر یک از فریقین در محل خود شروع به سنگربندی و یکدیگر را به کینه‌کشی و اعدام و نیستی، مواعید می‌دادند و مسلمانان و مردم بی‌طرف از مشاهدهٔ این اوضاع و انسداد طُرُق فرار و نداشتن اسلحه و آلات دفاعیه، متحّیر سرگردان و تن به مرگ داده و بیچاره، و بنده هم که سمت قونسولی داشته و سرپرستی جماعت اتباع ایران راکه اغلب آن‌ها مردم بی‌بضاعت و استطاعت و قوت دفاع و فرار از این مهلکه را نداشته، عهده‌دار بودم...»[۱۸]

سعی و تلاش منیع‌الملک برای جلوگیری از رویارویی مسلمان‌ها و ارمنی‌ها به جایی نرسید؛ «... هر قدر کوشش کردم که در آن موقع موفق به اصلاح فریقین شوم حاصل نداشت تا این که قوای طرفین مکمل گردید و هر دسته تاریخ گذشته را به خاطر آورده، خود را به خونِ طرف تشنه و میعاد قصاص را نزدیک تا روز بیستم ماه آوریل ۱۹۱۸ به ناگاه بیرق مرگ بر بالای ایروان افراشته و صدای شلیک که نتیجهٔ آن به‌خون‌غلطیدن جانداری بود، گوش‌ها را پر و دل را سخت‌تر می‌نمود...»[۱۹]

---

۱۶. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۳۱۶، ۲۸ رجب ۱۳۳۷ (۱۳/۹ ۳۷).

۱۷. گزارش منیع‌الملک، بدون شماره، بدون تاریخ. این گزارش ۲۱ برگی در ۱۴ رجب ۱۳۴۰ / ۲۳ حوت ۱۳۰۰ به شمارهٔ ۶۴۶۰ در دفتر کابینهٔ وزارت امور خارجه ثبت شده است (۲۸/۱۵ ۳۷).

۱۸. همان.

۱۹. همان.

در خلال زد و خورد شدیدی که درگرفت، اتباع ایران «... به قدری که قونسولگری گنجایش داشت، مجتمع و مابقی در کوچه و معابر ویلان و اغلب مجروح و چند نفر نیز مقتول گردیده و از ضرب گلوله، درب و پنجرهٔ قونسولگری نیز سوراخ‌سوراخ شده بود که هنوز هم آثار آن باقی است...» منیع‌الملک که از «مشاهدهٔ این اوضاع دلخراش مرگ را بر زندگانی ترجیح داده، دست از جان شسته...» بود، برای خاتمه‌دادن به این وضع، همراه با یک نفر از دیگر متحصنین کنسولگری خارج شد و چون «... قسمی در این مدت مأموریت با اهالی مماشات و رفتار کرده بود... که اهالی قلباً و جاناً... [او] را دوست داشته، از ارمنی و مسلمان در حرف‌شنوی و موافقت... هیچ نوع دریغ نداشته، همین که این درجه فداکاری... [وی]... را مشاهده کردند، به پای هر سنگری که می‌رسیدم و خواهش می‌کردم که دست از خون‌ریزی باز دارید، نصایح بنده تأثیر کرده و خاموش و منصرف از تیراندازی می‌شدند تا این که به عونِ‌الله تعالی و فضله، تمام شهر و سنگرها از تیراندازی و مقاتله...» دست شستند و آرامش حفظ شد.[۲۰]

منیع‌الملک در ادامهٔ این گزارش می‌افزاید که پس از این واقعه «نظر به این که حکومت مقتدری در محل نبود برای حفظ اتباع ایرانی و قونسولگری یکصد نفر مستحفظ مسلح تهیه کرد... تا مدت هفت ـ هشت ماه به قوهٔ آن‌ها حفظ اموال و اعراض مسلمانان و اتباع دولت ایران را نموده و در بعضی مواقع حکومت محلی [هم] از قوای مسلح قونسولگری استفاده‌های لازم را می‌نمود...» بدین‌ترتیب مراحل نخست شکل‌گیری جمهوری ارمنستان از سر گذشت و در این فاصله منیع‌الملک نه‌فقط رسیدگی به اتباع ایران، که حمایت حتی‌الامکان از معدود مجامعِ برجای‌مانده از مسلمان‌های محلی را نیز عهده‌دار بود.[۲۱]

همانگونه که اشاره شد، نخستین گزارش مستقیمی که در این مجموعه از کنسولگری ایروان ملاحظه می‌شود، گزارشی است به تاریخ ۱۶ جدی [۳ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ / ۶ ژانویهٔ ۱۹۱۹] که آن هم نه به دلیل اعادهٔ ارتباط با ایران بلکه در جریان سفر هیئت اعزامی تبریز به ایروان امکان ارسال یافت.[۲۲] در این گزارش، منیع‌الملک ضمن اشاره به عدم‌شناسایی رسمی جمهوری ارمنستان از سوی دیگر کشورها ـ به استثنای عثمانی ـ و اصرار مقامات

---

۲۰. همان.
۲۱. همان.
۲۲. علل اعزام هیئت مزبور به ایروان، در بخش بعدی ـ فصل چهارم همین بخش، قسمت «هیئت مصلحین ایران» ـ توضیح داده شده است.

ایروان برای استقرار روابط رسمی با کنسولگری ایران، خواهان دستورالعمل وزارت امور خارجه در این زمینه شده بود.[۲۳] از پاسخ احتمالی وزارت امور خارجه به این نامه اطلاعی در دست نیست؛ زیرا به دلیل تداوم جنگ و درگیری میان مسلمان‌های نخجوان و ارمنی‌های ایروان، ارتباط ایران و ارمنستان کماکان قطع بود.

۲۳. سواد راپرت‌ویس قونسولگری دولت عِلّیه در ایروان [از این‌پس «کنسولگری ایروان»]، نمرهٔ ۷۳۳، مورخهٔ ۱۶ برج جدی [۳ ربیع‌الاول ۱۳۳۷].

فصل سوم

قفقاز شمالی

بخش‌های شمالی قفقاز ـ «ماوراء قفقاز» ما ـ نیز از دیگر مناطقی بود که هم به دلیل آن که گروهی از اتباع ایران را در خود جای داده بود و هم بنا به ارتباط مستقیم تحولاتش با رخدادهای جاری در کل منطقه در حوزهٔ علائق ایران قرار داشت. وزارت امور خارجه در پاره‌ای از شهرهای مهم آن، چون ولادی‌قفقاز نایب کنسول داشت و در برخی از دیگر مراکز آن نیز نمایندگانی در سطح کنسول‌های افتخاری.

در نظام اداری روسیه، شمال قفقاز به دو ایالت تِرک در بخش شمالی کوه‌های قفقاز، و داغستان در منتهی‌الیه شرقی این رشته‌کوه‌ها که به کرانهٔ غربی دریای خزر منتهی می‌شد، تقسیم شده بود. مرکز اداری تِرک، ولادی‌قفقاز بود و مرکز اداری داغستان نیز تمرخان شورا.

عرصهٔ اصلی تحولات شمال قفقاز را ایالت تِرک تشکیل می‌داد، که بین دو گروه عمدهٔ قومی تقسیم شده بود: یکی کلنی‌های مهاجر روسی و دیگری طوایف بومی منطقه. از میان طوایف بومی شمال قفقاز، برخی چون قبارطه‌ها و اُوسِت‌ها، بیشتر در جلگه‌های آن حدود به زراعت اشتغال داشته و از طبعی آرام برخوردار بودند؛ و پاره‌ای نیز چون چچن‌ها و اینقوش‌ها در ارتفاعات صعب‌العبور شمال قفقاز سکنا داشته و به‌رغم تحمل ضربات مختلف نظامی، هیچ‌گاه تسلیم روسیه نشده بودند.[1]

---

۱. بخش اصلی مطالب این قسمت در توصیف وضعیت کلی شمال قفقاز تا پیش از پرداختن به گزارش‌های واصله از این حدود براساس ماخذ ذیل استوار می‌باشد:

Richard Pipes, *The Formation of the Soviet Union*, New York, Atheneum, 1974, pp. 94-98, 195-198.

جماعت غیربومی شمال قفقاز را نیز دو گروه عمده تشکیل می‌دادند: گروه‌های قزاق ـ یا به عبارت دقیق‌تر، کازاکِ اسلاوتبار ـ که از اواسط قرن شانزدهم میلادی در مقام طلایه‌دار موج توسعه‌طلبی روس، بخش‌های وسیعی از نواحی جلگه‌ای آن حدود را تحت تصرف در آورده بودند و روس‌های «مهاجر» که در سنوات بعدی، و بیشتر در مراکز شهریِ شمال قفقاز سکنا گزیدند.[۲]

حکومت تِرک ـ داغستان

با پیشآمد انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، انبوهی از تنش‌های ریشه‌دار قومی و طبقاتی و سیاسی... فوران کرد. در یک سوی این تحولات، طوایف مسلمان کوه‌نشین قرار داشتند که به رهبری پاره‌ای از مشایخ خود مانند اوزون‌حاجی و امام‌نجم‌الدین گوتزویی، از نو، لوای جهاد برافراشتند و در سوی دیگر نیز مجامع قزاق تِرک که در همان اوایل انقلاب ـ مارس ۱۹۱۷ / جمادی‌الاول ۱۳۳۵ ـ تشکیلات خودگردان خویش را برپا داشته و در مقام ائتلاف با قزاق‌های دُن و کوبان برآمدند، ولی در مقابل تحولات دیگری که جریان داشت، مانند اقتدار فزایندهٔ شوراها و کمیته‌های انقلابی در مراکز شهری که در اصل به نیروی «مهاجرین» روس متکی بودند، با عناصر ملی‌گرای بومی که «جهاد» نیروهای سنتی کوه‌نشین را مبیّن آمال و خواسته‌های خود نمی‌دیدند، ائتلاف کرده و حکومت تِرک ـ داغستان را به وجود آوردند. ولی این حکومت نیز دوام چندانی نیاورد و در ژانویهٔ ۱۹۱۸ / ۱ ربیع‌الاول ۱۳۳۶ در برابر هجوم گستردهٔ طوایف کوه‌نشین آن سامان از میان برخاست.

با افزایش امکان چیرگی نهایی مسلمان‌ها بر آن حدود، اولویت‌های سیاسی نیز تغییر کرد؛ در حالی که در تشکیلات پیشین بیم و هراس از شورش دهقان‌ها محور اصلی ائتلاف را تشکیل می‌داد، در وضعیت کنونی این منافع ملی روس بود که قزاق‌ها و «مهاجرین» را در برابر مسلمان‌ها متحد ساخت و حاصل اصلی این اتحاد را نیز گروه‌های بلشویک بردند که توانستند براساس تشکیلات خود در گروزنی و ولادی‌قفقاز و همچنین بهره‌برداری از نفوذشان در میان سربازهایی که از جبهه‌های جنگ برمی‌گشتند، در زمستان ۱۹۱۸ / ۱ ربیع‌الاول تا جمادی‌الاول ۱۳۳۶، جمهوری سوسیالیستی شوروی خلق تِرک را تأسیس کنند.

ولی دوران حکمروایی بلشویک‌ها و دیگر احزاب متحد آن‌ها نیز به درازا نکشید. شدت

---

۲. از حدود ۱،۲۰۰،۰۰۰ جمعیت تِرک در سال ۱۹۱۹، ۵۰۰،۰۰۰ نفر آن‌ها روس و ۶۰۰،۰۰۰ نفر نیز طوایف محلی برآورد شده‌اند (*Ibid*, pp. 94-95).

عمل و تندروی مقامات بلشویک از یک‌سو، و بروز دوبارهٔ اختلافات ریشه‌دار قزاق‌ها و «مهاجرین» روس از سوی دیگر، و همچنین تداوم مبارزات طوایف کوه‌نشین باعث فروپاشی جمهوری سوسیالیستی... مزبور گشت؛ در اوایل اوت / اواخر ذیقعده، پس از چیرگی قزاق‌ها بر ولادی‌قفقاز، بلشویک‌ها به کمک طوایف کوه‌نشین دوباره بر آنجا هجوم آورده و تِرک از نو تحت اقتدار بلشویزم درآمد، ولی دیگر برای تأسیس یک حکومت مجزا تلاشی صورت نگرفت. تِرک و مضافات، رسماً در مدار حکومت مسکو و عملاً تحت ادارهٔ کمیتهٔ انقلابی سپاه «قفقاز ـ خزر» قشون سرخ قرار گرفت که با اشتمال بر ارتش‌های یازدهم و دوازدهم سرخ، تحت فرماندهی شلیاپنیکوف، می‌بایست برای اعادهٔ حاکمیت روسیه بر کل منطقه و اخراج قوای بریتانیا از باکو اقدام کند.

کنسولگری ولادی‌قفقاز

در اسناد موجود از نمایندگی‌های سیاسی ایران در قفقاز، از تحولات و حوادث فوق‌الذکر گزارش‌های در خورتوجهی ملاحظه نمی‌شود؛ آنچه می‌دانیم این است که در مراحل نخست تحولات این حدود؛ یعنی همزمان با رویارویی حکومت ماوراء قفقاز با عثمانی‌ها در اوایل رجب ۱۳۳۶ / اواسط آوریل ۱۹۱۸، و نگرانی عمومی از وخامت بیشتر وضع، اتباع ایرانی مقیم ولادی‌قفقاز نیز همانند دیگر ایرانیان آن حدود «... مصمم شده‌اند هر طور هست خود را به ایران برسانند...»[3] و سرکنسولگری تفلیس در صدد تهیهٔ تسهیلات لازم بود. تعدیات بلشویک‌ها نسبت به اتباع ایران در داغستان[4] و یا کشته‌شدن عبادالله‌بیک «اگنط» ویس قنسولگری ایران در نووُرُسیسک به دست بلشویک‌ها در همان ایام، از جمله گزارش‌های پراکندهٔ موجود در این باب است.[5]

در این دوره، یا لااقل در ایام متأخر آن، کنسولگری ایران و ولادی‌قفقاز تحت سرپرستی فریدالسلطنه قرار داشت ولی او در خلال دست‌به‌دست‌شدن شهر در اوت ۱۹۱۸ / ذیقعدهٔ ۱۳۳۶، آنجا را ترک کرده و به تفلیس آمده بود.[6]

در این فاصله «اتحادیهٔ اقوام متحدهٔ قفقاز شمالی» که بعد از انقلاب روسیه تشکیل و در خلال تحولات بعدی منطقه، و به موازات ظهور و سقوط حکومت ترک ـ داغستان و

۳. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۹۸، ۴ رجب ۱۳۳۶ (۳/۹ ۳۶).
۴. کنسولگری باکو، نمرهٔ ۶۵۳، ۲۹ رمضان ۱۳۳۶ (۱۲/۸ ۳۶).
۵. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۵۸۶، ۱۴ محرم ۱۳۳۷ (۱۳/۹ ۳۷).
۶. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۵۹۱، ۱۶ محرم ۱۳۳۷ (۱۳/۹ ۳۷).

جمهوری سوسیالیستی شوروی خلق تِرک به نمایندگی از طرف طوایف مسلمان آن حدود برای رهایی از سلطهٔ روسیه مبارزه می‌کردند، در مه ۱۹۱۸ / ۲۹ رجب ۱۳۳۶ استقلال خود را اعلان کرد. کنسولگری باکو ضمن ارسال نامهٔ نمایندهٔ این تشکیلات به وزارت امور خارجه، تأسیس جمهوری مزبور را که به اسم «اتفاق طوایف داغستان» نیز شهرت داشت، اعلام کرد.[۷]

چندی بعد روزنامهٔ ایران در حاشیهٔ گزارشی از تأسیس پارلمان «جمهوری قفقاز شرقی» در پانزدهم دسامبر ۱۹۱۸ / ۱۱ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ و تشکیل کابینهٔ جدید آن، خاطرنشان ساخت که «دولت جمهوری قفقاز شرقی دو ماه قبل خودش را توسط قنسول ایران مقیم باکو به دربار دولت شاهنشاهی ایران معرفی نموده است، ولی هنوز معلوم نیست دولت مزبور از طرف دول معظمه و دول مجاوره پذیرفته شده باشد...». ایران در ادامه افزود «... متفقین که تاکنون دولت مزبور را نپذیرفته‌اند.»[۸]

در مورد نتایج این مذاکرات اطلاعی در دست نیست. با توجه به سقوط تشکیلات بلشویکی حاکم بر حوزهٔ تِرک داغستان در این ایام، و استقرار سپاه داوطلب ژنرال دنیکین بر آن حدود، که وضعیت شمال قفقاز را به نحوی اساسی دگرگون کرد، احتمالاً این مذاکرات و تلاش‌ها نیز موضوعیت خود را از دست داده بود.[۹]

برآمدن روس‌های سفید

در خلال تابستان و پاییز ۱۹۱۸ / ۱۳۳۶، در حالی که کازاک‌های دُن خط مقدم رویارویی با بلشویک‌های مسکو را برعهده داشتند، ژنرال آنتوان دنیکین که پس از مرگ ژنرال کورنیلوف، با تأسیس سپاه داوطلب؛ فرماندهیِ بخش مهمی از نیروهای ضدانقلاب را برعهده گرفته بود، بر کوبان چیره شد. هدف بعدی وی فتح شمال قفقاز بود که آن نیز طی یک‌رشته عملیات نظامی گسترده، در فاصلهٔ ژانویه تا فوریهٔ ۱۹۱۹ / ربیع‌الاخر تا جمادی‌الاول ۱۳۳۷ حاصل گردید. نیروهای بلشویک ـ ارتش‌های یازدهم و دوازدهم سرخ ـ که دفاع از بخش «قفقاز ـ خزر» جبههٔ جنوب را عهده‌دار بودند، به علت عواملی چون ترک

---

۷. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۱۴۸، ۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۳۷، ($\frac{۱۳}{۶}$ ۳۷).

۸. روزنامهٔ *ایران*، ۸ جمادی‌الاول ۱۳۳۷. در این گزارش همچنین از ورود «میسیون مخصوص» تشکیلات مزبور به گیلان یاد شده است.

۹. برای آگاهی بیشتر از تحولات این دورهٔ شمال قفقاز بنگرید به: پ. کوزوک، «انقلاب و شورایی‌گردانی در شمال قفقاز» در *قفقاز در تاریخ معاصر*، تهران، (به کوشش کاوه بیات) نشر شیرازه، ۱۳۷۷، صص ۵۳ ـ ۲۷.

خدمت فزایندهٔ افراد تحت‌سلاح و همچنین دشواری‌های تدارکاتی و شیوع بیماری‌هایی چون تیفوس آسیب‌پذیر شده بودند در مواجهه با یکی دو عملیات موفقیت‌آمیز نیروهای دنیکین در عرض مدت‌زمانی کوتاه متلاشی گردیدند.[۱۰]

در نخستین گزارش جامعی که از این تحولات ملاحظه می‌شود، کنسولگری باکو نوشت: «از قرار اطلاعات واصله در این ایام، قشون داوطلب قفقاز شمالی به ریاست ژنرال دنیکین و لیاخوف معروف، پس از تصرف ولادی‌قفقاز به طرف نواحی داغستان حمله‌آور شده و جمهوری مزبور را به اطاعت و انقیاد خود دعوت می‌نمایند...». ساعدالوزاره در ادامهٔ این گزارش خاطرنشان ساخت که این تحرکات جدید که موجب نگرانی جمهوری‌های گرجستان و آذربایجان شده بود «... باعث شده است که دول مذکوره، یگانگی و اتحاد خود را صورت رسمیت داده و مخصوصاً به توسط وزرا و نمایندگان خود در بادکوبه مذاکرات لازمه را در این مورد به عمل...» آورند.[۱۱]

یکی دیگر از مسائلی که بر این نگرانی‌ها دامن زد، فعالیت‌های تهدیدآمیز بیچراخوف بود. وی که مدت‌زمانی بعد از استقرار نیروهای بریتانیا در باکو، در دسامبر ۱۹۱۸ / ربیع‌الاخر ۱۳۳۷ برای بسیج نیروهایی جهت پیوستن به صفوف قوای ژنرال دنیکین بدانجا بازگشته بود، با تأسیس تشکیلاتی موسوم به «حکومت قفقاز ـ کاسپین» صریحاً قصد براندازی جمهوری آذربایجان را داشت. اگرچه در پی تدبیر مقامات بریتانیا مبنی بر دعوت وی به دیدار از بریتانیا و مجبور کردن نیروهای وی به ترک باکو در دورهٔ غیبت بیچراخوف ـ در اواخر فوریهٔ ۱۹۱۹ / اوایل جمادی‌الاخر ۱۳۳۷ ـ خطر آشکاری که جمهوری آذربایجان را تهدید می‌کرد، فرو نشست[۱۲]، ولی الحاق «قشون دواطلب بادکوبه (قزاق‌های بیچراخوف و ارمنی‌های مسلح)...» به قوای دنیکین، هنوز هم موضوع نگران‌کننده‌ای بود؛ زیرا همانگونه که ساعدالوزاره در گزارش فوق‌الذکر خاطرنشان کرد، «... رفتن آن‌ها به پطروفسکی... بر قوای قشون دنیکین افزوده است [و] دول آذربایجان و گرجستان و داغستان اهمیت این موضوع را به خوبی تلقی نموده و پروتست خود را بر ضد اقدامات ژنرال دنیکین اظهار و به نمایندگان تمام دول اعلان کردند...»

---

10. Pipes, *op. cit.*, p. 214 ; Ewan Mawdsley *The Russian Civil War*, Boston, Unwin Hyman, Inc., 1987, pp. 161-162.

۱۱. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۲۷۳، ۴ جمادی‌الثانی ۱۳۳۷ (۱۳/۶ ـ ۳۷).

12. Kazemzadeh, *op. cit.*, p. 249; Allen and Murattof, *op. cit.*, p. 107.

مشکلات گرجستان

گرجستان از مدت‌ها قبل، از سپتامبر ۱۹۱۸ / ذیحجهٔ ۱۳۳۶ که ژنرال آلکسیف، یکی از فرماندهان ضدانقلاب روس، تواپسه یکی از بنادر گرجستان در دریای سیاه را به تصرف درآورد با روس‌های سفید و دشمنی آشکار آن‌ها با اندیشهٔ جدایی قفقاز از امپراتوری روس آشنا شده بود، ولی این خصومت تنها در زمستان ۱۹۱۹ / زمستان ۱۳۳۷، صورتی فعال به خود گرفت؛ در این مرحله گرجستان که با شکست آلمان در جنگ تنها متحد سیاسی و نظامی خود را از دست داده بود، نتوانست از حاکمیت خود بر بندر سوچی دفاع کند و نیروهای دنیکین بر آن چیره شدند.[۱۳] معززالدوله، سرکنسول ایران در تفلیس که اصولاً سیاست مزورانهٔ بریتانیا را عامل اصلی تمام این تحرکات می‌دانست، درگزارشی از تحولات جاری نوشت که انگلیسی‌ها: «... ژنرال دنیکین را که مدتی است در یکاترینودار و نووراسسکی تشکیل حکومتی داده و قشون منظمی به اسم قشون داوطلب روس تهیه و بر ضد بالشویک‌ها و دول جدیدالتأسیس قفقاز مشغول جنگ و اقدامات است وکاملاً با انگلیسی‌ها مربوط و در تحت نفوذ آن‌ها است، تحریک نموده مشارالیه به سمت سوچی و حدود گرجستان بنای حمله را گذاشت. گرجی‌ها همین که خواستند به آن حدود اعزام قوا نمایند، انگلیس‌ها مانع شده و اظهار داشتند که ما خودمان جلوگیری خواهیم کرد، ولی اقدامی نکرده و برعکس آن‌ها را به پیشرفت تشویق نمودند. قشون ژنرال دنیکین وارد سوچی شده، آنجا را فتح و تمام مأمورین دولت گرجستان را توقیف نمود...»[۱۴]

معززالدوله در ادامهٔ این گزارش و توصیف بازتاب تحولات مزبور در گرجستان، نوشت «... این مسئله تولید هیجان بزرگی در ملت گرجستان نموده، روزنامجات هم بیش از پیش شروع به نشر مقالات مهیج و مخالف‌آمیز بر ضد قوای انگلیسی‌ها کرده و یک انقلاب عظیم و تعطیل عمومی، هر ساعت تفلیس و سایر نقاط گرجستان را تهدید می‌نمود...»[۱۵]

اگرچه در پی مداخلهٔ مقامات نظامی بریتانیا از گسترش رویارویی‌های جاری میان گرجی‌ها و روس‌های سفید جلوگیری به عمل آمد و «در نتیجهٔ... مذاکرات و ملاقات‌هایی که... بین اولیای دولت گرجستان و فرماندهٔ کل قوای انگلستان به عمل آمد... تا درجه‌ای،

---

13. Kazemzdeh, *op. cit.,* pp. 234-46.

۱۴. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۱۶۰۶، ۷ جمادی‌الثانی ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۷}$ ۳۷).

۱۵. همان.

روابط ترمیم، و سوچی از قوای دنیکین تخلیه و تحت تصرف قوای انگلستان تا تعیین مقدرات آن به وسیلهٔ کنفرانس صلح در آمد...»[۱۶] ولی تجاوزات قوای دنیکین در دیگر نقاط شمال قفقاز و به ویژه داغستان کماکان ادامه یافت.

سقوط حکومت متحدهٔ داغستان

بنا به گزارش‌های موجود، قوای دنیکین بعد از پیشروی در شمال قفقاز «... حکومت جمهوری شمال قفقاز را که پایتخت آن ولادقفقاز است منحل، و جمعی از زمامداران حکومت مزبور را دستگیر و اعدام کرده و در صدد بسط نفوذ خود بودند...». صِرف آن که نظام جدید لیاخوف را «... که سابقاً فرماندهٔ بریگادقزاق ایران بود [و]... یکی از کارکنان عمدهٔ قشون دنیکین... به حکومت ولادقفقاز برقرار...» کرده بود، خود می‌توانست برای ایران بسیار پرمعنا باشد.[۱۷]

براساس گزارشی از کنسولگری ایران در باکو، با این که حکومت داغستان از آغاز سعی کرده بود که به نوعی از راه مذاکره با قوای دنیکین به توافق برسد و حتی در خلال یکی از این جلسات مذاکره «... به فرماندهٔ قشون داوطلب اعلام گردید که جمهوری داغستان خود بر ضد دولت بالشویک بوده و حاضر است با مرام مشارالیهم - [یعنی سفیدها] - همراهی نماید...» ولی توافقی حاصل نشده بود. در این مرحله قشون داوطلب دنیکین در اوج قدرت بود و «... فتوحات نمایان نموده و نواحی ولادقفقاز و مُزدُک و قیزلار و حتی کورسکی را ژنرال لیاخوف (که در ایران مستخدم بود و ژنرال اسکورو اشغال نمودند و به این لحاظ حاضر به همراهی داغستانی‌ها...» نشده، جنگ و جدال ادامه یافت.[۱۸]

در واقع این تحولات هنگامی روی داد که جمهوری‌های قفقاز به مناسبت فرارسیدن ۲۸ مه - سالروز اعلان استقلال - به جشن و سرور مشغول بودند «... در تمام شهرها... بیرق‌ها بر سرِ خانه‌ها و عمارات نصب گردیده، طاق‌های نصرت‌زده، عموم اهالی اولین سال آزادی خود را با کمال حرارت و صمیمیت برپا...» نموده بودند. «... و از حسن اتفاق آن که جشن استقلال سالیانهٔ مزبور با جشن ولادت و تاجگذاری اعلیحضرت سلطان احمدشاه مصادف گردیده و قونسول دولت عِلّیهٔ ایران، ساعدالوزاره در قونسولگری نیز حسب‌التکلیف،

---

۱۶. همان.

۱۷. همان.

۱۸. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۳۵۸، ۷ رجب ۱۳۳۷، ($\frac{۱۳}{۱۷}$ ۳۷).

مجلس جشن برقرار کرده...» بود، و لهذا هنگامی که خبر اشغال «... شهر پطروفسکی که داغستانی‌ها اخیراً آن را به نام شامل‌قلعه تغییر داده بودند و دربند به توسط قوای داوطلب دنیکین...» رسید «جشن و سرور مختل» شد «... زیرا از یک‌طرف زوال و اضمحلال یک حکومت جدیدالتأسیس اسلامی همه کس را بی‌اختیار متألم...» می‌ساخت و از طرف دیگر «... داغستان خصوصاً دربند یک حایل و به مثابه سپر حافظ و نگهبان ممالک ماوراء قفقاز از طرف شمال است...» سقوط کرده بود.[۱۹]

اگرچه یوسف‌بیک‌نصیب‌بیگ، رئیس‌الوزاری وقت جمهوری آذربایجان در پاسخ به استیضاح پارلمان در باب آن که «... در چنین موقع و در مقابل این حادثه که حیات استقلالی مملکت...» را تهدید کرده بود چه تدابیری اتخاذ کرده است، مطلب را «آنقدر هم بزرگ» ندانست و اظهار داشت که براساس گزارش‌هایی که به او رسیده «... اردوی داوطلب، حکومت متحدهٔ جبلیون را نشناخته، ولی به شناختن حکومت داغستان راضی شده و به امور داخلی آنجا مداخله نکرده، فقط می‌خواهد در مقابل بلشویک‌ها به آن‌ها کمک کند...»[۲۰] ولی خط‌مشی توسعه‌طلبانهٔ دنیکین و مخاطرات ناشی از آن، آشکارتر از آن بود که به چنین سخنانی، نادیده انگاشته شود. تحولات بعدی داغستان نیز مؤید این نگرانی‌ها بود.

براساس توافقی که به تاریخ مه ۱۹۱۹ / شعبان ۱۳۳۷ میان انگلیسی‌ها و نیروهای ضدانقلاب روس به عمل آمد مقرر شد که بخش جنوبی قلمرو دنیکین به مرزهای شمالی ولایات سوخوم و کوتائیس و تفلیس در غرب و خط‌آهن ولادی‌قفقاز - پتروسک در جنوب، که به هر حال سوچی و بخش اعظم شمال قفقاز را در حوزهٔ متصرفات وی قرار می‌داد، محدود بماند. ولی وی در مه / شعبان همان‌سال توانست مقامات بریتانیایی را مجاب کند که با توسعهٔ حوزهٔ متصرفات وی به داغستان نیز موافقت کنند. قوای دنیکین در اوایل رمضان ۱۳۳۷ / اوایل ژوئن ۱۹۱۹ تمرخان شورا را نیز اشغال کرد.[۲۱]

بدین‌ترتیب، همانگونه که ساعدالوزاره گزارش کرد، قوای داوطلب روس داغستان را اشغال کرده و تا سرحد آذربایجان رسیده بودند و به همین واسطه «حکومت متحدهٔ

۱۹. روزنامهٔ *ایران*، ۱۷ رمضان ۱۳۳۷.

۲۰. همان.

21. Hovannisian, *Republic of Armenia*, Vol.1, pp. 372-373 , 379.

داغستان» استعفا، و پارلمان داغستان از خود سلب اختیار کرد.[۲۲] تعدادی از عناصر باقیمانده از حکومت متحده به کوه‌ها پناه برده و تحت لوای مشایخ مسلمان به مبارزه با چیرگی روس‌ها ادامه دادند و برخی نیز به قوای دنیکین ملحق شده و مبارزهٔ خود را فقط به وجه ضدبلشویکی امر محدود کردند.[۲۳]

۲۲. گزارش شمارهٔ ۴۷۲ ساعدالوزاره توسط اداره تلگرافی، از انزلی به طهران، شمارهٔ ۷، ۱۰ جوزا [۱ رمضان] ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۹}$ ۳۷).
۲۳. پ. کوزوک، «انقلاب و شورایی‌گردانی در شمال قفقاز»، پیشین، صص ۵۸ - ۵۷.

فصل چهارم

از لنکران تا نخجوان

با نکاتی که در آغاز این بخش در زمینهٔ روابط ایران و جمهوری آذربایجان و بن‌بست حاصله در توسعهٔ مناسبات طرفین بیان شد و همچنین شرح‌گذرایی که از روابط ایران و دیگر حوزه‌های قفقاز به دست آمد، ویژگی‌های کلی منطقه در پلهٔ اول استقلال تا حدودی روشن شد. در رویارویی با چنین وضعیتی بود که ایران به تجدیدنظر در مشی سیاسی جاری و اتخاذ یک سیاست جدید وادار شد. تحولاتی که در این دوره در حاشیهٔ جنوبی قفقاز روی داد ـ حال چه در سطحی محدود مانند رویدادهای مغان و لنکران، و چه در سطحی گسترده و مؤثر چون رخدادهای نخجوان ـ در شکل‌گیری این خط‌مشی جدید، سهمی اساسی داشت.

مغان و لنکران

در آخرین بخش از این نوشته که به بررسی تحولات مغان و لنکران اختصاص یافت، به دشواری‌های مقامات باکو برای چیرگی بر مقاومت کلنی‌های محلی روس اشاره شد که چه به صورت سفید و تحت‌الحمایهٔ قوای دنیکین، و چه به صورت سرخ و تحت‌الحمایهٔ مزکز بلشویکی هشترخان، با عشایر مسلمان آن حدود درگیر بودند.[1]

اگرچه در اسناد موجود از تحولات این حوزه در فاصلهٔ شوال ۱۳۳۶ تا رمضان ۱۳۳۷ / ژانویهٔ ۱۹۱۸ تا مه ۱۹۱۹ اطلاعی در دست نیست[2]، ولی هنگامی هم که مجدداً

---

۱. بنگرید به صص ۹۸ - ۹۴ همین بررسی.

۲. تنها اطلاعی که در دیگر منابع در این زمینه ملاحظه شد، اشاراتی است در خاطرات ژنرال دنسترویل به رشته

(ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد)

گزارش‌هایی در این زمینه ملاحظه می‌شود، ظاهراً تغییر چندانی در وضع حاصل نشده است. هنوز هم دست باکو از آن سامان کوتاه بود و سعی داشت از طریق پاره‌ای فرماندهان محلی چون حسین رمضانوف به چیرگی روس‌های بلشویک بر آن حدود خاتمه دهد. در اثنای یکی از این جنگ‌ها، حسین رمضانوف در اواسط رمضان / اواسط ژوئن ۱۹۱۹، پس از دو روز زد و خورد آستارای روس را تصرف کرد. براساس گزارش‌های تلگرافی واصله به وزارت امور خارجه «... فعلاً - [۱۲ رمضان / ۱۱ ژوئن ۱۹۱۹] - آستارای روس از وجود بالشویک‌ها خالی، قراء سرحدی سوخته، آستارای روس تحتِ یغما، فراریان به ایران پناهنده، با حالت رقت‌آوری از مأمورین ایران تأمین می‌خواهند.»[۳]

البته بلشویک‌های لنکران منتظر ننشسته، همان‌روز به سمت آستارا پیشروی کردند «... صدای توپ در آستارای ایران شنیده می‌شود. آستارای ایران را نیز تهدید نموده‌اند...» در خلال این زد و خوردها، قوای رمضانوف عقب کشیده و آستارا از نو تحت اشغال روس‌ها درآمد. در این میان، بخشی از آستارای ایران نیز در اثر آتشباری توپخانهٔ روس‌ها آسیب دید. در دیداری که فردای آن‌روز میان «رئیس قشون لنکران و مغان و دو سه نفر صاحب‌منصب بزرگ دیگر...» و صادق‌الدوله کارگزار آستارا صورت گرفت، روس‌ها «... بمباردمان دیشب را حملِ بر بی‌اطلاعی توپچیان [دانسته] و تنبیه آن‌ها را وعده داده، عذرخواهی نمودند...» ولی با این حال کار به تنبیه توپچیان و غیره نکشید[۴]، چنین به نظر می‌آید که عقب‌نشینی رمضانوف تدبیری بیش نبوده است، زیرا وی پس از عقب‌نشینی تا آلاسه، روستایی در دامنه‌ی کوه نیم‌فرسخی آستارا «... بعد از تکمیل خود از عشایر و ایلات روسیه بغتاً بر خصم حمله نموده، به فاصلهٔ دو سه ساعت آستارای روس را اشغال...» کرد. در ادامهٔ این گزارش آمده بود که «... از قرار مذکور یکصدنفر از بالشویک‌ها مقتول و مجروح، بعضی با قایق‌های بادی و برخی از خشکی به طرف لنکران فرار نمودند.» در این زد و خوردها بر خلاف نبردهای دو روز قبل، به آستارای ایران آسیبی وارد نیامد.[۵]

اقدامات ایران

خط‌مشی دولت در قبال تحولات جاری در لنکران چندان روشن نیست؛ از یک‌سو گزارشی

(ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل)

تلاش‌های افسران انگلیسی در آن حدود در تدارک پیشروی به سوی باکو: ***امپریالیزم انگلستان در ایران و قفقاز***، پیشین، صص ۳۲۴ - ۳۲۲ و ۳۸۱.

۳. ادارهٔ تلگرافی، اردبیل به طهران، شمارهٔ ۲۳، ۲۱ جوزا [۱۲ رمضان] ۱۳۳۷ (۴۲/۸ ۳۷).

۴. اداره تلگرافی، اردبیل به طهران، شمارهٔ ۲۹، ۲۲ / ۳۳ حوزا [۱۳ رمضان] ۱۳۳۷ (۴۲/۸ ۳۷).

۵. ادارهٔ تلگرافی، اردبیل به طهران، شمارهٔ ۳۱، ۲۴ جوزا [۱۵ رمضان] ۱۳۳۷ (۴۲/۸ ۳۷).

در دست است از حاکم اردبیل به تاریخ ۶ رمضان ۱۳۳۷ / ۵ ژوئن ۱۹۱۹، که در آن ادعا شده بود پیرو اقدامات وی برای «... تهیهٔ زمینه به اجرای تصمیمات و نظریات هیئت دولت در حدود بحر خزر و یک قسمت از قفقاز... چندی است طبق اوامر دولتی با فرستادن اشخاص مخصوص مشغول و اخیراً افخم‌الملک را مأمور این کار به آستارا فرستاد، در طرد و رفع بالشویک‌ها و اجرای تصمیمات تعلیمات لازمه داده لله الحمد... به مقاصد مکنونه موفقیت حاصل و در میان رؤسای سابق روس و بالشویک‌ها اختلاف انداخته...» و در این زمینه به درگیری‌های اخیر حسین رمضانوف اشاره دارد و این که «... همین شخص و سایرین تا چندی قبل عموماً تابع بالشویک‌ها بودند، حالا در نتیجهٔ عملیاتِ مخالف» شده‌اند. وی در ادامه ابراز امیدواری کرده بود که «... در اندک‌مدت وجود بالشویک‌ها در حدود آستارا قلع و قمع و با مسلمانان حدود مقاصد دولت تکمیل و در این موقع موفق به خدمت عمده بشود...»[۶]

و از طرف دیگر ملاحظه می‌کنیم، هنگامی که قوای رمضانوف آستارای روس را متصرف شده و از مأمورین ایران می‌خواهند که «قوای دولت عِلّیه» آن را تصرف کند[۷]، وزارت امور خارجه در برابر استفسار مقامات محلی در این باب که در گزارش خود هم از استقبال عمومی مردم از این امر سخنی به میان آورده‌اند و هم وجود از قوای لازم جهت چنین اقدامی، پاسخ می‌دهد که «فعلاً به هیچ‌وجه صلاح نیست...» و تأکید می‌کند که ضمن جلوگیری از فعالیت پاره‌ای از سرکردگان ایرانی در آن حدود «... به وسیلهٔ حکومت و مأمورین داخله سرحدات ایران را مستحکم نگهدارید که تجاوزی نشود.»[۸]

از گزارش‌های موجود چنین برمی‌آید که در این مقطع دولت ایران ضمن احتراز از هرگونه اقدام ماجراجویانه‌ای بیشتر مایل بوده است که در جوار مرزهایش یک کانون بلشویکی نداشته باشد، ولی در باب این که مآلاً چه نیرویی می‌بایست جای آن‌ها بنشیند، نظر روشنی نداشت.

به هر حال وضعیت حاکم بر لنکران و سه نیروی مختلفی که بر سرِ آن با یکدیگر می‌جنگیدند ـ «یکی بالشویک‌ها که فعلاً حکومت لنکران در دست آن‌ها است، دویمی

---

۶. وزارت داخله، سواد گزارش حکومت اردبیل، شمارهٔ ۱۲۱۷، ۶ رمضان ۱۳۳۷ (۱۹۹۶۴ ـ مجموعه اسناد نخست‌وزیری در «مؤسسهٔ تاریخ معاصر ایران» («مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی» سابق وابسته به بنیاد مستضعفان و جانبازان)، از این پس با نشانه «ن» از این مجموعه یاد خواهد شد.)

۷. ادارهٔ تلگرافی، اردبیل به طهران، شمارهٔ ۳۵، ۲۷ [۱۸ رمضان] / ۲۸ جوزا ۱۳۳۷ ($\frac{۴۲}{۵۸}$ ۳۷).

۸. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۹۶۸، سلخ رمضان ۱۳۳۷ ($\frac{۴۲}{۵۸}$ ۳۷).

طرفداران قشون داوطلب روسیه [سفید] و سیمی مسلمانان که از دو طرف صدمه می‌خوردند»[۹]، قابل‌دوام نبود. و در این میان، این جمهوری آذربایجان بود که بر مساعی خود افزود و حتی در یک مرحله سعی کرد که از طریق اعزام قوایی با لباس مبدل از طریق آستارای ایران، بر لنکران دست یابد «... ولی گویا ریاست گمرک آستارا مطلب را استنباط و خواسته است که تفتیش نماید و آن‌ها از ترس، شبانه تمام اسلحه را به دریا ریخته و به بادکوبه مراجعت نمودند...»[۱۰]

مداخلهٔ بریتانیا

در حالی که زد و خوردهای جاری میان قوای رمضانوف و بلشویک‌ها جریان داشت، استقرار نیروهای باکو در منطقه از اوایل شوال ۱۳۳۷ / اوایل ژوییهٔ ۱۹۱۹ آغاز شد.[۱۱] فرماندهی این قوا را یوسف جمال‌بیک، یکی از افسران سابق عثمانی بر عهده داشت که اینک در خدمت قشون جمهوری قرار گرفته بود.[۱۲]

در اواسط شوال / اواسط ژوییه‌ی ۱۹۱۹، بلشویک‌های لنکران سعی کردند که با نیرویی «قریب سیصد نفر با اسلحه و توپخانه» از نو بر آستارا مسلط شوند، ولی در مصاف با قوای رمضانوف در شاه‌آقاجی ـ دو فرسخ و نیمی آستارا ـ مغلوب شده و از نو به لنکران عقب نشستند.[۱۳] در این میان، بلشویک‌ها ـ یعنی روس‌های سرخ ـ که عرصه را بر خود تنگ دیدند، لنکران را تخلیه کرده و آن را به گروه مغان ـ یعنی روس‌های سفید ـ سپردند. اینک نوبت آن‌ها بود که زیر بار حاکمیت باکو نرفته، چنین عنوان کنند که «... تا قبل از اختتام مجلس صلح [پاریس] حکومت آنجا به خودِ آن‌ها واگذار شود که تکلیف قطعی برای کلیهٔ نقاط قفقاز معین...» گردد.[۱۴]

---

۹. کنسولگری باکو، شماره‌ی ۶۰۷، ۱۲ شوال ۱۳۳۷ (۱۳/۱۱ ۳۷).

۱۰. همان. ساعد در ادامهٔ این گزارش خاطرنشان ساخت که مقامات باکو «... در این خصوص مِن‌غیررسم از فدوی خواهش کرده‌اند که اگر مجدداً به این امر اقدام نمایند آیا ممکن است قدغن شود که مأمورین سرحدات و گمرکات آستارا معترض آن‌ها نشوند...» یا خیر؟ (*همان*) که وزارت امور خارجه با توجه به تأخیر حاصله در وصول این گزارش ـ یک‌ماه تاخیر ـ و این که «پس از اختتام قضیهٔ لنکران واصل گردیده» متذکر شد که «فعلاً اقدامی مورد ندارد.» (وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۸۹۶۴ / ۲۳۸۱، ۱۶ ذیقعدهٔ ۱۳۳۷ (۱۳/۱۱ ۳۷).

۱۱. ادارهٔ تلگرافی، اردبیل به طهران، شمارهٔ ۴، ۱۴ سرطان ۱۳۳۷ (۴۲/۸ ۳۷).

۱۲. وزارت امور خارجه، گزارش کارگزاری‌های آستارا و اردبیل، شمارهٔ ۴۱۰، ۱۶ شوال ۱۳۳۷ (۴۲/۸ ۳۷).

۱۳. همان.

۱۴. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۷۱۲، ۸ ذیقعدهٔ ۱۳۳۷ (۱۳/۱۱ ۳۷).

سرانجام، همانند پاره‌ای از دیگر مناقشات منطقه‌ای جاری، مقامات نظامی بریتانیا پا در میان نهاده، متفقینِ خود؛ یعنی روس‌های سفید، را متقاعد ساختند که حاکمیت آذربایجان را بپذیرند. در اوایل سپتامبر / اوایل ذیحجهٔ ۱۳۳۷، هیئتی مرکب از «یک مایور [ماژور] و پنج صاحب‌منصب و دو مترجم و بیست نظامی» انگلیسی وارد لنکران شد. این هیئت که حدود یک ماه در آنجا ـ و در ساختمان ویس کنسولگری ایران ـ اقامت گزید[۱۵]، موفق شد که موافقت مغانی‌ها را جلب کرده و لنکران را به مقامات باکو تحویل دهد. در پی این تغییر و تحول، چهارصد نفر از ارامنه که در جزو مغانی‌ها بودند، خلع‌سلاح و از طریق باکو به ارمنستان اعزام شدند و تعدادی از سالدات‌های روس نیز که نمی‌خواستند تحت حاکمیت جدید قرار گیرند، از لنکران خارج شده و به روستاهای خود در مغان بازگشتند.[۱۶]

نخستین نشانهٔ استقرار تشکیلات جدید در لنکران تَسّری تضییقات جاری در دیگر نقاط جمهوری نسبت به اتباع ایران بود؛ حسین رمضانوف که تا دیروز با اتکاء بر حمایت و پشتیبانی عشایر ایرانی با روس‌های مغان مبارزه می‌کرد و اینک از سوی مقامات باکو به حکومت آستارای روس منصوب شده بود، در نخستین ملاقات خود با کارگزار آستارا حکم کرد که «مِن‌بعد تذکار عابرین سرحدی باید دارای امضاء مشارالیه باشد...» که البته پاسخ گرفت؛ چون «... دولت عِلّیه تاکنون حکومت آذربایجان را به رسمیت نشناخته، وضعیت باید به حال سابق باقی بماند تا دستورالعمل مجدد برسد...»[۱۷]

از لحاظ تأثیر بر چگونگی شکل‌گیری خط‌مشی منطقه‌ای ایران در مقایسه با آن چه در لنکران گذشت، تحولات جاری در نخجوان اهمیتِ به مراتب تعیین‌کننده‌تری داشت.

نخجوان

حاکمیت ترک‌های عثمانی بر بخش‌های جنوبی قفقاز و شمال‌غرب ایران که در بخش‌های پیشین این بررسی به جوانبی از آن اشاره شد، چندان به درازا نکشید؛ با انعقاد قرارداد ترک مخاصمهٔ مُدرُس ـ (۳۰ اکتبر ۱۹۱۸ / ۲۴ محرم ۱۳۳۷) نیروهای عثمانی از ایران و قفقاز

---

۱۵. وزارت امور خارجه، کارگزاری آستارا و اردبیل (گزارشی از فعالیت دوسالهٔ صادق‌الدوله)، شمارهٔ ۵۶۹، ۴ رجب ۱۳۳۹ ($\frac{۴۳}{۶}$ ۳۹).

۱۶. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۷۳۱، ۸ ذیقعده ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۱۱}$ ۳۷).

۱۷. ادارهٔ تلگرافی، اردبیل به طهران، شمارهٔ ۱۴، ۲۶ [۲۰ ذیقعده] / ۲۹ اسد ۱۳۳۷ ($\frac{۴۲}{۸}$ ۳۷).
وزارت امور خارجه ضمن تأیید پاسخ کارگزاری خاطرنشان ساخت که «فعلاً باید مطابق مقتضیات رفتار کرد تا تکلیف حکومت آذربایجان معلوم شود» (وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۹۱۵۹ / ۲۵۱۸، ۶ ذیحجهٔ ۱۳۳۷ ($\frac{۴۲}{۸}$ ۳۷).

خارج شدند و در پی خروج نیروهای عثمانی از منطقه، بسیاری از ارامنهٔ بخش‌های جنوبی ایروان و محال سورمالو و شرور ـ دارالاگز که در خلال زد و خوردهای پیشین به ترک خانه و کاشانهٔ خود وادار شده بودند، راه بازگشت در پیش گرفتند. در یک‌سوی این حرکت قوای ارمنیان مهاجر عثمانی قرار داشت که اینک تحت فرماندهی آندرانیک در زنگزور مستقر بود و با هجوم به روستاهای دارالاگز، ضمن اخراج مسلمین و اسکان ارمنی‌ها به جای آن‌ها، راه ارتباطی صعب‌العبور و در عین‌حال مهمِ زنگزور ـ ایروان را تأمین کرد؛ و در سوی دیگر نیز ارمنی‌های نقاط جنوبی ایروان که با کمک و یا بدون کمک نیروهای جمهوری ارمنستان، رو به جنوب حرکت کردند.[18]

در آغاز این پیشروی پالکونیک دومبارزوف، فرمانده‌ی قوای ارمنی طی صدور بیانیه‌ای خطاب به «جماعت مسلمانان» اعلان داشت حکومت «... خاکی را که عساکر عثمانی اشغال و حالا تخلیه نموده‌اند... به ما سپرده‌اند...» و از آن‌ها خواست «... به طوری که مخلوق دنیا حاضرند که بعد از این محاربه‌ی عمومی عالم ترک‌خونریزی کرده و به راحت زندگی بنمایند خوب لازم است شما مسلمانان هم با ارامنه در تحت حکومت ارمنی با هم زندگی کنیم...» و در پایان نیز در تأکید بیشتر بر مراتبِ فوق بدان‌ها توصیه کرد «... عقلای خود را حاضر کنید که به جُهّالتان نصیحت نمایند که بی‌جا و بی‌جهت خونریزی نکنند...»[19] ولی در مجموع این لشکرکشی جز نهب و غارت و خونریزی و در کنار آن سرریز انبوهی از پناهندگان مسلمان به خاک ایران نتیجه‌ی دیگری به همراه نداشت.

از نحوهٔ رفتار و عملکرد گروه‌های مسلح ارمنی گزارش‌های متفاوتی در دست است، در حالی که رئیس گمرک شاه‌تختی در گزارشی از تحولات جاری از تسلیم‌شدن اهالی قریهٔ سدرک یاد می‌کند و این که «... بعد از تسلیم تمام جوانان، مسلمین را از قریه خارج نموده و کشته‌اند و زن‌های جوان را برده و باقی را تلف کرده‌اند...»[20] در گزارش دیگری که در همان ایام به وزارت داخله مخابره شد، آمده است که «... ارامنه به هر جا می‌آیند، اگر از طرف مسلمان‌ها جلوگیری و ممانعت نشود... با کمال مهربانی و بدون اذیت رفتار می‌نمایند، حتی

---

18. Hovannisian, *Republic of Armenia*, pp. 228 - 230.

برای آگاهی از اهم تحولات نخجوان در این دوره و پاره‌ای از ادوار بعدی که در این بررسی مورد توجه بوده است بنگرید به جعفر جمشیدی‌راد، *تاریخ سیاسی نخجوان، از چیرگی روسها تا سقوط بالشویکها، ۱۸۲۸ – ۱۹۹۱*، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۷۹، صص ۵۶ - ۸۹.

۱۹. به نقل از گزارش کارگزاری آذربایجان، بدون شماره، ۲۸ قوس ۱۲۹۷ [۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ / ۱۹ دسامبر ۱۹۱۸]. ($\frac{۴۲}{۱۲}$ ۳۷).

۲۰. کارگزاری آذربایجان، سواد راپرت کارگزار ماکو، شمارهٔ ۱۳۰، ۲۳ قوس [۱۰ ربیع‌الاول] ۱۳۳۷ ($\frac{۴۴}{۱۲}$ ۳۷).

در اغلب نقاط از خودِ مسلمانان قشون گرفته، داخل قشون خود می‌کنند...» و در این زمینه نیز به نمونه ایگدر اشاره می‌کند که «... مسلمان‌ها با آن‌ها محاربه نکرده، وارد شده، نهایت محبت را کرده‌اند...»[۲۱]

ولی چنین مواردی استثنایی بود. در اکثر نقاط، مسلمان‌ها مقاومت کردند، مانند «... ناحیه‌ی شریر و ینکجه [که] تا امروز که دوازدهم ماه [ربیع‌الاول] است، با اقتدار تمام مشغول جنگ بوده و از نخجوان یک توپ و توپچی و جمعی تفنگچی و پنجاه نفر هم از شاه‌تختی به کمک اهالی شریر...» رفته بودند.[۲۲] ولی با این حال مقاومت شریر به رهبری «ابراهیم‌آقا، مجاهد معروف و خلیل‌بیک نام» به درازا نکشید و «... پس از مختصر جنگی مسلمان‌ها شکست خورده [و] فرار کرده‌اند.[۲۳]

یکی از نخستین آثار این تحولات، تودهٔ انبوه پناهندگان مسلمان بود که به ایران گریختند. به گزارش جلفا «... الان با واقون و اسب و غیره، زن و بچهٔ اهالی اطراف نخجوان و شرور به سرحد ایران ریخته‌اند و اتصالاً می‌آیند. در کوچه‌ها مانده‌اند؛ هوا هم از صبح برف می‌آید. اهالی سرحد ایران هم متواری می‌شوند...»[۲۴] و در گزارشی دیگر از وحشت اهالی محال نخجوان و سرریز آن‌ها به ایران سخن رفته «... به طوری که در قریهٔ عرب سرحد و دهات اطراف در هر خانه و طویله چندین خانوار ساکن شده‌اند...»[۲۵]

هیئت مصلحین ایران

در این مرحله دولت ایران با دو مسئله‌ی اساسی روبرو بود: یکی مشکل پناهندگان؛ و دیگر نگرانی از گسترش دامنهٔ تعرضات ارمنی‌ها و توسعه‌ی آن به قلمرو کشور و برای مقابله با این مسائل نیز، عجالتاً و تا کارسازشدن دیگر تدابیر میسر، جز اقبال‌السلطنه نیروی دیگری در

---

۲۱. وزارت داخله، سواد راپرت ثقه‌السلطان، ۱۱۴۷۴، ۱۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ (۴۲/۱۷ ۳۷).

۲۲. کارگزاری آذربایجان، سواد راپرت کارگزار ماکو، شمارهٔ ۱۳۰، ۲۲ قوس [۹ ربیع‌الاول] ۱۳۳۷ (۴۲/۱۲ ۳۷).

۲۳. وزارت داخله، سواد راپرت ثقه‌السلطان، شمارهٔ ۱۱۴۷۴، ۱۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ (۴۲/۱۷ ۳۷). در ادامهٔ این گزارش از حرکت ابراهیم آقای مذکور به بایزید سخن به میان آمد. بایزید و اصولاً حوزهٔ بایزید به عنوان یکی از مراکز استقرار قوای عثمانی، چنان که در بخش‌های بعدی این بررسی نیز ملاحظه خواهد شد، به نحو فزاینده‌ای در تحولات آن حدود مؤثر خواهد بود.

۲۴. گزارش مکرم‌الملک به ریاست وزرا، بدون شماره، ۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۳۷. اصل گزارش موجود نیست، ولی رونویس آن در مجموعه‌ای از گزارش‌های نخجوان محفوظ است. از این مجموعه که احتمالاً برای استحضار دیگر دوایر دولتی از تحولات آن سامان، به صورت ژلاتینی تکثیر شده و در پروندهٔ نخجوان محفوظ است از این‌پس به نام «اوراق ژلاتینی» یاد خواهد شد.

۲۵. وزارت داخله، راپرت ثقه‌السلطان، شمارهٔ ۱۱۴۷۴، ۱۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ (۴۲/۱۷ ۳۷).

اختیار نداشت. وی پیش از آن که از طرف ایالت آذربایجان و دیگر مقامات کشوری به اقبال‌السلطنه دستور برسد که «در سرحد قفقاز محافظ بگذارد... که اگر ارامنه بخواهند به طرف ایران تجاوز نمایند، آن‌ها را جلوگیری و منع نماید.»[۲۶] خود وی وارد عمل شده قلی‌خان، فرزند و علی‌خان نصرت‌الملک، پسر مصطفی‌خان ماکویی را برای رسیدگی به وضع آوارگان و همچنین تقویت نیروهای مرزی موجود، به ترتیب به زنگنه و عربلو اعزام داشت.[۲۷]

در این میان، وثوق‌الدوله نیز طی مخابرهٔ تلگرافی به محمدحسن‌میرزا قاجار، که در مقام ولیعهد در تبریز مستقر شده بود و زمام امور آن حدود را در دست داشت، ضمن تأکید بر لزوم «اظهار مهربانی و مساعدت» نسبت به آوارگان و ترتیب «اسکان آن‌ها در دهات و نواحی نزدیک» و تشویق مردم به «پذیرایی از آن‌ها... که به واسطهٔ سختی و عسرت تلف نشوند.» از وی خواست که با اعزام هیئتی به قفقاز «... به رؤسا و فرماندهان قوای ارامنه از طرف والاحضرت اقدس و دولت ایران ابلاغ نمایند که در تمام خاک ایران عدهٔ زیادی از هم‌مذهبان شما سکنی دارند و سال‌های متمادی با نهایت آسایش زندگانی کرده و دارای علاقجات و غیره شده‌اند [و] در صورتی که خاتمه به این حرکات خود نسبت به مسلمان‌ها ندهند، خصوصاً اگر به اتباع ایران صدمات مالی و جانی وارد شود، البته وقتی اخبار این رفتار در ایران منتشر شود اولیاء دولت مسئولیت هیچ‌گونه پیشامدی...» را به عهده نگرفته و قادر نخواهند بود جلوگیری کنند.[۲۸]

در این میان، در حالی که هیئتی مرکب از صمصام‌الممالک ماکویی و وثوق‌الممالک و دو نفر ارمنی از طرف ایالت آذربایجان برای «اصلاح و مذاکره با ارامنهٔ قفقاز» از طریق شاه‌تختی عازم شرور شدند، ایران سعی کرد نظر دول متفق را نیز به ضرورت جلوگیری از این مصائب جلب کند.[۲۹] وثوق‌الدوله در تلگرافی به محمدحسن میرزا، ضمن پرسش از وضعیت گروهی که قرار بود به عنوان «هیئت مصلحین» عازم قفقاز شوند، به وی اطلاع داد که «... به موجب تلگراف واصله از لندن به رئیس قشون انگلستان مقیم بادکوبه امر شده

---

۲۶. کارگزاری آذربایجان، سواد راپرت کارگزار ماکو، شمارهٔ ۱۳۷، ۲۷ قوس [۱۴ ربیع‌الاول] ۱۳۳۷ (۲۲/۴۲ ۳۷).
۲۷. همان.
۲۸. ریاست وزرا، بدون شماره، ۲۷ قوس [۱۴ ربیع‌الاول] ۱۳۳۷، اوراق ژلاتینی.
۲۹. کارگزار ماکو، شمارهٔ ۱۳۸، ۵ جدی [۲۲ ربیع‌الاول] ۱۳۳۷ (۴۲/۶ ۳۷). مکرم‌الملک، کارگزار وقت آذربایجان، سعی کرده بود خلیفهٔ ارامنهٔ تبریز را نیز همراه هیئت مزبور روانه سازد، ولی توفیق نیافت. (مکرم‌الملک به ریاست وزرا، بدون شماره، و تاریخ، اوراق ژلاتینی.)

است که ژنرال آندرانیک، فرمانده‌ی کل قوای ارامنه به بادکوبه احضار و از اقدامات آن‌ها جلوگیری نماید...»[۳۰] علاوه بر این، در همین ایام، وزارت امور خارجه در یادداشتی به شارژدافر فرانسه در ایران، شکایت «حکومت محلیهٔ» نخجوان را از بی‌توجهی نمایندگان فرانسه ابلاغ کرد. در این یادداشت آمده بود که «... نمایندهٔ دولت فرانسه در ایروان هم به کلی از این وحشیگری‌ها بی‌اطلاع و نمی‌گذارند که استغاثهٔ مسلمین آنجا به گوش مشارالیه برسد...»[۳۱]

در این ضمن، در حالی که نیروهای ارمنی به حدود جنوبی ولایت ایروان رسیده و آمادهٔ آن می‌شدند که شرور را نیز تصرف کنند، با پیشآمد رویارویی نظامی ارمنستان و گرجستان بر سرِ منطقه‌ی لوری، در اواخر دسامبر / اواخر ربیع‌الاول ۱۳۳۷، پیشروی ارامنه موقتاً متوقف شد[۳۲] و در نتیجه بحران حاکم بر مناطق مرزی ایران نیز تا حدودی فرو نشست. در واقع از این مرحله به بعد و تا پیشآمد تحولاتی دیگر که از نو لزوم حضور دوبارهٔ ایران را مطرح کرد، تحولات نخجوان بیشتر تحت‌الشعاع مداخلات عناصر بیگانه قرار گرفت.

تلاش‌های دیپلماتیک ایران

در اواسط ژانویهٔ ۱۹۱۹ / اواسط ربیع‌الاول ۱۳۳۷، در حالی که در فترت حاصل مذاکراتی هم میان ارمنی‌ها و مسلمان‌ها شروع شده بود، با خاتمه‌یافتن مناقشات مرزی ارمنستان و گرجستان؛ بار دیگر جنگ و جدال آغاز شد و این بار این مقامات نظامی بریتانیا بودند که پا به میان نهادند. در اواخر ژانویه، مقامات نظامی بریتانیا لیوتنان کلنل اف. اپی. لافتون را که چندی پیش به عنوان نمایندهٔ بریتانیا و مأمور ترتیب ترک‌مخاصمه میان ارامنه و مسلمین وارد نخجوان شده بود، به سمت حاکم نظامی نخجوان منصوب کردند و وی در رأس نیرویی معادل یک گروهان در نخجوان مستقر شد. قرار بود که نایب سرهنگ لافتون تا تعیین تکلیف نخجوان در کنفرانس صلح پاریس، ادارهٔ امور را در دست داشته باشد.[۳۳]

در واقع از این مرحله به بعد، مقامات ایران در ادامهٔ تلاش‌هایشان برای رسیدگی به حال و روز مسلمان‌های نخجوان و اردوباد و شرور، با درنظرداشتن این وجه جدید کار، سعی کردند این خط‌مشی منطقه‌ای را با تلاش‌های جاری در کنفرانس صلح پاریس هماهنگ

۳۰. ریاست وزرا، بدون شماره، اول جدی [۱۸ ربیع‌الاول] ۱۳۳۷، اوراق ژلاتینی.

۳۱. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۴۱۳، ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۱۷}$ ۳۷).

32. Hovannisian, *Republic of Armenia*, Vol. 1, op. cit., p. 227 - 230.

33. *Ibid*, pp. 230 - 31.

سازند. لهذا، اعتلاءالملک خلعتبری طی ارسال دستورالعملی به کارگزاری کل آذربایجان در تبریز، از وی خواست «... برای آن که دولت بهتر بتواند وقایع اخیر نخجوان را که منجر به خسارات جانی و مالی مسلمانان آن حدود شده است به مقامات مربوطه پیشنهاد نموده و از اقدامات خود نتیجه بگیرد...» از نمایندگان مردم نخجوان بخواهد شرحِ ماوَقَع را به صورت لوایحی تدوین کرده و به «... امضای مأمورین خارجه مخصوصاً انگلستان و فرانسه در تبریز برسانند...».[۳۴] علاوه بر این، اعتلاءالملک تأکید کرد که خواسته‌های مردم نخجوان مبنی بر آن که «... به تبعیت اصلی ایرانیهٔ خود» برگردند نیز «... در همان لایحه مذکور داشته و به تصدیق نمایندگان مزبور برسانید که برای پیشرفت مقاصد دولت عِلّیه خدمت بزرگی نموده‌اید.»[۳۵]

همزمان با این اقدامات، اعتلاءالملک ضمن ارسال گزارشی به مشاورالممالک انصاری - رئیس هیئت اعزامی ایران به کنفرانس صلح پاریس - وی را از تحولات جاری نخجوان و حضور نظامی و سیاسی بریتانیا در آن حدود، مطلع ساخت. وی ضمن اشاره به مذاکرات جاری با مقامات بریتانیا در این باره و همچنین این که «نمایندگان هر دو طرف - [ارمنی و مسلمان] - تقاضا می‌نمایند که یک نفر قونسول از طرف دولت عِلّیه به نخجوان رفته، در اجرای قرارداد و تسویهٔ بعضی اختلافات که پیش می‌آید، نظارت و اقدام کنند...» خاطرنشان ساخت که عجالتاً به نایب‌الایالهٔ آذربایجان حکم شده است که «... نمایندگان ارمنی و مسلمان را که حالا در تبریز هستند، به معیّت یک نفر مأمور از طرف ایالت به نخجوان بفرستد تا نمایندگان مزبور، مطالب خود و لزوم نمایندهٔ دولت را در نخجوان حضوراً به قنسول [بریتانیا در] تبریز [که اینک بدان حدود رفته بود] بگویند، شاید بدون‌معطلی همانجا موافقت حاصل، و همان شخص به سمت نمایندگی دولت در نخجوان بماند.»[۳۶]

یکی از ملاحظاتی که دولت در این زمینه داشت، آن بود که مأمور منتخب «... عنوان قونسول نداشته باشد بلکه به سمت نمایندگی دولت یا مأمور دولت معرفی شود...». به عقیده‌ی اعتلاءالملک اگر انگلیسی‌ها با این ترتیب موافقت می‌کردند «بدین وسیله به سهولت ممکن است مقاصد را در نخجوان پیش برد، زیرا تمایلات مسلمین آنجا کلیه به دولت عِلّیه است.»[۳۷]

---

۳۴. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۹۰، ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۱۷}$ ۳۷).

۳۵. همان.

۳۶. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۲۳، ۳۰ ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۱۷}$ ۳۷).

۳۷. همان.

تقاضای الحاق به ایران

در این بین، در حالی که در خودِ نخجوان و شرور و اردوباد به رغم حضور نظامی انگلیسی‌ها زد و خوردهای پراکنده میان مسلمان‌ها و ارمنی‌ها ادامه داشت، و به همین نسبت نیز التجا و استمداد رؤسای مسلمین آن حدود از مقامات ایران[۳۸] فزونی گرفته بود، با تعیین مصدق‌دیوان به نمایندگی دولت «برای سرپرستی و حفاظت منافع کلیهٔ مسلمین و اتباع ایران در نخجوان» و تدوین دستورالعمل مفصلی برای او، خط‌مشی منطقه‌ای ایران در قبال مسئله‌ی نخجوان و مضافات، ابعاد مشخص‌تری یافت.[۳۹]

در این دستورالعمل هدف اصلی بدین‌قرار توصیف شد: «... این نواحی متعلقه به ایران که از یکصد سال قبل به این طرف در حدود شمالی و غربی از این مملکت به طرق مختلفه منتزع گردیده و اهالی آن از حیث زبان و مذهب و احساسات به ایران علاقه‌ی کامل دارند به دولت عِلّیه اعاده شود.»[۴۰] البته ایران، به گونه‌ای که ملاحظه خواهد شد، اصولاً بخش‌های به‌مراتب وسیع‌تری از حوزه‌ی نخجوان را «حق» خود می‌دانست، ولی بنا به مقتضیات وقت، در این مقطع فقط برای اعادهٔ این منطقه وارد کار شده بود؛ در دستورالعمل مورد بحث وزارت امور خارجه یکی از دلایل اصلی تمایل ایران به مداخله در امور نخجوان و مضافات جداماندنش از حوزهٔ عملکرد جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان ذکر شده است، این که «... هر یک از این دو دولت حدودی برای خود در نظر گرفته و اقداماتی در آن زمینه می‌کنند اما دامنهٔ هیچ‌یک از آن‌ها به حدود ایالت نخجوان نمی‌رسد.»[۴۱] اگرچه از لحاظ دعاوی ارضی هم جمهوری ارمنستان بر این خطه نظر داشت و هم جمهوری آذربایجان، ولی از لحاظ عملی هیچ‌یک نفوذ قابل‌توجهی در آن نداشتند و ارزیابی وزارت امور خارجه، ارزیابی نادرستی نبود.

در مورد مبانی تاریخی و حقوقیِ خواسته‌های ایران در حوزه‌ی قفقاز نیز در پیش‌نویس دستورالعمل مأمور نخجوان توضیحاتی آمده است که اگرچه در متن نهایی دستورالعمل

---

۳۸. برای نمونه بنگرید به: ۱۲ فقره نامهٔ موجود در اسناد مجموعهٔ (۱۳/۷ ۳۷).

۳۹. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۷۰۰۸، ۱۷ دلو [۱۰ جمادی‌الاول] ۱۳۳۷ (۱۴/۱۷ ۳۷). ظاهراً در مورد انتصاب وی بدین سمت اتفاق‌نظر وجود نداشته است؛ وثوق‌الممالک، فرستادهٔ ویژهٔ محمدحسن‌میرزا ولیعهد به نخجوان که در اواخر جمادی‌الاول به تبریز بازگشت، خواهان انتصاب مهدی قلی‌خان، یکی از اتباع ایرانی مقیم نخجوان، بدین سمت بوده است (وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۴۷۰، ۲۸ جمادی‌الاول ۱۳۳۷، ۲۱/۱۷ ۳۷ و همچنین وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۲۸۹۱ / ۱۴۱۳، ۲۵ رجب ۱۳۳۷، ۱۳/۱۷ ۳۷).

۴۰. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۷۰۰۸، ۱۰ جمادی‌الاول ۱۳۳۷ (۱۴/۱۷ ۳۷).

۴۱. همان.

جرج و تعدیل شد، ولی از لحاظ شناخت دیدگاه مقامات وقت و آگاهی از ملاحظاتی که در این کار داشتند، نقل آن بی‌مناسبت نیست؛ «... اگرچه دولت عِلّیه، ایروان و پاره‌ای نقاط دیگر را که حالا هر یک از این دو دولت می‌خواهند داخل خاک خود نمایند و قبل از انعقاد عهدنامهٔ گلستان و ترکمانچای جزو خاک ایران بوده است، متعلق به خود می‌داند اما نظر به این که ایروان مرکز ارمنستان مقرر شده و احتمال کلی دارد دول معظمه با تشکیل دولت ارمنستان مساعد و موافق باشند، تصور نمی‌رود که تقاضای ایران در آن قسمت‌ها موقع قبول یابد. همچنین در باب دولت آذربایجان دولت عِلّیه نظریات دیگری دارد و بنابراین جایی که الحاق آن به ایران خاصه به تقاضای صریح اهالی آن بدون اشکال به نظر می‌آید، ایالت نخجوان است.»[۴۲]

به هر حال، مأمور نخجوان وظیفه یافت که با توجه به سوابق خواسته‌های مسلمان‌های نخجوان برای اعادهٔ حاکمیت ایران و همچنین تلاش‌هایی که اخیراً برای تأمین این خواسته‌ها مبذول شده بود، در «... اسرع اوقات خود را به نخجوان رسانده با معاریف و خوانین و صاحبانِ نفوذ آنجا ارتباط کاملی پیدا کرده و علاوه بر سرپرستی و محافظهٔ منافع اتباع ایران، توجه خاصی نسبت به امور مقیمین آنجا عموماً مبذول، و به طوری کدخدامنشی امور آن‌ها را اصلاح و در کلیهٔ امور جاریه ایالت نخجوان و اطراف، به طوری که اسباب سوءظن مأمورین انگلیسی که فعلاً آنجا هستند و موجب تولید مشکلات نشود، نظر مخصوصی داشته باشید...»[۴۳]

در واقع هدف اصلی آن بود که «... به وجوه معاریف و صاحبان نفوذ...» تفهیم شود که «... دولت عِلّیه با تمام قوای خود سعی دارد که وسائل اعادهٔ آن نقاط را به ایران فراهم، و تقاضای آن‌ها را در این خصوص اجابت نماید...» و برای حصول چنین منظوری نیز لازم بود که آن‌ها نیز کمافی‌السابق «... تلگرافاتی به همان مضامین تقاضانامهٔ سابق بلکه قدری واضح‌تر مستقیماً به کنفرانس صلح در پاریس کرده و یا به توسط وزیر مختار فرانسه در طهران به کنفرانس صلح مخابره نمایند که این اقدام مؤید اقدامات سابقهٔ دولت خواهد بود.»[۴۴]

---

۴۲. همان. در متن نهایی دستورالعمل به جای بخشی که نقل شد، عبارات ذیل آمد: «اگرچه دولت عِلّیهٔ ایروان و کلیهٔ نقاطی را که در عهدنامهٔ گلستان و ترکمانچای از ایران منتزع شده، حق خود می‌داند، ولی فعلاً موضوع مأموریت شما ناحیهٔ نخجوان و نقاط مسلمان‌نشین حوالی آن است.» (وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۷۰۰۷/۷۹، ۱۰ جمادی‌الثانی ۱۳۳۷ ($\frac{۱۴}{۱۷}$ ۳۷).

۴۳. همان.

۴۴. همان.

یکی از نگرانی‌های وزارت امور خارجه آن بود که «تغییر خیالی در اهالی حاصل شود» و «وسوسهٔ الحاق آن‌ها به حکومت آذربایجان» مؤثر واقع شود، لهذا مأمور نخجوان وظیفه داشت که ضمن جلوگیری از پیشآمد چنین وسوسه‌هایی، هرگاه آن‌ها «... خیالاتی هم در خصوص آزادی در بعضی ترتیبات داخلی ادارات خود در سر داشته باشند...» بدان‌ها اطمینان داده شود که دولت ایران «... ترتیب ادارهٔ امور ناحیهٔ نخجوان را طوری نخواهد داد که منافی با حوایج واقعی محل...» قرار گیرد. علاوه‌براین «رفاه و ترقی» آن‌ها در چارچوب دولت ایران به مراتب مطمئن‌تر بود تا این که «ملتجی به یکی از دول کوچک قفقاز شوند.»[۴۵]

۴۵. همان. در این قسمت جا دارد به فعالیت‌های مشابه منیع‌الملک، کنسول ایران در ایروان نیز اشاره شود. وی در گزارش کلی خود ضمن اشاره به مشکلات کار، به این که «... دو پلتیک قوی در اطراف این موضوع با بذل‌مال و جهد کافی...» کار می‌کردند، اشاره داشت؛ از یک‌سو «مبلغین و نمایندگان عثمانی... [که] اهالی را به اجرای آمال خود جلب، و از طرفی دولت جدید آذربایجان در این زمینه جداً کار می‌کرد...». منیع‌الملک نفوذ و سابقهٔ خود را در آن حدود کارساز دانسته، مدعی شد که توانسته است «... به لطایف‌الحیل و افسون، قلوب افراد آن‌ها را نرم، از آن عقیدهٔ منحرف، و مجذوب به تبعیت دولت ایران ...» نموده «.... بالاخره مکتوب و عریضهٔ ممضی مفصل از تمام طبقات تقدیم دولت عِلّیهٔ ایران و استدعای قبول استدعای خود را که نخجوان را ضمیمهٔ ایران فرمایند، نمودند...» که موجب آن شد که برای مدتی از سوی عمال عثمانی تهدید به مرگ شود. گزارش منیع‌الملک، برگ‌های ۱۲ و ۱۳.

فصل پنجم

جابجایی قدرت

در حالی که تلاش‌های ایران برای اتخاذ یک خط‌مشی فعال در قبال نخجوان و خواسته‌های اهالی مسلمان آن حدود جریان داشت، یک‌رشته دگرگونی‌های مهم منطقه‌ای، وضعیت موجود را به کلی تغییر داد: نخست، اعلان رسمی و قطعی تصمیم دولت بریتانیا بود در مه ۱۹۱۹ / رجب ۱۳۳۷، مبنی بر فراخوانی نیروهایش از قفقاز تا اوت / ذیحجهٔ همان سال که به هر حال تأکید دوباره‌ای بود بر لزوم روشن‌شدن هرچه‌سریعتر وضعیت کلی قفقاز؛ و دگرگونی دیگر، ظهور دوبارهٔ ترک‌های عثمانی بود، به عنوان یک قدرت مهم منطقه‌ای پس از یک دورهٔ کوتاه فترت. هر دوی این دگرگونی‌ها می‌توانست تمام محاسبات و برنامه‌ریزی‌های جاری ـ از جمله برنامه‌های ایران را ـ برای شکل‌بخشیدن به آیندهٔ قفقاز درهم ریزد.

جهان در رویارویی با واقعیت‌ها

از نقطه‌نظر تحولات جاری در منطقه ـ و اصولاً بخش وسیعی از آسیا و اروپا ـ زمستان ۱۹۱۹ / ۱۳۳۷ را می‌توان نقطهٔ عطفی اساسی تلقی کرد؛ زیرا در چنین دوره‌ای بود که با فرونشستن التهابات ناشی از پایان جنگ ـ چه شور و سرمستیِ کاذبِ قدرت‌های پیروز، و چه احساس یأس و استیصال نه‌چندان ضروریِ کشورهای شکست‌خورده و پایمال‌گشته ـ جهان وضعیت واقعی خود را نشان داد.

حدود سه‌چهارم میلیون کشته؛ یک میلیون و اندی معلول جنگی؛ ۱/۳۴۰ میلیون لیره وام از کشورهای خارجی، به ویژه ایالات متحد آمریکا؛ ۱/۸۲۵ میلیون لیره وام به کشورهای متفق و در درجهٔ اول، متفق از دست‌رفته، روسیه، شورش و ناآرامی گسترده در میان

واحدهای نظامی به دلیل تأخیر در ترخیص و صدور اجازهٔ بازگشت آن‌ها به موطنشان... واقعیتی بود که بریتانیا، اول قدرتِ برآمده از جنگ می‌بایست با آن روبرو شود.[1]

بریتانیایی که با خاتمهٔ جنگ خود را بر حوزه‌ی گسترده‌ای از متصرفات عثمانی ـ شام و بین‌النهرین... ، قلمرو سابق روسیه در قفقاز و حاشیهٔ جنوبی آسیای میانه و حد واسط ایران حاکم بلامنازع یافت، اینک برای حفظ چنین دستاوردی نه از لحاظ نظامی برای استقرار نیرو در این حوزه از توانایی لازم برخوردار بود، و نه از جهت مالی برای تأمین هزینهٔ چنین طرح گسترده‌ای.[2]

دیگر قدرت‌های پیروز جنگ نیز وضعیت بهتری نداشتند؛ فرانسه با تحمل تلفات و ضایعاتی به‌مراتب سنگین‌تر از بریتانیا، اگرچه در ارائهٔ طرح‌های جاه‌طلبانه ـ به ویژه در حوزهٔ خاورمیانه ـ از دیگر قدرت‌های رقیب عقب نبود، ولی تمامی محدود توانایی‌اش صرف به سامان‌رساندن مسائل اروپا گردید. قدرتی که برای ایفای یک نقش فعال و مؤثر در صحنهٔ جهانی از توانایی مادی لازم برخوردار بود، ایالات متحدهٔ آمریکا بود که آن‌هم اصولاً به سختی در مراحل پایانی جنگ به صف متفقین پیوسته بود و اینک نیز با پیروزی جمهوری‌خواهان در انتخابات میان‌دوره‌ای کنگره در ۱۹۱۸، از نو به انزوای سیاسی خود بازمی‌گشت.

با این حال، هنگامی که جنگ به پایان رسید، این بریتانیا بود که به رغم تمامی دشواری‌های پیش‌گفته، با حضور نظامی خود در منطقه می‌توانست نقش تعیین‌کننده‌ای در تحولات آتی آن ایفا کند؛ قوای مستقر در مدیترانه و دریای سیاه و از یک‌سو و قوای بین‌النهرین که ایران را نیز تحت پوشش داشت از سوی دیگر، و نیروهای مستقر در محور باطوم ـ باکو که بخش قفقاز این حد فاصل را تحت پوشش داشتند، رکن عمدهٔ این اقتدار را تشکیل می‌دادند.

هنگامی که جنگ به پایان رسید، یکی از معدود رجال بریتانیا که برای تعیین مقدرات حوزهٔ قفقاز و دیگر مناطق برجای‌مانده از حوزهٔ جنوبی امپراتوری روسیه، طرح کم‌وبیش مشخصی در ذهن داشت، لرد کرزن بود. از نظر وی، مصالح بریتانیا چنین ایجاب می‌کرد که پیش از احیای دوبارهٔ قدرت روسیه، خط حایلی از یک‌رشته کشورهای دوست در این حوزه

---

1. A. J. P. Taylor, *English History, 1914 - 1945*, Pelican Book, London, 1970, pp. 169 - 170.

2. David Fromkim, A *Peace to End All Peace, Creating the Modern Middle East, 1914 - 1922*, Penguin Books, London, 1991, parts IX - X.

تشکیل شود.[۳] ولی آن‌چه برای کرزن یگانه‌راه حفظ منافع امپراتوری به شمار می‌رفت؛ یعنی ایجاد رشته‌ای از کشورهای دوستِ حایل در مقابل روسیه، برای دیگر اعضای هیئت دولت بریتانیا از چنین اولویتی برخوردار نبود. اکثر اعضای کابینه با هرگونه اقدامی که می‌توانست تعهدات مالی و نظامی بیشتری برای بریتانیا فراهم آورد، مخالف بودند. تنها عضو کابینه که به تحولات این حدود نظر داشت، وینستون چرچیل وزیر جنگ بریتانیا بود، ولی با آرایی کاملاً مغایر با دیدگاه کرزن. چرچیل نیز بر خلاف دیگر اعضای کابینه که به رهاساختن اقوام و ملل آن سامان به حال خود اعتقاد داشتند ـ یا به تعبیر نه‌چندان مؤدبانه‌ی بالفور این که «از این امکان برخوردار شوند که به سوء ادارهٔ خود ادامه داده و حتی اگر هم میل دارند، گلوی یکدیگر را هم ببرند» ـ خواهان مداخله‌ای جدّی و گسترده بود. ولی نه به نفع دول حایل مورد نظر کرزن بلکه به نفع ارتش‌های سفید روس که در کنار مبارزه با بلشویسم، اعادهٔ اقتدار امپراتوری را نیز در نظر داشتند. بخش عمده‌ای از تناقض‌های بنیانی خط‌مشی‌های بریتانیا در قفقاز که در اشاره به عملیات سپاه داوطلب دنیکین در شمال قفقاز با نمونه‌هایی از آن روبرو شدیم، در این اختلاف‌نظر ریشه داشت.[۴]

ولی با این حال، هم چرچیل و هم کرزن که هر دو به نوعی خواهان تداوم حضور سیاسی و نظامی بریتانیا در منطقه بودند در اقلیت قرار داشتند؛ و دولت بریتانیا، همانگونه که اشاره شد، در مه ۱۹۱۹ / رجب ۱۳۳۷ تصمیم خود را برای فراخوانی نیروهای مستقر در قفقاز اعلان کرد.

فراخوانی نیروهای انگلیسی از قفقاز

اگرچه در خودِ قفقاز در باب برنامه‌ها و اهداف نهایی انگلیسی‌ها در آن حدود، حدس‌ها و گمان‌های متفاوتی شایع بود، از جمله آن که «... مطابق قرارداد کنفرانس صلح... قوای انگلیس... کلیهٔ قفقاز و ماوراء بحر خزر را رسماً به مدت دو سال اشغال و مأمورین دولت انگلستان شخصاً امور داخل نقاط مذکور را به دست گرفته... و حکومت‌های جدیدالتأسیس را منحل خواهند کرد...»[5] ولی برای مقامات بریتانیا از همان بدو کار؛ یعنی از همان دوره‌ای

3. David Gilmour, *Curzon*, Papermac, London, 1995, pp. 513 - 15.

4. *Ibid*, p. 414.

برای آگاهی بیشتر درباره آراء و عملکرد چرچیل در قبال روسیه سفید، بنگرید به:

Robert Rhodes James, *Churchil : A Study in Failure, 1900 - 1939*, Penguin Books, London, 1973, pp. 132 - 158.

۵. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۱۶۵۲، ۱۲ جمادی‌الاول ۱۳۳۷ (۱۳/۹ ۳۷).

که به مداخلهٔ نظامی در قفقاز تصمیم گرفتند، کاملاً روشن بود که این مداخله و حضور نظامی ـ سیاسی جنبه‌ای موقت و گذرا خواهد داشت.

در واقع هنوز از حضور نیروهای نظامی بریتانیا در قفقاز سه ماه بیشتر نگذشته بود که دولت بریتانیا به احضار آن‌ها تصمیم گرفت و به همین دلیل در ۳۰ ژانویهٔ ۱۹۱۹ / ۲۷ ربیع‌الاخر ۱۳۳۷، لوید جرج از شورای عالی متفقین خواست که برای رسیدگی به مسائل جاری در قفقاز و ترکیهٔ عثمانی تا پیش از روشن‌شدن وضع آن‌ها در کنفرانس صلح پاریس یک نشست فوری برگذار کنند. جایگزینی نیروهای ایتالیایی به جای قوای بریتانیا، یکی از تصمیم‌هایی بود که در این اجلاس اتخاذ شد؛ پیشنهادی که امکان عملی نداشت و مقامات ایتالیا نیز پس از یک بررسی اولیه آن را رد کردند؛ تدابیر دیگری چون احتمال نقش فعالانه‌تر ایالات متحد آمریکا در قفقاز به مثابه جایگزین بریتانیا که برای مدتی مورد بحث بود، نیز به همان‌اندازه غیرعملی بود و به جایی نرسید. سرانجام، در مه ۱۹۱۹ / شعبان ۱۳۳۷، دولت بریتانیا رسماً اعلان کرد که قصد دارد تا اوت / ذیقعدهٔ همان سال قوای خود را ـ به استثنای واحدهای مستقر در باطوم ـ از کل قفقاز احضار کند.[۶]

ترک‌های عثمانی

براساس مادهٔ ششم عهدنامهٔ ترک مخاصمهٔ مُدرُس، ترک‌ها تعهد کرده بودند که قوای خود را به آن‌سوی مرزهای پیش از جنگ عثمانی و روسیه برگردانند. ولی همانگونه که قبلاً اشاره شد، مقامات نظامی ترک گذشته از تأخیر و تعلل حتی‌المقدور در این امر، سعی کردند با صدور اجازهٔ ادغام بخشی از نیروهایشان در قالب تشکیلات نظامی رسمی و غیررسمی مسلمان‌ها ـ مانند واحدهایی که به قوای جمهوری آذربایجان پیوستند و یا گروه نوری‌پاشا که در میان نیروهای مسلمان شمال قفقاز پناه گرفت ـ و همچنین ایجاد پاره‌ای سازمان‌های جایگزین، بخشی از دستاوردهای نظامی و سیاسی خود را در قفقاز حفظ کنند. یکی از عوامل مهمی که در نهایت به توفیق ترک‌ها در بازسازی توان نظامی و اقتدار دوبارهٔ آن‌ها از لحاظ سیاسی کمک کرد، ناتوانی متفقین، یا به عبارت دقیق‌تر، بریتانیا در نظارت دقیق بر اجرای مفاد معاهدهٔ ترک‌مخاصمهٔ مُدرُس بود؛ بر اساس توافق متفقین در مراحل پایانی

---

6. Nassibian, *op. cit.,* p. 159.

در یکی از گزارش‌های ساعدالوزاره نیز به موضوع قشون ایتالیا اشاره شده است (کنسولگری باکو، ۴۳۷، ۱۴ شعبان ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۶}$ ۳۷).

جنگ، این نیروهای نظامی بریتانیا بودند که می‌بایست مسئولیت عملیات جاری بر ضد ترک‌ها را در «قلمرو کازاک [های جنوب روسیه]، ارمنستان، گرجستان و کردستان» عهده‌دار می‌شدند.[7]

در این مرحله، گذشته از ناتوانی نظامی متفقین در تحمیل شرایطشان بر عثمانیِ شکست‌خورده ولی پابرجا، عامل دیگری نیز مؤثر واقع شد؛ متفقین درباره‌ی سرنوشت آتی عثمانی اتفاق‌نظر نداشتند؛ برای مثال در حالی که پاره‌ای از مقامات بریتانیا مانند لوید جُرج و وزیر امور خارجهٔ او بالفور، بر تجزیهٔ کامل عثمانی و تحدید قلمرو ترک‌ها به منطقهٔ کوچکی در دل آناتولی تأکید داشتند، گروه دیگری از سیاستمداران انگلیسی مانند وینستون چرچیل، در درازمدت حضور یک ترکیهٔ نیرومند را برای مقابله با خطر روسیه، لازم و ضروری می‌دانستند. گذشته از مقامات دایرهٔ هند امپراتوری، و در رأس آن‌ها لرد مونتگیو، وزیر امور هند که به صورتی سنتی نسبت به خطر پیشروی روسیه حساسیت داشتند، لرد کرزن که در پی استعفای بالفور در اکتبر ۱۹۱۹ / محرم ۱۳۳۸ وزارت امور خارجه بریتانیا را بر عهده گرفت، نیز بر همین اعتقاد بود. اقدام نسنجیدهٔ لوید جُرج در تشویق یونانی‌ها به حمله به ازمیر و آناتولی در مه ۱۹۱۹ / شعبان ۱۳۳۷ که در نهایت موجب انگیختن مقاومت ملی ترک‌ها و برآمدن نهضت مصطفی کمال‌پاشا گردید، آخرین حرکت قابل‌توجه جناح مقابل بود.[8]

شورای اسلامی قارص

در چنین وضعیتی بود که نهضت مقاومت ترک‌ها در دل آناتولی، و در واکنش مستقیم به تحولاتی که در قفقاز جریان داشت، شکل گرفت. گام اول را یعقوب شوقی‌پاشا، فرماندهٔ سپاه نهم عثمانی نهاد که برخلاف نص صریح معاهدهٔ مُدرُس که بر عقب‌نشینی سریع قوای تحت فرمانش به مرزهای پیش از جنگ تأکید داشت، تخلیهٔ قارص را حدود دوماه به تأخیر انداخت و در این فاصله زمینهٔ پی‌ریزی تشکیلاتی را فراهم آورد که در اوایل نوامبر ۱۹۱۸ / اواخر محرم ۱۳۳۷، به صورت «شورای اسلامی قارص» ـ «قارص اسلامی شوراسی» ـ پدیدار گشت. این تشکیلات که به رهبری بنیانگذار آن، فخرالدین‌بیگ پیرزاده و ابراهیم‌بیگ جهانگیرزاده و با حمایت شوکت‌پاشا، یک نیروی نظامی هشت هزار نفره تأسیس کرد، ادارهٔ

---

7. Gökay, *op. cit.,* p. 55.

8. *Ibid.*

قارص را بر عهده گرفت، و بخش‌هایی از ایالات مجاور گومری [آلکساندروپل]، آخالکلاکی، آخالتسیخه و باطوم را از عثمانی‌ها تحویل گرفت.

شورای قارص که در اواسط ژانویهٔ ۱۹۱۹ / ربیع‌الثانی ۱۳۳۷، با برگزاری کنگره‌ای با حضور یکصد نماینده که نمایندگانی از دیگر اقوام و ملل ساکن در آن حدود را مانند روس‌ها و یونانی‌ها نیز دربر می‌گرفت خود را «جنوب غرب قفقاز حکومتی موقتی ملیسی»، یا به عبارت دیگر «جمهوری جنوب‌غرب قفقاز» خواند و حوزهٔ گسترده‌ای از مناطق مسلمان‌نشین جنوب غرب قفقاز را که از باطوم، درکنار دریای سیاه تا نخجوان، در امتداد رود ارس شامل می‌شد، قلمرو خود اعلان کرد.[9]

اگرچه در پی عقب‌نشینی نیروهای عثمانی به مرزهای پیش از جنگ، جمهوری جنوب‌غرب قفقاز نیز دوام چندانی نیاورد و با تفویض ادارهٔ بخش‌های جنوب قارص به ارمنی‌ها در آوریل ۱۹۱۹ / رجب ۱۳۳۷ دوران فرمانروایی آن به پایان آمد، ولی خواست مقاومت مسلمان‌های جنوب‌غرب قفقاز که به هیچ‌وجه حاضر به پذیرش حاکمیت ارمنی‌ها نبودند، از میان نرفت. ژنرال یعقوب شوکت‌پاشا، که در پی تخلیهٔ قارص و عقب‌نشینی نیروهای تحت‌فرمانش ـ سپاه نهم ـ به مرزهای پیش از جنگ، در ارزروم مستقر شده بود، با اینکه از توانایی و ابتکار لازم جهت بهره‌برداری از این زمینهٔ مستعد برخوردار نبود، ولی جانشینش برخوردار بود.[10]

خطمشی جدید ترک‌ها

در مارس ۱۹۱۹ / جمادی‌الثانی ۱۳۳۷، ژنرال کاظم قرابکر که در خلال تحولات پایانی

---

9. Allen and Murattof, *op. cit.*, pp. 498 - 97; Hovannisian, *Republic*, Vol. I, p. 201.

اگرچه در پاره‌ای از مآخذ ترکی، از جمله مقالهٔ ذیل به قلم التفات علی‌یارلی، تحولات جاری در بخش‌های مسلمان‌نشین جنوب ایروان و نخجوان در تطابق با فعالیت‌های جمهوری قفقاز دیده شده است

ИлтиФат АлJарлы, "4энУ5–ГэрбЫ ГаФга3 Гарс–Демократик РеслYбликасы ве ARaz – TYRк РеслYбликасы", *Müsavat*, No. 1(5), 1993, s. 30 - 35).

ولی در اسناد و گزارش‌های ایران که بیشتر بر رخدادهای نخجوان و اردوباد ناظر است تا شرور و خمارلو ـ منتهی‌الیه شمالی این حدود که به قارص نزدیک‌تر بود ـ نشانیِ دال بر تأییدِ این استنباط دیده نمی‌شود. در واقع، تنها در یکی از گزارش‌های کنسولگری باکو است که احتمالاً تحت‌تأثیر اخبار جراید از «جمهوریت ارس» نام برده که «... در امتداد رود ارس واقع شده، از محالات مسلمان‌نشین ایروان عبارت است...» (کنسولگری باکو، شمارهٔ ۱۱۸، ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ (۱۳/۹ ـ ۳۷).

10. Hovannisian, *Repuplic*, Vol. I, p. 425; Fahri Belen, *20nci Yuzyilda Osmanli Devliti*, Remzi Kitabevi, Istanbul, 1973, 386.

جنگ از فرماندهان اصلی چیرگی عثمانی‌ها بر قارص و ارزروم بود، به فرماندهی سپاه پانزدهم منصوب شد که با نیرویی معادل چهار لشکر، حوزهٔ جنوب قفقاز و شمال‌غرب مرزهای ایران را تحت پوشش داشت. کاظم قرابکر به محض استقرار در منطقه با بهره‌برداری از نگرانی گسترده‌ای که در پی واگذاری قارص به ارمنیان و احتمال واگذاری دیگر نقاط مسلمان‌نشین جنوب قفقاز بدان‌ها حاصل شده بود، تحرکات سیاسی و نظامی دامنه‌داری را آغاز کرد که در نهایت به رکن عمدهٔ نهضت مقاومت ملی ترک‌ها و بنیان جمهوری ترکیه منجر شد.[11]

گسترش فوق‌العادهٔ موجی از شایعات گوناگون در باب هجوم عنقریب نظامیان ارمنی، یکی از نخستین نشانه‌های این حضور و تکاپوی جدید بود که جوانبی از آن نیز در ایران بازتاب یافت؛ بنا به گزارش کارگزار ماکو، عزت‌افندی‌نام از اتباع عثمانی در اواجیق شایع کرده بود که «... به حکومت بایزید تلگرافاً امر رسیده بایزید را الی وان و بتلیس و موش به ارامنه داده شده، مسلمین آن‌طرف‌ها به آناتولی نقل خانه نمایند...»[12]

از گزارش‌های موجود چنین برمی‌آید که در این مرحله، عثمانی‌ها به صِرفِ ترس و وحشت موجود از چیرگی ارمنی‌ها اکتفا نکرده، برای دامن‌زدن به این نوع نگرانی‌ها بر ضد خودِ مسلمان‌ها نیز دست به کار شده بودند. در اوایل جمادی‌الاول ۱۳۳۷ / ۶ فوریه ۱۹۱۹، کارگزاری ماکو به نقل از یکی از «مأمورین عثمانی... که به ماکو آمده بود و به علم یقین روایت

---

11. Hovanissian, *Republic*, Vol I, p. 425.

با توجه به گزارش‌های بعدی کنسولگری تفلیس دربارهٔ سرنوشت حدود ده‌هزار نفر از اهالی ایرانی‌تبار قارص که در پی هجوم ارمنی‌ها به آن حدود در جمهوری‌های آذربایجان و گرجستان پناهنده شده بودند، جای آن داشت که بخش عَلی‌حِدّه‌ای نیز به بررسی تحولات قارص اختصاص می‌یافت، ولی متأسفانه در گزارش‌های موجود فقط از مراحل پایانی حضور این ایرانیان در قارص، اطلاعاتی در دست است؛ این که بخش معتنابهی از آنان در روستاهای کاراکاش، کولوران، انیالیخ، گیتای، ابلانی، اقراوزم، استاخان و اُسنیک پراکنده بودند. روستاهایی که به رغم اعلان بی‌طرفی، و اهتزاز پرچم ایران بر فراز منازل، مورد تعرض ارمنی‌ها قرار گرفته و در نهایت ساکنانش آواره شدند (کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۱۹۷، ۲۳ حمل ۱۳۳۸ و «ترجمهٔ تلگراف ژنرال قونسولگری به وزیر امور خارجهٔ ارمنستان» که ضمیمهٔ آن است و همچنین پاسخ سفارت ارمنستان به اعتراض‌های ایران در این زمینه به شمارهٔ ۲۷۲، ۵ رمضان مطابق ۳ جوزا ۱۲۹۹ (۱۵/۴۳ ۳۸).

در کتاب گوک‌دمیر که به مشخصات ذیل یکی از مهم‌ترین منابع موجود در این زمینه به شمار می‌رود نیز مطالبی در باب وجه ایرانی تحولات قارص ملاحظه نشد و این در حالی است که پاره‌ای از نقش‌آفرینان این صحنه، شیعی‌مذهب بودند و از اسامی آشکار ایرانی برخوردار.

Ahmet Ender Gökdemir, *Cenûb-I Garbî Kafkas Hükumeti*, Atatürk Arastirma Merkezi, Ankara 1998.

۱۲. کارگزاری ماکو، شمارهٔ ۱۹۳، ۲۷ حوت [۱۵ جمادی‌الثانی] ۱۳۳۷ (۴۲/۶ ۳۷).

می‌کرد...» گزارش نمود که «... عثمانی‌ها در این روزها بعضی اشخاص مقتدر و فعال در صورت خفی به قفقاز فرستادند که مسلمان‌های آنجا را پروپغانت و دلالت کرده و از جوانان مسلمان قفقاز چته تشکیل داده، مثل مسلک قدیمهٔ کمیتهٔ داشناقساتان در صورت خفی (ارامنه) قفقاز را تضییق و چنان وانمود نمایند که از طرف ارامنه تجاوز کرده و مسلمانان را صدمه بزنند و مسلمین را به فریاد مظلومیت وادار نمایند که صدای مظلومیت آن‌ها به گوش دول معظمه برسد...»[۱۳]

تحریک کردها

با این حال، تا جایی که به ایران مربوط می‌شد، ظهور دوبارهٔ ترک‌ها به عنوان یک نیروی مؤثر منطقه‌ای بیش از هر چیز بر تحولات جاری در میان عشایر کرد و در درجهٔ اول کردهای شمال‌غرب کشور تأثیر نهاد؛ عشایری که در خلال رویارویی‌های روس و عثمانی در طول جنگ، کم‌وبیش، به همراهی از عثمانی‌ها عمل کرده بودند و اینک نیز مستعد ادامهٔ همان نقش بودند. در این مرحله چهرهٔ اصلی کردها را اسماعیل‌آقا شکاک ـ سمکو ـ تشکیل می‌داد که با استفاده از نابسامانی‌های حاصل از جنگ بخشهای وسیعی از مناطق غربی دریاچهٔ ارومیه را تحت اختیار گرفته بود.

در اواسط جمادی‌الاول ۱۳۳۶ / اواخر فوریهٔ ۱۹۱۸، کارگزار خوی در گزارشی از فعالیت دوبارهٔ عثمانی‌ها در منطقه، ضمن اشاره به تلاش‌های پیشین آن‌ها برای ایجاد ارتباط با سمکو، خاطرنشان ساخت «... از قراری که در این اواخر از حرکات بعضی از مأمورین عثمانی استنباط می‌شود، گویا هنوز بعضی از مراکز عثمانی از اجرای همین منظور منصرف نشده... چنان‌چه یکی از همین وسایل، اعزام فرج‌الله‌بیک است که از طرف باش‌شهبندری به خوی... خیلی محرمانه با اسمعیل‌آقا مکاتبه دارند و آمدن سیدطه هم به ارومی و اتحاد او با رؤسای عشایر شکاک گویا برای تعقیب همین مسئله و حاضرکردن زمینه باشد...»[۱۴]

در اواخر مه ۱۹۱۹ / شعبان ۱۳۳۶، که زمینهٔ موردبحث تاحدودی حاضر شده بود، کاظم قرابکر و مؤسسه‌ای که تحت عنوان «انجمن دفاع از حقوق ولایات شرقی» بر ضد واگذاری این حدود به ارمنیان برپا کرده بود، رسماً بر ضد متفقین و حکومت دست‌نشاندهٔ آن‌ها در استانبول علم طغیان برافراشت. در گزارشی که کارگزاری خوی در همین ایام در

---

۱۳. کارگزاری ماکو، شمارهٔ ۱۶۱، ۱۸ دلو [۵ جمادی‌الاول] ۱۳۳۷ ($\frac{۴۲}{۶}$ ۳۷).

۱۴. کارگزاری آذربایجان، سواد راپرت کارگزاری خوی، شمارهٔ ۳۹۴، ۱۶ جمادی‌الاول ۱۳۳۷ ($\frac{۴۲}{۱۹}$ ۳۷).

بازتاب تحولات مزبور در سرحدات غربی کشور به تهران گزارش کرد، ابعاد ضدایرانی‌ای که این تحرکات به خود گرفت، کاملاً آشکار است. به نوشتهٔ کارگزار خوی «... چندروزی قبل جاویدبیگ کماندان و یک‌نفر صاحب‌منصب که رئیس قشون مقیمین وان هستند، مجلسی مرکب از رؤسای عشایر وان و صاحب‌منصبان قشون تشکیل، و پیشنهاد کرده‌اند که دولت ایران با تحریک انگلیس‌ها با ارامنه عقد اتحاد بسته‌اند که به این حدود حمله آورده، ما را از اینجا بیرون کرده، ارامنه را از [در؟] این نقاط حکومت و استقلال بدهند.» در ادامهٔ این گزارش آمده بود که صاحبمنصبان مزبور اظهار داشته بودند که «... بناء علیه با اهالی و با قشون باکمال قوت‌قلب به مدافعهٔ آن‌ها حاضر بوده، به شما اهالی وان قول قطعی می‌دهم که اگر از اسلامبول هم حکم نشود و محض تعقیب اسلامیت، تا آخرین قطرهٔ خون خود مقاومت کرده و نخواهم گذاشت ارامنه به این نقاط مسلط شوند...»[۱۵]

تغییر سیاست بریتانیا

آن‌چه از این تحرکات در ارتباط با تحولات ایران بازتاب یافت تنها بخشی حاشیه‌ای از این حرکت را تشکیل می‌داد؛ اصل ماجرا در بخش‌های جنوبی قفقاز جریان داشت که به تدریج با روشن‌شدن ابعاد گسترده‌ای که یافته بود، مقامات نظامی بریتانیا را به اتخاذ خط‌مشی‌ای به کلی متفاوت از پیش وادار کرد. انگلیسی‌ها که خود در این عرصه توان مقابلهٔ مستقیم با تحرکات اخیر ترک‌ها را نداشتند در اوایل آوریل / رجب همان سال تصمیم گرفتند همانگونه که قارص را تحویل ارمنی‌ها داده بودند، ادارهٔ نخجوان را نیز که تحت حکومت نظامی آن‌ها قرار داشت به دولت ارمنستان واگذار کنند.[۱۶]

از حدود یک‌هفته‌ای پیش از اعلان رسمی این موضوع، خبر واگذاری نخجوان به ارمنی‌ها شایع شده بود. در اواخر رجب / ۲۶ آوریل ۱۹۱۹، کارگزار خوی گزارش کرد که چندروز پیش یک‌نفر از کنسول‌های بریتانیا «... در شاه‌تختی ضمن نطق مفصلی که ایراد نموده، اظهار داشته است که دولت انگلستان نقاط بادکوبه [کذا] و ایروان و نخجوان و محال شرور را تا سرحد جلفا به ملت ارامنه واگذار، و در آن نقاط برای ملت مذکوره استقلال و مختاریت تام و تمامی داده است...»[۱۷] و طولی نکشید که با انتشار بیانیهٔ رسمی ژنرال دیوی،

---

۱۵. کارگزاری آذربایجان، سواد راپرت کارگزاری خوی، شمارهٔ ۶۹، ۲۰ شعبان ۱۳۳۷ (۳۷ $\frac{۱۴}{۲۱}$).

16. Hovannisian, *Republic*, Vol. I, pp. 236 - 237.

۱۷. کارگزاری آذربایجان، سواد راپرت کفیل کارگزاری خوی، شمارهٔ ۴۲، ۶ ثور [۲۵ رجب] ۱۳۳۷ (۳۷$\frac{۱۳}{۱۷}$).

فرماندهٔ قوای بریتانیا در آلکساندروپُل در ۳ مه ۱۹۱۹ / ۲ شعبان ۱۳۳۷، این تصمیم، صورتِ قطعی یافت.

در این بیانیه که به سه زبان روسی، ارمنی و ترکی منتشر شده بود، پس از اشاراتی چند به خاتمهٔ جنگ جهانی و فراهم‌آمدن فرصتی جدید برای یک زندگی مسالمت‌آمیز، خاطرنشان شده بود که «... دولت ما به جمهوری ارمنستان موسوم است؛ یعنی جمهوریت تمام ملل ساکن در ارمنستان...» و هرگونه تحریک و تشبثی که به انگیختن گروهی بر ضد گروه دیگر منجر شود، به اشّد مجازات تهدید شده بود.[۱۸]

با انتشار این بیانیه، التهابات و تنش‌هایی که این مدت تا حدودی فروکش کرده بود، از نو سر باز کرد؛ و در کنار آن، تلاش دوبارهٔ نخجوانی‌ها برای الحاقِ به ایران.

بنا به گزارش رئوف‌بیگ، نیابت کنسولگری ایران در نخجوان به محض انتشار خبر این تحولات جدید، جمعی از اهالی نخجوان و شرور و اردوباد و ویدی‌باسار «... با ازدحام و اتفاقِ تمام در مقابل نیابت قونسولگری دولت عِلّیه، جمع و با صدای بلند زنده‌باد شهنشاه را به آسمان بلند نموده...» بار دیگر خواست اعادهٔ حاکمیت ایران را بر آن حدود ابراز نمودند.[۱۹]

رئوف‌بیگ در تلگراف دیگری که همان‌روز به مکرم‌الملک نایب‌الایالهٔ آذربایجان فرستاد، توصیه کرد «که برای حفظ حقوق اِتباع دولت عِلّیهٔ ایران عده‌ای قشون رسمی، ژاندارم و پولیس اعزام فرمایند؛ چون اهالی وقتی که عساکر دولت عِلّیه را در نخجوان دیدند، به هیچ‌وجه از دولت عِلّیهٔ ایران جدا نخواهند شد...»[۲۰] علاوه بر این، وی ضمن ارسال نمونه‌ای از «اوراق صادرهٔ ارامنه»، خاطرنشان ساخت که «... اگر دولت عِلّیه بلاتأخیر اقدامات مجدانه نماید، این‌گونه ورقه‌های ارامنه فائده نخواهد داد...»[۲۱]

تلاش‌های مجدد ایران

در این میان مصدق‌دیوان، نمایندهٔ ایران در نخجوان که از تفلیس عازم تبریز بود، در پی مشاهدهٔ این تحولات و به ویژه پس از آگاهی از آخرین اقدام مقامات باکو برای جلب نظر

---

۱۸. «امر، نخجوان اوقروقنه، سنه ۳ مای ۱۹۱۹، شهر ایروان» به امضای «آلکساندروپول قول او[ر] دوسی قوماندانی کنرال انقیلیا دیوی» ($\frac{۱۳}{۱۷}$ ۳۷)

۱۹. [بدون سربرگ]، شمارهٔ ۲، اول شعبان ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۱۷}$ ۳۷).

۲۰. [بدون سربرگ]، شمارهٔ ۳، اول شعبان ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۱۷}$ ۳۷).

۲۱. همان.

نخجوانی‌ها برای الحاق به جمهوری آذربایجان، تصمیم گرفت که عجالتاً در نخجوان بماند؛ وی در راه تفلیس به نخجوان با گروهی متشکل از «... چند نفر وکیل و دو میلیون منات... و یک صاحب‌منصب کل با دوازده‌نفر صاحب‌منصب جزو برای تشکیلات نظامی...» مواجه شد که دولت آذربایجان برای جلب اهالی بدانجا اعزام داشته بود. مصدق‌دیوان که در این میان «... از همه قسم خیالات و ترتیبات آن‌ها کاملاً مطلع شده بود، در مقابل با خوانین و متنفذین نخجوان وارد مذاکره گردید «... که دولت آذربایجان قفقاز نمی‌تواند از شماها نگهداری نماید؛ زیرا که تکلیف خودشان معلوم نیست و به خاک نخجوان نیز راهی ندارند...» و در پی مذاکراتی از این دست «... با زحمات فوق‌العاده موفق شدم که دومیلیون پول دولت آذربایجان را رد کرده، نگذارم در نخجوان رایج شود و نیز طوری کردم که صاحب‌منصبانی که مشغول تشکیلات نظامی بودند، جواب کرده و اظهار داشتند نخجوان باید جزء ایران شود و هر چه بخواهد از دولت عِلّیه بخواهد...»[۲۲]

در این میان، محمدحسن‌میرزا، ولیعهد نیز از جانب تبریز حاج‌میرزاعلی هیئت را به نخجوان فرستاد که به توصیف مصدق‌دیوان «هم دارای جنبهٔ ملی و هم اعیانی» بود[۲۳] و او نیز بخشی از این مهم را بر عهده گرفت و در نتیجهٔ این اقدامات که کارگزار آذربایجان در ترتیب و پیشرفت آن سهم عمده‌ای برای میرزاعلی هیئت قائل بود[۲۴]، نخجوانی‌ها با عزمی بیش از پیش، بر خواست الحاق به ایران مصرّ شده و برای طرح و پیگیری خواسته‌های خود، هیئتی مرکب از شیخ‌عبدالجبار، شیخ‌الاسلام، مهدی‌قلی‌خان دیاربکری، حاج‌سیدباقر میرحیدر و حسین‌آقا نوروززاده انتخاب کردند که عازم تبریز شوند.[۲۵]

... و استقبال نخجوان از این تلاش‌ها

علاوه بر این، حکومت محلی نخجوان نیز در پی تشکیل یک اجلاس فوق‌العاده که با حضور طیف وسیعی از چهره‌های سرشناس محلی برگذار شد، اعلان کرد که «ما اهالی اسلامی نخجوان و حوالی آن، امروز با وکلای شرور و غیره، بالاتفاق جمع شده، مقدرات خودمان را در تحت‌نظر دقت گرفته، به یک‌صدا قطع کردیم که از این تاریخ خود را تبعهٔ ایران دانسته و به

---

۲۲. گزارش مصدق‌دیوان به نقل از وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۶۶۸، ۴ شعبان ۱۳۳۷، (۱۳/۱۷ ۳۷).
۲۳. همان.
۲۴. گزارش شمارهٔ ۱۳۶، ۲ شعبان خلیل‌مشاورالسلطان، کارگزار آذربایجان به نقل از وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۶۷۰، ۴ شعبان ۱۳۳۷ (۱۳/۱۷ ۳۷).
۲۵. سواد اعتبارنامهٔ وکلای نخجوان، حکومت محلیهٔ نخجوان، شمارهٔ ۱۴۷، ۵ نیسان ماه رومی ۱۳۳۵ (۱۳/۱۷ ۳۷).

موجب این اعلان، مأمورین گمرک خودمان را از جلفا و شاه‌تختی و اردوباد احضار، و گمرک‌خانه‌ها را لغو کردیم، در این صورت از ایران به اراضی نخجوان اشخاص بدون تذکره و اشیاء را بدون گمرک می‌توانید عبور بدهید. همین‌طور از اهالی نخجوان هم به خاک ایران بروند...»[۲۶]

دو روز بعد، مصدق‌دیوان که همراه هیئت مزبور حرکت کرده بود، ضمن مخابرهٔ تلگرافی از جلفا و توضیح آن که به علت فقدان وسیله دو روز است در آن حدود معطل مانده‌اند، اطلاع داد که «... الان تلگراف فوری از نخجوان رسیده که قشون ارامنه فردا به نخجوان می‌آیند و انگلیسی‌ها می‌گویند که آنجا در دست ارامنه خواهد بود...» و این که «... امروز یک نفر ژنرال آن‌ها با کلبعلی‌خان، رئیس قشون نخجوان می‌آیند مذاکره نمایند...» وی در پایان خواستار آن شد که «... علاج فوری در جلوگیری از ورود ارامنه بشود والا کار از دست خواهد رفت.»[۲۷]

در این میان، در حالی که بنابه گزارش هیئت اعزامی نخجوان از جلفا «... قشون ارامنه به نزدیکی ویدی‌باسار رسیده و از آنجا آذوقه خواسته و تکلیف ترک‌اسلحه کرده... و گفته بودند قشون ما از آنجا به طرف شمال و شرور و نخجوان و جلفا و اردوباد خواهند رفت که حکومت آنجا را دستگیر...» نمایند[۲۸]، وزارت امور خارجه ایران با ارسال نمونه‌هایی از گزارش‌های واصله از نخجوان به سفارت بریتانیا بر تلاش‌های دیپلماتیک خود برای جلب همراهی انگلیس‌ها افزود.[۲۹]

مصدق‌دیوان که اینک با هیئت اعزامی وارد تبریز شده بود، در گزارشی از اوضاع خاطرنشان ساخت که هیئت مزبور در پیگیری خواست الحاقِ دوباره به ایران، رشته‌تلگراف‌هایی را به نمایندگی‌های خارجی در ایران و همچنین کنفرانس صلح پاریس مخابره کرده‌اند؛ ولی با این حال و به رغم این که «... طوری حاضر برای تابعیت دولت عِلّیه شده‌اند که تا آخرین نفس ...» ایستاده‌اند «... ولی چون قشون ارامنه نزدیک است و متوحش، استدعای توجهات فوری دارند.»[۳۰]

---

۲۶. همان.
۲۷. گزارش ۱۴ ثور مصدق‌دیوان از جلفا در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۶۸۳، ۷ شعبان ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۱۷}$ ۳۷).
۲۸. گزارش کارگزاری آذربایجان، شمارهٔ ۳۶، ۲ شعبان در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۶۷۰، ۴ شعبان ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۱۷}$ ۳۷).
۲۹. یادداشت مورخ ۷ شعبان ۱۳۳۷ بر ذیل سند پیشین.
۳۰. گزارش ۱۷ ثور [۶ شعبان] مصدق‌دیوان در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۶۸۹، ۹ شعبان ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۱۷}$۳۷).
(ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد)

ریاستِ وزرا در پاسخ به یکی از عرایض نمایندگان نخجوان که در آن با اشاره به خواسته‌های مکرر آن‌ها برای «الحاق به وطن اصلی ایران» و این که «... عموم اهالی ولایت نخجوان و شرور و اردوباد و توابع، بعد از زوال استبداد و استیلای غاصبانهٔ امپراتوری روس با تمام احساسات وطن‌پرستانه چشم امید را به کعبهٔ آمال خود، دولت عِلّیه ایران، دوخته و انتظار دارند... مجدداً دولت عِلّیه این قطعهٔ جداشده را در تحت ادارهٔ خود آورد...»[۳۱] پاسخ داد که «... اولیای دولت آن‌چه لازم اقدام بود به عمل آورده و مقامات مقتضیه را از کیفیت امر مسبوق داشتند و فعلاً مشغول اقدام هستند و امیدوارند مقصود اصلی که رفاه و آسایش عموم اهالی نخجوان و توابع است، به عمل آید.»[۳۲]

کارشکنی بریتانیا

یکی از اقدامات اصلی دولت در این زمینه، ادامهٔ مذاکرات با مقامات انگلیسی بود؛ در یکی از این دیدارها که به علت غیبت سرپرسی کاکس، وزیرمختار بریتانیا با مستشار سفارت صورت گرفت، منصورالملک، رئیس ادارهٔ انگلستان وزارت امور خارجه، در پی طرح دیدگاه‌های ایران در مورد تحولات نخجوان، پاسخ گرفت که این مسائل مربوط به سرحدات است و باید در کنفرانس صلح مورد بحث قرار گیرد. اگرچه منصورالملک جواب داده بود که اگر حل‌وفصل این موضوع به کنفرانس صلح مربوط است «... به چه جهت رؤسای نظامیان انگلستان این‌اندازه ارامنه را در اشغال نخجوان و نقاط اطراف که اهالی آن متفق‌الکلمه به ایران تمایل دارند، تقویت می‌کنند، خوب است اقلاً ارامنه را مانع از اشغال شوند تا تکلیف نخجوان در کنفرانس صلح معین شود...» که ایراد درستی بود، ولی مستشار سفارت به صِرف وعدهٔ ابلاغ آرای ایران به لندن اکتفا کرده و از توضیح بیشتر امتناع نمود.[۳۳]

(ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل)
در اشاره به تلگراف‌هایی که در ابلاغ خواست الحاق به ایران از سوی وکلای مزبور به نمایندگی‌های خارجی در ایران مخابره شد، موارد ذیل ملاحظه می‌شود: سواد تلگراف وکلای نخجوان به سفرای دول انگلستان و آمریکا، ۱۷ ثور ۱۳۳۷؛ سواد تلگراف وکلای نخجوان و توابع توسط سفارت آمریکا به مستر ویلسون رئیس‌جمهور آمریکا، ۱۷ ثور ۱۳۳۷؛ سواد تلگراف وکلای نخجوان به سفرای دول معظم متفقه، ۲۹ ثور (۳۷$\frac{۱۳}{۱۷}$).

۳۱. ادارهٔ تلگرافی، تبریز ـ طهران، ۱۸ / ۱۹ ثور ۱۳۳۷، در ریاست وزرا، بدون شماره، ۱۵ حمل ۱۲۹۸ به نقل از: محمد دهنوی «برگ‌هایی از تاریخ»، *تاریخ معاصر*، کتاب چهارم، تهران: مؤسسه‌ی پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۱، ص ۲۱۰ و ۲۰۶.

۳۲. ریاست وزرا، بدون‌شماره، بدون‌تاریخ، به نقل از: *تاریخ معاصر*، کتاب چهارم، پیشین، ص ۲۱۰.

۳۳. وزارت امور خارجه، گزارش مذاکرات منصورالملک و مستشار سفارت بریتانیا، ۹ شعبان ۱۳۳۷ به نقل از: *تاریخ معاصر*، کتاب چهارم، پیشین، ص ۲۱۲.

امتناع مقامات سفارت از یک بحث و مذاکرهٔ صریح و مشخص در این زمینه، حتی در خلال ملاقات بعدی منصورالملک و مذاکراتش با سرپرسی کاکس نیز ادامه یافت. کاکس در پاسخ به اعتراض و ابراز تأسف ایران از «اقدامات خلاف‌انتظار» نظامیان بریتانیا بر این نظر بود که «... البته آن‌ها بدون تعلیمات لندن، این‌قبیل اقدامات را نمی‌نمایند و شاید این تعلیمات هم بر طبق نظریات مجلس صلح باشد که خواسته‌اند نواحی نخجوان و توابع به تصرف ارامنه داده شود...»[۳۴] و هنگامی هم که منصورالملک خاطرنشان ساخت که «... تا به حال صحبتی از این مطلب به میان نبود و جواب مخابرات اخیر سفارت هم از لندن نرسیده است که کیفیت امر معلوم شود...» باز هم کاکس طی پاسخی دو پهلو و مبهم «... اظهار داشتند، شاید هم چنین نباشد.»[۳۵]

در حالی که کاکس وعده می‌داد که «مراتب را به مصادر نظامی قفقاز تلگراف کند...» و منصورالملک نیز مؤکداً خاطرنشان می‌ساخت که «... ماجداً تقاضا داریم نظامیان را از این اقدامات ممنوع دارید والّا علاوه بر سوء اثرات فعلی مشکلات عمده در آتیهٔ نزدیک تولید خواهد شد...»[۳۶]، مقامات نظامی بریتانیا در قفقاز برنامه‌های خود را پیش بردند. سرانجام، ژنرال دیوی پس از مقدماتی چند و پیام‌های شِداد و غِلاظ به مردم نخجوان که، «... قشون ارمنی وارد نخجوان خواهد شد. اگر احدی از مسلمان‌ها ایستادگی و تیری به طرف ارمنی‌ها خالی نمایند، مثل این است که تیر به سمت ما انداخته و به دولت ما اعلان حرب نموده‌اند...»[۳۷] از طریق راه‌آهن راهیِ نخجوان شد؛ نخستین رویارویی در ایستگاه شاه‌تختی، نرسیده به نخجوان صورت گرفت که ژنرال دیوی در پاسخ به اعتراض مردم نسبت به چیرگی ارمنی‌ها که گفته بودند «... قطعاً آن‌ها را نمی‌توانیم قبول نماییم؛ آن‌ها اولاد و برادرهای ما را کشته‌اند، چگونه می‌توانیم که با آن‌ها همسایه گشته، اطاعت نماییم...» یکی از رئیس‌سفیدان شاه‌تختی را به «... سبب همین اعتراض، کتک زده و گفته است که اگر اطاعت نکنید با قوهٔ سپاهی انگلستان شما را تأدیب و به اطاعت مجبور خواهیم کرد...»[۳۸]

در خودِ نخجوان نیز هنگامی که در ۱۳ مه / ۱۲ شعبان ۱۳۳۷، ژنرال دیوی در معیت

---

۳۴. وزارت امور خارجه، گزارش مذاکرات منصورالملک و سر پرسی کاکس، ۱۱ شعبان ۱۳۳۷، به نقل از: *تاریخ معاصر*، کتاب چهارم، پیشین، ص ۲۱۸.

۳۵. *همان*.

۳۶. *همان*.

۳۷. ادارهٔ تلگرافی، تبریز به طهران، بدون‌شماره و تاریخ، به نقل از: *تاریخ معاصر*، کتاب چهارم، پیشین، ص ۲۵.

۳۸. کارگزاری ماکو، شارهٔ ۲۶، ۲۳ ثور [۱۲ شعبان] ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۱۷}$ ۳۷).

گورگ وارشامیان، حاکم منصوب مقامات ایروان وارد شهر شد، وضع بر همین منوال پیش رفت؛ در ایستگاه راه‌آهن شهر، ژنرال دیوی خطاب به کلبعلی‌خان و دیگر سران مسلمین که به استقبال آمده بودند، اظهار داشت «... که بنا به قرارداد و تصدیق متفق‌های دول معظمه؛ یعنی دولت انگلستان و آمریکا و فرانک و ایتالیا، قرار قطعی گذاشته‌اند که محال‌های فوق‌الذکر را موقتاً تا ختام مجلس صلح، تحت ادارهٔ حکومت ارامنه واگذار نموده‌اند...»[۳۹]

در اینجا نیز مردم در مقام اعتراض برآمده و حتی شخص کلبعلی‌خان از طریق ژنرال دیوی از دولت بریتانیا خواست که با تقاضای الحاق دوبارهٔ نخجوان به قلمرو ایران موافقت کند که این نیز بی‌اثر ماند[۴۰]؛ «... هر چه مسلمانان فریاد کردند که ما تماماً اصلاً ایرانی بوده و حالا هم به دولت عِلّیهٔ ایران عریضه داده‌اند که ما ملحق خواهیم شد... ژنرال دیوی خواهش مسلمانان را قبول نکرده، و جواب قطعی داد که حتماً این فرمان متفقین را باید قبول نمایید و اگر کسی از مسلمانان ضد این حکم رفتار نماید، مثل این است که به علیه متفقین رفتار نموده است...»[۴۱]

---

۳۹. [بدون سربرگ]، سواد تلگراف، نمرهٔ ۸ نیابت کنسولگری نخجوان، به نقل از: *تاریخ معاصر*، کتاب چهارم، پیشین، ص ۲۲۰.

40. Hovannisian, *Republic*, Vol, 1, p. 245.

۴۱. [بدون سربرگ]، سواد تلگراف، نمرهٔ ۸ نیابت کنسولگری نخجوان، به نقل از: *تاریخ معاصر*، کتاب چهارم، پیشین، ص ۲۲۰.

فصل ششم

مقدرات سرزمین‌های از دست رفته

در ۱۳ ذیقعدهٔ ۱۳۳۷ / ۱۰ اوت ۱۹۱۹، میرزاحسن‌خان وثوق‌الدوله که حدود یک‌سال بود در مقام ریاست‌وزرا زمام امور را در دست داشت با اعلان خبر انعقاد قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ ایران و انگلستان، عرصهٔ سیاست ایران را هم از لحاظ داخلی و هم از نظر خارجی، به کلی دگرگون ساخت. قرارداد ۱۹۱۹ که از نقطه‌نظر بریتانیا گام مؤثری در تحکیم موقعیت منطقه‌ای بریتانیا در دفاع از هند بود، از دید ایران نیز در مجموع تلاشی محسوب می‌شد برای فایق‌آمدن بر انبوهی از مسائل داخلی مانند ناامنی و فقدان قوای تأمینیه؛ تهی‌بودن خزانه و عایدات مالیاتی لاوصول؛ انسداد ابواب تجارت و رفع سختی ارزاق عمومی،... که چند و چون آن‌ها خارج از موضوع اصلی این بررسی است. این قرارداد یک وجه سیاست خارجیِ آشکار نیز داشت؛ وثوق‌الدوله امیدوار بود که با این اقدام در کنار حل‌وفصل مسائل فوق‌الذکر، برای رفع تعطیل از مناسبات خارجی و بالاخص روشن‌ساختن «... روابط با دولت انگلستان، دولتی که در آن‌موقع بیش از همه مساعدت و مخالفتش مؤثر در وضعیات داخلی بود...» نیز اقدام کند.[1]

اهداف خارجی وثوق‌الدوله

تحولاتی که در این مراحل پایانی جنگ، کل وضعیت قفقاز را دگرگون ساخت، وضعیت سیاسی ایران را نیز دستخوش تغییراتی اساسی کرد؛ لشکرکشی‌های گستردهٔ دولت‌های

---

۱. اعلامیهٔ رسمی ریاست وزرا، مورخ ۱۳ ذیقعدهٔ ۱۳۳۷، به نقل از حسین مکی، *زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه*، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷، ص ۲۹.

بیگانه در طول جنگ؛ و آشوب و قحطی و دیگر نابسامانی‌های حاصل از آن، ایران را ضعیف‌تر از آن گردانیده بود که بتواند آن‌چنان که ایرانیان در مراحل نخست گشایشِ حاصل از فروپاشی امپراتوری روسیه تزاری آرزو داشتند، به یکباره آزادی و استقلال ازدست‌رفتهٔ کشور را اعاده کند. در این مرحله، واقعیتِ چیرگیِ نظامی بریتانیا بر قسمت‌های وسیعی از ایران و همچنین وابستگی اجتناب‌ناپذیر تشکیلات اداری مملکت به پشتیبانی مالی دولت بریتانیا برای تأمین هزینه‌های جاری کشور، آشکارتر از آن بود که بتوان آن را نادیده گرفت.

وثوق‌الدوله در مروری بر تحولات اخیر ایران و به ویژه یک‌سالی که وی نخست‌وزیری را در دست داشت، عواملی چون «... تبدیل سیاست دنیا در نتیجه‌ی جنگ بین‌المللی و طرح خطوط و نقوش اصلیه در نقشهٔ جغرافیای عالم، مخصوصاً پس از انقلاب و تشنج عظیم روسیه و سعی و تلاش هر یک از قطعات مجاور مملکت ما برای تقویت و نیرومندی خویش و اتصالات آن‌ها به دول قویتر و نیرومندتر...» را از جمله مواردی دانست که می‌بایست در اتخاذ یک خط‌مشی جدید سیاسی ملحوظ می‌شد.[۲]

در کنار اصول کلی این خط‌مشی جدید که بر اصلاح نظام اداری، تشکیل یک قشون متحدالشکل و توسعه‌ی خطوط مواصلاتی کشور استوار بود، اصولی که تحقق آن‌ها در درجهٔ اول منوطِ به «... توسل به کمک‌های فنی و مالی خارجی...» بود، رفع مشکلات ایران در عرصهٔ سیاست بین‌المللی نیز مدّنظر قرار داشت. وثوق‌الدوله در اشاره‌ای سربسته به این مشکلات، «... زیرا اظهار و اعلام آن‌ها فعلاً نیز خالی از اقتضاء است و ارباب فراست با مختصر تأمل و توجهی به وضعیات بین‌المللی می‌توانند آن حقایق را دریافته و تصمیمات دولت را تقدیر نمایند...» به ذکر همین نکته بسنده کرد که «... قسمتی از این حقایق مربوط به سیاست گذشتهٔ ایران در مدت امتداد جنگ بود که سعی و کوشش نمایندگان دولت را در کنفرانس صلح دچار موانع و اشکالات کرد...» که اینک به رفع آن‌ها امیدوار بود، زیرا در کنار قرارداد «... به موجب مراسله و تعهدات رسمی جداگانه به تحصیل مساعدت دولت انگلستان برای موفقیت با تقاضاهای مشروع مملکت در کنفرانس صلح موفق گردیده است.»[۳]

---

۲. *همان*، ص ۳۳.

۳. *همان*، صص ۳۵ ـ ۳۴.

منظور وعدهٔ مساعدت بریتانیا در تسویهٔ موارد ذیل بود که طی مراسلهٔ ضمیمهٔ قرارداد به دولت ایران ابلاغ شد: «۱. تجدیدنظر در معاهدات حاضرهٔ بین دولتین؛ ۲. جبران خسارات مادی وارده به مملکت ایران به واسطهٔ دول متخاصم دیگر؛ ۳. اصلاحات خطوط سرحدی ایران در نقاطی که طرفین آن را عادلانه تصور نمایند.»

قفقاز ایرانی

با فروپاشی امپراتوری روسیه در کنار تحرکات و فعالیت‌های مشخصی که برای نیلِ به استقلال و تشکیل یک‌رشته واحدهای مملکتی در میان اقوام و ملل قفقاز شکل گرفت، در میان بخشی از مجامع مسلمان حدود جنوبی قفقاز نیز تمایل آشکاری بروز کرد جهت بازگشت به وضعیت پیش از استیلای روسیه؛ یعنی اعادهٔ حاکمیت ایران بر آن حدود.

بروز یک‌چنین تمایلاتی به فروپاشی کامل اقتدار روسیه منتظر نمانده، حتی در همان مراحل نخستِ تحولات روسیه نیز خود را نشان داد. شاهزاده نادرمیرزا، نایب کنسول ایران در گنجه، در گزارشِ جشنی که در اواخر شعبان ۱۳۳۵ / اواسط ژوئن ۱۹۱۷ با حضور گروهی از اتباع ایران و مقامات محلی به مناسبت تولد احمدشاه برگزار شده بود، از مذاکرات خود با خلیل‌بیگ خاص‌محمدأُف، حاکم گنجه سخن به میان آورد که به وی «... مخصوصاً اظهار داشت... اهالی قفقاز روابط تاریخی خودشان را با مملکت ایران هیچ‌گاه فراموش نکرده، امیدوار هستند که مِن‌بعد، برخلاف سابق، با کمال آزادی علاقهٔ قلبی خودشان را ظاهر ساخته، با یک صمیمیت و یگانگی و اتحاد مستحکمی با خودِ ایرانیان دست به دست داده، برای ترقی و سعادت ایران خدمات شایانی خواهند کرد...»[۴]

این تمایل که در مراحل بعد نیز از سوی رؤسای طوایف گنجه نیز همراه با نوعی خوش‌خیالی عشایری به کنسولگری ایران ابلاغ شد ـ این که «... اگر در این‌موقع دولت ایران یک‌عده قشون نظامی که از ده الی پنج هزار باشد از طرف رود ارس و پل خداآفرین وارد نماید قول می‌دهیم که ایالات گنجه و بادکوبه را فوراً مطیع و تسلیم نماییم...»[۵] ـ فقط به حول و حوش گنجه محدود نبود و در پاره‌ای از دیگر مناطق جنوبی قفقاز و در ابعادی به‌مراتب گسترده‌تر نیز بروز یافت که مهمترین آن حوزهٔ نخجوان بود. همانگونه که قبلاً خاطرنشان شد، از همان مراحل نخست کار یعنی در گرایش‌هایی از همین‌دست بود که در اوایل جمادی‌الاول ۱۳۳۶ / اواسط فوریهٔ ۱۹۱۸، گروهی از مسلمان‌های آن حدود را بر آن داشت که از اقبال‌السلطنه بخواهند که آرزوی آن‌ها را برای پذیرفتن تبعیت ایران به دولت ابلاغ کند.[۶]

در کنار این تحولات که جنبهٔ منطقه‌ای داشت، برخی از تحولات جاری در سطح مناسبات بین‌المللی نیز سیری مطابق با دگرگونی‌های مزبور یافت.

---

۴. کنسولگری گنجه، شمارهٔ ۱۰۰۸ / ۲۴۳، ۲۹ شعبان ۱۳۳۵ ($\frac{۱۳}{۲۷}$ ۳۵).

۵. سواد مراسلهٔ نایب‌کنسول گنجه، در کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۳۱۱، ۲۸ رجب ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۲۷}$ ۳۷).

۶. ص ۹۱ همین بررسی.

بلشویک‌ها و لغو معاهدات پیشین

یکی از نخستین مضامینی که در پی انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و فروپاشی تزاریسم، از نو، مورد توجه قرار گرفت، سرنوشت سرزمین‌هایی بود که در خلال جنگ‌های ایران و روس از دست رفته بودند. بیانیه‌هایی چون بیانیهٔ ۱۶ دسامبر ۱۹۱۷ / ۱ ربیع‌الاول ۱۳۳۶ لنین خطاب به مسلمان‌های روسیه و مشرق‌زمین که در آن ضمن اشاره به فراخوانی نیروهای روسی از خاک ایران به محض خاتمه‌یافتن عملیات نظامی، در اشاره به معاهدهٔ «استانبول» متفقین برای تقسیم نهایی شرق ـ مِن‌جمله ایران ـ از لغو «عهدنامهٔ سِری راجع به تقسیم ایران» سخن به میان آمده بود و اعادهٔ حق ایران در تعیین مقدرات خویش[7]. بیانیه‌های مزبور این امید را در میان ایرانیان فراهم آورده بود که نه‌فقط این معاهده که سایر معاهدات اسارت‌بار پیشین نیز لغو گردد.

حسن فرزانه، یکی از مستشاران سفارت ایران در پتروگراد در روایتی از مذاکرات غیررسمی خود ـ به عنوان یک دانشجوی ایرانی ـ با لئون تروتسکی، کمیسر امور خارجهٔ وقت شوروی، از آمادگی وی برای لغو «... کلیهٔ قراردادهای تحمیلی که برخلاف میل و ارادهٔ ملت نجیب ایران بسته شده...» بود، یاد کرد؛[8] برداشتی که در خلال یکی از مراسلات بعدی بلشویک‌های به دولت ایران نیز به نحوی بیش از پیش تقویت شد. در این نامه در پی اعلان لغو معاهدهٔ ۱۹۰۷ روسیه و انگلستان، اعلان شده بود که «تمام معاهدات سابق ولاحق آن نیز که هر جا حیات ملت، آزادی، استقلال ایران را محدود نماید از درجهٔ اعتبار ساقط خواهد بود.» اگرچه منظور از «آن» مورد بحث و «تمام معاهدات سابق و لاحق آن» روشن نبود، ولی تأکید بعدی بلشویک‌ها ـ در ادامهٔ نامه ـ مبنی بر آن‌که «... به هر حال شورای کمیسرهای ملت روس فقط روابطی را با ایران معتبر می‌داند که مبنی بر تعهداتی به رضایت طرفین و احترامات بین دو دولت باشد...»[9] می‌توانست موجب امیدواری‌هایی باشد.

با استقرار براوین، نخستین نمایندهٔ دولت شوروی در تهران در ۱۴ ربیع‌الاخر / ۲۸ ژانویهٔ ۱۹۱۸ و اعلان آمادگی وی برای آن‌که «... برای الغای تمام معاهدات نامشروع که به زور سرنیزهٔ دولت سرنگون‌شدهٔ تزاری از دولت ضعیف و نجیب ایران گرفته شده است با هیئت دولت داخل مذاکره شود...»[10] موضوع سرزمین‌های مغصوبهٔ ایران به صورتی

---

۷. به نقل از سپهر، پیشین، ص ۴۵۶.

۸. *همان*.

۹. *همان*، ص ۴۵۷.

۱۰. *همان*. در این مورد خاص هیئت دولت نه فقط بیانیهٔ منتشر شدهٔ براوین در جراید را مورد بحث قرار داد، بلکه مراسلهٔ وی به دولت را نیز در هیئت وزرا مطرح کرد. روزنامه *رهنما*، ۱۳ دلو ۱۲۹۶.

مشخص به بحث گذاشته شد. روزنامهٔ ایران در مقاله‌ای تحت عنوان «مقدرات قطعات ازدست‌رفتهٔ ایران، عطف نظر به معاهدات اجباری قدیمه و جدیده» در اشاره به «ابلاغیهٔ مسیو براوین» و این که «معزی‌الیه داوطلب شده است معاهدات جابرانه و ظالمانه‌ای را که حکومت مستبدهٔ تزار به زور سرنیزه با ایران منعقد کرده... فسخ و معاهدات جدیدی براساس تساوی حقوق و رعایت تبادل منافع بالسویه بین دولتین منعقد سازد...» موضوع ایالات ازدست‌رفتهٔ ایروان، نخجوان، شکی، شماخی، قره‌باغ، قبه، سالیان، بادکوبه و غیره را مطرح ساخت.[۱۱]

در این مقاله، در توصیف پیوندهای دیرینهٔ ایران و این دیار، ضمن اشاره به عامل تشیع و این که هنوز مراسم عزاداری در «عاشورا عیناً مثل سابق باقی مانده و هر کس ببیند تصدیق خواهد کرد که عادات و رفتار آنان عین رفتار و عادات سایر ایرانیان است...» بر عواملی چون اشتراک زبان و روح ایرانیت نیز تأکید داشت؛ «در زبان نیز با اهالی آذربایجان تفاوتی نداشته و لغت ترکی آنان را ترکی آذربایجانی می‌خوانند. ادبیات پارسی کاملاً در میان آنان شایع است و طوری صمیمیت در عشق ایرانیت دارند که مکرر تیاتر نادرشاه را به معرض نمایش گذارده و به این سبب مورد تغیّر ادارهٔ استبدادی تزار شده‌اند، خواندن شاهنامه خاصه در بین خوانین بلاد مزبوره معمول است و تا قوه دارند به فرزندان خود فارسی می‌آموزند...»[۱۲]

ایران در پی طرح نکات و مطالبی چند در باب یگانگی جغرافیایی، و پیوندهای اقتصادی نقاط ازدست‌رفته و پیکر اصلی کشور و همچنین ابراز آمادگی روس‌ها برای اعادهٔ «زمام مقدرات ملل به خودِ آن‌ها» این پرسش را مطرح کرد که آیا وقت آن نرسیده است «... که به این مظالم خاتمه داده و حق هر کس را بدو مرجوع دارند؟»[۱۳]

ایران به مشکلات عملی چنین طرح و برنامه‌ای، به ویژه وضعیت اسفناک کشور در آن مقطع آگاهی داشت و می‌دانست که «... مطالعات فوق شاید در نظر بعضی از متفکرین یک نوع مالیخولیای شگفت‌انگیزی ملاحظه شده و تصور نمایند که اگر این اراضی را به ما بسپارند بر خرابه‌های حاضرهٔ بلوچستان، لرستان، کردستان و غیره و غیره یک عده خرابه‌زار جدیدی اضافه خواهیم کرد. آری، این یک حقیقت روشن را نمی‌خواهیم انکار کرده و تعصب به خرج دهیم. تا اصول سیاست ملکیه و طرز ادارهٔ حکومتی ایران بر روی شالودهٔ

---

۱۱. *ایران*، ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶.
۱۲. *همان*.
۱۳. *همان*.

یاس‌آور کهنه باقی است، هر کجا را به ما بسپارند، اگرچه بهشت برین باشد، به اندک‌فرصتی مبدل به وادی خاموشان می‌گردد...» ولی در عین‌حال که ایران چارهٔ کار را می‌دانست؛ اصلاحات و «... کسب هرچه‌سریعتر صلاحیت اداره کردن مملکت وسیع ایران با حدود اصلیه و طبیعیهٔ به مفهوم حقیقی...»، این نکته را نیز خاطرنشان ساخت که «... این قضیه ما را الزام نمی‌کند که چشم از حقوق تاریخی خود بپوشیم...»[۱۴]

تلاش‌های بعدی

اگرچه به دلیل توسعهٔ دامنهٔ جنگ‌های داخلی در روسیه و انزوای بیش از پیش دولت بلشویک و همچنین چیرگی فزایندهٔ بریتانیا بر کشور، روابط ایران و روسیهٔ شوروی قطع شد و در این مرحله برای الغاء «معاهدات جابرانه و ظالمانه‌ای حکومت مستبده تزار به زور سرنیزه از ایران» جدا کرده بود، مذاکراتی بین دو کشور صورت نگرفت، ولی اندیشهٔ برآمده از این مباحث به عنوان یکی از آمال سیاست خارجی ایران در این مرحله تثبیت شد.

در حالی که مباحثی از این دست در جراید و مطبوعات کشور منتشر می‌شد، در حوزه‌های جدی‌تر سیاسی نیز آرای مشابهی جریان داشت؛ برای مثال از یکی از گزارش‌های محمودخان احتشام‌السلطنه، سفیرکبیر ایران در استانبول می‌توان یاد کرد که در اوایل جمادی‌الاول ۱۳۳۶ / اواسط فوریهٔ ۱۹۱۸، در اشاره به تحریکات عثمانی در آذربایجان و کسب اهمیت موضوع قفقاز به وزارت امور خارجه پیشنهاد کرد «... حالا که همه ادعای ـ[۱۵] پیش می‌آورند اقلاً...» برای جلب خاطر اهالی «... قسمتی از ایالات ایران... که عهدنامهٔ گلستان و ترکمانچای و غیره به روس واگذار کرده است... مأمورین کارکن و بی‌غرضی بفرستند...»[۱۶]

در واقع، در ادامهٔ همین مباحث بود که دولت صمصام‌السلطنهٔ بختیاری که در ۲۳ شوال / ۲ اوت جایگزین کابینهٔ مستوفی‌الممالک شد، پس از اعلان «... نسخ و الغای کلیهٔ معاهدات و امتیازات و مقاولات غیرمشروعهٔ یکصدسالهٔ دولت استبدادی روس...» وارد عمل شد و به تمام فرمانروایان کشور حکم کرد «... که به حکام و مأمورین سرحدی، خاصه

---

۱۴. *همان.*

۱۵. یک کلمه کشفِ رمز نشده است.

۱۶. تلگراف ۳ حمل [۹ جمادی‌الاول] استانبول در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۰۳۰، ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ به نقل ازگزیده‌ی *اسناد سیاسی ایران و عثمانی*، به کوشش محمدحسن کاووسی عراقی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ج ۷، ۱۳۷۵، ص ۸۰۶.

به روساء وسرکردگان و خوانین ایلات و عشایر به طریق غیرمستقیم و سرّی دستور و تعلیم بدهید که با تمام قوای خود در طول سرحدات جلو رفته، کلیهٔ اراضی و قراءِ سرحدی ملک‌طلق دولت عِلّیه را که در تصرف غاصبانهٔ مأمورین و عمال دولت استبدادی سابق روس قرار گرفته بود، حقاً تصرف نمایند...»[۱۷]

این حکم که با توانایی‌های ایران و به خصوص قدرت «رؤساء و سرکردگان و خوانین ایلات و عشایر» کشور در آن مقطع کوچکترین تناسبی نداشت، طبیعتاً بروز و وجود خارجی نیز نیافت و منشاء اثر هم واقع نشد، ولی دیدگاه و اندیشه‌ای که بدان میدان داده بود برجای ماند، و هنگامی که قرار شد ایران برای تأمین خواسته‌های خود هیئتی را به کنفرانس صلح پاریس اعزام دارد، «اصلاح خطوط سرحدی و جبران تجاوزات وارده به ایران» نیز در زمرهٔ این خواسته‌ها منظور شد.

کنفرانس صلح پاریس

همزمان با پایان‌گرفتن جنگ جهانی اول، دولت در خلال مذاکرات مجلسی مرکب از رجال و بزرگان کشور که هر از گاه در فترت مجلس شورای ملی، برای بحث و فحص مسائل عمدهٔ مملکتی لزوم تشکیل می‌یافت، به اعزام هیئتی به کنفرانس صلح پاریس تصمیم گرفت. پس از مذاکراتی چند، که در طول آن، ریاست هیئت مزبور به ناصرالملک و مشیرالدوله و وثوق‌الدوله پیشنهاد شد، بالاخره مقرر گشت که علیقلی‌خان مشاورالممالک، وزیر امور خارجهٔ وقت این مسئولیت را عهده‌دار گردد؛ در حالی که میرزامحمدعلی‌خان ذکاءالملک (فروغی)، میرزا حسینخان علایی (علا)، نصرالله‌خان انتظام‌الملک (انتظام) و مسیو آدولف پرنی مستشار حقوقی ایران به عضویت هیئت مزبور انتخاب شدند[۱۸] وزارت امور خارجه مقرر داشت «کمیسیونی مرکب از پنج نفر از رجال دانشمند مملکت» نیز برای تدوین «مقاصد و آمال و تقاضاهای حقهٔ دولت» نیز تشکیل شود.[۱۹]

صمدخان ممتازالسلطنه، وزیرمختار ایران در فرانسه نیز ضمن تأکید بر کسب آمادگی‌های

---

۱۷. *ایران و جنگ جهانی اول، اسناد وزارت داخله*، (به کوشش کاوه بیات) تهران، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۶۹، صص ۱۳ - ۳۱۲.

۱۸. مکی، احمدشاه، پیشین، صص ۹۰ - ۸۶؛ و همچنین بخش «اوضاع ایران» روزنامهٔ *کاوه*، نمرهٔ جمادی‌الاخر ۱۳۳۸، ص ۹.

۱۹. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۴۱، ۱۲ محرم ۱۳۳۷، به نقل از *اسناد سیاسی ایران و عثمانی*، پیشین، ص ۸۱۹.

تاریخی لازم برای مداخله در مواقعی که از سرحدات ایران و قفقاز سخن به میان خواهد آمد و این که «... طوری نشود که عنداللزوم اطلاعات کافی از هر جهت، مِن‌جمله از حیث تاریخ و نژاد و زبان و جغرافی و مذهب و غیره و غیره مهیا نشده باشد...» اطلاع داد که هنوز از جانب دولت انگلستان اقدامی نشده است و اصولاً معلوم نیست که دولت مزبور «... حضور نمایندهٔ ایران را به چه شکل تکلیف خواهند کرد؟»[20]

دولت بریتانیا، همانگونه که سرپرسی کاکس نیز به منصورالملک، رئیس ادارهٔ انگلستان وزارت امور خارجه اظهار داشت با حضور نمایندگان ایران در کنفرانس مخالف بود، زیرا در این مجمع فقط «نمایندگان دول متحارب» می‌توانستند شرکت کنند و ایران نیز در زمرهٔ کشورهای بی‌طرف بود.[21] البته کاکس خاطرنشان ساخته بود که احتمالاً پس از خاتمه‌یافتن مذاکرات مزبور، اگر در بعضی مسائل عمومی و مربوط به دولت‌های بی‌طرف هم مذاکراتی پیش آید، نمایندگان دول بی‌طرف نیز بتوانند در آن‌ها شرکت کنند.[22]

هیئت بررسی مسائل «اعزام میسیون به اروپا» در ۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ / ۸ دسامبر ۱۹۱۸، در چارچوب پیشنهادهایی که جهت طرح خواسته‌های مرزی ایران در کنفرانس صلح تدوین کرد، توصیه کرد که در حدود شمال‌غرب کشور «... حداکثر تقاضاهای دولت سرحداتِ قبل از عهدنامهٔ گلستان می‌باشد و حدّ متوسط سرحداتِ قبل از عهدنامهٔ ترکمانچای و حداقل در صورتی که هیچ یک از دو تقاضای فوق پذیرفته نشود، این است که سرحدات ایران در متابعت رود ارس تا محل التقای رود کُر؛ و از آنجا تا مصب رود مزبور، به بحرخزر ممتد شود...»[23] و بعد از یک هفته نیز هیئت اعزامی ایران راهی فرانسه شد.[24]

هیئت مزبور به محض استقرار در فرانسه ـ (ژانویهٔ ۱۹۱۹ / ربیع‌الثانی ۱۳۳۷) ـ با انتشار رساله‌ای تحت‌عنوان «مدعیات ایران در پیشگاه کنفرانس مقدماتی صلح در پاریس» در مقام تبلیغ و اعلان خواسته‌های ایران برآمد؛ در میان این خواسته‌ها که پس از شرحی بر مظالم قدرت‌های بزرگ و به ویژه روسیهٔ تزاری بر ایران در سدهٔ اخیر بیان شد، اصلاح خطوط

---

۲۰. ممتازالسلطنه از پاریس در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۶۸، ۲۳ صفر ۱۳۳۷، به نقل از *اسناد سیاسی ایران و عثمانی*، پیشین، ص ۸۳۴.

۲۱. وزارت امور خارجه، گزارش مذاکرات منصورالملک و وزیرمختار بریتانیا، بدون شماره، ۷ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ به نقل از *اسناد سیاسی ایران و عثمانی*، پیشین، ص ۸۲۸.

۲۲. *همان*.

۲۳. «گزارش کمیسیون بررسی اعزام میسیون به اروپا»، ۸ دسامبر ۱۹۱۹ / ۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۷، در *اسناد نصرت‌الدوله*، پیشین، ص ۸۴.

۲۴. مکی، *احمدشاه*، پیشین، صص ۹۰ - ۸۶.

شدند، در شمال عبارت بودند از: «... شهرها و ایالاتی که پس از جنگ‌های روسیه از ایران غصب شده است، شهرهای باکو، دربند، شکی، شماخی، گنجه (یلیزاتپول)، قراباغ، نخجوان، ایروان خاطرنشان می‌شود. این ایالات باید به ایران مسترد گردد، زیرا بخشی از ایران را تشکیل داده بودند. اکثر قریب به اتفاق اهالی آن‌ها مسلمان و از لحاظ ریشه و نژاد نیز درکل ایرانی هستند. در واقع آنها از هر جهت تاریخی، جغرافیایی، اقتصادی، تجارتی، دینی، فرهنگی، با ایران پیوند دارند. علاوه بر این، اخیراً بخش قابل‌ملاحظه‌ای از اهالی این ایالات از دولت تهران خواسته‌اند که آن‌ها را تحت حمایت گرفته و خواستار آن شده‌اند که به ایران ملحق گردند.»[۲۵]

همانگونه که انتظار می‌رفت دولت ایران در مقام یک کشور بی‌طرف ـ همانند پاره‌ای از دیگر کشورهای بی‌طرف ولی ذی‌نفع در این امر ـ برای حضور در کنفرانس که اصولاً برای نمایندگان دول متحارب تشکیل شده بود، در موقعیت استواری قرار نداشت و با حضور رسمی‌اش درکنفرانس صلح مخالفت شد. یکی از مخالفان جدّی این امر دولت بریتانیا بود، ولی مخالفت بریتانیا صِرفاً براساس دفاع از اصول و قواعد مصوب کنفرانس نبود. لرد کرزن که در این ایام وزارت امور خارجهٔ بریتانیا را برعهده داشت، سعی کرد با توجه به اهمیت فوق‌العاده‌ای که حضور یا عدم‌حضور ایران در این کنفرانس یافته بود، ایران را به لزوم توافق و تفاهم با دولت بریتانیا متقاعد سازد و در این امر نیز موفق شد. بخش عمدهٔ مذاکراتی که در نهایت به انعقاد معاهدهٔ ۱۹۱۹ ایران و بریتانیا منتهی شد بر چنین زمینه‌ای جریان یافت.[۲۶]

مسئله نخجوان در چارچوب اصلاحات مرزی قرارداد ۱۹۱۹

چنان که خاطرنشان گردید، از آنجایی که با حضور رسمی هیئت اعزامی ایران درکنفرانس صلح مخالفت شد، نه‌فقط این خواسته‌ها که هیچ‌یک از دیگر خواسته‌ها و دعاوی ایران نیز مجال طرح و بحث نیافت.

اینک دولت وثوق‌الدوله امیدوار بود که در چارچوب خط‌مشی جدیدی که در همکاری با دولت بریتانیا اتخاذ کرده بود، پاره‌ای از این خواسته‌ها را پیش ببرد. همانگونه که ملاحظه

---

25. *Claims of Persia before the Conference of the Preliminaries of Peace at Paris*, March 1919, Paris, p. 9.

به نقل از Kazemzadeh, *op. cit.*, p. 267.

۲۶. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: ویلیام جی. اُلسون، «چگونگی تکوین قرارداد ۱۹۱۹»، ترجمهٔ شهین احمدی، *تاریخ معاصر ایران*، کتاب سوم، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، زمستان ۱۳۷۰، صص ۸۵ ـ ۷۱.

شد، در اعلامیهٔ رسمی ریاست وزرا در باب قرارداد ۱۹۱۹ آمده بود، دولت بریتانیا طی یک «مراسله و تعهدات رسمی جداگانه» قول داد که از «تقاضاهای مشروع مملکت در کنفرانس صلح» حمایت کند. یکی از مهم‌ترین این تقاضاها را خواسته‌های مرزی ایران تشکیل می‌داد که در مراسلهٔ ضمیمهٔ قرارداد به امضای سرپرسی کاکس، وزیرمختار بریتانیا در تهران از آن به عنوان همراهی بریتانیا از «اصلاحات خطوط سرحدی ایران در نقاطی که طرفین آن را عادلانه تصور نمایند»، یاد شده بود. در این نامه «انتخاب ترتیب قطعی و زمان و وسایل مقتضیه تعقیب مقاصد فوق» به مذاکرات طرفین در «اولین موقع امکان» احاله داده شده بود که سه‌هفته بعد از امضای قرارداد در اواخر اوت ۱۹۱۹ / اوایل ذیحجهٔ ۱۳۳۷؛ یعنی در پی طرح دوبارهٔ مسئلهٔ نخجوان، لزوم بحث یافت.

واحدهای نظامی بریتانیا، همانگونه که مقرر شده بود، پس از واگذاری عجولانهٔ مناطق متنازع‌فیه جنوب قفقاز به ارمنیان تا اواسط ژوئن ۱۹۱۹ / رمضان ۱۳۳۷ از قارص و نخجوان و دیگر نقاط غرب قفقاز عقب نشستند و به محض عقب‌نشینی آن‌ها نیز با پیشآمد برخوردهای میان مسلمان‌ها و ارمنی‌ها در اطراف بویوک ودی ـ در اوایل ژوئن / رمضان ـ کل آن حدود درگیر یک جنگ تمام‌عیار شد.[۲۷]

با پیشآمد این تحولات، بار دیگر گروهی از اهالی نخجوان خواستار حمایت ایران شدند. مصدق‌دیوان، نمایندهٔ ایران در نخجوان که اینک در تبریز بود، در ۲۷ شعبان / ۲۸ مه ۱۹۱۹، ضمن گزارش خبر عقب‌نشینی نیروهای انگلستان از آن حدود، به وزارت امور خارجه اطلاع داد «... امروز تقاضای فوری از اهالی رسیده که استدعا دارند قشون مختصری و چند نفر صاحب‌منصب از طرف دولت عِلّیه به نخجوان فرستاده شود. ارامنه هم چندان قوهٔ نظامی ندارند. در این موقع که قشون انگلستان می‌رود برای حفظ ما که خود را تابع دولت عِلّیه می‌دانیم، اقدامات و مرحمتی بفرمایید...»[۲۸]

ولی این یکی از آخرین مواردِ خواست و انتظارِ نخجوانی‌ها از دولت عِلّیه بود. ایران در این فاصله و در حالی که تمامی سعی و تلاش خود را به امکان حل مسئله در سطوح عالی مذاکرات جاری با بریتانیا معطوف کرده بود، در سطح محلی ابتکار را از دست داد و عرصه را برای بهره‌برداری نیروهایی باز گذاشت که تا پیش از این در حاشیهٔ کار قرار داشتند. یکی

---

27. Hovannisian, *The Republic of Armenia, From Versaille to London, 1919 - 1920*, Vol. II, University of California Press, 130rekeley, 1982, pp. 66 - 67.

۲۸. مراسلهٔ شمارهٔ ۲۷، مورخ ۷ جوزا [۲۷ شعبان] مصدق‌دیوان در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۷۵۶، غرهٔ رمضان ۱۳۳۷ (۱۳/۱۷ ۳۷).

از این نیروها، ترک‌های عثمانی و در این موردِ خاص که گویای کل وضعیت آن‌ها در این مقطع بود، «مأمورین کشوری و لشکری بایزید» بودند که به گزارش کارگزاری ماکو در اوایل رمضان / ژوئن «... با کمال بشاشت و خوشدلی مشغول اجرای وظیفه بوده و در میان خودشان گفتگویی داشته‌اند که گویا به انگلیسی‌ها در جای دیگر مشغولیت مهم سیاسی رو داده که مجبور شده عساکر خود را از قفقاز برداشته و به آن محل سوق نماید...»[۲۹]

ملیّون عثمانی

در این مرحله بود که با مراجعت خلیل‌بیگ، عامل اصلی ترک‌ها در منطقه، و تعداد دیگری از افسران عثمانی تحت پوشش فراری جنگی و استقرار آن‌ها در نخجوان، فعالیت آن‌ها که تحت فرماندهی کاظم‌قرابکرپاشا صورت می‌گرفت، ابعاد گسترده‌تری یافت.[۳۰]

بنا به گزارش امین تذکرهٔ شاه‌تختی از زد و خوردهای جاری در آن حدود که به شکست و انهزام ارمنی‌ها منجر شد، فرماندهی این عملیات را خلیل‌بیگ، مین‌باشی سابق قوای عثمانی، برعهده داشت که اخیراً به همین منظور از بایزید به شاه‌تختی آمده بود.[۳۱] در گزارشی دیگر تعداد عساکر عثمانی همراه او ششصد نفر ذکر شده بود که قرار بود به حدود یک فوج افزایش یابد.[۳۲]

کارگزار ماکو در گزارشی از فعالیت‌های این گروه افسران عثمانی که «... در ظاهر همچون جلوه می‌دهند که به امر اولیای دولت [استانبول] تمرد نموده و وطن خود را محافظه خواهیم نمود...» به تبلیغات آن‌ها در میان کردها اشاره داشت و این که سعی دارند «... افکار اکراد را نیز به خودشان جلب و موافقت داده که عبور ارامنه را به داخل مملکت عثمانی منع نمایند...»[۳۳]

یکی از نخستین آثار این خط‌مشی که از لحاظ تحولات داخلی ایران تأثیر سوء و دیرپایی برجای نهاد، تقویت و تحریک اسماعیل‌آقای شکاک ـ سمکو ـ بود که در همین اواخر و پس از یک‌رشته لشکرکشی‌های گسترده از درِ تمکین آمده و آرام گرفته بود.[۳۴]

---

۲۹. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش کارگزاری ماکو، شمارهٔ ۶۶، ۱۵ جوزا [۶ رمضان] ۱۳۳۷ (۴۲/۶ ۳۷).
30. Hovannisian, *Republic*, Vol. II, p. 69.
۳۱. سواد راپرت شاه‌تختی، شمارهٔ ۱۸، بدون تاریخ در کارگزاری آذربایجان، شمارهٔ ۲۶۱۹، ۱۰ ذیقعدهٔ ۱۳۳۷ (۴۲/۶۵ ۳۷).
۳۲. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۰۱۵، ۴ ذیحجهٔ ۱۳۳۷ (۴۲/۴۵ ۳۷).
۳۳. کارگزاری ماکو، شمارهٔ ۸۹، ۱۴ سرطان [۶ شوال] ۱۳۳۷ (۱۴/۲۴ ۳۷).
۳۴. کسروی، *تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان*، ج ۲، پیشین، صص ۸۵۷ ـ ۸۵۱.

در اواسط شوال / اواسط ژوییهٔ ۱۹۱۹، کارگزار آذربایجان ضمن گزارش خبر واصله مبنی بر استقرار «والی وان با یک‌هزار نفر پیاده‌نظام و چهار عراده توپ [در] یک‌فرسخی سرحد» متذکر گردید که وی «منتظر ورود سردار نصرت [لقب سمکو] است.»[۳۵] و از این مرحله به بعد، تا اعادهٔ انتظام در حدود شمال‌غرب کشور در تابستان ۱۳۰۰ / ۱۹۲۱، شورش سمکو که دوام و استمرار آن از دیدگاه مقامات ایرانی تا حد زیادی در حمایت «ملّیون عثمانی» ریشه داشت، نقش مهمی در تضعیف و تزلزل اقتدار منطقه‌ای ایران ایفا کرد.[۳۶]

در این مرحله وجه ضدایرانی خط‌مشی منطقه‌ای ترک‌ها که تا پیش از این جنبهٔ چندان آشکاری نداشت، وجه صریح‌تری یافت. این خط‌مشی به ویژه در مخالفت با اقبال‌السلطنهٔ ماکویی بروز پیدا کرد که در آن مقطع عملاً تنها نشان برجای‌مانده از اقتدار منطقه‌ای ایران بود. ترک‌های عثمانی، چنان که کارگزار ماکو گزارش کرد، به هیچ‌وجه از او راضی نبودند؛ می‌گفتند در حالی که «... ما می‌خواهیم نسل ارامنه را از دنیا قطع کنیم و چندین‌هزار از آن‌ها را محو و نابود کردیم؛ و در این اواخر هم آن‌ها در قفقاز از گرسنگی تلف می‌شدند، ولی چه فایده که خوانین ماکو به آن‌ها گندم داده و زنده نمودند که صحبت داشته‌اند که عِنَدالفرصت دوباره به ایروان و نخجوان تجاوز و آنجا را اشغال خواهند نمود....»[۳۷]

در عرض مدت‌زمان کوتاهی؛ یعنی در فاصلهٔ رمضان تا ذیقعدهٔ ۱۳۳۷ / ژوئن تا اوت ۱۹۱۹، بخش‌های وسیعی از جلگه‌های شمال ارس از ید اقتدار ارمنی‌ها خارج شد. در واقع، در نهایت این واقعیت‌هایی چون ترکیبِ جمعیتیِ مناطق مورد مناقشه بود، که وضع را تعیین کرد. هیچ‌یک از طرفین از توانایی نظامی فوق‌العاده‌ای برخوردار نبوده و علی‌رغم تلاش‌هایی چند برای حمله و ضدحمله، نقاطی که از جمعیت ارمنیِ قابل‌توجهی برخوردار بود، در دست جمهوری ارمنستان ماند و نقاطی هم که جمعیت مسلمان آن‌ها بیشتر بود در دست مسلمان‌ها.[۳۸]

انفعال محلی

همانگونه که خاطرنشان شده در این مقطع ایران در قبال نخجوان سیاست منطقه‌ای فعالی

---

۳۵. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۸۸۶، ۱۷ شوال ۱۳۳۷ (۳۷ ۴۲/۳۵).

۴۶. برای آگاهی از نمونه‌ای از این نگرانی‌ها بنگرید به گزارش‌های ذیل از اقبال‌السلطنه گزارش شمارهٔ ۶۳۶ در ریاست وزرا، ورقهٔ تلگرافی، شمارهٔ ۸۵۳، ۱۲ میزان ۱۳۰۰ (۸۵ ـ ۳۸۰۸۳ ـ ن) و ادارهٔ تلگرافی، ماکو به طهران، بدون شماره و تاریخ، حضوری (۰۴ ـ ۳۸۱۰۲ ـ ن).

۳۷. کارگزاری ماکو، شمارهٔ ۱۰۳، ۲۸ سرطان [۲۰ شوال] ۱۳۳۷ (۳۷ ۴۲/۶).

38. Hovannisian, *Republic*, Vol. II, *op. cit.*, pp. 71 - 72.

نداشت، تنها در اواخر شوال / بود که مصدق‌دیوان توانست «... هر طور بود از بی‌راهه و کوه‌ها خود را به حدود نخجوان...» برساند و در این زمینه گزارشی ارسال دارد: «... قشون و کلیتاً ارامنه مغلوب و از کلیهٔ خاک نخجوان فرارکردند. در جلفا هم که هفتصدنفر ارمنی ساکن بودند از قشون و غیره به خاک ایران پناه آوردند. قوای آن‌ها را حکومت و گمرک ایران خلع سلاح نمودند...»[۳۹]

مصدق‌دیوان که ظاهراً هنوز به عاقبت کار و احتمال ثمر دادن تلاش‌هایش امیدوار بود، در ادامهٔ این گزارش و اشاره به این که «... از قرار اطلاعات صحیحه، قشون و حکومت آذربایجان قفقاز طرف نخجوان پیش می‌آیند...» از وزارت امور خارجه «عاجزانه استدعا» داشت «... که تلگرافاً امر بفرمایند ایالت آذربایجان نگذارند وکلای نخجوان از تبریز حرکت نمایند تا تفصیل را به عرض برسانند...». ولی در ذیل این تلگراف، و ظاهراً از سوی مقامات عالی، نوشته شد «... فرمودند حسب‌الامر مسکوت‌عنه بگذارید...»[۴۰]

تنها گزارش مفصلی که در ادامهٔ این مکاتبات و در این مجموعه از مصدق‌دیوان ملاحظه شد، گزارشی است به تاریخ ۱۸ اسد / ۹ اوت ۱۹۱۹ که در آن مصدق‌دیوان پس از اشاره به تلاش‌هایش برای جلوگیری از توسعهٔ دامنهٔ این زد و خوردها، شرحی از تحولات اخیر نخجوان و وضعیت کلی آن حدود به دست می‌دهد؛ این که در حال حاضر کلبعلی‌خان که «... خیلی جوان کافی و تحصیل‌کرده... و کاملاً طرفدار دولت عِلّیه است...» ادارهٔ امور نخجوان را در دست دارد و از سوی دیگر از طرف جمهوری آذربایجان صمدبیگ‌نام با هشت سوار همراه در حدود اردوباد به استخدام نفرات مشغول است و از طرف عثمانی‌ها نیز خلیل‌بیگ فعلاً در ناحیهٔ شرور اقامت داشت. دو نفر از اعضای هیئت اعزامی نخجوان، شیخ‌الاسلام و حاج‌سیدباقرآقا اینک در نخجوان بودند و مهدی‌قلی‌خان هنوز در تبریز بود و در مراوده با «قنسول‌های خارجهٔ مقیم تبریز... و همیشه حالات نخجوان را به آن‌ها می‌رساند و مدلل می‌دارد که نخجوان در تحت حکومت ارامنه ممکن نیست قرار گیرد و باید به ایران قرار گیرد...»[۴۱]

---

۳۹. مراسلهٔ ۴ اسد [۲۷ شوال] مصدق‌دیوان از جلفا، در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۹۴۲، ۷ ذیقعدهٔ ۱۳۳۷ ($۳۷\frac{۱۳}{۱۷}$).
در این هزیمت، لیوتنان شوند، نمایندهٔ نظامی بریتانیا در نخجوان نیز به جلفا گریخت و در ایران پناه گرفت.
(Hovannisian, *Republic*, Vol. II, *op. cit.*, p. 71)

۴۰. مراسلهٔ ۴ اسد [۲۷ شوال] مصدق‌دیوان، در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۹۴۲، ۷ ذیقعدهٔ ۱۳۳۷ ($۳۷\frac{۱۳}{۱۷}$).

۴۱. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۵۰، ۱۸ اسد [۱۲ ذیقعدهٔ] ۱۳۳۷ ($۳۷\frac{۴۲}{۶۵}$).

نگرانی‌های تفلیس

یکی دیگر از حوزه‌هایی که دورادور و از منظر تحولات قفقاز رخدادهای نخجوان را دنبال می‌کرد، سرکنسولگری ایران در تفلیس بود که از همان بدو اعلان واگذاری نخجوان به ارمنی‌ها توسط مقامات نظامی بریتانیا با تأکید بر لزوم «اقدامات جدی» دولت و مذاکره با «سفارت انگلستان در طهران و دربار لندن»، توصیه کرد که «... با نمایندگان ارامنه نیز در طهران و تبریز باید مذاکره و به آن‌ها فهماند که این اقدام مآلاً برای ملت ارامنه نتایج خوبی نخواهد داشت و محال است ارامنه بتوانند به نخجوان و آن حدود تسلط پیدا نمایند...»[۴۲]

معززالدوله اینک در پی رخدادهای اخیر که تحقق پیش‌بینی‌های وی را نیز در خود داشت، ضمن ارسال گزارشی به وزارت امور خارجه از تحولات اخیر نخجوان، از جمله این که «... از قراری که می‌گویند بین دستجات مسلمین، نظامیان عثمانی و عده‌ای از اکراد و سرحدنشینان ایران نیز می‌باشند...» اظهار داشت که «... نظر به ادای وظیفهٔ دولتخواهی... به مأمورین نظامی انگلستان در تفلیس خاطرنشان و اظهار داشته است تا موقعی که موافق احساسات مذهبی و تمایلات ملی نواحی مزبور به خاک ایران منضم نشود، سکونت و آرامش در اراضی مزبور برقرار نخواهد شد، مگر این که اهالی این نواحی به‌کلی قتل‌عام، و آن نقاط خالی از سکنه بشود...»[۴۳]

معززالدوله، چندی بعد در اوایل ذیقعده / اواخر ژوئیه ۱۹۱۹، ضمن اشاره به مذاکراتی که در این زمینه با مقامات انگلیسی در تفلیس داشت و وعدهٔ رسیدگی آن‌ها، توصیه کرد که «... اگر مقتضی بدانند فوراً در این‌موقع یک‌عده قوای نظامی برای اشغال نخجوان و سایر آن نقاط ممکن است مأمور و اعزام فرمایند، یقیناً هم خودِ مسلمان‌ها راضی و خوشوقت خواهند شد و هم مانع و محظوری در پیش نخواهد بود...»[۴۴] در این باب نیز وزارت امور خارجه پاسخ داد: «... آن‌چه لازم و مقتضی بوده است از طرف وزارت امور خارجه اقدام...» شده است.[۴۵]

البته مقامات مرکزی وزارت امور خارجه چنانچه اشاره شد، سعی داشتند در چارچوب قرارداد ۱۹۱۹ به نوعی دولت بریتانیا را به حمایت از خواسته‌های مرزی ایران متقاعد سازند، لهذا هنگامی که در اواخر محرم ۱۳۳۸ / اواخر اکتبر ۱۹۱۹، مصدق‌دیوان باز هم در

---

۴۲. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۳۵۱، ۵ شعبان ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۷}$ ۳۷).

۴۳. همان.

۴۴. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۱۲۷۱، ۶ ذیقعدهٔ ۱۳۳۷ ($\frac{۴۲}{۶۵}$ ۳۷).

۴۵. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۴۴۴۵ / ۲۴۷۶، ۲۶ ذیقعدهٔ ۱۳۳۷ ($\frac{۴۲}{۶۵}$ ۳۷).

ادامهٔ علائقش گزارش کرد که محمدعلی‌بیگ‌نام به نمایندگی از شورای نظامی نخجوان نزد او آمده و اظهار داشت که در صورت حملهٔ مجدد ارامنه «... از اولیاء دولت ایران به طور غیرمستقیم مساعدت خواهند خواست، چرا که خودشان را ایرانی می‌دانند...» تنها واکنش مقامات ذی‌ربط آن بود که در حاشیهٔ این گزارش خاطرنشان سازند از «... لایحه و نقشهٔ اصلاحات سرحدی نیز که به پاریس فرستاده شده بود، یک نسخه حضوراً به وزیرمختار انگلستان داده شد...»[۴۶]

۴۶. وزارت امور خارجه، گزارش مصدق‌دیوان، شمارهٔ ۵، ۱۹ محرم ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۲۲}$ ۳۸).

فصل هفتم

بریتانیا و اصلاح خطوط مرزی

در چارچوب یک‌چنین تحولاتی بود که دولت وثوق‌الدوله تصمیم گرفت برای حل‌وفصل موضوع نخجوان از طریق جلب همراهی و مساعدت بریتانیا دست به کار شود.

در ۳۱ اوت / ۴ ذیحجهٔ ۱۳۳۷، سر پرسی کاکس به لرد کرزن اطلاع داد که وثوق‌الدوله انتظار دارد دولت بریتانیا برای اجرای تعهدات خود اقدام کند و در این چارچوب نیز با توجه به وعدهٔ همراهی با اصلاح خطوط سرحدی ایران، موضوع نخجوان را موردنظر دارد. به عقیدهٔ وثوق‌الدوله «... حکومت بریتانیا در گذشته با حمایت از تسلط ارمنی‌ها بر منطقهٔ نخجوان، سیاستی اشتباه‌آمیز پیش گرفته...» بود که «آثار و نتایج نامطلوب آن کم‌کم دارد ظاهر می‌شود...»[1]

اگرچه کرزن در پاسخ به سر پرسی کاکس اظهار داشت «... می‌دانید... چنین قصدی در کار نیست که آمال و خواسته‌های ایران را در کنفرانس صلح پاریس مورد بررسی قرار دهیم...» که تأییدی بود بر همان خط‌مشی پیشین بریتانیا، ولی با این حال چنین به نظر می‌آید که در این مرحله میل نداشت ایران را کاملاً ناامید سازد، زیرا در ادامه به کاکس توصیه کرد که اگر صلاح دانستید که مذاکرات راجع به این قسمت بی‌درنگ آغاز شود، اولین قدمی که حکومت ایران باید در این زمینه بردارد تعیین نماینده‌ای مخصوص است که با خودِ من در اینجا (لندن) راجع به «... آن خواسته‌ها صحبت کند...» و در ادامه افزود که از نظر وی

---

۱. کاکس به کرزن، ۳۱ اوت ۱۹۱۹ به نقل از: *اسناد محرمانهٔ وزارت امور خارجهٔ بریتانیا دربارهٔ قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلستان*، [از این پس «اسناد محرمانه»] جلد اول، ترجمهٔ دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۵، ص ۷۳.

ناصرالملک می‌توانست شایستهٔ احراز چنین سمتی باشد.[۲]

کاملاً آشکار بود که کرزن هنوز هم نمی‌خواست هیئت اعزامی ایران به کنفرانس صلح را در این امر دخالت دهد و وثوق‌الدوله نیز با پذیرش این پیشنهاد که به جلب موافقت ناصرالملک منوط بود، اصراری بر این امر نشان نداد.[۳]

در این میان، سیدضیاءالدین طباطبایی سردبیر روزنامهٔ رعد برای یک مصاحبهٔ مطبوعاتی، مجموعه‌پرسش‌هایی را در اختیار سِر پرسی کاکس نهاد که تعدادی از آن‌ها به نوعِ همراهیِ بریتانیا با خواسته‌های مرزی ایران مربوط می‌شد. کاکس ضمن ارائهٔ پاره‌ای پاسخ‌های کلی و مبهم، به موارد مربوط به مرزهای ایران و عثمانی، از ارائهٔ یک پاسخ فوری به موضوع مرزهای نخجوان خودداری کرده و در این باب از لرد کرزن مشورت خواست. وی در توضیح ابعاد غامض این مسئله، خاطرنشان ساخت که «همین‌قدر می‌توانم عرض کنم که در مورد ارمنستان سیاستی از آن نوع که «هیئت اعزامی انگلستان به قفقاز» پیش گرفت، چندان صحیح و دوراندیشانه نبود و عملاً هم ثابت شد که چه نتایج تلخ و ناگواری برای ارمنی‌ها داشته است. سیاستِ اتخاذشده، نه‌تنها ارامنه را از ما متنفر ساخت بلکه تا حدی سبب تنفر و ناخشنودی ایرانیان هم شد. از این جهت پاسخ این سئوال را مطلقاً به نظر عالیجناب واگذار می‌کنم.»[۴]

نظر «عالیجناب» همان نظر پیشین بود: «... من هیچ امیدی به اصلاح خط مرزی ایران و روسیه و تثبیت آن در ایالت نخجوان ندارم.» تنها توصیهٔ کرزن این بود که اگر کاکس صلاح دانست «... همین‌قدر بگویید که جامعهٔ ملل تنها مرجع تصمیم‌گیرنده دربارهٔ تغییر مرز کشورهاست؛ و اگر روزی ادعای ایران در سازمان مزبور مطرح شد، بریتانیای کبیر توجه جدی و دوستانه به این ادعا مبذول خواهد داشت.»[۵]

مذاکرات لندن

در این میان، نصرت‌الدوله که اینک در اروپا بود، در ۱۵ سپتامبر / ۱۹ ذیحجهٔ ۱۳۳۷ با سِر

---

۲. کرزن به کاکس، ۲ سپتامبر ۱۹۱۹ در *اسناد محرمانه*، ج ۱، ص ۷۳.

۳. کاکس به کرزن، ۹ سپتامبر ۱۹۱۹ در *همان*، ص ۷۴.

۴. کاکس به کرزن، ۲۲ سپتامبر و ۱۱ اکتبر ۱۹۱۹، *همان*، ص ۱۱۱.

۵. کرزن به کاکس، ۱۸ اکتبر ۱۹۱۹، *همان*، ص ۱۱۵.

(در مجموعهٔ موجود از روزنامهٔ رعد ـ مجموعهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ـ متن فارسی مصاحبهٔ مزبور ـ اگر هم منتشر شده بود ـ ملاحظه نشد و لهذا از نحوهٔ بیان این امر اطلاعی در دست نیست.)

جی. تیلی، معاون وزارت امور خارجهٔ بریتانیا وارد مذاکره شد.[۶] یکی از نکاتی که در این دیدار مورد بحث قرار گرفت، مسئلهٔ اصلاح خطوط مرزی بود. نصرت‌الدوله خواهان آن بود که پاره‌ای از «نکات مبهم در قرارداد اصلی» ـ که موضوع اصلاحات مرزی را نیز شامل می‌شد ـ با توضیح و تفسیر بیشتری یا در یک «... قرارداد متمم گنجانده شود یا این که به صورت نامه‌ها و یادداشت‌های مکمل بین طرفین قرارداد مبادله گردد.»[۷]

اگرچه نصرت‌الدوله هدف از این امر را که می‌توانست به صورت «توافقنامه‌ای رسمی در این‌باره بی‌درنگ در معرض افکار عمومی قرار گیرد...»، «تقویت روحیهٔ عمومی» و یا به عبارت دیگر قدمی در جلب حمایت از قرارداد ۱۹۱۹ عنوان کرد[۸]، ولی احتمالاً با توجه به عملکرد مبهم بریتانیا در مراحل اخیر نسبت به این مسئله، واداشتن آن‌ها به اتخاذ مواضعی صریح‌تر نیز مدّنظر بوده است.

بحث اصلی ایران که حوزه‌ای به مراتب گسترده‌تر از «اصلاح خطوط مرزی» را شامل می‌شد، در خلال مذاکراتی طرح شد که در اواسط اکتبر ۱۹۱۹ / محرم ۱۳۳۸ میان لردکرزن و نصرت‌الدوله صورت گرفت. در این دیدار، درکنار دیگر مسائل مورد بحثِ ایران و بریتانیا، مسئله قفقاز به طورکلی و دیدگاه طرفین در باب آن نیز موضوع صحبت قرار گرفت.[۹]

در آغاز، لردکرزن دیدگاه خود را در باب قفقاز بیان کرد که به هیچ‌وجه دیدگاه امیدوارکننده‌ای نبود. وی که اصولاً به توانایی جمهوری‌های قفقاز در حفظ استقلالشان اعتقادی نداشت، چارهٔ کار را در نوعی قیمومیت جستجو می‌کرد؛ قیمومیت آمریکا یا فرانسه. نصرت‌الدوله همین موضوع، یعنی موقعیت متزلزل جماهیر قفقاز و لزوم تأسیس نوعی پوشش منطقه‌ای برای تقویت آن‌ها، و بدین وسیله جلوگیری از توسعه‌طلبی آتی روسیه را

---

۶. در این‌هنگام کرزن در سفر بود و در غیاب وی، تیلی رسیدگی به وظایف وی را عهده‌دار بود، *اسناد محرمانه*، ج ۱، ص ۱۲۶.

۷. کرزن به کاکس، ۲۴ سپتامبر ۱۹۱۹، *همان*، ص ۱۲۶.

۸. همان.

۹. از این دیدار و مباحث مطرح‌شده در آن، دو گزارش انگلیسی در دست است و دو گزارش ایرانی. گزارش‌های انگلیسی عبارتند از نامه‌های لردکرزن به سر پرسی کاکس و لرد داربی، سفیر بریتانیا در فرانسه (*اسناد محرمانه*، ج ۱، صص ۱۸۶ ـ ۱۸۵ و ۱۷۸) و گزارش‌های ایرانی نیز یک سند که به مجموعه‌ای از یادداشت‌های اولیه از این مذاکرات شباهت دارد (*اسناد نصرت‌الدوله*، صص ۱۵۲ ـ ۱۵۱) و پیش‌نویس گزارش مفصل‌تری در این باب که ظاهراً براساس یادداشت‌های مذکور و برای استحضار وثوق‌الدوله تهیه شده بود. (*اسناد نصرت‌الدوله*، صص ۱۶۱ ـ ۱۵۹).

مقایسهٔ این دو مجموعه، از لحاظ آشنایی با مواردی که معمولاً انگلیسی‌ها در گزارش‌های خود ثبت نمی‌کنند، جالب است. در این بخش مبنا را براساس گزارش‌های ایرانی قرار داده‌ایم.

بهانه قرار داده، ضمن اشاره به عدم‌تمایل ایران به نفوذ دیگر کشورها در قفقاز، خواستار آن شد که بریتانیا با تقویت خط‌مشی منطقه‌ای متحد خود ایران، نفوذ خود را نیز بر آنجا حفظ کند.[۱۰] کرزن در این باب و همچنین نکات مشخصی که نصرت‌الدوله در باب چگونگی همراهی بریتانیا با خواسته‌های ایران در باب اصلاح سرحدات مطرح کرد، نظر خاصی ابراز نداشت و آن را به مطالعه و بررسی بیشتر موکول داشت.[۱۱]

یکی از نکات درخورتوجهی که در این مذاکرات مطرح شد، اشارهٔ نصرت‌الدوله بود به امکان جلب حسن‌ظن و همکاری جمهوری آذربایجان و سوق این حسن ظن در جهتی مطابق با منافع طرفین. چنین خط‌مشی‌ای در عین‌حال که راه را بر بهره‌برداری ترک‌های عثمانی از تحولات جاری مسدود می‌کرد، بسیاری از مسائل منطقه‌ای ایران را نیز حل می‌کرد. پیشنهاد نصرت‌الدوله آن بود که «... با کمک انگلستان و فهماندن به آذربایجانی‌ها که موافقت انگلستان را برای آن‌ها جلب خواهیم نمود، ایران سیاست نزدیکی با آن‌ها پیش گرفته، اول اختلافات سرحدی و وجوه اختلاف دیگر را بین خود رفع، و بعد حقیقتاً با آن‌ها موافقت و اتحاد نماید.»[۱۲]

در واقع، این موضوع حاصل مذاکراتی بود که در سفر اخیر نصرت‌الدوله به پاریس، میان تنی چند از اعضای هیئت اعزامی جمهوری آذربایجان و اعضای هیئت اعزامی ایران به کنفرانس صلح صورت گرفت.

مذاکرات یگانگی

جمهوری آذربایجان نیز مانند بسیاری از دیگر کشورهای منطقه به محض پایان جنگ برای حضور در کنفرانس صلح پاریس تلاش‌هایی را آغاز کرد. پارلمان جمهوری آذربایجان هیئت ذیل را تحت سرپرستی توپچی‌باشُف به پاریس اعزام داشت: حاجینسکی، آقایف، شیخ‌الاسلامُف، در مقام اعضای گروه و محرم‌اُف، میرمهدی‌اُف، حاجی‌بی‌اُف مشاوران هیئت و حسین‌زاده و مرجوسکی کارمندان آن، که برای عزیمت به فرانسه راهی استانبول شدند، ولی به دلیل مخالفت دولت فرانسه تنها پس از چندماه معطلی فقط در اواسط آوریل

---

۱۰. *اسناد نصرت‌الدوله*، ص ۱۶۰.

۱۱. *اسناد محرمانه*، ج ۱، صص ۱۸۶ - ۱۸۵ و ۱۸۹ - ۱۷۷.

۱۲. *اسناد نصرت‌الدوله*، ص ۱۶۰. از گزارش لرد کرزن از این مذاکرات چنین به نظر می‌آید که وی متوجه بحث اصلی نصرت‌الدوله نشده و یا آن‌که در ثبت آن دقت لازم را نکرده است. (کرزن به کاکس، ۲۱ اکتبر ۱۹۱۹، *اسناد محرمانه*، ج ۱، صص ۱۷۹ - ۱۷۸).

۱۹۱۹ / رجب ۱۳۳۷ اجازهٔ سفر یافتند. در این میان با دستگیری احمدآقااوغلی (آقایف) به اتهام همکاری با کمیتهٔ اتحاد و ترقی و تبعید وی به مالت توسط متفقین، از اعضای هیئت نیز یکی کم شده بود.[۱۳]

استقرار هیئت اعزامی جمهوری آذربایجان در پاریس نیز گشایشی ایجاد نکرد و رویکرد سرد متفقین که اصولاً آن حدود را مُلک طلق روسیه تلقی می‌کردند، ادامه یافت. در چنین وضعیتی، در حالی که با توجه به گسترش انواع مخاطرات ـ از جمله خطر روس ـ آیندهٔ منطقه به هیچ‌وجه روشن نبود، لزوم نزدیکی ایران و آذربایجان موضوعی نبود که بتوان آن را به فراموشی سپرد. همانگونه که در سطح مناسبات تهران ـ باکو تلاش‌هایی در این زمینه آغاز شده بود[۱۴]، در پاریس نیز میان هیئت‌های اعزامی دو کشور اقدامات مشابهی آغاز گردید.

نصرت‌الدوله براساس آخرین مذاکرات خود با کرزن از وثوق‌الدوله خواست که در کنار مذاکراتی که وی با نمایندگان قفقاز صورت خواهد داد، وثوق‌الدوله نیز با «... نمایندهٔ آن‌ها در تهران و با فرستادن میسیون‌های مختلف به بادکوبه و گنجه و تفلیس...» یک طرح سیاست خارجی بریزد که در صورت موافقت انگلیسی‌ها مقاصد ذیل را در نظر داشته باشد:

«... اولاً تغییر اسم آذربایجان؛ ثانیاً تجدید حدود پیش خودمان[15] و حاضرشدن آن‌ها برای قبول اصلاحات سرحدی و حتی برگرداندن آن قطعات به ایران، ثالثاً، آذربایجان و گرجستان را به سمت دولت بشناسیم و با آن‌ها معاهدهٔ اتحاد ببندیم.» نصرت‌الدوله در ادامهٔ مطلب افزود «... برای دولت ایران از نقطه‌نظر پیش‌بینی آتیهٔ روسیه، این سیاست حیاتی و صرفهٔ انگلستان هم در تقویت است. فقط در موقع عمل باید متضمن گردد رفتار مخالفی با وظایف مجمع ملل نگردد.»[۱۶]

مذاکرات رسمی نمایندگان ایران و آذربایجان در اواخر اکتبر / اوایل صفر ۱۳۳۸ و ظاهراً با شرکت دو نفر از اعضای هیئت اعزامی جمهوری آذربایجان به پاریس و دو نفر از اعضای هیئت ایران، از جمله ذکاءالملک فروغی آغاز شد.[۱۷]

چنان‌که از گزارش‌های کارگزاران ایران برمی‌آید، ترکیب سیاسی هیئت نمایندگی

---

13. *Azerbuycan Tarixi, Ən Qədim Dovrl Ərdən xx Əsrin Əvvəllərinə Qədər, Baki, Elm, 1993* C. 255; Sowietochowsky, *Russian Azerbaijun*, pp. 154 - 155.

۱۴. اسناد نصرت‌الدوله، صص ۱۰۹ - ۱۰۷.

۱۵. نارسایی در اصل، احتمالاً ناشی از قرائت نادرست اصل سند.

۱۶. همان.

۱۷. *اسناد نصرت‌الدوله*، ص ۱۶۶.

جمهوری آذربایجان بازتابی بود از کُل گرایش‌های سیاسی حاکم در آن حدود؛ که در مجموع به دو دسته تقسیم شده بود «... یک دسته فرقهٔ موسوم به اتحاد و دیگری موسوم به مساوات. فرقهٔ اتحاد طرفدار ایران است و فرقهٔ مساوات متمایل به عثمانی است. اگرچه از قراری که این‌ها ـ[یعنی نمایندگان هیئت اعزامی آذربایجان]ـ آن‌ها هم ـ[یعنی مساواتی‌ها]ـ دو قسم‌اند، بعضی صریحاً طرفدار عثمانی و با ژون ترک‌ها موافقند؛ بعضی این‌اندازه تمایل صریح ندارند و فقط مقید به استقلال آذربایجانی‌ها هستند و ممکن است که اگر مقتضی شود، با فرقهٔ اتحاد موافق شوند.»[۱۸]

در این مذاکرات نیز گرچه چارچوبی رسمی بر کل امر حکمفرما بود، ولی طرف نزدیک و صمیمی میریعقوب مهدی‌اُف، نمایندهٔ فرقهٔ اتحاد به نظر می‌آمد که بر لزوم پیشرفت این خط‌مشی؛ یعنی «ترتیب موافقت با دولت ایران و پلتیک انگلوفیل آذربایجان» تأکید بسیار داشت.[۱۹] مهدی‌اُف از آن متأسف برود که «... ایران برای پیشرفت منافع و استحکام موقع و مقام خود در آذربایجان کار نمی‌کند و می‌گفت شما یک‌نفر آدم جدّی فعال دانا در بادکوبه لازم دارید که برای منافع ایران در آنجا بکوشد و با فرقهٔ اتحاد که طرفدار ایران است سازش کند و کمک فکری و معنوی به آن‌ها بکند... می‌گفت در بادکوبه با این که این‌همه ایرانی زیاد است، کسی برای نفوذ ایران کار نمی‌کند و از طرف ایران اظهار حیاتی نمی‌شود، اما عثمانی‌ها با آن که جمعیتی در بادکوبه ندارند، خیلی کار می‌کنند و نتیجه می‌گیرند...»[۲۰]

خطر روس؛ نقطهٔ مشترک

اگرچه در آغاز سعی شده بود که در مورد طیف وسیعی از مسائل مذاکره شود، از استقلال داخلی آذربایجان گرفته تا نوع «قوهٔ مقننه و ادارات و مسائل داخلی» آن تا «مسائل خارجی و قشون و گمرک و پست و تلگراف و طُرُق و شوارع و سکه و این‌قبیل امور [که] با ایران اشتراک داشته باشد» ولی دشواری‌های رسیدگی به این‌گونه جزئیات به سرعت آشکار شده، اصل مطلب مورد بحث قرار گرفت. و «خلاصه‌ی کلام حضرات» که در آخرین اجلاس این دور از مذاکرات که با حضور توپچی باشُف صورت گرفت بر این قرار بود که «... در بین خودمان اشکالی نیست و اصل مطلب استخلاص از خطر آیندهٔ روس و جلب موافقت انگلستان

---

۱۸. *همان*، ص ۱۸۴.

۱۹. *همان*، ص ۱۸۴.

۲۰. *همان*، صص ۱۸۵ ـ ۱۸۴.

است. هرگاه دولت ایران مساعدت کرد این مقاصد ما را حاصل کند و استقلال ما را تحصیل نماید، هر قسم بخواهد با ما معامله کند حاضر خواهیم شد و ملت آذربایجان با مناسبات یگانگی که از هر حیث در بین هست و با آن امتنان و تشکری که به دولت ایران خواهند داشت، البته با کمال رغبت خود را به داخل ایران خواهند انداخت...»[۲۱] و در پی این مذاکرات «کلیات منظور و مقصود» خود را تحت چهار ماده خلاصه و ارائه کردند تا نصرت‌الدوله با منظورداشتن آن‌ها، با انگلیسی‌ها وارد مذاکره شود. این چهار ماده عبارت بودند از: شناسایی اصل جدایی آذربایجان از روسیه و استقلال آن به عنوان یک جمهوری مستقل و آزاد؛ ارتباط سیاسی و اقتصادی آذربایجان و ایران به صورت یک کنفدراسیون «... که اساس و شکل و نحوهٔ اجرای آن بعداً تهیه خواهد شد که بعداً به رأی مجلس هر دو کشور ارائه خواهد شد ولی از هم‌اکنون اعلان می‌شود که روابط خارجی این دو کشور مشترک خواهد بود» و بالاخره تأمین کمک واقعی بریتانیا برای حفظ استقلال و توسعهٔ قوای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی جمهوری آذربایجان.[۲۲]

در این دور از مذاکرات، نمایندگان ایران بنا به دلایلی که ذکر خواهد شد چنین مصلحت دانستند که عجالتاً از طرح خواسته‌ها و شرایط متقابل ایران خودداری کرده، بحث و فحص آن‌ها را به دور بعد موکول نمایند. فروغی با توجه به این که معلوم نبود آن‌ها تا «چه‌اندازه اعتبار و نمایندگی واقعی از موکلین خود داشته باشند» و شاید در این وضعیت، طرح خواسته‌های ایران آن‌ها را به‌طورکلی از دور مذاکره خارج کند، بر تأمل بیشتر تأکید داشت. ولی از این موارد گذشته، اصولاً در مورد کل ماجرا نیز احساس اطمینان نمی‌کرد و تردید داشت «... که آیا اوضاع [آنقدر] مناسب هست که دولت ایران مسئولیت کلی اداره‌کردن مناسبات خارجی آذربایجان قفقاز را قبول کند یا نه؟»[۲۳]

لزوم جلب نظر مساعد بریتانیا

به عقیدهٔ فروغی، آذربایجانی‌ها «مردمان بی‌آرامی» بودند که امکان داشت «... با همسایه‌های خود اختلافات زیاد پیدا کنند. از این گذشته، محتمل است عن‌قریب دولت مقتدری در روسیه تشکیل شود و شاید آن دولت در صدد باشد ممالک سابقهٔ روس را دوباره تصاحب

---

۲۱. همان، ص ۱۶۶.

۲۲. همان، صص ۱۶۹ ـ ۱۶۸.

۲۳. همان، ص ۱۶۷.

کند. آن‌وقت اگر ایران نسبت به قفقاز تعهداتی داشته باشد با آن دولت طرف خواهیم شد...» و معلوم نیست «نتیجه چه خواهد شد.»[۲۴]

به هر حال فروغی به رغم احتیاط فطری و محافظه‌کاری جبلی‌اش، چون معتقد بود «البته به این خیال دولت ایران نباید از آن‌چه منظور بود صرف‌نظر نماید»، مصلحت آن می‌دانست که قبل از حصول هرگونه توافقی با آذربایجانی‌ها، نخست «از طرف دولت انگلستان و مساعدت سایرین اطمینان حاصل گردد و ببینیم زمینه طوری هست که بعدها به قول معروف ما را دم چک ندهند...» یا خیر؟ به عقیدهٔ فروغی اگر انگلیسی‌ها واقعاً مایل و مساعد بودند که «... آذربایجان تحت حمایت ایران باشد و در واقع به وسیلهٔ ایران خودشان از آن‌طرف آسوده و مطمئن شوند، اسباب کار را فراهم می‌کنند و مثلاً با دولتی که جدیداً در روسیه تشکیل خواهد شد، از این‌بابت اتمام‌حجت خواهند کرد و او را از قفقاز مرفوع‌الطمع خواهند نمود...» و در این‌صورت ایران نیز می‌توانست به نحوی اساسی‌تر، مذاکرات جاری را پیگیری کرده و به نتیجه برساند، ولی در غیر این‌صورت «... اگر این اطمینان نیست و احتمال مخاطرات آینده قوی است، قبول مسئولیت و تعهدی نکنیم و فقط به انعقاد قراردادهای اقتصادی و مقاولاتی که روابط بین ایران و آذربایجان را تصفیه کند و منافع و مصالح ما را محفوظ دارد، قناعت نماییم...»[۲۵]

نصرت‌الدوله پس از ارسال خبر «مذاکرات مفصله و خیلی مفید» با نمایندگان آذربایجان در پاریس و این که «حالا با لرد کرزن وارد این مبحث هستم»، از دولت خواست که عجالتاً در این زمینه اقدامی انجام نداده و «... هیچ‌کس را نفرستید تا همین روزها تفصیل را تلگراف نماییم.»[۲۶]

مذاکرات کرزن و نصرت‌الدوله

ظاهراً در این میان از تهران خبر رسیده بود که در مورد هیئت اعزامیهٔ قفقاز تصمیمات لازم اتخاذ شده است[۲۷] و به همین جهت نصرت‌الدوله در پاسخ، ضمن تأیید اقدامات انجام‌شده، توضیح داد که دلیل تلگراف پیشین[۲۸] او در توصیهٔ عدم‌تعجیل در اعزام هیئت آن بوده که «...

---

۲۴. *همان.*

۲۵. *همان*، ص ۱۶۸.

۲۶. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۰۷، ۱۹ صفر ۱۳۳۷ ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۷) .

۲۷. *اسناد نصرت‌الدوله*، ص ۱۷۶.

۲۸. بنگرید به ارجاع شمارهٔ ۲۶ .

نمایندگان آذربایجان را در پاریس حاضر کرده‌ام که خودشان تقاضا کنند با حفظ استقلال داخلی اتصال به ایران را جمع به روابط خارجی و مسائل گمرکی وسیله و غیره پیدا نمایند[۲۹] و به این ترتیب، نمایندگی آن‌ها هم با بنده باشد. مواردی خودشان نوشته‌اند که پیش بنده حاضر است. می‌خواهم با کرزن مذاکره کرده، در صورت اطمینان از توافق حقیقی او در این زمینه، جزئیات را به عرض برسانم که هیئت اعزامیه هم از روی نقشه اقدام و برای مقصد مشترک کار کنیم.»[۳۰] و بر همین اساس، نصرت‌الدوله در ملاقات بعدی خود با لُرد کرزن در ۱۳ نوامبر / ۱۹ صفر ۱۳۳۸، ضمن ارائهٔ یادداشتی مشعر بر دیدگاه جامع و مشخص ایران در باب حقوق و دعاوی تاریخی کشور نسبت به حوزهٔ پیرامون و صورت خاصی که این مسائل در چارچوب اصلاحات مرزی موردنظر می‌یافت[۳۱]، به مذاکرات جاری میان هیئت‌های نمایندگی ایران و آذربایجان در پاریس اشاره کرده و ترجمهٔ فرانسه شرایط چهارگانهٔ جمهوری آذربایجان را نیز به وی تسلیم داشت.[۳۲] از آنجایی که ظاهراً در این جلسه، فرصت بحث و مذاکرهٔ تمامی این مسائل، و مِن‌جمله موضوع مذاکرات جاری ایران و آذربایجان نبود، نصرت‌الدوله طی تسلیم یادداشت جداگانه‌ای به لرد کرزن، جزئیات این طرح را که به نظر او «از اهمیت درجهٔ یک برای منافع دو کشور برخوردار» بود، ارائه کرد.[۳۳]

نصرت‌الدوله این مبحث را با اشاره به مذاکرات پیشین آن دو در ۱۳ نوامبر / ۱۹ صفر ۱۳۳۸ آغاز کرد؛ مذاکراتی که در خلال آن اطلاع یافته بود «که دولت بریتانیای کبیر حاضر به قبول هیچ نوع قیمومیت یا مسئولیتی که آن را وادار کند در امور قفقاز دخالت کند، نیست ...» نصرت‌الدوله در ادامه افزود هنگامی که وی «... انواع دخالت‌های دیگر یا تشکیل گروه‌های محلی را در نظر...» گرفت، از بابت آیندهٔ این حدود و تحولاتی که می‌توانست «... از جلفا تا بحر خزر و آتیهٔ ایران را به مخاطره اندازد به خصوص برای ایالت آذربایجان که در واقع در این قسمت از قفقاز وطن مادر می‌باشد [و] این ارتباط به قدری است که حتی به خود اجازه داده از این نام استفاده کنند تا جدایی خودشان را از امپراتوری سابق روسیه مدلل سازند...» نگران شده بود.[۳۴]

---

۲۹. نارسایی در اصل، این نیز احتمالاً ناشی از قرائت نادرست اصل سند است.

۳۰. *اسناد نصرت‌الدوله*، ص ۱۷۶.

۳۱. نصرت‌الدوله به کرزن، ۱۷ نوامبر ۱۹۱۹، *اسناد محرمانه*، ج ۱، صص ۲۲۶ - ۲۲۰.

۳۲. *اسناد محرمانه*، ج ۱، صص ۲۱۵ - ۲۱۴.

۳۳. *اسناد نصرت‌الدوله*، صص ۱۷۰ - ۱۶۹.

۳۴. *همان*، ص ۱۷۰.

نصرت‌الدوله در ادامه افزود که با چنین ملاحظاتی، و همچنین با درنظرگرفتن پیوندهای دیرین ایران و قفقاز و «... به خصوص حقوق ایران در این مناطق وسیع و این منطقه که قسمت جدایی‌ناپذیر ایران بود... و فقط به دلیل طمع‌کاری و قدرت‌طلبی از آن جدا شد...» با نمایندگان اعزامی جمهوری وارد مذاکره شد و از آن‌ها خواست که «بدون درنظرگرفتن هرگونه پیشنهادی، مستقلاً نظریاتشان را بنویسند که آن چهار ماده به علاوهٔ یک تبصره نتیجهٔ آن می‌باشد.»[۳۵]

نصرت‌الدوله به دشواری‌های کار، حتی در همان سطح «عدم‌تجانس و تناقض شرایط» مندرج در سند مزبور نیز آگاه بود، ولی تمامی آن‌ها را قابل‌حل‌وفصل می‌دانست، آن‌چه برای او از درجه‌ی اول اهمیت برخوردار بود «... شناختن نظر دولت بریتانیای کبیر...» بود و «... موافقت شخص شما برای دنبال‌کردن سیاستی به همین منظور با نمایندگان آذربایجان در پاریس یا در تهران و باکو توسط هیئتی که وثوق‌الدوله در نظر دارد به آن خطه اعزام کند.»[۳۶]

ملاحظات دولت بریتانیا

واکنش وزارت امور خارجهٔ بریتانیا کاملاً منفی و حتی در یک مورد، بسیار موهن بود. لرد کرزن در یادداشتی بر ذیل سند فوق‌الذکر خاطرنشان ساخت که برداشت اولیهٔ او از سخنان نصرت‌الدوله، حصول نوعی تفاهم و دوستی میان ایران و آذربایجان بود که وی آن را ستوده بود، ولی اینک «... پس از خواندن یادداشت مفصل حضرت والا به این نتیجه رسیده‌ام که او حقیقتاً خیال بلعیدن قفقاز را دارد. بنابراین بهتر است که ما خود را از این بازی‌ها و بند و بست‌ها کنار بکشیم و کاری به کارشان نداشته باشیم.»[۳۷]

لرد هاردینگ، یکی از معاونان وزارت امور خارجه نیز طی یادداشت دیگری بر ذیل همان سند، ضمن «گستاخ و جاه‌طلبانه» خواندن این طرح، نوشت «... مشکل بتوان باور کرد که در دنیا کشوری پیدا بشود که به میل و ارادهٔ خود دست از استقلال و آزادی‌اش بردارد و یوغ تحکم و سوء ادارهٔ حکومت ایران را بپذیرد. سرتاسر طرح چیزی جز یک کاخ خیالی نیست که روی تلی از شن‌های لغزان بنا شده است.»[۳۸]

پاسخ رسمی وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا که در دیدار ۲۸ نوامبر / ۳ ربیع‌الاول لرد

---

۳۵. *همان*.

۳۶. *همان*، ص ۱۷۱.

۳۷. *اسناد محرمانه*، ج ۱، ص ۲۲۹.

۳۸. *همان*، ص ۲۲۸.

کرزن و نصرت‌الدوله تسلیم ایران گردید، اگرچه پاسخی بود دیپلماتیک و لهذا به‌مراتب سنجیده‌تر از آراء صریح فوق، ولی در اساس و محتوی تفاوت چندانی با آن نداشت. لرد کرزن پس از انتقاد از سرآغاز طرح موضوع خواسته‌های ارضی و مرزی ایران در کنفرانس صلح پاریس توسط مشاورالممالک و وجه افراطی آن که «شانس هر نوع موفقیتی را که احتمال می‌رفت در این باره نصیب ایران گردد، از بین برد...» اظهار داشت که گرچه یادداشت اخیر دولت ایران با پیشنهادهای مشاورالممالک خیلی تفاوت دارد، ولی خود را مکلف می‌دانست که به نصرت‌الدوله بگوید «شانس قبول‌شدن این پیشنهادها هم در شکل فعلی‌شان خیلی کم است.»[۳۹]

لرد کرزن در ادامهٔ بحث با مخیّرداشتن هیئت نمایندگی ایران به طرح هر موضوعی که لازم می‌دانستند در کنفرانس صلح، خاطرنشان ساخت که «خودِ من نه می‌توانم و نه چنین تمایلی دارم که حضرت والا یا هیئت نمایندگی ایران را از چنین اقدامی بازدارم. اما از آن طرف این نکته را هم باید با کمال صراحت به ایشان یادآوری کنم که قسمت عمدهٔ دعاوی و خواسته‌های ارضی که ایشان در یادداشت خود طرح کرده‌اند، طوری است که در اوضاع و شرایط فعلی جهان پشتیبانی‌کردن از آن‌ها عملاً برای ما غیرمقدور است و بنابراین خودِ حضرت والا باید نوعی تعادل میان این دو کفهٔ متضاد ایجاد کنند که در یک‌طرف آن فهرست کامل آرزوها و خواسته‌های ملی ایران به یک‌چنین مجمع جهانی قرار دارد؛ بی‌آن‌که تعهدی از جانب ما نسبت به پشتیبانی از آن‌ها شده باشد؛ و در طرف دیگر امتیازاتی است که از تسلیم عرضحالی ملایم‌تر با قول حمایت ما پشت‌سرش، عاید کشورشان خواهد شد.»[۴۰]

کرزن پس از ذکر این مقدمه، به بررسی جزء به جزء خواسته‌های مرزی ایران پرداخت و نظر خود را در باب غیرعملی و ضعیف بودن امکان تحققشان بیان کرد. بخشی از این موارد به موضوع اصلاحات سرحدی ایران در حوزهٔ جنوبی قفقاز مربوط می‌شد. لرد کرزن با توجه به مذاکرات جاری میان ایران و جمهوری آذربایجان و تلاش طرفین برای حصول نوعی تفاهم و دوستی، طرح چنین خواسته‌هایی را نقض غرض می‌دانست و به گفتهٔ وی، اگرچه نصرت‌الدوله نیز طرح خواسته‌های مربوط به حوزهٔ غربی دریای خزر را که لنکران و آستارای روس را شامل می‌شد، چندان مصلحت نمی‌دانست، ولی در مورد نخجوان با توجه به خواست مردم آن ولایت مبنی بر الحاق به ایران، درخواست دولت متبوع خود را معقول و

۳۹. کرزن به کاکس، ۲۸ نوامبر ۱۹۱۹، *اسناد محرمانه*، ج ۱، ص ۲۳۸.
۴۰. *همان*، ص ۲۳۹.

منطقی تلقی می‌کرد.[۴۱]

کرزن در پاسخ به استفسار نصرت‌الدوله در باب مذاکرات جاری میان هیئت‌های نمایندگی ایران و آذربایجان در پاریس نیز از ارائهٔ یک پاسخ صریح خودداری کرد، اگرچه وی، در مجموع، هر نوع تلاش متقابل را جهت دوستی و تفاهم، مثبت ارزیابی می‌کرد و برای آن نیز آرزوی توفیق داشت[۴۲]، ولی این آن چیزی نبود که نصرت‌الدوله در نظر داشت؛ نصرت‌الدوله در پی کسب حمایت روشن بریتانیا از خط‌مشی جدید ایران در قبال قفقاز بود و لرد کرزن نیز خواهان پرهیز کامل از آن‌چه خیال «بلعیدن قفقاز» توسط ایران توصیف کرده بود، بود و کناره‌گیری از این «بازی‌ها و بندوبست‌ها».

۴۱. *همان*، ص ۲۴۲.

۴۲. *همان*، ص ۲۴۴.

بخش سوم

بحران استقلال

فصل اول

در آستانهٔ انتخابی نو

در حالی که این بخش از تلاش‌های ایران، با دورنمایی نه‌چندان امیدوارکننده برای جلب‌نظر مساعد بریتانیا جهت پیشبرد خواسته‌هایش در فضایی به‌کلی متفاوت و منفک از تحولات واقعی و لحظه‌به‌لحظه‌ی منطقه، مراحل خود را طی می‌کرد، ترتیب جدیدی که اوضاع قفقاز به خود گرفت، عرصه را برای اتخاذ یک‌رشته ابتکارعمل‌های منطقه‌ای فراهم ساخت.

سپاه داوطلب

بعد از خروج نیروهای نظامی بریتانیا از قفقاز در اواخر اوت ۱۹۱۹ / اوایل ذیحجهٔ ۱۳۳۷ - به استثنای یک واحد نظامی در باطوم - بروز دوبارهٔ توانایی نهفته در ناسیونالیسم روس که خود را به صورت اقتدار فزایندهٔ سپاه دواطلب دنیکین در بخش‌های جنوبی روسیه و شمال قفقاز نشان داد، دومین ضربهٔ هوشیارکننده‌ای بود که ملل قفقاز با آن روبه‌رو شدند.

همانگونه که قبلاً نیز خاطرنشان شد، دقیقاً در واکنش به چنین تحول نگران‌کننده و تأکید تهدیدآمیز دنیکین بر یک «روسیهٔ واحد و لایتجزاء» بود که دو جمهوری گرجستان و آذربایجان بر اتخاذ یک خط‌مشی مشترک تصمیم گرفتند و در خلال کنفرانس تفلیس (ژوئن ۱۹۱۹ / رمضان ۱۳۳۷) به یک «اتفاق و اتحاد در مسائل نظامی» نزدیک شدند.

ژنرال کنسولگری تفلیس، ضمن ارسال صورت این مقاوله‌نامه برای وزارت امور خارجه، خاطرنشان ساخت که «... انعقاد قرارداد مزبور به واسطهٔ نزدیک‌شدن قوای دنیکین به بادکوبه و بیم خطرات از حملهٔ قوای مذکور به خاک آذربایجان و گرجستان است...» البته ارمنی‌ها که اصولاً در جوار قوای دنیکین و مخاطرات ناشی از آن نبوده و بیشتر از جانب

خودِ این جمهوری‌ها و متحدانشان احساس خطر می‌کردند تا دشمنان آن‌ها، درگیر این ائتلاف نظامی نشده و «... به هر وسیله بود خود را از این اتحاد خارج و کناره‌جویی نمودند. همین مسئله باعث ازدیاد تنفر باطنی ملل گرجی و مسلمان از ارامنه گشت که ...» به اعتقاد معززالدوله «... یقیناً عاقبت خوشی نخواهد داشت...»[۱]

در مقابل، قشون داوطلب نیز دست به کار شده و برای قطع‌ارتباط جمهوری‌های آذربایجان و گرجستان که به ظن آن‌ها از پشتیبانی بلشویک‌ها برخوردار بودند، «حکم محاصرهٔ برّی و بحری» آن‌ها را صادر کرد.[۲]

اگرچه، به گونه‌ای که ملاحظه شد، در نهایت تنش‌های حاصل از این رویارویی تا حدودی، بنا به مداخله و وساطت مقامات نظامی بریتانیا، کاهش یافت، ولی کاملاً برطرف نشده بود. مطابق گزارش کنسولگری ایران در باکو ـ در اوایل ذیقعده / اواخر ژوییه‌ی ۱۹۱۹ ـ قوای دنیکین «... هنوز موافق وعدهٔ ادارهٔ ارکان حرب انگلستان رفتار نموده، ولی تاکنون به واسطهٔ جنگ‌های ترکستان و اغتشاش بعضی از نقاط داغستان نسبت به دولت آذربایجان نیز تخطی ننموده‌اند...»[۳]

ظاهراً در این دوره یکی از نمایندگان اصلی دنیکین در قفقاز ژنرال باراتوف بود که در طول جنگ فرماندهی بخش اصلی عملیات نظامی روس‌ها را در ایران برعهده داشت. وی که در اوایل ذیحجه / اواخر اوت ۱۹۱۹ در تفلیس مورد سوء قصد بالشویک‌ها قرارگرفته و مجروح شده بود، در اواخر همان ماه، برای آن که «... سوءتفاهمات بین آذربایجان و ژنرال دنیکین را رفع و ضمناً کمک آذربایجانی‌ها را در رفع قوای بلشویک بخواهد...»، وارد

---

۱. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۹۱۰، ۴ شوال ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۷}$ ۳۷).
برای آگاهی از دیگر گزارش‌های واصله در این زمینه که بیشتر به شرح تعارفات حاشیهٔ کنفرانس اختصاص دارند تا اصل مباحث مطرح‌شده، بنگرید به: کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۳۱۶، ۲۸ رجب، و شمارهٔ ۴۷۲، ۱۷ شعبان ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۷}$ ۳۷).
معززالدوله در گزارشی دیگر از مواضع و اعتقادات ارمنی‌ها، از تقسیم آن‌ها به دو گروه می‌نویسد: «... قسمتی که داشناکستون نامیده می‌شوند، معتقدند که باید برخلاف سابق با دولت عثمانی دست به هم داده و در آتیه در تحت لوای آن، ارمنستان را حفظ نماییم و عدهٔ دیگر که اغلبیت دارند... عقیده‌شان بر این است که باید مثل سابق جزو روسیه بشوند و برای نیل به این آرزو بسیاری داخل قشون داوطلب شده‌اند و از همین قشون داوطلب ارمنی عدهٔ معتنابهی از باطوم... به ارمنستان اعزام شده‌اند که در موقع حمله به گرجستان، آن‌ها هم از آنجا شروع به اقدامات نمایند...» (کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۲۳۲۷، ۱۱ ربیع‌الاول ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۶}$ ۳۷). این برداشت، اگرچه از لحاظ تاریخی تعبیر صحیحی نبود، ولی از لحاظ توصیف سوءظن ریشه‌دار گرجی‌ها نسبت به ارمنی‌ها، گزارش گویایی است.
۲. کنسولگری تفلیس، سواد گزارش کنسولگری ولاد قفقاز، شمارهٔ ۱۸، ۲۸ محرم ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۶}$ ۳۸).
۳. کنسولگری تفلیس، سواد گزارش کنسولگری باکو، شمارهٔ ۳۸۳، ۳ ذیقعده ۱۳۳۸ ($\frac{۱۳}{۷}$ ۳۸).

باکو شد.[۴]

اگرچه ارمنستان به اندازه‌ی جمهوری‌های آذربایجان و گرجستان از بابت روسیه احساس‌خطر نمی‌کرد، ولی از حوزه‌ای دیگر با تحولات نگران‌کننده‌ای روبرو شده بود؛ از طرف حوزهٔ آناتولی، که با شکل‌دادن به یک نهضت ملی ترک، نه فقط امیدِ به اعادهٔ مرزهای اصلی ارمنستان را کمرنگ ساخت. بلکه دوام و استمرار همان حداقل موجود را نیز زیر سئوال برده بود.

واقعیت امر

از سوی دیگر تجربهٔ کنفرانس صلح که از اواخر جنگ حل تمام مشکلات جاری و آتی جهان بدان محول شده بود نیز تجربهٔ دلگرم‌کننده‌ای از آب درنیامد. آن گروه از کشورهایی که در مقام کشورهای متفق به کنفرانس صلح راه یافتند، در عرض مدت‌زمان کوتاهی با تشکیل گروه خصوصی‌تر در درون کنفرانس، یعنی چهار قدرت فائقهٔ بریتانیا، فرانسه، ایالات متحد آمریکا و در سطحی محدود ایتالیا، خود را در حاشیه یافتند، چه رسد به کشورهایی چون جمهوری‌های آذربایجان و گرجستان که اصولاً متحد پیشین قدرت‌های مرکز تلقی می‌شدند و حتی ارمنستان که هست و نیست خود را در همراهی با متفقین از دست داده و انتظاری بیش از این داشت. در این مرحله متفقین حتی به شناسایی رسمی آن‌ها نیز حاضر نشده بودند.[۵]

اینک سه جمهوری مانده بود و انبوهی از مسائل و مشکلات داخلی و خارجی؛ اقتصادی ویران؛ تودهٔ کثیر آوارگان جنگزده؛ اختلافات حاد سیاسی و اختلافات ارضی ریشه‌دار که در یکی دو مورد، مانند اختلاف جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان بر سرِ قراباغ و نخجوان به صورت یک‌رشته زد و خوردهای حاد و مستمرِ نظامی درآمده بود. در چنین وضعیتی، در حالی که قدرت‌های متفق چه به صورت انفرادی و چه در قالب هیئت رئیسهٔ کنفرانس صلح پاریس، جماهیر قفقاز را به حال خود رها ساخته بودند، می‌بایست ترتیب دیگری اتخاذ می‌شد. دگرگونی حاصله در روابط ایران و جمهوری آذربایجان ـ موضوع بخش بعدی این

---

۴. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۷۹۴، سلخ ذیحجهٔ ۱۳۳۷ ($\frac{۱۵}{۲}$ ۳۷) همچنین بنگرید به گزارش روزنامهٔ رهنما (۲۱ میزان ۱۲۹۹) در این زمینه.

۵. برای آگاهی بیشتر بنگرید به:

Erik Goldstein, *Winning the Peace, British Diplomatic Strategy, Peace Planning and the Paris Peace Conference*, 1916 - 1920, Clarendon Press, Oxford, 1991, pp. 174 - 179.

بررسی ـکه تا پیش از این مقطع به نوعی بن‌بست رسیده بود، خود بازتاب چنین ضرورتی بود.

همانگونه که قبلاً خاطرنشان شد، دوام و استمرار مسائلی چون بلاتکلیفی وضعیت مقادیر معتنابهی از امتعه و کالاهای بازرگانان ایرانی که از انقلاب ۱۹۱۷ تا آن زمان در توقیف مقامات محلی قرار داشت؛ دشواری‌های ناشی از نظام اجباری که دامنگیر تعدادی از اتباع ایران نیز شده بود؛ انتشار مقاله‌هایی بر ضد دولت ایران در برخی از جراید باکو، و بالاخره وجود سوءظن‌هایی در باب تحریکات محلی عناصر حزب مساوات، روابط ایران و جمهوری آذربایجان را با دشواری‌های فراوانی روبرو کرده بود، ولی به محض خروج نیروهای نظامی بریتانیا از آن حدود، زمینه‌های لازم نیز برای شروع دور جدیدی از مناسبات سیاسی آغاز شد.

از سوی دیگر، در چارچوب تحولات داخلی نابسامانی‌های اقتصادی، تنش‌های سیاسی، تداوم مخاطراتِ ناشی از حضور دنیکین در شمال قفقاز ـ و این بار بدون حضور مستقیم عاملِ بازدارندهٔ چون انگلیسی‌ها ـ در اواسط سپتامبر / ذیحجه به استعفای کابینه نصیب‌بیک یوسف‌بیگلی منجر شد. مذاکراتی که برای تشکیل یک کابینه‌ی جدید ـ و یا به عبارت دقیق‌تر، ترمیم کابینهٔ فعلی ـ آغاز گردید، به ویژه با تقویت احتمال پیوستن فتحعلی‌خان خوییسکی به آن،[۶] می‌توانست از نقطه‌نظر مناسبات ایران و آذربایجان تحول مثبتی به شمار آید. شاید در چارچوب چنین دگرگونی‌هایی بود که بنا به گزارش سرکنسولگری تفلیس در اوایل محرم ۱۳۳۸ / اواخر اکتبر ۱۹۱۹، بالاخره دولت آذربایجان «... قانون ۲۲ اگوست ۱۹۱۸ را نقض کرد و در مقابل قانون ۱۱ اگوست هذه‌السنه را وضع نمود که به موجب آن عموم اتباع دولت عِلّیه در کلیهٔ نقاط خاک آذربایجان قفقاز از خدمت عسکری و عوارض نظامی معاف می‌باشند و می‌توانند آزادانه در هر نقطه از خاک آذربایجان اقامت اختیار کنند...»[۷]

پایان ماجرای حاجی‌باباخان

یکی دیگر از تحولاتی که به کاهش تنش‌های حاکم بر مناسبات ایران و جمهوری آذربایجان منجر شد، پایان‌گرفتن ماجرای حاجی‌باباخان اردبیلی بود. وی که چندی پیش از این در اوایل

---

۶. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۷۹۴، سلخ ذیحجهٔ ۱۳۳۷ ($\frac{۱۵}{۲}$ ۳۷).

۷. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۱۷۹۴،، ۲۲ محرم ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۵}$ ۳۸).

رمضان ۱۳۳۷ / اوایل ژوییهٔ ۱۹۱۹، با احتمال حضورش در حدود مغان، موجب نگرانی ایران شده بود[۸]، این بار در اواخر ذیحجه / سپتامبر در حالی که مدت‌زمانی از چیرگی حکومت باکو بر مغان و لنکران نیز می‌گذشت، واقعاً در آن حدود پدیدار گشت.

حاجی‌بابا که به‌گزارش کنسولگری باکو پس از یک دورهٔ کوتاهِ فعالیت در حدود لنکران، به باکو احضار و با «... سمت سرهنگی به ریاست داوطلبان آذربایجانی تعیین و مشغول حفظ و حراست سرحد شمالی آذربایجان قفقاز...» شده بود[۹] و در «... قونسولگری [ایران در باکو] هم قسم یاد نموده بود برخلاف نظم رفتار نکند...»[۱۰] ناگهان بنا به دلایلی که روشن نیست، ولی احتمالاً به علت جدّی‌شدن درگیری‌های جمهوری آذربایجان و قوای روس‌های سفید در مرزهای شمالی آذربایجان قفقاز یا بدان گونه که مقامات ایرانی حدس می‌زدند به دلیل مأموریتی دیگر، بار دیگر از حدود لنکران سر در آورد.

نخستین گزارش واصله در این زمینه، تلگراف رمزی بود از سوی اقتدارالملک، کارگزار اردبیل، تاریخ ۲۵ سنبله / ۱۶ اوت ۱۹۱۹ که در آن ضمن گزارش تحرکات اخیر حکومت آذربایجان قفقاز مبنی بر آن که «... به تدبیرات و اعزام مبلّغ، اوضاع سرحدات آذربایجان ایران را مختل و اهالی را به انقلابات داخلی برانگیخته، مقاصد فاسده ترویج نماید...» اطلاع داده بود، که در چارچوب همین تحرکات حاجی‌باباخان «... اخیراً با عدهٔ سوار به لنکران آمده و از آنجا معلوم نیست به چه قصد مأمور سرحدات مغان نموده‌اند. دور نیست در ـ[۱۱] با رؤسای طوایف شاهسون، اولیای امور را به مشکلات دچار...» سازد. ظاهراً در همین زمینه با پاره‌ای از رؤسای تالش نیز وارد مکاتبه شده بود.[۱۲]

در حالی که دولت سعی داشت از طریق نمایندگی سیاسی خود در قفقاز «... در باب حاجی‌باباخان اردبیلی که از اشرار و قاتلان معروف و فعلاً با حکومت آذربایجان رابطه پیدا کرده و با تحریک بعضی از مأمورین محلی با جمعی از اشرار در حدود اردبیل مشغول تجاوز و شرارت است...» وارد مذاکره شود،[۱۳] در ۲۸ ذیحجه / ۲۴ سپتامبر ۱۹۱۹، گزارش رسید

---

۸. بنگرید به صص ۱۱۵ - ۱۱۴ همین بررسی.

۹. مقامات تهران حاجی‌بابا را «... جزو مقصرین پلتیکی خود دانسته...» و خواهان استردادش بودند، ولی ساعدالوزاره اصراری در این امر نداشت. (کنسولگری باکو، شمارهٔ ۵۷۴، ۱۲ شوال ۱۳۳۷؛ همچنین وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۸۷۱۴، ۲۱۵۱، ۲۲ شوال ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۶}$ ۳۷).

۱۰. رعد، ۳۱ میزان ۱۲۹۷.

۱۱. ناخوانا؛ شبیه به «آن وضع».

۱۲. وزارت داخله، سواد رمز اردبیل، شمارهٔ ۶۳۷، ۲۷ سنبله. سازمان اسناد ملی ایران [از این‌پس «اسنادملی»]، مجموعهٔ وزارت کشور [از این‌پس «ک»] شماره‌ی ۲۰۳۸.

۱۳. ریاست وزرا، ۳۵۸۷، ۲۸ سنبله [۲۳ ذیحجه] ۱۳۳۷ ($\frac{۱۵}{۶}$ ۳۷).

که «حاجی‌باباخان و چهارصد نفر عدهٔ ایرانی از بیله‌سوار وارد ایران شدند.»[۱۴] اطلاعات بیشتر را کارگزار اردبیل ارائه داد که در همان‌روز به وزارت امور خارجه گزارش کرد «... حاجی‌باباخان در موقع ورود به لنکران، قریب دویست‌نفر سواره داشته، چند روزی در لنکران توقف نموده، پس از این که عدهٔ دیگری به مشارالیه ملحق گشته، به طرف سرحدات ایران رهسپار گردید...». وی در ادامهٔ مطلب اضافه کرد که حاجی‌باباخان «... سی صندوق و جعبه از ملبوس و لوازمات قشونی همراه داشته، اغلب سواران مشارالیه ایرانی و سرکردهٔ آنان خانلار مجاهد و آقابیک معروف است [و] شصت الی هفتاد نفر نیز از ملل مختلفه روس و گرجی، غیر از ارامنه جزو عدهٔ...» وی می‌باشند.[۱۵]

اگرچه مقامات ایرانی با توجه به مکاتباتی که از حاجی‌باباخان به امرای محلی به دست آمده بود، وی را «مأمور مخصوص» حکومت آذربایجان تلقی می‌کردند که مأموریت داشت «طوایف شاهسون را با خیالات فاسدهٔ خود همراه و دولت عِلّیه را باز دچار اشکال و زحمت نماید...»[۱۶]، ولی با توجه به دانسته‌های موجود، اصل ماجرا به هیچ‌وجه روشن نیست؛ نمی‌دانیم که حاجی‌باباخان واقعاً «مأمور مخصوص» و طرف توجه مقامات بادکوبه بود و یا برای پیشبرد کار خود چنین وانمود می‌کرد؟ آن‌چه می‌دانیم آن است که در پی اعتراض مقامات ایرانی نه‌فقط از وی حمایتی به عمل نیامد که برای دستگیری و پراکنده‌ساختن اتباعش در حدود لنکران نیز اقدام شد.

در بخشی از گزارش مورخ ۱۱ محرم ۱۳۳۸ / ۶ اکتبر ۱۹۱۹، کنسولگری ایران در باکو، که آن را می‌توان مبیّن دیدگاه رسمی مقامات باکو در این زمینه تلقی کرد، آمده است که به رغم «توسل» حاجی‌باباخان به حکومت آذربایجان قفقاز و ارتقاء وی به درجهٔ سرهنگی در قشون آن‌ها، و اعزام او به حدود لنکران «... چون مشارالیه سزاوار و درخور خدمات دولتی نبود این است که مجدداً در اطراف لنکران مشغول چپاول و غارت می‌شود [و] به مجرد وصول این خبر از طرف وزارت جنگ [جمهوری آذربایجان] مأمور برای دستگیری مشارالیه فرستاده، و از قرار خبری که اخیراً رسیده است، مشارالیه به طرف قوجه‌بیگلوها [در خاک ایران] فرار نموده...» است. کنسولگری باکو در ادامهٔ این گزارش افزود که «... از قرار

۱۴. وزارت امور خارجه، ۲۹۳۲ / ۴۹۰۳، ۲۸ ذیحجه ۱۳۳۷ اسناد ملی، ک ۲۰۳۸.

۱۵. سواد راپرت کارگزاری اردبیل، روز شماره و تاریخ، در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۴۶۶، ۲۸ ذیحجهٔ ۱۳۳۷ ($۳۷\frac{۱۵}{۶}$).

۱۶. همان، و همچنین گزارش «نایب‌قنسول بیله‌سوار» در وزارت امور خارجه، سواد تلگراف آستارا، بدون شماره، ۱ میزان اسناد ملی، ک ۲۰۳۸.

اطلاعات غیررسمی، مقصود از اعزام مشارالیه به لنکران و حوالی آن و احتراماتی که فوق‌العاده نسبت به او می‌شد جلب رؤسای ایلات و طوایف آن‌حدود بود...»[۱۷]

به هر حال، مقصود هم هر چه بود، این حرکت حاجی‌باباخان در عرض مدت‌زمانی کوتاه عقیم ماند. همزمان با اقدامات کنسولگری ایران در باکو، صادق‌الدوله ویس کنسول ایران، در لنکران نیز دست به کار شد. به گزارش صادق‌الدوله «... اگرچه حاجی‌باباخان در موقع عبور خود به قرآن شریف قسم یاد کرده و قول شرف داده بود که ابداً نسبت به وطن خود خلافی از او صادر نخواهد شد...» ولی در این میان نامه‌ای از او خطاب به خانلار بیک به دست صادق‌الدوله افتاد که مبین نیات سوء وی نسبت به ایران بود.[۱۸] وی «... بعد از وصول مکتوب رسماً در این باب با حکومت محلی داخل مذاکره و اقدامات شده و در خصوص حاجی‌بابا و خانلار بیک مزبور سخت پرتست نموده، فوراً حکومت امر داد تمام عدهٔ خانلار بیک را خلع‌اسلحه کرده و از لنکران خارج نمودند و سابقاً که حاجی‌بابا را سرحددار می‌نامیدند، به کلی انکار کرده و جواب داده که مشارالیه و اعمال او ابداً مربوط به حکومت آذربایجان نیست و ظاهراً در حضور فدوی به سرحدِ بیله‌سوار تلگراف کرد در صورتی که حاجی‌باباخان از سرحد به طرف ایران گذشته، دوباره به طرف آذربایجان راه نداده و او را قبول ننمایند...»[۱۹]

در این میان، در حالی که خودِ حاجی‌باباخان نزد قوجه‌بیگلوهای شاهسون پناه گرفته بود، تعدادی از همراهان وی دستگیر شدند، این عده که از آن‌ها به عنوان «ده‌نفر بلشویک» یاد شده است، در آغاز قصد داشته‌اند که از طریق نمین به جنگلی‌ها ملحق شوند، ولی در پی ناکامی، در راه بازگشت به روسیه گرفتار نیروهای دولتی شدند.[۲۰] با اعلان آمادگی رشیدخان و حسنعلی‌خان، از رؤسای ایلی آن‌حدود برای تعقیب و دستگیری حاجی‌باباخان، عرصه بر وی تنگ شد[۲۱] و چندی بعد، در اواخر صفر / ۱۳ نوامبر ۱۹۱۹، در خلال مراحل پایانی عملیات اردوی اعزامی قزاق برای سرکوب طوایف طاغی شاهسون، حاجی‌باباخان و

---

۱۷. وزارت امور خارجه، سواد راپرت کنسولگری باکو، شمارهٔ ۶۷، ۱۱ محرم ۱۳۳۸، اسناد ملی، ک ۲۰۳۸.

۱۸. وزارت امور خارجه، سواد راپرت ویس قنسولگری لنکران، نمرهٔ ۴۰، مورخهٔ ۱۸ میزان [۱۵ محرم] ۱۳۳۸، اسناد ملی، ک ۲۰۳۸.

۱۹. همان.

۲۰. روزنامهٔ رعد، ۱۷ میزان ۱۲۹۸. این عده بعد از انتقال به اردبیل تحویل قوای دنیکین شدند (همان، ۲۶ میزان).

۲۱. رعد، ۳۱ میزان ۱۲۹۸.

افرادش نیز تسلیم شدند.[۲۲]

به رغم این دگرگونی‌ها که خود تحولات مثبتی در بهبود روابط تهران ـ باکو به شمار می‌آمد، وضعیت کلی مناسبات ایران و قفقاز هنوز روشن نبود و چنان که کنسولگری ایران در باکو در اواسط محرم / اوایل اکتبر گزارش کرد، آخرین دور از مذاکرات کنسولگری و رئیس‌الوزرای جمهوری آذربایجان نیز به دلیل لاینحل‌ماندن مسئلهٔ شناسایی یا عدم‌شناسایی نظام جدید، با پیشرفت چندانی روبرو نشده بود.[۲۳]

براساس چنین ملاحظاتی بود که به رغم توصیه‌های گاه‌به‌گاه نصرت‌الدوله مبنی بر خودداری از مذاکرهٔ مستقیم با حکومت باکو تا روشن‌شدن نتیجهٔ مذاکرات وی در اروپا[۲۴]، و همچنین با نادیده‌گرفتن مخالفت بقایای نمایندگان روسیه تزاری در ایران با ایجاد و توسعهٔ روابط سیاسی ایران و قفقاز[۲۵]، بالاخره در اواسط محرم / اکتبر وزارت امور خارجه تصمیم گرفت با اعزام یک هیئت فوق‌العاده به قفقاز، به این موضوع فیصله دهد.[۲۶]

نابسامانی کنسولی

تصمیم دولت برای اعزام یک هیئت فوق‌العاده به قفقاز، گذشته از آن که مبیّن اهمیت خاصی است که دولت برای این موضوع قائل بود، از ضعف و فقدان کارآیی تشکیلات دیپلماتیک موجود در آن حدود نیز حکایت داشت؛ تقسیم اعضای این تشکیلات به‌گروه‌های مختلف و ضدیت آن‌ها با یکدیگر، یکی از نقاط ضعف عمده و ریشه‌دار تشکیلات مزبور بود؛ نقاط ضعفی که کم‌وبیش تحمل می‌شد و برای رفع و رجوع آن‌ها اقدام خاصی صورت نمی‌گرفت، ولی اینک با لزوم اتخاذ سیاستی فعالانه‌تر در قفقاز، رفع کاستی‌هایی از این‌دست و ضرورت کارآیی بیشتر تشکیلات دیپلماتیک ایران در قفقاز، موضوعی نبود که بتوان بیش از این آن را پشت گوش انداخت.

یکی از مسائل عمده، تنش‌هایی بود که معمولاً بین کادر ثابت و معمولاً محلی

---

۲۲. همان، ۲۳ عقرب ۱۲۹۸.

۲۳. کنسولگری باکو، بدون‌شماره، ۴ اکتبر ۱۹۱۹ / ۱۹ محرم ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۲}$ ۳۸).

۲۴. بنگرید به صفحهٔ ۱۹۲ همین بررسی.

۲۵. کاکس به کرزن، ۱۰ اکتبر ۱۹۱۹، اسناد محرمانه، ج ۱، ص ۱۷۳ (این موضوع در بخش بعدی این بررسی با تفصیل بیشتری مورد بررسی قرار خواهد گرفت).

۲۶. وزارت امور خارجه، صورت‌مجلس مورخ ۱۷ محرم ۱۳۳۸، بدون شماره، ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۸).

کنسولگری‌ها از یک سو و مقامات منصوب مرکز از سوی دیگر پیش می‌آمد. میرزا تقی‌خان معززالدوله که پس از شریف‌الدوله به سرکنسولگری تفلیس منصوب شده بود، به هیچ‌وجه از کادر محلی کنسولگری راضی نبود و از بدو استقرار در حوزهٔ مأموریتش در ضمن تلاش‌هایش برای تجدیدسازمان بخش اداری کنسولگری، برای تعویض پاره‌ای از این کارمندان نیز اقداماتی را آغاز کرد؛ اقداماتی که چون دیگر تجارب مشابه در سایر کنسولگری‌های ایران، در میان جامعهٔ ایرانی تفلیس بازتاب‌هایی یافت و به دسته‌بندی‌هایی برلَه یا علیه سرکنسول و تلاش‌های جاری وی منجر شد. هنگامی که تعدادی از این کارمندان در مقام اعتراض به اقدامات معززالدوله اعتصاب کردند، گروهی از تجار ایرانی که به گفتهٔ معززالدوله در ابقای اعتصابیون ذینفع بودند، به هواداری از آن‌ها تشکیلاتی موسوم به «کمیته‌ی کلنیال» برپا کردند. اگرچه در آخر با دخالت جمعی دیگر از ایرانیان تفلیس که به گفته‌ی معززالدوله اکثراً از اعضای حزب دموکرات ایران بودند، به نفع وی و همچنین حمایت وزارت امور خارجه این تنش‌ها تا حدود زیادی کاهش پیدا کرد[۲۷]، ولی مخالفت‌های محلی کماکان ادامه یافت.[۲۸]

معززالدوله در حوزه‌های دیگر قفقاز نیز با تعدادی از کادرهای قدیمی‌تر کنسولی اختلاف‌نظر داشت. یکی از مهم‌ترینِ این موارد، از لحاظ تأثیری که بر خط‌مشی سیاسی ایران در آن حوزه داشت، اختلاف وی با ساعدالوزاره بود. معززالدوله برای انتقاد از وی از هیچ فرصتی فروگذار نمی‌کرد؛ گاه درج مطالبی در جراید باکو بهانه قرار می‌گرفت و این که «... قونسولِ بادکوبه متأسفانه به اضافهٔ این که از درج این‌گونه طرهات نمی‌تواند جلوگیری نماید، به هیچ‌وجه درصدد تکذیب هم برنمی‌آید...»[۲۹] و گاه نیز مسئلهٔ مشمولِ‌نظام‌شدن اتباع ایران و این که «... به اندازه‌ای از بدو امر قونسول بادکوبه در این موضوع اهمال و مسامحه نموده که رفته‌رفته ماده غلیظ و اولیای حکومت آذربایجان در پیشرفت منظور خود مصرّ گردیده‌اند...»[۳۰]

---

۲۷. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۱۵۴۴، ۳ جمادی‌الثانی ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۶}$ ۳۷).

۲۸. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: نامهٔ جمعی از «تجار، کسبه و اصناف، فعله و رنجبران اتباع دولت عِلّیهٔ ایران مقیمان تفلیس از تعدیات و تجاوزات، بی‌کفایتی و...» معززالدوله، مورخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۹ [۴ محرم ۳۸]، اسناد نصرت‌الدوله، صص ۱۴۰ - ۱۳۹؛ و واکنش معززالدوله بر ضد این شکایت‌ها، همان، صص ۶۲ - ۱۶۱.

۲۹. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۱۲۷۳، ۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۶}$ ۳۷).

۳۰. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۱۲۰۰، ۲۹ شوال ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۶}$ ۳۷).

گذشته از معززالدوله و امثال میرزا عیسی‌خان نایب کنسولگری بادکوبه که هر از گاه «سوء رفتار» ساعدالوزاره را

(ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد)

پیشنهاد معززالدوله آن بود که ساعد برکنار و میرزا داوودخان نصرالوزاره به جای وی منصوب شود. به عقیدهٔ معززالدوله، حُسنِ میرزا داوودخان در آن بود که برخلاف ساعد و ناتوانی وی در حل‌وفصل مسائل که «... ناشی از ضدیت و نامساعدتی حکومت آذربایجان...» با وی بود، روابط داوودخان «... با تمام وزرا و اولیای حکومت آذربایجان، مخصوصاً جعفراُف وزیر خارجه طوری مربوط و دوستی دارد که به آن‌ها لفظ «تو» خطاب می‌نماید...» و علاوه بر این «... یوسف‌خان برادر بزرگ داوودخان نیز یکی از اعضاء هیئت دولت حاضر آذربایجان و طرف وثوق و اعتماد آن‌ها است...»[۳۱]

معتصم‌السلطنهٔ فرخ که در این دوره ریاست ادارهٔ روس وزارت امور خارجه را بر عهده داشت با تقاضای انتصاب میرزا داوودخان به کنسولگری باکو موافقت نکرد، ولی در مقابل به معززالدوله پیشنهاد کرد خود با اعضایی که لازم می‌داند به بادکوبه رفته و امور آنجا را عهده‌دار گردد و در این بین، ساعدالوزاره را نیز به کفالت سرکنسولگری تفلیس معین کند.[۳۲] معززالدوله که از این تلاش جز انتقال ساعد به یک پست دیگر طرفی نمی‌بست، این پیشنهاد را نپذیرفت.[۳۳]

دو دیدگاه مختلف

در این که با توجه به اوضاع قفقاز در آن برهه و مبهم‌ماندن نوع روابط ایران با این حوزه، بسیاری از نکاتی که معْزالدوله در انتقاد از ساعد مطرح می‌کرد غیرمنصفانه بود تردید

(ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل)

به تفلیس راپرت می‌داد (کنسولگری باکو، بدون شماره، غرهٔ ذیحجهٔ ۱۳۳۷، $\frac{۱۳}{۶}$ ۳۷)، وی از دشمنی مراکز قدرتمندتر نیز بی‌بهره نبود. یکی از شاکیان اصلی او انگلیسی‌ها بودند؛ در ۲۵ اکتبر ۱۹۱۹ / ۱۹ محرم ۱۳۳۸، سفارت بریتانیا به وزارت امور خارجه نوشت «... به موجب اطلاع موثقی که رسیده، قونسول ایران در بادکوبه با فرقهٔ جنگلی روابط پیدا کرده، در مجامع ایشان حاضر شده و برای آن‌ها آذوقه تهیه می‌کند...» و توصیه کرد «احتیاطات لازمه» به عمل آید.

(British Legation, Teheran, 25 October 1919 (۳۸ $\frac{۱۵}{۲}$).

و هنگامی که وزارت امور خارجه نیز بدون هیچ‌گونه تحقیقی ـ ولی بدون ذکر منبع ـ ساعدالوزاره را توبیخ و خواستار توضیح شد (وزارت امور خارجه، ادارهٔ انگلستان، شمارهٔ ۲۲۳، ۵ صفر ۱۳۳۸، $\frac{۱۵}{۲}$ ۳۸)، ساعد ضمن تکذیب این اتهامات و انتشارات، خاطرنشان ساخت که «گمان نمی‌کنم منبع موثق‌تری برای وزارت جلیله غیر از قونسولگری دولت عِلّیه...» وجود داشته باشد (وزارت امور خارجه، ادارهٔ رمز، شمارهٔ ۹۶، ۱۵ صفر ۱۳۳۸ $\frac{۱۵}{۲}$ ۳۸).

۳۱. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۱۲۰۶، سَلخ شوال ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۶}$ ۳۷).

۳۲. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۲۵۱۰، ۲۷ ذیقعدهٔ ۱۳۳۷ ($\frac{۱۳}{۶}$ ۳۷).

۳۳. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۱۶۰۹، ۱۵ ذیحجهٔ ۱۳۳۷ ($\frac{۱۵}{۲}$ ۳۷).

نیست. ولی اسناد و گزارش‌های موجود، دلیل اصلی این اختلاف‌نظرها را نیز روشن نمی‌کند. یکی از نکاتی که احتمالاً در این زمینه می‌تواند مورد توجه قرار گیرد، نوعی اختلاف‌مشرب کلی میان آن‌دو است؛ دو رویکرد تقریباً مختلف به مسائل جاری که احتمالاً دوریِ نسبیِ معززالدوله از تحولات جاری در جمهوری آذربایجان و در مقابل، تجارب بیشتر ساعدالوزاره در این زمینه، در شکل‌گیری آن بی‌تأثیر نبوده است.

معززالدوله برای رسیدگی به مسائل جاری در قفقاز و یا به عبارت دقیق‌تر نحوهٔ حل‌وفصل مسائل ایران در جمهوری آذربایجان جز طرح پاره‌ای آراء کلی چون لزوم تبلیغ و فعالیت بیشتر ایران در منطقه که در جای خود؛ یعنی در چارچوب برنامه‌ای جامع‌تر، می‌توانست تأکید بجا و مناسبی باشد، آراء مشخص‌تری ارائه نمی‌داد[۳۴] و هرگاه نیز نظر مشخصی را طرح می‌کرد، بیشتر تأکیدی بود بر لزوم شدت‌عمل بیشترِ ایران. لهذا هنگامی هم که راه و روال ساعدالوزاره را مورد انتقاد قرار می‌داد، توصیه داشت که «... باید قدری در مقابل حکومت آذربایجان ابراز خشونت و جدّیت از طرف اولیای دولت عِلّیه بشود، به این معنی که به بنده اجازه مرحمت شود شخصاً به بادکوبه رفته، کتباً و شفاهاً، به حکومت آذربایجان از این سبک رفتار که نسبت به اتباع ایران پیش گرفته‌اند، پروتست...» نماید.[۳۵]

در مقابل، ساعد بر این نظر بود که، از آنجایی که این مشکلات «... به واسطهٔ خشونتِ طبیعی اهالی این نقاط و ثانیاً به واسطهٔ آنتریک‌های خارجی است...» رفع آن‌ها نیز اساساً «... به تحبیب رؤسای امور آذربایجان و جلب قلوب آن‌ها به هدایا و غیره ممکن...» بود. علاوه بر این و پاره‌ای فعالیت‌های تبلیغاتی، لازم بود که «... به واسطهٔ نشر یک روزنامه و تنظیم امور مدرسه و اعزام میسیون مخصوص و مدیر و معلمین فارسی‌زبان... موقعیت‌های لازمه را تحصیل نمود.»[۳۶]

یکی دیگر از گزارش‌های ساعد که به نظر می‌آید در تصحیح دیدگاه‌های موجود نسبت به مسائل قفقاز و لزوم اتخاذ یک خط‌مشی نو مؤثر بود، مراسله‌ای است به تاریخ ۱۲ شوال / ۱۱ ژوییهٔ ۱۹۱۹، در گزارش بازتاب خبر طرح دعاوی مرزی ایران در قفقاز.[۳۷] ساعدالوزاره

---

۳۴. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۴۷۴، ۱۷ شعبان ۱۳۳۷ (۷/۱۳ ۳۷).
۳۵. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۱۲۰۰، ۲۹ شوال ۱۳۳۷ (۱۳/۶ ۳۷).
۳۶. وزارت امور خارجه، سواد راپرت کنسولگری باکو، بدون‌شماره، ۲۰ ذیقعدهٔ ۱۳۳۷ (۱۵/۱۶ ۳۷). رونوشتی از این گزارش مفصل و جامع نیز جهت استحضار نصرت‌الدوله ارسال شده بود. بنگرید به: **اسناد نصرت‌الدوله**، صص ۱۱۴ - ۱۱۱.
۳۷. کنسولگری باکو، نمرهٔ ۶۱۱، ۱۲ شوال ۱۳۳۷ (۱۳/۶ ۳۷).

(ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد)

ضمن اشاره به «... تنقیداتی چه در جراید داخله و چه در روزنامه‌جات خارجه، نوشته‌اند...» بر این نکتهٔ اساسی تأکید گذاشت که جدایِ از «... پیشرفت مقاصد هیئت اعزامیه [به پاریس] لازم می‌آید که قبلاً ایران و ایرانیان نفوذی در این صفحات داشته باشند، ولی بالعکس در باطن، چه دوایر دولتی و چه احزاب و چه اهالی، طرفدار ایران نیستند. عظمت و استقلال و ترقی ایران را همه طالب هستند، ولی در مسئلهٔ الحاق، همه ضد و می‌ترسند مذاکرهٔ این مسئله صدمهٔ بزرگی به وضعیات کنونی وارد آورده و روسیه احیاء شده، به یک حمله هم خود آن‌ها را محو و نابود کرده، صدمهٔ بزرگی از این بابت به ایران هم برساند...»[۳۸]

ساعدالوزاره در ادامهٔ این گزارش، ضمن ارائهٔ تعبیری از علل بی‌توجهی کلی ایران به تحولات قفقاز، این که «... در این سی‌سال اخیر ایران مشغول حفظ استقلال خود بود، مبارزهٔ حیاتی با همسایگان خود کرده، فرصتی برای توسعهٔ نفوذ خود در این صفحات نداشته‌اند و از قونسولگری‌های دولت عِلّیه [نیز] که در قفقاز مقیم بوده‌اند، به غیر از آن که حرکات و سکنات مأمورین به استثنای معدودی مورد تنقیدات عموم بشود، چیز دیگری حاصل نشده است...» به‌درستی خاطرنشان کرد که در درجهٔ اول لازم است «... قبل از این که خیال الحاق در اذهان خطور نماید، قبلاً زمینهٔ بسط نفوذ را تهیه کرده، توجه اهالی را جلب نمود و برای نیل به این مقصود بایستی لااقل ظاهراً ترتیبی به وضعیات قونسولگری که در واقع حکم نمایندگی دارد، داده شود و مدرسهٔ صحیحی با معلمین کافی و عالم از طهران اعزام شده باشد و روزنامهٔ خوبی و مدیر لایقی داشته باشند [که] تأسیس و ایجاد شود...»[۳۹]

یکی دیگر از نکاتی که در خلال این نوع گزارش‌ها مطرح گردید، لزوم پذیرش نماینده از جمهوری‌های قفقاز بود. از فروپاشی قفقاز به بعد، و تقسیم قفقاز به سه جمهوری گرجستان، آذربایجان و ارمنستان، خط‌مشی رسمی ایران بر آن قرار داشت که «تا تکلیف آن‌ها از طرف کنفرانس عمومی صلح تعیین نشده و استقلال آن‌ها معلوم نیست، نمی‌توان نمایندگان...» آن‌ها را پذیرفت و «... باید تأمل نمود تا تکلیف قطعی آن‌ها معلوم شود.» و در این میان نیز توصیه شده بود که عجالتاً «... در مقابل احساسات آن‌ها... اظهار محبت و موافقت نمایند تا

(ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل)

در حاشیهٔ این گزارش خطاب به «ادارهٔ روس» وزارت امور خارجه خاطرنشان شده بود که «این راپرت را خیلی‌صحیح نوشته است، به عرض برسانید و اشخاص کارآمدی را برای بادکوبه، پس از حصول اجازه تعیین کنید.»

۳۸. همان.

۳۹. همان.

ثانیاً دستور داده شود.»[۴۰] ولی، همانگونه که ملاحظه گردید، مسائل موجود گسترده‌تر از این حرف‌ها بود و لزوم رسیدگی بدان‌ها نیز عاجل‌تر از آن‌که بتوان این مسائل را به حال خود رها کرد. کما این‌که در پی ورود از اسمعیل‌خان زیادخان، فرستادهٔ جمهوری آذربایجان سعی شد در چارچوبی نه‌چندان رسمی نیز برای حل‌وفصل مسائل فی‌مابین دو کشور توافق‌هایی حاصل گردد. توافق‌هایی که به‌رغم طرح و بحث در هیئت وزرای جمهوری آذربایجان هیچ‌گاه به تصویب نرسید.[۴۱] در واقع، به گونه‌ای که در انتقادات جراید باکو از این توافق‌نامه نیز مطرح شد، یکی از علل اصلی به‌تصویب‌نرسیدن این توافق‌نامه آن بود که سند مزبور صرفاً بین یکی از دوایر وزارت امور خارجه ـ دایرهٔ تحریرات روس ـ و اسمعیل‌خان زیادخانوف حاصل شده بود و نه به صورت رسمی بین دو کشور و جراید باکو معتقد بودند «... مادامی که دولت ایران حکومت ما را به رسمیت نشناسد و در کلیهٔ امور با ما قرارداد رسمی منعقد ننماید، در هیچ‌یک از امور موافقت و مساعدت نخواهیم کرد.»[۴۲]

با این‌حال، نظر به تحولات جاری در منطقه، هم دولت ایران به لزوم حل‌وفصل مسائل موجود و پیشبرد منافع خود در قفقاز آگاهی داشت و هم جماهیر قفقاز که با کمرنگ‌شدن حضور نظامی و سیاسی متفقین و تحقق‌نیافتن نظم جهانی موعود آن‌ها، می‌بایست به نحوی بیش از پیش، به ضرورت توسعهٔ روابط منطقه‌ای خود آگاه شده باشند.

در شوال ۱۳۳۷ / ژوییهٔ ۱۹۱۹، هم گرجی‌ها از لزوم اعزام نماینده به دربار ایران سخن به میان آوردند[۴۳] و هم جمهوری آذربایجان، که مشخصاً عادل‌خان زیادخانوف را بدین سمت معرفی نمود.[۴۴] اگرچه وزارت امور خارجه در پاسخ خود بدین‌موضوع باز سعی داشت، ضمن پذیرفتن نمایندهٔ آذربایجان، همان چارچوب غیررسمی پیشین را ملحوظ نماید و به کنسولگری باکو اطلاع داد که «دولت عِلّیهٔ ایران می‌تواند نمایندهٔ حکومت جمهوری آذربایجان قفقاز را عجالتاً به‌طور غیررسم شناخته و روابط کاری با مشارالیه داشته باشد، تا تعیین مقدرات ملل و دول جدید و حکومت‌هایی که از روسیه تشکیل گردیده‌اند، در کنفرانس صلح معین و معلوم گردد...»[۴۵] ولی نه‌فقط مقامات باکو، بر لزوم اتخاذ راه و روشی

---

۴۰. وزارت امور خارجه، ۲۷۹۳ / ۴۵۲۵، ۳۰ صیام ۱۳۳۷ (۱۳/۳۷ ۳۷).
۴۱. ظاهراً برخی از وزارتخانه‌های باکو با پاره‌ای از مفاد این توافقنامه مخالفت داشته‌اند (کنسولگری باکو، شمارهٔ ۷۷، ۱۷ ذیحجهٔ ۱۳۳۷ (۱۵/۲ ۳۷).
۴۲. از معززالدوله، شمارهٔ ۱۶۹۷، ۲۴ ذیحجهٔ ۱۳۳۷ (۱۵/۱۵ ۳۸).
۴۳. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۹۵۶، ۵ شوال ۱۳۳۷ (۱۳/۲۷ ۳۷).
۴۴. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۶۶۸، ۲۲ شوال ۱۳۳۷ (۱۳/۷ ۳۷).
۴۵. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۸۹۷۳ / ۲۳۵۷، ۱۶ ذیقعدهٔ ۱۳۳۷ (۱۳/۲۷ ۳۷).

دیگر تأکید داشتند بلکه نمایندگان ایران در قفقاز نیز بر همین نظر بودند.از جمله شخص عادل‌خان در خلال عبور احمدشاه و همراهانش از طریق قفقاز به مقصد اروپا به نصرت‌الدوله اطمینان داد به محض این که مأموریت او را «اولیای دولت عِلّیه به دربار ایران تصدیق نمایند، قبل از این که به طرف طهران حرکت کنیم، مسائل مابه‌الاختلاف را حل نموده، موجب استرضای خاطر اولیای دولت عِلّیه را کاملاً فراهم کنم.»

و ساعدالوزاره نیز در همان گزارش ۲۰ ذیقعدهٔ خود که قبلاً مورد اشاره قرار گرفت، در چارچوب بحث لزوم پذیرش نمایندهٔ آذربایجان، نوع گسترده‌تری از روابط را خاطرنشان ساخت که به عقیدهٔ او می‌توانست اتخاذ شود، بی‌آن که به مسائل کلی‌تری که در این زمینه مطرح بود نیز خللی وارد آورد؛ زیرا اگر در آینده «... حکومت آذربایجان را سایر دول به رسمیت شناختند که دولت ایران فائدهٔ کلی برده، روابط را محکم‌تر می‌کند و اگر هم تصدیق نکردند، البته حکومت آذربایجان به واسطهٔ مراودات خصوصی، منافع و بسط نفوذ ایران را تصدیق خواهد کرد که بعد هر دولتی در مرکز روسیه باشد، مجبور به تصدیق و شناختن منافع و حقوق ایران در آذربایجان قفقاز خواهد شد.»[۴۶]

در واقع، در این مرحله بخش‌قابل‌توجهی از مکاتبات ساعد صرف آن می‌شد که وزارت امور خارجه را به ترک این‌گونه ملاحظات و آگاهی به لزوم توسعهٔ روابط موجود متقاعد سازد. برای مثال، وی در اواسط ذیحجهٔ ۱۳۳۷ / ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۹، ضمن ارسال گزارشی از استقرار میسیون انگلستان در تفلیس و حوزهٔ وظایف آن که «... صرف‌نظر از تصدیق حکومت‌های جدیدالتأسیس قفقاز...» شامل «... علاقهٔ کاری و تجارتی و حل امورات جاری...» نیز می‌شد، خاطرنشان ساخت که «... انتشار دارد ممالک اروپ هر یک میسیون‌های مخصوصی به قفقاز خواهند فرستاد، ولی به طوری که اولیای محترم امور مستحضر می‌باشند، هیچ‌یک از دول مذکوره منافع تجارتی و اقتصادی و سیاسی بیش از ایران در قفقاز ندارند...»[۴۷]

ساعد، باز هم در همان‌روز با ارسال نامه‌ای دیگر به وزارت امور خارجه، و در تعقیب همین بحث اظهار داشت «... آذربایجانی‌ها اظهار می‌دارند که آن‌ها جماعتی هستند مسلمان [که] با امیدواریِ تمام داخل مبارزه شده و استقلال خود را از دست بیگانه‌ها ربوده‌اند. با ایران که وطن آباء و اجدادی آن‌ها است، می‌خواهند روابط حسنه داشته، راه یگانگی را

۴۶. وزارت امور خارجه، سواد راپرت کنسولگری باکو، بدون‌شماره، ۲۰ ذیقعدهٔ ۱۳۳۷ (۱۵/۱۶ ۳۷).
۴۷. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۷۶۸، ۱۷ ذیحجهٔ ۱۳۳۷ (۱۵/۲ ۳۷).

مفتوح... نماینده‌ای بفرستند... تعلل در قبول عادل‌خان در چیست؟» و در ادامه‌ی بحث نیز همان استدلال پیشین را خاطرنشان ساخت که «... مسئلهٔ آذربایجان از دو شق خارج نیست؛ یا در کنفرانس صلح استقلال آن‌ها شناخته شده و یا جواب رد خواهند داد؟ در صورت اول مساعدتی است که از طرف دولت ایران، قبل از همه، با آن‌ها شده و در صورت ثانوی، به واسطهٔ روابط سیاسی و مذهبی، دولت ایران در این صفحات حق و منافع مخصوصی را دارا خواهد بود...»[۴۸]

معززالدوله نیز که ظاهراً برای التزام رکاب همایونی در اواخر ذیحجه / اواخر سپتامبر ۱۹۱۹ در تهران بود، ضمن اشاره به کار ساز واقع نشدن معاهدهٔ اسماعیل‌خان زیادخانوف و این که حضرات معتقدند «... مادامی که دولت ایران حکومت ما را به رسمیت نشناسد و در کلیه امور با ما قرارداد رسمی منعقد ننماید، در هیچ‌یک از امور موافقت و مساعدت نخواهیم کرد...»، با همان تُندی خاص خود اظهار داشت «... به عقیدهٔ بنده یا باید به وسیلهٔ سرنیزه حفظ حقوق نمود و یا با تدابیر عملی؛ شق اول که متأسفانه برای دولت ما امکان ندارد. در این صورت اولیای دولت عِلّیه ناچار هستند که با حکومت‌های جدیدالتأسیس قفقاز رسماً داخل مذاکره شده و برای عقد بعضی مقاولات و قراردادهای لازم، اجازه و تعلیمات مرحمت فرمایند تا بتوان به انجام امور و حفظ منافع دولت و حقوق رعیت موفقیت حاصل کرد...»[۴۹]

وی نیز همانند ساعدالوزاره ـ و یا به احتمال قوی به تأثیر از گزارش فوق‌الذکر او ـ با اشاره به این که سایر دول هر یک برای توسعهٔ نفوذ خود، هیئت‌هایی به قفقاز اعزام داشته‌اند، از آن متأسف بود که «... اولیای دولت عِلّیه فقط به عنوان این که ما نمی‌توانیم حکومت‌های جدید را به رسمیت بشناسیم، ساکت نشسته و تصور می‌کنند توسط همان چند نفر مأموری که در قفقاز دارند، تمام مقاصد و نیات مهمهٔ خود را می‌توانند اجرا نمایند...»[۵۰]

در این میان، در حالی که هم از لحاظ نظری زمینهٔ لازم جهت اتخاذ یک سیاست فعالانه‌تر در قفقاز فراهم شده بود و هم از نظر عملی نیز برای پیشبرد چنین خط‌مشی‌ای تدابیر لازم اتخاذ شده بود، در اواسط ذیقعدهٔ ۱۳۳۷ / اواسط اوت ۱۹۱۹ وزارت امور خارجه ـ احتمالاً اعتلاءالملک ـ در گزارشی از مشکلات ایران در قفقاز و لزوم حل‌وفصل آن‌ها، به ریاست وزرا پیشنهاد کرد که «... یک نفر مأمور مخصوص و صلاحیت‌داری از مرکز به بادکوبه اعزام

۴۸. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۷۶۹، ۱۷ ذیحجهٔ ۱۳۳۷ ($\frac{۱۵}{۱۳}$ ۳۷).
۴۹. [بدون سربرگ] تهران، شمارهٔ ۱۶۹۷، ۲۴ ذیحجهٔ ۱۳۳۷ ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۸).
۵۰. همان.

شود...» و برای این کار معتصم‌السلطنه، مدیر ادارهٔ تحریرات روس را پیشنهاد کرد «... که موقتاً برای یک یا دوماه به قفقاز رفته...» و مستقیماً وارد مذاکره شود.[۵۱] ولی در عین‌حال که وزارت امور خارجه در این‌باب به تصمیم مشخصی نرسیده بود و بنا به مخالفت نصرت‌الدوله با اعزام معتصم‌السلطنه به قفقاز، قرار بر آن شد که معززالدوله راهی باکو گردد[۵۲]، دولت با تصمیمی که برای اعزام یک هیئت فوق‌العاده به قفقاز اتخاذ نمود، بحث را از این روال بیهوده و فرساینده خارج کرد.

در اواسط محرم / ۱۰ اکتبر ۱۹۱۹، وزارت امور خارجه مقرر داشت که برای تصمیم‌گیری دربارهٔ امور قفقاز با حضور اعتلاءالملک خلعتبری، مدیرکل و در غیب نصرت‌الدوله کفیل وزارتخانه؛ ناظم‌الملک [سمت او روشن نیست] و منصورالملک، رئیس ادارهٔ انگلستان؛ معتصم‌السلطنه، رئیس ادارهٔ روس، و معززالدوله که اخیراً به تهران احضار شده بود، جلسه‌ای تشکیل شود. در این جلسه معین گردید که یک هیئت سیاسی انتخاب و به قفقاز اعزام گردند.[۵۳] و بالاخره هیئتی مرکب از میرزا موسی‌خان مفخم‌الملک از وزارت‌خارجه؛ فهیمی از وزارت معارف؛ ترجمان‌السلطان، نمایندهٔ گمرکات و مالیه؛ مشاراعظم، نمایندهٔ وزارت داخله؛ میرزا رحیم‌خان ارجمند، نمایندهٔ پست و تلگراف؛ محمدجعفرمیرزا از وزارت فوائد عامه؛ سلطان کاظم‌خان سیاح از وزارت جنگ؛ مهذب‌الدولهٔ کاظمی از اجزاء وزارت امور خارجه به عنوان منشی و غلامرضا مفاخرالملک انتخاب و تحت سرپرستی سیدضیاءالدین طباطبایی، مدیر روزنامهٔ رعد که از معتمدین وثوق‌الدوله بود و در مراحل نخست انقلاب ۱۹۱۷ نیز مدتی را در روسیه گذراند، مأمور قفقاز شدند.[۵۴]

---

۵۱. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۴۳۰۱ / ۲۳۴۹، ۱۴ ذیقعدهٔ ۱۳۳۷ ($\frac{۱۵}{۱۵}$۳۸).

۵۲. اسناد نصرت‌الدوله، ص ۱۳۱.

۵۳. وزارت امور خارجه، صورت‌مجلس تعیین هیئت اعزامیه، بدون‌شماره، ۱۷ محرم ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۸).

۵۴. در گزارش‌های موجود، دلیل انتخاب سیدضیاءالدین طباطبایی به ریاست هیئت مزبور ذکر نشده است. نصرت‌الدوله در یکی از نامه‌هایش به وثوق‌الدوله در اشاره به اقداماتی که می‌بایست در جمهوری آذربایجان صورت گیرد، از «... اعزام مبلغین و مأمورین به آنجا...» نوشت و در ادامه، خاطرنشان ساخت «... اشخاصی از قبیل طباطبایی، تدین، ملک‌الشعرا را بفرستید؛ خیلی در آنجا می‌توانند مفید واقع شوند...» نصرت‌الدوله به وثوق‌الدوله، شمارهٔ ۳۳، ۱۷ اکتبر [۲۱ محرم ۱۳۳۸] اسناد نصرت‌الدوله، ص ۱۵۸.

بازتاب این تحولات در جراید وقت با اندکی تأخیر توأم بود؛ خبر انتصاب سیدضیاءالدین بهٔ هیئت اعزامیه در شمارهٔ ۲۵ عقرب [۲۲ صفر] و فهرست اسامی هیئت مزبور در شمارهٔ ۴ قوس [۲ ربیع‌الاول] روزنامهٔ رهنما منتشر شد.

(ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد)

اهداف مأموریت

در دستورالعملی که از سوی ادارهٔ روس وزارت امور خارجه برای ریاست هیئت معین شده بود، پس از اشاره‌ای به تحولات اخیر روسیه و استقلال ملل و اقوام قفقاز، از مشکلات و مسائلی سخنی به میان آمده بود که به رغم «... میل تاریخی ایران به داشتن یک دولت مستقل در سرحدات شمالی خود در مقابل روس، و لزوم توسعهٔ روابط...» با ملل و اقوام قفقاز، مانع از تحقق چنین امری شده بود.[۵۵]

در توضیح پیشینهٔ تاریخی شکل‌گیری این مشکلات و موانع، تأکید اصلی وزارت امور خارجه بر تحولات اخیر در بخش‌های مسلمان‌نشین قفقاز بود و این‌که به‌رغم مشترکات فوق‌العادهٔ این حدود با ایران «... به واسطهٔ ـ[۵۶] حایل از ابتدای انقلابات روسیه و تشکیل حکومت‌های جدیده ترتیباتی پیش آمد که نه‌فقط جمهوری فعلی آذربایجان ـ[۵۷] سابقهٔ پلتیکی و نژادی و علائق مذهبی را مورد توجه و دقت قرار نداده و در طاق نسیان گذاشت بلکه دسیسه‌های خارجی به‌حدّی بود که نخواست یا نتوانست با وجود کمال میل و اشتیاق دولت ایران به داشتن یک اتفاق محکمی که از اثر قومیت و هم‌نژادی، قهراً فراهم شده بود، استفاده نماید...»[۵۸]

و هم‌زمان با این تحولات، همانگونه که در ادامهٔ توضیحات کلی این دستورالعمل آمده بود، عثمانی‌ها از فرصت استفاده کرده و در کنار لشکرکشی به این صفحات «... با استناد ظاهری [به] قومیت و همزبانی، مسلمین قفقاز را اغوا نموده و آنقدر دسیسه به کار بردند که مناسبات جمهوری آذربایجان قفقاز و مسلمانان آن نواحی را با ایران کدر کرده، و مانع از آن شدند که تشکیل‌دهندگان این جمهوری تازه‌تأسیس و جدیدالولاده بتوانند استفادات مادی و معنوی از دولت ایران؛ یعنی هم‌وطن قدیمی و همسایهٔ آتیه خود، بنمایند. چنانکه به دسیسهٔ

(ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل)

شایان ذکر است که تمامی اسناد موجود از هیئت اعزامیه قفقاز که در این بررسی نیز مورد استفاده بوده است، به مشخصات ذیل و به صورتی جداگانه منتشر شده‌اند: رضا آذری شهرضایی (به کوشش)؛ هیأت فوق‌العادهٔ قفقازیه، اسناد مذاکرات و قراردادهای هیأت اعزامی ایران به قفقاز تحت سرپرستی سیدضیاءالدین طباطبایی (۱۳۳۷ - ۱۳۳۸ ق / ۱۹۱۹ - ۱۹۲۰م) تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۹.

۵۵. وزارت امور خارجه، ادارهٔ روس، دستورالعمل رئیس میسیون فوق‌العادهٔ قفقاز، بدون‌شماره، صفر ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۸).

۵۶. ناخوانا.

۵۷. ناخوانا.

۵۸. دستورالعمل رئیس میسیون...، پیشین.

همان مبلغین به طمع ضمیمه‌نمودن ایالت شمالی ایران، برخلاف نزاکت و مصالح دولت قدیم همجوار خود، اسم یکی از ایالات بزرگ ایران را برای خود علم نمودند...»[۵۹]

در ادامهٔ این دستورالعمل، پس از اشاراتی به تحولات بعدی روابط ایران و جمهوری آذربایجان و به ویژه مذاکرات و توافق‌هایی که با اسماعیل‌خان زیادخانوف صورت گرفت که آن‌هم به دلیل ادامهٔ همان تحریکات پیشین به نتیجه نرسید، از سرپرست هیئت خواسته شده‌بود که با درنظرداشتن مضامین مشخصی که در دستورالعمل قید شده بود ـ توسعهٔ مناسبات تجاری و پستی، رفع توقیف از کالاهای ایران، حفظ حقوق اتباع کشور و غیره ـ برای رفع موانع و مشکلات موجود، نخست با جمهوری آذربایجان، و آنگاه با جمهوری‌های گرجستان و ارمنستان وارد مذاکره شود.[۶۰]

علاوه بر این موارد، در دستورالعمل مزبور بخشی نیز به احتمال مخالفت روس‌های سفید اختصاص داده شده بود و این که اگر «... از طرف نمایندهٔ دنیکین در بادکوبه و گرجستان از هیئت اعزامیه راجع به روابط ایران و دولت روسیهٔ قدیم و اقداماتی که هیئت برای عقد قراردادهای دوستی با حکومت‌های جدیدالتأسیس قفقاز می‌نماید...» توضیحاتی خواسته شد، پاسخ بدهند که «... در نتیجهٔ جنگ تغییراتی در اوضاع مملکت امپراتوری روسیه به هم رسیده و در قفقازیه دولت‌های جدیدی تشکیل شده و ضرورت‌ها و احتیاجات و مقتضیات همجواری، برقراری روابط عملی دولت ایران را با دول مزبوره ایجاب نموده است...»[۶۱]

۵۹. همان.

۶۰. همان.

۶۱. همان.

فصل دوم

مذاکرات منطقه‌ای و بین‌المللی

«هیئت اعزامیهٔ فوق‌العادهٔ دولت شاهنشاهی ایران در قفقازیه» در وضعیتی راهی باکو شد که دولت جدید یوسف‌بیگلی پس از یک بحران طولانی، به تازگی به ترمیم کابینه موفق شده بود و اینک فتحعلی‌خان خوییسکی، وزارت امور خارجه را برعهده داشت.[1] از نقطه‌نظر مناسبات خارجی نیز ورود هیئت اعزامیه با دوره‌ای از دیدارهای هیئت‌های خارجی از باکو مقارن شد و احتمالاً گزارش خبر این دیدارها از سوی ساعدالوزاره در متقاعدساختن بیش از پیش وزارت امور خارجه به لزوم توسعهٔ مناسبات بی‌تأثیر نبوده است؛ دیدار ژنرال هاربورد رئیس آمریکایی هیئت اعزامی ایالات متحد آمریکا به قفقاز، از باکو[2] و همچنین گزارش دیدار یک هیئت فرانسوی که طی آن آمده بود، فرانسه «... راجع به وضعیات اقتصادی و سیاسی آذربایجان خود را علاقمند دانسته و مایل است با آن مملکت روابط دوستانه داشته باشد...»، از جملهٔ این گزارش‌ها بود.[3]

ورود هیئت

هیئت اعزامیه در ۷ ربیع‌الاول ۱۳۳۸ / ۳۰ نوامبر ۱۹۱۹، از طریق انزلی وارد باکو شد، و از

1. Нәсизадә, Азәрбаjaн, S. 87.

۲. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۶۵، ۱۶ محرم ۱۳۳۸ (۱۵/۲ ۳۸).

۳. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۷۶، ۲۸ محرم ۱۳۳۸ (۱۵/۲ ۳۸).

ناگفته نماند که این نوع دیدارها جز تقویت روحیهٔ عمومی، عملاً حاصل دیگری نداشت و حتی نتایج عکس داشت. مثلاً ژنرال هاربوردِ فوق‌الذکر در ارزیابیِ نه‌چندان دوستانهٔ خود از جمهوری آذربایجان، خاطرنشان ساخته بود که «... در میان سه جمهوری ماوراء قفقاز، آذربایجانی‌ها از همه کمتر لیاقت ادارهٔ مستقل خود را دارند». (Hovannisian, *Republic*, Vol. II. *op. cit.* p. 350)

سوی محمدخان تکینسکی معاون وزارت امور خارجهٔ جمهوری آذربایجان، عادل‌خان زیادخانوف نمایندهٔ جمهوری آذربایجان در ایران، آزادبیک وزیراُف میرآلای عزیزبیک طاهراُف، نمایندهٔ رئیس‌الوزرا، محمودبیگ صفی کردسکی، معاون رئیس کمیته‌ی مبارزه با ضد انقلاب، و همچنین ساعدالوزاره مورد استقبال قرارگرفتند. هیئت اعزامیه پس از عبور از میان انبوهِ ایرانیانی که به استقبال آمده بودند، در هتل متروپُل باکو اقامت گزید و چند روز نخست به دید و بازدیدهای دوستانه گذشت.[۴]

دیدار سیدضیاءالدین از یوسف‌بیگلی نصیب‌بیک، رئیس‌الوزاری وقت باکو در چهارشنبه ۹ ربیع‌الاول / ۲ دسامبر ۱۹۱۹ اگر بیشتر جنبهٔ معارفه داشت و آشنایی اولیه، ولی خالی از جنبه‌های سیاسی نیز نبود. سیدضیاءالدین پس از اشاره‌ای به تمایل دیرین دولت ایران برای توسعهٔ مناسبات با دولت آذربایجان و این که به مناسبت «... گرفتاری‌های داخله و ضمناً مبهم‌بودن وضعیات سیاست خارجی ایران...» تأخیری در این امر حاصل شده بود، هدف مأموریت خویش راکه تدارک «زمینهٔ یک مناسبات پایداری» بود، بیان و ضمن ابلاغ تبریکات وثوق‌الدوله، نامهٔ وی را نیز به نصیب‌بیگ یوسف‌بیگلی تسلیم کرد.[۵]

یکی از مضامینی که در این دیدار و همچنین در پاره‌ای از دیگر دیدارهای مشابه مورد بحث قرار گرفت، موضوع قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلستان بود. سیدضیاءالدین در گزارش خود از این دیدار خاطرنشان می‌سازد که پس از خاتمهٔ بیانات نصیب‌بیگ در باب «اشتراک منافع ایران و آذربایجان»، اظهار داشته بود «... نظر به این که قرارداد انگلستان و ایران موجب یک سوءتفاهماتی در قفقازیه شده بود، بنده از طرف دولت خود مجاز هستم هرگونه توضیحاتی راکه مایل باشید، عرض بکنم...» و در پی ابراز تمایل رئیس‌الوزرا به شنیدن توضیحات مزبور، سیدضیاءالدین مطالبی را عنوان داشته بود که «... از قیافه‌ی ایشان استنباط کردم که توضیحات قانع‌کننده بود...»[۶]

در ملاقاتی که دو روز بعد، پس از سلسله‌دیدارهایی با دیگر مقامات جمهوری، به طور خصوصی با ریاست مجلس و تنی چند از دیگر نمایندگان مجلس صورت گرفت نیز دوباره وضعیت ایران و موضوع قرارداد ۱۹۱۹ مورد بحث قرار گرفت؛ به نوشتهٔ سیدضیاءالدین «... توضیحاتی که راجع به قرارداد داده شد خیلی مؤثر واقع افتاد و رئیس مجلس مبعوثان

---

۴. هیئت اعزامیهٔ فوق‌العادهٔ دولت شاهنشاهی ایران در قفقازیه [از این پس «هیئت اعزامیه»]، شمارهٔ ۲، ۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۸ (۱۵/۵۶ ۳۸).

۵. هیئت اعزامیه، شمارهٔ ۳، ۱۳ ربیع‌الاول ۱۳۳۸ (۱۵/۵۶ ۳۸).

۶. همان.

نتوانست خودداری نماید و گفت که ما ایران را ازدست‌رفته فرض می‌کردیم و از این توضیحات، بس مسرور و مشعوف هستیم...»[۷]

بی‌لطفی رسول‌زاده

البته حتی در این مراحل اولیه که طبیعتاً کار می‌بایست بیشتر به تعارفات بگذرد، نیز نشانه‌هایی از سوءتفاهم آشکار بود. مثلاً در مجلسی که در روز ۱۲ ربیع‌الاول، به مناسب عید ولادت حضرت پیامبر (ص)، از سوی جمعیت خیریهٔ ایرانیان تشکیل شد و در آن تعداد زیادی از دولتمردان جمهوری نیز شرکت داشتند، علی‌رغم سخنرانی‌های محبت‌آمیز طرفین و به ویژه سخنرانی سیدضیاءالدین به زبان ترکی راجع به «مناسبات و علائق نژادی و تاریخی و مذهبی ملت ایران و ملت آذربایجان قفقاز» که مورد استقبال خاصی قرار گرفت؛ محمد امین رسول‌زاده نیز در سخنان خود، ضمن بیان مناقب حضرت رسول (ص) «... این نکته را هم متذکر شد که یکی از آثار مسعود ولادت حضرت نبوی شکسته‌شدن طاق کسری بود. همان‌طوری که از اثر سرنگون‌شدن طاق کسری، ملل ضعیف از رقیت یک دولت مستبدی آزاد شدند، در این موقع هم که امپراتوری شمال متلاشی و یک طاق کسرای دیگری سرنگون گردید، برای مللی که در تحت رقیت بودند، یک دورهٔ خوشبختی دیگری شروع می‌شود...»[۸]

سیدضیاءالدین طباطبایی در ادامه‌ی گزارش خود از این بیانات رسول‌زاده خاطرنشان ساخت که گرچه این موضوع «... با آئین مذهبی ما موافق است، ولی در این‌موقع به عقیدهٔ بنده، می‌خواسته از ملیت و سوابق تاریخی ایران، به طرز موهنی مطلبی بیان نماید؛ خصوصاً در صورتی که متعاقب قضیهٔ تاریخی طاق کسری از اتحاد ترک و ملت ترک سخنرانی کرد...» وی در ادامه افزود اگرچه «... نطق مشارالیه بنده را متأثر کرد، اما خوشبختانه از حاضرین شاید دو نفر هم ملتفت نیش مشارالیه نگردیدند، مناسب هم نبود بنده جوابی در باب این نطق ایراد کنم...»[۹]

---

۷. همان.

۸. همان.

۹. همان. سابقهٔ آشنایی و در عین‌حال اختلافات سیدضیاءالدین و رسول‌زاده به سال‌ها پیش، به دوره‌ای برمی‌گردد که رسول‌زاده در مقام گردانندهٔ اصلی روزنامهٔ ایران نو با سیدضیاءالدین که در آن دوره روزنامهٔ شرق را اداره می‌کرد، درگیر یک‌رشته مشاجرات قلمی شدند. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: قهرمانان میرزا سالور، روزنامهٔ خاطرات عین‌السلطنه، به کوشش ایرج افشار و مسعود سالور، ج ۴، تهران، انتشارات اساطیر، صص ۲۸۴۷ ـ ۲۸۴۶؛ و برای رفع نقار، همان، ج ۵، ص ۴۱۴۵.

با این‌حال و به‌رغم بروز گاه‌به‌گاهِ مواردی از این‌دست، افکار عمومی آشکارا بر حُسنِ تلقی از مذاکرات ایران و جمهوری آذربایجان تأکید داشت و در بیان احساسات دوستانه نیز فرصتی را از دست نمی‌داد. سیدضیاءالدین در انتهای این گزارش، از حضور خود و دیگر اعضای هیئت اعزامیه در تئاتر دولتی باکو می‌نویسد و این که پس از اعلان حضور نمایندگان ایران در فاصلهٔ دو پرده، «... حاضرین که بیش از دوهزارنفر و مرکب از مسلمانان بادکوبه از ذکور و اناث بود شروع به کف‌زدن نمودند و چندین‌مرتبه تجدید شد و اعضای هیئت اعزامیه سر پا خاسته، با فرودآوردن سر، تشکرات خود را به حاضرین تقدیم داشتند...». به نوشته‌ی سیدضیاءالدین «... این قضیه فوق‌العاده در افکار اهالی و حیثیات دولت ایران حُسنِ اثر بخشید...»[۱۰]

دور اول مذاکرات

در روز جمعه ۱۱ ربیع‌الاول / ۴ دسامبر ۱۹۱۹، نخستین جلسهٔ مذاکرات رسمی هیئت اعزامیه و مقامات باکو در ساختمان وزارت امور خارجهٔ آذربایجان برگزار شد. محمدیوسف جعفراُف وزیر امور خارجه، خدادادبیک ملک‌اصلانوف وزیر طُرُق و شَوارِع، خلیل‌بیک خاص محمداُف وزیر عدلیه؛ امین‌اُف وزیر تجارت؛ حموبیک [حاجینسکی؟] وزیر پست و تلگراف، و عادل‌خان زیادخانُف از آن‌سوی و سیدضیاءالدین طباطبایی، حاجی‌میرزا موسی‌خان، شاهزاده محمدجعفرمیرزا، ترجمان‌السلطان، میرزارحیم‌خان، معزالدوله و ساعدالوزاره نیز از طرف ایران در این جلسه شرکت کردند.[۱۱]

سیدضیاءالدین بحث را از آنجا آغاز کرد که در پی انعقاد قرارداد وزارت امور خارجه و اسماعیل‌خان زیادخانوف بر اساس مادهٔ آخر این توافقنامه، قرار بود که جمهوری آذربایجان در عرض پانزده‌روز مواد آن را به اجرا گذارد، ولی با توجه به آن که شش‌ماه از این موضوع گذشته و هنوز از طرف مقامات باکو «نه جواب رد و نه جواب قبول داده شده... اولیای دولت ایران حق داشتند که در اعزام هیئت اعزامیه خودداری بنمایند...». به عقیدهٔ سیدضیاءالدین، دولت ایران «... اولین قدم‌های دوستی را نسبت به آذربایجان برداشت، ولی دولت مشارالیه نخواست از این حُسنِ‌مساعدت استفاده نماید...»[۱۲]

۱۰. هیئت اعزامیه، شمارهٔ ۳، ۱۳ ربیع‌الاول ۱۳۳۸ (۱۵/۵۶ ۳۸).
۱۱. هیئت اعزامیه، شمارهٔ ۶، ۱۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۸ (۱۵/۵۶ ۳۸).
۱۲. همان.

یکی دیگر از گلایه‌هایی که هیئت اعزامیه مطرح کرد، تداوم سوء سلوک جاری نسبت به اتباع ایران بود و این که در پی استقرار آن‌ها در باکو «... از تمام تجار و طبقات ایرانی اظهارات شکایت راجع به سوء سلوک مأمورین محلی می‌شود...» و سپس وقتی که نوبت به ترتیب مذاکرات جاری رسید، وزیر طُرُق و شَوارِع آذربایجان اظهار آمادگی کرد که بر همان اساس توافق پیشین اسماعیل‌خان زیادخانوف و وزارت امور خارجه، مذاکراتی صورت گیرد. سیدضیاءالدین، ضمن توضیح ماهیت فوق‌العادهٔ مذاکرات مزبور و این که «... آن قرارداد را ما از نقطه‌نظر سرعت در عقد یک قراردادی و حُسنِ تلقی نمایندگان آذربایجان و ضمناً برای رفع تهلکه‌ای که در حالت اقتصادی ما پیدا شده بود، منعقد کردیم...» خواهان آن شد که قراردادهای جدیدی موضوع مذاکره قرار گیرد.[۱۳]

اولین بحثی که در این زمینه مطرح شد، مبنای حقوقی این مذاکرات بود. ظاهراً، در آغاز، مقامات باکو بر این نظر بودند که «آذربایجان وارث روسیه است و بنابراین از حقوق روسیه آنچه عاید اوست، ارث و میراث خواهد بود...» ولی پس از این که سیدضیاءالدین به وِجه تحمیلی معاهدات ایران و روسیه اشاره کرد و اظهار داشت کشورهایی که از روسیه تجزیه شده‌اند «... حق دارند هر ارثی که می‌خواهند، ببرند ولی نمی‌توانند از مظالم روسیه سهم و میراث ببرند...»، این بحث ادامه نیافت و قرار شد که برای رسیدگی به مسائل فی‌مابین، کمیسیون‌هایی تشکیل شود.[۱۴]

گذشته از دو کمیسیون کم‌وبیش تخصصی برای رسیدگی به امور گمرکی و تجارتی، و همچنین مسائل مربوط به پست و تلگراف، مقرر شد که «... یک کمیسیون محدود و خصوصی از رجال دولت آذربایجان و بعضی از نمایندگان هیئت اعزامیه...» نیز برای رسیدگی به مسائل سیاسی مورد بحث تشکیل شود «... زیرا مسائل سیاسی را نمی‌توان علنی کرد و با شور مجلس مبعوثان حل و تصفیه نمود...». از گزارش‌های موجود چنین به نظر می‌آید که جز پاره‌ای اشارات کلی و مختصر به «... دعاوی ارضی و جبران خسارات وارده و الغاء عهدنامه‌های سابقه...» که احتمالاً بر مباحث مطرح‌شده در کنفرانس صلح پاریس اشعار داشت، در مورد این «مسائل سیاسی» و یا این که شامل چه مضامینی خواهند شد، گفتگوی مشخصی صورت نگرفت.[۱۵] ظاهراً تنها موضوعی از این رشته مسائل که به نوعی مورد

---

۱۳. همان.

۱۴. همان.

۱۵. همان.

اشاره قرار گرفت، بحث نخجوان بود.

سیدضیاءالدین، ضمن ابراز مسرت از این که مذاکرات آذربایجان و ارمنستان در باب اختلافات مرزی دو کشور به تأخیر افتاده بود ـ «... زیرا در صورتی که بین آن‌ها یک موافقتی حاصل می‌شد حلِ مسئلهٔ نخجوان به منفعت ایران، گرفتار اشکالات زیادی می‌شد...» ـ خاطرنشان ساخت که «... بدون این که نقطه‌نظر خود را ابراز بدارم، در ضمن مذاکره با رئیس‌الوزرا و وزیر امور خارجه بیان کردم که مناسب‌تر خواهد بود قبل از این‌که مذاکرات آذربایجان با ارمنستان به یک مرحلهٔ قطعی برسد، مذاکرات ما و شما خاتمه پیدا کند...»[۱۶]

سیدضیاءالدین در ادامهٔ این گزارش، ضمن اشاره به این که اظهاراتش «... از طرف اولیای امور آذربایجان حُسنِ تلقی شد...» خاطرنشان ساخت «... در صورتی که مناسبات آذربایجان و ارمنستان، چنان که هست، باقی بماند، حل مسئلهٔ نخجوان آسان خواهد بود و در صورتی که موضوع کنفدراسیون ممالک قفقازیه پیش بیاید... با اشکالات زیادی مصادف خواهد شد...»[۱۷]

بازتاب داخلی مذاکرات

در حالی که در سطوح عالی مذاکراتی از این‌دست ادامه داشت، در داخل ایران نیز امیدواری‌های فراوانی به مذاکرات جاری ابراز می‌شد؛ روزنامه‌ی ایران در مقالاتی تحت عنوان «ایران ـ قفقاز»، ضمن اشاره به اهمیت تاریخی قفقاز در مقام سدی در برابر تحرکات توسعه‌طلبانه از جانب شمال، خاطرنشان ساخت که نه‌فقط هیچ‌گاه با یک قفقاز مستقل مخالفتی نداشته، «... بلکه هر نوع معاونت و مساعدت ممکنه را که در حدود اختیارات ما باشد [نیز] در حق آن‌ها مضایقه نمی‌کنیم» آنگاه ایران در اشاره به مباحثی که پیش از این در نقد «آذربایجان» نامیده‌شدن جمهوری مزبور مطرح کرده بود، اظهار داشت که اگر «... از نقطه‌نظر ادبی در سابق اظهاراتی کرده‌ایم، راجع به پاره‌ای افکاری است که در این سنین اخیره، در عده‌ای جوانان قفقازی تزریق شده که هم برخلاف مصلحت خودِ آن‌ها و هم برخلاف ما می‌باشد. ما سعی داریم این افکار را که به شهادت تجربه، نتایج خوبی نداشته و در قدم اول برای همان مخترعینش ثمرات سوء بخشیده، از دِماغ‌های بعضی جوانان قفقازی خارج کرده و در جای آن‌ها، حقایقی نافع و سودمند که مبتنی بر مشهودات و تجربیات عملی

---

۱۶. همان.
۱۷. همان.

است، جایگزین نماییم.»[۱۸]

البته همانگونه که تا این مرحله از مذاکرات رسمی ایران و جمهوری آذربایجان، این مسئله مورد بحث قرار نگرفته بود، روزنامه‌ی ایران نیز در پیگیری آن اصراری نداشت؛ در واقع ایران ضمن تأکید بر نیات خیر خود در این امر و این که می‌خواست «... حقیقت مسئله را بفهمد و علم مفاسد و مضرات و معایب همچو نظریه‌ای را به آذربایجان بفهماند...» بخشی از سوء‌تفاهم‌های حاصله را ناشی از «... نشریات بعضی از جراید اروپا...» دانست که «... پس از ورود نمایندگان ایران به فرنگ، چه از پیشِ خود و چه از قول نماینده‌های ایران، انتشار دادند...». در واقع، حوزهٔ این نگرانی‌ها که به عقیدهٔ ایران تحولات بعدی نیز بی‌اساس‌بودن آن‌ها را ثابت کرد، به اندازه‌ای دامنه‌دار شده بود که در موقع سفر احمدشاه به فرنگ، از طریق باکو «... یکی از معروفترین زمامداران بادکوبه در آن‌موقع به یکی از دوستان خود در ایران نوشت... با عواطف و احساسات پاک و تمیزی، ذات همایونی را مشایعت کردیم؛ ادعیهٔ خالصانهٔ خود را بدرقهٔ شهریار تاجدار شما فرستادیم، ولی محتمل است این ادعیه موفقیت که نمودیم، نفرین‌های بدی در مورد خودمان گردد، زیرا که شایع است یکی از مقاصد مسافرت ملوکانه، الحاق آذربایجان به ممالک محروسهٔ ایران بوده است.»[۱۹] ولی اینک ـ که به عقیدهٔ ایران ـ تحولات بعدی، بی‌اساس‌بودن چنین سوء‌ظن‌هایی را مدلل ساخت، فرصت آن فراهم آمده بود که روابط و مناسبات این‌دو همسایه، به نحوی بیش از پیش توسعه یابد؛ توسعه‌ای که بیش از هر چیز می‌توانست بر اعادهٔ روابط تجاری دو کشور استوار گردد.[۲۰]

بحران

در این‌میان، در حالی که دو کمیسیون مشترک گمرک و تجارت و همچنین پست و تلگراف تشکیل جلسه داده و رسیدگی به این مسائل آغاز شده بود[۲۱]، و به نوشتهٔ سیدضیاءالدین «... اهمیت مطلب به درجه‌ای که تصور می‌شد نیست، مخصوصاً بعد از ورود هیئت، نظریات معتدل...» شده و عجالتاً پاره‌ای مسائل حاد نیز چون اخراج اتباع ایرانی فروکش کرده است،

۱۸. ایران، ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۳۸.
۱۹. همان.
۲۰. همان.
۲۱. بنگرید به گزارش‌های شمارهٔ ۷ و ۸ هیئت اعزامیه دربارهٔ مسائل تجاری و گمرکی، و پست و تلگراف، ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ (۳۸ ۱۵/۸۴).

ولی به علت تشدید بحرانِ حاکم بر فضای سیاسی جمهوری که «... از سه‌ماه قبل امتداد یافته و روز گذشته رئیس‌الوزرا رسماً استعفای خود را تقدیم نموده است...» مذاکرات معوق مانده و به پیشرفت سریع آن امیدی نبود.[۲۲]

بحرانی که سیدضیاءالدین طباطبایی از آن یاد می‌کند، همان بحرانی است که یوسف‌بیگلی سعی کرد در آستانهٔ ورود هیئت اعزامیه، آن را با ترمیم کابینه برطرف سازد. ولی، همانگونه که ملاحظه شد این بحران اساسی‌تراز آن بود که با تدابیری از این‌دست برطرف گردد.

با توجه به اقتدار فزایندهٔ بلشویک‌ها در روسیه از یک‌سو، و سلب تدریجی امید به حمایت و پشتیبانی متفقین از استقلال قفقاز از سوی دیگر، دولتمردان جمهوری آذربایجان با انتخاب سیاسی دشواری روبرو بودند. گروهی از آن‌ها، از جمله حاجینسکی، رسول‌زاده و حتی حزب اتحاد، تنها راه بقای جمهوری آذربایجان را در جلب حمایت روسیهٔ شوروی می‌دیدند، که بلشویک‌ها نیز آن را به یک اتحاد سیاسی و تشکیل یک جبههٔ واحد نظامی بر ضد سپاه داوطلب مشروط کرده بودند؛ و گروهی دیگر نیز مانند خان خوییسکی راه نجات را در تشکیل یک دولت مقتدر داخلی و گسترش مناسبات موجود با متفقین می‌دیدند. ناتوانی در رسیدن به یک اتفاقِ‌نظر قابل‌قبول در برابر چنین معضلی بود که یوسف‌بیگلی را به استعفاء وادار کرد؛ هر چند که همان هیئت دولت، تا تشکیل کابینهٔ بعدی کماکان ادارهٔ روزبه‌روز امور را عهده‌دار بود.[۲۳]

فرستادگان آذربایجان و ارمنستان

در این مقطع، در حالی که هیئت اعزامیهٔ ایران در انتظار آن بود که مقامات باکو در واکنش به مذاکراتی که صورت گرفته بود، برای حل‌وفصل مسائل مورد بحث، اقدامات جدّی‌تری را مبذول دارند، فرستادگان جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان نیز در ایران مستقر شدند؛

---

۲۲. هیئت اعزامیه، شمارهٔ ۱۳، ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ ($\frac{۱۵}{۵۴}$۳۸).

۲۳. برای آگاهی بیشتر بنگرید به:

Kazemazdeh, *op. cit.*, pp. 277 - 281; Sowietochowski, *Russian Azerbaijan*, *op. cit.*, pp. 173 - 175; Hovannisian, *Republic*, vol. II, op. cit., pp. 176 - 173.

در این‌میان جا دارد به گزارش جالب توجه هیئت اعزامیه از وضعیت سیاسی جمهوری آذربایجان، احزاب و گروه‌های مختلف آن و رویکرد هر یک به مسائل جاری نیز اشاره شود. در انتهای این گزارش جامع «صورت اسامی وکلای مجلس مبعوثان» جمهوری و تعلقات سیاسی هر یک نیز ضمیمه شده است. (هیئت اعزامیه، شمارهٔ ۳۷، اول جدی ۱۲۹۸ [۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۳۸]، (ـــ ۳۸).

همانگونه که قبلاً، و در اشاره به مقدمات سفر عادل‌خان زیادخانوف به تهران خاطرنشان گشت، دولت ایران بیشتر مایل بود که مسائل موردنظر خود را پیش از ورود نمایندگان جماهیر قفقاز به ایران و در چارچوب عملکرد هیئت اعزامیه، در محل سر و سامان دهد و به همین‌جهت، هنگامی که در اواسط ربیع‌الاول / ۸ دسامبر ۱۹۱۹، پرنس آرغوتیان فرستادهٔ جمهوری ارمنستان در باکو با سرپرست هیئت اعزامیه ملاقات کرد، سیدضیاءالدین از وی خواست که سفر خود را به تهران «... تا خاتمهٔ کارهای هیئت اعزامیه به تأخیر اندازند...».[۲۴] ولی بعد از آن که پرنس آرغوتیان عنوان کرد که سه‌ماه است به نمایندگی در ایران مأمور شده و مدتی هم هست که در باکو معطل می‌باشد، ترتیب لازم جهت ادامهٔ سفر وی داده شد. پرنس آرغوتیان اظهار داشته بود که «... مراجعت من به ایروان صورت خوشی نخواهد داشت [و] به علاوه مطمئن هستم که دولت ارمنستان در پذیرفتن پیشنهادهای هیئت اعزامیه خودداری نخواهد کرد...». سیدضیاءالدین نیز از ریاست وزرا درخواست کرد که به میرزااحمدخان آذری، کفیل ایالت گیلان اطلاع بدهند که «... پرنس مزبور را به طور غیررسمی و دوستانه، با نهایت احترام، در انزلی و رشت بپذیرند... [و]... امر فرمایند در تهران هم در روز ورود مشارالیه، لازمهٔ احترامات مرعی شود...»[۲۵]

پرنس آرغوتیان در ۲۵ دسامبر ۱۹۱۹ / ۲ ربیع‌الاخر ۱۳۳۸، در میان استقبال پاره‌ای از مقامات محلی و همچنین ارمنیان شمال وارد انزلی شد و پس از ده‌روز نیز به تهران رسید و چندی بعد نیز در اواسط همان ماه عادل‌خان و سه نفر از همراهانش به ایران آمدند.[۲۶]

در اسناد موجود از چند و چون مذاکراتی که احیاناً در پی ورود آن دو فرستاده با مقامات دولتی ایران صورت گرفت، جز یک اشارهٔ گذرا از وثوق‌الدوله، اطلاع درخورتوجهی در دست نیست؛ وثوق‌الدوله در یکی از نامه‌های خود به نصرت‌الدوله، خاطرنشان ساخت که «... عادل‌خان نمایندهٔ آذربایجان وارد، با محبت پذیرفته، آن‌چه در ملاقات احساس شد، ترک‌پرستی او غالب است. بعد از آن که وارد مذاکرهٔ مطالب بشود، از جریان مذاکرات، حضرت والا را مسبوق خواهم داشت.»[۲۷]

---

۲۴. هیئت اعزامیه، شمارهٔ ۱۲، ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۵۶}$ ۳۸).

۲۵. همان.

Hovannisian, Republic, Vol. II, *op. cit.*, p. 527.

۲۶. روزنامهٔ رهنما (۱۷ جدی ۱۲۹۸).

۲۷. تلگراف ریاست وزرا به نصرت‌الدوله، شمارهٔ ۸۸، ۲۴ ژانویه ۱۹۲۰ [۲ جمادی‌الاول ۱۳۳۸]؛ اسناد نصرت‌الدوله، صص ۲۲۲ ـ ۲۲۱.

در شمارهٔ ۲۷ جدی روزنامهٔ رهنما به ملاقات مزبور اشاره کوتاهی شده است.

مذاکرات مرزی در لندن

در این مرحله، همانگونه که در بخش مربوط به مذاکرات ایران و انگلستان نیز خاطرنشان گشت، چنین به نظر می‌آید که مقامات بالای مملکت برای پیشبرد خواسته‌های منطقه‌ای خود، بیشتر به نوعی توافق در سطوح عالی سیاسی امیدوار بوده‌اند تا مذاکراتی در سطوح محلی؛ به همین‌جهت، هنگامی که سیدضیاءالدین در اشاره به مبحث دعاوی ارضی ایران و به ویژه موضوع نخجوان، تقاضای راهنمایی و کسب تکلیف کرد، وثوق‌الدوله به وی پاسخ داد که فعلاً بین «... وزیر امور خارجه و لرد کرزن مذاکراتی جریان دارد که تا نتیجهٔ قطعی از مذاکرات مزبور به دست نیامده و درجهٔ همراهی دولت انگلستان در پیشرفت تقاضاهای دولت عِلّیه در این‌خصوص، کاملاً محقق نگردد، مناسب آن است در این موضوع به هیچ‌وجه گفتگویی به میان نیاید...»[۲۸]

احتمالاً اگر وثوق‌الدوله از کم‌وکیف مذاکرات نصرت‌الدوله در لندن اطلاع دقیق و به موقعی می‌داشت، آنچنان هم منتظر کسب آگاهی از «درجهٔ همراهی دولت انگلستان» نمی‌ماند.

در بررسی آخرین دور از مذاکرات مزبور، ملاحظه شد که واکنش انگلیسی‌ها نسبت به خواسته‌های ایران در این زمینه بسیار دلسردکننده بود.[۲۹] آنچنان که از معدود گزارش‌های برجای‌مانده در این موضوع، در مجموعه اسناد منتشرشدهٔ بریتانیا برمی‌آید و همچنین با توجه به تاریخ پاسخ تلگرافی نصرت‌الدوله ـ ۹ دسامبر / ۱۶ ربیع‌الاول ـ روشن است که وی در مخابرهٔ صورت و نتایج مذاکرات مزبور، تعجیل نکرد.[۳۰] نصرت‌الدوله در دیداری که چند روز بعد، در اول دسامبر / ۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۸ با اولیفانت یکی از معاونین وزارت امور خارجهٔ بریتانیا داشت، به وی گفت که به علت نگرانی از یأس و دلسردی وثوق‌الدوله، هنوز وی را در جریان مذاکرات مورد بحث قرار نداده است.[۳۱]

در این دیدار نصرت‌الدوله، ضمن اذعان محدودیت عمل دولت بریتانیا، به علت آن که جمهوری آذربایجان را هنوز به رسمیت نشناخته بود، خاطرنشان ساخت که با تمامی این تفاصیل، دولت بریتانیا می‌توانست با «... استفاده از وسایل غیرمستقیم که در اختیار دارد، این

---

۲۸. ریاست وزرا، شمارهٔ ۶۳۵۵، ۲ جدی ۱۲۹۸ / ۳۰ ربیع‌الاول ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۸).

۲۹. بنگرید به صص ۱۹۶ - ۱۹۲ همین بررسی.

۳۰. وثوق‌الدوله در پاسخ به گزارش نصرت‌الدوله ـ که از فحوای آن بی‌اطلاع هستیم ـ از تلگراف ۹ دسامبر / ۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۳۸ وی یاد می‌کند. بنگرید به **اسناد محرمانه**، ج ۱، ص ۲۸۰.

۳۱. کرزن به کاکس، ۶ دسامبر ۱۹۱۹، **اسناد محرمانه**، ج ۱، ص ۲۶۰.

نکته را به زمامداران جمهوری جدید تفهیم کند که تا موقعی که حسن‌تفاهم عملی با حکومت ایران برقرار نکرده‌اند، هرگز نمی‌توانند روی مساعدت و همدردی بریتانیا حساب کنند...» و ظاهراً مقامات بریتانیا نیز به این حداقل راضی شده بودند، زیرا چندی بعد، در ۵ دسامبر / ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۳۸، وزارت امور خارجهٔ بریتانیا به نصرت‌الدوله اطلاع داد که لرد کرزن موافقت کرده است که «... به وسیلهٔ نمایندگان سیاسی خود در بادکوبه مقامات رسمی جمهوری آذربایجان را مستحضر سازد که تحکیم روابط حسنه میان حکومت‌های ایران و آذربایجان و ایجاد پیوندهای دوستی بین مردم این دو کشور، بر مراتب تقدیر و خرسندی بریتانیا (از طرفین) خواهد افزود...»[۳۲]

ولی نصرت‌الدوله در دیدار دیگری که در ۱۱ دسامبر / ۱۸ ربیع‌الاول ۱۹۱۹ از وزارت خارجهٔ بریتانیا داشت، چنین تلگرافی را وافی به مقصود ندانست.[۳۳] وی در ادامهٔ این دیدار، ضمن تأکید دوباره بر مزایای نهفته بر اتحاد ایران و آذربایجان، از نقطه‌نظر منافع سیاسی بریتانیا، توصیه کرد که مقامات لندن عجالتاً از شناسایی دولت آذربایجان خودداری کرده و از این شناسایی به عنوان «حربه‌ای برای وادارکردن آن‌ها به کنارآمدن با ایران» استفاده کنند؛ پیشنهادی که در همان جلسه از سوی مقامات وزارت امور خارجهٔ بریتانیا رد شد.[۳۴]

اهداف منطقه‌ای ایران از قرارداد ۱۹۱۹

همانگونه که اشاره شد، از مفاد گزارش نصرت‌الدوله در باب آخرین مذاکراتش با لرد کرزن اطلاعی در دست نیست، ولی پاسخ وثوق‌الدوله، خود، تا حدودی گویای امر است؛ در آغاز وثوق‌الدوله لازم دانست هدف از انعقاد قرارداد و توافق‌های کلی‌ای را که مبنای انعقاد این قرارداد واقع شد، خاطرنشان سازد: «هدف قرارداد کمک به ایران بود برای برقراری آرامش داخلی، اعادهٔ حیثیت و به دست‌آوردن موقعیت قوی در خاورمیانه. اگر اهداف قرارداد و شرایط معنوی آن، که در طی مذاکرات چندین‌ماه در تهران در شُرف انجام بود، دلیل کافی محسوب نگردند سخنرانی لرد کرزن و جواب حضرت والا و اطمینان‌هایی که از هر نظر و در هر موقعیتی داده می‌شد، به خصوص دربارهٔ برگرداندن ایران به وسعت سابق و به موقعیت مهمی که باید در آسیا داشته باشد، نباید جایی برای شک باقی بگذارد.»[۳۵]

---

۳۲. همان.

۳۳. کرزن به کاکس، ۲۰ دسامبر ۱۹۱۹، اسناد محرمانه، ج ۱، ص ۲۷۴.

۳۴. همان، ص ۲۷۵.

۳۵. اسناد نصرت‌الدوله، ص ۳۴۴؛ رونویسی از این نامه نیز به وزارت امور خارجهٔ بریتانیا تسلیم شده بود. بنگرید به: اسناد محرمانه، ج ۱، صص ۲۸۵ - ۲۸۰.

به عقیدهٔ وثوق‌الدوله، این که لرد کرزن اطمینان می‌داد «... که ایشان و نمایندگان بریتانیا با مدعای ایران، وقتی که در کنفرانس صلح پیشنهاد شود مخالفت نخواهند کرد...» کافی نبود: «... یک حالت بی‌تفاوت از جانب نمایندگان بریتانیای کبیر کافی نیست، حمایت فعال آن‌ها لازم است...»[۳۶]

از نظر وثوق‌الدوله، استدلال کرزن در باب این که چون ترکستان و نخجوان بخشی از قلمرو کشورهای شکست‌خورده در جنگ محسوب نمی‌شوند و به همین‌جهت کنفرانس صلح نیز نمی‌توانست در جداشدن آن‌ها از روسیه تصمیم بگیرد؛ استدلال درستی نبود. مگر نه آن که «... جداشدن فنلاند و لهستان و سایر ایالات شمالی از روسیهٔ قدیم را قدرت‌های بزرگ شناخته‌اند و... کنفرانس صلح در این موضوع دخالت کرده...» است؟[۳۷]

وثوق‌الدوله در مورد موضوع آذربایجان نیز بر این اعتقاد بود که اگر جمهوری آذربایجان که سرنوشتش به کنفرانس صلح بستگی داشت، احساس می‌کرد که «... بریتانیای کبیر و متحدین و قدرت‌های متعهد، حق ایران را بر نخجوان و ایالات مغان و آستارا شناخته، از آن دفاع خواهند کرد، چاره‌ای جز قبول نخواهند داشت.»[۳۸]

همزمان با این مکاتبات، وثوق‌الدوله از سرپرسی کاکس خواست که «اهمیت موضوع را با لحنی مؤکد» به لرد کرزن خاطرنشان ساخته و بگوید که «... کمک‌های اساسی انگلستان به ایران در این باره، تأثیر فوق‌العاده در اذهان و افکار عمومی ایرانیان خواهد بخشید.»[۳۹] با توجه به مخالفت‌هایی که بر ضد کابینه و قرارداد ۱۹۱۹ شکل گرفته بود، یک «تأثیر فوق‌العاده در اذهان و افکار عمومی ایرانیان» دقیقاً همان چیزی بود که وثوق‌الدوله در این‌زمان بدان احتیاج داشت.

مذاکراتی که در این زمینه جریان داشت، در ۱۶ دسامبر / ۲۳ ربیع‌الاول، در ملاقاتی که میان نصرت‌الدوله و لرد هاردینگ صورت گرفت، دنبال شد. توضیحات نصرت‌الدوله در باب ابعاد کلی مذاکرات جاری و مشکلاتی که در این مرحله دولت متبوع وی در پیشبرد خط‌مشی خود با آن روبرو بود، موقعیت شاخص و برجستهٔ موضوع «اصلاحات مرزی» را در چارچوب کلی خط‌مشی وثوق‌الدوله کاملاً روشن ساخت؛ موقعیتی که تا پیش از این، اهمیتش بیشتر از روی شواهد و قراین جانبی قابل‌حدس بود تا در قالب یک بحث صریح.

---

۳۶. مفاد نصرت‌الدوله، ص ۳۴۵.

۳۷. همان.

۳۸. همان، ص ۳۴۶.

۳۹. کاکس به کرزن، ۱۴ دسامبر ۱۹۱۹، اسناد محرمانه، ج ۱، ص ۲۶۵.

نصرت‌الدوله در ضمن اشاره به دشواری‌های به جریان انداختن و تحقق قرارداد ۱۹۱۹ که به عقیدهٔ او در آیندهٔ نزدیک با ورود افسران انگلیسیِ مأمور تجدیدسازمان قشون، افزایش نیز می‌یافت، بر نقش استثنایی دولت بریتانیا در تسهیل تلاش‌های ایران برای «... اعادهٔ نفوذ خودمان در اطراف و استحکامات سرحدات و جبران لطمات وارده در این ازمنه...» تأکید نهاد و این که در توجیه خط‌مشی جاری، همیشه به «... مخالفین خودمان می‌گفتیم که اگر به عقل شما قسمت اصلاحات اداری و داخلی را بی‌کمک دیگران هم می‌شود کرد، قطعاً باید تصدیق کرد که این قسمت ثانوی را به غیر از کمک دولت انگلستان به کمک دیگری نخواهید نمود.» و در پایان نیز به لرد هاردینگ خاطرنشان ساخت «... حالیه تصدیق می‌کنید که اگر وسیلهٔ حاضر از دست برود، وضعیت ما نهایت اشکال را پیدا خواهد کرد.»[۴۰]

اگرچه در این جلسه بحث اصلی به خواسته‌های مرزی ایران در سرحدات شرقی و به ویژه موضوع اعادهٔ مرو به ایران اختصاص یافت، ولی صحبت‌هایی که در این زمینه شد از لحاظ روشن‌ترساختن رویکرد کلی بریتانیا نسبت به خواسته‌های مرزی ایران نیز مهم بود. به گفتهٔ لرد هاردینگ، دعاوی ارضی ایران «... خیلی فراتر و وسیع‌تر از آن میزانی است که بشود نام اصلاحات مرزی...» روی آن گذاشت و در ادامه خاطرنشان ساخت که برداشت نصرت‌الدوله و دیگر اعضای دولت ایران از «... مفهوم قراردادی که اخیراً با ما بسته‌اند، هر چه می‌خواهد باشد، دولت انگلستان به هیچ‌وجه چنین تعهدی ندارد که به خاطر ایران و برای گسترش قلمرو ارضی ایران، دست به عملیات تهاجمی...» بزند.[۴۱] علاوه بر این، لرد هاردینگ متذکر شد که «... غرض از بستن قرارداد اخیرمان با ایران چیزی جز این نبوده و نیست که کشور حضرت والا در داخل مرزهای کنونی‌اش نیرومند و مستقل گردد...» و لاغیر.[۴۲]

نصرت‌الدوله در پاسخ اظهار داشت که هدف وی از طرح این موضوع به هیچ‌وجه آن نیست که دولت بریتانیا با اعزام نیرو، خواسته‌های ایران را برآورده کند؛ مقصود اصلی وی تنها آن بود که با حمایت دولت بریتانیا، کنفرانس صلح پاریس حقوق ایران را تأیید کند و «... البته پیش ما قبلاً مسلم خواهد بود که ما از شما تقاضای قوه برای اجرای این امر نمی‌کنیم. ما صبر می‌کنیم تا خودمان قوهٔ اجرای آن را پیدا کرده و یا وضعیات عمومی آن صفحات

---

۴۰. اسناد نصرت‌الدوله، ص ۲۰۰.

۴۱. کرزن به کاکس، ۳۰ دسامبر، اسناد محرمانه، ج ۱، ص ۲۷۸.

۴۲. همان.

تغییر کند.»[۴۳]

به عبارت دیگر، چنان‌که لرد هاردینگ بیان داشت، دولت ایران صرفاً خواستار آن بود که «... کنفرانس صلح پاریس به کمک و پشتیبانی انگلستان خواسته‌های ایران را مورد بحث و بررسی قرار دهد و سپس قطعنامه‌ای به این مضمون بگذراند که «کنفرانس پاریس تصدیق می‌کند دعاوی ارضی ایران در ترکستان و ماوراءالنهر بر دلایلی محکم استوار است، ولی ترتیب‌اثردادن به این دعاوی در حال حاضر مقدور نیست و باید به آینده موکول شود.»[۴۴]

در این جلسه نصرت‌الدوله نکات مطرح‌شده از سوی وثوق‌الدوله را مبنی بر کافی‌نبودن بی‌طرفی بریتانیا در این مقوله و لزوم حمایت فعالانهٔ آن‌ها و همچنین نادرستی بحث ارائه‌شده از سوی لرد کرزن مُشعَر بر عدم‌صلاحیت کنفرانس صلح در تعیین مقدرات کشورهایی چون روسیه را نیز خاطرنشان ساخت.[۴۵]

پاسخ لرد کرزن که در ۱۹ دسامبر ۱۹۱۹ / ۲۶ ربیع‌الاول ۱۳۳۸ به نصرت‌الدوله تسلیم شد، خلاصه‌ای بود از کل مباحث پیشین انگلیسی‌ها و تأکیدی دوباره بر عدم‌تمایل وزارت امور خارجهٔ بریتانیا به حمایت از خواسته‌های ایران. به نوشتهٔ کرزن، متخصصان و صاحبنظران آن‌ها پس از بررسی‌هایی چند، به این نتیجه رسیده بودند که «... پهنهٔ دعاوی ایران چنان وسیع و دلایلی که در اثبات آن‌ها اقامه شده چنان ضعیف و کهنه هستند که به هیچ‌وجه در چارچوب اصولی که برای اصلاح خطوط مرزی کشورها اقتباس شده است، نمی‌گنجد...» و دولت بریتانیا «... ابداً مطمئن نیست بتواند دفاع از آن‌ها را در کنفرانس صلح پاریس به عهده گیرد یا این که انتظار داشته باشد که خودِ اعضای کنفرانس، پس از مطالعهٔ عرضحال تسلیم شده، تصمیماتی که خیرِ حقیقی ایران را در بر داشته باشد، اتخاذ کنند...»[۴۶]

کرزن، ضمن یادآوری این نکته که قبلاً توصیه کرده بود ایران عرضحالی معتدل‌تر ارائه کند که دولت بریتانیا نیز بتواند از آن حمایت کند، صِرفاً برای رسیدگی به خواسته‌ها و دعاوی ایران نسبت به نواحی غربی ایران ـ کردستان عثمانی و غیره ـ اعلان آمادگی کرد.[۴۷]

اگرچه ایران در ادامهٔ مذاکرات جاری با بریتانیا حاضر شد که پاره‌ای از خواسته‌های ارضی خود را در دیگر سرحدات کشور تا حدودی تقلیل دهد، ولی در باب مسائل

---

۴۳. اسناد نصرت‌الدوله، ص ۲۰۱.
۴۴. کرزن به کاکس، ۳۰ دسامبر، اسناد محرمانه، ج ۱، ص ۲۷۹.
۴۵. همان.
۴۶. کرزن به نصرت‌الدوله، ۱۹ دسامبر ۱۹۱۹، اسناد محرمانه، ج ۱، ص ۲۶۷.
۴۷. همان، ص ۲۶۸.

شمال‌غرب هنوز امیدوار بود که بتواند حقانیت خواسته‌های خویش را ثابت و بدین‌وسیله حمایت بریتانیا را نیز تأمین کند. احتمالاً گزارش‌های واصله از مذاکرات گاه‌به‌گاه اعضای هیئت اعزامی جمهوری آذربایجان و تأکید آن‌ها بر اطلاع از نتایج مذاکرات ایران و انگلستان نیز در تقویت این امید و انتظار، مؤثر بوده است.

انتظارات آذربایجانی‌ها

درگزارشی در این زمینه که در ۲۰ نوامبر / ۲۶ صفر - و احتمالاً به قلم فروغی - از پاریس برای نصرت‌الدوله ارسال شده بود، از استفسار نمایندگان آذربایجان سخن به میان آمده بود و این که «... خیلی هم میل دارند ببینند انگلیس‌ها در چه حال و خیالند...» که فروغی پاسخ داده بود «... اطلاع صریح ندارم، اما می‌دانم که حضرت والا خیلی امیدوار بوده و انشاالله نتیجهٔ مطلوبه به دست خواهد آمد.»[48]

ظاهراً این امیدواری کاملاً بی‌اساس، دامنگیر میریعقوب مهدی‌اُف نیز شده بود، زیرا وی از نمایندهٔ ایران خواست که توسط دولت ایران از کنسول باکو خواسته شود که ضمن ملاقات با رئیس فرقهٔ اتحاد از قول «این حضرات و مخصوصاً میریعقوب مهدی‌اُف» پیغام دهد: «وضعیت ما در اینجا خوب است، مصلحت را مقتضی دیدیم که سیاست انگلوفیل و موافقت با ایران را پیش بگیریم. لازم است که در آنجا با این سیاست مخالفت نشود. به توسط وزیر خارجهٔ ایران با انگلیسی‌ها مشغول مذاکره شده‌ایم، این مسلک باید مسلک فرقهٔ اتحاد باشد. قوت قلب داشته باشید. از روس‌ها و دیگران نترسید و به حرف آن‌ها گوش ندهید... مبادا با روس‌ها قرار و مداری بدهید و خود را گرفتار آن‌ها بکنید.»[49]

دیگر گزارش‌های واصله از پاریس نیز از یک‌سو مؤید یأس «... حضرات از مساعدت فرانسه و آمریک و ایتالی...» بود و این که «... پیشرفت مقاصد خودشان را حالیه به مساعدت دولت انگلستان متوقف می‌دانند...» و از سوی دیگر نیز آن‌که هنوز به «مساعدت و اقدامات» نصرت‌الدوله امیدوار بودند.[50]

تلاش دوبارهٔ نصرت‌الدوله برای جلب مساعدت بریتانیا، در دیدار ۲۰ دسامبر / ۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۳۸ او با اولیفانت را نیز به رغم تمام پاسخ‌های سربالای بریتانیا، باید در همین

---

۴۸. اسناد نصرت‌الدوله، ص ۱۸۴.

۴۹. همان، ص ۱۸۵.

۵۰. گزارش ۱۱ دسامبر فرج‌الله‌بیگ نام از پاریس که متضمن گزارش جالب‌توجهی از وضعیت سیاسی جمهوری آذربایجان در آن مقطع نیز می‌باشد. اسناد نصرت‌الدوله، ص ۱۹۵.

چارچوب نگریست. با آن که در این دیدار نصرت‌الدوله حاضر شد تا اندازه‌ای در باب خواسته‌های ایران در سرحدات شمال‌شرق کشور تخفیف دهد، ولی در صحبت از سرحدات شمال‌غرب و به ویژه نخجوان، کماکان بر خواسته‌های پیشین ایران پافشاری کرد. دلیل اصلی وی نیز آن بود که مردم نخجوان «... هم شیعه هستند و هم از تبار ایرانی، و لهذا احساسات ملی و مذهبی‌شان کاملاً متمایل به ایران است [و] از دو سال پیش که حکومت تزاری سقوط کرد، خودِ اهالی نخجوان بارها به حکومت ایران مراجعه کرده و خواستار شده‌اند که دوباره به خاک میهن برگردند.» نصرت‌الدوله در ادامهٔ بحث، ضمن تأکید بر اهمیت داخلی موضوع نخجوان، اظهار داشت که وثوق‌الدوله جداً امیدوار است که بریتانیا «... از کوشش‌هایی که وی در این زمینه انجام می‌دهد پشتیبانی کند، زیرا حل مسئلهٔ نخجوان، به نحوی که ایرانیان طالبند، مآلاً نه‌تنها به نفع ایران بلکه به نفع مشترک ایران و انگلستان تمام خواهد شد...»[۵۱]

نصرت‌الدوله، ضمن اشاره به این که تا موقعی که از حمایت بریتانیا در این زمینه مطمئن نشود «موضوع اعادهٔ نخجوان را در متن عرضحال رسمی ایران به کنفرانس صلح نخواهد گنجاند...»، پیشنهاد کرد که در عرضحال دولت ایران به کنفرانس صلح، این نکته را منظور دارد که اگر کنفرانس صلح خواست به حل مسائل ارمنستان و آذربایجان اقدام کند، مسئلهٔ نخجوان را نیز طبق خواست مردم آن‌حدود تعیین کند. ایران حاضر بود «... خودمختاری ایالت نخجوان را در مرحلهٔ کنونی بپذیرد تا این که یک هیئت بین‌المللی از آنجا بازدید، و شخصاً کشف کند که مردم نخجوان به کدام شق متمایلند؛ ادامهٔ وضع کنونی یا الحاق به ایران...»[۵۲] لُرد کرزن این پیشنهاد را نیز رد کرد.[۵۳]

با یک‌چنین وضعیتی، تنها عرصه‌ای که هنوز می‌توانست زمینه‌ای برای پیشبرد سیاست‌های منطقه‌ای ایران فراهم کند، خودِ قفقاز بود.

---

۵۱. اولیفانت به کرزن، ۲۰ دسامبر ۱۹۱۹، اسناد محرمانه، ج ۱، ص ۲۷۰.

۵۲. همان، صص ۲۷۱ ـ ۲۷۰.

۵۳. کرزن به نصرت‌الدوله، ۵ ژانویه ۱۹۲۰، اسناد محرمانه، ج ۱، ص ۲۸۷.

فصل سوم

ایران و مخالفانش

مخالفت با توسعهٔ مناسبات ایران و قفقاز فقط به عدم همراهی دولت بریتانیا محدود و منحصر نبود؛ یکی دیگر از موانع مهم، مخالفت روس‌های سفید با این امر بود. گذشته از سپاه داوطلب دنیکین که با تسلط بر بخش‌های وسیعی از شمال قفقاز تقریباً از قدرت‌های همسایه ایران محسوب می‌شد، تشکیلات برجای‌مانده از روسیهٔ تزاری در ایران نیز که با روس‌های سفید ـ مِن‌جمله دستگاه دنیکین ارتباط داشت ـ هنوز در کشور از نفوذ چشمگیری برخوردار بودند. سفارتخانه و تعدادی از کنسولگری‌های روسیه در دست آن‌ها بود؛ کلنی‌های برجای‌ماندهٔ آن‌ها در صفحات شمالی کشور، به ویژه در خراسان و استرآباد و گیلان، هنوز صاحب نفوذ و اقتدار بودند؛ درکنار پاره‌ای مؤسسات اقتصادی چون بانک استقراضی و شیلات...، ادارهٔ لشکر قزاق ـ تنها نیروی منسجم داخلی ایران ـ در دست آن‌ها بود و از همه مهمتر آن که این گروه در مقام متحدین روسی قدرت‌های متفق، از حمایت سیاسی آن‌ها نیز برخوردار بودند.

مخالفت دنیکین

در اوایل محرم ۱۳۳۸ / ۲۸ سپتامبر ۱۹۱۹، پس از یک دوره‌ی فترت، با انتصاب نصرت‌الوزاره به سمت کنسول ایران در ولادی قفقاز، بار دیگر ارتباط سیاسی ایران و شمال قفقاز که تحت ادارهٔ سپاه داوطلب قرار داشت، از نو برقرار شد.[۱] در این مقطع، تشکیلات

---

۱. برای آگاهی از تحولات قبلی این حوزه بنگرید به فصل سوم بخش پیشین این بررسی.

دنیکین هنوز دوره‌ای از اقتدار را تجربه می‌کرد و اگرچه یورش سراسری آن‌ها به سمت مسکو - ژوئیه - ژوئن ۱۹۱۹ / شوال - رمضان ۱۳۳۷ - بدون حصول به یک نتیجهٔ قطعی از حرکت بازمانده بود، ولی تسلط آن‌ها بر صفحات شمالی قفقاز به قوت خود برقرار بود و اصولاً سرکوب نهایی بلشویزم را نیز دور نمی‌دیدند.[۲]

از گزارش نصرت‌الوزاره از دیدارش با ژنرال اردِل «فرمانروای کل ایالت تِرِک و داغستان»، چنین برمی‌آید که مقامات روسیهٔ سفید نیز گرچه عجالتاً دستشان از ایران کوتاه بود و در گفتار خود لحن مسالمت‌جویانه‌ای در پیش گرفته بودند، ولی هنوز هم نسبت به اعادهٔ نفوذ و اقتدار پیشین خود بر ایران امیدوار بودند. در این دیدار ژنرال اردِل ضمن اشاره به این که «... تمام ملت روس امروزه محبت خاصی به ایران به هم رسانده و اعتماد کامل به دوستی و صمیمیت دولت عِلّیه نسبت به مملکت و ملت روس دارد...» خاطرنشان ساخت که «... اتفاقات روزگار و پیشآمدها به ما فهماند که ملت نجیب و دولت عِلّیهٔ ایران همیشه و در همه حال، دوست قدیم وفادار و حتی غمخوار ما بوده و در مراحل سخت -[۳] نه این که از قوای خود استفاده در مقابل رفتار خشن سابق روسیه استفاده و معارضه به مثل ننمود، حتی با دشمنان ما هم از درِ دوستی درنیامد و معنی دوستی و صمیمیت را به عالمیان و برادران واقعی خود، یعنی ملت روسیه فهماند...»[۴]

هدف اصلی از طرح این تعارفات بی‌اساس - بی‌اساس از آن‌روی که انصافاً تمامی ایرانیان در ابراز مسرت و خوشوقتی خود از فروپاشی و اضمحلال روسیه، هیچ فرصتی را از دست نداده بودند - در بخش بعدی این سخنان آشکار شد، که ژنرال اردل نارضایی صریح خود را از خط‌مشی جدید ایران و انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ بیان داشت؛ این که «... در این اواخر انگلیس‌ها از اغتشاش و کشمکش داخلی روسیه استفاده کرده و با دولت عِلّیهٔ ایران قرارداد عهدنامه‌ای منعقد داشته‌اند که چندان موافق مصالح دولت روس و ایران نبوده...» است.[۵] اگرچه ژنرال اردل در پایان از نصرت‌الوزاره خواسته بود که «از طرف خود و رؤسای معظم خود، آدمیرال کلچاک و ژنرال دنیکین» مراتب «احساسات صمیمی» آن‌ها را به اولیای دولت اطلاع دهد، ولی مخالفت آن‌ها با خط‌مشی جدید دولت ایران نیز روشن بود.[۶]

---

2. Mawdsley, *op. cit.*, pp. 161 - 166.

۳. ناخوانا.

۴. سواد راپرت کنسولگری ولادی‌قفقاز، در کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۶، ۱۱ محرم ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۶}$ ۳۸).

۵. همان.

۶. همان.

در این میان در تهران نیز با انتشار خبر تصمیم ایران مبنی بر پذیرش نمایندهٔ جمهوری آذربایجان و اعزام یک هیئت فوق‌العاده به قفقاز، مخالفت تشکیلاتِ برجای‌مانده از روسیهٔ تزاری با سیاست‌های منطقه‌ای ایران، صورت مشخص‌تری یافت. کاردار سفارت دولت سابق روسیه در ایران که این اقدامات را به مثابه شناسایی رسمی دولت آذربایجان قفقاز تلقی کرده بود، طی دیداری از سرپرسی کاکس «... به طور جدّی اظهار امیدواری کرد که ما [سفارت بریتانیا] از رهنمودهایی که سابقاً به حکومت ایران داده‌ایم، عدول نکنیم و نگذاریم آن‌ها حکومت کنونی آذربایجان را به رسمیت بشناسند...» کاردار سفارت روس عقیده داشت که «... ادعای دولت ایران دایر بر این که حکومت جدید آذربایجان با اتباع ایرانی مقیم آنجا بدرفتاری می‌کند، اغراق‌آمیز است...» و در ضمن تهدید کرده بود که اگر ایران این سیاست را ادامه دهد «... آن‌وقت برای ژنرال دنیکین [هم] چندان دشوار نخواهد بود که برای پیشبرد مقاصد خود... با پیش‌گرفتن روش خصمانه نسبت به آن‌دسته از اتباع ایران که در دسترسش هستند، حکومت ایران را تحت فشار قرار دهد.»[۷]

در پی این مذاکرات، وزارت امور خارجه نیز طی گزارشی به نصرت‌الدوله، ضمن مطلع‌داشتن وی از تحولاتی که به تصمیم دولت مبنی بر اعزام یک هیئت فوق‌العاده به قفقاز منجر شد، خاطرنشان ساخت که «... شارژدافر روس در این موضوع ضدیت و به دولت اظهاراتی راجع به مخالفت با این اقدامات نمود و حتی سفارت انگلستان را نیز ملاقات و اقداماتی در انجام مقصود خود نموده، ولی با استدلالاتی که وزارت امور خارجه نموده است، از طرف سفارت انگلستان جواب مساعد به مشارالیه داده نشد...»[۸]

مقامات مرکزی وزارت امور خارجهٔ بریتانیا نیز در این زمینه روش مشابهی را اختیار کردند، اولیفانت مدیرکل شعبهٔ شرقی وزارت امور خارجهٔ بریتانیا در لندن، طی نامه‌ای به سابلین کاردار سفارت روسیهٔ تزاری در لندن، پَس از اشاره‌ای به مذاکرات مزبور، خاطرنشان ساخت «... شاید نیازی به تأکید این مطلب نباشد که تهدیدهایی از این‌قبیل که کاردار سفارت روس در تهران به کار برود، اگر عملاً به معرفی اجرا گذاشته شود چه ناراحتی بزرگی برای دوستان ژنرال دنیکین و خیرخواهان روسیه در انگلستان تولید خواهد کرد...» و در ادامهٔ نامه افزود، به همین مناسبت لرد کرزن از او خواست که از وی بخواهد، این موضوع را به طور خصوصی به اطلاع سازانُف برساند و به او خاطرنشان سازد «... که این‌گونه حرف‌ها و

۷. کاکس به کرزن، ۱۹ اکتبر ۱۹۱۹، اسناد محرمانه، ج ۱، ص ۱۷۳.
۸. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۲۹۰، ۲۷ محرم ۱۳۳۸ (۱۵/۵ ۳۸).

اظهارات و روش‌های تهدیدآمیز که زیردستشان در تهران برای مرعوب‌کردن حکومت ایران به کار می‌برند، چه خطرات و عواقب وخیمی را ممکن است در بر داشته باشد.»[۹]

در واقع چنین به نظر می‌آید که در مجموع روابط ایران و بریتانیا در این دوره، این تنها موردی است که دولت بریتانیا به صورتی جدّی در حمایت از سیاست‌های جاری ایران در قفقاز وارد عمل شده است و احتمالاً این نیز بیشتر به دلیل آن بوده است که در این ماجرا بیشتر نوعی مخالفت با سیاست کلی بریتانیا را احساس می‌کردند تا مخالفت با این یا آن سیاست منطقه‌ای ایران؛ روس‌های سفید در مذاکرات خود با ایران، جای تردیدی در این زمینه باقی نگذاشته بودند.

نصرت‌الوزاره، کنسول جدید ایران در ولادی‌قفقاز در ادامهٔ آشنایی با حوزهٔ جدید کاری، با دنیکین و نراتف وزیر امور خارجهٔ قشون داوطلب که او را از پتروگراد می‌شناخت، ملاقات کرد. در این جلسه دنیکین ضمن ابراز «احساسات دوستانهٔ زیادی نسبت به ایران...» و همچنین ترساندن ایرانیان از این که «... نقشهٔ بلشویک‌ها این است که پس از اخراج از مسکو - [لابد در پی موفقیت قشون داوطلب...] - تمام قوای خود را از مسکو و اورنبورگ به ترکستان؛ یعنی تاشکند و عشق‌آباد، تمرکز داده در آنجا به معیت افغان‌ها در ایران و هندوستان شروع به اقدامات نمایند [که] البته این مطلب متضمن خطر بزرگی برای ایران...» است، «... اشاره به عهدنامه ایران و انگلستان نموده، اظهار داشت که اگرچه این مسئله غیرمترقب و مضّرِ به منافع ما و ایران بوده و سکتهٔ کامل به ما وارد می‌آورد، ولی امیدواریم دولت عِلّیهٔ ایران کمافی‌السابق، دوست صمیمی وفادار ما باشد...»[۱۰]

مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ فقط به روس‌های سفید محدود و منحصر نبود؛ روس‌های سرخ نیز در اصل با همان انگیزه، یعنی به دلیل نگرانی از حضور و فعالیت یک قدرت رقیب در حوزهٔ سنتی نفوذ روسیه، هر چند با لحن و عبارت‌پردازی‌های متفاوت، نارضایی خود را از این امر ابراز داشتند. در ۲۶ اوت ۱۹۱۹ / ۲۹ ذیقعدهٔ ۱۳۳۷، کمیساریای امور ملیت‌های شوروی طی صدور بیانیه‌ای خطاب به کارگران و دهقانان ایران اعلان داشت که «دولت روسیهٔ شوروی قرارداد ننگین ایران و انگلستان را کاغذپارهٔ بی‌ارزشی بیش تلقی نمی‌کند...»[۱۱] و به دنبال آن، گروه‌های بلشویک ایرانی که به‌تازگی در فضای بحران‌زدهٔ باکو

---

۹. اولیفانت به سابلین، اسناد محرمانه، ج ۱، صص ۱۹۰ - ۱۸۹.

۱۰. کنسولگری تفلیس، سواد گزارش ولادی‌قفقاز، شمارهٔ ۱۷، ۲۸ محرم ۱۳۲۸ ($\frac{۱۵}{۶}$ ۳۸).

11. Mikhail Volodarsky, *The Soviet Union and it's Southern Neighbours, Iran and Afghanistan, 1917 - 1933,* Frank Cass, London, 1994, pp. 31 - 32.

امکان تجدیدسازمان یافته بودند، با صدور مصوباتی در گردهم‌آیی‌های خود و همچنین درج مقالاتی در روزنامهٔ حریت، بازتاب محلی این دیدگاه را عهده‌دار شدند.[۱۲]

کنسولگری باکو در گزارشی از آراء موافق و مخالفی که در قفقاز نسبت به قرارداد ۱۹۱۹ ابراز می‌شد، نوشت «... روزنامجات ارمنی از این قرارداد اظهار امتنان می‌نمایند، و اظهار می‌دارند که قراردادها منافع عمده به حال ارمنستان هم خواهد رساند. بالعکس روزنامجات روس‌ها خشنودی ندارند. مطبوعات مسلمان، چه به زبان روسی و چه به زبان ترکی، تعریفی نمی‌کنند. مطبوعات دست چپ اظهار تأسف می‌کنند. مطبوعات بالشویکی بدگویی می‌کنند و در موضوع ابلاغیهٔ لنین خطاب به دولت ایران بحث می‌کنند...»[۱۳] البته در این اثنا هیئت اعزامیهٔ ایران نیز بی‌کار ننشسته و با انتشار جزوات و مقالاتی در جراید و روزنامه‌های قفقاز، بر ارائهٔ روایت دیگری از این مقوله نیز همت گماشت.[۱۴]

به هر حال، در این مقطع هیچ‌یک از این مخالفت‌ها تأثیر مستقیم و تعیین‌کننده‌ای بر سیاست خارجی ایران نداشت؛ حتی مخالفت روس‌های سفید که عجالتاً حضور و نفوذشان در حوزهٔ علایق ایران محسوس‌تر از رقبای سرخ آن‌ها بود؛ شارژدافر روسیهٔ تزاری در ایران که در آستانهٔ حرکت هیئت اعزامیهٔ ایران به قفقاز مخالفت خود را با این امر ابراز داشت و به معتصم‌السلطنهٔ فرخ ـ مدیر ادارهٔ روس وزارت امور خارجه ـ گفت «... اگر امری در قفقازیه واقع می‌شود به قونسول آنجا رجوع فرموده و میسیون مخصوص اعزام نفرمایید...» در پی حرکت هیئت اعزامیه نیز دست از مخالفت نکشیده و در ۱۵ ربیع‌الاول / ۸ دسامبر ۱۹۱۹، به مدیر ادارهٔ روس ابلاغ کرد که «... از وزارت امور خارجهٔ ژنرال دنیکین به من امر شده است که به اولیای دولت عِلّیه اظهار نمایم که این رفتار مخالف دوستی دولت عِلّیه با روسیه است...»[۱۵]

---

۱۲. برای آگاهی بیشتر از این تبلیغات مطبوعاتی بنگرید به: سولماز رستموواـ توحیدی، مطبوعات کمونیستی ایران در مهاجرت (در سال‌های ۱۹۳۲ ـ ۱۹۱۷)، بی‌جا، ۱۹۸۵، نشریهٔ روزنامهٔ «آذربایجان»، ص ۳۵.

۱۳. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۲۴، ۴ محرم ۱۳۳۸ (۱۵/۲ ۳۸).

۱۴. ازکم‌وکیف این نوشته‌ها، جز گزارش و صورت‌حسابی در این زمینه از معززالدوله به قرار ذیل، اطلاع دیگری در دست نیست: وی به نوشته‌هایی از سیدضیاءالدین طباطبایی اشاره دارد که «... در جراید محلی به زبان فارسی و ترکی و روسی و همچنین به وسیلهٔ یک کتابچهٔ علیحده طبع و منتشر...» شده بود در توضیح «... طرز سیاست و رفتار حق‌شکنانهٔ مأمورین قدیم روس در ایران و صدمات و خساراتی که از پلتیک مزبور عاید دولت و ملت ایران شده، و جهاتی که عقد قرارداد ایران و انگلستان را ایجاب نمود و منافعی که قرارداد مزبور برای ایران داراست...» (کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۴۷۶، ۱۸ ثور [۱۹ شعبان] ۱۳۳۸ (۱۵/۱۵ ۳۸).

۱۵. وزارت امور خارجه، بدون‌شماره، ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۸ (۱۵/۱۵ ۳۸).

پاسخ ریاست وزرا به این اعتراض، چنان که در ذیل نامهٔ فوق‌الذکر، خطاب گردید[۱۶]، آن بود که «... فرستادن میسیون به هیچ‌وجه منافی دوستی ایران و روسیه نیست، زیرا دولت ایران آن‌ها را اساساً دوژور نمی‌شناسد بلکه فقط برای اصلاح کارهای تجارتی و غیره است...»[۱۷]

ولی دنیکین و سپاه داوطلب او با آن که به هیچ‌وجه در موقعیتی نبود که همسایگان جنوبی خود را تهدید کنند، از این نوع تظاهرات خصمانه دست برنداشت و حتی در ۱۸ ربیع‌الاول / ۱۱ دسامبر ۱۹۱۹ سیدضیاءالدین طباطبایی از باکو به ریاست وزرا گزارش داد که جراید روسی نوشته‌اند که «... به قوای بحری دنیکین حکم شده از دخول کشتی‌ها به بنادر ایران جلوگیری کنند، تفصیل چیست؟...»[۱۸]

در اکثر تحقیقاتی که در بررسی علل ظهور چشمگیر و به همان نسبت، سقوط سریع نهضت ضدانقلابی روسیه به عمل آمده است، امتناع ژنرال‌های سفید از شناسایی کوچکترین حقی برای ملل و اقوام تابعهٔ پیشین به عنوان یکی از عوامل مهم شکل‌نگرفتن یک پشت جبههٔ ثابت و اساسی که می‌توانست آن‌ها را در چیرگی بر بلشویسم یاری دهد، ذکر شده است. در حالی که از نوامبر ۱۹۱۸ / صفر ۱۳۳۸، آخرین تلاش گستردهٔ قوای دنیکین برای پیشروی به سمت مسکو از حرکت بازایستاده و ارتش سرخ توانسته بود با پیشروی به سمت روستوف میانِ دو نیروی ضدانقلاب دُن و اوکراین را بشکافد، ولی، همانگونه که در مقیاسی محدود در نمونهٔ رویکرد آن‌ها نسبت به ایران نیز ملاحظه شد، نه‌فقط این شکست‌های اولیه به تعدیل رفتار روس‌های سفید منجر نشد، بلکه با چنان افزایش فشاری بر بخش‌های جنوبی متصرفاتشان توأم گردید که برای مدتی بیم آن می‌رفت که در مقام جبران ناکامی‌های اخیر در صدد چیرگی بر قفقاز برآیند.[۱۹]

ناوگان دریای خزر

خبر محاصرهٔ دریایی بنادر ایران در بحر خزر، اگرچه با توجه به وضعیت نابسامان قوای

---

۱۶. وزارت امور خارجه، راپرت ادارهٔ روس، بدون‌شماره، ۲۶ ربیع‌الاول ۱۳۳۸ (۱۵/۱۵ ۳۸).

۱۷. ذیل نامهٔ وزارت امور خارجه به ریاست وزرا، بدون‌شماره، ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۸ (۱۵/۱۵ ۳۸).

۱۸. ریاست وزرا، گزارش تلگرافی باکو، شمارهٔ ۱۷، ۲۰ قوس ۱۲۹۸۷ [۱۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۸] (۱۵/۱۵ ۳۸). در حاشیهٔ این گزارش آمده بود که با سفارت روس مذاکره شود، ولی در اسناد موجود نتیجهٔ این مذاکرات ملاحظه نشد. از پاره‌ای گزارش‌های بعدی ـ از جمله گزارش شمارهٔ ۷ ثور ۱۲۹۹ روزنامهٔ رهنما ـ چنین برمی‌آید که نیروهای دنیکین مقادیری از کالاهای تجاری بازرگانان ایرانی را در پطروفسک و کراسنوودسک توقیف کرده بودند.

19. Hovannisian, *Republic*, Vol. II, op. cit., pp. 476 - 478.

دنیکین اصولاً نمی‌توانست موضوعی جدی تلقی شود، ولی خود یادآور یکی از دیگر مسائل مطرح در حوزهٔ سیاست‌های منطقه‌ای کشور بود.

ایران براساس فصل هشتم قرارداد ترکمانچای از حق کشتیرانی در دریای خزر محروم شده بود و اینک با مباحثی که پیرامون الغای معاهدات تحمیلی پیشین و اعادهٔ حقوق ازدست‌رفتهٔ کشور جریان داشت، تشکیل یک نیروی دریایی در آن‌حدود نیز مورد توجه قرار گرفت. با آن که از مراحل نخست لشکرکشی بریتانیا به صفحات شمالی ایران و قفقاز - ماجرای دنسترویل در [تابستان ۱۶۱۸ / ۱۳۳۶] - دولت بریتانیا با اعزام یک هیئت دریایی به ریاست کُمودور نوریس برای ضبط کشتی‌های نظامی و غیرنظامی موجود در دریای خزر و تشکیل یک نیروی دریایی اقداماتی به عمل آورد، ولی بخش عمده‌ی این ناوگان در اختیار نیروهای داوطلب دنیکین و لهذا دور از نظارت مستقیم انگلیسی‌ها باقی ماند.[۲۰]

در حالی که در خلال مذاکرات ایران و انگلستان، بحثی نیز به لزوم تأسیس یک نیروی دریایی ایرانی اختصاص یافته بود و نصرت‌الدوله سعی داشت مقامات بریتانیا را به واگذاری تعدادی از ناوهای قوای دنیکین به ایران متقاعد کند[۲۱]، در باکو نیز سیدضیاءالدین طباطبایی تلاش‌های مشابهی را آغاز کرد. وی در ملاقاتی که در ۲۷ ربیع‌الاول / ۲۰ دسامبر ۱۹۱۹ با ماژور ادموند و کلنل استوکس، افسران سیاسی بریتانیا داشت، با تأکید بر لزوم مراقبت ایران از سرحدات دریایی خود در غرب و شرق خزر، موضوع خرید دو کشتی تجارتی از سوی ایران و تسلیح آن‌ها و یا اقدام بریتانیا در انتقال دو کشتی جنگی دنیکین را به ایران، مورد اشاره قرار داد. انگلیسی‌ها به بهانه‌های مختلف - از اعتبار قرارداد ترکمانچای و احتمال کدورت دنیکین... گرفته تا به خیر و صلاح‌نبودن این امر برای ایران - از همراهی با چنین طرحی خودداری کرده و هیچ‌یک از توضیحات نمایندهٔ ایران نیز در اقناع حضرات، مؤثر واقع نشد. از این‌رو سیدضیاءالدین در انتهای گزارشی که از این مذاکرات ارسال داشت، از وثوق‌الدوله خواست که ضمن پیگیری این امر از طریق مذاکره با انگلیسی‌ها «اجازه و اعتبار مرحمت» فرمایید که به هر حال دو کشتی در بادکوبه خریداری شود.[۲۲]

چندی بعد در اواسط ربیع‌الثانی / اوایل ژانویه با شکست‌های پی‌درپی قوای دنیکین در برابر پیشروی بلشویک‌ها، تلاش مقامات ایرانی برای تشکیل یک نیروی دریایی افزایش

---

۲۰. مابرلی، پیشین، ص ۴۰۵، ۴۵۲، ۴۶۲ و ۵۲۰.

۲۱. اسناد محرمانه، ج ۱، صص ۲۳ - ۱۲۲؛ اسناد نصرت‌الدوله، ص ۱۲۸.

۲۲. هیئت اعزامیه، شمارهٔ ۳۱، اول جدی ۱۲۹۸ ($\frac{۱۵}{۵۶}$ ۳۸).

یافت و چنان که از گزارش‌های موجود برمی‌آید، مقامات نظامی بریتانیا در باکو نیز با چنین نقل و انتقالی موافقت کرده بودند و مراحل نهایی کار منوطِ به تصویب لندن شده بود.[۲۳] ولی در نهایت در این زمینه پیشرفتی حاصل نشد و بالاخره تبعات امر، یک گرفتاری عمده برای ایران فراهم ساخت.

جدای از این مسائل که به حوزهٔ شمال قفقاز مربوط می‌شد، در حوزهٔ جنوب قفقاز نیز تحولاتی جریان داشت که فراز و نشیب‌های آن نیز برای ایران مهم بود.

مسائل منطقه‌ای، قراباغ و زنگزور

یکی از مهمترین کانون‌های بحران در مناسبات منطقه‌ای قفقاز، ناحیهٔ قراباغ بود؛ تلاش اکثریت ارمنی این ناحیه که از لحاظ اداری در منتهی‌الیه غربی ایالت گنجه قرار داشت، برای الحاق به ارمنستان از همان روزهای نخست فروپاشی روسیه، برخوردهای محلی گسترده و مستمری را موجب شده بود. در این منطقه نیز همانند نخجوان نظر به ترکیب ناهمگونِ جمعیت، یعنی پراکندگی مجامع ارمنی و مسلمان در کل آن حدود و نامیسربودن تفکیک جغرافیایی حوزه‌های زیستی هر یک و همچنین مداخلات نسنجیدهٔ عناصر خارجی، وضعیت بغرنجی حکمفرما بود.[۲۴]

در حالی که در پی عقب‌نشینی عثمانی‌ها از قفقاز در خاتمهٔ جنگ، نیروهای ارمنی آمادهٔ آن می‌شدند که اقتدار خود را بر آن حدود برقرار کنند، مقامات نظامی بریتانیا که به‌تازگی در باکو مستقر شده بودند در دسامبر ۱۹۱۸ / ربیع‌الاول ۱۳۳۷، با وعدهٔ حل‌وفصل نهایی موضوع در کنفرانس صلح، ادارهٔ آن ناحیه را به جمهوری آذربایجان محول کرده، و ارمنی‌ها نیز که به نقض خواسته‌های بریتانیا مایل نبودند، بر این امر گردن نهادند.

ولی در پی خروج نیروهای نظامی بریتانیا از قفقاز، قراباغ نیز از نو شاهد بروز درگیری‌های نظامی ارمنی‌ها و مسلمان‌ها گشت و به رغم تلاش‌های کلنل هاسکل، نمایندهٔ کمیسیون عالی متفقین برای حفظ وضعیت موجود در نوامبر ۱۹۱۹ / صفر ۱۳۳۸ با تشدید تلاش‌های مقامات باکو برای واداشتن اکثریت ارمنی قراباغ به پذیرش حاکمیت آذربایجان از یک‌سو، و تلاش‌های ارمنی‌ها برای جلوگیری از این امر از سوی دیگر، از تشنج حاکم بر وضعیت مزبور کاسته نشد.[۲۵]

---

۲۳. وزارت امور خارجه، بدون‌شماره، ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۸).

۲۴. برای آگاهی بیشتر بنگرید به کاوه بیات، بحران قراباغ، تهران، انتشارات پروین، ۱۳۷۲، صص ۳۴ ـ ۱۹.

۲۵. همان.

با این حال، همانگونه که در بخش‌های پیشین این بررسی نیز ملاحظه شد، در میان تحولات جاری در حاشیهٔ جنوبی قفقاز، آن‌چه بیش از سایر موارد موضوع دقت و توجه ایران قرار داشت، مسئله‌ی نخجوان بود. اجزای دیگر این موضوع؛ یعنی مسائل جاری در زنگزور و قراباغ، با آن که هر دو ـ و به ویژه قراباغ ـ از لحاظ تحولات کلی قفقاز نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای داشتند، ولی چنان‌که از اسناد موجود برمی‌آید، فقط از اواخر سال ۱۳۳۷ / اوت ۱۹۱۹، و آن هم به لحاظ تأثیری که می‌توانست بر نحوهٔ حل‌وفصل موضوع نخجوان برجای گذارد، مورد توجه ایران قرار گرفت.[۲۶]

منطقهٔ زنگزور که نخجوان را از بخش‌های جنوب‌غربی جمهوری آذربایجان جدا می‌کرد، از آغاز در دست ارمنی‌ها بود و به لحاظ موقعیت کوهستانی و قابل‌دفاعی نیز که داشت، تلاش‌های مکرر مقامات باکو برای چیرگی بر آن به جایی نرسید. در حوزهٔ نخجوان وضعیت بلاتکلیف پیشین ادامه داشت. بعد از عقب‌نشینی قوای بریتانیا از آن‌حدود در اوت ۱۹۱۹ / ذیقعدهٔ ۱۳۳۷، که به شروع دوبارهٔ درگیری‌های نظامی مسلمان‌ها و ارمنی‌ها در سطحی وسیع و گسترده منجر شد[۲۷]، کلنل هاسکل، نماینده‌ی کنفرانس صلح در قفقاز در مقام وساطت بر آن شد که با متقاعدساختن مسلمان‌ها به قبول بی‌طرفی زنگزور و نخجوان تا تعیین تکلیف نهایی آن در کنفرانس صلح، و همچنین ادارهٔ موقت آن در این فاصله، توسط آمریکایی‌ها از ادامهٔ زد و خوردهای جاری جلوگیری کند.[۲۸]

کنسولگری تفلیس در گزارش این تحولات که از آن به غلط تحت مضمون «... حکومت جدیدالتشکیل ارمنستان رسماً در تحت حمایت دولت آمریکا درآمده...» یاد شد و این که «کاسکل» نام برای «... سرپرستی و اداره‌نمودن کل امور ارمنستان...» مأمور شده است، از تلاش‌های وی برای خاتمه‌دادن به «وضعیت نخجوان و آن حدود» نیز صحبت شده بود.[۲۹] کنسولگری باکو نیز در گزارشی دقیق‌تر از این مباحث، ضمن اشاره به توفیق «کلنل قاسکیل» در حل‌وفصل مسئلهٔ قراباغ، گزارش کرد که «... قرار است نخجوان و اطراف آن تا جلفای ایران با یک کمیسیون بی‌طرف تا تصمیم کنفرانس صلح داده شود، ولی مسلمان‌های آن‌طرف

---

۲۶. افتتاح دوبارهٔ کنسولگری ایران در گنجه را در این مرحله که در فاصلهٔ کناره‌گیری میرزا اسحق‌خان رهبر از تصدی آن در مراحل نخست استقلال قفقاز، تعطیل بود، می‌توان به عنوان نشانهٔ دیگری از این تجدید توجه تعبیر کرد. (وزارت امور خارجه، راپرت ویس قونسولگری دولت عِلّیهٔ ایران در گنجه، شمارهٔ ۹۳۸، ۲ ذیقعدهٔ ۱۳۳۷ ($\frac{۱۵}{۳۴}$ ۳۸).

۲۷. بنگرید به صص ۱۶۲ - ۱۶۱ همین بررسی.

28. Walker, *op. cit.*, pp. 178 - 279.

۲۹. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۱۶۳، ۱۵ ذیحجهٔ ۱۳۳۷ ($\frac{۱۵}{۵}$ ۳۷).

راضی به این ترتیب نبوده و می‌خواهند الحاق به آذربایجان شوند. برای توسعهٔ این مسائل، رئیس‌الوزرا آذربایجان هفته قبل به تفلیس رفته بود.»[۳۰]

در فاصلهٔ اکتبر ۱۹۱۹ تا اواخر ژانویهٔ ۱۹۲۰ / محرم تا ربیع‌الاخر ۱۳۳۸ وزرای امور خارجهٔ سه جمهوری برای خاتمه‌دادن به درگیری‌های جاری که کل موجودیت قفقاز را از درون نیز به خطر انداخته بود، شروع مذاکراتی را پیشنهاد کردند که اگرچه در یک مرحله؛ یعنی در اواسط دسامبر / اواخر ربیع‌الاول، جلسات مشترکی نیز برگزار و پیشرفت‌هایی نیز حاصل شد، ولی در نهایت به نتایج قابل‌توجهی نایل نیامد و به حال خود رها شد.[۳۱]

برداشت هیئت اعزامیهٔ ایران از این تلاش‌ها که احتمالاً بر اطلاعات دقیقی نیز استوار نبود، امکان حصول به نوعی توافق بود. بنا به گزارش سیدضیاءالدین طباطبایی در آخرین دور از مذاکرات نمایندگان ارمنستان، ظاهراً از سوی نمایندگان جمهوری آذربایجان پیشنهاد شده بود که برای حل‌وفصل مسائل موجود، یک «کنفدراسیون قفقازیه» تشکیل شود. به عقیدهٔ سیدضیاء، در صورت تشکیل چنین کنفدراسیونی، «... اهمیتی نخواهد داشت اگر قدری بیشتر ارامنه تحتِ تبعیت مسلمان‌ها باشد یا مسلمان‌ها تحتِ تبعیت ارامنه، ولی در صورتی که مناسبات ما در حالت بی‌تکلیفی باشد، حل مسائل سرحدی اشکال خواهد داشت...»[۳۲]

اگرچه ـ بنا بر گزارش سیدضیاءالدین ـ ادامهٔ مذاکرات به شور و مشورت بیشتر و تشکیل یک کنفرانس دیگر در تفلیس موکول شده بود، ولی با توجه به تحولات جدیدی که در صحنهٔ بین‌المللی به‌وجود آمده بود، به ویژه «... شکست‌های اخیر دنیکین [که] ارامنه را از مساعدت روسیه مأیوس ساخت و تازه می‌فهمند که سیاست انگلستان بر تجزیهٔ روسیه است و ممکن است حقیقتهً آذربایجان و گرجستان دارای استقلال شوند...»، سیدضیاء امکان تشکیل چنین کنفدراسیونی را محتمل دانسته، و آن را به نفع ایران نمی‌دید. به همین‌جهت وی از تأخیر حاصله در مذاکرات جاری میان آذربایجان و ارمنستان رضایت داشت «... زیرا در صورتی که بین آن‌ها یک موافقتی حاصل می‌شد، حل مسئلهٔ نخجوان به منفعت ایران گرفتار اشکالات زیادی می‌شد...» و لهذا «... بدون این که نقطه‌نظر خودم را اظهار بدارم، در ضمن مذاکره با رئیس‌الوزراء و وزیر امور خارجه، بیان کردم که مناسب‌تر

---

۳۰. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۷۹۵، ۷ ذیحجهٔ ۱۳۳۷ ($\frac{۱۵}{۲}$ ۳۷).

31. Hovannisian, Republic, Vol. II, *op. cit.,* pp. 230 - 240.

۳۲. هیئت اعزامیه، شمارهٔ ۴۲، ۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۸).

خواهد بود قبل از این که مذاکرات آذربایجان و ارمنستان به یک مرحلهٔ قطعی برسد، مذاکرات ما و شما خاتمه پیداکند... این اظهار بنده هم از طرف اولیای امور آذربایجان حسن تلقی شد...»[۳۳]

اگرچه این کنفدراسیون، با توجه به اختلافات اساسی جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان و همچنین اختلافات ارمنستان و گرجستان که چندی بعد بر سرِ مسئلهٔ باطوم، وجه تندی یافت، اصولاً امکان تحقق نداشت و نگرانی‌های ایران بی‌جا بود، ولی طرح آن در هیئت دولت و آرایی که وثوق‌الدوله در این زمینه مطرح کرد، از لحاظ شناخت بیشتر این جنبه از سیاست خارجی ایران در خور توجه است.

آراء وثوق‌الدوله

وثوق‌الدوله، ضمن اعلان وصول گزارش‌های شمارهٔ ۲۶ ـ که در این مجموعه ملاحظه نشد و شمارهٔ ۴۲ ـ مکاتبهٔ فوق ـ سیدضیاءالدین طباطبایی، با تأکید درست بر این امر که «... اوضاع کنونی قفقاز طوری است که نمی‌توان پیش‌بینی قاطعی نمود و طریقهٔ ثابتی را برای مشی سیاست دولت ایران در نظر گرفت و هر روزه وقایع جدید موجب تغییر نظریات [می‌شوند]...»، در اصل با نظر سیدضیاءالدین موافقت داشت. به عقیده‌ی وثوق‌الدوله نیز «مصلحت دولت ایران این‌طور اقتضا می‌کند که در تشکیل قفقازیه متحدی که همه شکل وسایل ترقی برای آن‌ها فراهم بوده و در آینده بتواند باعث اشکال دولت ایران بشود، از حالا جلوگیری نمود...»[۳۴] ولی نکتهٔ مهمی که در ادامهٔ این بحث مطرح شد، نظر وی بود دربارهٔ بحث کنفدراسیون ایران و ممالک قفقاز.

همانگونه که در بخش‌های قبلی این بررسی ملاحظه شد، در خلال مذاکرات گروهی از نمایندگان هیئت اعزامی جمهوری آذربایجان به کنفرانس صلح پاریس و نمایندگان ایران، موضوع پیوند جمهوری آذربایجان و ایران در قالب یک کنفدراسیون مطرح گردید و پیشنهادهای مشخصی نیز در این زمینه مطرح شد. یکی از نکاتی هم که در یکی از آخرین گزارش‌های واصله به ریاست وزراء، در باب این مسئله خاطرنشان گردید، توصیه‌ای بود از جانب ذکاءالملک فروغی مبنی بر حزم و احتیاط در این مورد، و سبک‌وسنگین‌کردن جوانب مختلف کار که مبادا از چنین پیوندی، محذوری برای ایران پیش بیاید.[۳۵] از نامهٔ وثوق‌الدوله

---

۳۳. همان.

۳۴. ریاست وزرا، شمارهٔ ۶۷۶، ۱۵ جدی ۱۲۹۸ [۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸]، ($\frac{۱۵}{۱۵}$ـ۳۸).

۳۵. بنگرید به صص ۱۶۸ - ۱۳۴ همین بررسی.

به سیدضیاءالدین طباطبایی نیز چنین به نظر می‌آید که نه‌فقط سیدضیاءالدین تأمل و مداقهٔ بیشتری را در این زمینه توصیه می‌کرد، بلکه خودِ ریاست وزرا نیز بر همین رأی و نظر بود؛ وثوق‌الدوله می‌نویسد «... از طرف دیگر، شرکت دولت ایران هم در این‌گونه مسائل، به طوری که در مشروحه خودتان شرح داده‌اید، دولت را با تعهدات و تضمیناتی مواجه می‌کند که عجالتاً با اوضاع کنونی و نداشتن هیچ قِسم وسیلهٔ تعقیب آن‌ها، خالی از اشکال نخواهد بود...»[۳۶]

وثوق‌الدوله در ادامهٔ بحث، ضمن اشاره به آخرین گزارش نصرت‌الدوله از مذاکراتش با لرد کرزن[۳۷] که ظاهراً در مکاتبات پیشین رونوشتی از آن را برای هیئت اعزامیهٔ قفقاز ارسال کرده بود، خاطرنشان ساخت «... معلوم می‌شود که لرد کرزن دوستی بین دولت ایران و حکومت آذربایجان را تا حدی تصدیق داشته و منافی با مصالح ما نمی‌دادند مخصوصاً تصفیهٔ مسائل حدودی را به طور دوستانه، بیشتر مناسب تصور می‌نماید...» مع‌هذا با این که وثوق‌الدوله کماکان بر لحاظ‌کردن جوانب مختلف امر تأکید داشت، و این که «... لازم است این مودّت را به قدری که امروزه مطابق منافع ما باشد در نظر گرفت...» نسبت به آتیهٔ مناسبات دو کشور امیدوار بود. به عقیدهٔ وی «... پیشآمدهای متوالی قوای بالشویکی و نظریات رؤساء سابق حزب اتحاد و ترقی که فعلاً تجمع قوه نموده و بیشتر حکومت آذربایجان را برای اعمال نیت خود تکیه‌گاه قرار می‌دهند، این دوستی ما را با حکومت مزبور ایجاب نموده، به طوری که حکومت آذربایجان به دولت ایران اطمینان حاصل نموده از حوادثی که ممکن است در سرحدات شمال روی دهد، جلوگیری نموده یا اقلاً مساعدت ننماید...» از این‌رو به سیدضیاءالدین طباطبایی توصیه می‌کرد که با درنظرداشتن همین موارد، مذاکرات جاری با مقامات باکو را دنبال کند؛ «... مخصوصاً راجع به نخجوان هرگاه توانستید حکومت آذربایجان را حاضر به قبول تقاضاهای دولت ایران بنمایید، موفقیت بزرگی برای ما خواهد بود که مسئلهٔ حدود آنجا بدون آن که باعث تکدُّر حکومت آذربایجان بشود، دوستانه خاتمه یابد. از طرف دیگر دولت ایران هم سعی خواهد داشت که در بعضی مسائل جاری که حکومت آذربایجان تاکنون موفق به تصفیهٔ آن‌ها با انگلیسی‌ها نشده، مساعدت نماید تا از این راه بهتر بتوانید در پیشرفت مقاصد دولت موفق گردید...». در باب موضوع کنفدراسیون نیز آخرین توصیهٔ وثوق‌الدوله آن بود که «... هرگاه بعد از این هم مسئله

---

۳۶. ریاست وزرا، شمارهٔ ۶۷۶، ۱۵ جدی ۱۲۹۸

۳۷. برای آگاهی از این مذاکرات بنگرید به صص ۱۹۰ - ۱۸۸ و ۲۳۱ همین بررسی.

را جداً تعقیب کردند، موقوف به مراجعه به تهران فرمایید و جوابی که مقتضی اظهار عقیده و رد یا قبول باشد نفرمایید...»[۳۸]

اگرچه ملاحظات و تأملِ طرف ایرانیِ مذاکره قابل‌درک بود، ولی تحولات کلی منطقه، چنان‌که در انتهای این بخش مورد اشاره قرار خواهد گرفت، شتاب فراوانی یافته بود. بازتاب این امر را در تأکید خاصی می‌توان ملاحظه کرد که نمایندگان هیئت اعزامی آذربایجان به اروپا بر لزوم ادامهٔ بحث داشتند. در همین دوره، بنا به گزارش عبدالغفارخان تبریزی نایب اول سفارت از لندن؛ آن بخش از هیئت نمایندگی جمهوری آذربایجان که برای مذاکره با مقامات انگلیسی بدانجا آمده بودند، در گفت‌وگویی با اعضای سفارت ایران اظهار داشته بودند که «... منتهای آرزو و فقط راه راست برای ما این است که روابط خود را با ایران محکم، بل تشکیل اتحاد و اتفاق با ایران بنماییم. زیرا که با گرجی و ارمنی [یک کلمه ناخوانا] موافقت ممکن نیست و رابطه با عثمانی، اگرچه مسلمان است، ولی چون سنّی است و همجنس ما نیست، چندان چنگی به دل ما نیز نمی‌زند و از آن‌طرف، به طوری که توضیح شد، چون مستجاب سوءظن و خطرات مصالح انگلیس است، خارج از گفتگو و موضوع است...» به همین دلیل «... ما نه‌فقط برای اتحاد با ایران حاضریم بل برای محوشدن استقلال خود در سایه ایران هم ایستاده‌ایم. زیرا که ما یک پارچه از ایران هستیم. ما به ایران ملحق شویم، دو مملکت مغایر هم ملحق نشده بل دو پارچه از یک مملکت که از هم جدا هستند به هم وصل می‌شوند...» آن‌ها خواهان جدیت بیشتر ایران در این امر بودند.[۳۹]

ظاهراً مقامات انگلیسی نیز این موضوع را در سطح محلی تحت رسیدگی داشتند، زیرا براساس یکی از گزارش‌های سیدضیاءالدین طباطبایی، لرد کرزن ضمن مستحضر ساختن کمیسر عالی بریتانیا در تفلیس از مفاد مذاکرات نصرت‌الدوله با وی، از او خواسته بود که در باب سه پرسش ذیل تحقیقاتی به عمل آورد: «اولاً مناسبات حقیقی ایران و آذربایجان به چه منوال است؟ ثانیاً تکلیف کنفدراسیون اول از طرف ایران شده بود یا از طرف آذربایجان؟ ثالثاً تا چه حد این عقیده در آذربایجان قوت دارد؟»[۴۰]

یکی دیگر از نکاتی که در این زمینه مطرح شد، تقاضای سیدضیاءالدین بود مبنی بر آن که نمایندگان ایران نیز در مذاکرات جاری «کمیسر انگلستان با حکومت‌های قفقاز» دخیل

۳۸. ریاست وزرا، شمارهٔ ۶۷۶، ۱۵ جدی ۱۲۹۸.

۳۹. سفارت ایران در لندن به نصرت‌الدوله، ۲۸ دسامبر ۱۹۱۹ [۵ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸]، اسناد نصرت‌الدوله، ص ۲۰۶.

۴۰. ریاست وزرا، شمارهٔ ۸۸، ۲۴ ژانویهٔ ۱۹۲۰ [۲ جمادی‌الاول ۱۳۳۸]، اسناد نصرت‌الدوله، ص ۲۲۱.

باشد. ظاهراً سفارت بریتانیا در تهران وعده داده بود که «... به لندن تلگراف نماید که از آنجا به تفلیس در این باب تعلیمات بدهد...»[۴۱]

با این حال، تحولات جاری در سطح منطقه سریع‌تر از آن بود که رسیدگی بدان‌ها در قالب روند کُند چنین مکاتبات و تعلیماتی بگنجد. فروپاشی سریع قوای ژنرال دنیکین در صفحات شمالی قفقاز از یک‌سو، و استمرار درگیری‌های نظامی ارمنستان و آذربایجان در قراباغ از سوی دیگر، بحران سیاسی حاکم بر جمهوری آذربایجان را تشدید کرد؛ در این میان در خلال یکی از رویارویی‌های ادواری دو جناح عمدهٔ باکو ـ جناح خوییسکی که به سرسختی بیشتر در قبال بلشویک‌ها اعتقاد داشت، و جناح حاجینسکی که خواهان نرمش و انعطاف بود ـ در حالی که با ترمیم کابینه و عزل حاجینسکی از وزارت داخله ـ (۱۸ فوریه ۱۹۲۰ / ۲۸ جمادی‌الاول ۱۳۳۸) ـ برای دوره‌ای کوتاه کفهٔ قدرت به نفع فتحعلی‌خان خوییسکی سنگینی کرد[۴۲]؛ در مذاکرات جاری میان ایران و جمهوری آذربایجان نیز که دچار وقفه شده بود، گشایشی فراهم آمد.

---

۴۱. همان.

42. Sowietochowski, *Russian Azerbaijan*, p. 173.

فصل چهارم

توافق‌های ایران و آذربایجان

در اواسط جمادی‌الاول ۱۳۳۸ / ۲ تا ۴ فوریهٔ ۱۹۲۰، پس از مدتی وقفه، مذاکرات ایران و جمهوری آذربایجان از سر گرفته شد. معززالدوله که اخیراً به تفلیس بازگشته بود، در گزارشی به تاریخ ۱۲ جمادی‌الاول / ۲ فوریهٔ ۱۹۲۰، پس از اشاره‌ای به دشواری‌های جاری، از جمله «... به واسطهٔ این که کابینهٔ وزراء حکومت آذربایجان مدتی دچار بحران بود و ثانیاً عدم‌اطلاع اولیاء حکومت مزبور از سیاست خارجی و کارهای دولتی و هم‌چنین به واسطهٔ پاره‌ای مشکلات دیگر، انجام وظایف هیئت اعزامیه در بادکوبه دچار تأخیر...» شده بود، اعلان داشت که «... اینک از قرار معلوم، مذاکرات به حسن نتیجه منتج و امید است که عماًقریب هیئت اعزامیه با موفقیت کامل از عقد قراردادهای لازمه با حکومت آذربایجان فراغت حاصل نموده، به طرف تفلیس حرکت و به انجام بقیهٔ وظایف خود مشغول گردند...»[1]

گشایش

بنا به گزارش سیدضیاءالدین طباطبایی، بر سرِ راه توسعهٔ مناسبات ایران و جمهوری آذربایجان موانع عمده‌ای وجود داشت؛ از «قدر و قیمت» برای دوستی با ایران قائل‌نشدن گرفته تا این تصور که «... ایران را فاقد این اختیار می‌دانستند که بدون مراجعه به انگلستان یا سایر ممالک، بتواند قراردادهایی منعقد نماید...» و در کنار این‌ها، مسائلی چون تحریکات و

---

۱. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۲۷۴۲، ۱۲ جمادی‌الاول ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۸).

تبلیغات سوءعثمانی‌ها و موضوع دعاوی ارضی ایران در نقاط مرزی نیز مزید بر علت بود. ولی سرانجام «... در نتیجهٔ مذاکرات و اقدامات مفصله و تطمیع دولت آذربایجان به مساعدت‌های مادی و معنوی دولت عِلّیه...» بالاخره گشایشی در این زمینه صورت گرفت.[۲]

به عقیدهٔ مهذب‌الدوله منشی هیئت اعزامیه، در این گشایش فتحعلی‌خان خوییسکی وزیر امور خارجهٔ کابینهٔ یوسف‌بیگلی نقش مهم و مؤثری داشت. فتحعلی‌خان برخلاف پاره‌ای از دیگر اعضای دولت که «... اغلب خشن و درشت و بی‌ادب و دور از محیط دانش و انسانیت هستند و حتی منافع و مصالح خود را تمیز نمی‌دهند... با نهایت ادب و فروتنی و حسن مساعدت، رفتار و انصافاً در حل قضایا نهایت مساعدت را می‌کند...»[۳]

در نخستین جلسه از دور جدید مذاکرات که در ۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۸ / ۲۲ فوریهٔ ۱۹۲۰، در ساختمان وزارت امور خارجهٔ آذربایجان تشکیل شد، در حالی که مقامات باکو سعی داشتند روال پیشین مذاکرات راحفظ کرده و قبل از تشکیل اجلاس علنی، مسائل مورد بحث را به صورت خصوصی با سرپرست نمایندگی ایران حل‌وفصل کنند، سیدضیاءالدین با «خشونت و تهدید به تعطیل مناسبات» آن‌ها را به تشکیل جلسهٔ رسمی و علنی وادار کرد و در این اجلاس که در آن فتحعلی‌خان خوییسکی، محمدبیک حاجینسکی، خلیل‌بیک خاص‌محمداُف و خدادادبیک‌ملک‌اصلانوف و رشیدخان قاپلانوف وزرای امور خارجه، تجارت، عدلیه، پست و تلگراف، طُرُق و شوارع و مالیهٔ جمهوری آذربایجان از یک‌سو، و سیدضیاءالدین طباطبایی، حاج‌میرزا موسی‌خان مفخم‌الملک، شاهزاده محمدجعفرمیرزا، میرزارحیم‌خان ارجمند و مهذب‌الدوله از سوی دیگر، شرکت داشتند، در مورد کلیات یک‌رشته قراردادهای متقابل توافق‌هایی حاصل شد در خلال دو جلسهٔ بعد نیز در باب برخی از مسائل تجاری و حمل‌ونقل مذاکراتی صورت گرفت که به توافق‌هایی منجر شد.[۴]

در این مرحله طرح دو عهدنامه ـ یکی علنی و دیگری سرّی ـ نیز به دولت ایران پیشنهاد شد. در اسناد موجود متن این دو طرح که اصل آن به ترکی و ترجمه‌اش از سوی سیدضیاءالدین برای وثوق‌الدوله ارسال شده بود ملاحظه نشد، ولی از گزارش کلی وی در

---

۲. هیئت اعزامیه، شمارهٔ ۳۱۵، ۵ حمل ۱۲۹۹ [۱۵ رجب ۱۳۳۸] (۱۵/۱۵ ۳۸).
۳. هیئت اعزامیه، بدون شماره، ۱۴ جمادی‌الاول ۱۳۳۸ (۱۵/۱۵ ۳۸).
۴. هیئت اعزامیه، شماره ۳۱۱، ۶ حمل ۱۲۹۹ [۶ رجب ۱۳۳۸] (۱۵/۱۵ ۳۸). بازتاب این دگرگونی را در اعلامیهٔ فوق‌العادهٔ مورخ ۱۵ جمادی‌الثانی / ۱۷ حوت مندرج در روزنامهٔ رهنما می‌توان ملاحظه کرد که در آن از «افتتاح روابط تجارتی با حکومت آذربایجان قفقاز» سخن به میان آمده بود و این که در حال حاضر طرفین مشغول «... انشاء قراردادها و مبادلهٔ مقاوله‌نامه‌های لازمه می‌باشند...»

این زمینه چنین برمی‌آید که یکی از مهمترین مسائلی که در طرح قرارداد علنی ـ نوعی قرارداد دوستی ـ مورد بحث قرار گرفته بود، موضوع سرحدات دو کشور بوده است که در آن حدود «سرحد روسیه و ایران... قبل از جنگ تعیین...» شده بود و عهدنامهٔ سری نیز «... تعهدات دولت عِلّیه را در تدارک اسلحه و مهمات برای آذربایجان در موقع جنگ آذربایجان و ارمنستان [و] مساعدت دولت عِلّیه...» مورد بحث قرار می‌داد.[5]

از گزارش سیدضیاءالدین چنین برمی‌آید که وی پیش از این که مقامات تهران را در جریان این مباحث قرار دهد، خود برای تعدیل و تغییر پاره‌ای از مفاد آن‌ها با مقامات باکو وارد مذاکره شده بود. وی می‌نویسد «... متعاقب دریافت این دو پروژه، مدتی به طفره گذرانده و بالاخره در باب عهدنامهٔ دوستی جواب دادم که اساساً موافقت حاصل، ولی یک مسئله هست که پس از ختم سایر قراردادها در آن باب مذاکره خواهیم کرد...» و این مسئله، موضوع سرحد دو کشور بود که به نظر وی اگر از اول و پیش از طرح دیگر مسائل مورد بحث قرار می‌گرفت، می‌توانست مشکلات موجود را بیشتر کند.[6] و موضوع دیگری نیز که در این میان مورد بحث قرار گرفت مفاد «عهدنامهٔ سری» بود که در آن باب نیز اظهار داشت تکالیفی را که دولت آذربایجان به ایران نموده است، منافی بی‌طرفی و در حکم خصومت قطعی با ارمنستان است [و] ایران با آرزو و نیت مساعدت به آذربایجان نمی‌تواند تکالیفی را عهده‌دار شود که موقعیت بی‌طرفی و بین‌المللی وی را مشکل سازد...»[7]

عهدنامهٔ دوستی

در پی این مذاکرات قرار شد مقامات باکو طرح‌های دیگری را ارائه دهند و پس از دو هفته وقفه که در خلال آن وثوق‌الدوله از ادامهٔ مذاکرات جاری، مأیوس و احتمال احضار هیئت اعزامیه را نیز در نظر گرفته بود، بالاخره از سوی دولت آذربایجان در ۲۸ جمادی‌الثانی / ۱۹ مارس «دو پروژه عهدنامه دوستی و سری به زبان فرانسه» و به امضاء سیدضیاءالدین طباطبایی از طرف دولت ایران و فتحعلی‌خان خویسکی، خلیل‌بیک خاص‌محمداُف و خدادادبیک ملک‌اصلانوف وزرای امور خارجه، عدلیه و طُرُق و شَوارع باکو، تقدیم دولت ایران شد. براساس این معاهده قرار بود که پس از شناسایی استقلال جمهوری آذربایجان

---

۵. هیئت اعزامیه، شمارهٔ ۲۱۵، ۵ حمل ۱۲۹۹ [۵ رجب ۱۳۳۸] ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۸).
۶. همان.
۷. همان.

(قفقاز) از سوی دولت ایران، معاهداتی در زمینه‌های تجارتی، گمرکی و کنسولی و پستی، میان دو کشور منعقد و نمایندگان سیاسی‌ای نیز از هر دو طرف تعیین شوند.[۸]

اگرچه مفاد طرح جدیدی که در این زمینه ارائه شده بود از نظر سیدضیاءالدین طباطبایی «شرایط را سبک‌تر و تکالیف دولت ایران را سهل‌تر نموده بود»، ولی وی ادامهٔ بحث را در این زمینه به بازگشت نصرت‌الدوله به تهران و مذاکره با او موکول نمود که «... به ضمیمهٔ سایر مسائل مهمه راجع به مناسبات دو مملکت در تهران حل و تسویه...» شود.[۹]

نکتهٔ دیگری نیز که در این رشته مذاکرات می‌توانست مطرح گردد و عملاً مورد مذاکره قرار نگرفت، مرزهای دو کشور بود. بهانه‌ای که سیدضیاءالدین طباطبایی برای احتراز از بحث و فحص این موضوع مطرح کرد، آن بود که اگر مطابق خواستهٔ مقامات باکو «... حدود سرحدی ۱۹۱۴، را سرحد آذربایجان بشناسیم... مخالف مصالح بین‌المللی و سبب کدورت ارمنستان و دول مختلفه خواهد شد...» و در این زمینه نیز بیش از هر چیز بر موضوع نخجوان تأکید داشت و خاطرنشان ساخته بود که با توجه به اختلافات فعلی ارمنستان و آذربایجان در این باب «... شناختن نخجوان جزء متصرفات آذربایجان قبل از آن که بین خودِ شماها موافقت شود، رویهٔ خصمانه‌ای است که دولت ایران نسبت به ارمنستان اتخاذ خواهند نمود...» و پیشنهاد کرده بود که در عهدنامه‌ی دو کشور ذکری از این مسئله به میان نیاید، که مقامات باکو نیز آن را پذیرفتند.[۱۰]

نکته‌ای که سیدضیاءالدین ـ همانند ساعدالوزاره در مقاطع قبلی ـ بر آن تأکید فراوان داشت، لزوم شناسایی هرچه سریع‌تر جمهوری آذربایجان بود. به عقیدهٔ او «... منافع حیاتی ایران مستلزم بر این است که استقلال آذربایجان را حقاً بشناسد...» وی دست‌اندازهای فعلی را دائمی تلقی نکرده، رفع و رجوع آن‌ها را میسر می‌دانست. در همین زمینه خاطرنشان ساخت: «... اگر به واسطهٔ عدم‌توجه اولیای دولت عِلّیه، سایرین میدانی پیدا کرده و زمینه‌های نامساعدی برای ایران تدارک نمودند، یک امر موقتی است. آذربایجانِ قفقاز را علائقِ غیرقابل‌انفصالی به ایران متصل داشته، و با جدیت و صمیمیت مأمورین دولت، نخواهد گذشت زمانی که اوضاع کاملاً تغییر کرده و توجه اهالی به سوی ایران خواهد بود، چنانچه در نتیجه زحمات چندماهه، افکار به کلی تغییر کرده و مثل این که چهار سال

---

۸. «ترجمهٔ عهدنامه دوستی منعقده بین دولت شاهنشاهی ایران و جمهوری آذربایجان (قفقاز)» (۱۵/۵۶ ۳۹).

۹. همان.

۱۰. همان.

مشغول بوده‌ایم...»[۱۱]

وی از لحاظ حقوقی نیز ایران را از اختیار کافی جهت شناسایی جمهوری آذربایجان برخوردار می‌دانست؛ چرا که «... مطابق اعلامیه‌های لنین مبنی بر الغاء عهدنامه‌های بین روسیه و ایران که از آن جمله عهدنامهٔ ترکمانچای است، اراضی که روسیه از ایران جبراً گرفته بود متعلق به ایران می‌گردد...» و به همین‌جهت بر این باور بود که «... ایران حق دارد استقلال آذربایجان را حقاً بشناسد، زیرا این شناختن، حقوقی است که ایران از خود به اهالی آذربایجان می‌دهد...»[۱۲]

در نهایت، و در عین حال که این مذاکرات کلی ادامه داشت، در مورد هر یک از مقولات گمرکات و تجارت، امور کنسولی، کلی‌پستال، پستی، و تلگرافی، قراردادهایی تهیه و برای بررسی و تصویب نهایی تسلیم دولت‌های ایران و آذربایجان گردید.[۱۳]

ولی با تمامی این تلاش‌ها، تحولاتی که از دو طرف، در شمال و جنوب قفقاز آغاز شده بود، چنان شتاب و قدرت فزاینده‌ای یافت که در چارچوب کلی آن مناسبات ایران و قفقاز جز یک وجه حاشیه‌ای و بی‌اهمیت، جایگاه دیگری نمی‌توانست کسب کند.

---

۱۱. هیئت اعزامیه، شمارهٔ ۳۱۵، ۵ حمل ۱۲۹۹

۱۲. همان.

۱۳. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: گزارش‌های شمارهٔ ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ هیئت اعزامیه به تاریخ ۶ حمل ۱۲۹۹ (۶ رجب ۱۳۳۸).

فصل پنجم

فروپاشی سپاه داوطلب

تابستان ۱۹۱۹ / ۱۳۳۸ نقطهٔ اوج اقتدار نیروهای ضدانقلاب روس بود. اوکراین به تصرف قوای دنیکین درآمده بود و تلاش ارتش سرخ برای عقب‌راندن آن‌ها نیز، نظر به حملهٔ همزمان نیروهای لهستانی به شوروی، به نتیجه نرسید. از سوی دیگر، در پاییز همان سال، ژنرال یودنیچ ـ دیگر فرماندهٔ روس‌های سفید ـ نیز از ناحیهٔ بالتیک به پتروگراد نزدیک می‌شد، ولی بنا به دلایلی که بحث آن خارج از حوصلهٔ این بررسی است، و فقدان یک رهبری واحد در برابر دشمن و اتخاذ سیاست‌های ارتجاعی در مناطق آزادشده فقط بخشی از آن‌ها را تشکیل می‌داد، ورق برگشت. در عرض چند ماه قوای یودنیچ در هم شکست و وی به استونی پناهنده شد. کلچاک که در جبههٔ سیبری فعال بود، تیرباران گشت و قوای دنیکین نیز رو به عقب‌نشینی نهاد.[1]

وضعیت فوق‌العاده

قوای ژنرال دنیکین که در اکتبر ۱۹۱۸ / محرم ۱۳۳۸ به سوی مسکو در حال پیشروی بود، نخست در عرض یک‌ماه ـ و پس از ناکامی در تصرف اُرِل ـ از حرکت ایستاد، آن‌گاه با پیشروی ارتش سرخ که ارتباط دو جبههٔ اوکراین و دُن را از هم قطع کرد، رو به عقب‌نشینی نهاد. گسترش هرج‌ومرج و افزایش بدرفتاری نظامیان روس در نقاط پشت جبهه، به گونه‌ای که در گزارش‌های کنسولگری ایران در ولادی قفقاز نیز ملاحظه می‌شود، از جمله نخستین آثار

---

1. Mawdsley, *op. cit.*, p. 223.

محلیِ این فروپاشی سریع و گسترده بود.

چنان که نصرت‌الوزاره، کنسول ایران در ولادی‌قفقاز می‌نویسد، از آنجایی که «زمستان سختی در سراسر فرونت روسیه حکمفرماست و قشون داوطلب که از حیث لوازم زندگی و لباس و غیره نواقص زیادی دارد... لهذا چندی قبل از طرف ریاست کل قشون داوطلب امر شد که باید از تمام اهالی شهرها و دهات، البسهٔ مایحتاج قشونی اخذ و به فرونت ارسال شود...» ولی این فرمان که در آغاز جنبهٔ اختیاری داشت، به تدریج صورت اجباری یافت و دامنگیر اتباع ایران نیز شد. در آغاز نصرت‌الوزاره بر آن بود که «... در این باب پروتست نماید، ولی ایرانی‌ها شخصاً راضی نشده و اظهار نمودند که چنانچه امروز ما از دادن این مبلغ استنکاف نماییم، بعدها دچار زحمات زیاد شده به مصائب مختلفه گرفتار، و از هستی و زندگی خواهیم افتاد. لهذا فدوی هم از اقدام صرفنظر نمود...»[۲]

نصرت‌الوزاره در گزارش دیگری از تحولات آن‌حدود، ضمن اشاره به آثار نامطلوبی چون اعزام اجباری مردان و جوانان «از هفده تا چهل سال» به جنگ و مصادرهٔ گستردهٔ «لباس و لوازم زندگی و سرمایهٔ کسب مردم» خاطرنشان ساخت که «اوضاع و احوال روحیهٔ قشون داوطلب که تا دوماه قبل خیلی خوب و امیدبخش بود، دفعتهً تغییر و صورت معکوسی گرفته است و دیسیپلین نظامی و اداری به کلی از میان رفته... صاحب‌منصبان و افراد قشونی، هر کدام به عنوانی از فرونت فرار می‌کنند، به قسمی که امروز قشون داوطلب بدون جنگ در مقابل تهاجمات بالشویک‌ها عقب نشسته، شهرهای خارکف، کیف و غیره را تسلیم نموده‌اند...»[۳]

در حالی که این تحولات در جبهه‌های اصلی جنگ جریان داشت، در بخش‌های شمالی قفقاز نیز به تدریج رشتهٔ انتظام از دست می‌رفت. به گزارش نصرت‌الوزاره، داغستان که اخیراً آرام شده بود «... مجدداً مغشوش و شورش سختی برپا شده و مشغول مصادمه با قشون داوطلب می‌باشند...» و در گروزنی نیز «... عدهٔ کثیری بالشویک از دهات اطراف به شهر گروزنه حمله، و موفق به استخلاص جمع کثیری از مجلس دولتی می‌شود [تا] بالاخره گارنیژن شهر با هزاران زحمت آن‌ها را متفرق و عده‌ای هم گرفتار و کشته می‌شوند...»[۴]

اگرچه هنگامی که در ۱۲ ژانویهٔ ۱۹۱۹ / ۹ ربیع‌الثانی، مقر حکومت دنیکین از تاقانروق

---

۲. کنسولگری ولادقفقاز، شمارهٔ ۵۱، ۹ جمادی‌الثانی ۱۳۳۸ (۳۸ $\frac{۱۵}{۱۶}$).
۳. کنسولگری ولادقفقاز، شمارهٔ ۵۳، ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸ (۳۸ $\frac{۱۵}{۱۶}$).
۴. سواد راپرت کنسولگری، ولادقفقاز، شماره ۵۴، ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸ (۳۸ $\frac{۱۵}{۱۶}$).

و راستو به یکاترینِدار منتقل شد، نشریات رسمی «مخصوصاً قید» کردند که «... این عقب‌نشینی از نقطه‌نظر نظامی لازم و در آتیهٔ خیلی‌نزدیکی قشون داوطلب مهاجمین را عقب می‌نشاند و روسیه را از وجود بالشویک پاک خواهد نمود...»[5]، ولی شتاب پیشروی ارتش سرخ و سقوط یک‌به‌یکِ مواضع نیروهای دنیکین سریع‌تر از آن بود که چنین بیانیه‌هایی مورد قبول افتد. در واقع، وخامت وضع قوای داوطلب به حدی بود که در پی سقوط راستو و تمرکز قوای سرخ برای چیرگی بر تساریتسین و کوبان، چون «... قشون حاضر به جنگ نبود... قرار شد که بدون مصادمه، تمام نقاط تخلیه و تسلیم گردد.»[6]

در حالی که سیل مهاجران و پناهندگان از شهرها و مراکز تخلیه شده به سوی ولادی‌قفقاز سرازیر بود و «... همهٔ اجزاء و اعضاء ادارات دولتی شهر متوحش و اتصالاً برای استمداد...» به کنسولگری ایران مراجعه و «... استدعای تهیهٔ وسایل فرار خود را...» داشتند، شایع شد که «... چچن‌ها و سایر طوایف کوهستانی، به تلافی حرکات سابق قزاق‌ها خیال دارند به محض نزدیک‌شدن قوای بالشویک، قبلاً شهر را غارت و آتش بزنند...» از این‌رو با توجه به فقدان هرگونه قوای انتظامی، نصرت‌الوزاره تصمیم گرفت که با همکاری ریاستِ بلدیه «... برای این که در آن موقع اتباع دولت عِلّیه و سایرین را حفظ نماییم، استعداد مختصری از ایرانی و اهالی محل از حال تشکیل داده شود...»[7]

نهضتی که در این حدود برپا شده بود، اصولاً بر نیروهای طوایف کوه‌نشین و مسلمان داغستان تکیه داشت، ولی با سرریز تودهٔ انبوهِ سربازان روسِ برجای‌مانده از قوای دنیکین به آن‌حدود، که طبیعتاً جلب بلشویک‌های روس شدند، قدرت و ابتکار عمل گروه‌های مسلمانِ نهضت کاهش یافت و در اوایل مارس / رجب ۱۳۳۸، در عرض ده‌روز شهرهای تمرخان شورا، پتروسک و دربند از کنترل قوای دنیکین خارج شد.[8]

موضوع پناهندگی

در این‌میان، در حالی که بنا به گزارش نیابت کنسولگری ایران در پتروسک «... عقب‌نشینی قشون داوطلب تا اندازه‌ای باعث توحش اهالی گردیده، اغلب در صدد مهاجرت...» بودند و «... قشون ملی داغستان نیز اخیراً کسب قوت نموده و ساخلوی پتروسکی مشغول

---

۵. سواد راپرت کنسولگری ولادقفقاز، شمارهٔ ۵۵، ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۱۶}$ ۳۸).
۶. سواد راپرت کنسولگری قفقاز، شماره‌ی ۵۴، ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۱۶}$ ۳۸).
۷. همان.
8. Allen and Muratoff, *op. cit.*, pp. 508 - 509.

استحکامات لازمه... و در شهر حکومت نظامی اعلان گردیده...» بود[۹]، نخستین آثار مستقیم این تغییرات بر مناسبات منطقه‌ای ایران، خود را نشان داد. ژنرال اردِل ـ «فرمانده قشون ماوراء بحر خزر» ـ که چندی پیش ایران را به مناسبت بسط مناسبات با جماهیر قفقاز، تهدید می‌کرد، اینک از طریق نیابت کنسولگری پتروسک «... راجع به مهاجرین روسیه که در صدد عزیمت به ایران هستند...» استمزاج می‌نمود.[۱۰] اگرچه وزارت امور خارجه در پاسخ به این «استمزاج»، ضمن اشاره به مساعدت‌های پیشین، خاطرنشان ساخت که «... متأسفانه در این موقع به واسطهٔ سختی آذوقه و مشکلات زیادی که در کار است، از قبول مهاجرین روسیه به ایران معذور است...»[۱۱] ولی، همانگونه که ملاحظه خواهد شد، دولت ایران به دلایلی چند ـ از جمله به دلیل استقرار نیروهای انگلیسی در بخش‌های وسیعی از مناطق مرزی شمال ایران ـ نظارتی بر این حوزه نداشت و در نهایت، مهاجرت‌هایی از این دست، صورت گرفت و دشواری‌های فراوانی را به بار آورد.

در این میان، در حالی که «... قشون دنیکین به کلی متفرق و دیگر به هیچ‌وجه در مقابل بالشویک تاب مقاومت...»[۱۲] نداشت و ارتش سرخ «... بلامانع به سمت جنوب قفقاز...» پیش می‌آمد و به هر نقطه که می‌رسید «... بدون مانع آنجا را اشغال...» می‌کرد[۱۳]، در اواسط رجب / ۴ آوریل ۱۹۲۰ باقیماندهٔ نیروهای دنیکین نیز ولادی‌قفقاز را به سمت بخش‌های جنوبی و به ویژه تفلیس، ترک کرده و «... شهر را بدون سرپرست گذاشتند...»[۱۴]

به گزارش نصرت‌الوزاره «... پس از خروج قوای داوطلب، قیامت عظمایی در شهر رخ داده، روز و شب انسان را صفیر و غریو پولیمت ـ [مسلسل] ـ و توپ و تفنگ راحتی نداشته و هزاران خانه در روز روشن، تاراج و قسمت بزرگی از بازار غارت گردید...»[۱۵]

نصرت‌الوزاره که در این میان از طرف کنسول‌های گرجستان و ارمنستان و صربستان به ریاست «شورای قونسول‌های خارجهٔ مقیم ولادقفقاز» انتخاب شده بود، ضمن انتشار بیانیه‌ای در تأکید بر «رویه سالمانهٔ دولت عِلّیه و اقدامات بی‌طرفانهٔ» کنسولگری «... صد نفر مسلح به ریاست یک نفر از تجار ایرانی که مقیم پطروسکی بوده و سابقاً در مدرسهٔ نظامی

---

۹. سواد راپرت کنسولگری پتروسکی، شمارهٔ ۵۸۷، ۲۹ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۳۸}$ ۳۸).

۱۰. همان.

۱۱. وزارت امور خارجه، ۶۹۲۶ / ۱۶۳۳، ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۳۸}$ ۳۸).

۱۲. گزارش رمز تفلیس، وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۵۲۹، ۲۱ رجب ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۴۳}$ ۳۸).

۱۳. همان.

۱۴. سواد راپرت ولادقفقاز در کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۱۵۸، ۱۷ رجب ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۹).

۱۵. همان.

طهران تحصیل کرده...» بود، سازمان داد که در این فاصلهٔ «حفظ و حراست قونسولگری و منافع اتباع دولت عِلّیه» را عهده‌دار گردد.[۱۶]

دوران اغتشاش کامل چهار روز بیش به طول نیانجامید و با استقرار بلشویک‌ها در ولادی‌قفقاز و اصولاً کل بخش‌های شمالی قفقاز، نوع سازمان‌یافته‌تری از اغتشاش شکل گرفت که در بخش‌های بعدی این بررسی به جوانبی از آن اشاره خواهد شد. روسیهٔ بلشویک و انقلابی که چندی پیش ماجرایی زودگذر در حول و حوش چند شهر مرکزی روسیه به نظر می‌آمد، اینک با نیرویی چشمگیر و در خور توجه، در امتداد مرزهای قفقاز مستقر بود.

---

۱۶. سواد راپرت ولادقفقاز، در کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۱۶۰، ۱۷ رجب ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۹).

فصل ششم

کمالیسم و قفقاز

همزمان با تحولات عمده‌ای که به صورت اضمحلال سپاه داوطلب دنیکین در شمال قفقاز جریان داشت، در صفحات جنوبی قفقاز نیز با اقتدار فزایندهٔ نهضت مقاومت ترک‌های آناتولی بر ضد متفقین، تحولات مشابهی شکل گرفت.

چگونگی شکل‌گیری این حرکت که سرآغاز آن را باید در فعالیت‌های کاظم قرابکر، فرماندهٔ سپاه پانزدهم عثمانی در ارزروم جستجو کرد و تأثیر آن بر تحولات جاری در جنوب قفقاز و شمال‌غرب ایران، در یکی از بخش‌های پیشین این بررسی مورد اشاره قرار گرفت.[1] حرکتی که در آن ایام به صورتی توأم با حزم و احتیاط آغاز گردید، اینک با رهبری چهره‌هایی چون مصطفی کمال‌پاشا به نهضتی اساسی تبدیل شده بود که دیگر بیش از این اهمیتش را نمی‌شد نادیده گرفت.[2]

دشمن مشترک

دولت شوروی که حوادث ترکیه را به دقت دنبال می‌کرد، از همان آوریل ۱۹۱۹ / رجب ۱۳۳۷؛ یعنی حتی پیش از ورود مصطفی‌کمال به آناتولی، اهمیت این تحولات را دریافت.

---

۱. بنگرید به صص ۱۶۱ - ۱۵۶ و ۱۸۰ - ۱۷۹ همین بررسی.

۲. گذشته از بررسی‌های نسبتاً جدیدی چون مجلد دوم تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید، استانفورد جی. شاو (ترجمهٔ محمود رمضان‌زاده، مشهد، آستان قدس، ۱۳۷۰) آثار قدیمی‌تری چون کمال آتاتورک، محمد محمد توفیق (ترجمهٔ اسمعیل فردوسی‌فراهانی، اراک: از نشریات «نامهٔ عراق»، ج ۲، ۱۳۱۸) و تاریخ ترکیه سرهنگ لاموش (ترجمهٔ سعید نفیسی، تهران: از نشریات «کمیسیون معارف»، ۱۳۱۶) نیز به لحاظ نزدیکی به روح آن زمانه، از منابع در خور توجه پدیدهٔ کمالیسم هستند.

روزنامهٔ ایزوستیا طی مقاله‌ای در باب تحولات ترکیه از نهضت مقاومت ترک‌ها به عنوان نخستین «انقلاب شورایی» آسیا یاد کرد و بیش از هر نکته‌ای به تأثیر آن بر سرنوشت جمهوری‌های قفقاز تأکید نهاد. به نوشتهٔ ایزوستیا، این به اصطلاح «دولت‌های قفقاز» که مخلوق آلمان و سپس برکشیده‌ی امپریالیست‌های فرانسوی و انگلیسی بودند، بین «جمهوری‌های شوروی روسیه و ترکیه که هر دو احساساتی متقابل داشتند» فاصله انداخته بودند.[۳] البته در این مرحله هنوز چنین به نظر می‌رسید که بلشویک‌ها زمینهٔ همکاری و همراهی را بیشتر در انقلاب کارگران ترک و تشکیل شوراها و ارتش سرخ آنان تلقی می‌کرده‌اند[۴] و تنها در مراحل بعدی بود که شرایط لازم برای استقرار رابطه‌ای واقعی و عملی ـ و به دور از بیانیه‌های تبلیغاتی کمینترن ـ میان روس‌ها و ترک‌ها فراهم شد؛ رابطه‌ای که صرفاً بر مبنای رویارویی هر دو با یک دشمن مشترک؛ یعنی امپریالیسم غرب، مبتنی بود.

تنها پس از پیاده‌شدن نیروهای یونانی در خاک ترکیه بود (۱۴ مه ۱۹۱۹) که برای کمالیون، ارتباط با بلشویک‌ها ضرورتی عاجل یافت. با آنکه در این مرحله از ایجاد نوعی ارتباط و مذاکرهٔ مستقیم میان فرستادگان دولت شوروی و مصطفی کمال‌پاشا یاد شده است[۵]، ولی حلقهٔ اصلی ارتباط را محافل مخفی و تبعیدی کمیتهٔ اتحاد و ترقی تشکیل دادند. همانگونه که اشاره شد، به علت فرار و اسارت سران کمیتهٔ اتحاد و ترقی و همچنین مخالفت کسانی چون مصطفی کمال که سیاست‌های ماجراجویانهٔ آنان را مسبب اصلی فروپاشی عثمانی تلقی می‌کردند، نفوذ سیاسی سران اتحاد و ترقی در خود عثمانی چشمگیر نبود و در واقع، در این ایام، اگر هم نفوذ و اعتباری برجای بود، به مناطقی ورای ترکیه و به ویژه مناطق مسلمان‌نشین قفقاز محدود می‌شد. علاوه بر این، اینک با چیرگی بلشویک‌ها بر شمال

---

3. Richard Hovannisian, "Armenia and the Caucasus" , in *Armenian Review*, No 27. Spring 1974.

4. Ivar Spector, *The Soviet Union and the Muslim World, 1917 - 1958*. University of Washington Press, 1959, pp. 63 - 65.

۵. گفته می‌شود که در فاصلهٔ ۲۵ مه تا ۱۲ ژوئن ۱۹۱۸، دیدارهایی میان مصطفی کمال و سرهنگ بودینی، افسر ارتش سرخ، صورت گرفته است. (ر.ک. سرژآفانسیان، ارمنستان، آذربایجان، گرجستان، از استقلال تا استقرار رژیم شوروی ۱۹۲۳ ـ ۱۹۱۷، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، انتشارات معین، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۰۴) ولی ریچارد هوانسیان، یکی از متخصصان برجستهٔ این دوره از تاریخ قفقاز، در یکی از آثارش اشاره دارد که با توجه به حضور بودینی در جبهه‌های جنگ داخلی روسیه در آن دوره، چنین ملاقاتی نمی‌توانسته است صورت پذیرد. بنگرید به:

Hovannisian, "Armenia and the Caucasus," *op. cit.*, p. 50.

حدس دیگری که زده می‌شود این است که در این تاریخ مصطفی کمال که وارد سامسون شده بود، با گروهی از کمونیست‌های ترک که از روسیه بدانجا آمده بودند، ملاقاتی داشته است (بنگرید به: Gökay, *op. cit.*, p. 60.)

داغستان، تعدادی از دیگر سران آن‌ها مانند نوری‌پاشا و خلیل‌بیگ که تا پیش از این تحولات در میان طوایف داغستان فعالیت داشتند نیز به باکو آمده بودند.[۶]

یکی از شرایط پیمان ترک مخاصمهٔ مُدرُس در پایان جنگ اول جهانی خروج نیروهای عثمانی از قفقاز بود، ولی بسیاری از افسران و واحدهای نظامی عثمانی تحت پوشش الحاق به ارتش ملی جمهوری آذربایجان، قفقاز را ترک نکردند. به علاوه تعداد قابل‌توجهی از فعالان کمیتهٔ اتحاد و ترقی نیز به شکل معلم و کارمند در تشکیلات فرهنگی و اداری آن سامان جای گرفتند. بنابراین، هنگامی که سران متفرق اتحاد و ترقی در واپسین تلاش خود به منظور اعادهٔ قدرت ازدست‌رفته وارد میدان شدند، یکی از مهمترین مهره‌هایی که به کار گرفتند همین اعتبار آنان در قفقاز بود.[۷]

اندک‌زمانی پس از ورود انورپاشا و طلعت و جمال‌پاشا، سران فراری کمیتهٔ اتحاد و ترقی به برلن در اواخر سال ۱۹۱۹، کارل رادک، نمایندهٔ بلشویک‌ها در آلمان، با آن‌ها تماس گرفت و پیشنهاد کرد برای همکاری بیشتر بر ضد متفقین به مسکو بیایند. بلشویک‌ها امیدوار بودند که از آنان در برانگیختن شرق اسلامی بر ضد امپریالیسم غرب بهره‌برداری کنند. سران اتحاد و ترقی نیز آشوب حاصل از انقلاب روسیه را زمینهٔ مساعدی برای اعادهٔ قدرت خود تلقی می‌کردند. در این ضمن برخی از دیگر رؤسای اتحاد و ترقی نیز که در بازداشت نیروهای متفقین بودند، گریخته و خود را به آناتولی رسانده بودند؛ از جمله نوری‌پاشا، برادر ناتنی انور که در سال‌های آخر جنگ فرماندهی سپاه قفقاز را برعهده داشت. وی پس از رهایی از اسارت متفقین به داغستان رفت، ولی پس از سقوط آن حدود به دست بلشویک‌ها راهی باکو شد و تشکیلاتی موسوم به «نمایندگی مردمی ترکیه» را بنیان نهاد (سپتامبر ۱۹۱۹ / ۱۳۳۸).[۸]

در همین ایام طلعت‌پاشا از برلن به مصطفی کمال اطلاع داد که نمایندهٔ بلشویک‌ها وعده داده است که از نهضت مقاومت آناتولی حمایت کند و جمال‌پاشا و انورپاشا نیز بدین منظور راهی روسیه شده‌اند. طلعت‌پاشا همچنین خاطرنشان کرد که فعالیت آنان (یعنی سران اتحاد و ترقی) نه تنها با اهداف مصطفی کمال منافاتی ندارد، بلکه تمام سعی خود را برای جلب افکار عمومی نسبت به انقلاب ترکیه نیز مبذول می‌دارند. مصطفی کمال در پاسخ از

---

6. Allen and Muratoff, *op. cit.,* pp. 508 - 509; Sowietochowski, *Russian Azerbaijan*, p. 161.

7. Swietochowski, *Russian Azerbaijan*. pp. 159 - 161.

8. Swietochowski, *Russian Azerbaijan*, p. 167;

پل دومون، «باکو چهار راه انقلاب ۱۹۲۰ - ۱۹۱۹». به نقل از قفقاز در تاریخ معاصر، ترجمهٔ کاوه بیات و بهنام جعفری، انتشارات پروین، تهران ۱۳۷۱، صص ۱۰۲ - ۱۰۳.

تلاش‌های آنان قدردانی کرد.[9] با آنکه مصطفی کمال در خلال کنفرانس ارزروم (ژوئیه ـ اوت ۱۹۱۹ / شوال ـ ذیعقده ۱۳۳۷) از هموطنان خود خواسته بود که مبارزهٔ «خلق قهرمان روس» را بر ضد مداخلات خارجی سرمشق قرار دهند و بر ضرورت اخذ کمک از بلشویک‌ها تأکید گذارده، ولی هنوز خود رأساً اقدام مؤثری در این زمینه به عمل نیاورده بود.[10] احتمالاً، گذشته از موفقیت‌های زودگذر نیروهای بلشویک در تابستان همان‌سال، بی‌اعتمادی وی نسبت به محافل اتحاد و ترقی نیز، که هنوز واسطهٔ اصلی کار بودند، در این تردید و تزلزل نقش داشته است. اعزام سریع خلیل‌پاشا به قفقاز نیز مؤید همین امر است. خلیل‌پاشا که در خلال جنگ فرماندهی سپاه شرق عثمانی را برعهده داشت، از جمله کسانی بود که از اسارت متفقین گریخته و خود را به آناتولی رسانده بود. مصطفی کمال نیز ظاهراً به بهانهٔ مذاکرات بیشتر با بلشویک‌ها، ولی در اصل برای خلاص‌شدن از شَرِ یک رقیب احتمالی، وی را به قفقاز اعزام داشت. در حالی که نوری‌پاشا، به نام «دفتر نمایندگی مردمی ترکیه» و تحت پوشش جلب کمک برای نهضت مقاومت آناتولی، به سازماندهی عناصر و عمال برجای‌مانده از دوران حاکمیت اتحاد و ترقی در قفقاز مشغول بود، خلیل‌پاشا نیز در دسامبر ۱۹۱۹ / ربیع‌الاول ۱۳۳۸، در آذربایجان به او پیوست و فوراً با کمیتهٔ منطقه‌ای بلشویک‌ها ارتباط حاصل کرد.[11]

نگرانی‌های ایران

مقامات ایرانی که از همان مراحل نخست کار با گزارش‌های نسبتاً دقیقی که از محور اصلی این ارتباط ــ وان ـ نخجوان ـ باکو ــ دریافت می‌کردند، این دگرگونی جدید را دنبال کرده و مخاطراتِ ناشی از آن را نیز متوجه بودند، در مقام چاره‌جویی، خواهان هشیاری بیشتر دولت بریتانیا در این زمینه شدند. وثوق‌الدوله در ۱۹ ژانویهٔ ۱۹۲۰ / ۲۷ ربیع‌الاخر ۱۳۳۸، ضمن ارسال تلگرافی به نصرت‌الدوله، پس از شرح مختصری پیرامون این تحولات خواستار آن شد که نیرویی برای مقابله با مخاطرات احتمالی این موضوع تشکیل شود. به نوشتهٔ وثوق‌الدوله: «... مسائل قفقاز روزبه‌روز پروخامت‌تر و پیچیده‌تر، و مخاطره برای ایران زیادتر می‌شود. به موجب اخبار، خلیل‌پاشا وارد بادکوبه... قشون عثمانی که در قفقاز پراکنده و

9. Hovannisian, "Armenia and the Caucasus", *op. cit.*, p. 37.

10. Swietochowski, *Russian Azerbaijan*, p. 161.

11. *Ibid.*, p. 162.

رؤسایی مانند انور و نوری آن‌ها را اخلال می‌کنند و با بلشویک‌ها موافق، و با ایران و ایرانی عداوت می‌ورزند...» علاوه بر این، وی به موضوع شورش اسماعیل‌آقاشکاک (سمکو) و حمایت ترک‌ها از وی ـ که جوانبی از آن در بخش‌های بعدی این بحث مورد توجه خواهد بود ـ نیز اشاره داشته، خاطرنشان ساخت در حالی که «... امیدواری دولت برای مدافعه و مقابله با خطر فقط به همراهی انگلستان است، بدبختانه انگلیس‌ها همیشه مسائل را قبل از وقوع خطر با حالت خونسردی و لاقیدی تلقی کرده... و بعد از حلول خطر، خود نیز مثل ما دچار حیرت می‌شوند...»[۱۲]

البته مقامات انگلیسیِ مستقر در قفقاز نیز به مخاطرات نهفته در این دگرگونی‌های سریع منطقه‌ای آگاه بودند؛ در ۳ ژانویهٔ ۱۹۲۰ / ۱۱ ربیع‌الاخر ۱۳۳۸؛ یعنی چندصباحی بعد از هزیمت نیروهای ضدانقلاب روس، اولیور واردرُپ، کمیسر عالی بریتانیا در تفلیس طی مخابرهٔ تلگرافی به لرد کرزن، احتمال تداوم پیشروی بلشویک‌ها را به سوی قفقاز خاطرنشان ساخت. وی در همین تلگراف نیز خاطرنشان ساخت که مبلّغین و گروه‌های مسلح ترک در حال حاضر در منطقه در حمایت از بلشویک‌ها وارد عمل شده‌اند و از دولت بریتانیا خواست که برای جلوگیری از تحرکات ترک‌ها «چند واحد نظامی علی‌حده به شمال‌غربی ایران و شمال‌شرقی ترکیه اعزام دارد»، ولی در نهایت، و در پی شور و مشورت سران متفقین، تنها تصمیمی که در این زمینه اتخاذ شد شناسایی «دُفاکتو» جمهوری‌های گرجستان و آذربایجان بود.[۱۳]

تدبیر نابهنگام

این امر نه‌فقط موجب تثبیت موقعیت جمهوری‌های مزبور نشد، بلکه از جهاتی چند بر عزم مخالفان استقلال قفقاز نیز افزود. گذشته از بلشویک‌ها که خود در صدد جذب این جمهوری‌ها بودند[۱۴]، ترک‌ها نیز به هیچ‌وجه از این بابت راضی نبودند. در حالی که در باکو بسیاری از نیروهای سیاسی این واقعه را نشانی از تعهد قدرت‌های جهانی در قبال موجودیت

---

۱۲. وثوق‌الدوله به نصرت‌الدوله، شمارهٔ ۸۵، ۱۹ ژانویهٔ ۱۹۲۰ [۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸]، اسناد نصرت‌الدوله، صص ۲۱۷ ـ ۲۱۶.

13. Gökay, *op. cit.*, p. 62.

برای آگاهی از بازتاب این امر در گرجستان و شادمانی‌های عمومی بنگرید به: گزارش به کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۲۵۸۲، ۲۱ ربیع‌الاول ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۶}$ ۳۸).

14. Hovannisian, *Republic*, Vol. II, pp. 499 - 505.

جمهوری تلقی کرده و آن را جشن گرفتند[15]؛ و حتی در استانبول نیز هنگامی که این خبر در جراید منتشر شد، عثمانی‌ها آن «... را با کمال خوشوقتی تلقی کرده [و] در تمام روزنامه‌ها مقالات وجدآمیز نوشتند [و] در دارالفنون اسلامبول میتینگ دادند و از طرف دستجات محصلین زنانه و مردانه برای تبریک به سفارت دولت مشارالیهما رفتند...»[۱۶]، ولی واکنش ترک‌های هوادار مصطفی کمال‌پاشا به گونه‌ای دیگر بود. مصطفی کمال در واکنش به این ماجرا به فرماندهان نظامی تحت‌فرمانش نوشت که امپریالیست‌ها قصد دارند با تقویت استقلال این جمهوری‌ها، ترک‌ها را از بلشویک‌ها دور نگهدارند و «اگر این طرح موفق شود و ملل قفقاز به سدّ محکمی در برابر کشور ما تبدیل گردند، نتیجه‌ای جز انهدام کامل مقاومت ترکیه عاید نخواهد شد.» از این‌رو، توصیه کرد که ضمن بسیج کلیهٔ نیروهای موجود در جبههٔ شرق برای درهم‌شکستن این مانع، از جمهوری‌های قفقاز ـ و به ویژه آذربایجان ـ خواسته شود که مواضع خود را در برابر برنامه‌های متفقین روشن سازند و «اگر ملل قفقاز تصمیم گرفتند به عنوان مانعی در برابر ما عمل کنند، ما نیز برای تهاجم هماهنگ بر ضدشان، با بلشویک‌ها به توافق برسیم.»[۱۷] اگرچه عوامل ژنرال قره‌بکر از همان تابستان ۱۹۱۹ / ۱۳۳۷ و بالاخص، پس از خروج نیروهای انگلیسی از قفقاز (اواخر اوت ۱۹۱۹) در تحولات جاری در حاشیه جنوبی قفقاز و به ویژه نخجوان فعال بودند ولی قره‌بکر به رغم تمایل مصطفی کمال، هنوز هجوم سراسری را در جبههٔ قفقاز مصلحت نمی‌دانست. به عقیدهٔ او بهتر آن بود که این عملیات به بهار سال آینده موکول گردد تا با آب‌شدن یخ بندرهای شمالی دریای خزر، بلشویک‌ها نیز بتوانند نیروهای خود را به سمت قفقاز اعزام دارند و اقدامی هماهنگ صورت گیرد.[۱۸]

در این میان، دولت ایران نیز که با دریافت گزارش‌هایی از قبیل گزارش ذیل از کارگزار اردبیل ـ آن که «... از قرار اخبار و عنواناتی که اتباع آذربایجان قفقاز می‌نمایند، معلوم می‌شود که باطناً ملت آذربایجان قفقاز با بالشویک‌ها اتحادی کرده، عنقریب رسمی خواهد شد... [و]... بالاخره به این‌طرف‌ها هم سرایت خواهد کرد...»[۱۹] ـ نگرانی‌های عمده‌ای حاصل کرده بود، بر آن شد که گذشته از مذاکرات جاری با دولت بریتانیا، در خودِ قفقاز نیز

---

15. Ibid.

۱۶. سفارت استانبول، شمارهٔ ۱۰۵۱، ۲۲ جمادی‌الاول ۱۳۳۸ (۱۴/۴ ۳۸).

17. Sowietochowski, *Russian Azerbaijan*, pp. 162 - 163.

18. Hovannisian, "Armenia and the Caucasus", pp. 39 - 40.

۱۹. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش کارگزاری اردبیل، شمارهٔ ۱۰۹۷، ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸ (۱۵/۲ ۳۸).

تلاش‌هایی را آغاز کند.

دولت ایران که یکی از علل اصلی متوقف‌شدن مذاکرات جاری میان تهران و باکو را حاصل کارشکنی‌های «پروپاگاندیستهای عثمانی» می‌دانست و علاوه بر این، از فعالیت‌های این گروه برای «... پاره‌ای تحریکات و تولید هیجان‌های بلشویکی در بین مسلمانان، مخصوصاً ایرانیان ...» نگران بود، در اوایل جمادی‌الاول ۱۳۳۸ / اواخر ژانویهٔ ۱۹۲۰، مقرر داشت که معززالدوله در تفلیس با واردروپ وارد مذاکره شود تا «... در صورت لزوم برای تشکیل یک کنفرانس مختلط در تفلیس و حل اختلافاتِ بین هیئت اعزامیه و حکومت آذربایجان...» نظر مساعد وی را جلب کند. واردروپ وعده داد تا چندروز دیگر که برای تبریک استقلال دولت آذربایجان به باکو خواهد رفت، در این زمینه اقدام کند.[۲۰]

سهم ایران

همانگونه که اشاره شد، در این مقطع یکی از نگرانی‌های اصلی ایران «بعضی تبلیغات بالشویکی» بود که به تحریک عثمانی‌ها و «... به وسیلهٔ چند نفر از وظیفه‌خواران عثمانی که از مهاجرین ایرانی هستند...» در میان ایرانیان قفقاز جریان داشت.[۲۱] معززالدوله در گزارش دیگری که در این زمینه به وزارت امور خارجه ارسال داشت، ضمن اشاره به فرار سران کمیتهٔ اتحاد و ترقی به روسیهٔ شوروی و همکاری آن‌ها با بلشویک‌ها، در توضیح اهداف و انگیزه‌های آن‌ها، خاطرنشان ساخت «... مخصوصاً در این‌موقع که می‌بینند دولت ایران اولین دولت اسلامی است که دارای استقلال و قدرت، و رو به ترقی نهاده است و از دولت عثمانی پیشی گرفته، سعی دارند از نفوذ او در مسلمین قفقازیه که مرکز عملیات آن‌ها است و می‌بینند اخیراً طرف توجه دولت ایران واقع شده، جلوگیری نمایند...»[۲۲]

بنا به گزارش معززالدوله، عثمانی‌ها بدین‌منظور دو سه نفر از مهاجرین ایرانی مقیم استانبول را جلب، و به «... تفلیس فرستاده‌اند که در این‌جا در میان ایرانیان تبلیغاتی نموده و تشکیلاتی بدهند. این دو سه اگرچه از اشخاصی عامی غیرمعروف هستند، معهذا اتصالاً در میان ایرانیان که اکثرشان عوام و جاهل هستند، نفوذی پیدا کرده، بدواً داخل کمیتهٔ مترقیون که متعلق به دموکرات‌هاست شده، بعد کم‌کم اعضای کمیتهٔ مزبور را از کار بی‌دخل و مجبور به

---

۲۰. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۳۷۸۵، ۱۵ جمادی‌الاول ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۶}$ ۳۸).

۲۱. همان.

۲۲. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۲۷۸۶، ۱۵ جمادی‌الاول ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۶}$ ۳۸).

استعفا کرده، مُهر و دفتر و اختیارات کمیته را شخصاً در دست گرفته، و همان را وسیلهٔ پیشرفت مقاصد خود قرار داده‌اند...»[۲۳] در این میان، بخش بلشویکی این ائتلاف نیز فعال شده «... در این اواخر هم از طرف حیدرخان معروف به چراغ‌برقی که فعلاً در مسکو سمت کمیسری ایرانیان را داراست، یک نفر مبلغ به تفلیس آمده و با این دو سه نفر برای تبلیغات بلشویکی مشغول پاره‌ای مذاکرات می‌باشند...»[۲۴]

با این‌حال، کانون اصلی تحولات جاری در باکو قرار داشت که هدف بعدی هجوم بلشویک‌ها بود. در اوایل فوریهٔ ۱۹۲۰ / اواسط جمادی‌الاول ۱۳۳۸، میخائیل توخاچفسکی، افسر جوان ارتش سرخ که در سرکوب آدمیرال کلچاک توانایی فوق‌العاده‌ای از خود نشان داده بود، برای هدایت مراحل نهایی عملیات جاری بر ضد دنیکین به فرماندهی سپاه قفقاز منصوب شد. گروهی از کمیسرهای مجرب بلشویک نیز مانند اورژونیکیدزه و اسمیگلا جهت تدارک زمینه‌های سیاسی این عملیات در اختیار وی قرار گرفتند.[۲۵]

بازتاب این تحولات؛ یعنی آشکار شدن ابعاد نظامی و عینی ظهور دوبارهٔ دولت روسیه به عنوان یک نیروی تعیین کنندهٔ منطقه‌ای، بر سیاست‌های داخلی جمهوری آذربایجان، پیش از هر چیز دیگر خود را به صورت نوعی هرج و مرج فزاینده در سطوح اداری کشور نشان داد و اختلاف‌نظر مهمی که میان دولت جمهوری و احزاب و گروه‌های تشکیل دهندهٔ آن پیش آمد.

---

۲۳. همان.

۲۴. همان.

25. Mawdsley, *op. cit.*, p. 223.

فصل هفتم

آخرین تلاش‌های ایران

هیئت اعزامیه در عین حال که بخش قابل‌ملاحظه‌ای از مناسبات آتی ایران و قفقاز را در توسعهٔ روابط ایران و جمهوری آذربایجان می‌دید، از تحولات جاری نیز غافل نبود علاوه بر این در عین تأکید بر جوانب مختلف این تحولات و تأثیر آن‌ها بر ایران، سوی دیگر این معادله را نیز در نظر داشت؛ هرگونه پیشرفت اساسی در این زمینه تا حدود فراوانی به تحکیم اقتدار منطقه‌ای کشور بستگی می‌یافت و به همین جهت تقویت بنیهٔ نظامی ایران که در آن دوره در چارچوب قرارداد ۱۹۱۹ مورد مذاکره و عمل قرار داشت، از جمله مسائل مورد بحث در گزارش‌های هیئت اعزامیه نیز بود.

توان نظامی

سیدضیاءالدین طباطبایی از همان مراحل نخست مأموریت خود به قفقاز برای تشکیل یک نیروی دریایی ایرانی در دریای خزر وارد کار شد. طرح اولیهٔ او که در خلال مذاکراتش با افسران سیاسی بریتانیا در باکو مورد بحث قرار گرفت، استقرار دو ناو ایرانی در اطراف بندرهای ترکمن و آستارا بود. به عقیدهٔ وی امکان داشت «... دو کشتی تجارتی را در بادکوبه خریداری کرده و به وسیلهٔ گذاردن چند عراده توپ جنگی، جنگی نماییم و یا این که انگلیسی‌ها دو کشتی جنگی از دنیکین گرفته به ایران بدهند...»[1]. ولی همانگونه که خاطرنشان شد، انگلیسی‌ها با این طرح مخالفت کردند.[2] در پی شکست‌های پی‌درپی سپاه

---

۱. هیئت اعزامیه، شمارهٔ ۳۱، اول جدی ۱۲۹۸ [۲۲ دسامبر ۱۹۱۹]، ($۳۹\frac{۱۵}{۵۶}$).

۲. بنگرید به صص ۲۴۰ - ۲۳۸ همین بررسی.

داوطلب، بار دیگر سیدضیاءالدین لزوم تحویل کشتی‌های جنگی دنیکین را به ایران مطرح کرد و این‌بار چنین به نظر می‌رسید که مقامات محلی بریتانیا نیز با این امر موافق بوده و آن را صِرفاً به تأیید لندن منوط می‌دانسته‌اند.[۳]

یکی دیگر از مسائلی که هیئت اعزامیه در این زمینه مطرح ساخت، لزوم تشکیل و استقرار یک نیروی مقتدر نظامی در حدود شمال‌غرب ایران بود. سیدضیاءالدین در خلال مذاکراتی که با کلنل استوکس داشت، ضمن تأکید بر مخاطرات ناشی از فقدان یک «قوای خارجی در قفقازیه و یا حدود آن... [که]... بیشتر به حال بالشویک‌ها مفید و با پیشرفت خیالات آن‌ها موافق...» بود، به کلنل استوکس پیشنهاد کرد که «... کمک دولت انگلستان را برای تشکیل یک قوهٔ ده‌هزارنفرهٔ ایرانی در سرحدات ایران جلب نماید تا بتوانیم در تحت‌تأثیر نفوذ چنان قوه، قادر بر حفظ و ایجاد یک وضعیات مناسبی باشیم...»[۴]

سیدضیاءالدین در ادامهٔ این گزارش، پس از اشاره به موافقت تلویحی کلنل استوکس با تشکیل چنین نیرویی، از وثوق‌الدوله درخواست کرد که در این‌خصوص «... در طهران اقدامات مؤثره به عمل آمده و ضمناً اوامر و تعلیمات لازمه هم به لندن صادر و مقرر شود...» تا با فراهم‌آمدن تشکیل چنین نیرویی «... به‌زودی نتایجی که انتظار می‌رود تحصیل و لیاقت ایرانی‌ها در انجام خدمات عمومی دنیا آشکار شود؛ علاوه بر خدمتی که با داشتن یک‌چنین قوه در سرحدات آذربایجان دولت ایران می‌تواند برای پیشرفت مقصود همهٔ ملل دنیا بنماید، منافع خصوصی هم برای حفظ و استیفای حقوق خودمان نسبت به اراضی مغصوبه ملحوظ است...»[۵]

اگرچه، همانگونه که در بررسی این طرح‌های نظامی نیز ملاحظه شد، بخش مهمی از تلاش‌های منطقه‌ای ایران براساس امید و اتکاء به همراهی و مساعدت دولت بریتانیا جریان داشت، ولی در این مقطع برای مقامات دولتی ایران بیهوده‌بودن چنین امید و اتکایی، کاملاً آشکار شده بود. سرپرسی کاکس در یکی از آخرین گزارش‌هایی که در انعکاس نگرانی‌های دولت ایران در این زمینه برای لرد کرزن ارسال داشت، ضمن طرح خواسته‌های مالی و تسلیحاتی ایران جهت تجهیز یک قوای مکفی، خاطرنشان ساخت که «... در اهمیت این موضوع کاملاً با وی - [وثوق‌الدوله] - هم‌عقیده هستم که بدون فوت‌وقت باید نقشه‌های

---

۳. وزارت امور خارجه، بدون‌شماره، ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۸).
۴. هیئت اعزامیه، نمرهٔ ۱۴۲، ۱۴ دلو ۱۲۹۸ ($\frac{۱۵}{۵۶}$ ۳۸).
۵. همان.

صحیح و سازنده برای دفاع از این کشور طرح گردد...»[۶]. گزارش‌های بعدی کاکس در این زمینه ـ از جمله نامهٔ ۲۹ ژانویه / ۸ جمادی‌الاول او به کرزن ـ نیز تأکیدی دوباره بود بر نگرانی‌های بر حق ایران و این نکته که اقدامات جاری متفقین برای حمایت تدارکاتی و تسلیحاتی از جمهوری‌های قفقاز به هیچ‌وجه نمی‌تواند ایران را از خطر تجاوز بلشویک‌ها مصون نگهدارد.[۷]

انفعال بریتانیا

پاسخ کرزن به کاکس نیز در عین‌حال که با ابراز نارضایی از ایرانیان توأم بود که «... دائم می‌کوشند ما را مسئول تمام آن عواقبی سازند که از تنبلی و بی‌عرضگی خودشان در گذشته ناشی شده است...»، در باب مسائل دفاعی منطقه، کاملاً صریح و مأیوس‌کننده بود. وی خاطرنشان ساخت که «... خودمان کاملاً از این موضوع آگاهیم که اقداماتی که از طرف متفقین انجام گرفته، به هیچ‌وجه آن امنیتی را که لازم است، در وضع ایران و قفقاز ایجاد نمی‌کند، اما توجه داشته باشید که در اوضاع و احوال فعلی، حد اعلای کمکی که امکانات مشترکمان اجازه می‌دهد همین‌هاست. از این‌جهت بی‌فایده است که حکومت ایران یا هر کس دیگر این انتظار عبث را داشته باشد که گردان‌ها و هنگ‌های مجهز متفقین ناگهان در کشورشان پدیدار شود، در صورتی که وضع کاملاً آشکار است و همه می‌دانند که اعزام چنین نیروهایی از حیطهٔ امکان ما خارج است...»[۸]

البته همین تصویر صریح، با برداشت‌های نادرستی نیز توأم بود که آن‌ها را مبیّن خوش‌خیالی کرزن نیز می‌توان تعبیر کرد؛ از جمله این باور که در ادامهٔ همین گزارش خاطرنشان گشت مبنی بر این که «... به‌رسمیت‌شناختن حکومت‌های کنونی قفقاز از طرف متفقین و وعده‌های که به آن‌ها داده شده است که اسلحه و خواربار و مهمات در اختیارشان گذاشته شود، به احتمال قوی می‌تواند مانع ورود بالشویک‌ها به قفقاز گردد...»[۹] و یا این نظر وی، یا به عبارت دقیق‌تر نظر کارشناسان نظامی بریتانیا در لندن که «... به هر حال معتقدند که احتمال هرگونه حملهٔ نظامی بالشویک‌ها به ایران فوق‌العاده ضعیف است و عملاً می‌شود آن

۶. کاکس به کرزن، ۱۷ ژانویه ۱۹۲۰، اسناد محرمانهٔ وزارت امور خارجهٔ بریتانیا دربارهٔ قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلستان، جلد دوم، ترجمهٔ دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۸، ص ۹.
۷. همان، صص ۱۲ ـ ۱۱.
۸. کرزن به کاکس، ۷ فوریه ۱۹۲۰، اسناد محرمانه، ج ۲، ص ۱۳.
۹. همان.

را از ذهن دور کرد.»[۱۰]

هشدارهای مکرر وثوق‌الدوله به دولت بریتانیا مبنی بر مخاطراتِ نهفته در پیشروی بلشویک‌ها به سوی جنوب که با تأکید فراوان بر لزوم تجهیز و تسلیح یک قوای ایرانی توأم بود از یک‌سو، و بی‌توجهی کامل مقامات بریتانیا نسبت به این تحولات، سرانجام وثوق‌الدوله را به این نتیجه رساند که خط‌مشی کنونی ایران نه‌فقط به اعادهٔ اقتدار کشور منجر نشد، بلکه آن را در معرض مخاطرات دیگری نیز قرار داده است.[۱۱] وی در تلگرافی به نصرت‌الدوله ـ مورخ ۲۵ مارس ۱۹۲۰ / ۴ رجب ۱۳۳۸ ـ ضمن توصیف تدارکات سیاسی و نظامی بلشویک‌ها در صفحات شمالی خراسان، با اشاره به بدون نتیجه ماندن «... مذاکراتی که از مدتی قبل با انگلیس‌ها در پیش‌بینی این حوادث به عمل آمده بود...» خاطرنشان ساخت که «... مطالب در هر موقع گفته شد، با سهل‌انگاری تلقی شد. به‌علاوه دوستی ایران و انگلستان بیشتر بر کسالت[۱۲] خصومت بلشویک‌ها افزوده...» است.[۱۳]

مخاطرات حضور بریتانیا

در سطحی محدودتر؛ یعنی در حوزهٔ قفقاز، نیز سیدضیاءالدین طباطبایی به نتایج مشابهی رسیده بود؛ در واقع او در این مرحله یکی از موانع مهم بر سرِ راه خط‌مشیِ منطقه‌ای ایران را مداخلات بی‌رویهٔ مقامات انگلیسی می‌دید. به عقیدهٔ سیدضیاءالدین «... بزرگترین بهانه‌ای که بالشویک‌ها را تحریک و مخالفت آن‌ها را بر علیه ایران تدارک می‌نماید، اقدامات بی‌مطالعه‌ای است که از طرف بعضی مأمورین نظامی انگلستان به عمل می‌آید...» و در توضیح این امر به وضعیت انزلی اشاره کرد که تماماً در ید اقتدار انگلیسی‌ها قرار داشت؛ «... در بندر انزلی مأمورین کشوری و لشکری دولت عِلّیه ـ[۱۴] که تمام اختیارات و اقتدار یک نفر ارمنی و یهودی که سمت مترجمی انگلیسی‌ها را دارد، بیش از حاکم انزلی و رئیس گمرکات است. در خروج و ورود کشتی‌ها نه تنها مأمورین ایران دارای اقتداری نیستند بلکه بدون اجازهٔ مترجم‌های دوایر انگلیسی حق ورود کشتی‌ها را نیز ندارند...»[۱۵] بدین‌ترتیب، در حالی

---

۱۰. کرزن به کاکس، ۲۲ مارس ۱۹۲۰، اسناد محرمانه، ج ۲، صص ۵۰ ـ ۴۹.

۱۱. وثوق‌الدوله به نصرت‌الدوله، شمارهٔ ۸۵، ۱۹ ژانویه ۱۹۲۰ [۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸] و شمارهٔ ۱۱۳، ۶ مارس ۱۹۲۰ [۱۵ جمادی‌الثانی ۱۳۳۸]، اسناد نصرت‌الدوله، صص ۲۱۸ ـ ۲۱۶ و ۲۳۶ ـ ۲۳۷.

۱۲. نارسایی در اصل.

۱۳. وثوق‌الدوله به نصرت‌الدوله، شمارهٔ ۱۲۷، ۲۵ مارس ۱۹۲۰ [۴ رجب ۱۳۳۸]، اسناد نصرت‌الدوله، ص ۲۴۳.

۱۴. ناخوانا.

۱۵. هیئت اعزامیه، شمارهٔ ۳۱۸، ۱۸ حمل [۷ آوریل ۱۹۲۰] ($\frac{۱۵}{۵۶}$ ۳۸).

که «... آن‌چه ارمنی و فراری‌های روسیه هستند اغلب بدون داشتن تذکره به واسطهٔ نفوذ و اقتدار ارامنه در دوایر انگلیس‌ها هستند به ساحل وارد، ولی نسبت به ایرانی‌ها و نوع مسلمان‌ها از طرف مأمورین انگلستان و حتی ارامنه که در گمرک هستند، انواع مشکلات و زحمات فراهم می‌شود...». از نظر سیدضیاءالدین این «اقدامات بی‌رویه که به نام انگلیسی‌ها در انزلی» می‌شد و «حد و حصر» نداشت، باعث آن شده بود که «... تصورات بالشویک‌ها و مخالفین قرارداد ایران و انگلستان» در مورد فعالِ مایشاءبودن انگلیسی‌ها در ایران تصدیق گشته و «... در نتیجه تمام جراید روسی‌زبان قفقاز از بالشویکی و غیره، این مطلب را با آب و تاب نوشته و اشاعت می‌دهند و از هر نوع شتم و لعن بر دولت ایران که حتی کوچکترین مسائل را تفویض به انگلیسی‌ها کرده، خودداری نمی‌کنند...»[۱۶]

یکی از اشکالات کار در این بود که دوایر سیاسی بریتانیا نیز نظارت چندانی بر این وضع نداشتند، زیرا «مأمورین نظامی مطیع بغداد - [سرفرماندهی قوای بین‌النهرین] - هستند [و] تأسف در این است که بغداد نه از اوضاع قفقازیه اطلاعی دارد و نه صلاحیت اتخاذ تصمیمی راجع به مناسبات ایران و قفقازیه و با این اقدامات بی‌رویه تا مانعی نیست در نقاطی که هستند باقی، و پس از مصادف‌شدن با خطر و تهلکه، مواقع خود را تخلیه و سواحل و اراضی ایران را تسلیم حوادث و پیشآمدها خواهند نمود؛ چنان که در نقاط جنوبی روسیه و قفقازیه تسلیم کردند...»[۱۷]

سیدضیاءالدین در ادامهٔ این گزارش در عین تأکید بر مراتب علاقه‌اش به «استحکام مناسبات ایران و انگلستان و دوام قرارداد» خود را ناگزیر می‌دید که «از نقطه‌نظر منافع مشترک ایران و انگلستان و مصالح وطن» خاطرنشان سازد «... با این ترتیبی که مأمورین نظامی انگلستان پیش گرفته‌اند، هیچ اطمینانی برای دوام مناسبات حسنهٔ مزبور نیست...» و اگر وضع بر همین منوال ادامه یابد «... تصدیق می‌فرمایید که مداومت در هر نوع خدمتی بی‌حاصل خواهد بود [و] در این‌صورت بهتر است مأمورین دولت عِلّیه از خدمات مرجوعه کنار، و یک‌مرتبه تمام زحمات و مسئولیت کلیهٔ کارها را به عهدهٔ انگلیسی‌ها واگذار کنند تا هر نقشه را خودشان مقتضی می‌دانند، تعقیب و به خاتمه برسانند...»[۱۸]

---

۱۶. همان. سیدضیاءالدین طی ارسال یک گزارش جداگانه به وزارت امور خارجه، به نحوی صریح و مؤکد خواستار آن شد که استخدام ارمنی‌ها در دوایر گمرکی و سرحدی ایران محدود شود. هیئت اعزامیه، شمارهٔ ۳۴۶، ۱۸ حمل ۱۲۹۹ [۷ آوریل ۱۹۲۰] (۱۵/۵۶ ۳۸).

۱۷. هیئت اعزامیه، شمارهٔ ۳۱۸، ۱۸ حمل ۱۲۹۹ (۱۵/۵۶ ۳۸).

۱۸. همان. در حاشیهٔ این گزارش آمده بود: «جناب آقای منصورالملک - [رئیس ادارهٔ انگلستان وزارت امور

(ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد)

در این مقطع، گرچه یکی از محورهای مهم خط‌مشی منطقه‌ای ایران یعنی اتکا به همراهی و مساعدت بریتانیا، در پیشبرد خواسته‌های کشور اهمیت اولیهٔ خود را از دست داده بود، ولی مبنای کلی این خط‌مشی که دخیل‌کردن قدرت‌های جهانی در پیشبرد این خواسته‌ها بود، به قوت خود باقی ماند. برای مثال، در سطح بین‌المللی اینک به نحوی فزاینده مراجع دیگری سوایِ بریتانیا نیز طرف خطاب دیپلماسی ایران واقع شد.

هنگامی که در ۲۰ ژانویهٔ ۱۹۲۰ / ۲۸ ربیع‌الاخر ۱۳۳۸ شورای عالی مقدماتی کنفرانس صلح، استقلال جمهوری‌های قفقاز را به رسمیت شناخت، نصرت‌الدوله، طی یادداشتی که به شورای مزبور ارسال کرد، ضمن اشاره به مظالم پیشین روسیه ـ از جمله چیرگی نظامی بر قلمرو ایران در قفقاز ـ خواستار آن شده بود که در صورت طرح و بحث مرزهای این جماهیر و صورت جدیدی که می‌بایست بگیرند، لااقل «... قول رسمی شورا داده شود تا در هنگام تصمیم‌گیری نهایی، نقطه‌نظر ما را آن‌طور که ما امیدواریم محق، عادلانه و صحیح دانسته و به نمایندهٔ ما اجازهٔ اظهارنظر داده شود...»[۱۹] و در همین زمینه بود که در پی تشکیل کنفرانس دوم لندن ـ ۲۱ فوریه تا ۱۴ مارس ۱۹۲۱ / ۱۲ جمادی‌الاخر تا ۴ رجب ۱۳۳۹ ـ برای بررسی چگونگی اجرای قرارداد سِور، مقامات سیاسی ایران از نو با تأکید بر مصالح و منافع منطقه‌ای ایران خواهان مشارکت و حضور در این نشست گردیدند.[۲۰]

و به همین‌ترتیب، هنگامی که موضوع کنفرانس سن‌رمو پیش آمد، نصرت‌الدوله از سفیر ایران در ایتالیا خواست که برای فراهم‌آوردن زمینهٔ طرح خواسته‌های ایران، مقامات ایتالیایی را از آخرین تحولات مربوط به نخجوان و ایروان مطلع نگهدارد.[۲۱]

(ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل)

خارجه] ـ ملاحظه و اقدام سریع و مؤثری بنمایند و مطالب را، البته با حذف بعضی جملات و عبارات، با وزیر مختار انگلستان مذاکره و در استحصال نتیجه سعی کنند.»

۱۹. نصرت‌الدوله به ریاست شورای عالی کنفرانس صلح، ۸ مارس ۱۹۲۰ [۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۸]، اسناد نصرت‌الدوله، ص ۳۷۴.

۲۰. نصرت‌الدوله به کرزن، ۲۵ فوریه ۱۹۲۰ [۵ جمادی‌الثانی ۱۳۳۸] و وثوق‌الدوله به نصرت‌الدوله، شمارهٔ ۱۲۹، ۲۴ مارس ۱۹۲۰ [۱۲ رجب ۱۳۳۸]، اسناد نصرت‌الدوله، صص ۳۷۰ ـ ۳۶۹ و ۲۴۱.

۲۱. نصرت‌الدوله به مفخم‌الدوله، ۲۱ آوریل ۱۹۲۰ [۲ شعبان ۱۳۳۸] اسناد نصرت‌الدوله، صص ۳۸۳ ـ ۳۸۲. ظاهراً این تلاش‌ها و همچنین احتمالاً مذاکرات دیگری که در این زمینه به عمل آمد، تا حدودی مثمرثمر بود؛ زیرا لردکرزن در نامه‌ای به لرد داربی در ۸ مه / ۱۹ شعبان ۱۳۳۸، گزارش کرد که در کنفرانس سن‌رمو، در مضمون یکی از عهدنامه‌ها «... مخصوصاً طوری جمله‌بندی کرده‌ایم که راه رسیدگی به دعاوی ارضی ایران در مرزهای باختری‌اش باز باشد (کرزن به داربی، ۱۸ مه ۱۹۲۰، **اسناد محرمانه**، جلد دوم، ص ۸۸).

احتمالاً منظور کرزن مادهٔ ۶۲ «عهدنامه» سن‌رمو است که مقرر داشت در چارچوب وظایف کمیسیونی مرکب از

(ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد)

در خلال مباحثی که پیرامون مذاکرات صلح با عثمانی جریان داشت نیز نصرت‌الدوله در مذاکراتی که با لرد داربی - سفیر بریتانیا در فرانسه - داشت، ضمن اظهار نگرانی از بی‌اطلاعی دولت متبوع وی از مفاد این مذاکرات، موضوع مرزهای غربی و ملاحظات خاص ایران را در این زمینه خاطرنشان کرده بود.[۲۲]

واپسین تلاش‌های سیدضیاءالدین

در حالی که در سطح بین‌المللی چنین تلاش‌هایی ادامه داشت، در سطح منطقه‌ای نیز تلاش‌های مشابهی در کار بود. علی‌رغم مقبول و پسندیده‌واقع‌نشدن مفاد بسیاری از قراردادهای منعقده میان هیئت اعزامیه و دولت باکو، از سوی مقامات ذی‌ربط ایرانی[۲۳] تلاش سیدضیاءالدین طباطبایی برای به نتیجه‌رساندن این مذاکرات با تأکیدی بیش از پیش ادامه یافت. وی به کاستی‌های احتمالی این قراردادها آگاهی داشت و در گزارش‌های علی‌حده‌ای نیز که هم در ایضاح قرارداد کنسولی ارسال داشت[۲۴] و هم در گزارش مربوط به عهدنامه تجارتی و گمرکی[۲۵]، این نکات را خاطرنشان ساخت، ولی تأکیدش بر تأیید و تصویب هر چه سریع‌تر این معاهدات بود که لااقل در عرض یک‌ماه «... اسناد تصدیق قراردادهای منعقده را به تصویب هیئت وزرا عظام و امضاء حضرت اشرف و صحهٔ مقام سلطنت عظما رسانده، فوراً به باکو ارسال دارند که قبل از انقضای موعد در بادکوبه مبادله شود...»[۲۶]

در تأکید سیدضیاءالدین بر لزوم تسریع در فیصله‌یافتن این امر، احساسی از احتمالِ ازدست‌رفتن فرصت ملاحظه می‌شود که به نظر می‌آید لااقل در تهران چندان مفهوم نیست؛ وی ضمن بی‌جهت‌بودن پافشاری بر سرِ پاره‌ای جزئیات، خاطرنشان ساخت که «... متعاقب

(ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل)
نمایندگان بریتانیا، فرانسه و ایتالیا برای رسیدگی به طرح خودمختاری کردهای بین‌النهرین «... برای بررسی و تصمیم‌گیری در مورد هرگونه اصلاح، در صورت نیاز، در [آن بخش] از مرز ترکیه که بنا بر مفاد معاهدهٔ فعلی آن [بخشی] با مرز ایران مقارن می‌گردد، کمیسیونی مرکب از نمایندگان بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، ایران و کردها از محل بازدید کنند.» (به نقل از Hovannisian, *Republic*, Vol. III, p. 95)

۲۲. لرد داربی به کرزن، ۷ مه ۱۹۲۰، اسناد محرمانه، جلد دوم، صص ۸۲ - ۸۱.

۲۳. برای نمونه بنگرید به گزارش شمارهٔ ۱۶۵، ۱۶ رجب ۱۳۳۸ ریاست کل تلگراف و گزارش مشابه ادارهٔ پست ($\frac{۱۵}{۵۶}$ ۳۸).

۲۴. هیئت اعزامیه، شمارهٔ ۳۱۶، ۵ حمل ۱۲۹۹ [۲۵ مارس ۱۹۲۰] ($\frac{۱۵}{۵۶}$ ۳۸).

۲۵. هیئت اعزامیه، شمارهٔ ۳۱۸، ۵ حمل ۱۲۹۹ [۲۵ مارس ۱۹۲۰] ($\frac{۱۵}{۵۶}$ ۳۸).

۲۶. هیئت اعزامیه، شمارهٔ ۳۲۱، ۵ حمل ۱۲۹۹ [۲۵ مارس ۱۹۲۰] ($\frac{۱۵}{۵۶}$ ۳۸).

تصدیق این قراردادها یقین دارم اولیاء دولت عِلّیه از هر نوع مساعدت معنوی و مادی در حفظ استقلال آذربایجان و مساعدت به این ملت مضایقه نخواهند فرمود؛ زیرا نه‌تنها یک یاری بزرگوارانه خواهند فرمود بلکه منافع حیاتی ایران مستلزم دوام و بقای آذربایجان قفقازیه است و با مختصر مساعدت‌های معنوی و مادی، افکار عمومی اهالی این مملکت متوجه دولت عِلّیه گشته، مطمئن هستیم که در آینده مخالفین منافع ایران موفق به پیش بردن مقاصد سوء خود نخواهند گردید».[۲۷]

با این‌حال، چنان که از انبوه ایرادهای دوایر اداری مختلف به مفاد این عهدنامه‌ها برمی‌آید، تهران به هیچ‌وجه در این شور و شوق سهیم نبود. گذشته از انتقادهای جداگانه‌ای چون یادداشت‌های ادارهٔ تلگراف و همچنین ادارهٔ پست[۲۸]، ریاست وزرا در اعلان وصول این گزارش‌ها که برای تسریع کار توسط میرزارضاخان فهیمی، نمایندهٔ وزارت معارف در هیئت اعزامیه به تهران ارسال شده بود[۲۹]، ضمن اشاره به این امر که حداقل یک‌ماه طول خواهد کشید تا کمیسیونی مرکب از کارشناسان وزارت‌خانه‌های ذی‌ربط، این لوایح را بررسی و نتیجه را پاسخ دهند، یک‌رشته انتقادهای جدّی نیز مطرح کرد.[۳۰]

وثوق‌الدوله، در عین اعلان موافقت خود با عهدنامهٔ دوستیِ مطرح شده که بر آن «... ایراد اساسی نیست و به حالت حالیه می‌شود تصدیق کرد...» و قدردانی از «زحمات و مجاهدت‌های» سیدضیاءالدین خاطرنشان ساخت «... متأسفانه بحث‌ها و سیاست نامساعد حکومت آذربایجان که مسلماً تحت تأثیرات نفوذ ترک‌های عثمانی کار می‌کنند، بالاخره مانع شده است از این که منافع ایران اقلاً بر روی اساس معاملهٔ متقابله تأمین شود...» و در ادامه‌ی این ارزیابی کلی، موارد مشخصی را نیز در اشاره به مسائلی چون حقوق اتباع طرفین در خاک یکدیگر، و مسائل ترانزیت و تعرفهٔ مبادلات پستی و تلگرافی مطرح کرد.[۳۱]

نکته‌ای که وثوق‌الدوله در این زمینه مطرح کرد که اصولاً نکتهٔ صحیحی نیز به نظر می‌آید، آن بود «... چون حکومت آذربایجان اول دولت جدیدی است که طرف معاهدهٔ با ایران می‌شود... عهدنامه‌های منعقده با این حکومت باید نمونه‌ای از معاهده‌ای باشد که

---

۲۷. همان.

۲۸. برای آگاهی از نمونه‌هایی چند از این ایرادها بنگرید به: ادارهٔ تلگراف، دفتر کل ریاست، شمارهٔ ۱۶۵، ۱۶ رجب ۱۳۳۸، ادارهٔ جلیلهٔ پست، بدون شماره و تاریخ، و ادارهٔ تلگراف، بدون‌شماره، ۱۸ حمل [۷ آوریل ۱۹۲۰] ($\frac{۱۵}{۵۶}$ ۳۸).

۲۹. هیئت اعزامیه، شمارهٔ ۳۲۲، ۵ حمل ۱۲۹۹ [۲۵ مارس ۱۹۲۰] ($\frac{۱۵}{۵۶}$ ۳۸).

۳۰. ریاست وزرا، نمرهٔ ۲۲، ۱۸ حمل ۱۲۹۹ [۷ آوریل ۱۹۲۰] ($\frac{۱۵}{۵۶}$ ۳۸).

۳۱. همان.

دولت با دول جدیدالتأسیس منعقد دارد، یقین است نباید اقلاً از صورت عهدنامهٔ دو دولت متساوی‌الحقوق خارج باشد...»[۳۲] باکو بر انعقاد هر چه سریع‌تر این معاهدات و مقاولات تأکید داشت و به همین دلیل نیز آن‌ها را در اجلاس ۱۵ آوریل ۱۹۲۰ / ۲۶ رجب ۱۳۳۸ پارلمان که تحت ریاست محمدیوسف جعفراُف تشکیل شد به رأی گذاشت و به تصویب رساند؛ سخنان آقامینوف، فتحعلی‌خان خوییسکی و محمدامین رسول‌زاده در این اجلاس تأکید آن‌ها بر لزوم توسعهٔ بیش از پیش مناسبات ایران و جمهوری آذربایجان خودگویای این تأکید و توجه بود.[۳۳] در تهران نیز دفتر نمایندگی جمهوری آذربایجان با انتشار بیانیه‌ای از تصویب معاهدات منعقده بین دو کشور خبر داد.[۳۴] با این حال، آن‌چه در باکو جریان داشت؛ یعنی شتاب و نگرانی حاصل از افزایش بیش از پیش فشار بلشویک‌ها، تأمل و تأنی مورد اشارهٔ مقامات تهران مطابقت چندانی نداشت.

---

۳۲. همان.

33. АЗәрбаЈҹаһ Халг ҸҮМһҮриЈЈәти (1918-1920, Ларламеһт, [] Чһлд, Бакі, 1998, s. 933-939.

۳۴. روزنامهٔ رهنما، ۱۲ ثور ۱۲۹۹.

فصل هشتم

سقوط جمهوری آذربایجان

در اوایل آوریل ۱۹۲۰ / اواسط رجب ۱۳۳۸، سپاه یازدهم ارتش سرخ بر آخرین بقایای قوای ژنرال دنیکین فایق آمد و بر کل شمال قفقاز و داغستان چیره شد؛ همانگونه که معززالدوله در ۲۱ رجب / ۱۰ آوریل ۱۹۲۰ از تفلیس گزارش کرد «... قشون دنیکین به کلی متفرق و دیگر به هیچ‌وجه در مقابل بالشویک تاب مقاومت ندارند. قوای بالشویک بلامانع به سمت جنوب پیش می‌آیند و به هر نقطه که می‌رسند بدون‌مانع آنجا را اشغال می‌کنند. مسلمان‌های داغستان که همه بالشویک هستند ولادی‌قفقاز را متصرف، اوضاع کلیهٔ قفقاز فوق‌العاده خطرناک، عموم اهالی متوحش، ساکنین نقاط شمال فوج فوج، فراراً با یک حالت رقت‌آوری به تفلیس و سایر نقاط می‌آیند...»[1]

ائتلاف سرخ

پس از چیرگی بلشویک‌ها بر داغستان و استقرار نیروهای ارتش سرخ در امتداد مرزهای جمهوری آذربایجان، اوضاع باکو بحرانی شد و دولت یوسف‌بیگلی که از حمایت حزب اتحاد نیز محروم شده بود در اول آوریل / ۱۲ رجب ۱۳۳۸ استعفا داد و قرار شد حاجینسکی که به نزدیکی با شوروی اعتقاد داشت یک دولت جدید تشکیل دهد. حاجینسکی سعی داشت که با سپردن برخی از وزارتخانه‌ها به عناصر بلشویک محلی یک دولت «چپ» تشکیل دهد، ولی بلشویک‌ها که به پیروزی کامل خود در آینده‌ای نه‌چندان

---

۱. گزارش رمز تفلیس در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۵۲۹، ۲۱ رجب ۱۳۲۸ (۱۵/۴۳ ۳۸).

دور امیدوار بودند، او را بازی دادند.[۲] یکی از ابزارهای عمدهٔ سیاست خارجی مسکو در این مقطع، احزاب و گروه‌های کمونیست آذربایجان بودند که در پی کنگرهٔ ۱۱ ـ ۱۲ فوریهٔ / ۲۱ ـ ۲۲ جمادی‌الاول ۱۳۳۸ باکو، به یک حزب واحد کمونیستی تبدیل شدند که تحت نظارت و چیرگی کامل حزب کمونیست روسیه قرار داشت.[۳] دیگر ابزار عمدهٔ مسکو در راه چیرگی بر جمهوری آذربایجان ـ همانگونه که اشاره شد ـ عوامل ترکیه بودند.

حاجینسکی که برای تشکیل کابینه با دشواری‌هایی روبرو بود، جهت جلب موافقت بلشویک‌ها حتی به خلیل‌پاشا نیز متوسل شد.[۴] و این در حالی بود که خلیل‌پاشا و دیگر دوستانش به تدارک مراحل نهایی سرنگونی جمهوری آذربایجان مشغول بودند. در اوایل آوریل گروهی از رهبران جمعیت‌های ترک‌گرا در باکو گرد آمدند تا عملیات گروه‌های تحت فرمان خود را هماهنگ کنند. در این گردهم‌آیی که خلیل‌پاشا و فؤاد ثابت نیز در آن حضور داشتند، مواردی چند به عنوان رئوس خط‌مشی ترک‌ها در قبال بحران آذربایجان به تصویب رسید. بر اساس مصوبات این گردهم‌آیی چنین به نظر می‌آید که حضرات قصد داشته‌اند، حتی‌الامکان، خود به عنوان واسطه و عامل اصلی سقوط جمهوری به نحوی عمل کنند که دیگر به مداخله‌ی نظامی بلشویک‌ها نیازی نباشد. با این حال، دو نکتهٔ مهمی که به تصویب رسیده و خط‌مشی بعدی گروه‌های ترک را تشکیل داد، عبارت بودند از:

۱. سرنگونی دولت فعلی آذربایجان که طرفدار بریتانیا بود، در اسرع وقت ممکن و جایگزینی دولتی که بتواند با بلشویک‌ها همکاری کند؛ ۲. تشکیل کمیته‌ای جهت تسهیل تغییر دولت...[۵]

حزب کمونیست ترکیه این موارد را به کاظم قرابکر، فرماندهٔ ارتش پانزدهم ترکیه، اطلاع داد و قرابکر نیز هیئت نظامی ترکیه را در مسکو از این تحولات آگاه ساخت. قرابکر همچنین توصیه کرد که دولت ترکیه باید حکومت باکو را در پذیرش «اهداف و اصول» بلشویک‌ها تحت فشار قرار داده و از حکومت مزبور بخواهد «به جرگهٔ دولت‌های شوروی» ملحق شود.[۶] مصطفی کمال نیز چند روز پیش از سقوط جمهوری آذربایجان، طی نامه‌ای به لنین،

2. Sowietochowski, Russian Azerbaijan, *op. cit.*, p. 178.

3. Hovannisian, *The Armenian Republic, Vol. III, from London to Sèvre, February-August 1920*, University of California Press, Berkeley, 1996, pp. 175 - 176.

4. Sowietochowski, *Russian Azerbaijan*, p. 178.

5. *Ibid.*, p. 179.

6. *Ibid.*,

ضمن تأکید بر مبارزهٔ مشترک هر دو کشور بر ضد امپریالیسم و دولت‌های دست‌نشاندهٔ آن‌ها در قفقاز، اظهار داشت که حاضر است گرجستان را به همکاری وادار سازد. علاوه بر آن «دولت ترکیه عملیات علیه ارمنستان امپریالیست را برعهده خواهد گرفت و دولت آذربایجان را مجبور خواهد کرد که به دولت شوروی ملحق شود.»[7]

در این میان، در حالی که حاجینسکی هنوز به عبث می‌کوشید با جلب رضایت بلشویک‌ها یک دولت «چپ» در آذربایجان تشکیل دهد، در ۱۵ آوریل / ۲۶ رجب خبر رسید که تعداد قابل‌ملاحظه‌ای از واحدهای ارتش سرخ در امتداد مرزهای شمالی کشور متمرکز شده‌اند. خوئیسکی که تا تشکیل دولت جدید هنوز ادارهٔ امور را در دست داشت، ضمن مخابرهٔ تلگرافی به چیچرین، کمیسر امور خارجهٔ شوروی، اظهار داشت: «مردم آذربایجان امیدوار بودند که پس از پاکسازی منطقهٔ داغستان از نیروهای دنیکین، بدون واهمه از جانب شمال در آسایش زندگی کنند...» و خواستار آگاهی از علل تمرکز نیروهای شوروی در امتداد مرزهای آذربایجان گردید؛ که پاسخی دریافت نداشت.[8]

بازگشت سیدضیاءالدین

از عملکرد و مواضع هیئت اعزامیه در قبال این تحولات اطلاع دقیقی در دست نیست. ظاهراً قرار بوده است که هیئت اعزامی در همان ایام برای مذاکره با گرجی‌ها از باکو راهی تفلیس گردد[9]، ولی به واسطهٔ تلگرافی که از تهران به هیئت رسیده بود، این سفر به تعویق افتاد.[10] خبر بعدی تلگرافی بود از سیدضیاءالدین طباطبایی به ریاست وزرا به تاریخ ۲۸ رجب / ۱۷ آوریل ۱۹۲۰ که از انزلی مخابره شده بود. در این تلگراف آمده بود «... برای عرض مطالب مهم مفصل فوری مصالح مملکت و حیثیات و منافع اتباع دولت عِلّیه است نظر به مسئولیتی که متوجه خود می‌دیدم، ناگزیر از حرکت به انزلی گشتم، زیراکه از بادکوبه وسایل مخابرات فوری فراهم نبود و وقت هم به قدری دقیق است که غیر از حرکت چاره به نظر من نرسید...» و اجازهٔ شرفیابی خواسته بود.[11]

---

۷. نامهٔ ۲۶ آوریل مصطفی کمال به لنین، آفاناسیان، پیشین، ص ۱۱۷.

8. Kazemzadeh, *op. cit.*, p. 282.

۹. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۲۱۹، ۲۵ حمل ۱۲۹۹ [۱۴ آوریل ۱۹۲۰] ($\frac{۱۵}{۱۶}$ ۳۸).

۱۰. کنسولگری تفلیس، شماره‌ی ۲۳۶، ۲۶ حمل ۱۲۹۹ [۱۵ آوریل ۱۹۲۰] ($\frac{۱۵}{۱۶}$ ۳۸).
از مفاد این تلگراف اطلاعی در دست نیست. احتمالاً در انتقاد از قراردادهای هیئت اعزامیه و دولت باکو بوده است.

۱۱. تلگراف شمارهٔ ۳۸۲، مورخ ۲۸ حمل سیدضیاءالدین به ریاست وزرا، ورقهٔ تلگرافی، شمارهٔ ۴۰، ۲۹ حمل ۱۲۹۹ [۱۸ آوریل ۱۹۲۰] ($\frac{۱۵}{۵۶}$ ۳۸).

ازکم‌وکیف این «مطالب مهم مفصل فوری» و آن‌چه سیدضیاء با این تعجیل در صدد طرح و بحث آن بود، اطلاعی در دست نیست. آن‌چه می‌دانیم آن است که وثوق‌الدوله در پاسخ به این تلگراف اطلاع داد «... حالاکه به انزلی رسیده‌اید، فوراً به اسرع وسایل به تهران عزیمت فرمایید تا مطالب حضوراً مذاکره شود.»[۱۲]

بدین‌ترتیب، در حالی که جمهوری آذربایجان با بحرانی اساسی روبرو شده بود، سیدضیاءالدین طباطبایی که تا این‌حد به تداوم استقلال آن اعتقاد داشت و «منافع حیاتی ایران [را] مستلزم دوام و بقای آذربایجان قفقازیه...» می‌دانست، خود در آنجا نبود که واپسین روزهای استقلالش را نظاره و حتی گزارشی از آن بر جای گذارد. آن‌چه از روزهای آخر استقلال جمهوری آذربایجان در اسناد وزارت امور خارجه منعکس است، مبتنی رشته‌گزارش‌هایی است که بعد از فروپاشی جمهوری تهیه، و به تهران ارسال شدند.

در این روزها، در حالی که امکان گریز از سرنوشت محتوم چیرگی دوبارهٔ روس‌ها لحظه‌به‌لحظه ضعیف‌تر به نظر می‌رسید، شخصیت‌ها و گروه‌های مختلف آذربایجان هر یک بر تلاش‌های خود افزودند. حاجینسکی که هنوز به تشکیل یک دولت چپ امید داشت با تشکیلات مخفی بلشویک‌ها در باکو وارد مذاکره شد. حزب مساوات نیز هیئتی را مأمور مذاکره با بلشویک‌ها کرده بود.[۱۳] در همین زمینه، درگزارشی ازکنسولگری ایران در باکو، از یکی از واپسین تلاش‌های حاجینسکی سخن به میان آمده است که با اعزام هیئتی مرکب از احمدبیگ امین‌اُف، وزیر سابق مشاغل و وکیل‌اُف یکی از نمایندگان پارلمان به تمرخان شورا با بلشویک‌ها وارد مذاکره شده و «... به موجب دو فقره تلگراف واصله، بالشویک‌ها حاضر به مبادلهٔ تجارت با آذربایجان شده،تأمین مال و جان اشخاصی راکه به حاج‌ترخان مال‌التجاره می‌بردند، می‌نمایند...» علاوه بر این، گزارش شده بود که «... دکتر نریمان‌بیگ‌نریمانوف که از بالشویک‌های معروف مسلمان‌هاست، وارد پطروفسکی شده و حل مذاکرات آذربایجان و بالشویک‌ها به مشارالیه واگذار خواهد شد...»[۱۴]

از سوی دیگر تلاش گروه‌های طرفدار شدت عمل نیز به جایی نرسید؛ شفیع‌بیک رستم‌بکوف و تنی چند از دیگر نمایندگان پارلمان حتی در واپسین ساعات هنوز امیدوار بودند که با اعلام دیکتاتوری حزب مساوات بتوانند اقدامات دفاعی لازم را در دفاع از

۱۲. ریاست وزرا، شمارهٔ ۵۹۴، ۲۹ حمل ۱۲۹۹ [۱۸ آوریل ۱۹۲۰] (۱۵/۵۶ ۳۸).

13. Sowietochoswski, *Russian Azerbaijan*, pp. 179 - 180.

۱۴. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۱۰۸۸، ۶ شعبان ۱۳۳۸ (۱۵/۲ ۳۸).

استقلال جمهوری مبذول دارند، ولی پیشنهادهای آن‌ها به جایی نرسید و بر ادامهٔ مذاکرات با بلشویک‌ها تصمیم گرفته شد. خان خوییسکی که در این میان و تا نتیجه‌دادن تلاش‌های بی‌حاصل حاجینسکی برای تشکیل یک کابینهٔ جدید، ادارهٔ امور را در دست داشت، در تلگرافی که برای چیچرین ارسال داشت، ضمن ابراز خرسندی مردم آذربایجان از انهدام قوای دنیکین و همچنین امیدواری آن‌ها به اِعمال اصل تعیین سرنوشت، از سوی روسیهٔ شوروی، نسبت به تمرکز قوای نظامی بلشویک‌ها در مرز، ابراز نگرانی کرد. خان خوییسکی در ادامهٔ این تلگراف، ضمن اعلان آمادگی جمهوری برای استقرار مناسبات دوستانه با شوروی، خواهان توضیحاتی در این زمینه شد.[۱۵]

بالاخره در ظهر روز ۲۷ آوریل ۱۹۲۰ / ۸ شعبان ۱۳۳۸، حزب کمونیست آذربایجان و شعبهٔ محلی کمیتهٔ قفقاز حزب کمونیست روسیه، طی یادداشت مشترکی خطاب به رئیس مجلس جمهوری آذربایجان، به او تکلیف کردند که تشکیلات حکومتی را در عرض دوازده ساعت به‌کمونیست‌ها واگذار کنند. در جلسهٔ فوق‌العادهٔ مجلس، با آن‌که جوّ حاکم بر امتناع از پذیرش اتمام حجت روس‌ها دلالت داشت، ولی تردید و تزلزل موجود به مراتب بیش از آن بود که تصمیمی نهایی، لَه یا علیه آن اتخاذ شود. خلیل‌پاشا در خلال اقداماتش به نفع بلشویک‌ها، سعی کرده بود آذربایجانی‌ها را متقاعد سازد که «بی‌جهت» از ورود ارتش سرخ نگران نباشند. به گفتهٔ او، ارتش سرخ صرفاً می‌خواست خود را به قراباغ برساند، و از آنجا راهی آناتولی شود، تا در جنگ رهایی‌بخش ترک‌ها شرکت کند. وی حتی مدعی شده بود که قرار است خودِ او به زودی فرماندهی ارتش یازدهم سرخ را برعهده گیرد.[۱۶] این بود که در خلال گفتگوهای جلسهٔ فوق‌العاده‌ی مجلس، حتی رسول‌زاده نیز که در آن ماه‌ها سیاست نزدیکی با روس‌ها در پیش گرفته بود، اظهار داشت: «اگر فرضاً فرماندهی سپاهی که پیش می‌آید ترک هم باشد، این سپاه هنوز روس است و نیرویی مهاجم. هدف آن [سپاه] استقرار مرزها در حول و حوش مرزهای ۱۹۱۴ [روسیه] است و اکنون که به بهانهٔ پیشروی به سوی آناتولی پیش آمده است، کشور ما را از روی رضا و رغبت ترک نخواهد گفت. لازم نیست برای کسب تفاهم با روسیه سرخ، اتمام حجت را بدون قید و شرط بپذیریم و تسلیم بلشویک‌ها شویم.» برخی از نمایندگان نیز پیشنهاد کردند که پایتخت را ـ همچون روزهای نخست موجودیت آذربایجان ـ از باکو به گنجه منتقل کنند و دست به مقاومت زنند[۱۷]؛ ولی

15. Havannisian, *Republic*, Vol. III, p. 178.

16. Sowietochowski, *Russian Azerbaijan*, p. 180.

17. *Ibid*, pp. 180 - 81; Kazemzadeh, *op. cit.*, pp. 283 - 84, Pipes, *op. cit.*, pp. 225 - 227.

در واقع نه‌تنها خواست مقاومتی در کار نبود، بلکه ابزار چنین مقاومتی را نیز در دست نداشتند.

«حکومت ساوِت»

از ارتش سی‌هزار نفری آذربایجان، به استثنای دو هزار نفر که در باکو مستقر بودند، اکثر قریب به اتفاق واحدها در جبههٔ قراباغ مشغول نبرد بودند. در واقع بعضی از مقامات آذربایجان با توجه به خطر تهاجم روسیه، از چندی پیش سعی کرده بودند که نیروهای نظامی خود را از قراباغ به مرزهای شمالی کشور منتقل کنند، ولی در پی مخالفت خلیل‌پاشا که فرماندهی عملیات قراباغ را برعهده داشت، این تلاش مقامات آذربایجانی به جایی نرسید.[18] حتی هنگامی که در آخرین ساعات عمر جمهوری، سرگرد لوک، کمیسونر بریتانیا در قفقاز، از طرف دولت ارمنستان به دولت آذربایجان «... تضمین می‌دهد که اگر آذربایجانی قشونشان را از قراباغ عقب بکشند و به مرز شمال در برابر بلشویک‌ها بفرستند [ارمنی‌ها] به آذربایجان حمله نخواهند کرد»[19] باز هم تصمیمی اتخاذ نشد. البته دیگر شرایط مناسبی نیز برای تصمیم‌گیری وجود نداشت، زیرا از یک‌سو ناوگان خزر که در اختیار ملوان‌های سرخ بود، توپخانهٔ ناوهایش را به سوی ساختمان مجلس هدف گرفته بود و از سوی دیگر، گارد مجلس نیز که تماماً از واحدهای ترک تشکیل شده بود، مواضع خصمانه‌ای نسبت به مجلس اتخاذ کرد.[20]

بر اساس گزارشی که سرکنسولگری تفلیس چندی بعد در این زمینه ارسال داشت، در حالی که تمامی قوای نظامی جمهوری برای جنگ با ارمنی‌ها به حدود قراباغ و زنگزور اعزام شده بودند «... کمیتهٔ بالشویک‌ها و کمونیست‌های بادکوبه با اتفاق و مساعدت حزب اتحاد وقت را مغتنم شمرده...» با نیروهای بلشویکی مستقر در داغستان «... قرار داده بودند همین که یک‌عده از قوای بالشویک به طرف بادکوبه حرکت کند، آن‌ها فوراً حکومت ساوت را در بادکوبه اعلان خواهند نمود و قوای مزبور می‌توانند بدون هیچ مانعی و محظوری وارد باکو بشوند...»[21]

و چنانچه در ادامهٔ گزارش آمده، بر اساس یک‌چنین توافقی بود که بالاخره در ۷ ثور / ۲۷

---

18. Hovannisian, "Armenia and the Caucasus", p. 46.

۱۹. آفاناسیان، پیشین، ص ۱۲۴.

20. Sowietochowski, *Russian Azerbaijan*, p. 181.

۲۱. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۴۷۴، ۱۸ ثور ۱۲۹۹ [۸ مه ۱۹۲۰] (۳۹ $\frac{۱۵}{۱۵}$).

آوریل ۱۹۲۰ «... پنج‌هزارنفر از قوای بالشویک به وسیلهٔ دو قطار ترن زره‌پوش غفلتاً از سرحد آذربایجان گذشته و به طرف بادکوبه حرکت...» کردند. پارلمان و حکومت آذربایجان در میان تشویش و آشوب حاصل از این اقدام «... در صدد برآمدند که چندنفری نماینده جلو حضرات فرستاده بلکه به وسیلهٔ پاره‌ای مذاکرات آن‌ها را از آمدن به طرف بادکوبه باز دارند، محمد امین رسول‌زاده و دکتر قره‌بیک و اصلان‌بیگ‌صفی کورسکی و محمدیوسف جعفراُف، رئیس پارلمان و دو سه نفر دیگر را تعیین و اعزام داشتند، [ولی] قبل از این که نمایندگان به مقصد برسند، ترن‌های زره‌پوش وارد استاسیون بالاجاری شده و در همان‌موقع از طرف کمیتهٔ بالشویک‌های محلی حکومت ساوِت در شهر اعلان...» شد.[۲۲]

واحدهای ارتش سرخ در شامگاه ۲۷ آوریل، دو ساعت پیش از پایان مهلت ضرب‌الاجل تعیین‌شده، دست به پیشروی زدند. ژنرال علی‌آقا شیخلینسکی که دستور داشت پل‌های مهم ارتباطی را منفجر کند تا از سرعت پیشروی بلشویک‌ها بکاهد، چنین نکرد. در واقع، ارتش یازدهم سرخ به راحتی و بدون روبه‌رو شدن با کوچکترین مقاومتی وارد باکو شد و دوران استقلال جمهوری آذربایجان به پایان رسید. اوژجونیکیدزه و کیروف که فرماندهی عملیات را بر عهده داشتند، در گزارش خود به مسکو «خدمات» حزب کمونیست ترکیه و خلیل‌پاشا را نیز متذکر گردیدند.[۲۳]

ضربهٔ حاصله از سقوط جمهوری آذربایجان کل قفقاز را متزلزل کرد. نخستین بازتاب آن بر حاشیه‌ی جنوبی قفقاز، بر محور قراباغ ـ زنگزور بود که هنوز هم عرصهٔ زد و خورد واحدهای نظامی ارمنی و مسلمان بود.

---

۲۲. همان.

23. Hovannisian, "Armenia and the Caucasus", pp. 45 - 46.

فصل نهم

توافق ایروان، مقاومت تفلیس

دو روز بعد از استقرار بلشویک‌ها در باکو، در ۲۹ آوریل / ۱۰ شعبان ۱۳۳۸، داوود حسین‌اُف کمیسر امور دفاعی جمهوری شوروی آذربایجان، در ادامهٔ سیاستی که از چندی پیش در آذربایجان با همکاری تشکیلات ترک‌ها و بلشویک‌ها برای چیرگی بر محور قراباغ ـ زنگزور ـ نخجوان در پیش گرفته شده بود با دولت ارمنستان اتمام‌حجت کرد که در عرض سه‌روز نیروهایش را از قراباغ و زنگزور فراخواند. در این یادداشت که به تأیید اورجونیکیدزه، کیروف و لواندوفسکی، مجریان اصلی سیاست‌های مسکو در منطقه رسید، اظهار شده بود که در غیر این‌صورت «... کمیتهٔ انقلابی جمهوری سوسیالیستی شوروی آذربایجان خود را با جمهوری ارمنستان در حالت جنگ تلقی خواهد کرد.»[1]

اتمام حجت

سرکنسولگری ایران در تفلیس، ضمن ارسال خبر این اولتیماتوم، از هیجان و اضطرابی گزارش کرد که این خبر در میان ارمنی‌ها ایجاد کرده بود؛ آن‌ها از این می‌ترسیدند که «... آذربایجانی‌ها در این موقع به معیت قوای بالشویک و صاحب‌منصبان و افراد عثمانی به آن‌ها حمله کرده و کینهٔ دیرینهٔ خود را بروز داده و کلیهٔ ارامنه را قتل‌عام نمایند...»[2]

در ادامهٔ این گزارش آمده بود که دولت ارمنستان در عین تجهیز و تدارک نظامی به

---

1. Walker, *op. cit.*, p. 284.

۲. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۴۷۵، ۱۸ ثور ۱۲۹۹ [۸ مه ۱۹۲۰] ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۹)؛ همچنین اسناد نصرت‌الدوله، صص ۲۶۶ ـ ۲۶۵.

فرماندهٔ قوای بلشویک‌ها در قفقاز پاسخ داده بود که «... قشون ارامنه تاکنون به هیچ‌وجه به حدود آذربایجان تخطی و تجاوز نکرد و قراباغ و زنگزور نظر به این که کلیهٔ اهالی آن ارمنی هستند، خاک ارمنستان محسوب می‌شود...» و تقاضا کرده بود که «... وقتی و محلی را تعیین نمایند که طرفین با هم ملاقات نموده و در این باب مذاکرات لازمه را به عمل بیاورند...»[۳]

با این حال، ارمنی‌ها نیز مانند گرجی‌ها ـ و با توجه به خصومت آشکار ترک‌ها از دیگرسو، بدتر از گرجی‌ها ـ در موقعیتی نبودند که بتوانند در برابر بلشویک‌ها مقاومت کنند. علاوه بر این اندک‌زمانی بعد از التهابات ناشی از تظاهرات روز اول ماه مه، تعدادی از بلشویک‌های ارمنی در آلکساندروپل دست به یک شورش نظامی زده و با تصرف شهر، استقرار یک حکومت شوروی را اعلان داشتند. سرکوب این شورش که تا اواسط مه / ۲۸ شعبان ۱۳۳۸ به طول انجامید، وضعیت منطقه‌ای ارمنستان را بیش از پیش ضعیف کرد.[۴]

نخستین تأثیر این وضع را در مسئلهٔ قراباغ می‌توان ملاحظه کرد که به رغم آخرین مصوبهٔ کنگرهٔ نهم ارمنی‌های آن حدود در ۲۳ آوریل / ۴ شعبان ۱۳۳۸، مبنی بر انضمام قراباغ در قلمرو جمهوری ارمنستان، سرانجام ارمنی‌ها مجبور شدند که خواستهٔ روس‌ها را پذیرفته و قراباغ را تحویل روس‌ها بدهند. در ۱۲ مه / ۲۳ شعبان ۱۳۳۸، ژنرال دراسمات کانیان ـ «درو» ـ تسلیحات و تجهیزات نیروهای تحت‌فرمان خود را در قراباغ به آن دسته از بلشویک‌های ارمنی تحویل داد که قرار بود ادارهٔ منطقه را در اختیار گیرند و آن حدود را تخلیه کرد. در ۲۶ مه / ۸ رمضان ۱۳۳۸، کنگرهٔ دهم ارمنی‌های قراباغ که تحت نظارت بلشویک‌ها تشکیل شد قراباغ را شوروی اعلان کرد.[5]

لزوم مذاکره با روسیه

یکی دیگر از دگرگونی‌های ناشی از این وضعیت آشکار شدن، لزوم بیش از پیش مذاکره با بلشویک‌ها بود. بنا به گزارش معززالدوله از تفلیس، مقامات ارمنی به محض وصول اولتیماتوم فوق‌الذکر از جانب بلشویک‌ها «... برای آن که بفهمند اولتیماتوم مزبور از طرف حکومت بلشویک روسیه است و یا از طرف حکومت آذربایجان [و] بدون مداخلهٔ بلشویک‌های روسیه، به این جهت یک نسخه از جواب خود را به عنوان لنین مخابره نموده و

---

۳. همان.

4. Walker, *op. cit.*, p. 285.

۵. بیات، کاوه. بحران قراباغ، پیشین، صص ۴۵ ـ ۴۲.

علاوه بر آن تلگرافِ علی‌حده هم به لنین کرده و تقاضای اعزام نماینده و رسیدگی در این امر کرده‌اند. قصد ارامنه این است که معلوم نمایند حکومت فعلی آذربایجان در دست حکومت بلشویک روسیه است یا بدون مداخلهٔ آن‌ها به وسیلهٔ همان بلشویک‌های محلی اداره می‌شود.»[۶] معززالدوله بر این اعتقاد بود که «... اگر معلوم شود این اولتیماتوم به امر لنین و از طرف حکومت بالشویک روسیه است، ارامنه ابداً در صدد مقاومت برنیامده و تابع حکومت مزبور خواهند شد...»[۷]

به هر حال دولت ارمنستان نیز به این نتیجه رسیده بود که جز فتح باب مذاکره با مسکو راه دیگری در پیش ندارد، لهذا در ۳۰ آوریل ۱۹۲۰ / ۱۱ شعبان ۱۳۳۸ هیئتی را مأمور کرد که تحت سرپرستی لِوُن شانت راهی مسکو شوند.[۸]

یکی دیگر از آثار وضعیت بحرانی جدید، سقوط کابینهٔ خاتیسیان بود که از اوت ۱۹۱۹ / ذیقعدهٔ ۱۳۳۷ ریاست وزرای ارمنستان را بر عهده داشت. به گزارش سرکنسولگری تفلیس، با توجه به تحریکات فزایندهٔ بلشویک‌ها در ارمنستان «... خاتیسوف [کذا فی‌اصل] رئیس‌الوزرا ارمنستان که مدتی بود زمان حکومت را در دست داشت و تقریباً در میان ارامنه اولین شخص کارآزمودهٔ سیاسی محسوب می‌شد، از شغل خود کناره‌جویی نمود و... کابینهٔ جدید در تحت ریاست اوهانجیان وزیر امور خارجهٔ کابینهٔ سابق تشکیل ولی اوضاع ارمنستان... فوق‌العاده مغشوش و هر دقیقه بیم انقلاب و تغییر وضع می‌رود...»[۹]

دومین نقطه‌ای که در اثر فعل‌وانفعالات حاصل از سقوط جمهوری آذربایجان دچار تزلزل شد، گرجستان بود. هنوز چندروزی از سقوط باکو نگذشته بود که ماه مه، ماه طلایی کمونیست‌ها فرا رسید. موقعیت از هر جهت برای پیشروی‌های بعدی بلشویک‌ها فراهم بود. زیرا از یک‌سو واحدهای ارتش سرخ در امتداد مرزهای جمهوری آذربایجان ـ گرجستان مستقر و آمادهٔ عملیات بودند و از سوی دیگر روز نخست ماه مه که با انواع تحرکات و تظاهرات کارگری توأم می‌شد، می‌توانست بهانهٔ خوبی باشد جهت توجیه پیشروی نظامی بلشویک‌ها در «حمایت از کارگران انقلابی» قفقاز.

---

۶. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۴۷۵، ۱۸ ثور ۱۲۹۹ (۳۸ $\frac{۱۵}{۱۵}$).

۷. همان.

8. Walker, *op. cit.*, p. 288.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه بنگرید به: هراچیک سیمونیان، «واپسین تلاش: مذاکرات داشناک‌ها و بلشویک‌ها در ریگا، ۱۹۲۱» در قفقاز در تاریخ معاصر، پیشین، صص ۱۸۱ ـ ۱۵۴.

۹. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۵۵۹، ۲۵ ثور ۱۲۹۹ [۲۶ شعبان ۱۳۳۸] (۳۹ $\frac{۱۵}{۱۵}$).

مقاومت تفلیس

همزمان با تظاهرات برخی از گروه‌های بلشویک در ارمنستان و گرجستان، که به ویژه در تفلیس ابعاد نسبتاً گسترده‌ای یافته و جنبهٔ کودتا به خود گرفت، اورجونیکیدزه در ۳ مه / ۱۴ شعبان ۱۳۳۸، به مسکو تلگراف کرد که امیدوار است در عرض دو هفته در تفلیس مستقر گردد و به نیروهای تحت‌فرمان خود فرمان داد که از رود کورا گذشته و به سمت تفلیس پیشروی کنند[۱۰]، ولی دولت گرجستان که برای مقابله با این تحرکات آمادگی لازم را داشت، وارد کار شد. بنا به گزارش سرکنسولگری ایران در تفلیس، مقامات دولتی از چند روز پیش از روز اول مه در حالی که «... همه متوحش و تصور می‌کردند در روز مزبور که تعطیل عمومی در تمام گرجستان برپا و کلیهٔ عملجات و کارگران با یک حالت هیجانی در شهر و سایر نقاط به حرکت و گردش درخواهند آمد و در تحت‌تأثیر وضعیات باکو یقیناً در گرجستان نیز انقلاب برپا و حکومت ساوِت را اعلان خواهند کرد...» دست به کار شده و گذشته از تدابیر امنیتی لازم «... به وسیلهٔ نطق‌های مؤثره و مذاکرات با رؤسای احزاب و نمایندگان عملجات و کارگران، احساسات عمومی را تا یک درجه به طرفدارای حکومت حاضره و مخالفت با بلشویک‌ها به عنوان این که در صدد محو استقلال گرجستان هستند جلب و متوجه؛ از طرف دیگر قوای زیادی در شهر و نقاط لازمه تهیه کرده و در تمام گرجستان حکومت نظامی اعلان و یک کمیته دفاع ملی نیز در تحت ریاست شخص رئیس‌الوزرا تشکیل...» و نیروهایی را نیز در امتداد مرز گرجستان و آذربایجان مستقر کردند.[۱۱]

در مجموع، تظاهرات روز اول ماه مه که با شرکت تمامی دولتمردان گرجستان و بیشتر به صورت یک جشن ملی برگزار شد، با رخدادهای تندی روبرو نشد. فقط در این میان و «... در ضمن حرکت دسته‌جات و اتوموبیل‌های حامل نمایندگان قریب پنجاه ـ شصت‌نفر بالشویک که در دو اتومبیل بارکش سوار بودند یک‌مرتبه در میان جمعیت شروع به فریاد پاینده باد حکومت بالشویک و نطق‌هایی در این زمینه نموده و اتباه‌نامه‌های زیاد بین مردم منتشر کرده و خواسته بودند بلکه تولید انقلاب و هیجانی در اهالی بنمایند، ولی به هیچ‌وجه اظهارات و اقدامات آن‌ها مؤثر واقع نشده و بالعکس مردم همه اظهار تنفر نموده و به آن‌ها هجوم کرده بودند، حضرات که اوضاع را نامساعد دیده از اتوموبیل‌ها پایین جسته و خواسته بودند در میان مردم متفرق شوند، ولی پلیس به اعانت اهالی، جمعی از آن‌ها را دستگیر و به این وسیله

---

10. Pipes, *op. cit.*, p. 234 - 241.

۱۱. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۴۷۲، ۱۸ ثور ۱۲۹۹ [۱۹ شعبان ۱۳۳۸] ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۹).

غائله مرتفع شده بود...»[۱۲]

از سوی دیگر، در کنار این آشوب‌های داخلی، تجاوز نظامی بلشویک‌ها نیز آغاز شد و «اگرچه اقدامات حکومت گرجستان...» - به گزارش معززالدوله - «... خیلی درخشان و تجهیزات نیز از طرف اهالی با کمال میل و رضای خاطر استقبال شده و خیلی خوب پیشرفت نموده است مع‌هذا مردم مضطرب و به این که حکومت گرجستان بتواند در مقابل قوای بالشویک مقاومت نموده و از خود دفاع نماید اطمینان...» نداشتند.[۱۳] خوشبختانه با پیشآمد جنگ لهستان و شوروی در همین ایام، دامنهٔ درگیری‌های مرزی گرجستان ابعاد گسترده‌تری نیافت و لنین در ۵ مه / ۱۶ شعبان از اُورجونیکیدزه خواست که عملیات نظامی را متوقف کند و با گرجی‌ها وارد مذاکره شود.[۱۴]

ترک مخاصمه

بر اساس معاهده‌ای که در ۷ مه ۱۹۲۰ / ۱۸ شعبان ۱۳۳۸ میان گرجی‌ها و بلشویک‌ها منعقد شد، روسیه شوروی ضمن شناسایی رسمی استقلال گرجستان، متعهد شد که به هیچ‌وجه در امور داخلی گرجستان مداخله نکند و در مقابل گرجی‌ها نیز متعهد شدند که تمام واحدهای نظامی‌ای راکه ادعای حاکمیت بر روسیه داشتند - یعنی گروه‌های ضدانقلاب - را خلع سلاح کرده و تحت‌نظر قرار دهند.[۱۵]

«اگرچه گرجی‌ها از این واقعه خیلی مشعوف و به همین مناسبت یک‌روزِ تمام شهر را با بیرق‌های ملی تزیین و جشن گرفتند...» ولی همانگونه که سرکنسول ایران در ادامهٔ گزارش خود ازاین تحولات خاطرنشان ساخت، با تمامی این تفاصیل، امید و اطمینان چندانی در کار نبود؛ «... به هیچ‌وجه نمی‌توان به این مسئله اطمینان نمود و نمی‌شود باور کرد که بالشویک‌ها، گرجی‌ها را به حال خود باقی خواهند گذاشت. چیزی که عجالتاً بالشویک‌ها را به امضای یک همچون قراردادی وادار نموده حملات و تعرضات قشون لهستان است...» و به محض آن که «... با لهستان کار را یک طرفی کرده، بعد مقاصد خود را در گرجستان به موقع اجرا...» خواهند گذارد.[۱۶]

---

۱۲. همان.

۱۳. همان.

14. Sowietochowski, *op. cit.*, p. 186.

15. Kazemzadeh, op. cit., pp. 297 - 298.

۱۶. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۵۱۴، ۲۱ ثور ۱۲۹۹ [۱۱ مه ۱۹۲۰] (۱۵/۱۵ ۳۹).

با این حال چارهٔ دیگری نبود؛ روز ۲۶ مه / ۸ رمضان ۱۳۳۸ که «... مقارن با عید اعلان استقلال دولت گرجستان بود...» فرا رسید و «... عموم اهالی در هیجان شعف و خوشحالی بوده، دستجات شاگردان مدارس و غیره با بیرق‌های ملی گرجستان با آواز سرور و موزیک در خیابان‌های شهر در گردش بودند...» البته با این تفاوت که نظر به وضعیت فوق‌العادهٔ حاکم و استقرار اکثر واحدهای نظامی در مرزها در مراسم آن سال «... برخلاف سنهٔ ماضیه، دستجات نظامی کمتر دیده می‌شد...»[۱۷]. معززالدوله اگرچه به علت کسالت مزاج در این مراسم شرکت نداشت، ولی از سوی سرکنسولگری ایران بدین مناسبات پیام تبریک به دولت گرجستان تسلیم داشت.

۱۷. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۷۰۴، ۱۵ جوزا ۱۲۹۹ [۵ ژوئن ۱۹۲۰] ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۹).

فصل دهم

همسایهٔ جدید

تا مدت‌ها بعد از چیرگی بلشویک‌ها بر جمهوری آذربایجان، مقامات ایرانی اطلاعات دقیق و مستقیمی از این تحولات نداشتند؛ از میان نمایندگان اصلی ایران در آن‌حدود، سیدضیاءالدین طباطبایی ـ همانگونه که خاطرنشان گردید ـ در آستانهٔ حملهٔ ارتش سرخ راهی انزلی شده بود و ساعدالوزاره نیز برای آوردن عیال و اولاد خود به سوخومی ـ یکی از بندرهای گرجستان ـ رفته بود.[1] علاوه بر این، خطوط ارتباطی متعارفی چون پست و تلگراف که در مواقع عادی نیز غالباً درست کار نمی‌کرد، اینک به کلی مختل شده بود.[2]

گزارش‌های اولیه

نخستین اطلاع کم‌وبیش مستقیمی که از این تحولات به تهران رسید، گزارشی بود از فریدالسلطان کارگزار آستارا به قرار زیر: «... پنج روز است که حکومت آذربایجان تبدیل به حکومت مستقل بالشویک آذربایجان شده، به غیر از چند اوامر تلگرافی الدرم چنگیز، وزیر جنگ به حاکم و رئیس قشون لنکران از بادکوبه تا به حال هیچ خبری نرسیده است. کشتی‌ها تعطیل، مخابرات تلگرافی ممنوع، صاحب‌منصب‌های نظامی و دولتی استعمال سردوشی و نشان‌ها را ترک، در لنکران قومتیهٔ فوق‌العادهٔ انقلابی نظامی تشکیل و مشغول کار...»[3]

---

۱. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۵۱۵، ۲۱ ثور ۱۲۹۹ [۱۱ مه ۱۹۲۰] (۱۵/۱۵ ۳۸).

۲. در ۲۸ شعبان / ۱۷ مه؛ یعنی حدود سه‌هفته پس از سقوط باکو، اعتلاءالملک خلعتبری در تلگرافی به نصرت‌الدوله، در توضیح علل عدم‌توانایی دولت به اتخاذ تصمیم دربارهٔ قفقاز از این سخن به میان می‌آورد که «... روابط تلگرافی و پستی خیلی مشکل و بلکه مقطوع است.» (بدون سربرگ، شمارهٔ ۲۸۶، ۲۸ شعبان ۱۳۳۸.

۳. ادارهٔ تلگرافی، آستارا به طهران، شمارهٔ ۵، ۱۳ / ۱۴ ثور ۱۳۳۸ (۱۵/۱۱ ۳۸).

در واقع، گذشته از خبرهای کلی‌ای که از طریق خبرگزاری‌ها و جراید می‌رسید، نخستین گزارش جامعی که در این زمینه از طریق نمایندگی‌های سیاسی وزارت امور خارجه واصل شد، گزارشی بود به تاریخ ۱۸ ثور / ۱۶ شعبان ۱۳۳۸ از سرکنسولگری تفلیس که بر اساس نمرهٔ ثبت دفتر وزارت‌خانه، در ۲۹ صفر سال بعد به وزارت امور خارجه رسیده بود. در این گزارش که پیشتر در اشاره به مقدمات سقوط جمهوری آذربایجان به بخش‌هایی از آن اشاره شد، در ادامه، در توضیح تحولات بعدی باکو پس از ورود واحدهای نظامی سرخ به شهر، آمده است که نیروهای مزبور «... حکومت را منفصل و به روایتی توقیف و چند نفر کمیسر برای رسیدگی به امور در تحت حمایت و ریاست نریمان نریمانوف که یکی از معروفترین کمیسرهای بالشویک و در مسکو متصدی امور مسلمانان و کارهای مشرق‌زمین بوده است، تعیین نمودند. اسامی [سایر] کمیسرها از این‌قرار است: رئیس نریمانوف، کمیسر خارجه میرزا داوود حسینوف (از قراری که می‌گویند این شخص سرابی و از اهل ایران است)، موسی بیکوف، حمید سلطانوف، الیموف، علی حیدر قرایوف...»[۴]

معززالدوله در ادامهٔ این گزارش، و پس از اشاره به آن که هیئت مزبور موقتی و فقط تا تشکیل «مجلس نمایندگان و دهاقین و عملجات و سربازان و انتخاب کمیسرهای ملی مسئول رسیدگی به امور خواهند بود...» خاطرنشان ساخت که تا دو روز بعد از این دگرگونی‌ها، اوضاع باکو آرام بود ولی ناگهان ارتباط تلفنی و تلگرافی موجود میان باکو و تفلیس قطع و اخبار موثق جای خود را به حدس و گمان و شایعه می‌دهد. و در این میان ـ بنا به نوشته‌ی معززالدوله ـ «... آن‌چه معلوم می‌شود و در جراید هم درج شده بود، نقشه بالشویک‌ها این است که ارمنستان و حدود نخجوان را در تحت تصرف خود آورده و بعد به آذربایجان ایران رخنه کرده و از آن راه خود را به ارضروم رسانیده و با قوای مصطفی کمال‌پاشا متصل شوند؛ زیرا می‌گویند به موجب قراردادی که در ارضروم بین نمایندگان بالشویک روسیه و نمایندگان کمونیست‌های آذربایجان قفقاز و مصطفی کمال‌پاشا منعقد گردیده، این سه قوه با هم ائتلاف نموده و متعهد شده‌اند که به اتفاق یکدیگر برای انقلاب آسیا و هندوستان و مخالفت با متفقین، اقدامات نمایند. از قرار مذکور نوری‌پاشا و خلیل‌پاشا و کاظم‌بیک و کوچک‌طلعت و جمعی دیگر از ژنرال‌ها و صاحب‌منصبان عثمانی و بلکه یک‌عده هم عسکر عثمانی در میان قوای بالشویک که به بادکوبه آمده‌اند، می‌باشند. بیش از این فعلاً اخباری در دست نیست...»[۵]

---

۴. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۴۷۳، ۱۸ ثور [۱۹ شعبان] ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۸).
۵. همان.

روابط منقطع

در بخش‌های پیشین این بررسی، همانگونه که در اشاره به تحولات ناشی از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و فعالیت‌های براوین، نخستین نمایندهٔ روسیهٔ بلشویکی در ایران خاطرنشان گشت، نخستین تجربهٔ ایران از مواجهه با پدیدهٔ بلشویسم، تجربهٔ چندان روشنی نبود؛ تا جایی که به روابط تهران و پتروگراد مربوط می‌شد، با توجه به بیانیه‌های پی‌درپیِ که در نفی معاهدات ظالمانه و تحمیلات جابرانهٔ روسیهٔ تزاری در قبال ایران صادر می‌شد، دورنمای این مناسبات مثبت و امیدوارکننده می‌نمود، ولی مناسباتی که در سطح محلی و منطقه‌ای جریان داشت؛ یعنی فعالیت‌های انقلابی و تحریک‌آمیز بلشویک‌ها در میان ایرانیان، از یک روی دیگر این سکه خبر می‌داد که چندان هم موجب دلگرمی نبود.

به هر حال با سقوط شورای بلشویکی باکو و همچنین احضار براوین به مسکو در ژوئن ۱۹۱۸ / رمضان ۱۳۳۶، و از آن مهمتر با پیشآمد جنگ‌های داخلی روسیه که حوزهٔ اقتدار بلشویک‌ها را به منطقهٔ محدودی در اطراف مسکو و پتروگراد منحصر ساخت، برای مدتی بلشویسم به عنوان یک عامل مؤثر در مناسبات خارجی ایران اهمیت خود را از دست داد. در واقع تنها از اواخر مه ۱۹۱۹ / اوایل رمضان ۱۳۳۷ بود که با فروپاشی واحدهای ضدانقلاب روس، بلشویک‌ها از نو در اطراف مرزهای شمال ایران مستقر شده و لزوم اتخاذ مواضعی در قبال این دگرگونی عمده، به عنوان یکی از اولویت‌های عاجل سیاست خارجی ایران مطرح گردید.

در این زمینه هنوز هم ابتکار عمل با روس‌ها بود که در تابستان ۱۹۱۸ / تابستان ۱۳۳۶ با اعزام کولومیتسُف، که پیش از این نیز در کمیتهٔ سالدات‌های انزلی فعالیت داشت، به ایران، در صدد توسعهٔ مناسبات سیاسی ـ یا به عبارت دقیق‌تر توسعهٔ دامنهٔ تبلیغات و تحریکات کمونیستی ـ برآمد. تلاش‌های کولومیتسُف در این عرصه، به دلیل عدم‌شناسایی رسمی دولت از وی به عنوان نمایندهٔ شوروی از یک‌سو و همچنین خصومت فزایندهٔ روس‌های سفید نسبت به او از سوی دیگر، به درازا نکشید و وی در نوامبر ۱۹۱۸ / صفر ۱۳۳۷ به ترک ایران وادار شد. تلاش بعدی روس‌ها برای اعزام دوبارهٔ کولومیتسُف به ایران با تهیه و تدارک و بیشتری توأم شد. زیرا در ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ / ۲۷ رمضان ۱۳۳۷؛ یعنی حدود سه‌هفته پیش از آن که کمیسریای امور خارجهٔ شوروی بار دیگر کولومیتسُف را به نمایندگی در ایران مأمور کند[6]، کمیساریای امور خارجه با صدور پیامی به وثوق‌الدوله که احتمالاً

---

6. Volodarsky, *op. cit.*, pp. 20 - 24.

می‌بایست زمینه‌ساز دورِ جدید فعالیت‌های کولومیتسُف گردد، بار دیگر ضمن تأکید بر اصول مندرج در بیانیهٔ ۱۴ نوامبر ۱۹۱۸ تروتسکی به شارژدافر سفارت ایران در پتروگراد، خواهان استقرار مناسبات سیاسی بین دو کشور شده بود. ولی تا جایی که اطلاع در دست است، نه‌فقط مقامات دولتی به این پیام که ظاهراً از طریق لنکران به ایران مخابره شده بود[۷] پاسخی ندادند، بلکه با کشته‌شدن کولومیتسُف به دست روس‌های سفید به محض پیاده‌شدن در ایران نیز این سعی و تلاش دوباره به کلی بی‌نتیجه ماند.[۸] تا این که با استقرار بلشویک‌ها در امتداد مرزهای ایران، این امر صورتی اجتناب‌ناپذیر یافت.

اگرچه این موضوع خود را نخست در بخش‌های شمالی خراسان نشان داد که در فاصلهٔ مه ۱۹۱۹ تا فوریهٔ ۱۹۲۰ / از شعبان ۱۳۳۷ تا جمادی‌الاول ۱۳۳۸ به اشغال واحدهای نظامی ارتش سرخ درآمد و مواضعی که دولت و به ویژه شخص قوام‌السلطنه، والی وقت خراسان در قبال آن اتخاذ کردند، در شکل‌گیری روابط آتی ایران و شوروی نقش تعیین‌کننده‌ای برجای گذاشت، ولی نظر به موضوع اصلی این بررسی ـ مناسبات ایران و قفقاز ـ و همچنین حضور به‌مراتب قوی‌تر بلشویک‌ها در قفقاز ـ در مقایسه با حضور آن‌ها در آسیای میانه در آن مقطع ـ از لحاظ تأثیری که بر روابط خارجی ایران برجای نهاد، این بحث را از قفقاز، و از دوره‌ای پی می‌گیریم که با فروپاشی حاکمیت قوای ژنرال دنیکین بر شمال قفقاز، نخستین ارتباط‌های سیاسی ایران و روسیهٔ شوروی در این دورهٔ جدید شکل گرفت.

دیدار در ولادی‌قفقاز

چندروزی بعد از استقرار بلشویک‌ها در ولادی‌قفقاز و اعلان حکومت بلشویکی در آن حدود، کمیسر جدید شوروی در آنجا در واکنش به یادداشت «شورای کنسول‌های خارجه»

---

۷. برای آگاهی از متن این بیانیه بنگرید به: [بدون سربرگ]، وزارت امور خارجهٔ دولت روسیه، نمرهٔ ۱۷۸۷، ۲۶ ایون ۱۹۱۹ خطاب به «رئیس‌الوزرای دولت عِلّیهٔ ایران» به امضای «کومیسر ملی امور خارجهٔ جمهوریت اشتراکی اتحاد شوروی روسیه»

نحوهٔ ایصال این مراسله به وزارت امور خارجه روشن نیست، ولی وثوق‌الدوله، بعدها در اشاره به آن خاطرنشان ساخت که «... این یادداشت سال گذشته به وسیلهٔ قونسول لنکران به دولت رسید...» (پیش‌نویس نامهٔ وثوق‌الدوله» نصرت‌الدوله، شمارهٔ ۳۰۳، ۱۱ رمضان [۱۳۳۸] م.) در یکی از منابع آمده است که این نامه توسط کولومیتسُف به دولت تسلیم شد؛ که نمی‌تواند اطلاع صحیحی باشد.

Nasrollah Seifpour Fatemi, *Diplomatic History of Persia*, 1919 - 1923, *Anglo-Russiun Power Politics in Iran*, Russell F.Moore Co. New York, 1952, p. 139.

۸. برای آگاهی بیشتر از چگونگی کشته شدن کولومیتسُف بنگرید به: فعالیت‌های کمونیستی در دورهٔ رضاشاه (به کوشش کاوه بیات)، تهران، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، صص ۱۶ ـ ۱۳.

مبنی بر لزوم رعایت حقوق و امتیازات اتباع خارجه، به دیدار نصرت‌الوزاره، که ریاست شورای مزبور را عهده‌دار بود، آمد و ضمن تصدیق «صحت و حقانیت» این یادداشت «... اظهار داشت که تا آخرین دقیقه که در خدمت باشد، در انجام تقاضاهای این قونسولگری دریغ نخواهد نمود...» بنا به گزارش نصرت‌الوزاره این «همراهی و مساعدت» تا اواسط رجب / اوایل آوریل ۱۹۲۰ که کمیسر مزبور معزول و شخص دیگری به جایش منصوب شد، ادامه یافت.[۹]

در این‌هنگام «... یک‌نفر کامیسار گرجی موسوم به ارجونیکیدزه که دارای مقام بالاتری است، ورود نمود و فوراً امر به توقیف و حبس قونسول و یک‌نفر دپوتات ـ [نماینده] ـ گرجستان داد...» نصرت‌الوزاره «... به مناسبت سمت ریاست شورای قونسول‌ها و خصوصاً تقاضای رسمی نایب قونسولگری گرجستان و گرجی‌های شهر در این باب ملاقاتی با کامیسار جدیدالورود نمود». ارجونیکیدزه که به نظر نصرت‌الوزاره «شخصی باهوش، زیرک، فعال» به نظر می‌آمد، فوراً وی را پذیرفته و «... فوق‌العاده خوب پذیرایی کرده و از این که به واسطهٔ کثرت امور نتوانسته قبلاً به قونسولگری بیاید، عذرخواهی نمود...»[۱۰]

اورجونیکیدزه در پاسخ به خواستهٔ اصلی نصرت‌الوزاره که رفع بازداشت از دکتر ماچابلی و یک گرجی دیگر ـ نمایندگان سیاسی گرجستان در دستگاه دنیکین ـ بود، خاطرنشان ساخت که «... بر حسب امر مؤکد رئیس کلی که در مسکو دارد جز قونسول دولت عِلّیهٔ ایران هیچ نماینده‌ای را به رسمیت نشناخته و درب تمام قونسولگری‌های خارجه را به استثنای ایران مهر و موم خواهد نمود و لهذا باید آن‌ها تمام اختیارات خود را به قونسول ایران تفویض نمایند...». وی در باب بازداشت نمایندگان گرجستان نیز خاطرنشان ساخت، این موضوع به آن دسته از بلشویک‌هایی مربوط می‌شود که به دستور دولت گرجستان در تفلیس بازداشت شده بودند و باید آن‌ها «... عاجلاً مستخلص و در سرحد؛ یعنی درهٔ داریال، به مأمورین حکومت ولادقفقاز تسلیم شوند والّا تمام دارایی گرجی‌های مقیمین ولادقفقاز و سایر نقاط را ضبط، و خودشان را هم اذیت خواهند نمود. ولی عجالتاً امر و اجازهٔ به طرفیت با گرجستان ندارند...»[۱۱]

اورجونیکیدزه ضمن موافقت با تقاضای نصرت‌الوزاره مبنی بر انتقال گرجی‌های

---

۹. سواد راپرت کنسولگری ولادقفقاز، درکنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۱۶۱، ۱۸ رجب ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۹).
۱۰. همان.
۱۱. همان.

بازداشتی از «محبس دولتی به اداره‌ی کل کومونیسم که در مهمانخانهٔ پاریس ترتیب داده شده است... [تا] تحت‌الحفظ تا تحصیل نتیجه، محترمانه نگهدارند...» از وی خواست که توسط سرکنسولگری ایران در تفلیس برای رفع توقیف از بالشویک‌های آن‌حدود اقدام کند. نصرت‌الوزاره، ضمن ارسال این گزارش به سرکنسولگری و خاطرنشان ساختن آن‌که احتمال دارد که در این چندروز، در این‌باب از طریق تلگراف با معزالدوله وارد مذاکره شود، خاطرنشان ساخت «... البته چنانچه از طرف آن مقام منیع درین باره اقدام شده و محبوسین مستخلص شوند، فوق‌العاده در آتیه اسباب رفاهیت اتباع و مساعدت کامیسارها با مأمورین دولت عِلّیه خواهد گردید...»[۱۲]

موقعیت ایران

یکی از نکاتی که اورجونیکیدزه در این دیدار مطرح کرد و نصرت‌الوزاره نیز ظاهراً نظر به اهمیت موضوع، آن را در یک گزارش علی‌حده منعکس ساخت، نظر صریحی بود در باب خط‌مشی آتی بلشویک‌ها در قبال مستملکات سابق روسیه و مواضعی که در قبال ایران داشتند؛ وی ضمن اشاره به «غیرقابل تقسیم»بودن روسیه و برنامه‌های بلشویک‌ها برای آن که «در تمام قطعات مملکت روسیه دولت عظیم بزرگی درست [و بر اساس] قواعد و قوانین کامونیسم و ساوتسکی ولایت تشکیل دهند...» خاطرنشان ساخت که آن‌ها «... به هیچ‌وجه تشبثاتی راکه دشمنان ما بر علیه سیاست روسیه و عقیدهٔ بالشویسم ایجاد نموده‌اند، نشناخته و استقلالی برای گرجستان و ارمنستان و فنلاند و پولنی [لهستان یا «لتونی»؟] و سیبر و آذربایجان قفقاز و غیره قائل نبوده و نخواهیم بود و تمام این مسائل باید در اوجودنی سامرانی، مجلس بزرگ روسیه تصفیه شود...»[۱۳]

در ادامه اورجونیکیدزه، ضمن اظهار این مطلب که «ما ایران را یک دولتِ آزادِ مستقل و دوست خود شمرده و سعی خواهیم نمود که تمام وسایل رفاهیت اتباع او را فراهم و از دخالت‌های خارجه در مملکت... ممانعت شود...» خاطرنشان ساخت که آن‌ها «... از رویهٔ پسندیدهٔ بی‌طرفی حقیقی و صمیمی و عاقلانه‌ای که دولت عِلّیه... در این جنگ عمومی و پیشآمدهای مختلفهٔ روسیه اتخاذ نموده، فوق‌العاده ممنون و متشکر بوده، این پولتیک سالمانه را تمجید و تحسین کرده...» و یقین داشت که در آینده‌ای نه‌چندان دور «... ایران

---

۱۲. همان.

۱۳. سواد راپرت کنسولگری ولادقفقاز، در کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۱۶۲، ۱۸ رجب ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۹).

دولت آزاد قوی مستقل مقتدری شده و دست تجاوز خارجیان را از مملکت مقدس خود کوتاه خواهد نمود...»[۱۴]

در این‌میان، تلاش‌های نمایندگان سیاسی ایران در ولادی‌قفقاز و تفلیس برای تسهیل رهایی بلشویک‌های بازداشتی در گرجستان، و بر همین اساس، گرجی‌هایی که متقابلاً در ولادی‌قفقاز بازداشت شده بودند، ادامه یافت. ظاهراً نخستین اقدام گرجی‌ها آن بود که عزل دکتر ماچابلی را از مقام کنسولی اعلام دارند و این موجب آن شد که اورجونیکیدزه دستور محاکمه و حکم اعدام آن دو را صادر کند. در نتیجهٔ این اقدام بر تلاش‌های نصرت‌الوزاره برای رهایی آن دو افزوده شد.[۱۵]

اگرچه با پیشآمد حوادث مهمتری چون لشکرکشی بلشویک‌ها به جمهوری آذربایجان، نتیجهٔ نهایی این وساطت روشن نشد، ولی آخرین خبری که از این اقدامات به دست آمد، کسب وعدهٔ صریح گرجی‌ها بود مبنی بر آزادی بلشویک‌های مورد بحث. وزیر امور خارجهٔ گرجستان در پاسخ به تلاش‌های معزالدوله اظهار داشت که «... محبوسین بالشویک را آزاد و روانه‌ی ولادقفقاز می‌نمایند و این که تاکنون آن‌ها را در توقیف نگاهداشته‌اند برای این بود که ولادقفقاز در دست دنیکین، و اعزام آن‌ها از این راه خطرناک بوده است...»[۱۶]

با آن که ماجرای ولادی‌قفقاز را یکی از نخستین نقاط تماس مستقیم و معارفهٔ ایران و روسیه‌ی شوروی می‌توان به شمار آورد، ولی گزارش‌های واصله از این امر بسیار دیرتر از آن به وزارت امور خارجه رسید که ـ اگر هم می‌توانست تأثیرگذار باشد ـ بتواند بر نحوهٔ نگرش تهران نسبت به شوروی تأثیر گذارد.[۱۷] عوامل مؤثر در واداشتن ایران به لزوم پذیرش واقعیت روسیهٔ شوروی به عنوان یک همسایهٔ نیرومند و ناشناخته، در آینده‌ای نه‌چندان دور، یکی در گزارش‌های واصله از تحولات خراسان ریشه داشت، و یکی نیز در گزارش‌های واصله از باکو.

تأکید بیش از پیش

سیدضیاءالدین طباطبایی از همان مراحل نخست استقرار در باکو در فکر آن بود که به نحوی

---

۱۴. همان.

۱۵. سواد راپرت کنسولگری ولادقفقاز، درکنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۱۸۴، ۲۲ رجب ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۹).

۱۶. سواد راپرت کنسولگری ولادقفقاز، درکنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۳۸۳، ۸ ثور ۱۲۹۹ [۲۸ آوریل ۱۹۲۰] ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۹).

۱۷. برای مثال به گزارش کنسولگری ولادقفقاز اشاره کرد در باب مندرجات روزنامهٔ کمونیست (۲۶ ژوئن ۱۹۲۰ / ۸ رمضان ۱۳۳۸) که ضمن مراسلهٔ شمارهٔ ۱۴۷۹، ۱ میزان [۹ محرم] ۱۳۳۹ کنسولگری تفلیس ارسال و در ۲۴ صفر ثبت دفتر وزارت امور خارجه شد ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۹).

از انحاء زمینه‌های ارتباط میان ایران و بلشویک‌ها را فراهم کند و به همین‌جهت در خلال مذاکراتی که در اواسط دسامبر ۱۹۱۹ / اواخر ربیع‌الاول ۱۳۳۸، با ماژور ادموندز داشت ـ احتمالاً با درنظرداشتن ماجرای کولومیتسُف در تابستان همان‌سال ـ بحث احتمالِ ورود سفیر بلشویک‌ها به ایران را مطرح کرد و با طرح «دلایل و برهان» به وی گفت «... در صورتی که چنین نماینده بیاید صلاح دولت ایران نیست که انگلیسی‌ها مشارالیه را توقیف یا تبعید نمایند...»[18] اگرچه سیدضیاءالدین در ادامهٔ این گزارش از واکنش ماژور ادموندز نسبت به این بحث سخنی به میان نمی‌آورد ولی چنان که در ادامهٔ این بررسی نیز خاطرنشان خواهد شد، انگلیسی‌ها تا به آخر با موضوع مذاکرات ایران و روسیهٔ شوروی مخالف بودند.

در این دوره اندیشهٔ لزوم مذاکره با بلشویک‌ها فقط به حوزهٔ باکو محدود و منحصر نبود، ظاهراً در اواخر فوریه / اوایل جمادی‌الثانی، نصرت‌الدوله نیز به وثوق‌الدوله پیشنهاد کرده بود که ایران به نحوی با بلشویک‌ها وارد مذاکره شود و در پاسخ به همین موضوع بود که وثوق‌الدوله در ۹ مارس / ۱۸ جمادی‌الثانی، ضمن اشاره به فقدان «اتصالات»، از او خواست که در صورت فراهم‌بودن وسایل لازم در اروپا «... خودِ حضرت والا اقدامی که مقتضی می‌دانید، بفرمایید...». علاوه بر این موافقت اصولی، وثوق‌الدوله خاطرنشان ساخت که اگر «مذاکراتی شروع بشود و از رفتار دولت ایران نسبت به مبلغین خودشان شکایت کنند، باید عذرهای لازمه راجع به موقعیت ایران و لزوم موافقت با انگلستان، ملاحظات معلومه و بالاخره استناد [به] معاملات غیردوستانه به اسم قزاق‌هایی که در تحت فرماندهی صاحب‌منصبان ضدبلشویک روسی بودند، اقامه شود.»[19]

ظاهراً در این‌میان از طرف سیدضیاءالدین طباطبایی نیز گزارش‌هایی رسیده بود مبنی بر «تمایل قطعی» دول اروپایی برای افتتاح روابط تجارتی با روسیه و این امر ـ در کنار گزارش‌های مشابه دیگر ـ وثوق‌الدوله را بر آن داشت که امکان انتخاب و اعزام هیئتی را برای مذاکره با روسیهٔ شوروی به صورت جدّی مورد مطالعه قرار دهد.[20] وثوق‌الدوله در تلگراف دیگری که در همان‌روز و در پی مراسلهٔ پیشین برای نصرت‌الدوله ارسال داشت، ضمن بیان مشکلات جاری ایران در حدود خراسان و تهدیدات بلشویک‌ها، باز هم از سهل‌انگاری انگلیسی‌ها در لزوم مقابلهٔ نظامی با این تحرکات سخن به میان آورد و این که «...

---

۱۸. هیئت اعزامیه، شمارهٔ ۳۱، ۱ جدی ۱۲۹۸ [۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۳۸] ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ؟).

۱۹. وثوق‌الدوله به نصرت‌الدوله، شمارهٔ ۱۲۰، ۹ مارس ۱۹۲۰ [۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۳۸]، اسناد نصرت‌الدوله، صص ۲۳۹ ـ ۲۳۸.

۲۰. وثوق‌الدوله به نصرت‌الدوله، شمارهٔ ۱۲۶، ۲۵ مارس ۱۹۲۰ [۴ رجب ۱۳۳۸]، همان، ص ۲۴۱.

دوستی ایران و انگلستان بیشتر بر... خصومت بلشویک‌ها افزوده است...». اینک برای او کاملاً روشن بود که انگلیسی‌ها «... باک ندارند یک‌دفعه هم ایران پایمال بلشویک بشود...» و در خاتمه افزود «... کاش... این مطلب را زودتر حس کرده بودم.»[۲۱]

کنکاش با مقامات انگلیسی

بر اساس چنین ملاحظاتی بود که وثوق‌الدوله تصمیم گرفت در کنار اقداماتی که خود مستقلاً برای ایجاد ارتباط با بلشویک‌ها در پیش گرفت، نظر مقامات انگلیسی را نیز در این باب جویا شود. در ۵ آوریل / ۱۶ رجب، منصورالملک، رئیس ادارهٔ انگلستان وزارت امور خارجه در دیداری از سر پرسی کاکس، گزارش‌های واصله از نصرت‌الدوله و همچنین سیدضیاءالدین طباطبایی را مبنی بر لزوم فتح باب مذاکره با بلشویک‌ها، با وی به بحث گذاشت. آن دو بر این باور بودند که دولت ایران می‌بایست، ضمن آن که عذر نمایندگان سیاسی روسیهٔ تزاری را از تهران می‌خواست، به سران بلشویک تفهیم کند که از جانب ایران خطری متوجه آن‌ها نیست. به عبارت دیگر، می‌بایست «صریحاً به آن‌ها خاطرنشان شود، به شرطی که از تجاوز و حمله به خاک ایران خودداری کنند دولت ایران نیز متقابلاً آماده است تعهد رسمی بدهد که هیچ‌گونه خیال حمله یا تجاوز به خاک روسیه را ندارد...».[۲۲] خودِ وثوق‌الدوله نیز بر این اعتقاد بود که «... شاید سیاست عاقلانه برای ایران این باشد که یک هیئت نمایندگی یا یک فرستادهٔ مخصوص... پیش رهبران شوروی بفرستد...»[۲۳]

از سوی دیگر، نصرت‌الدوله نیز در دیداری که در ۸ آوریل / ۱۹ رجب ۱۳۳۸ از لرد کرزن داشت، همین موضوع، یعنی لزوم برقراری روابط مستقیم سیاسی با مسکو، را مطرح ساخت که با واکنش تندِ کرزن روبرو شد. کرزن صریحاً اظهار داشت اگر مقصود نصرت‌الدوله از طرح این مضامین آن است که «... حکومت ایران خیال دارد نمایندگانی به مسکو یا شهرهای دیگر روسیه بفرستد و روابط سیاسی با حکومت شوروی برقرار کند، در آن‌صورت بهتر است بدانند که من نمی‌توانم، و امکان ندارد دربارهٔ آن نظر مساعد ابراز کنم. و اگر حکومت ایران بخواهد چنین سیاستی را اجرا و روابط رسمی سیاسی با بالشویک‌ها برقرار کند، در آن‌صورت مسئولیت و عواقب آن را نیز باید پذیرا گردد.»[۲۴]

---

۲۱. وثوق‌الدوله به نصرت‌الدوله، شمارهٔ ۱۲۷، ۲۵ مارس ۱۹۲۰ [۴ رجب ۱۳۳۸]، همان، ص ۲۴۳.

۲۲. کاکس به کرزن، ۵ آوریل ۱۹۲۰، اسناد محرمانه، ج ۲، صص ۶۰ ـ ۵۹.

۲۳. همان.

۲۴. کرزن به کاکس، ۱۰ آوریل ۱۹۲۰، همان، ص ۶۸.

این مباحث در حالی جریان داشت که دو روزِ پیش ازآن نصرت‌الدوله در بیانیه‌ای که در روزنامهٔ تایمز منتشر ساخت، پس از اشاره به مظالم پیشین روسیهٔ تزاری، اظهار داشت «... فراموش نکنیم که حکومت بالشویکی روسیه اندکی پس از روی‌کارآمدن با یک روح دوستی و همدردی به ایران نزدیک شد و رسماً تأیید کرد که تصمیم دارد کلیهٔ پیمان‌ها، قراردادها، و انواع و اقسام امتیازات روسیه را که به مصالح ملت ایران لطمه می‌زند، همه را باطل و کان‌لم‌یکن اعلان کند...» و در ادامه، و در اشاره به مباحثی که در زمینهٔ لزوم تجدیدرابطه جریان داشت، افزود «... حال اگر در انتخاب سیاستی جدید از جانب ایران نسبت به رژیم انقلابی روسیه تأخیر شده، این تأخیر صرفاً ناشی از ابهام و بلاتکلیفی وضع خودِ روسیه بوده است...»[۲۵]

لرد کرزن در گزارشی که از این دیدار و مذاکراتش با نصرت‌الدوله برای کاکس ارسال داشت، مخالفت خود را با این طرح و به‌خصوص و تأسف خود را از تلاش‌های جاری ایران که «... اتصالاً به این در و آن در می‌زند تا با کشورهای مختلف جهان پیمان‌های اتحاد یا قراردادهای اقتصادی ببندد...» ابراز داشت آن‌هم درست در موقعی که به تعبیر لرد کرزن «... شروع کرده است از ثمرات قرارداد اخیر ایران و انگلستان بهره‌مند شود...»[۲۶]

«ثمرات قرارداد»

اگرچه وثوق‌الدوله در ملاقاتی که متعاقب این تحولات با سر پرسی‌کاکس داشت، خاطرنشان کرد که «... چنین فکر یا نقشه‌ای در کار نبوده که عهدنامه‌ای با حکومت شوروی منعقد گردد...» و از وی خواست که به کرزن اطمینان دهد که «... در آتیه نیز هرگز بی‌جلبِ رضایت و توافق قبلی انگلستان اقدامی در این باره... صورت نخواهد گرفت...»[۲۷] ولی در ادامهٔ این خط‌مشی که تحولات ناشی از فروپاشی جمهوری آذربایجان،لزوم و ضرورت آن را دوچندان کرده بود، چندی بعد، در اوایل مه / اواسط شعبان از طریق کلنل کاظم‌خان سیاح نمایندهٔوزارت جنگ در هیئت اعزامیه پیامی را به فرماندهٔ کشتی «روزا لوکزامبورگ» که در بندر باکو پهلو گرفته بود، تسلیم کرد تا آن را از طریق تلفنگرام به مقامات مسکو مخابره کند. در این پیام آمادگی ایران برای تجدید روابط پستی و تلگرافی با روسیه، اعاده و افزایش مبادلات تجاری

۲۵. کرزن به کاکس، ۱۱ آوریل ۱۹۲۰، همان، ص ۷۱.
۲۶. همان.
۲۷. کاکس به کرزن، ۱۴ آوریل ۱۹۲۰، همان، ص ۷۳.

ایران و روسیه، و انعقاد قرارداد با جمهوری‌های شوروی آذربایجان و روسیه اعلان شده بود.[۲۸] حتی در ادامهٔ این بحث در شمارهٔ ۲۳ ثور روزنامهٔ رهنما از سفر کلنل کاظم‌خان به آستارا و مذاکرات تلگرافی وی با سیدضیاءالدین طباطبایی در چهار روز پیش گزارش شده بود و این که در پی تقدیم گزارش این مذاکرات به وثوق‌الدوله، وی تلگراف‌هایی را به باکو ارسال داشته بود. در ادامهٔ همین گزارش که در اسناد وزارت امور خارجه سندی دال بر تأیید آن ملاحظه نشد، آمده بود که هیئت اعزامیهٔ ایران حکومت جدید باکو را به رسمیت شناخته و در مقابل تبریک کتبی خود پاسخی هم دریافت داشته بود. حتی چندی بعد ـ در ۲۸ ثور ـ باز هم روزنامهٔ رهنما خاطرنشان ساخت که براساس اخبار غیررسمی واصله «... از طرف مأمورین سویت روسیه اظهار شده است که اگر دولت ایران کشتی‌های اعزامی به بندر انزلی را توقیف ننماید ممکن است که کشتی‌های تجارتی حمل مال‌التجاره روسیه به ایران کرده و از ایران هم مواد اولیه که ضرورت دارد برای روسیه حمل گردد» ولی، همانگونه که تجربهٔ بلشویسم در دیگر صفحات قفقاز نشان داده بود، سیاست خارجی شوروی صرفاً به حوزهٔ فعالیت‌های دیپلماتیک یا تجارتی محدود نمی‌شد، و مراجع نظامی نیز در این زمینه نقش مهم و تعیین کننده‌ای داشتند؛ کشتی‌هایی که مآلاً در انزلی پهلو گرفتند، تجاری نبودند. تجاوز نظامی ناوگان سرخ به حوزهٔ انزلی و غازیان در سحرگاه ۱۸ مه ۱۹۲۰ / ۲۹ شعبان ۱۳۳۸ به بهانهٔ ضبط ناوگان دریایی و تسلیحات سپاه داوطلب در آن حدود، و اشغال آن نواحی، نخستین واکنش روس‌ها در قبال این تحولات بود.

در ادامهٔ مباحث پیشین پیرامون تلاش‌های نافرجام ایران برای تأسیس یک نیروی دریایی در دریای خزر و نگرانی‌های ایران از حضور فعال مایشاء بریتانیا در این حوزه، علیقلی‌خان مشاورالممالک که در اواخر زمستان ۱۳۳۸ / ۱۹۲۰ به سفارت ایران در استانبول تعیین شده بود، در ۲۸ رجب / ۱۷ آوریل به وزارت امور خارجه گزارش داد که در خلال دیداری که آدمیرال رُبِک، کمیسونر عالی انگلستان در استانبول از او به عمل آورد، از احتمال تجاوز نظامی بلشویک‌ها به نقاط شمالی ایران سخن به میان آمده بود و وی فرصت را مغتنم دانسته، و بر لزوم حمایت نظامی بریتانیا از ایران تأکید کرده بود.[۲۹] از گزارش مشاورالممالک چنین به نظر می‌آید که اصولاً هدف آدمیرال رُبک از این دیدار، بیش از آن که بحث و فحص توانایی دفاعی ایران باشد، کسب اطلاع از نظر ایران در باب پناهندگی احتمالی ناوگان

---

28. Volodarsky, *op. cit.*, pp. 33 - 34.

۲۹. سفارت استانبول، شمارهٔ ۱۲۸۶، ۲۸ رجب ۱۳۳۸ ($\frac{۱۴}{۴}$ ۳۸).

دنیکین به بندرهای شمالی ایران بود. وی به مشاورالممالک گفته بود «... مسئله‌ای که امروز مشکل شده مسئلهٔ کشتی‌هایی است که در بحر خزر جزو قوای دنیکین بوده و بعد از انحلال قوای دنیکین از دولت انگلستان تقاضا شد که این چند فروند کشتی در تحت بیرق انگلستان در یکی از بنادر متوقف باشند، ولی دولت انگلستان راضی نشد که بیرق انگلستان در این کشتی‌ها کشیده شود...» و مایل بود بداند که آیا «... ممکن است این کشتی‌ها در بنادر ایران پناهنده شوند...» یا خیر؟ اگرچه مشاورالممالک در پاسخ خاطرنشان ساخته بود که «... در این مسئله باید نظریات دولت ایران را در طهران دانست...» ولی به نظر شخصی او «... پناهنده‌شدن این کشتی‌ها در بنادر ایران مستلزم داشتن قوای کافی... [بود]... که در موقع تهاجم بلشویک‌ها بتوان مدافعه نمود.» که آن را نیز ایران نداشت.[۳۰]

در این دوره مقامات ایران بیشتر از بابت تحولاتی نگران بودند که در مرزهای شمال‌غرب کشور جریان داشت؛ کما این که در یکی از نخستین گزارش‌های جامعی که بعد از چیرگی بلشویک‌ها بر جمهوری آذربایجان، از سوی سر کنسولگری تفلیس به طهران رسید از این سخن به میان آمده بود که گویا «... نقشهٔ بالشویک‌ها این است که ارمنستان و حدود نخجوان را در تحت تصرف خود درآورده و بعد به آذربایجان ایران رخنه کرده، و از آن راه خود را به ارضروم رسانیده و با قوای مصطفی کمال‌پاشا متصل شود...» زیرا شایع بود که قرار است «... این سه قوه با هم ائتلاف نموده و متعهد شده‌اند که به اتفاق یکدیگر برای انقلاب آسیا و هندوستان و مخالفت با متفقین اقدامات نمایند...»[۳۱]

ولی با اشغال انزلی در سحرگاه ۱۸ مه / ۲۹ شعبان ۱۳۳۸، عملیات تهاجمی بلشویک‌ها از جایی شروع شد که انتظارش نمی‌رفت.

---

۳۰. همان. کشتی‌های جنگی ناوگان دنیکین که از اواخر زمستان با نیروهای انگلیسیِ مستقر در انزلی مانورهای مشترک نیز برگذار می‌کردند (رهنما، ۲۱ حوت ۱۲۹۸)، از اوایل بهار به تدریج در انزلی پهلو گرفته و اسلحهٔ خود را تسلیم کردند. (همان، ۳۱ حمل). براساس یکی از آخرین گزارش‌های موجود در این زمینه تا اوایل اردیبهشت / اواخر آوریل، ۹ فروند کشتی در انزلی پهلو گرفته و قرار بود که ۴ فروند دیگر نیز بدان‌ها ملحق گردد. (رهنما، ۷ ثور ۱۲۹۹).

۳۱. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۴۷۳، ۱۸ ثور [۱۹ شعبان ۱۳۳۸] ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۹).
برای آگاهی از تأثیر چنین گزارش‌هایی بر دیدگاه کلی تهران نسبت به تحولات منطقه بنگرید به: تلگراف ۱۹ مه ۱۹۲۰ [۲۹ شعبان ۱۳۳۸] وثوق‌الدوله به نصرت‌الدوله، اسناد نصرت‌الدوله، صص ۲۸۰ ـ ۲۷۹.

بخش چهارم

نظم نوین

فصل اول

بلشویک‌ها

تحولات حاصل از اشغال انزلی، هم از لحاظ داخلی؛ یعنی از نظر تأثیر مهم آن در شکل‌گیری یک ائتلاف نیرومند از شورشی‌های گیلان و انقلابی‌های قفقاز در صفحات شمال کشور و همچنین از جهت آن که باعث عقب‌نشینی قوای بریتانیا از گیلان گردید و لهذا به تزلزل بیش از پیش حاکمیت دولت منجر شد، و هم از نظر خارجی؛ یعنی به عنوان سرآغاز روابط عینی و ملموس ایران و شوروی، البته خود موضوعی است علی‌حده و خارج از مضمون اصلی این بررسی ولی از آنجایی که این موضوع اصلی؛ یعنی تحولات جاری در حوزهٔ قفقاز این عرصه را نیز تحت‌الشعاع داشت، در ادامهٔ این بررسی سعی خواهد شد که ضمن اجتناب از طرح و بحث گستردهٔ کل «نهضت جنگل»، حوادثی را که به نوعی متأثر از مناسبات ایران و قفقاز نیز بود، مورد توجه قرار دهیم.[1]

مذاکرات دیپلماتیک

چند عامل در بُعد «قفقازی» یافتن مداخلهٔ نظامی بلشویک‌ها در گیلان و تحولات ناشی از آن نقش داشت: عامل نخست آن بود که چیچرین، در بیانیه‌ای که اندک‌زمانی بعد از این واقعه منتشر ساخت، در میان مطالب نادرستی که در توجیه این تجاوز نظامی عنوان کرد، این نکته

---

۱. تحولات کلی این ماجرا به نحوی اساسی و مبسوط در آخرین پژوهش دکتر خسرو شاکری که در مباحث بعدی این بررسی نیز بدان رجوع خواهد شد، مورد مطالعه قرار گرفته است:
Cosroe Chaqueri, *The Soviet Socialist Republic of Iran, 1920 - 1921, Birth of the Trauma,* University of Pittsburgh. Press, Pittsburgh and London, 1995.

را نیز خاطرنشان ساخت که فرمان عملیات مزبور صرفاً از سوی «فرماندهی جبههٔ قفقاز» صادر شده و دولت روسیهٔ شوروی فقط بعد از پایان عملیات از آن مطلع شده است.[۲]

اسناد و مدارکی که به ویژه بعد از فروپاشی شوروی در این زمینه منتشر شده‌اند، نادرستی این ادعا و ملاحظات واقعی بلشویک‌ها را در طرح و برنامه‌ریزی پیشین و درازمدت این عملیات نشان می‌دهند[۳]، مع‌هذا این عملیات، همانگونه که در بخش‌های بعدی این بررسی نیز ملاحظه خواهد شد، حال اگر نگوییم در سطح طرح و برنامه‌ریزی عالی، ولی از لحاظ اجرایی یک وجه قفقازی نیرومند داشت که تا پایان کار؛ یعنی تا فراخوانی نیروهای شوروی از گیلان و اعادهٔ حاکمیت کشور بر آن حدود، دوام یافت.

دولت ایران در حالی که برای مقابلهٔ نظامی با این تجاوز آشکار هیچ نیرویی در دست نداشت و دولت بریتانیا نیز که با پناه‌دادن به قوای دنیکین، بهانهٔ چنین تجاوزی را فراهم آورده بود، فوراً قوای خود را از آن حدود فرا خواند، تلاش‌های خود را به یک‌رشته فعالیت‌های سیاسی محدود ساخت. ایران ضمن تأکید بر لزوم استقرار روابط دیپلماتیک با روسیهٔ شوروی، تصمیم گرفت که بر ضد این اقدام روس‌ها در جامعهٔ ملل طرح دعوا کند.

از سوی دیگر روس‌ها نیز سیاست دوگانه‌ای را در پیش گرفتند؛ یعنی در عین استقبال از ایجاد روابط سیاسی با ایران که با اظهاراتی مبنی بر جنبهٔ محدود عملیات انزلی و انحصار آن به تصرف ناوگان دریایی دنیکین توأم شده بود، همزمان در گیلان و آذربایجان عملیات نظامی محدود و تحرکات سیاسی گسترده‌ای را آغاز کرد که با مشی رسمی پیش‌گفته در تعارض بود.

فرماندهٔ شوروی در انزلی، در پاسخ به استفسار میرزا احمدخان آذری ـ کفیل ایالت گیلان در آن مقطع ـ اظهار داشته بود که در این عملیات «... فرماندهٔ مزبور بدون حکم مسکو محض تأمین بحر خزر، لازم دانست انزلی را اشغال [و] باقیماندهٔ قوای دنیکین را تحت اختیار آورد...» و در ادامه افزود «... اوامر لازم صادر شده است که به محض تحصیل این مقصود با موافقت تام با مواد یادداشت حکومت سویت به دولت عِلیّه مورخهٔ ۱۶ ژوئن ۱۹۱۹ قشون سویت رجعت کنند...»[۴]

---

2. Volodarsky, *op. cit*, p. 35.

۳. برای آگاهی بیشتر بنگرید به:

Moisei Persits, *A Shame faced Intervention, The Soviet intervention in Iran 1920 - 1921*, Russian Center for strategic Research and Internutional Studies, Moscow, 1999.

این کتاب اخیراً تحت عنوان بلشویک‌ها و نهضت جنگل (ترجمهٔ دکتر حمید احمدی، تهران، نشر شیرازه، ۱۳۷۹) منتشر شده است.

۴. پیش‌نویس نامهٔ وثوق‌الدوله به نصرت‌الدوله، شمارهٔ ۳۰۳، ۱۱ رمضان [۱۳۳۸]. (مجموعه‌ای از ۱۲ فقره

(ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد)

دیگر مکاتبات و مذاکراتی که در این زمینه میان مقامات دولتی ایران و روسیهٔ شوروی جریان گرفت نیز بر همین وجه کار، یعنی جنبهٔ محدود عملیات مزبور، تأکید داشت.[5] ولی همانگونه که وثوق‌الدوله نیز در همان دوره در گزارش اظهارِ اطمینان‌های مقامات بالشویک به نصرت‌الدوله اظهار داشت، کاملاً آشکار بود که «مقاصد دیگر دارند».[۶] پیشروی تعدادی از واحدهای بلشویک از سمت آستارا به سوی اردبیل و قصد آن‌ها برای دستیابی به سراب و تقرب به تبریز که با مقاومت شاهسون‌ها و هزیمت بلشویک‌ها روبرو شد[۷] و همچنین حملهٔ بلشویک‌ها به مقرّ نیروهای دولتی ایران در رشت در ۲۰ رمضان / ۷ ژوئن،[۸] یعنی همزمان با صدور بیانیهٔ چیچرین مبنی بر بازگشت قوای روسیه شوروی از انزلی، خود مبیّن آن بود که به‌راستی مقاصد دیگری نیز در کار است.[۹]

در ۱۹ مه / اول رمضان؛ یعنی یک‌روز بعد از واقعهٔ انزلی، نصرت‌الدوله طی تسلیم یادداشتی به سِر اریک درامُند، دبیرکل جامعهٔ ملل، موضوع تجاوز نظامی بلشویک‌ها و فحوای مذاکرات اولیهٔ مقامات ایران و فرماندهٔ قوای مهاجم را به اطلاع وی رساند و در ادامه «... رسماً علیه این تهاجم غیرقابل‌دفاع اعتراض نموده، طبق مادهٔ معاهدهٔ جامعهٔ ملل به وساطت شما توسل جسته، توجه شورای اجرایی را به موقعیت بسیار خطرناکی که به واسطهٔ وقایع رخ داده در ایران [که] صلح خاورمیانه را به مخاطره افکنده است، جلب...» نمود.[۱۰]

فروکش موقت بحران

در حالی که تلاش‌های ایران، هم در تهران از طریق مذاکره با سفارت بریتانیا و هم در لندن

(ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل)
مکاتبات نصرت‌الدوله و وثوق‌الدوله که احتمالاً اصل آن‌ها در مجموعهٔ اسناد مالیهٔ سازمان اسناد ملی ایران نگهداری می‌شوند. تلاش نگارنده برای شناسایی شمارهٔ ثبت اصل این مجموعه که فتوکپی آن‌ها در دست است، به جایی نرسید، لهذا از آن‌ها تحت عنوان «ن م» یاد خواهد شد.) در این مقطع است که ـ تا جایی که ملاحظه شد ـ برای نخستین‌بار در اسناد ایران از بیانیهٔ مزبور سخن به میان می‌آید.

5. Volodarsky, *op. cit.*, p. 35.

۶. ریاست وزرا، شمارهٔ ۲۹۰، ۶ رمضان ۱۳۳۸. (ن.م.)

۷. ریاست وزرا، ۲۹۸، ۸ رمضان ۱۳۳۸. (ن.م.)
در بخش بعدی این بررسی ـ صص ۲۹۹ - ۲۹۶ ـ، در این باب توضیحات بیشتری ارائه خواهد شد.

۸. ریاست وزرا، شمارهٔ ۳۳۲، ۲ شوال ۱۳۳۸. (ن.م.)

9. Volodarsky, *op. cit.*, p. 35.

۱۰. نصرت‌الدوله به درامند، ۱۹ مه ۱۹۲۰ [۲۹ شعبان ۱۳۳۸]، اسناد نصرت‌الدوله، صص ۳۸۵ ـ ۳۸۴.

در مذاکره با وزارت امور خارجه، برای تأمین حمایت مالی و تسلیحاتی لازم جهت مقابله با خطر بلشویسم ادامه داشت،[۱۱] چیچرین طی ارسال تلگرافی به نصرت‌الدوله خاطرنشان ساخت که عملیات انزلی صرفاً به دستور مقامات نظامی جبههٔ قفقاز «بدون این که دستوری در این زمینه از سوی دولت روسیهٔ شوروی، که فقط بعد از پایان‌گرفتن عملیات موردنظر از آنچه در انزلی رخ داد، مطلع شده بود...» صادر شود، صورت گرفته بود.[۱۲]

از مجموعه مکاتبات موجود چنین به نظر می‌آید که عواملی چون تبدیل‌نشدن ماجرای انزلی به یک لشکرکشی سریع و گسترده به نواحی داخلی‌تر گیلان و همچنین آثار ناشی از نامهٔ چیچرین و اطمینان‌هایی که در باب محدود و موقت‌بودن این ماجرا داده بود، هم مقامات ایران را تا حدودی آسوده‌خاطر ساخت و هم نمایندگان سیاسی بریتانیا را. وثوق‌الدوله طی مراسلهٔ مفصلی به نصرت‌الدوله ـ مورخ ۱۱ رمضان / ۲۹ مه ـ ضمن اشاره به پاسخ مسکو به اعتراض اولیهٔ ایران، که در آن بر بی‌اطلاعی مسکو از عملیات انزلی تأکید شده بود، وی را از حد و حدود مذاکرات جاری میان ایران و مسکو که می‌توانست زمینهٔ استقرار روابط آتی باشد، مطلع ساخت.[۱۳] علاوه بر این، کاکس نیز در گزارشی که در همین دوره، از وصول پیام چیچرین و تحولات جاری در تهران ارسال داشت، خاطرنشان نمود که «... لحن پاسخ مزبور دوستانه است و ترس دولت ایران را از این که مبادا نیروهای سرخ از رشت و انزلی هم بیشتر بیایند، زایل می‌سازد...»[۱۴]

ولی با استقرار فزایندهٔ نیروهای قفقازی در انزلی و توسعهٔ دامنهٔ تبلیغ و تهییج بلشویک‌ها در آن‌حدود که به اعادهٔ اقتدار ازدست‌رفتهٔ جنگلی‌ها و مآلاً، اعلان جمهوریتِ شورویِ ایران در ۱۸ رمضان ۱۳۳۸ / ۵ ژوئن ۱۹۲۰ منجر شد، بی‌اساس بودن چنین اطمینان‌خاطری آشکار گردید.

در این مرحله مکاتبات جاری میان نصرت‌الدوله و سر اِریک درامند برای تشکیل اجلاس جامعهٔ ملل جهت رسیدگی به عرضحال ایران که روال اداری خود را طی می‌کرد، شتاب و اهمیت بیشتری یافت[15] و سرانجام در ۵ ژوئن / ۱۸ رمضان به نصرت‌الدوله اطلاع

---

۱۱. داربی به کرزن، ۲۰ مه ۱۹۲۰ و کاکس به کرزن، ۲۲ مه ۱۹۲۰ در اسناد محرمانه، ج ۲، صص ۱۱۲ و ۱۱۷ ـ ۱۱۵.

12. Volodarsky, *op. cit.*, p. 35.

با توجه به اسنادی که در سال‌های اخیر در دسترس قرار گرفته‌اند، این ادعا برخلاف حقیقت بود. تدارک حمله از یک‌ماه قبل توسط تروتسکی که در آن زمان کمیسر جنگ بود آغاز شده بود و نه‌فقط چیچرین از آن آگاهی داشت که به تأیید لنین نیز رسیده بود. بنگرید به پرسیتس، بلشویک‌ها و نهضت جنگل، پیشین، صص ۴۱ - ۱۱.

۱۳. [بدون سربرگ]، شمارهٔ ۳۰۳، ۱۱ رمضان ۱۳۳۸. (ن.م.)

۱۴. کاکس به کرزن، ۲۸ مه ۱۹۲۰، اسناد محرمانه، ج ۲، ص ۱۲۶.

۱۵. برای آگاهی از نمونه‌هایی چند از این مکاتبات بنگرید به: اسناد نصرت‌الدوله، صص ۳۹۳ ـ ۳۹۲ و ۴۱۸ ـ ۴۱۷.

داده شد، مجمع موردنظر شورا در ۱۴ ژوئن / ۲۷ رمضان برگزار خواهد شد.[۱۶]

در این میان، دولت طی متحدالمآلی که ظاهراً خطاب به نمایندگان سیاسی خارجی صادر شده بود، پس از شرح مختصری پیرامون موضوع انزلی و نحوهٔ واکنش ایران نسبت بدان، که پاسخ «اطمینان‌بخش» مقامات شوروی را نیز شامل می‌شد، عدم‌خروج نیروهای شوروی و توسعهٔ دامنهٔ مداخلات و تحریکات آن‌ها را اعلان داشت. در انتهای این متحدالمآل دولت ضمن اشاره به تلاش‌های ایران برای طرح مسئله در جلسهٔ فوق‌العادهٔ مجمع اتفاق ملل، از نمایندگان مزبور خواست که «... مراتب را تلگرافاً به دولت متبوعهٔ خود اعلام و مساعدت معنوی آن دولت را در قضیه وارده به ایران متوجه فرمایند.»[۱۷]

در واقع، ایران به چنین پشتیبانی و حمایتی نیز احتیاج داشت. از اسناد موجود چنین برمی‌آید تنها دولتی که در قبال این درخواست ایران موضعی مثبت اتخاذ کرد، جمهوری ارمنستان بود که در نامه‌ای به وزارت امور خارجه، ضمن تأکید بر مغایرت رفتار دولت شوروی با «جمیع قوانین بین‌المللی» به دولت ایران اطمینان داد که «... دولت جمهوری ارمنستان در موضوع پروتست و اعتراض حقهٔ دولت عِلیّهٔ ایران در مجمع عالی متفقین و در مجمع اتفاق ملل با شدیدترین نحوی مداخله خواهد نمود...»[۱۸]

سایر دولت‌ها یا اصولاً علاقه‌ای به این موضوع نداشتند و یا آن‌که مخالف طرح چنین دعوایی بودند. از جمله فرانسه که از مدت‌ها پیش ـ در واقع از قرارداد ۱۹۱۹ به بعد ـ رویهٔ غیردوستانه‌ای در قبال دولت ایران اتخاذ کرده بود و در این باب نیز از ابراز مخالفت مضایقه نکرد. لرد کرزن نیز به رغم موافقت کاکس با طرح موضوع در جامعهٔ ملل، با این امر مخالف بود.[۱۹] در واقع، در این میان، تنها عاملی که به نفع ایران عمل کرد و زمینهٔ لازم را جهت تشکیل چنین اجلاسی فراهم نمود، تمایل شخص درامند بود که میل داشت از طریق طرح این قضیه، دولت شوروی را درگیر جامعهٔ ملل سازد. اگرچه قصد اصلی او بیشتر حل‌وفصل مسائل جاری در اروپای شرقی بود، ولی مسئلهٔ ایران نیز در گوشه‌ای از این طرح

---

۱۶. درامند به نصرت‌الدوله، ۵ ژوئن ۱۹۲۰، همان، ص ۴۲۷.

۱۷. ریاست وزرا، شمارهٔ ۴۷۲۸ / ۱۶۲، ۲۰ صیام ۱۳۳۸ در نهضت جنگل به روایت اسناد وزارت امور خارجه [از این‌پس «جنگل، اسناد وزارت خارجه»] به کوشش رقیه‌سادات عظیمی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۷، ص ۱۹۲.

۱۸. سفارت ارمنستان، شمارهٔ ۲۹۲، ۲۷ رمضان ۱۳۳۸، همان، ص ۱۹۲.

۱۹. بنگرید به: صورت‌مجلس مذاکرات نصرت‌الدوله و اولیفانت، ۱۰ ژوئیه ۱۹۲۰، اسناد محرمانه، ج ۲، صص ۱۴۵ ـ ۱۴۲.

جای می‌گرفت.[۲۰]

هیئت کراسین

لرد کرزن مطابق با دیدگاه خاص خود که حل‌وفصل چنین مسائلی را بیشتر در چارچوب نوعی توافق کلی در سطوح عالی می‌دید تا اقداماتی در «سطوح پایین‌تر» مانند تلاش ایران برای افتتاح باب مذاکرهٔ مستقیم با روس‌ها یا طرح دعوا در جامعهٔ ملل، در ۲۷ مه / ۹ رمضان یعنی چندروزی پیش از وخامت ناگهانی اوضاع در گیلان، در مذاکراتی که با نصرت‌الدوله داشت، ضمن توضیح تدابیر نظامی بریتانیا برای تثبیت وضع ایران، خاطرنشان ساخت که «... ما هم‌اکنون منتظر ورود مسیو کراسین به لندن هستیم و خیال دارم در اولین فرصت به مشارالیه خاطرنشان کنم که میان سیاست کنونی دولت متبوعش که از یک‌طرف برای اصلاح وضع خراب روسیه تقاضای کمک‌های اقتصادی از انگلستان می‌کند، و از طرف دیگر قوای نظامی خود را در نقاط مختلف جهان علیه مصالح ما به کار می‌گیرد، تناقض آشکار هست که باید رفع شود...»[۲۱] و طرح چنین موضوعی از جانب لرد کرزن وضع را به کلی دگرگون ساخت. در حالی که در این مقطع هدف اصلی دولت ایران، کسب هرچه گسترده‌تر حمایت مادی و معنوی جهان غرب برای مقابله با تهدید بلشویسم بود، طرح مباحثی از این‌دست در عین‌حال که شاید در درازمدت می‌توانست گامی تلقی گردد در جهت فراهم‌آمدن زمینهٔ حل‌وفصل مسالمت‌آمیز ماجرا، ولی اثر آنی و مستقیم آن کم‌اهمیت‌جلوه‌دادن نگرانی‌های ایران بود.

در ۷ ژوئن / ۲۰ رمضان، لرد کرزن در ملاقات با لئونید کراسین که در رأس یک هیئت تجارتی برای مذاکره با دولت بریتانیا به لندن آمده بود، بحث انزلی را مطرح کرد. کراسین در پاسخ به آن‌چه کرزن «تجاوز مستقیم شوروی بر ضد ایران» خواند، اظهار داشت که مدتی است فرمان خروج نیروهای شوروی از انزلی صادر شده است[۲۲] و در این میان وزارت امور خارجهٔ بریتانیا بر خود دانست که محتوای «... اظهاریهٔ آقای کراسین، رئیس هیئت نمایندگی تجارت سویت را... دربارهٔ روابط روسیهٔ سوویت و ایران... جهت آگاهی شورای جامعه، به اطلاع دبیرکل...» برساند. در این یادداشت که نسخه‌ای از آن نیز از سوی درامند تسلیم

---

20. Richard H. Ullman, *The Anglo - Soviet Relations, 1917 - 1921, 3 Vol., Vol 3, The Anglo - Soviet Accord*, Princetion University Press, 1972, pp. 368 - 69.

۲۱. کرزن به کاکس، ۲۷ مه ۱۹۲۰، اسناد محرمانه، ج ۲، ص ۱۲۴.

22. Ullman, *op. cit.*, p. 375.

نصرت‌الدوله گشت، آمده بود که «اظهاریهٔ آقای کراسین بدین معنا است که رابطهٔ روسیهٔ سوویت و ایران کاملاً دوستانه است و هرگونه اعتراض دولت ایران دربارهٔ ایجاد اغتشاش از سوی روسیهٔ سوویت، فوراً از سوی آن دولت، دوستانه مورد مطالعه قرار خواهد گرفت...» علاوه بر این، در ادامهٔ این یادداشت وزارت خارجهٔ بریتانیا نیز خاطرنشان شده بود که «... آقای کراسین دربارهٔ ورود کشتی‌های روسی به انزلی اظهار داشتند از مسکو اطلاعاتی رسیده که دستور تخلیهٔ انزلی داده شده است...» و بالاخره نکتهٔ مهم آن که «... این اطلاعیه و طرح آن اهمیت بسیاری در نشست دوشنبهٔ آیندهٔ شورای جامعه خواهد داشت.»[۲۳]

توزیع چنین بیانیه‌ای از سوی وزارت امور خارجهٔ بریتانیا و به ویژه تصریحی که در انتهای آن نسبت به طرح و بحث آن در نشست آتی شورای جامعه شده بود، نصرت‌الدوله را بر آن داشت که با ارسال آخرین گزارش‌های واصله از تحولات گیلان که از توسعهٔ دامنهٔ مداخلات و تحریکات بلشویک‌ها حکایت داشت، برای وزارت امور خارجهٔ بریتانیا و دبیرکل جامعهٔ ملل، تعارض و تناقض نهفته میان واقع امر و اظهارات کراسین را آشکار سازد. به نظر نصرت‌الدوله بازتاب بدون‌تفسیرِ اظهارات مزبور از سوی «... وزارت خارجهٔ انگلستان که پیوسته از وقایع ایران به خوبی مطلع است...» می‌توانست «... به جامعهٔ ملل القاء کند که اظهارات مزبور واقعیت دارد و وقایع ایران با گفتهٔ ایشان - [کراسین] - مطابقت تام دارد...»[۲۴]

بر همین اساس بود که نصرت‌الدوله طی یادداشت دیگری که در همان مقطع برای سر اِریک دارمند ارسال کرد، در اشاره به این گفته‌های کراسین و همچنین مکاتبات پیشین دولت شوروی که آن‌ها نیز «با تعهدات و سایر قول‌های دولت سوویت همراه بود که از نظر دولت ایران امتیازات بسیار داشت...»، خاطرنشان کرد که «دولت ایران با درنظرگرفتن بمباردمان انزلی و اشغال نقاط مختلف خاک خود و خطر تهاجم که در نقاط مختلف مرز ایران توسط بلشویک‌ها با حرکات خصمانه در شرف انجام است، از قبول پیشنهادات فوق‌الذکر امتناع نمود تا هرگونه تهاجمات به طور کامل و قطعی از میان برود.»[۲۵]

طرح دعوای ایران در جامعهٔ ملل

در چنین شرایطی، در حالی که «حکومت جمهوریِ شورویِ ایران» نیز در گیلان تشکیل شده

---

۲۳. وزارت امور خارجهٔ بریتانیا به نصرت‌الدوله، ۱۰ ژوئن ۱۹۲۰، اسناد نصرت‌الدوله، ص ۴۲۹.

۲۴. نصرت‌الدوله به کرزن، ۱۲ ژوئن ۱۹۲۰، همان، صص ۴۳۱ - ۴۳۰.

۲۵. نصرت‌الدوله به درامند، ۲۲ - [احتمالاً ۱۲ صحیح است] - ژوئن ۱۹۲۰، همان، ص ۴۶۳.

بود، در ۱۴ ژوئن / ۲۷ رمضان، اولین اجلاسیهٔ ششمین نشست شورای جامعهٔ ملل، با حضور نمایندگان بریتانیا، بلژیک، برزیل، اسپانیا، فرانسه، یونان، ایتالیا و ژاپن تشکیل شد.[۲۶] در این اجلاس نصرت‌الدوله ضمن ارائهٔ گزارشی از واقعهٔ انزلی و تحولاتِ بعدی آن، از شورای جامعهٔ ملل خواست تا براساس مادهٔ ۱۱ منشور جامعهٔ ملل مبنی بر تعهد اعضاء در محترم‌شمرده‌شدن استقلال و تمامیت ارضی اعضای جامعه، تصمیمات لازم را اتخاذ کنند.[۲۷]

براساس گزارش‌های موجود از صورت مذاکرات این اجلاسیه همانگونه که انتظار می‌رفت، لرد کرزن که ریاست جلسه را برعهده داشت، رویهٔ کاملاً غیرمساعدی در قبال ایران اتخاذ کرد و تمامی سعی کرزن که از همراهی نمایندهٔ فرانسه نیز برخوردار بود، بر آن قرار داشت که مذاکرات جاری از چارچوب موردنظر وی فراتر نرود.[۲۸] تلاش‌های نصرت‌الدوله برای توسعهٔ دامنهٔ بحث به مواردی مانند کسب موافقت شورا با اقداماتی چون شناسایی رسمی شوروی از سوی ایران و یا ادامهٔ مذاکرات شورا در این باب به جایی نرسید. در نهایت تصمیم شورا بر آن قرار گرفت که با توجه «مذاکراتی» که میان ایران و شوروی آغاز گشته بود، مذاکرات فعلی جامعهٔ ملل «... راجع به نحوه‌ای که جامعه می‌تواند جهت حل این اختلاف عمل کند به تعویق افتد تا نتیجهٔ مذاکرات فوق‌الذکر و اجرای قول سوویت به تخلیهٔ انزلی انجام گیرد.» و در پایان از نصرت‌الدوله خواسته شده بود که «ارتباط پیوستهٔ خویش را با دبیرکل جامعهٔ ملل محفوظ دارد... [و]... مرتباً شورا را از جریان وقایع و تحول اوضاع مطلع سازد...»[۲۹]

اگرچه نصرت‌الدوله، همانگونه که از وی خواسته شده بود تا چندی بعد و حتی تا مدتی بعد از سقوط کابینهٔ وثوق‌الدوله ارتباط خود را با جامعهٔ ملل برقرار داشت و سِر اِریک درامند را از گزارش‌های واصله از ایران در باب تداوم و حتی توسعهٔ دامنهٔ مداخلات شوروی در گیلان و مازندران مطلع نگهداشت،[۳۰] ولی نخستین تجربهٔ ایران در توسل به این جامعهٔ نوبنیاد ملل برای حل‌وفصل این‌گونه مسائل ـ که در واقع نخستین توان‌آزمایی جامعهٔ

---

۲۶. جامعهٔ ملل، ۱۴ و ۱۶ ژوئن ۱۹۲۰، اسناد نصرت‌الدوله، صص ۴۵۴ ـ ۴۵۳.

۲۷. برای آگاهی از متن سخنان نصرت‌الدوله، همان، صص ۴۳۵ ـ ۴۳۲.

۲۸. از این مذاکرات دو گزارش در دست است: یکی ترجمهٔ گزارش رسمی دارالانشاء جامعهٔ ملل (همان، صص ۴۴۷ ـ ۴۴۳)؛ و دیگری گزارشی به انشاء ذکاءالملک فروغی (همان، صص ۴۴۳ ـ ۴۳۹).

۲۹. همان، ص ۴۳۷.

۳۰. همان، صص ۶۵ ـ ۴۶۴ و ۴۶۹. برای آگاهی از ابعاد کلی‌تر این تجربه بنگرید به: فریدون زندفرد، ایران و جامعهٔ ملل، تهران، نشر شیرازه، ۱۳۷۷، صص ۱۵۹ ـ ۱۵۰.

ملل در چنین زمینه‌ای نیز محسوب می‌شد ـ تجربهٔ امیدوارکننده‌ای نبود و بیش از این نیز دنبال نشد.

مذاکرات مستقیم

راه‌حل دیگر، که نه‌فقط ایران بلکه جامعهٔ جهانی نیز کم‌وبیش بدان روی آورد، استقرار روابط مستقیم و مذاکرات رو در رو با شوروی بود. در حالی که مذاکرات جاری میان هیئت تجارتی شوروی به سرپرستی کراسین و دولت بریتانیا ادامه داشت، ایران نیز در جهت مشابهی قدم برداشت. در خلال ملاقات و مذاکراتی که در ۱۷ ژوئن / ۳۰ رمضان میان نصرت‌الدوله و کراسین صورت گرفت، که از لحاظ سیاسی نخستین مذاکرات سیاسی ایران و شوروی در یک سطح عالی بود، کراسین مدعی شد که «... قوای بحریهٔ بلشویک آب‌های ساحلی [ایران] را ترک کرده» و «... نهضت رشت توسط ایرانیان و مستقل از قوای سوویت رهبری...» می‌گردد.[۳۱] این خط جدید شوروی بود که چندروز بعد در تلگرافِ ۲۰ ژوئن / ۳ شوال چیچرین به دولت ایران نیز تکرار شد، این که «هیچگونه قوای برّی یا بحری در اراضی یا آب‌های ایرانی متوقف نیست...» [و] «... نهضت ملی ایران بر علیه حکومت مرکزی به هیچ‌وجه به ما مربوط نیست.»[۳۲]

نصرت‌الدوله در پاسخ به اظهارات کراسین، ضمن اشاره به این که خروج نیروهای ارتش سرخ از ایران هنوز به صورت رسمی از سوی دولت تأیید نشده، پس از شرح نسبتاً جامعی بر چگونگی شکل‌گیری ماجرای جنگل و خصوصیات روستایی و ایلی منطقه، نتیجه گرفت که تشکیل «حکومت سوویت» در این‌حدود جز به صورت مداخلهٔ مستقیم قوای روسیه، نمی‌توانست صورت گیرد و اگر هم قوای مزبور از صحنه خارج گردند، نهضتی بر جای نخواهد ماند.[۳۳]

در ادامهٔ این مذاکرات، کراسین در عین‌حال که وعده داد «... بار دیگر تلگرافی به مسکو مخابره خواهند کرد و مصراً اجرای سریع شرایط درخواستی ایران را خواهند خواست...»، سعی کرد ایران را به فتح باب مذاکره با ماکسیم لیتوینوف، معاون کمیسریای خارجهٔ شوروی

---

۳۱. «شرح مختصر مذاکرات حضرت والا شاهزاده فیروز با آقای کراسین»، لندن، ۱۷ ژوئن ۱۹۲۰، اسناد نصرت‌الدوله، ص ۴۵۷.

۳۲. دارالترجمهٔ وزارت امور خارجه، ترجمهٔ تلگراف وزیر امور خارجه از پاریس، ۲۴ ژوئن ۱۹۲۰ [۷ شوال ۱۳۳۸] در جنگل، اسناد وزارت خارجه، ص ۱۹۴.

۳۳. «شرح مختصر مذاکرات... [نصرت‌الدوله و کراسین]»، اسناد نصرت‌الدوله، ص ۴۵۸.

که در آن ایام به کشورهای اسکاندیناوی رفت و آمد داشت، متقاعد سازد. ولی نصرت‌الدوله با ذکر این مطلب که «شرایط ایران نیاز به مذاکره ندارد و... دولت وی بعدها خواهد توانست رابطهٔ مستقیم با شرکت نمایندگان مخصوص برقرار سازد...» از صدور دستورات لازم جهت تماس لیتوینوف با نمایندگان ایران در کشورهای اسکاندیناوی امتناع ورزید.[۳۴]

مذاکراتی که در این زمینه میان مقامات سیاسیِ ایران و نمایندگان اعزامی شوروی به انگلستان آغاز شده بود، دیگر بیش از این ادامه نیافت، ولی مضامینی که در ادامهٔ مذاکرات کرزن و کراسین مطرح شد، می‌توانست تحولاتِ ایران را نیز تحت‌الشعاع قرار دهد. در ۳۰ ژوئن / ۱۳ شوال، دولت بریتانیا به مقامات شوروی اعلان داشت که «شرط اساسی» هرگونه توافق میان دو کشور آن است که مسکو قول بدهد از هر گونه «اقدام از طُرُق نظامی یا تبلیغی برای تشویق ملل آسیا به نحوی از انحاء به حرکت خصمانه بر ضد منافع بریتانیا یا امپراتوری بریتانیا» خودداری کند. این شرایط که کرزن در تلگرافی به وزیر مختار بریتانیا در تهران طرح و ارائهٔ آن را ویژهٔ حفظ ایران توصیف کرده بود، در ۷ ژوئیه / ۲۰ شوال همان‌سال، از سوی چیچرین پذیرفته شد.[۳۵]

---

۳۴. همان، ص ۴۵۹.

35. Ullman, *op. cit.*, p. 375.

فصل دوم

لزوم اتخاذ یک خط مشی جدید

در ۷ شوال / ۲۴ ژوئن، کابینهٔ وثوق‌الدوله که دورانش به سر آمده بود، استعفا داد. اگرچه در پی این دگرگونی، معین‌الملک، منشی حضور احمدشاه در تلگرافی به نصرت‌الدوله ضمن ابلاغ آن که «مراحل قلبی نسبت به شخص شما همیشه بوده و هست»، از وی خواست که «... تا تشکیل کابینهٔ جدید اقداماتی نکنید و منتظر دستورالعمل کابینهٔ جدیدی که تشکیل خواهد شد، بشوید...»[1] ولی هنگامی که سرانجام در ۱۴ شوال ۱۳۳۸ / اول ژوئیه ۱۹۲۰، کابینهٔ جدید نیز تشکیل شد تا شکل‌گیری یک دستورالعمل جدید راه درازی در پیش بود. در قصد و نیت کابینهٔ مشیرالدوله مبنی بر اتخاذ یک خط‌مشی جدید تردیدی نبود، ولی خصوصیات این خط‌مشی، به ویژه از نقطه‌نظر سیاستی که می‌بایست در قبال تحولات جاری در شمال و شمال‌غرب ایران اتخاذ می‌شد، به هیچ‌وجه روشن نبود.

دورهٔ بی‌خبری

یکی از نگرانی‌های اصلی ایران در این مرحله، نوع و میزان بهره‌برداری احتمالی بلشویک‌ها از ایرانی‌های قفقاز بود، ولی تا وصول گزارش‌هایی در این زمینه، و اصولاً گزارش‌هایی در باب کل تحولات جاری در آن‌حدود، مدت‌زمانی وقت لازم بود.[2] خطوط ارتباطی منطقه که

---

۱. استخراج تلگراف معین‌الملک، ۳۰ ژوئن ۱۹۲۰ [۱۲ شوال ۱۳۳۸] اسناد نصرت‌الدوله، ص ۲۸۳.

۲. در این دوره یکی از منابع مهم اخبار و اطلاعات در موضوع مورد بحث کنسولگری ولادقفقاز بود، ولی گزارش‌های جالب آن که بیشتر بر اخبار منتشرشده در جراید روسی مبتنی است، معمولاً هنگامی به تهران می‌رسید که دیگر ارزش خبری را از دست داده بود. برای نمونه بنگرید به گزارش شمارهٔ ۲۵۸، ۱۲ سرطان [۴

(ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد)

اصولاً خطوط مطمئن و مستمری نبود، اینک با وضعیت حاصل از چیرگی بلشویک‌ها به طور کلی مختل شده بود. علاوه بر این، با توجه به احضار سیدضیاءالدین طباطبایی به تهران در آستانهٔ سقوط باکو و عدم‌حضور ساعدالوزاره در آنجا به وقت این دگرگونی‌ها، در ایران از رخدادهای آن سامان، اطلاع رسمی و مستقیمی در دست نبود.[۳]

گرفتاری‌ها و مسائلی که در این اثنا برای اتباع ایران پیش آمد که با لشکرکشی بلشویک‌ها به انزلی تشدید نیز شد، چنان وسیع و گسترده بود که برای نمایندگان سیاسی ایران در باکو جز رسیدگی به این مسائل و تلاش در جهت حفظ موجودیت کنسولگری، فرصت و فراغت دیگر هم نماند. حتی در یک مرحله که احتمالاً مقارن بود با تشکیل جمهوری شورایی ایران در رشت، چنان که ساعدالوزاره بعدها گزارش کرد، «... موقعیت قونسولگری خیلی باریک، قونسولگری و اغلب محترمین ایرانی طرف سوءظن واقع شدند. بدون هیچ ملاحظه، اموال ایرانی‌ها ضبط و خودشان مورد تعرضات سختی شدند. در آن‌موقع، قریب سیصد ـ چهارصدنفر بدون جهت و تقصیری، حبس و اقدامات قونسولگری فائده و نتیجه نمی‌بخشود، حتی در صدد برآمدند که قونسولگری را ضبط و هیئت آن را نیز توقیف نمایند، ولی در آن‌موقعِ باریک و سختی که قونسولگری از هیچ نقطه منتظر کمک و مساعدتی نبود، ملّیون رشت به حکومت محلی شرحی نوشته و اظهار اعتماد نسبت به بنده نموده، خواهش کردند که در حفظ حقوق و جان و مال اتباع ایران جداً اقدام و لازمهٔ کمک و مساعدت را وعده دادند...» و برای مدتی؛ یعنی تا کودتای کمونیست‌ها در گیلان و کوتاه‌شدن دست «ملیون رشت» در ۳۱ ژوئیه / ۱۵ ذیعقده که از نو تضییقاتی را برای کنسولگری فراهم آورد، تا حدودی از دشواری‌های پیش‌آمده کاسته شد.[۴]

(ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل)

شوال] ۱۳۳۸ کنسولگری قفقاز که پس از چهار ماه در ۲۱ صفر [۲۴ عقرب] ۱۳۳۹ به وزارت امور خارجه رسید. (۱۵/۱۵ ۳۹).

۳. تنها در اوایل رمضان ۱۳۳۸ / اواخر مه ۱۹۲۰ بود که کنسولگری تفلیس برای مراجعت ساعدالوزاره و ترجمان‌السلطان و مهذب‌الدوله ـ از اعضای هیئت اعزامیه ـ به محل مأموریت خود با کمیساریای امور خارجهٔ آذربایجان شوروی وارد مذاکره گردید و قرار شد که برای بازگشت آن‌ها «واگون مخصوصی» در سرحد حاضر کنند (کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۶۳۳، ۳ جوزا [۶ رمضان] ۱۳۳۸، ۱۵/۱۵ ۳۸). ساعد و همراهانش چند روز بعد روانهٔ باکو شدند، ولی به علت پیشآمد شورش گنجه که به قطع ارتباط تفلیس ـ باکو منجر شد، این تلاش به جایی نرسید (کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۷۰۰، ۲ جوزا [۲۳ رمضان] ۱۳۳۸، ۱۵/۱۵ ۳۸). و فقط در اواخر ماه بعد، در ۲۷ شوال / ۱۴ ژوئیه بود که استقرار دوبارهٔ ساعدالوزاره در باکو گزارش گردید (کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۹۰۰، ۲۷ شوال ۱۳۳۸ ۱۵/۶ ۳۸).

۴. [بدون سربرگ]، کنسولگری باکو، شمارهٔ ۱۹۱۹، ۱۵ رجب ۱۳۳۸، (۱۵/۱۶ ۳۹).

از این‌رو دراین میان، تا اعادهٔ حداقلی از انسجام اداری در نمایندگی باکو، معدودگزارش‌هایی که در باب تحولات جاری در جمهوری آذربایجان می‌رسید، گزارش‌های دقیق و جالب‌توجهی نبود. نخستین گزارش مفصلی که در این زمینه به دست دولت ایران رسید، گزارشی بود از مسیو مانسن، کنسول هلند در باکو که در سرِ راه بازگشت به اروپا، در تهران تقدیم مقامات کشور شد. براساس نامهٔ کنسولگری ایران در باکو «چون بعضی مطالب را کتباً نمی‌شد برای اطلاع اولیاء وزارت جلیله معروض دارد، شفاهاً به مشارالیه بیان نمود... تا به عرض برسد...»[۵] مسیو مانسن در این گزارش، پس از اشاره‌ای به ضبط و توقیف مال‌التجارهٔ بازرگان‌های ایرانی، که اینک جنبهٔ سنتی یافته و در پی هر تغییر و تحولی، دامنگیر مال و اموال آن‌ها می‌شد، بحث فعالیت‌های کمونیستی در میان ایرانیان آن‌حدود را مطرح کرد که یکی از نگرانی‌های اصلی مقامات کشور بود. وی در این زمینه نوشت «... پس از کودتا در بادکوبه جمعیت قلیلی از اشتراکیون ایرانی که عدهٔ آن‌ها چهل نفر است، تشکیل گردیده و عملجات ایرانی با وجود پروپاگاندی که جمعیت مزبور برای جلب افراد و طرفداران می‌نماید، به آن‌ها منضم نگردیده‌اند...»[۶]

شورش گنجه

بخش اصلی و مهم گزارش مسیو مانسن به شرحِ نسبتاً دقیق و مفصلی از ترکیب و نحوهٔ استقرار نیروهای سپاه یازدهم سرخ اختصاص دارد که در خلال آن به شورش گنجه نیز اشاره شده است. شورش واحدهای نظامی گنجه در ۲۸ مه / ۱۰ رمضان بر ضد بلشویک که در عرض دو روز، و در پی آتشباری سنگین توپخانه و حملهٔ گستردهٔ ارتش سرخ در هم شکست، مهمترین مقاومتی بود که در آن‌حدود در برابر چیرگی بلشویک‌ها صورت گرفت.[۷] مسیو مانسن در توضیح علت استقرار بریگاد بیستم سپاه یازدهم در باکو و اطراف آن، نوشت «... زیرا قشون آذربایجان که در شهر اقامت داشتند، طرف اعتماد دولت جدید نیستند، مخصوصاً پس از شورشی که در گنجه واقع شده و قشون آذربایجان قیام نموده و با قشون احمر جنگ نمودند، معذالک قشون احمر در خاموش‌نمودن شورش مزبور، پس از چندروز جنگ موفق گردیدند...»[۸]

---

۵. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۱۴۶۶، ۲۰ رمضان ۱۳۳۸ (۱۵/۲ ۳۸).

۶. دارالترجمهٔ وزارت امور خارجه، ترجمهٔ رقعهٔ قونسول هلند در بادکوبه، از قزوین، ۱۶ ژوئن ۱۹۲۰ (۱۵/۲ ۳۸).

۷. برای آگاهی بیشتر از واقعهٔ گنجه بنگرید به: جیحون حاجی بیلی «چهار یادبود در تاریخ جمهوری آذربایجان»، قفقاز در تاریخ معاصر، پیشین، صص ۱۵۱ ـ ۱۴۸.

۸. «ترجمهٔ رقعهٔ قونسول هلند»، ۱۶ ژوئن ۱۹۲۰. کنسولگری تفلیس نیز درگزارشی از حملهٔ بلشویک‌ها به

(ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد)

با استقرار ساعدالوزاره در باکو، به تدریج تصویر دقیق‌تری از اوضاع آذربایجان شوروی به دست آمد. برخلاف گزارش اولیه و خوش‌بینانهٔ سرکنسولگری تفلیس که در آن از رفتار «نسبتاً خوب» بلشویک‌ها با ایرانیان سخن به میان آمده بود و «کمال میل» بلشویک‌ها به «... برقراری روابط سیاسی و تجاری با ایران...»[۹]، به تدریج روشن شد که «... اوضاع تجار ایرانی خیلی بد، بالشویک‌ها اموال و منازل ایرانی‌ها را ضبط، فرقهٔ عدالت که بالشویک‌های ایرانی مشغول تشکیل قوا برای فرستادن به ایران پیدا شده، عدهٔ زیاده فرستاده... [و]... از قرار راپرتی که از ولادی‌قفقاز رسیده، اخیراً قشون از روسیه به آنجا آمده که افراد و صاحب‌منصبان آن ایرانی و گویا به ایران بفرستند...»[۱۰] علاوه بر این، در تکمیل داده‌های پیشین در باب قیام گنجه، ضمن اشاره به ویرانی کامل شهر از پانزده‌هزار نفر تلفات حاصله سخن به میان آمد و این که دوهزارنفر آن‌ها نیز ایرانی بوده‌اند.[۱۱]

ماجرای گیلان

تحولات بعدی گیلان، که به دلیل قطع ارتباط تلگرافی، مقامات مرکزی از آن اطلاع دقیقی در دست نداشتند، اگرچه به‌ظاهر وجه حاد و شدیدی به خود گرفت، ولی در نهایت همین شدّت و حدّت به تضعیف و فروپاشی مداخلات خارجی کمک کرد. با تمرکز بیش از پیش نیروهای انقلابی قفقازی در گیلان که با دست‌اندازی آن‌ها به حدود مازندران نیز مقارن گشت، در میان نیروهای محلی اختلافی بروز کرد که در اواخر شوال / اواسط ژوئیه به جدایی میرزا کوچک‌خان و هوادارانش از نیروهای تندرو حکومت انقلابی گیلان منجر شد. ولی، همانگونه که اشاره شد، به دلیل دشواری‌های ارتباطی، دولت از این تحولات ـ یا به عبارت دقیق‌تر از وجه داخلی آن ـ اطلاعات موثقی در دست نداشت.

براساس تلگرافی که در اوایل شوال / اواخر ژوئن جهت استحضار نصرت‌الدوله از اوضاع، مخابره شده بود، در این مرحله قوای بلشویک هنوز در گیلان بوده و اگرچه «...

(ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل)

گنجه نوشت: «... قسمت عمدهٔ راه خراب، و اخبار ناگوار اتصالاً راجع به بمباردمان گنجه و قتل نفوس می‌رسد. بالشویک‌ها قشون زیادی از شمال به آن حدود وارد کرده، مشغول قلع‌وقمع دستجات مزبور هستند... قصد بالشویک‌ها اشغال کلیهٔ قفقاز و عنقریب صورت خواهد گرفت.» (کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۷۰۰، ۲۰ جوزا [۲۳ رمضان] ۱۳۳۸، ۱۵/۱۵ ۳۸).

۹. همان.

۱۰. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۹۰۰، ۲۷ شوال ۱۳۳۸ (۱۵/۶ ۳۸).

۱۱. همان.

قسمت قلیلی مراجعت نموده [ولی] به جای آن‌ها عدهٔ بیشتری از عناصر مسلمان قفقازی آورده و عناصر محلی را در گیلان تجهیز نموده‌اند و با کوچک‌خان علناً همراهی و مساعدت‌های عملی می‌کنند...» با این حال، از آنجایی که ارتباط تلگرافی تهران با گیلان قطع بود، بی‌اطلاعی کلی مرکز از تحولات آن‌حدود ادامه داشت.[۱۲]

در حالی که این تحولات در گیلان جریان داشت، کابینهٔ مشیرالدوله نیز در اواخر شوال / اواسط ژوئن، پس از پشت‌سر گذاشتن دوره‌ای از تردید و بلاتکلیفی، سرانجام به فترت حاصل از کناره‌گیری کابینهٔ قبلی که در خلال آن به گفتهٔ احمدشاه «... هیچ‌یک از کارهای مهم و فوری مملکت مورد رسیدگی لازم قرار نگرفت...»[۱۳] پایان داد. تهیه و تدارک یک اردوی نظامی برای پایان‌دادن به ناآرامی‌های مازندران؛ دفع تجاوز بلشویک‌ها در بندرگز، شروع مذاکره با کوچک‌خان در عین تدارک و تمرکز قوای نظامی، از جهت تدابیر روزبه‌روز و اتخاذ تصمیم برای فتح باب مذاکرات سیاسی با مسکو و بادکوبه، از لحاظ فراهم‌آوردن زمینه‌های سیاسی تسویه این مسئله، از اهمّ این تصمیم‌ها بود.

از میان این تحولات آن‌چه به مضمون اصلی این بررسی مربوط می‌شود و بخش‌های بعدی این نوشته نیز به توضیح مراحل مختلف آن اختصاص دارد، مذاکرات و فعالیت‌های هیئت‌های نمایندگی ایران در مسکو و باکو است و تأثیر این مذاکرات و فعالیت‌ها بر مناسبات منطقه‌ای ایران.

سفارت فوق‌العادهٔ مسکو

در اواخر شوال / اوایل ژوئیه، سرانجام پس از مدتی تردید نسبت به مؤثربودن یا نبودن اعزام یک هیئت مخصوص به مسکو، مشیرالدوله تصمیم گرفت که مشاورالممالک انصاری را که در آن ایام سفارت استانبول را بر عهده داشت، به عنوان سفیر فوق‌العاده به مسکو مأمور سازد.[۱۴] در صدر «رئوس مسائل و دستورالعملی» که برای مشاورالممالک تدوین شده بود، «احضار نظامیانی که در ولایات سرحدیهٔ ایران» مستقر بودند و خودداری از «... هر نوع کمک مادی و معنوی با عناصر محلی ایران که در سرحدات بر ضد دولت خود مشغول اقدامات می‌باشند...» قرار داشت و آنگاه مسائلی چون زمینه‌های حقوقی و سیاسی لازم

۱۲. [بدون سربرگ] به شاهزاده وزیر امور خارجه رمز شود، شمارهٔ ۳۳۷، ۴ شوال ۱۳۳۸، [اسناد جنگل، وزارت داخله] صص ۱۶۳ ـ ۱۶۴؛ اسناد نصرت‌الدوله، ص ۴۴۸.

۱۳. نورمن به کرزن، ۳۰ ژوئن ۱۹۲۰، اسناد محرمانه، ج ۲، ص ۲۲۵.

۱۴. نورمن به کرزن، ۷ ژوئیه ۱۹۲۰، اسناد محرمانه، ج ۲، ص ۲۳۹.

جهت انعقاد یک عهدنامهٔ مودت با شوروی و افتتاح باب مراودات پستی و تلگرافی و تجارتی.[۱۵]

در مکاتبات دیگری که در پی ابلاغ این دستورالعمل میان تهران و مشاورالممالک صورت گرفت، از جمله در نامهٔ مورخ ۱۷ ذیقعده / ۲ اوت وزارت امور خارجه به وی نیز تأکید اصلی دولت بر آن بود که مشاورالممالک با استناد به اطلاعات موثقی که در باب دخالت آشکار و بلاواسطهٔ روس‌ها در ماجرای گیلان در دست بود، آن‌ها را متقاعد کند که از این تعبیر مزورانه که تحولات آن‌حدود قائم به‌خود است و به روسیهٔ شوروی ارتباطی ندارد، دست بردارند. لهذا از او خواسته شد که «... با کمال دقت و وسایل ممکنه مقاصد اصلی حکومت ساوت را معلوم نموده و طوری آن‌ها را متقاعد فرمایند که شاید این رویهٔ مشکوک را ترک کرده و با کمال صمیمتی که اولیای دولت عِلیّه در بروز موافقت و حسن یک جهتی و مودت و عقد قراردادهای جدید دارند، مساعد فرمایند...»[۱۶]

مشاورالممالک در ۱۰ اوت / ۲۵ ذیحجه، وارد تفلیس شد و به محض ورود، ساعدالوزاره را نیز به تفلیس احضار کرد.[۱۷] وی در فاصلهٔ فراهم‌آمدن وسایل سفرش به باکو، مدت‌زمانی را صرف رسیدگی به اوضاع نابسامان اتباع ایران در گرجستان نمود و سرانجام پس از پیشآمد وقفه‌هایی چند در اوایل محرم / اواسط سپتامبر، وارد بادکوبه شد.[۱۸]

در این فاصله، تحولاتی چند در بخش‌های شمالی ایران و همچنین مرزهای شمال‌غرب کشور، تغییراتی را موجب شد که بر موقعیت منطقه‌ای ایران در این مقطع تأثیر نهاد.

در عرصهٔ تحولات گیلان، قوای نظامی ایران با استفاده از برخوردهایی که میان دو جناح انقلابی و معتدل شورش جنگل پیش آمده بود، دست به پیشروی زد و در اوایل ذیحجه / اواسط اوت، رشت را متصرف شد. اگرچه این پیروزی زودگذر بود و نیروهای دولتی با توجه به حمایت تسلیحاتی ناوهای روسی از شورشی‌ها، پس از چند روز وادار به عقب‌نشینی شدند[۱۹] ولی بازتاب منطقه‌ای این پیروزی گسترده بود. به گزارش مشاورالممالک «... اقدام

---

۱۵. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۳۸۶، ۴ ذیقعدهٔ ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۴۹}$ ۳۸).

مشارالسلطنه وزیر امور خارجهٔ وقت، طی تلگراف دیگری که در ۵ ذیقعده به زبان فرانسه مخابره کرد، از مشاورالممالک خواست که فوراً راهی تفلیس شده و پس از اعلان مأموریت خود به دولت شوروی عازم مسکو گردد. ریاست وزرا، ورقهٔ تلگرافی، بدون شماره، ۵ ذیقعدهٔ ۱۳۳۸، ($\frac{۱۵}{۴۹}$ ۳۸).

۱۶. وزارت امور خارجه، ۵۴۳۸ / ۲۸۰۶، ۱۷ ذیقعدهٔ ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۴۸}$ ۳۸)، (این سند که مشتمل بر یک دستورالعمل کلی نیز می‌باشد، در کتاب جنگل، اسناد وزارت امور خارجه هم منتشر شده است، صص ۲۰۹ - ۲۰۴).

۱۷. ادارهٔ تلگرافی، آستارا به طهران، بدون شماره، ۲۴ اسد [۳۰ ذیقعدهٔ] ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۴۹}$ ۳۸).

۱۸. گزارش شمارهٔ ۵۲، ۱۹ محرم مشاورالممالک ($\frac{۱۵}{۲}$ ۳۹).

۱۹. ابراهیم فخرایی، سردار جنگل، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۲، صص ۳۰۴ - ۳۰۳.

قشون ایران، شوکتی به اسم ایران در آذربایجان داده، حتی روساء فِرَقِ سیاسی که بر ضد بلشویک و از عثمانی متنفر هستند، حاضر شده‌اند که با مقاصد سیاسی ایران کاملاً همراه باشند و حتی منتظر فرصت هستند که به ایران ملحق شوند...» وی در ادامه افزود «... در آذربایجان زمینهٔ انقلاب کاملاً حاضر، ولی نظر به این که به‌تنهایی نمی‌توانند شروع به کار نمایند و هیچ راه امید هم جز از طرف ایران ندارند، به این واسطه، عموماً به طرف ایران مایل، و اغلب روساء فِرَقِ سیاسی که در بادکوبه محرمانه با بندهٔ ملاقات و صریحاً اظهار می‌کنند به محض این که یک‌عده قشون ایران از طرف آستارا به طرف لنکران پیش بیاید، دسته‌جات مسلح در هر نقطه حاضر و منتظر فرصت هستند که به قشون ایران ملحق شده و در هر جا انقلابِ برخیزد و بدون هیچ زحمتی تمام این نقاط را تسلیم قشون ایران خواهند کرد...»[۲۰]

از نظر مشاورالممالک یکی از مهمترین تفاوت‌های وضعیت کنونی با اوضاع پیشین که خود مزیتی برای ایران محسوب می‌شد، آن بود که «... چون اهالی آذربایجان قفقاز از عثمانی‌ها که باعث این ذلت اخیر آن‌ها شده‌اند خیلی متنفر هستند، به این واسطه اکثر به الحاق ایران راضی هستند [و] در صورتی که اولیای دولت از تهیهٔ قوهٔ لازمه و پیش‌بردن این مقصود مهم بتوانند اطمینان حاصل نمایند بهتر از این موقع برای استفاده شاید دیگر هیچ‌وقت دست نمی‌آید...» وی در پایان این بحث، وجه عملی کار را به دو شرط اساسی منوط کرد: یکی توانایی نظامی دولت، و دیگری تقارن چنین عملیاتی با وقتی که آخرین بازماندهٔ ژنرال‌های تزاری «... ورانگل طرف شمال قفقاز و راستوف را مستولی شود...»[۲۱]

وضعیت نابسامان بلشویک‌ها

در این مرحله با آن که شورش گنجه در مقام جدّی‌ترین شورشی که بر ضد نظام شوروی

---

۲۰. گزارش ۱۹ محرم مشاورالممالک.

۲۱. همان. در چنین حال و هوایی بود که مشاورالممالک از حیدر عمواوغلی و فعالیت‌های وی در آن سامان، گزارش در خور توجهی به شرح ذیل ارسال داشت: «... در بادکوبه مجمعی برای کارهای ایران تشکیل است، حیدرخان معروف که در ادارهٔ بالشویک دارای مقاماتی است چون بر ضد بلشویزم است دسته تشکیل داده، آرای مجمع را خنثی می‌نماید...» مشاورالممالک در ادامهٔ این گزارش خاطرنشان ساخت «... چون باید عناصر ضدبلشویک را در دست داشت، در رجعت به بادکوبه از طرف هیئت دولت اظهار مرحمت به او خواهم کرد و هر گاه تقاضا و چشمداشت داشته باشد، وعده خواهم داد در مراجعت از مسکو مطالب او را به عرض هیئت دولت برساند و به اندازهٔ امکان مورد توجه شود که به این‌طریق فوایدی که از او می‌توان برد، برده شود.» (وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۶۰، ۲۱ محرم ۱۳۳۹، ($\frac{۱۵}{۲}$ ۳۹).

صورت گرفت، سرکوب شده بود، ولی در سایر نقاط جمهوری آذربایجان رشته طغیان‌های پراکنده‌ای جریان داشت که موجب تزلزل موقعیت بلشویک‌ها بود. گذشته از جنگ تمام‌عیاری که در داغستان بر ضد بلشویک‌ها آغاز شده بود، در نقاطی چون زاکاتالا، شوشی، نوخا، بردع و لنکران نیز زد و خوردهایی جریان داشت و علاوه بر این، برخی از گروه‌های سیاسی باکو نیز که در تفلیس پناه گرفته بودند رشته‌فعالیت‌هایی را آغاز کرده بودند.[۲۲] به عبارت دیگر، همزمان با تشکیل کنگرهٔ باکو - ۱ تا ۸ سپتامبر ۱۹۲۰ / ۱۷ تا ۲۴ محرم ۱۳۳۹ ـ که بلشویک‌ها قصد داشتند از طریق گردآوری گروه کثیری از چهره‌های انقلابی و شورشی ملل شرق، دامنهٔ انقلاب را به دیگر نقاط آسیا توسعه دهند،[۲۳] خود در حفظ دستاوردهای موجودشان دچار مشکل بودند.

احتمالاً بازتاب گزارش‌هایی از این‌دست بود که در همان ایام نورمن، وزیر مختار جدید بریتانیا را بر آن داشت ضمن مستحضرداشتن دولت متبوعش از این که «... حکومت شوروی آذربایجان با اشکالات مهمی روبروست و این اشکالات به درجه‌ای رسیده که رؤسای آن حتی در شرف ترک بادکوبه هستند...»[۲۴]، با اتخاذ یک رویهٔ تهاجمی از سوی ایران بر ضد بلشویک‌ها، روی موافق نشان دهد. مورد خاصی که وی در نظر داشت، این پیشنهاد استاروسلسکی، فرماندهٔ وقت قوای قزاق و اصولاً اردوی اعزامی به شمال بود مبنی بر مداخلهٔ نظامی ایران در منطقهٔ مغان. استاروسلسکی که در این مرحله یک‌بار دیگر نیز رشت را در دست گرفته بود «... از رشت به حکومت ایران تلگراف کرده و از آن‌ها خواسته است به حکومت آذربایجان اطلاع دهند که اگر عملیات نظامی آن‌ها در خاک ایران بی‌درنگ متوقف نگردد، منطقه مغان... به عنوان تلافی از طرف قوای ایران اشغال خواهد شد.»[۲۵]

---

22. Sowietochowski, *Russian Azerbaijun*, pp. 188 - 190; Audry L. Altstadt, *The Azerbaijani Turks, Power and Identity under Russian Rule*, Hoover Institution Press, California, 1992, p. 111.

۲۳. در مجموعهٔ موجود از اسناد وزارت امور خارجه تنها دو گزارش پراکنده از نیابت کارگزاری آستارا در باب کنگرهٔ باکو ملاحظه شد: اولی گزارشی است از این که از «... یک‌ماه قبل به نام نمایندگان ملل شرق از حدود ترکستان اشخاصی را که غالباً به هیچ‌یک از عالم بشریت و مدنیت پی نبرده‌اند به تطمیع یا تهدید از آن‌حدود جمع‌آورده و وارد بادکوبه می‌نمایند...» از جمله «... چند نفر زن از حدود ترکستان... به عنوان نمایندگی از طرف نسوان ایران...» و «... مقصود ظاهری این اقدام [نیز] تشکیل کنفرانس و مشورت در امور راجعه به پیشرفت مسلک سوسیالیزمی در تمام ممالک شرق...» (وزارت امور خارجه، نیابت کارگزاری آستارا، شمارهٔ ۹۶، ۲۳ ذیحجهٔ ۱۳۳۸، ($\frac{۴۳}{۱۱}$ ۳۹) و گزارش دوم نیز آن که «... بولشویک‌های مقیمین انزلی تقریباً سیصدنفر از اهالی مقیمین انزلی را چهارروز پیش مجبوراً روانه بادکوبه نموده‌اند که ازکارکنان محلی بولشویکی بادکوبه بر علیه قواء دولتی استمداد بخواهند.» (وزارت امور خارجه، نیابت کارگزاری آستارا، شمارهٔ ۹۹، ۲۴ ذیحجهٔ ۱۳۳۸، ($\frac{۴۳}{۱۱}$۳۹).

۲۴. نورمن به کرزن، ۲۶ اوت ۱۹۲۰، اسناد محرمانه، ج ۲، ص ۳۱۶.

۲۵. همان.

یکی از معدود نقاط کشور که هنوز از ایران قدیم و نظام دفاعی آن نشانی در خود داشت، مغان بود و احتمالاً استاروسلسکی با درنظرداشتن چنین توانایی‌ای، خواهان مقابله به مثل ایران بود.

در دفاع از وطن؛ عشایر مرزی

تجاوز نظامی بلشویک‌ها از طریق آستارا و مغان به قلمرو ایران که همزمان با اشغال انزلی صورت گرفت، به هیچ‌وجه جنبهٔ غافلگیرانه نداشت. در واقع نیروهای بلشویک مستقر در آستارای روس از اوایل مه / اواخر شعبان، واحد قزاق مستقر در آستارای ایران را تحت فشار داشته، با تهدید به حمله از آن‌ها خواسته بودند که بدان‌ها ملحق شوند.[۲۶] احتمالاً در مواجهه با چنین تهدیدهایی بود که بلافاصله بعد از عقب‌نشینی قزاق‌های آستارا به سمت اردبیل، حملهٔ بلشویک‌ها آغاز شد.[۲۷] در اینجا، بر خلاف گیلان، عشایر تالش و شاهسون به رهبری کسانی چون حسین‌علی‌خان فولادلو و رشیدخان در مقام مقابله برآمده و نیروهای بلشویک را که به نظر می‌آمد از پشتیبانی برخی عناصر محلی نیز برخوردارند[۲۸] و تا اردبیل پیش آمده بودند، درهم شکستند. بنابر گزارش روزنامهٔ رهنما از این تحولات یک ستون ۸۰۰ نفری از بلشویک‌ها پس از ورود به اردبیل و در حالی که به عنوان «... تعارف و پیشکشی از اهالی شهر مقدار زیادی قالیچه و تفنگ و اشیاء قیمتی و اسب و مادیان و غیره مأخوذ کرده بودند...»، دستور مراجعت می‌گیرند ولی در راه بازگشت با گروهی از سواران قوجه بیگلو مواجه شده و درگیر می‌شوند. این درگیری با فرارسیدن دیگر واحدهای کمکی شاهسون به هزیمت بلشویک‌ها منجر شده و مجبور می‌شوند با بر جای گذاشتن حدود چهل نفر تلفات و دو عراده توپ و تعدادی مسلسل عقب‌نشینی کنند.[۲۹] و در نبردی دیگر نیز آلارلوها یک

---

۲۶. کاکس به کرزن، ۹ مه ۱۹۲۰، اسناد محرمانه، ج ۲، صص ۸۷ ـ ۸۶.

۲۷. روزنامهٔ رعد ۲ و ۳ جوزا ۱۲۹۹. روزنامهٔ رهنما نیز از پیشروی ۴۰۰ بلشویک از سمت اردبیل به سوی سراب گزارش داده و این که شایع است در حدود سلماس نیز یک عده بلشویک «قفقازی، روس، عثمانی و آلمانی» از مرز گذشته و به سوی تبریز در حال حرکتند (۴ جوزا).

اطلاعات موجود در این زمینه بیشتر براساس گزارش‌های منتشرشده در جراید وقت مبتنی است؛ چنان که ملاحظه خواهد شد، در پی هجوم بلشویک‌ها تمامی کارگزاران دولتی آن‌حدود را ترک گفتند و احتمالاً گزارش‌های رسمی قابل‌توجهی از تحولات این دوره نباید در دست باشد.

۲۸. باباصفری، اردبیل در گذرگاه تاریخ، از دوران قدیم تا ظهور سلسلهٔ پهلوی، تهران، ج ۲، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل ۲ ج، ج ۱، ۱۳۷۰، صص ۸۹ – ۳۸۷.

۲۹. رهنما، ۶ جوزا ۱۲۹۹. همچنین بنگرید به رعد، ۵ جوزا ۱۲۹۹.

قبضه توپ از بلشویک‌ها غنیمت گرفتند.[۳۰]

در خلال این زد و خوردها تمامی تشکیلات حکومتی ایران از حاکم و کارگزار و رئیس نظمیه گرفته تا طبیب صحّیه و مفتش تذکره... از آستارا گریخته بودند[۳۱]، و تا مدت‌ها جز فریدالسلطان‌نامی که او نیز ظاهراً گفته بود «... طهران را نمی‌شناسم و بدون حکم میرزا کوچک‌خان و کمیتهٔ بلشویک انزلی...» اقدامی نخواهد کرد، کس دیگری زمام امور را در دست نداشت.[۳۲] تنها در پی استقرار دوبارهٔ نیروهای ایران ـ «سوارهٔ شاهسون به اتفاق گالش‌ها» ـ در آستارا بود که فریدالسلطان مزبور همراه با بلشویک‌ها به لنکران بازگشت[۳۳] و در اوائل ذیحجه / اواخر اوت، مأمورین ایران از نو در آن‌حدود مستقر شدند. بر اساس یکی از نخستین گزارش‌هایی که از نیابت کارگزاری آستارا به تهران رسیده بود «... بعد از آن که قوای بالشویک، آستارای ایران را تخلیه و عدهٔ دویست‌نفری با دو عراده توپ و مهمات جنگی در آستارای روس توقف، بندگان وارد آستارای ایران شدیم [و] به هیئت رئیسهٔ آن‌ها اخطار گردید که مقصود ما حفظ سرحد و ابداً به امورات آن‌طرف مدخلیت نداشته و حتی اشخاصی که از عشایر روسیه مضّر منافع شما باشد به آستارای ایران راه نخواهیم داد...»[۳۴]

منظور از این «عشایر روسیه» که «مضّر منافع» بلشویک‌ها بودند، گروهی از نیروهای مخالف بود که به رهبری کسانی چون حسین‌رمضان‌اُف و یوسف‌جمال‌پاشا، مدت‌زمانی بود تحرکاتی را بر ضد بلشویک‌ها آغاز کرده بودند، تحرکاتی که ظاهراً با «... خبر فتح رشت به دست قوای دولتی... [که] بلشویک‌های مقیمین آستارای روس را یک درجه مضطرب و پریشان نموده...» بود، ابعاد گسترده‌ای یافت.[۳۵]

بنا به گزارش نیابت کارگزاری آستارا «... کلیهٔ ایلات و عشایر جنگلات محال لنکران و حدود مغان روسیه که بالغ بر ده‌هزارنفر قواء مسلحه و به واسطهٔ همجواری، سمت اتحاد و اتفاق باطنی را هم با ایلات و عشایر محال آستارا دارند، عموماً با بالشویک‌ها طرفیت کرده و فعلاً در چند نقطهٔ نزدیک سرحدات اجارود و مغان دعوا است و شکست فاحش به

---

۳۰. همان، ۱۴ جوزا ۱۲۹۹.

۳۱. وزارت امور خارجه، نیابت کارگزاری آستارا، شمارهٔ ۶۴، ۸ ذیحجهٔ ۱۳۳۸ ($\frac{۴۳}{۱۱}$ ۳۸).

۳۲. وزارت امور خارجه، بدون‌شماره و تاریخ، [ولی به شمارهٔ ۲۴۰۰۰ ثبت دفتر کابینه وزراتخانه شده است] ($\frac{۱۵}{۴۵}$ ۳۸).

۳۳. همان.

۳۴. وزارت امور خارجه، نیابت کارگزاری آستارا، شمارهٔ ۶۳، ۸ ذیحجهٔ ۱۳۳۸ ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۸).

۳۵. وزارت امور خارجه، نیابت کارگزاری آستارا، شمارهٔ ۶۴، ۸ ذیحجه ۱۳۳۸ ($\frac{۴۳}{۱۱}$ ۳۸).

بالشویک‌ها داده و غنایم زیاد از قبیل توپ و سایر مهمات جنگی از بالشویک‌ها برده‌اند...»[۳۶]

چنین به نظر می‌آید که عبدالله‌خان بصیرالوزاره، که در این‌موقع از سوی اجلال‌الملک - حکمران اردبیل - به نیابت حکومت آستارا نیز معیین شد[۳۷]، از آنجایی که خود «... اهل آستارا و رشتهٔ ایلیّت و طایفگی با رؤساء و خوانین...» آن‌حدود داشت، در مقابله با مبلّغین بلشویک که سعی داشتند نیروهای محلی را به مخالفت برانگیزند، تلاش فراوان داشته و آن‌ها را «از سوء نیات و مقاصد بولشویک‌ها...» مطلع کرده بود، به نحوی که «... بالغ بر هزارنفر مسلح از افراد ایلات گالش و طالش و اهالی اطراف مصمم شدند، در صورت تخطی و حرکت قوای بالشویکی به سمت جنگل آستارا و طرف اردبیل، جلوگیری و به مدافعه بپردازند...»[۳۸]

در چنین وضعیتی، بلشویک‌ها نه‌فقط از امکان توسعهٔ دامنهٔ نفوذ خود به قسمت‌های مرزی ایران برخوردار نبودند بلکه در آستارای روس و نواحی مجاور آن نیز اقتداری نداشتند و هنگامی که پس از یک دورهٔ کوتاه «متارکهٔ جنگ» بین نیروهای رمضان‌اُف و بلشویک‌ها[۳۹]، بار دیگر در اوایل محرم برخوردهایی میان طرفین آغاز شد، موقعیت آن‌ها به نحوی بیش از پیش متزلزل گشت. تلگراف کارگزاری اردبیل به تاریخ ۱۸ محرم ۱۳۳۹ / ۲ اکتبر ۱۹۲۰ مُشعَر بر آن که «اطلاعات سرحدی حاکی است اهالی قفقاز بر ضد بلشویسم قیام...» و بلشویک‌ها «... طرف مغان شکست فاحشی خورده، با بی‌نظمی فوق‌العاده فرار کرده‌اند...»[۴۰] خود مبیّن بازتاب محلی این تحولات و احتمالاً انگیزهٔ برآوردهایی از نوع برآورد استاروسلسکی برای بهره‌برداری از این پیشامد بود که در آغاز این بخش بدان اشاره شد.

البته مقامات دولتی به رغم وصول گزارش‌هایی دیگر دال بر توسعهٔ دامنهٔ مخالفت‌های جاری با حاکمیت بلشویک‌ها[۴۱] و چنان که در بخش بعدی بررسی ملاحظه خواهد شد -

---

۳۶. وزارت امور خارجه، نیابت کارگزاری آستارا، شمارهٔ ۶۵، ۸ ذیحجهٔ ۱۳۳۸ (۴۳/۱۱ ۳۸).

۳۷. وزارت امور خارجه، نیابت کارگزاری آستارا، بدون‌شماره، ۸ ذیحجهٔ ۱۳۳۸ (۴۳/۱۱ ۳۸).

۳۸. وزارت امور خارجه، نیابت کارگزاری آستارا، شمارهٔ ۶۶، ۸ ذیحجهٔ ۱۳۳۸ (۴۳/۱۱ ۳۸).

۳۹. وزارت امور خارجه، تلگراف اقتدارالملک از اردبیل، شمارهٔ ۲، اول محرم ۱۳۳۹ (۴۳/۶ ۳۹).

۴۰. تلگراف ۸ محرم اقتدارالملک در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۲۱ ، ۱۲ محرم ۱۳۳۹ (۴۳/۶ ۳۸).

۴۱. از جمله گزارشی از نیابت کارگزاری آستارا مبنی بر این که «... آذربایجانی‌های قفقاز جداً و باطناً مشغول هستند عمله‌جات کشتی‌های جنگی و تجارتی و غیره را به طرف خودشان جلب و بر مخالفت روس‌ها حاضر و آماده نمایند... مبلغین مخصوص نیز به اطراف و مخصوصاً به حدود مغان و سرحدات محال لنکران و آستارای روس اعزام داشته‌اند.» (وزارت امور خارجه، نیابت کارگزاری آستارا، شمارهٔ ۹۷، ۲۳ ذیحجهٔ ۱۳۳۸ (۴۳/۱۱ ۳۹).

علی‌رغم درخواست پاره‌ای از مقامات محلی برای کسب اجازهٔ حمایت از شورش‌های ضدبلشویکی در حدود سرحدی، با اتخاذ چنین خط‌مشی‌ای مخالفت کردند و وزارت امور خارجهٔ بریتانیا نیز به نورمن توصیه کرد که «حکومت ایران را به درگیری با حکومت آذربایجان روس تشویق نکند...».[۴۲] ولی با این حال برای مدت‌زمانی کوتاه، موقعیت بلشویک‌ها در قفقاز چنان متزلزل به نظر می‌آمد که وسوسه‌هایی از این‌دست موجه می‌نمود. به هر حال، طرح و بحث این‌گونه مباحث هیچ‌گاه صورتی جدّی نیافت و بر خط‌مشی اصلی دولت، که استقرار مناسبات سیاسی با نظام جدید شوروی و حل مسالمت‌آمیز مسائل موجود بود، تأثیری بر جای نگذاشت.

---

۴۲. وزارت امور خارجهٔ بریتانیا به نورمن، ۳۰ اوت، اسناد محرمانه، ج ۲، ص ۳۱۶.

فصل سوم

جبههٔ شمال

مشاورالممالک که در میان استقبال گرم و دوستانهٔ مقامات محلی وارد باکو شده بود، پس از یک رشته‌مذاکرات و اتخاذ ترتیباتی جهت استخلاص مأمورین ایرانیِ کنسولگری‌ها و نمایندگی‌هایی که در این‌دوره توقیف شده بودند و همچنین رسیدگی به حال آن دسته از اتباع ایران که باز هم در همین مقطع اموالشان مصادره و برخی نیز بازداشت شده بودند[1]، به اصل موضوع پرداخت؛ یعنی برای فراهم‌آوردن موجبات فراخوانی نیروهای شوروی از مناطق شمالی ایران وارد مذاکره شد. در جلسه‌ای که وی به اتفاق معززالدوله با رئیس‌الوزرا و وزیر امور خارجهٔ جمهوری شوروی آذربایجان داشت، مقامات مزبور ضمن توضیح علل و چگونگی پیشآمد مداخلهٔ جمهوری آذربایجان در این ماجرا، وعده دادند که برای تخلیهٔ انزلی اقدام کنند؛ این بار دیگر از داستان تجاوز دریایی دنیکین و این که قوای شوروی ایران را ترک کرده‌اند، سخنی در میان نبود. به گفتهٔ آن‌ها چون «... سابقاً آزادی‌خواهان ایران از ما کمک خواسته بودند و ما به آن‌ها وعدهٔ کمک داده، قشون به ایران سوق نموده‌ایم...» ولی «... بعد از این که دیدیم ایرانی‌ها مساعدت ما را نمی‌خواهند، ما هم صرف‌نظر کردیم...» و دلیل تأخیر و تعلل نیز آن بود «... چون دستهٔ قشونی که در ایران باید اسباب و لوازم حربیهٔ خود را برداشته و به روسیه مراجعت کنند و از سه چهار طرف اتصالاً به آن‌ها حمله می‌شود، این قشون مأمور است که عقب‌نشینی قشون را از ایران تأمین نماید...»[2] به همین‌جهت در پایان این مذاکرات توافق شد که به «... رئیس قشون دولتی [ایران] امر شود پارلمانت فرستاده،

---

۱. وزارت امور خارجه، گزارش شمارهٔ ۵۲، ۱۹ محرم ۱۳۳۹ مشماورالممالک (۱۵/۲ ۳۸).

۲. همان.

ترک‌مخاصمه را اعلان و وقت به قشون روس بدهند که انزلی را تخلیه نمایند. همین‌طور هم وعده کرده‌اند از اینجا به رئیس قشون روس اطلاع و امر بدهند.»[۳]

البته، چنان که تحولات بعدی نیز نشان داد، این استدلال جدید مقامات شوروی نیز همانند مباحث پیشین آن‌ها، از روی صدق و حقیقت نبود و تا متقاعدساختن روس‌ها به ترک‌مداخله در امور داخلی ایران و فراخوانی نیروهایشان از ایران، راه دشواری در پیش بود. به عقیدهٔ مشاورالممالک، مقامات آذربایجانی که وی اینک با آن‌ها وارد مذاکره شده بود، «... قادر به هیچ کاری نیستند و کار با خارجی است و از حیث حکمرانی ابداً فرقی فی‌مابین امروز و ایام سابق روس...» نبود و احتمالاً حل‌وفصل نهایی این‌گونه مسائل را نیز در مذاکره با مقامات مسکو می‌دید و نه ادامهٔ این مذاکرات. کمااین‌که در اشاره به موضوع حضور قوای بریتانیا در ایران که در خلال این مذاکرات مطرح شده بود، خواهان آگاهی از نظر دولت شد که در صورت طرح این بحث در مذاکرات مسکو، پاسخ لازم را ارائه دهد.[۴]

مأموریت منشورالملک در باکو

با این حال وزارت امور خارجهٔ ایران از قبل بر اعزام یک مأمور فوق‌العاده به جمهوری شوروی آذربایجان ـ در کنار هیئت فوق‌العاده‌ای که در مسکو مستقر می‌شد ـ تصمیم گرفته بود و به همین‌جهت از منشورالملک که از اواسط ذیقعدهٔ ۱۳۳۸ / ژوئیه ۱۹۲۰ در مقام نمایندهٔ ایران با بلشویک‌های عشق‌آباد وارد مذاکره شده بود، خواست که «... به سمت نمایندهٔ فوق‌العادهٔ دیپلماتیکی... به بادکوبه رفته، با دولت جمهوری سوسیالیستی سویتی آذربایجان...» داخل مذاکره شود.[۵]

اگرچه مشاورالممالک با اعزام «منشورالملک برای عقد قرارداد با حکومت آذربایجان...» مخالف بود و خواهان آن بود که کسب توافق با جمهوری آذربایجان به بعد از اتمام مأموریتش در مسکو موکول شود زیرا «... ممکن است بادکوبه که بدون اطلاع مسکو هیچ کاری نمی‌کند، جریان مذاکرات در آن‌واحد در بادکوبه و توسط منشور الملک و در مسکو توسط

---

۳. همان.

۴. همان.

۵. ریاست وزرا، ورقهٔ تلگرافی، بدون‌شماره و تاریخ ($\frac{۱۵}{۵۵}$ ۳۸).
منشورالملک در چارچوب تلاش‌های قوام‌السلطنه والی خراسان، که پیش از وقایع انزلی برای ایجاد ارتباط سیاسی با بلشویک‌های عشق‌آباد دست به کار شده بود، راهی آن مناطق گردید. (ریاست وزرا، سواد تلگراف منشورالملک از لطف‌آباد، شمارهٔ ۶۳۶، ۲۳ سرطان ۱۲۹۹، $\frac{۱۵}{۵۵}$۳۸).

بنده، تولید اختلافات و مشکلات بکند...». به همین دلیل وی تقاضا داشت که مأموریت منشورالملک لغو شود یا این که وی به سمت یکی از اعضای سفارت فوق‌العاده مزبور معرفی شود که بدون اطلاع وی اقدامی صورت نگیرد[۶]، ولی دولت با صِرف مطلع‌داشتن منشورالملک از این که «... همیشه شرح مذاکرات و اقدامات خود را به آقای مشاورالممالک اطلاع داده و نظریات ایشان را اتخاذ و منظور خواهید داشت...»[۷] بر ادامهٔ این مأموریت که اهداف اصلی آن به شرح زیر بود، تأکید نهاد.

در درجهٔ اول منشورالملک می‌بایست «... داخل مذاکره شده، اظهار نماید که دخالت دولت جمهوری آذربایجان در وقایع گیلان و مازندران و فرستادن قشون و کشتی و اسلحه و مهمات و اخیراً پنج فروند آیروپلان برای چیست، و چه صورت دارد؟ دولت ایران دولت بی‌طرفی است و همیشه خواهان استقرار روابط همجواری و مودت با همسایگان خود بوده است [و] این اقدامات به کلی برخلاف انتظار است...» علاوه بر این منشورالملک می‌بایست ضمن دعوت جمهوری شوروی آذربایجان به فتح باب مذاکره در مورد مسائلی چون استرداد اموال اتباع ایران و حفظ حقوق آن‌ها نیز اقدام کند.[۸]

اگرچه در اواخر ذیحجه / اوایل سپتامبر، کمیسر خارجهٔ جمهوری آذربایجان شوروی موافقت خود را با پذیرش منشورالملک به عنوان نمایندهٔ فوق‌العادهٔ ایران اعلان داشت[۹]، ولی تاریخ ورود وی به باکو روشن نیست. رشته‌گزارش‌های وی از باکو که آن‌ها را می‌توان نشانهٔ شروع فعالیت‌هایش محسوب داشت، از اواسط صفر ۱۳۳۹ / اواخر اکتبر ۱۹۲۰، به وزارت امور خارجه ارسال شده‌اند. منشورالملک در یکی از نخستینِ این گزارش‌ها خاطرنشان ساخت که وی در بدو ورود به باکو، نظر به مذاکراتی که میان مشاورالممالک و مقامات جمهوری آغاز شده بود، از «... هر اقدامی خودداری و در تقدیم راپرت تأخیر نمود...» تا آن که بعد از بی‌نتیجه‌ماندن تلاش‌های مشاورالممالک، خود واردکار شد.[۱۰] یکی از آخرین تلاش‌های مشاورالممالک که منشورالملک نمی‌دانست وی تا چه‌حد از جانب دولت مجاز به طرحش بوده است، آن بود که «... متعهد شدند که هرگاه انزلی را قشون

---

۶. گزارش ۱۹ محرم مشاورالممالک، پیشین.

۷. [بدون سربرگ و شماره] ۱۲ میزان [۲ محرم ۱۳۳۹] (۱۵/۲ ۳۹).

۸. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۸، ۷ محرم ۱۳۳۹.

۹. ادارهٔ تلگرافی، از لطف‌آباد به طهران، شمارهٔ ۲۱، ۱۳ سنبله [۲۰ محرم] ۱۳۳۹ (۱۵/۵۵ ۳۹).

۱۰. گزارش شمارهٔ ۴، ۵ عقرب [۱۳ صفر] منشورالملک در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۲۱۴، اول ربیع‌الاول ۱۳۳۹ (۱۵/۵۵ ۳۹).

آذربایجان تخلیه نماید، اولیای دولت ایران متعهد خواهند بود که نگذارند قشون و صاحب‌منصب انگلیسی از قزوین به طرف رشت و انزلی عبور نمایند...»[۱۱]

پس از عزیمت مشاورالممالک به مسکو[۱۲]، منشورالملک در دیداری که در ۱۴ صفر / ۲۸ اکتبر با نریمان نریمانوف داشت، پس از مروری بر تحولات اخیر و تأکید بر تلاش‌های ایران برای توسعهٔ مناسبات دوستانهٔ میان دو کشور، هدف از مأموریت خود را آن دانست که «... از شخص محترم عالی که رئیس هیئت ساوتی آذربایجان قفقاز هستید، استعلام نمایم که مقصود از این اقدامات چیست و چه منظور دارید؟ زیرا که دولت، حتی‌الامکان، مایل به اقدامات خصمانه نیست... هرگاه از این اقدامات مقصودی دارید ممکن است اظهار فرمایید تا به عرض اولیای دولت رسانیده، نتیجهٔ تصمیمات آن‌ها را در انحاج و انجام مقاصد ملت آذربایجان قفقاز به استحضار جنابعالی برسانم و اگر قصد و نیت دیگری دارید که اظهار و بیانش را صلاح نمی‌دانید، در جواب اشاره فرمایند تا خاطر اولیای امور دولت ایران را آگاه سازم...»[۱۳]

صراحت انقلابی

این‌بار در مقایسه با دیگر مباحثی که پیش از این در توجیه تجاوز نظامی شوروی عنوان شده بود، پاسخ نریمانوف نسبتاً صریح و روشن بود. نریمانوف ضمن ابراز «کمال خرسندی» از مأموریت منشورالملک و اشاره به این که قصد دارد «علت ظهور این وقایع را صراحتاً» بگوید، خاطرنشان ساخت که «... هم‌مسلکان من تصمیم کرده‌اند اهالی شرق را از قبیل عثمانی، افغانستان، هندوستان، ایران و غیره، از تحت نفوذ و استیلای دول امپریالیستی نجات دهند. دولت عثمانی با ما اتحاد دارد، علیهذا بر حسب خواهش میرزا کوچک‌خان و جماعتی از عناصر بلشویک ایران که دارای این عقیده و بر علیه انگلستان و کابینه سابق بودند، عده فرستادیم که به آن‌ها کمک و سایر رنجبران را با خود همراه نموده، انگلیسی‌ها را از آن مملکت خارج نمایند؛ زیرا که انگلیسی‌ها علاوه بر این که ایران را در تحت‌نفوذ خود

---

۱۱. همان.

۱۲. مشاورالممالک در ۱۲ صفر / ۲۶ اکتبر راهی مسکو شد و یکی از نخستین دستورالعمل‌هایی هم که دریافت داشت، آن بود که با تأکید بر «... علائمی [که] از قشون مهاجم به دست آمده که انتساب آن‌ها را به دولت سویت روسیه معلوم می‌نماید...» بار دیگر خواهان احضارشان شود. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۵۳۷۵ / ۲۴، ۲۲ صفر ۱۳۳۹ (۱۵/۲ ۳۹).

۱۳. گزارش شمارهٔ ۴، ۵ عقرب [۱۳ صفر] منشورالملک در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۲۱۴، اول ربیع‌الاول ۱۳۳۹ (۱۵/۲ ۳۹).

آورده‌اند به آذربایجان، گرجستان و ترکستان هم تجاوز کرده، اگر اقدامات ما نمی‌شد تمام روسیه را متصرف شده بودند. لاعلاج عده به انزلی فرستادیم که آن‌ها را از تجمع و تهاجم قوای انگلستان مصون داشتند، انگلیسی‌ها نتوانند ما را تهدید نمایند. حالا که دولت و ملت ایران با میل ما موافقت دارند، خواهشمندیم عدم‌تهاجم و تجمع قشون انگلستان را در آنجا تضمین نمایند...». منشورالملک در ادامه متذکر شد که نریمانوف در تکمیل این صحبت‌ها افزود که «... کابینهٔ سابق صِرف انگلیسی بود، کابینهٔ جدید ملّی است و می‌شود به آن‌ها اطمینان کرد. من شخصاً با این مسایل راضی نبودم، حالا رفقای من با نظریات من موافق شده‌اند و هیئت انقلابی رشت را که خودسرانه رفتار کرده بودند، احضار و به محکمه دادند. این است که می‌توانم به شما اطمینان بدهم که به اولیای دولت ایران اظهار کنید که در این نزدیکی انزلی از قشون تخلیه و قراردادهای مفیده که محتاج علیه طرفین است، منعقد خواهد گردید...»[۱۴]

منشورالملک از مذاکرات جاری رضایت داشت. نریمانوف وعده داده بود که در باب اموال منهوبهٔ اتباع ایران «... آن‌چه از اموال آن‌ها موجود است، عیناً مسترد و آن‌چه به مصرف رسیده یا تلف شده، در عوض پول یا مال‌التجاره از قبیل نفت و غیره داده، رضایت خاطر رعایای ایران را به عمل آورند...» پیشنهاد شده بود که برای اتصال خط تلگراف نیز اقداماتی به عمل آید. تنها نکته‌ای که موجب نگرانی منشورالملک گردید، انتشار شایعاتی بود مبنی بر شروع زدوخورد «... فی‌مابین قشون دولت عِلیّه و قشون ساویت...» که موجب عقب‌نشینی قوای ایران از رشت شده بود. وی ضمن ابراز بی‌اطلاعی از کم‌وکیف کار، خواهان آگاهی از صحت و سقم امر شده بود.[۱۵]

خبر شروع دوبارهٔ زد و خورد میان قوای دولتی و نیروهای شورشی که به هزیمت قوای دولتی و تخلیهٔ رشت منجر شد صحت داشت، ولی در پی بحران سیاسی عمیقی که این حوادث پیش آورد که در خلال آن دولت مشیرالدوله استعفا داد و به جای آن کابینهٔ فتح‌الله‌خان سپهدار روی کار آمد، ارتباط میان تهران و باکو حدود چندهفته مختل بود. تلگراف‌های صادره از سوی منشورالملک با دو هفته تأخیر به تهران رسید و پاسخ آن‌ها نیز حدود ده‌روز بعد از وصول، در اواسط ربیع‌الاول / اواخر نوامبر، مخابره شد.

---

۱۴. همان.

۱۵. گزارش شمارهٔ ۵، ۵ عقرب [۱۳ صفر] منشورالملک در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۲۰۸، ۲۹ صفر ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۵۵}$۳۹).

منشورالملک در گزارشی به تاریخ ۱۵ صفر / ۲۹ اکتبر شایعات موجود در باب ابعاد گستردهٔ زد و خوردهای جاری میان جنگلی‌ها و قوای دولتی، این نکته را نیز متذکر شد که بر حسب یک خبر غیررسمی شنیده است که «... در مذاکرات با آقای مشاورالممالک به این درجه که انگلیس‌ها از قزوین به طرف رشت عبور نکنند، راضی نشده‌اند و می‌گویند ـ [یعنی بلشویک‌ها می‌گویند] ـ از قزوین تا رشت هفت‌ساعت بیشتر راه نیست، از قراری که اطلاع داریم انگلیس‌ها اتوموبیل زیادی در ایران دارند؛ هر وقت بخواهند می‌توانند در هر یک از آن‌ها شش نفر جا داده به انزلی بفرستند قوهٔ خود را در آنجا تکمیل نمایند، دولت ایران هم آن قوه و استعداد را ندارد که بتواند از آن‌ها جلوگیری نماید...». این بود که متذکر شد تنها وقتی «... انزلی و رشت را تخلیه خواهیم کرد که انگلیسی‌ها اقلاً تا همدان عقب نشسته و از صاحب‌منصبان خارج کسی در قشون ایران فرمانده نباشد، زیرا که اگر این راه از قشون انگلستان خارج نشود، ممکن است نمایندگان دیپلماسی ما را که به ایران می‌فرستیم دستگیر کنند، دولت عِلیّه نتواند آن‌ها را استخلاص کند...»[۱۶]

صاحب‌منصبان خارجی

موضوع «صاحب‌منصبانِ خارج» که در این مذاکرات مطرح شد نیز از جمله نکات مهمی بود که اگر چنین اختلالی در ارتباطات و مذاکرات جاری پیش نیامده بود، می‌توانست به عنوان یک امتیاز از سوی ایران مورد بهره‌برداری قرار گیرد. نریمانوف در همین گفت‌وگو تصریح کرده بود که «... صاحب‌منصبان روس که در خدمت دولت عِلیّه هستند، تماماً با ورانگل مربوط هستند و هیچ وقت ما به آن‌ها اطمینان نداریم...»[۱۷]

اتفاقاً بسیاری از مقامات ایرانی و همچنین مقامات نظامی بریتانیا نیز از حضور این افسران روس در قوای قزاق راضی نبودند و عقب‌نشینی ناگهانی آن‌ها از رشت نیز در همین ایام، مزید بر علت شد و به همین‌جهت نخستین اقدام کابینهٔ بعدی، عزل استاروسلسکی از

---

۱۶. گزارش شمارهٔ ۶، ۷ عقرب [۱۵ صفر] منشورالملک در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۲۲۵، ۳ ربیع‌الاول ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۵۵}$ ۳۹).
در همین ایام مشاورالممالک در گزارشی از نگرانی‌های مسکو از فراخوانی نیروهایشان و این که «... مبادا قشون انگلستان، انزلی را اشغال و آذربایجان را تهدید نماید...». خاطرنشان ساخت «... اگرچه حالیه می‌گویند شرط تخلیهٔ انزلی تخلیهٔ ایران از قشون انگلستان است، ولی تصور می‌کنم اگر وعده بدهد قشون خارجی از منجیل به طرف انزلی عبور نکند ضرری نداشته باشد...» (گزارش شمارهٔ ۱۴ مشاورالممالک در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۲۱۰، ۱۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۲}$ ۳۹).
۱۷. همان.

فرماندهی قوای قزاق ایران بود.[۱۸]

منشورالملک از این تحولات خبر دقیقی نداشت. اگرچه سرانجام وزارت امور خارجه در ۱۲ ربیع‌الاول / ۲۴ نوامبر، در پاسخ به تلگراف‌های وی خبرِ زد و خوردهای گیلان و عقب‌نشینی قوای دولتی را از رشت تأیید کرد، ولی این گزارش که اصولاً از لحاظ اشتمال بر وقایع مملکتی گزارش جامعی نیز نبود، اگر هم به موقع به منشورالملک رسیده بود، وی را چندان هم از وضعیت تهران مطلع نساخت، زیرا در اول قوس / طی مخابرهٔ تلگراف دیگری وزارت امور خارجه را مستحضر داشت که «... شهرت داده‌اند که کابینهٔ آقای مشیرالدوله استعفا، صاحب‌منصبان روس را که در قشون رشت مأمور بوده‌اند معزول و به جای آن‌ها صاحب‌منصبان انگلستان برقرار کرده‌اند، لهذا هیئت جمهوری آذربایجان قفقاز [در] ۱۱ ربیع‌الاول [۲۳ نوامبر] پنج‌هزار قشون و ـ[۱۹] به رشت فرستاده‌اند...»[۲۰]

از اسناد موجود چنین برمی‌آید که برای کابینهٔ سپهدار نیز مدت‌زمانی وقت لازم بود تا رشتهٔ امور را از جایی که کابینهٔ پیشین بر جای گذاشته بود، از نو در دست گیرد. واکنش اولیهٔ دولت فعلی در قبال گزارش‌های واصله از منشورالملک و مشاورالممالک کند و بطئی بود؛ در حالی که وزارت امور خارجه در پاسخِ نخست خود به مکاتبات منشورالملک در اشاره به تغییر و تحولات جاری در ترکیب نیروهای قزاق از وی خواسته بود که «... به نریمانوف گوشزد کنید که دولت ایران خود حس کرده که وجود صاحب‌منصبان روس در ادارهٔ قزاقخانه تولید مشکلاتی خواهد کرد و از همین‌جهت تمام آن‌ها را خلع و به جای آن‌ها صاحب‌منصبان ایرانی گماشته است...»[۲۱] ولی با توجه به شایعات موجود مبنی بر انتصاب افسران انگلیسی به جای آن‌ها، لازم دانست که بار دیگر ضمن تأکید بر جایگزینی افسران ایرانی از منشورالملک بخواهد که «... شهرتِ گذاشتنِ صاحب‌منصبان انگلیسی به جای صاحب‌منصبان روسی را جداً تکذیب نماید...»[۲۲]

با آن که دولت حل‌وفصل کلی مسائل جاری را منوطِ به «نتیجهٔ اقدامات مشاورالممالک» در مسکو می‌دانست اما لازم دانست که از منشورالملک بخواهد ضمن ابلاغ اعتراض ایران

---

۱۸. برای آگاهی از این ماجرا، گذشته از اسناد محرمانه، ج ۲، اسناد شمارهٔ ۲۵، ۵۱ ـ ۵۴، ۹۹، ۲۰۴ ـ ۲۰۸؛ ج ۳، اسناد شمارهٔ ۲۱۱ ـ ۲۱۲ و ۲۲۴. به بررسی ذیل نیز می‌توان مراجعه کرد:
Brian Pearce, *The Staroslesky Problem. 1919 - 1920*. UCL Press, London, 1995.

۱۹. کشف رمز نشده است.

۲۰. تلگراف اول قوس منشورالملک در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۲۷۸، ۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۳۹ (۵/۵۵ ۳۹).

۲۱. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۶۹، ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۳۹ (۱۵/۱۵ ۳۹).

۲۲. همان.

به لشکرکشی حکومت آذربایجان، آن هم در عین جریان‌داشتن مذاکرات سیاسی میان دو کشور، تأکید کند که «... کابینهٔ جدید فعلاً سیاست کابینهٔ سابق را تعقیب و تفاوتی در اوضاع سیاسی ایران ظاهر نشده است...»[۲۳]

مذاکرات مسکو

مذاکراتی که در مسکو میان مقامات شوروی و مشاورالممالک جریان داشت، اگرچه مسائل جاری در مناسبات منطقه‌ای ایران را نیز در صدر مضامین مورد بحث داشت، ولی در مقایسه با مذاکرات باکو، روال نسبتاً متفاوتی را طی می‌کرد. بخش اصلی این مذاکرات که تقریباً بدون ارتباط مستقیم با فراز و نشیب‌های جاری در صفحات شمال و مرزهای شمال‌غرب ایران، جریان خود را سیر می‌کرد، رشته‌مذاکرات جزء به جزئی بود در باب مفاد یک عهدنامه که یکی از پیش‌نویس‌های اولیهٔ آن در همین ایام به تهران مخابره شد.[۲۴]

اصول معاهدهٔ ایران و شوروی در اوایل دسامبر ۱۹۲۰ / اواخر ربیع‌الاول ۱۳۳۹، معیّن شده بود و چندی بعد، در ۷ دسامبر / ۲۵ ربیع‌الاول، چیچرین پیش‌نویس آن را در یکی از جلسه‌های کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست طرح کرد و به تصویب رساند.[25] در این طرح که به هیجده ماده تقسیم شده بود، مواردی چون تبادل نمایندگان سیاسی؛ مصونیت اموال و حق تردد آزادانه اتباع طرفین در خاک یکدیگر؛ تساوی طرفین در حق کشتی‌رانی در دریای خزر و ابطال امتیازات پیشین دولت و اتباع روس در ایران و غیره در نظر گرفته شده بود که طی گزارشی به تاریخ ۸ نوامبر / ۲۵ صفر، از سوی مشاورالممالک برای استحضار دولت مخابره شد.[۲۶]

در همین گزارش مشاورالممالک، ضمن اشاره به نگرانی روس‌ها از تخلیهٔ زودهنگام نیروهایشان از انزلی که به زعم آن‌ها ممکن بود موجب تصرف انزلی از سوی قوای بریتانیا و تهدید جمهوری آذربایجان گردد، خاطرنشان ساخت «... اگرچه حالیه می‌گویند شرط تخلیهٔ انزلی تخلیهٔ ایران از قشون انگلستان است، ولی تصور می‌کنم اگر ـ [ایران] ـ وعده بدهد

---

۲۳. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۷۷، ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۵۵}$ ۳۹).

۲۴. گزارش شمارهٔ ۲۵، ۸ نوامبر ۱۹۲۰ [۲۵ صفر ۱۳۳۹] مشاورالممالک در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۲۶۰، ۱۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۲}$ ۳۹).

25. Volodarsky, *op. cit.*, p. 47.

۲۶. گزارش شمارهٔ ۲۵، ۸ نوامبر ۱۹۲۰ مشاورالممالک در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۲۶۰، ۱۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۲}$ ۳۹).

قشون خارجی از منجیل به طرف انزلی عبور نکند، ضرری نداشته باشد...» وی در ادامهٔ این گزارش، پس از اشاره به قصد روس‌ها مبنی بر اعزام یک سفیر به ایران، بر لزوم موافقت با این خواستهٔ روسیه تأکید نهاد «... زیرا که عجالتاً حکومت ساوت خیلی قوی است، وحشتی که فقط از طرف ورانگل بود، تقریباً مرتفع شده و بعد از مصالحهٔ روسیه با لهستان ورانگل شکست خورده تا کریمه او را عقب نشانیدند و باز او را تعاقب می‌کنند. صلاح وقت را در قبول تقاضای آن‌ها می‌دانم...»[۲۷]

ریاست وزرا در پاسخ به این گزارش ضمن اشاره‌ای سریع و گذرا به تحولات یک‌ماه اخیر، از جمله تغییر کابینه و این که دولت فعلی نیز «عیناً سیاست کابینهٔ سابق را تعقیب و مخصوصاً با مأموریت جناب مستطاب عالی کاملاً موافق و آرزومند موفقیت هستند...» از رفتار نامناسب جمهوری آذربایجان شکایت داشت که «برخلاف مواعید سابقه، قشون به انزلی می‌فرستد...» و خاطرنشان ساخت «... سویت روسیه و جمهوری آذربایجان اگر واقعاً طالب دوستی ایران هستند، باید عملاً حسن‌نیت خود را نشان دهند نه این که از یک‌طرف به جناب مستطاب عالی اظهار موافقت کنند و از طرف دیگر به انزلی قشون سوق دهند...»[۲۸]

سپهدار در باب بازگشت قشون بریتانیا نیز خاطرنشان ساخت که این مسئله «موقوف به معاودت قشون سویت و آذربایجان از رشت و انزلی است. اگر آن‌ها قشون خود را احضار نمایند، دولت ایران می‌تواند اطمینان بدهد که انگلیسی‌ها از منجیل جلوتر نرفته و بلکه برای اعادهٔ قشون انگلیس از قطعات شمالی ترتیب اطمینان‌بخشی بدهد...»[۲۹]

یکی از دیگر مسائلی که در گزارش فوق‌الذکر مشاورالممالک مطرح شد، تمایل روس‌ها بر آن بود که «فرقهٔ کمونیست ایران از طرف دولت عِلیّه تعقیب نشود در صورتی که بر خلاف دولت اقداماتی از طرف آن‌ها بروز نکند...». مشاورالممالک که طرح این موضوع را «دعوت خوبی» توصیف کرد، در توضیح افزود «... از قراری که می‌گویند با گرجی‌ها و بعضی دول دیگر هم که معاهده دارند، همین قرار را داده‌اند...»[۳۰] البته دولت در این باب نظر چندان مساعدی نداشت. به نوشتهٔ سپهدار که ظاهراً به شرط مندرج در گزارش مشاورالممالک توجه نکرده بود «... اگر فرقهٔ کمونیست ایرانی عقایدشان مخّل انتظامات عمومی ایران

---

۲۷. همان.

۲۸. وزرات امور خارجه، شمارهٔ ۱۰۱، ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۲}$ ۳۹).

۲۹. همان.

۳۰. گزارش شمارهٔ ۲۵، ۸ نوامبر مشاورالممالک در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۲۶۰، ۱۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۲}$۳۹).

باشد، چگونه ممکن است دولت آزادی عمل آن‌ها را وعده بدهد...» ولی با وجود این، پیشنهاد کرد که «... دولت می‌تواند عفو فرقهٔ کمونیست را قبول کند، اما شرطش این است که اگر در آتیه اقدامی کردند و مستحق مجازاتی شدند از آن‌طرف دیگر تقاضایی در باب عفو آن‌ها نشده، اعتراضی ننمایند...»[۳۱]

دولت در این دستورالعمل مفاد پیش‌نویس متنی را که در هیجده ماده برای انعقاد معاهده بین دو کشور پیشنهاد شده بود پذیرفت، ولی بر این نکته نیز تأکید گذارد که «... قبل از هر مذاکره باید عودت قشون را خواست آن‌وقت در مابقی مسائل دولت ایران نهایت موافقت را با مطالبی که اظهار فرموده‌اند، خواهد کرد...»[۳۲]

با این حال و به رغم تأکید دولت بر لزوم خروج نیروهای شوروی از ایران «قبل از هر مذاکره» مذاکرات مشاورالممالک در مسکو ادامه یافت و حتی در مورد مفاد یک عهدنامه که مواردی چون لغو معاهدات و امتیازات پیشین روسیه؛ عدم مداخله در امور یکدیگر؛ ابطال قروض ایران؛ واگذاری اموال برخی از مؤسسات روسی به ایران؛ تعیین تعرفه‌های جدید گمرکی و غیره را شامل می‌شد، توافق‌هایی صورت گرفت که در مجموع مثبت و امیدوارکننده بود.[۳۳] وجه نه‌چندان مثبت و نگران‌کنندهٔ امر، بخش محرمانهٔ عهدنامه مورد بحث بود که در خلال آن روس‌ها خواسته بودند «... اگر قشون دشمن روسیه بخواهد از ایران به روسیه حمله کند و ایران قادر به جلوگیری نباشد، روسیه حق داخل‌کردن قشون به ایران خواهد داشت و روسیه از آذربایجان و ارمنستان در تجاوز به ایران ممانعت خواهد کرد...».[۳۴] گذشته از این موضوع که بعدها در خلال فصل ششم معاهدهٔ ۱۹۲۱ ایران و شوروی به یکی از موارد بحث‌انگیز تاریخ دیپلماسی ایرانِ معاصر تبدیل شد، روس‌ها در باب مضامینی چون حق مداخلهٔ آن‌ها در نوع صاحب‌منصبان بحری که ایران می‌خواست استخدام کند، آزادی «انتشار سوسیالیزم و تشکیل اصنافی» و عفو آن‌هایی که در تشکیل دولت کمونیستی گیلان نقش داشتند، تجدید امتیاز شیلات... نیز مطالبی را در این بخش گنجانده و از همه مهمتر، براساس مادهٔ ششم این عهدنامهٔ محرمانه خواستار آن شدند که «... تا قشون روس در رشت و انزلی اقامت دارد، پُرت انزلی روس تحت حفاظت آن‌ها خواهد

---

۳۱. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۰۱، ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۳۹ (۱۵/۲ ۳۹).

۳۲. همان.

۳۳. گزارش شمارهٔ ۴۹، ۱۷ دسامبر [۵ ربیع‌الثانی] مشاورالممالک در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۳۶۷، ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ (۱۵/۲ ۳۹).

۳۴. همان.

بود...» و علاوه بر این، چنان که مشاورالممالک در توضیح بیشتر خاطرنشان ساخت «... مراسلهٔ رسمی می‌نویسند چون قشون اجنبی برای تهدید قفقاز خیال دارد انزلی را متصرف بشود تا این تهدید برقرار است، قشون روسیه در رشت و انزلی بدون دخالت امور داخله اقامت خواهد داشت. همین که این تهدید برطرف شد فوراً ایران را تخلیه خواهند کرد و واضح است مأمورین طهران اعزام خواهند شد...»[۳۵]

توصیهٔ مشاورالممالک پذیرش این عهدنامه بود؛ چراکه «... هر چه سعی کرد، بیش از این پیشرفت ندارد...» علاوه بر این «... امروز روسیه به کلی از هجوم و [مخاطرات] داخله ایمن، و خدا نخواسته اگر این معاهده امضا نشود از هر طرف، چه گیلان، چه آذربایجان، چه خراسان به ایران حمله خواهد شد و انگلیسی‌ها ابداً مقاومت نخواهند کرد و اگر هم مقاومت کنند و ایران به قوهٔ اسلحه یک طرف فتح شود، ایران، ایران نخواهد بود، با تمام ملاحظات صلاح را در امضای آن می‌بینم...»[۳۶]

بحث معاهدهٔ ایران و شوروی، و به ویژه بخش محرمانهٔ آن دولت سپهدار راکه اصولاً نیز از اقتدار چندانی برخوردار نبود، در برابر وضعیت بسیار دشواری قرار داد. گذشته از یک بحران حاد سیاسی که در این مقطع دولت را به استعفا و چندی بعد نیز به تشکیل دوبارهٔ کابینه وادار ساخت، تحولات جاری در جبههٔ شمال هم چندان اطمینان‌بخش نبود.

اگر با توجه به نقاط تنش و رویارویی، این جبههٔ شمالی را به سه بخش گیلان، مغان و نخجوان تقسیم کنیم، در این مقطع بخش اصلی جبهه؛ یعنی صفحات گیلان، از آرامش و سکون بیشتری برخوردار بود. در این دوره، در حالی که از یک‌سو نیروهای دولتی در تدارک جایگزینی قوای بریتانیا که اعلان شده بود تا ماه آوریل / فروردین ۱۳۰۰ ایران را ترک خواهند کرد، مشغول تجدیدسازمان بودند، در آن‌سوی البرز نیز بلشویک‌ها سعی داشتند نیروهای شورشی محلی را از نو سازماندهی کنند. اختلافات حاصله در میان شورشیان گیلان که به کناره‌گیری میرزاکوچک‌خان و تندی بیش از پیش حکومت احسان‌الله‌خان منجر شد، اقتدار منطقه‌ای روس‌ها را تا حدود زیادی خدشه‌دار کرده بود و اینک روس‌ها سعی داشتند از طریق تغییراتی که در خلال کنگرهٔ باکو در ترکیب رهبری حزب کمونیست ایران به وجود آوردند، به اختلافات موجود میان سران انقلاب گیلان خاتمه داده و این نیروها را از نو به کار گیرند[۳۷]. تحولات جاری در دو عرصهٔ دیگر این جبههٔ شمالی؛ یعنی در حدود مغان و

۳۵. همان.

۳۶. همان.

۳۷. برای آگاهی بیشتر بنگرید به Chaqueri, *op. cit.* pp. 250 - 275.

همچنین منطقهٔ نخجوان، به آرامش و سکون گیلان نبود.

مغان و آستارا

همانگونه که در بخش پیشین این بررسی ملاحظه شد، نبردهای گاه‌به‌گاه، ولی شدیدی که در مغان روسیه بین نیروهای مخالف محلی و بلشویک‌ها جریان داشت، مناطق سرحدی ایران را در این‌حدود نیز تحت‌الشعاع قرار می‌داد؛ هنگامی که در اواخر محرم / اواسط سپتامبر قوای تحت رهبری حسین رمضان‌اُف و یوسف جمال‌پاشا در یک حملهٔ سراسری محال قرجوان و آلاشه و قاپوچی‌محله و مسجدمحله را متصرف، و موقعیت اصلی بلشویک‌ها را در خودِ آستارای روس نیز در خطر افکند، بار دیگر نیروهای محلی مستقر در آستارای ایران خواستار آن شدند که دولت اجازه دهد که به یاری نیروهای شورشی بشتابند[۳۸]. با آن که پاسخ رسمی دولت تأکید بر بی‌طرفی بود و این که «نمی‌تواند اقدام کند.»[۳۹] ولی در این عرصه مرجع تصمیم‌گیری فقط مقامات مرکزی نبودند. در این دوره تعدادی از چهره‌های سرشناس محلی، از سران عشایر گرفته تا رجال صاحب‌نام شهری، که ظاهراً از حمایت تسلیحاتی مقامات نظامی بریتانیا برخوردار بودند، خط‌مشی فعالانه‌ای را در رویارویی با تحریکات محلی بلشویک‌ها اتخاذ کرده بودند.[۴۰]

با توسعهٔ دامنهٔ جنگ و درگیری میان عشایر حدود روس و بلشویک‌ها در اواسط صفر /اواخر اکتبر و امکان توسعهٔ آن به مناطق مرزی ایران، مقامات محلی آذربایجان از نو نگران شدند. اگرچه آن‌ها به مراقب «ایلات سرحدی» امیدوار بودند[۴۱] ولی امکان چیرگی بلشویک‌ها را نیز از نظر دور نداشته و از آن بیمناک بودند که بلشویک‌ها در این‌صورت «... بخواهند در کنار دریا به رشت راهی باز کنند...»، و از این‌رو استقرار یک عده نظامی و چند

---

۳۸. ادارهٔ تلگرافی، از اردبیل به طهران، شمارهٔ ۲۸، ۲۲ [۳۰ محرم] / ۲۳ میزان ۱۳۳۹ ($\frac{۴۳}{۱۱}$ ۳۹).

۳۹. در حاشیهٔ تلگراف فوق.

۴۰. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۳۱۸ / ۱۳۸، ۲۵ محرم ۱۳۳۹.

وزیر مختار بریتانیا در تهران در یکی از گزارش‌هایش به کرزن، از اسلحه و مهماتی یاد می‌کند که ژنرال آیرونساید ـ فرماندهٔ وقت قوای بریتانیا در ایران ـ برای شاهسون‌ها ارسال می‌داشت. به گزارش نُرمن، آیرنساید در نظر داشت «... یک افسر انگلیسی به تبریز اعزام دارد تا عملیات آتی شاهسون‌ها و سایر نیروهای مقاوم را که آمادهٔ دفاع از خاک کشورشان هستند، هماهنگ سازد.»

نرمن به کرزن، اول دسامبر ۱۹۲۰، اسناد محرمانهٔ وزارت امور خارجهٔ بریتانیا دربارهٔ قرارداد ۱۹۱۹، ترجمهٔ دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۷، جلد ۳، ۱۳۷۷، ص ۶۷.

۴۱. گزارش شمارهٔ ۲۸۱، ۱۰ صفر صادق‌الدوله از اردبیل در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۸۵، ۲۲ صفر ۱۳۳۹ ($\frac{۴۳}{۲۰}$ ۱۳۳۹).

عراده توپ در آستارا را نیز مقتضی می‌دانستند.[۴۲]

در این میان با توسعهٔ دامنهٔ جنگ به روستای باغچه‌سرا در قلمرو ایران، «قوای ملی و محلی» آستارا، از جمله رشیدخان نیز بر ضد بلشویک‌ها وارد کار شدند. اگرچه این رویارویی با مداخلهٔ عبدالله‌خان بصیرالوزاره، نایب‌الحکومهٔ آستارا خاتمه یافت[۴۳]، ولی از این مرحله به بعد، درگیری ایلات و عشایر بخش‌های ایرانی سرحد آستارا و اردبیل در تحولات آن‌سوی مرز ابعاد گسترده‌تری یافت.

در اوایل ربیع‌الاول ۱۳۳۹ / اواسط نوامبر ۱۹۲۰، کارگزاری آذربایجان در ادامهٔ گزارشی مبنی بر توسعهٔ دامنهٔ نبردهای جاری در لنکران به حدود هفت‌فرسخی اردبیل و تجهیز عشایر آن‌حدود برای مقابله با بلشویک‌ها[۴۴] خاطرنشان ساخت که «... عده‌ای نماینده از طرف ایلات وارد، تقاضای مساعدت نمودند. علما و رؤسای ادارات و اعیان در مسجد حاضر شده، پس از نطق‌های مؤثر هزارتومان نقد و پانزده‌هزار فشنگ جمع و کمیسیون اعانه از اعیان تشکیل عجالتاً بیست‌هزار فشنگ برای ایلات لنکران ارسال...» کردند[۴۵] و در ادامهٔ این گزارش از ابراز تمایل کمیسیون مزبور به کسب اجازهٔ دولت برای مذاکرات بیشتر با رؤسای «ایلات روسیه» و پشتیبانی از آن‌ها سخن به میان آمده بود[۴۶] که با مخالفت وزارت امور خارجه روبرو شد. به نظر مقامات وزارت امور خارجه «... مساعدت اهالی اردبیل نسبت به ایلات روسیه محل تأمل است. باید در این قبیل امور با ایالت جلیله مذاکره شود...»[۴۷]

در واکنش به چنین تحولاتی بود که کمیسر خارجهٔ جمهوری آذربایجان، ضمن تسلیم نامه‌ای به منشورالملک نسبت بدانچه که وی آن را تجاوز «دستجات قوی از غارتگران» محلی به قلمرو جمهوری خواند، اعتراض کرده و متذکر گردید که «... از قرار معلوم این حملات با رضایت غیرمستقیم و بلکه با کمک دولت عِلیّهٔ ایران است ـ[۴۸] چنین از طرف ما

---

۴۲. گزارش ایالت آذربایجان در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۳۵، ۱۱ صفر ۱۳۳۹ ($\frac{۴۳}{۶}$ ۳۹).

۴۳. گزارش نیابت کارگزاری آستارا در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۲۶۵، ۱۷ صفر ۱۳۳۹ ($\frac{۴۳}{۱۱}$ ۳۹).

برای آگاهی بیشتر از روحیهٔ مقاوم رجال و بزرگان آستارا در این دوره بنگرید به نامهٔ مورخ ۱۵ صفر ۱۳۳۹ آن‌ها به آقامیرزا علی‌اکبر، مجتهد اردبیلی که در آن ضمن شرح از خودگذشتگی‌های اخیر آن‌ها در مقابله با بلشویک‌ها، تقاضای حمایت و پشتیبانی بیشتر داشتند. بابا صفری، پیشین، صص ۴۰۰ - ۳۹۶.

۴۴. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۲۳۱، ۶ ربیع‌الاول ۱۳۳۹ ($\frac{۴۳}{۲۰}$ ۳۹).

۴۵. همان.

۴۶. همان.

۴۷. همان.

۴۸. ناخوانا.

تشخیص داده است که نقشهٔ عمومی این کار در دست نمایندههای دول متفقه است و کلیهٔ مرکز عملیات خودشان را شهر اردبیل قرار دادهاند، حملات فوق‌الذکر اشرار سبب خرابی دهات و قصبات سرحدی آذربایجان و خسارات فوق‌العاده دولت شورای کارگران و دهاقین است...»[۴۹] و در پایان تهدید کرد که دولت متبوع وی «... قویاً تصمیم نموده که از هیچ نوع اقدامات در برانداختن و ریشه‌کن کردن مؤسسین این حملات خودداری ننمایند...»[۵۰]

پاسخ منشورالملک به این یادداشت، در عین طول و تفصیل بسیار، جز یک‌رشته تأکیدات کلی بر شوق و تمایل ایران به توسعهٔ مناسبات متقابل و مودت فی‌مابین، نکتهٔ دیگری در بر نداشت و صرفاً با این وعده به پایان رسید که «... اهتمام می‌کنم که با اولین وسیلهٔ ممکنه این مراسلهٔ شما را به عرض اولیای دولت متبوعهٔ خود...» برساند.[۵۱]

تحریک به مِثل

ظاهراً بلشویک‌ها فقط به اعتراض اکتفا نکرده، بر آن شدند، از همان حربه‌ای که به زعم آن‌ها مقامات ایرانی و «نمایندههای دول متفقه» بر ضد آنان به کار می‌بردند، استفاده کنند. در ۲۱ ربیع‌الاول / ۳ دسامبر کارگزار اردبیل به وزارت امور خارجه گزارش کرد که از قرار اطلاعات واصله نجفقلی‌خان آلارلو «... در مغان با رؤسای بلشویک ملاقات و از آن‌ها شش عراده توپ، هزار قبضه فشنگ و ۲۰۰ هزار فشنگ تقاضا که اردبیل را به تصرف بلشویک‌ها بدهد...»[۵۲]

براساس نامه‌ای که متن اصلی آن بعدها به دست مقامات کشور رسید و چنان‌که ملاحظه خواهد شد، در خلال مذاکرات ایران و جمهوری شوروی آذربایجان نیز مورد استناد قرار گرفت، حیدرعلی قرایوف وزیر جنگ و بحریهٔ جمهوری آذربایجان به نجفقلی‌خان وعده داد که «... برای کمک و مساعدت به عدهٔ شما حکومت فعله و زارعین آذربایجان قرار داده است پنج میلیون وجه فرستاده شود... یقین دارم این اتحاد شما با ما راه نجات برای فقرای ایران خواهد بود. باقی منتظر شجاعت شما هستم و دست شما را فشار می‌دهم...»[۵۳]

---

۴۹. ترجمهٔ مراسلهٔ شمارهٔ ۹۹۵، ۱۹ دکابر، کمیسر خارجهٔ جمهوری آذربایجان در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۴۱۵، ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ (۱۵/۵۵ ۳۹).

۵۰. همان.

۵۱. همان.

۵۲. گزارش شمارهٔ ۳۸، ۱۲ قوس [۲۰ ربیع‌الاول] صادق‌الدوله از اردبیل، وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۳۱۴، ۲۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۹.

۵۳. ادارهٔ تلگرافی، از اردبیل به طهران، شمارهٔ ۱۴، ۲۸/۲۸ دلو [جمادی‌الاخر] (۴۳/۳۶ ۳۹).

چندی بعد، در ۲۹ ربیع‌الاول / ۱۱ دسامبر، گزارش شد که نجف‌قلی‌خان با دو عراده توپ و چهار شصت‌تیر و شصت‌نفر توپچی بالشویک وارد سرحد شده است[۵۴]. انتشار این خبر در اردبیل باعث هیجان عمومی شده «... اهالی بازار دکان خود را بسته عموماً در مسجد میرزا علی‌اکبرآقا مجتمع و تمام آقایان و علما و تجار... در مسجد حاضر شدند. آقا ـ [میرزا علی‌اکبرمجتهد] ـ به منبر تشریف برد. قدری از مظالمات بالشویک‌ها بیان فرمود و مساعدت با مخالفین آن‌ها را مورد اجر جمیل قرار داده و حسین‌آقا پسر آقا فوراً کفن را انداخته، خود را در میان جماعت به فداکاری نشان داده قریب هزار فشنگ به اسم اعانه و مساعدت با مجاهدین آستارای روس از آقایان دریافت نمود و ارسال کرد...»[۵۵] علاوه بر این فیروزخان امیر فیروز از رؤسای ایل فولادلو نیز جهت کسب اطلاع از کم‌وکیف این ماجرا نزد نجفقلی‌خان اعزام گردید.[۵۶] طولی نکشید که روشن شد همراهی نجفقلی‌خان و بلشویک‌ها اساسی نبوده و به قول امیرفیروز «مشارالیه گویا بالشویک‌ها را فریب داده است» کما این که در خلال زد و خوردهایی که در اواخر همان‌ماه در حدود لنکران صورت گرفت، نجفقلی‌خان به کمک مجاهدین شتافت.[۵۷]

دراین‌میان، در حالی که بار دیگر حسین‌اُف، کمیسر خارجهٔ آذربایجان با طرح ۲۴ فقره شکایت مشخص از «تجاوزات» مرزی شاهسون‌ها و مداخلات میرزاعلی‌اکبرمجتهد در امور لنکران[۵۸]، از نو باب اعتراض را با منشورالملک گشوده بود، ولی با کشته شدن یوسف جمال‌پاشا در تلاش دستیابی بر لنکران، موقعیت بلشویک‌ها برای مدتی تقویت گردید. در پی متلاشی‌شدن نیروهای یوسف جمال‌پاشا نخست «... پنج صاحب‌منصب سابق دولت آذربایجان و یک‌نفر گرجی، یک‌نفر روس که زبان ترکی را خوب می‌داند و سه‌نفر مسلمان که فدوی ـ [کارگزار اردبیل] ـ آن‌ها را کاملاً می‌شناسد با هفت‌نفر عسکر فراراً...» وارد اردبیل

---

۵۴. گزارش شمارهٔ ۳۱۴، ۲۰ قوس اردبیل در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۳۴۷، ۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ (۶۴/۶ ۳۹).
۵۵. فخرالدین موسوی اردبیلی نجفی، تاریخ اردبیل و دانشمندان، ج ۲، چاپخانهٔ خراسان؛ مشهد، ۱۳۵۷، ص ۱۴۴.
۵۶. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۳۴۷، ۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ (۶۳/۶ ۳۹).
۵۷. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۴۴۱، ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ (۴۳/۶ ۳۹).
۵۸. ادارهٔ تلگرافی، آستارا به طهران، بدون‌شماره، ۱۳ جدی [۲۲ ربیع‌الثانی] (۱۵/۵۵ ۳۹).
منشورالملک در گزارشی از بازتاب این تحولات اطلاع داد که حسین‌اُف به روزنامه‌ها گفته است که «... حاجی‌شیخ‌محمد [یا مجتهد] ساکن یکی از دهات روس، جمعی را از لنکران بر ضد دولت ساوت آذربایجان برانگیخته، دلگرمی و دستور و مهمات [و] اسلحه از حاج ملاعلی‌اکبر مجتهد اردبیلی که توسط دول متفقه به او می‌رسد و این اقدامات با اطمینان پادشاه ایران می‌شود...» (منشورالملک از باکو در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۴۱۶، ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ (۱۵/۵۵ ۳۹).

شدند[۵۹] و روز بعد و به دنبال آن‌ها تعداد بیشتری از مجاهدین ضدبلشویک و بالاخره خودِ بلشویک‌ها که براساس اطلاعات واصله تا یک‌فرسخی نمین پیشروی کرده بودند.[۶۰]

بلافاصله مراتب امر به منشورالملک ابلاغ و از او خواسته شد که در این باب با «رئیس قشون احمر» وارد مذاکره شود[۶۱]. علاوه بر این، مشاورالممالک نیز از «کمال تأسف» دولت نسبت به «... قضایای حدود آستارا و تجمع قشون احمر و خیال ورود و حمله به خاک ایران...» آن‌هم در حین «... مذاکراتی که برای ایجاد روابط حسنه در میان است و تقریباً تمام شده است...»، مطلع گشت[۶۲]. اگرچه حسین‌اُف، کمیسر خارجهٔ آذربایجان در پاسخ به استفسار منشورالملک لشکرکشی مزبور را نوعی عملیات داخلی برای «... تنبیه اشرار که در حدود خودمان مشغول اقدامات خصمانه بر ضد ما بودند...» دانست و اطمینان داد که «... هیچ نوع خیال تجاوزی به حدود ایران ندارند...»[۶۳]، ولی در نهایت تکلیف این برخورد و رویارویی را عرصهٔ نبرد روشن کرد و نه مذاکره و دیپلماسی.

شکست بلشویک‌ها

براساس گزارش کارگزار اردبیل در پی پیشروی قوای بلشویک به نزدیکی نمین در ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ / ۸ ژانویهٔ ۱۹۴۱ «... مجاهدین مجدداً... هجوم، پس از جنگ بزرگی سیصدنفر از بالشویک‌ها مقتول و عده‌ای خلع‌سلاح تا آستارا عقب نشستند...» در اوجارود نیز که شمال مغان بود، نیروهای نجفقلی‌خان وارد کار شدند. در این زد و خورد «... بالشویک‌ها مغلوب و سه قریه از طرف ایران را آتش زده‌اند...»[۶۴]

با این‌حال و به‌رغم آن که عملاً سیر این رخدادها بر وفق مراد بلشویک‌ها نبود، احتمال تبدیل این زد و خورد به یک گرفتاری اساسی موجب شد که منشورالملک خود به آستارا بیاید و با فرماندهٔ قوای بلشویک وارد مذاکره شود. به علاوه، کارگزار اردبیل نیز از جانب مخبرالسلطنهٔ هدایت مأموریت یافت که برای «مذاکرات بی‌طرفی با رؤسای قشون سرخ... و کسب اطلاعات از خیالات آن‌ها و اوضاع سرحدات...» به حدود نمین برود.[۶۵]

---

۵۹. گزارش شمارهٔ ۴۵۴، ۲۱ ربیع‌الثانی، اردبیل، وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۴۲۱، ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ ($\frac{۴۳}{۶}$ ۳۹).

۶۰. گزارش اردبیل، وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۴۲۹، ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۵۵}$ ۳۹).

۶۱. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۱۶، ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۵۵}$ ۳۹).

۶۲. [بدون سربرگ]، شمارهٔ ۱۴۵، ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۲}$ ۳۹).

۶۳. ادارهٔ تلگرافی، آستارا به طهران، شمارهٔ ۱۸، ۱۸ [۲۷ ربیع‌الثانی] / ۱۹ جدی ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۲}$ ۳۹).

۶۴. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۴۴۱، ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ ($\frac{۴۳}{۶}$ ۳۹).

۶۵. گزارش شمارهٔ ۲۹۴ اردبیل در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۴۵۹، ۵ جمادی‌الاول ۱۳۳۹ ($\frac{۴۳}{۶}$ ۳۹).

گزارش منشورالملک از وضعیت سرحدی ایران در حدود آستارا چندان امیدوارکننده نبود. به عقیدهٔ او بلشویک‌ها «... به واسطهٔ تبلیغاتی که در بین عشایر شاهسون نموده، زمینهٔ آنجا را حاضر کرده‌اند [که] بعد از فراغت از کار آستارا و لنکران، از چندین نقطه حمله به آذربایجان ایران نمایند. خصوصاً حالا که ارمنستان را هم به صورت سایر نقاط درآورده‌اند. فعلاً برای سرکوبی اهالی آستارا و لنکران چهارهزار نفر قشون در آستارا و لنکران دارند، در صورتی که ما در مقابلهٔ آن‌ها هیچ چیز نداریم...»[۶۶]

در حالی که در دو بخش گیلان و مغان از جبههٔ شمال، ایران فقط با شوروی و نیات و مقاصد نه‌چندان روشن آن‌ها روبرو بود، در منتهی‌الیه غربی این جبهه؛ یعنی در محور قراباغ ـ زنگزور ـ نخجوان، وضع از این نیز بدتر بود، زیرا گذشته از روس‌ها که اینک در جمهوری آذربایجان مستقر شده و در تدارک چیرگی بر دیگر نقاط قفقاز بودند، ترک‌های عثمانی هم در مقام اتحاد با روسیهٔ شوروی، تحرکاتی را در آن‌حدود آغاز کرده بودند. تنش حاصل از هر دوی این تحرکات که در عرض مدت‌زمانی کوتاه به یک‌رشته لشکرکشی‌های گسترده در جوار مرزهای شمال‌غرب کشور منجر شد نیز مناسبات منطقه‌ای ایران را تحت‌الشعاع قرار داد.

---

۶۶. ادارهٔ تلگرافی، آستارا به طهران، بدون‌شماره و تاریخ [ولی از لحاظ ترتیب، اوراق مابین ۲۰ و ۱۹ جدی] ($\frac{۱۵}{۵۵}$۳۹).

فصل چهارم

حوزهٔ حائل

یکی از نخستین تصمیم‌هایی که جمهوری ارمنستان پس از پشت‌سرگذاشتن ناآرامی‌هایِ حاصل از بازتاب منطقه‌ای سقوط آذربایجان اتخاذ کرد آن بود که از این فرصت استفاده و برای اعادهٔ مجدد حاکمیت ارمنستان بر بخش‌های جنوبی ایروان، که در خلال تحولات تابستان ۱۹۱۹ / ۱۳۳۷ از دست رفت، وارد کار شود. در این مرحله ائتلافی از گروه‌های محلی به رهبری چهره‌هایی چون جعفرقلی‌خان نخجوانی و فرزندش کلبعلی‌خان، ترک‌های عثمانی به فرماندهی خلیل‌پاشا، و بلشویک‌های محلی به رهبری بهبودخان شاه‌تختینسکی زمام امور نخجوان و مضافات را در دست داشتند. در حالی که انتظار آن‌ها برای ورود نیروهای بلشویک و ائتلاف آن‌ها با ترک‌های عثمانی ادامه داشت، و واحدهای تحت‌فرمان کاظم قرابکر نیز در اجابت این خواست و برای پر کردن خلاء موجود با اعزام نیروهایی به شاه‌تخت در اوایل ژوئیه / اواخر شوال دست به‌کار شده بودند، حملهٔ سراسری ارمنی‌ها آغاز شد[1]. در عرض مدت‌زمانی کوتاه، مقاومت مسلمین در هم شکست و بخش‌های وسیعی از نخجوان مانند بویوک ودی و باش نوراشن... سقوط کرد. همزمان با رشته‌مذاکراتی که میان نمایندگان مسلمین و مقامات ارمنی آغاز شد، پیشروی قوای ارمنستان به سوی نخجوان ادامه یافت و در اواخر ژوئیه / اوایل شوال، نیروهای ترک‌ها که در شاه‌تخت متمرکز شده بودند، به قریهٔ عربلر واقع در قلمرو ایران، عقب نشسته و واحدهای محلی نیز متفرق شدند[2].

---

1. Hovannisian, *Republic*, Vol. III, pp. 308 - 316.

2. *Ibid.*,

پیشروی ارامنه که از لحاظ مناسبات منطقه‌ای بار دیگر به سرریزِ انبوهی از پناهندگان به حدود ماکو و استمداد دوبارهٔ نمایندگان نخجوان از دولت ایران برای جلوگیری از تعرض ارمنی‌ها منجر شد[۳]، در حالی که تا چیرگی کامل بر نخجوان راه درازی در پیش نداشت، از حرکت باز ماند. زیرا سرانجام در ۲۸ ژوئیه ۱۹۲۰ / ۱۲ ذیقعدهٔ ۱۳۳۸، یک ستونِ سوار از سپاه یازدهم سرخ از سمت دره جاغری به سوی نخجوان پیشروی کرد و در پی آن خلیل‌پاشا و هیئت اعزامی شوروی به آنکارا ـ همراه با نخستین محمولهٔ طلا که برای کمک به مصطفی کمال‌پاشا ارسال شد ـ وارد نخجوان شدند.[۴]

نخستین واکنش دولت ایران در قبال این تحولات که با توجه به فقدان گزارش‌هایی در این زمینه، به نظر می‌آید که اطلاع دقیقی نیز از آن‌ها نداشته است، اعزام نماینده‌ای به نخجوان بود. در واسط ذیقعده / اوایل اوت، وثوق‌الممالک کارگزار خوی با سمت نمایندهٔ ایران به نخجوان اعزام شد[۵].

در حالی که دولت ایران در این مرحله، بنا به دلایلی ـ از جمله بی‌اطلاعی از کم‌وکیف تحولات جاری در نخجوان ـ جز حفظ منافع کلی ایران و جلوگیری از توسعهٔ دامنهٔ کشمکش‌های مزبور به قلمرو کشور، سیاست دیگری در نظر نداشت معزالدوله، نمایندهٔ ایران در تفلیس خواهان اتخاذ خط‌مشی‌ای شد که بیانگر بی‌اطلاعی کامل وی از تحولات جاری در منطقه و وضعیت داخلی ایران بود. وی ضمن اشاره به وضعیت درهم نخجوان و ناتوانی بلشویک‌ها در توسعهٔ نفوذشان در آن‌حدود و این که امید مسلمانان آن‌حدود در این‌موقع «فقط کمک ایران است» پیشنهاد کرد که «اولیاء دولت هزار نفر قزاق یا ژاندارم به عنوان مفتوح‌نمودن راه تبریز و حفظ خط‌آهن با یک شخص کافی با اطلاعی به نخجوان بفرستند...» معزالدوله بر این باور بود که «... اهالی با جان و مال آن‌ها را استقبال، و با اسلحه و قوهٔ محلی ممکن است ده‌هزار نفر قشون مسلح با توپخانه نه بدون مانع آن حدود را متصرف شود...»[۶]

وی در توجیه چنین پیشنهادی، که شاید با خواست مسلمین آن‌حدود تطابق داشت، ولی تحقق آن به هیچ‌وجه در حد امکانات دولت نبود، خاطرنشان ساخت که «... گرجی‌ها و ارامنه قشون ایران را وسیلهٔ امنیت، و افتتاح راه تبریز را یکی از مسائل حیاتی خود می‌دانند...» و در

---

۳. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۲۸۲، ۲۷ سرطان ۱۲۹۹ [۲ ذیقعدهٔ ۱۳۳۸] (۱۷۷۱۷ ـ ن).

4. Hovannisian, *Republic*, Vol. III, p. 317.

۵. وزارت داخله، گزارش کفیل ایالت آذربایجان، شمارهٔ ۸۹، ۱۷ اسد [۲۲ ذیقعده] ۱۳۳۸ (۳۸ ۱۵/۳۴).

۶. گزارش کنسولگری تفلیس در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۹۴۴، ۵ ذیقعدهٔ ۱۳۳۸ (۳۸ ۱۵/۲۲).

ادامه افزود که «... با نمایندهٔ انگلستان در این‌باب مذاکره، کاملاً او را متقاعد کرده‌ام...» و تأکید کرد که در این امر «... دقیقه‌ای تأخیر جایز نیست...».[۷] البته پاسخ وزارت امور خارجه نیز که خود درگیر تحولات سهمگین چون تجاوز نظامی بلشویک‌ها به انزلی و ده‌ها شورش و ناآرامی در دیگر نقاط کشور بود، جز همان «ضبط شود»ی که در حاشیهٔ نامه نوشت، چیز دیگری نمی‌توانست باشد.[۸]

در این میان، براساس توافقی که در ۱۰ اوت / ۲۵ ذیقعدهٔ ۱۳۳۸ میان ارمنی‌ها و بلشویک‌ها صورت گرفت، دولت ارمنستان موافقت کرد که عجالتاً و تا حصول توافق قطعی در مراحل بعد، قراباغ، زنگزور و بخش‌های جنوبی نخجوان تحت اشغال موقت بلشویک‌ها درآید. بدین‌ترتیب در حالی که در جنوب ایروان بخش‌هایی چون زنگی‌باسار، بویوک ودی و شرور الی ایستگاه راه‌آهن شاه‌تختی تحت حاکمیت ارمنی‌ها باقی ماند ، بلشویک‌ها نیز محور ارتباطیِ مجاور رودِ ارس را در اختیار گرفتند.[۹] هنگامی که وثوق‌الممالک، نمایندهٔ ایران در نخجوان مستقر شد، تکاپوی نظامی ارمنی‌ها متوقف شده بود.

با استقرار وثوق‌الممالک در نخجوان، به تدریج تصویر مشخص‌تری از تحولات جاری در آن حدود به دست آمد. در حالی که تعدادی از مهاجران ـ از جمله آن‌هایی که به ایران پناهنده شده بودند ـ به موطنشان بازمی‌گشتند[۱۰]، با تشکیل «ریفقوم» ـ کمیتهٔ انقلابی ـ نوعی تشکیلات اداری نیز برپا شد؛ «... امور حکومتی را نمایندگان خودِ اهالی بدون مداخلهٔ غیر در مجلسی که به «ریفقوم» موسوم است، رسیدگی می‌کنند؛ فقط دو نفر سالدات از طرف بالشویک‌ها در آن مجلس عضویت دارند...» مابقی امور در دست اهالی بود.[۱۱]

تعداد سربازهای بلشویکی که همراه با خلیل‌پاشا وارد نخجوان شده بودند و «... گویا مقداری طلای غیرمسکوک آورده به توسط خلیل‌پاشا برسانند برای استقلال خود و علیه انگلیسی‌ها سکه زده، مصرف نمایند...»، حدود سیصد نفر برآورد شد که قرار بود عنقریب تعدادشان نیز افزایش یابد.[۱۲] ولی با این‌حال، از آنجایی که کل نیروهای موجود هفتصدنفر گزارش شده بود[۱۳]، این هنوز عثمانی‌ها بودند که دستِ بالا را داشته و سعی می‌کردند

---

۷. همان.

۸. همان.

9. Walker, *op. cit.*, p. 290.

۱۰. سواد تلگراف وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۶۲، ۲۴ اسد [۳۰ ذیقعده] ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۳۴}$ ۳۸).

۱۱. سواد تلگراف وثوق‌الممالک از جلفا، شمارهٔ ۲۵، غرهٔ ذیحجهٔ ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۳۴}$ ۳۸).

۱۲. کارگزاری آذربایجان، گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۱۹، غرهٔ ذیحجهٔ ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۳۸}$ ۳۸).

۱۳. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۰۸۲، ۴ ذیحجهٔ ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۳۴}$ ۳۸).

تحولات جاری را به نفع خود شکل دهند.

اقبال‌السلطنه

وثوق‌الممالک ضمن گزارش ضدیتِ علنیِ خلیل‌پاشا با اقبال‌السلطنه و این که «... حریفان اتصالاً در پی بهانه می‌گردند و بنده هم حتی‌الامکان به عُونِ‌الله جلوگیری کرده و می‌کنم...»، خاطرنشان ساخت که وی برای کاستن از تنش‌های موجود به خلیل‌پاشا اظهار کرده بود «... هر مطلبی راجع به ایران دارید، بنده نمایندهٔ ایران هستم، به من مراجعه نمایید. آن‌چه در حکم امروز برای ما ممکن است ابداً در موقع احتیاج مضایقه نخواهم کرد...»[۱۴]

در این مقطع در چارچوب گزارش‌هایی که بر ضد اقبال‌السلطنه جریان داشت، از این نیز سخن در میان بود که وی به کردهای تابع خود «... خبر داده، تماماً حاضر باشید به اتفاق ارامنه با بالشویک‌ها دعوا خواهیم کرد. می‌گویند از اکراد عجم تغییر لباس کرده و به ارامنه قول داده است در موقع لزوم، قاطی قشون آن‌ها بشوند...»[۱۵] اگرچه وثوق‌الممالک، چنین شایعاتی را بی‌هیچ هم نمی‌دانست و از این متأسف بود که «... آقای اقبال‌السلطنه ملتفت [مخاطرات ؟] این رول‌بازی‌ها...»[۱۶] نیست، ولی نسبت به تحریکات عثمانی‌ها نیز کاملاً هوشیار بود. وی در گزارش دیگری خاطرنشان ساخت که عثمانی‌ها «... سخت محرکند که رفتار این‌ها ـ [روس‌های بلشویک] ـ را دربارهٔ اینجا و خاصه ایران با انگلستان [را] به خشونت مبدل نمایند...»، چرا که «... خودشان غرق شده، همهٔ عالم را غرق‌شده می‌خواهند...» ولی در مقایسه با عثمانی‌ها، بلشویک‌های نخجوان از ستیزه‌جویی کمتری برخوردار بودند. به نوشتهٔ وثوق‌الممالک بلشویک‌ها «... رفتارشان ساده، و نمی‌خواهند به بعضی چیزها مداخله نمایند و دربارهٔ ایران نیز بدبین به نظر نمی‌آیند...»[۱۷]

ولی با این‌حال بلشویک‌ها نیز مانند عثمانی‌ها، نسبت به شخص اقبال‌السلطنه حُسنِ ظن نداشتند. کمیسر روس‌ها که قصد داشت به قصد تأمین آذوقه ـ ولی در واقع با هدف تفتیش ـ

---

۱۴. کارگزاری آذربایجان، گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۲۲، اول ذیحجهٔ ۱۳۳۸ (۱۵/۳۴ ۳۸).

۱۵. [بدون سربرگ] گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۹۹، غرهٔ ذیحجهٔ ۱۳۳۸ (۴۳/۱ ۳۸).

۱۶. همان.

۱۷. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۲۶، غرهٔ ذیحجهٔ ۱۳۳۸ (۱۵/۳۴ ۳۸).
وثوق‌الممالک در گزارشی دیگر نیز در تأکید بر همین نکته نوشت، «... آن‌چه از وضع گرفتاری آن‌ها [روس‌های بالشویک] معلوم و یقین می‌باشد، دربارهٔ ایران هیچ منظوری ندارند... و این‌همه مبلّغ که می‌آید، غالباً و بلکه تماماً فرستادهٔ عثمانی‌ها است...» (کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۶۰، ۷ ذیحجهٔ ۱۳۳۸، (۱۵/۳۴ ۳۸).

همراه با جعفرقلی‌خان نخجوانی به دیدار اقبال‌السلطنه برود، به وثوق‌الممالک گفته بود که «... به ما همه جور راپورت می‌رسد که سردار ماکو با ارامنه متفق شده که اگر ارامنه با ما بجنگند، او نیز کمک نماید...» اگرچه وثوق‌الممالک این مسئله را تکذیب کرده بود[۱۸]، ولی چنانچه در بخش‌های بعدی این بررسی نیز خاطرنشان خواهد شد، این راپورت‌ها چندان هم بی‌اساس نبوده‌اند.

به هر حال، در این مرحله، هدف اصلی ترک‌ها و بلشویک‌ها تثبیت محور ارتباطی قراباغ ـ زنگزور ـ نخجوان بود و ترتیب عبور هیئت اعزامی مسکو به آنکارا که بخشی از راه را می‌بایست از طریق قلمرو ایران عبور کند. رئیس هیئت اعزامی خواهان کسب اجازهٔ ایران بود و با آن که به گفتهٔ او «... خلیل‌پاشا رفتن...» آن‌ها «... را محتاج به اجازه...» نمی‌دانست ولی آن‌ها نمی‌خواستند «... بی‌قانون رفتار نمایند.»[۱۹]

اهداف خلیل‌پاشا

از ادامهٔ گزارش وثوق‌الممالک از گفته‌های خلیل‌پاشا چنین به نظر می‌آید که وی گذشته از یک‌رشته پیش‌بینی‌های زودهنگام ـ مانند سقوط عن‌قریب جمهوری ارمنستان ـ در باب ایران و امکان مداخله در تحرکات شیخ‌محمد خیابانی هم افکاری در ذهن داشت، خلیل‌پاشا پس از اشاره به این موضوع که قصد دارد تا «... بایزید همراه میسیه ـ [میسیون] ـ بروم و در آنجا ترتیب رفتن این‌ها را داده، باز ده‌روزه مراجعت می‌کنم. اگر عمل ایروان تا مراجعت من تمام شد ـ [یعنی اگر جمهوری ارمنستان تا آن‌موقع ساقط شده بود] ـ از بایزید به ایروان خواهم آمد و اگر نه به نخجوان می‌آیم...» این نکته را نیز با وثوق‌الممالک در میان گذاشت که «... اگر قبول نمایید، متفقاً به تبریز می‌رویم، یک اتحاد محکم می‌بندیم و بلکه نوعی نمایم که قشونش ـ [قشون انگلستان ؟] ـ به آزادیستان عبور ننماید و نیز جلوگیری [از] گربه‌رقصانی انگلیسی‌ها... که تخم در آزادیستان و انگاری [آنکارا] نکارند و چنانچه خبر صحیح دارم عشایر عثمانی و ایران را با سمیتقو و سیدطه با زور پول متفق نماید، در علیه ما و بالشویک‌ها آن‌ها قیام نماید...»[۲۰]

سرانجام در اواخر ذیحجه / اوایل سپتامبر، در میان سخنرانی‌ها و تبلیغات گسترده‌ای

---

۱۸. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۵۶، ۶ ذیحجهٔ ۱۳۳۸ (۱۵/۳۴ ۳۸).

۱۹. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۵۷، ۷ ذیحجهٔ ۱۳۳۸ (۱۵/۳۴ ۳۸).

۲۰. همان.

مبنی بر لزوم اتحاد ترک‌ها و بلشویک‌ها بر ضد مداخلات بریتانیا و دیگر قدرت‌های غربی در شـرق، هیئت اعـزامـی بـلشویک‌ها، از طـریق مـاکـو راهـی بـایزید شـد.[۲۱] در گـزارش وثوق‌الممالک هدف از اعزام هیئت مزبور، گذشته از تعمیر دستگاه تلگراف بی‌سیم کـه از «اتفاقات آن طرف‌ها با خبر باشند.»، دو مقصود ذیل عنوان شده بود: یکی حضور یک وزیر مختار از طرف بالشویک‌ها در آن‌حدود؛ و دیگر آن که «... با پول و بعضی عملیات عملی و لوازمات حربی، همه قِسم به آن‌ها مساعدتی بکنند...». البته آن‌ها شرط کرده بودند کـه «... ابداً یک‌نفر از خودشان کمک به آن‌ها...» ندهند. در واقع، همانگونه که انگلیسی‌ها «... با پول [و] آلات حـرب، بـدون نـفری، هـر کس را بـر ضـد بـالشویک‌ها بـرمی‌انگـیزند، ایـن‌ها ـ [بلشویک‌ها] ـ نیز در معاهده انگاری ـ [آنکارا] ـ مقابله به مثل کرده‌اند...»[۲۲]

نمایندهٔ ارمنستان در ایران که از مدتی قبل نیز نگرانی خود را از بابت تردد آزادانهٔ نظامیان عثمانی از طریق قلمرو ایران ابراز داشته بود[۲۳]، این‌بار نیز نسبت به عـبور «... خـلیل‌پاشا بـا ۲۵۰ نفر عسکر مسلح و... چند دستگاه تلگراف بی‌سیم و یک هیئت بالشویکی که از مسکو وارد شده و از این طریق به طرف آنقُره رفته‌اند...» اعتراض کرده و خـواهـان آن شـد کـه از سوی دولت ایران «... وسایلی اتخاذ شود که قواء اخیر، بی‌طرفی ایران را نقض نکنند تا این که قواء نظامی ارمنستان برای حفظ مؤخرهٔ اردوی خود مجبور نشوند قواء دشمن را در خاک دولت ایران تعقیب نمایند...»[۲۴]

هیئت نمایندگی ارمنستان در ادامهٔ این مکاتبات در ۲۸ محرم / ۱۲ اکتبر، نیز طـی نـامهٔ دیگری در تعقیب ایـن مـوضوع، خـاطرنشان سـاخت در حـالی کـه «... فـعلاً قـوای نـظامی ارمنستان با فداکاری‌های زیاد پیشرفت می‌نماید و مسئلهٔ استقرار مراودات و اتصال خط‌آهن قریب‌الوقوع است و از طرف دیگر هم که قوای عثمانی و بالشویکی در حـدود نـخجوان و اردوباد پیوسته شکست می‌خورند...» کـه بـا تـوجه بـه تـحولات جـاری در مـنطقه بـرآورد صحیحی نبود، زیرا در این مرحله ورق به ضرر ارمنی‌ها برگشته بود، خواسـتار آن شـد کـه دولت از این‌گونه تحرکات که «نسبت به دولت دوست و همجوار ارمنستان یک‌نوع علامت خصمانهٔ علنی است»، جلوگیری کند.[۲۵]

---

۲۱. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش کارگزاری خوی، شمارهٔ ۶۲، ۲۳ ذیحجهٔ ۱۳۳۸ (۴۳/۱۲ ۳۸).

۲۲. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۶۱، ۷ ذیحجهٔ ۱۳۳۸ (۱۵/۳۲ ۳۸).

23. Hovannisian, *Republic*, Vol. III, pp. 242 - 243.

۲۴. یادداشت شمارهٔ ۳۹۹، ۱۰ سپتامبر نمایندگی جمهوری ارمنستان، در وزارت امور خارجـه، شـمارهٔ ۴۲، ۷ محرم ۱۳۳۹ (۴۳/۱۶ ۳۹).

۲۵. هیئت نمایندگی ارمنستان، بدون‌شماره، ۲۸ محرم ۱۳۳۹ (۴۳/۱۶ ۳۹).

به هر حال، چنان که از یادداشت ذیل این نامه برمی‌آید، مکاتبات مزبور به دلیل سقوط کابینهٔ مشیرالدوله، مورد رسیدگی قرار نگرفته و تنها در اواخر ربیع‌الاول، پس از عودت «... سایر نوشتجات مشارالسلطنه... که بعد از سقوط کابینه به وزارت امور خارجه ارسال نمودند...» ملاحظه شد و پاسخی نیز نیافت.[۲۶] سایر مکاتبات پرنس آرغوتیان ـ از جمله مراسلهٔ ۲ صفر / ۱۶ اکتبر وی در همین زمینه که برخلاف دو مراسلهٔ قبلی مورد بررسی قرار گرفت، نیز با آن که به مکاتباتی میان وزارت امور خارجه، کارگزاری کل آذربایجان و اقبال‌السلطنه منجر شد[۲۷]، نتیجهٔ ملموسی به بار نیاورد. اصولاً نه دولت مرکزی و نه امثال اقبال‌السلطنه، هیچ یک از چنان اقتداری برخوردار نبودند که مانع این نوع فعالیت‌ها گردند.

وضعیت نخجوان

در این مرحله نخجوان از لحاظ نظامی، با توجه به معاهدهٔ ۱۰ اوت، وضعیت نسبتاً ثابتی داشت. رویارویی اصلی و در عین‌حال غیررسمیِ ارمنی‌ها و بلشویک‌ها ـ در ضمن تداوم مذاکرات سیاسی آن‌دو ـ در منطقهٔ کوهستانی زنگزور کماکان ادامه داشت، ولی چون هنوز تأثیر مستقیمی بر تحولات ایران نداشت، کم‌وکیف آن در گزارش‌های نمایندگی ایران نیز منعکس نبود. در حوزهٔ نخجوان که حوزهٔ مورد بحث این بررسی است، عثمانی‌ها، تحت فرماندهی قوای جاویدبیگ که در بایزید مستقر بود تا ساوجبلاغ ماکو از ماکو تا سرحد قنبرکندی پست نظامی گذاشته بودند[۲۸]؛ و به موازات این فعالیت‌ها نیز بلشویک‌ها سعی داشتند که بخش شرقی نخجوان را تا شاه‌تخت تحت ادارهٔ خود قرار دهند. بلشویک‌ها از این گلایه داشتند که به رغم تلاش آن‌ها برای رعایت توافق حاصله، گروه‌های مسلح ارمنی با دستبرد به قراء اطراف نخجوان، وضع را دشوار کرده بودند. وثوق‌الممالک، ضمن گزارش یکی از این برخوردها که در «قریهٔ جیکش یک‌فرسخ و نیمی چهریق و سه‌فرسخی نخجوان واقع است» رخ داد، از قول فرماندهٔ قوای نخجوان نقل کرد که «... از ششم سپتامبر قرار شده

---

۲۶. همان.

۲۷. برای نمونه بنگرید به نامهٔ شمارهٔ ۴۴۹، ۲ صفر هیئت نمایندگی ارمنستان؛ پاسخ وزارت امور خارجه به شمارهٔ ۴۳۱ / ۱۹۹، ۷ صفر؛ پاسخ کلی و مبهم اقبال‌السلطنه به این موارد در گزارش شمارهٔ ۱۷۰، ۱۷ صفر کارگزاری آذربایجان و سرانجام، تأکید وزارت امور خارجه به کارگزاری آذربایجان مبنی بر اقدام کنسولگری نخجوان در جلوگیری از چنین پیشامدهایی، و تعدادی مکاتبات بی‌حاصل دیگر ($\frac{۴۳}{۱۶}$ ۳۹).

۲۸. کارگزاری کل آذربایجان، سواد گزارش وثوق‌الممالک، بدون‌شماره و تاریخ ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۹).
این گزارش که متضمن پاسخ مشروح اقبال‌السلطنه به انتقادهای نمایندگی ارمنستان است، نحوهٔ ارتباطات و مسیر عبور و مرور عثمانی‌ها و علل ناتوانی مقامات محلی در جلوگیری از این ترددها، را نیز منعکس می‌کند.

است ارامنه راه [آهن] را از سرحد خود تا به جلفا دایر نموده، در دست آن‌ها شود. دیروز از سرِ راه آن‌ها قراولان عثمانی را برداشته، عوض او قراولان خود راگذاشتیم که شاید با آن‌ها طرف بشوند، آمده با کمال آسودگی عبور و مرور نموده، راه را دایر نمایند، عوض این، این‌طور معامله می‌نمایند. در بعضی محل‌ها می‌خواهند سرِ راه را مسدود و ما را محاصره نمایند ما نیز لابد از مرکز اجازه خواسته‌ایم آن‌ها را از شاه‌تختی و شرور با قوهٔ جبری بیرون نماییم...»[۲۹] با این‌حال نظر کلی وثوق‌الممالک آن بود که نه ارامنه و نه بلشویک‌ها هیچ یک مایل به درگیری نبودند[۳۰]؛ که با توجه به تحولات کلی منطقه در آن مقطع، برآوردِ صحیحی به نظر می‌آید.

در واقع هیچ‌یک از طرفین توانایی یک رویارویی عمده را نیز نداشتند. نظر به استمرار درگیری‌های پراکنده میان واحدهای ارمنی و بلشویک در حدود زنگزور، محور ارتباطی باکو ـ نخجوان ثبات و امنیتی نداشت و در نتیجه قوای مستقر در نخجوان از پشتیبانی تدارکاتی مناسبی برخوردار نبود. در این مرحله «... قشون بالشویکی حاضر در نخجوان، اعم از روس و عثمانی...» که چندی «... منتظر وصول پول از بادکوبه بودند، تاکنون وجهی نرسانده‌اند...» حتی وادار شدند که «... میتینغی داده، در خاتمه اظهار طلب مساعدت کردند که هر کس به قدر امکان و به اختیار خود اعانتی به مریض‌های اردوی سرخ بکند...»[۳۱]

یکی دیگر از تحولاتی که در این عرصه رخ نمود، آن بود که به تدریج چنین به نظر رسید که بلشویک‌ها و ترک‌ها در عین حرکت در جهت نوعی اتحاد استراتژیک، اعتماد چندانی هم به نیات و مقاصد باطنی یکدیگر نداشتند. توافق ۱۰ اوت ارمنی‌ها و بلشویک‌ها، در میان ترک‌ها بازتاب مطلوبی نیافت و آن‌ها را نگران ساخت.[۳۲] از سوی دیگر، آن‌چنان که از گزارش‌های وثوق‌الممالک برمی‌آید، روس‌ها برای تحکیم موقعیت خود در آن‌حدود که عملاً به معنای تحدید اقتدار ترک‌ها بود، به‌تدریج اقداماتی را آغاز کردند. یکی از این اقدامات تجدید سازمان «ریفقوم» در ۱۲ ذیحجه / ۲۷ اوت بود. روس‌ها مقرر داشتند که هیئت مزبور عبارت از «پنج‌نفر روس، پنج‌نفر مسلمان باشند، رئیس آن‌ها از روس‌ها بشود...». علاوه بر این، پاره‌ای از چهره‌های سرشناس محلی از جمله حاج‌مهدی‌خان

---

۲۹. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۱۶۹، ۲۷ ذیحجهٔ ۱۳۳۸ (۴۳/۱ ۳۸).

۳۰. همان.

۳۱. کارگزاری آذربایجان، گزارش نصرت‌نظام شاملو کفیل کنسولگری نخجوان، شمارهٔ ۱۸۰، ۲۷ سنبله [۴ محرم ۱۳۳۹] (۱۵/۳۴ ۳۸).

32. Hovannisian, *Republic*, Vol. VI, p. 102.

نخجوانی و رحیم‌خان و اکبرخان نام‌های نخجوانی نیز بازداشت شدند. یکی دیگر از کسانی که دستگیر شد، حبیب‌بیگ نخجوانی بود که «... در بادکوبه صاحب‌منصب و از طرف عثمانی‌ها به درجه پاشا نایل شده... معروف به حبیب‌پاشا [که] می‌گویند در جنگ بالشویک‌ها در بادکوبه بود. از آنجا به نخجوان آمده، اطمینان به اتکال عثمانی‌ها اینجا نیز مأموریت نظامی داشت [که] دور روز قبل او نیز توقیف و در تحت محاکمه است...»[۳۳]

یکی دیگر از نشانه‌های این تغییر سیاست را در آن می‌توان دید که برخلاف انتظار وثوق‌الممالک که از بدو مأموریت، قصد سرکشی به شرور و رسیدگی به حال و روز آوارگان آن حدود داشت ولی از روس‌ها ملاحظه می‌کرد، در اوایل ذیحجه / اواخر اوت «... رئیس قشون سویت به قونسولخانه آمد با خیلی احترام و عذرخواهی خواهش نمود که اگر برای شما ممکن است چند روزی به محال شرور رفته، رؤسای قشون ارامنه را ملاقات کرده...» موجبات بازگشت پناهندگان شرور را فراهم آورد.[۳۴] علاوه بر این، بلشویک‌ها مایل بودند که در سرکوب گروه‌های مخالف ـ و در این‌مورد خاص گروه‌های ارمنی که انتظار می‌رفت در حدود پل خداآفرین به قلمرو ایران فرار کنند ـ از همراهی ایران نیز برخوردار باشند.[۳۵]

مقاومت زنگزور

آن چه در جبههٔ اردوباد جریان داشت، بخشی از رشته‌عملیات گسترده‌ای بود که در آن ایام و تا مدت‌ها بعد از آن، برای سرکوب مقاومت گارگین نژده در زنگزور صورت می‌گرفت. محور اصلی این عملیات بر قسمت‌های شمالی و میانیِ زنگزور؛ یعنی در امتداد محور شوشی ـ گوریس ـ نخجوان جریان داشت، که تنها راه ارتباطی این منطقهٔ صعب‌العبور محسوب می‌شد و جبههٔ اردوباد ـ که تحولات آن تا حدودی در گزارش‌های وثوق‌الممالک از نخجوان منعکس می‌شد ـ یکی از جبهه‌های فرعی این رویارویی به شمار می‌رفت.[۳۶]

همانگونه که اشاره شد، بلشویک‌ها امیدوار بودند که در آینده‌ای نه‌چندان دور به رشته‌مقاومت‌های جاری در زنگزور پایان داده و این محور ارتباطی مهم را کاملاً تحت اختیار بگیرند. فرماندهی عملیات را ژنرال نِستِرُوسکی برعهده داشت که در اوایل اکتبر / هجوم

۳۳. [بدون سربرگ]، سواد گزارش وثوق‌الممالک از جلفا، شمارهٔ ۸۶، ۱۴ ذیحجهٔ ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۳۴}$ ۳۸).
۳۴. وزارت داخله، گزارش تبریز، شمارهٔ ۴۷۱، ۱۵ ذیحجهٔ ۱۳۳۸ ($\frac{۱۵}{۳۴}$ ۳۸).
۳۵. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۱۴۸، ۳ ذیحجهٔ ۱۳۳۸ ($\frac{۱۱}{۳۴}$ ۳۸).
۳۶. برای آگاهی بیشتر از تحولات زنگزور در این مقطع بنگرید به:
Hovannissian, *Republic*, Vol. IV, pp. 90 - 127.

گسترده‌ای را بر قوای ژنرال نژده آغاز کرد. بلشویک‌ها که جز یک پیروزی قطعی و نهایی، نتیجهٔ دیگری در پیشِ روی نمی‌دیدند، بر آن شدند که برای جلوگیری از گریز احتمالی واحدهای برجای‌مانده ارمنی به قلمرو ایران تدابیری اتخاذ شود. از آنجایی که در این مرحله بخش اصلی نیروی بلشویک‌ها را نیروی سوار تشکیل می‌داد و «... قشون سوارهٔ بالشویک به واسطهٔ سختی راه و محل در مقابل ارامنهٔ فراری و محلی طرف اردوباد نمی‌توانند موفقیت حاصل نمایند...» در نظر داشتند که «... امروز یا فردا دویست‌نفر از عساکر عثمانی به آنجا سوق نمایند...» که در نتیجه «... ارامنه به‌غیر از شکافتن یک‌قسمت قشون و فرار به ایران، چاره و راهی...» دیگر در پیشِ روی نمی‌یافتند.[۳۷]

در دیداری که در ۱۷ محرم / اول اکتبر، میان وثوق‌الممالک و رؤسای نظامی و سیاسی بلشویک‌ها صورت گرفت، بار دیگر «رئیس ادارهٔ حربیه بالشویکی» ضمن اشاره به تحولات زنگزور و این که «... قشون ما سه قسمت سنگر عمدهٔ ارامنه را که در کوه‌های سخت و سرد است، یکی را بدون‌دعوا و دیگری را با دعوا متصرف شده‌اند...» موضوع فرار احتمالی باقی‌ماندهٔ قوای ارمنی‌ها را به قلمرو ایران مطرح کرد و از کنسولگری پرسید که «... معاملهٔ ایران با این‌ها چه قسم خواهد شد؟»[۳۸]

وثوق‌الممالک اظهار داشت که «... اگر از حدود غیرمعمولی عبور نمایند، دچار اهالی وحشیهٔ این‌جاها شده، تمام اسلحه و دارائیت‌شان از دست رفته و اکثر بالطبع خودشان تلف می‌شوند. و اگر از حدود معمولی عبور نمایند، مأمورین سرحد اسلحه و ادوات حربیه را ضبط، و خودشان را قبول می‌کنند...» که ظاهراً به نظر بلشویک‌ها معاملهٔ بدی نبود، زیرا از نظر بلشویک‌ها «خلع‌اسلحه برای آن‌ها بدترین و مرگ است.»[۳۹]

با این‌حال و به‌رغم تمام تدابیر و تدارکات نظامی بلشویک‌ها، گارگین نژده منتظر ننشست در ۱۰ اکتبر / ۲۶ محرم، از مواضع خود در ارتفاعات خُستوپ بر قپان که یکی از مراکز استقرار نیروهای بلشویک بود، حمله آورد و در عرض مدت‌زمانی کوتاه، دوباره بر بخش‌های وسیعی از زنگزور چیره شد.[۴۰]

در گزارشی از نصرت‌نظام، معاون کنسولگری نخجوان در باب مراحل نخست این رویارویی در جبههٔ اردوباد، چنین آمده است: در حالی که نژده در بخش‌های شمالی زنگزور

---

۳۷. [بدون سربرگ]، سواد گزارش نصرت نظام، شمارهٔ ۱۹۶، ۱۳ محرم ۱۳۳۹ (۴۳/۱ ۳۸).
۳۸. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش نصرت‌نظام، شمارهٔ ۲۱۲، ۱۰ میزان [۱۸ محرم ۱۳۳۹] (۱۵/۳۴ ۳۸).
۳۹. همان.

40. Hovannisian, *Republic*, Vol. IV, pp. 116 - 117.

مشغول بود «... بالشویک‌ها با هزاران زحمت یک عراده توپ به سنگر جبههٔ اردوباد رسانده بودند. بعد از مصادمهٔ شدیدی، توپ شکسته شده، سنگرها را که روح [؟] متصرفش است تخلیه نموده‌اند. مجدداً دو عراده توپ و هر روز آن‌چه قشون ممکن است، می‌فرستند...»[۴۱]

بنا به توصیف نصرت‌نظام، وضعیت دشواری بر آن‌حدود حکمفرما بود و «... در آن جبهه به واسطهٔ شدت سرما نمی‌توانند زندگی و مقاومت بکنند، اتصالاً مریض وارد نخجوان می‌نمایند...» مع‌هذا نظر به اهمیت مواصلاتی این‌حدود «... زیرا که راه چهریق از شدت سرما و برف مسدود می‌شود [و برای] اتصال نخجوان و بادکوبه جز اردوباد راهی نیست...» دستور اکید داشتند که این عملیات را ادامه دهند.[۴۲]

وثوق‌الممالک نیز در گزارشی دیگر از «محاربهٔ مغری و نخجوان [که] حواس رؤسای نخجوان را عمده مشغول ساخته...» بود، خاطرنشان ساخت «... اگرچه جمعیت این‌ها - [قشون نخجوان] - دوبرابر ارامنه...» می‌باشد، و «...ولی از آنجایی که غیر از سکنهٔ مغری اردینیا [؟] با جمیع کسان خود در آنجا، و به‌علاوه جایشان خیلی سخت است، این‌ها نمی‌توانند توپ بزرگ و کوچک بر سرِ کوه‌های آنجا ببرند...» و حتی هنگامی که قوای پیاده قشون نخجوان به این ارتفاعات می‌رسد «... بدتر از بی‌آبی از قبیل آذوقه هم غیر از نان خشک نمی‌توانند به قشون برسانند...» و از این‌رو به عقیدهٔ وثوق‌الممالک «... اگر غالب نیز بشوند خیلی گران خواهد شد...»[۴۳]

ارتباط ایرانی

تداوم ناتوانی قشون نخجوان در سرکوب مقاومت ارمنی‌های زنگزور که در ۱۳ اکتبر / ۲۱ میزان، با لشکرکشی نژده به مغری و عقب‌راندن قوای نخجوان به جلگهٔ اردوباد به نقطهٔ اوج خود رسید[۴۴]، به گشایش یک باب جدید و غیرمنتظره در مناسبات منطقه‌ای ایران نیز منجر شد که تا مدت‌ها بعد نیز بر این مناسبات تأثیر نهاد؛ بلشویک‌ها در جستجوی علل و احیاناً

۴۱. [بدون سربرگ]، سواد گزارش نصرت‌نظام، شمارهٔ ۲۲۰، ۱۰ میزان [۱۸ محرم] ($\frac{۱۵}{۳۴}$ ۳۸).

۴۲. همان.

۴۳. گزارش نیابت کنسولگری نخجوان، شمارهٔ ۲۳۱، ۱۹ میزان [۳۷ محرم] ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۸).
وثوق‌الممالک در گزارش مفصلی از وضعیت نخجوان، متذکر شد که «... قشون سرخ مثل سابق از ته دل با جرأت و جسارت در هیچ فرونت جداً کار نمی‌کند [و] چندان مطیع اوامر رؤسای خود نمی‌باشند...» (شمارهٔ ۲۳۶، ۲۱ میزان [۲۹ محرم] ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۹).

44. Hovannisian, *Republic*, IV, pp. 117 - 118.
همچنین گزارش شمارهٔ ۲۳۷، ۲۱ میزان وثوق‌الممالک ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۹).

توجیه این ناکامی، ایران را نیز مقصر دانستند. وثوق‌الممالک در یکی از گزارش‌های خود از «چند نفر از رؤسای قشون سرخ» نام برد که در دیدار خود از کنسولگری «... مِن‌باب گلایه، اظهار می‌دارند خوانین قراچه‌داغ به ارامنهٔ مغری و قاقچوان هرگونه حمایت می‌نمایند، از جمله تفنگ و فشنگ به آن‌ها می‌رسانند...»[۴۵]

اگر چه وثوق‌الممالک در پاسخ با تأکید بر حکم اکید مقامات آذربایجان بر جلوگیری از چنین اقداماتی و همچنین حرص خوانین قراجه‌داغ بر گردآوری اسلحه و مهمات و نه توزیع آن‌ها، سعی کرد حضرات را به بی‌اساس بودن چنین گزارش‌هایی متقاعد کند، ولی روس‌ها متقاعد نشدند. چند روز بعد، در ۵ صفر / ۱۹ اکتبر، نمایندهٔ آن‌ها باز هم از این شکایت کرد که ارمنی‌ها با استقرار پست‌هایی «... در مقابل مغری و قاقچوان... اتصالاً ارزاق و اسلحه از ایران می‌رسانند...» و چنین ترتیبی می‌توانست به «ضدیت» ایران و بلشویک‌ها منجر شود.[۴۶]

در این که در این مقطع ـ چنان که منابع ارمنی نیز خود اذعان داشته‌اند ـ مسیر اصلی ارتباط زنگزور با جمهوری ارمنستان از طریق ایران می‌گذشت و مجامع ارمنی آذربایجان نقش تعیین‌کننده‌ای در تأمین تدارکات و ارتباطات زنگزور داشتند، تردید نیست[۴۷]، ولی آن‌چه به درستی روشن نیست، آن است که آیا این محور ارتباطی صرفاً بر هرج‌ومرجِ حاکم بر وضعیت کلی منطقه و ناتوانی مقامات مرکز در جلوگیری از این نوع ترددها استوار بود یا آن که مقامات کشور و در این مورد خاص، شخص اقبال‌السلطنه نیز تا حدودی دخیل بوده‌اند؟

گذشته از هرج‌ومرج موصوف که به هر حال زمینهٔ اصلی چنین ارتباطی را تشکیل می‌داد، براساس داده‌های موجود، چنین به نظر می‌آید که اقبال‌السلطنه نیز در تسهیل یک چنین ارتباطی دخیل بوده است. یکی از نخستین نشانه‌های این امر را در خلال مذاکرات ارمنی‌ها و متفقین در این دوره می‌توان مشاهده کرد که ارمنی‌ها در تلاش توجیه معاهدهٔ ۱۰ اوت با بالشویک‌ها، ضمن تأکید بر اصلِ کماکان برجا و برقرارِ لزوم مبارزه با بلشویسم، از محور مقاومتی نام بردند که یک‌سوی آن در گرجستان بود و سوی دیگرش در خان‌نشین ماکو.[۴۸] به‌علاوه، در این دوره، در مکاتبات اقبال‌السلطنه نیز مباحثی مطرح می‌شود که آن را می‌توان مؤید وجود چنین خط‌مشی‌ای دانست.

---

۴۵. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۲۴۵، ۲۴ میزان [۲ صفر] ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۹).
۴۶. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۲۶۰، ۲۷ میزان [۶ صفر] ۱۳۳۹ ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۹).
47. Hovannisian, *Republic*, Vol. IV, p. 114.
48. *Ibid.*, p. 98.

در اوایل صفر ۱۳۳۹ / اواسط اکتبر ۱۹۲۰، هنگامی که سرانجام پس از گذشت یک‌ماه و اندی از طرح شکایت سفارت ارمنستان مبنی بر اهمال مقامات محلی آذربایجان در جلوگیری از تردد آزادانهٔ واحدهای نظامی عثمانی در مناطق سرحدی ایران، این مسئله به اقبال‌السلطنه نیز ابلاغ شد. وی در پاسخ، ضمن توضیح علت اصلی رنجش ارمنی‌ها از وی[۴۹]، دیدگاه خود را در باب تحولات جاری نیز بیان داشت: از نظر وی رنجش ارمنی‌ها چندان مهم نبود «... در این نقطه آنقدر صدمهٔ ارامنه به ما نمی‌رسد. در هر صورت محتاج هستند، لابدند با ما مدارا نمایند...» اما «... عثمانی‌ها اگر نمی‌توانند تخطی و تجاوز به حدود ما نمایند، ولی با بلشویک‌ها متحد بوده‌اند. از یک‌طرف اسمعیل‌آقای سمیتقو با آن‌ها است [و] از یک‌طرف عشایر بزرگی دارند [و] هر وقت رنجیده شوند، با این سه فرقه محرک بوده، اسباب زحمت می‌توانند تولید نمایند...»[۵۰]

چنین توضیحی خود گویای خط‌مشی‌ای بود که از آن می‌توان به عنوان نوعی بی‌طرفی متمایل به عثمانی‌ها یاد کرد، ولی اقبال‌السلطنه در این زمینه آرای دیگری نیز داشت. وی تداوم حضور و وجود ارامنه را نیز لازم و ضروری می‌دانست و به همین‌جهت، در حالی که پیشروی قشون ترک‌ها در قلمرو ارمنستان ابعاد گسترده‌ای یافته بود، خاطرنشان ساخت «... ولیکن پیش از وقت این را هم عرض می‌کنم، کار ارامنه را که تمام کردند، بدون‌شک عثمانی‌ها و روس‌ها به اینجا پیچیدگی خواهند کرد...»[۵۱] و به همین‌جهت، هیچ بعید نبود که وی براساس چنین برآوردی با ارتباط زنگزور با جهان خارج از طریق قلمرو ماکو مخالفتی نکرده باشد.

به هر حال، در این مرحله، مذاکراتی که در این زمینه آغاز شده بود، بیش از این دنبال نشد. تحولاتی که در بخش‌های شرقی قفقاز آغاز شده بود، تمامی این حوادث را تحت‌الشعاع قرار داد. در حالی که بلشویک‌ها و متحدان محلی و غیرمحلی آن‌ها به سرکوب نژده مشغول بودند، رشته کشمکش‌های پراکنده‌ای که از اواسط سال ۱۹۱۹ میان ارمنستان و ترکیه جریان داشت، به یک رویارویی نظامی گسترده تبدیل شد.

---

۴۹. به نوشتهٔ اقبال‌السلطنه علت رنجش ارمنی‌ها آن بود که نمایندگان دولت ارمنستان «... می‌خواستند با فدوی ملاقات نمایند. چون وقت مقتضی نبود، آدم مخصوص فرستاده معذرت خواستم که حالیه ملاقات نه صلاح من است و نه مصلحت شما، به وقت دیگر بماند. از آن رنجیده شده به سفارت خودشان شکایت کرده‌اند...» رایالت آذربایجان، سواد مراسلهٔ اقبال‌السلطنه، بدون‌شماره، ۳ صفر ۱۳۳۹ ($\frac{۴۳}{۹}$ ۳۹).

۵۰. همان.

۵۱. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۲۸۱، ۱۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۹ ($\frac{۴۳}{۹}$ ۳۹).

حملهٔ ترک‌ها به ارمنستان

با تحمیل قرارداد سِور به دولت عثمانی در ۱۰ اوت ۱۹۲۰ / ۲۵ ذیقعدهٔ ۱۳۳۸، نهضت مقاومت ترک‌ها که اینک تحت رهبری مصطفی کمال‌پاشا از انسجام و اقتدار قابل‌توجهی برخوردار شده بود، برای حل‌وفصل نهایی مسئلهٔ قفقاز اولویت خاصی قائل گردید، زیرا که براساس این معاهده که عثمانی را عملاً به یک حکومت ضعیف و دست‌نشاندهٔ متفقین تبدیل می‌کرد، بابعالی پذیرفته بود که بخش‌های وسیعی از ولایات شرقی خود را به یک ارمنستان مستقل واگذار کند.

سرآغاز این دورِ جدید از زد و خوردهای نظامی را می‌توان در تلاش نافرجام ارمنی‌ها در ژوئن / رمضان همان سال برای تصرف ناحیهٔ اولتی جستجو کرد؛ همانگونه که رئیس ارکان‌حرب عثمانی‌ها در نخجوان برای نایب‌کنسول ایران حکایت کرد، در پی هجوم نیروهای ارمنی از جبههٔ قارص، اهالی اولتی «... در مقام دفاع ایستاده، قشون عثمانی ارضروم هم از آن‌طرف رسیده، قشون ارامنه را متفرق و دویست‌نفر مقتول و شش عراده توپ و یک اتوموبیل گرفته‌اند...»[۵۲]

چندی بعد، در ادامهٔ این عملیات، در اواخر سپتامبر / اواسط محرم قوای کاظم قرابکرپاشا که اصولاً مترصد چنین تهاجمی بود در جبهه‌ای به عرض پانصد کیلومتر بر ضد ارمنی‌ها، دست به کار شد. فردای آن‌روز در ۲۹ سپتامبر / ۱۵ محرم ساری‌قمیش سقوط کرد.[۵۳]

برای کنسولگری ایران در نخجوان رویارویی نظامی ترک‌ها و ارمنی‌ها بیش از هر چیز از نقطه‌نظر خط‌مشی روس‌ها در قبال این تحرکات ابهام‌برانگیز بود. در واقع چنین به نظر می‌آید که پرسشی که برای بسیاری از مراجع ناظر بر این تحولات مطرح شده بود، آن که روس‌ها تا چه حد حاضرند پیشروی ترک‌ها را در حوزهٔ نفوذ و اقتدار سنتی روسیه تحمل کنند، برای مقامات ایرانی نیز مطرح بود. مذاکرات ذیل میان نصرت‌نظام و رئیس ادارهٔ حربیهٔ بلشویک‌ها در پی انتشار خبر جنگ در ساری‌قمیش بیانگر جوانبی از این امر است؛ نصرت‌نظام می‌نویسد «... سئوال کردم مگر این اقدام عثمانی‌ها ضد متارکه نیست؟ اظهار کردند متارکه ـ [لابد متارکهٔ ۱۰ اوت] ـ راجع به ما و ارامنه است، ربطی به عثمانی‌ها ندارد و

۵۲. [بدون سربرگ]، سواد گزارش نیابت کنسولگری نخجوان، شمارهٔ ۱۸۱، ۲۷ سنبلهٔ ۱۲۹۹ [۴ محرم] ۱۳۳۹ (۳۸ $\frac{۱۵}{۳۴}$).

53. Walker, *op. cit.*, pp. 306 - 307.

عثمانی‌ها مجبور هستند که ارمنستان را از میان بردارند، زیرا که اتصال آن‌ها با ما از خط ارمنستان می‌شود و عثمانی‌ها مجبورند ارمنستان را بعد از فتح، تسلیم به ما کنند». چنین به نظر می‌آید که صاحب‌منصب مزبور چندان هم از عواقب کار نگران نبود زیرا در نهایت فشار عثمانی‌ها را عاملی می‌دانسته در واداشتن ارمنی‌ها به نزدیکی بیشتر با روس‌ها؛ «... در این‌صورت ارامنه نمی‌توانند تشبثی نمایند و بالطبع هم به ما مایل می‌شوند. سئوال کردم عثمانی‌ها فعلاً قوهٔ فتح ارمنستان را دارند یا نه؟ گفتند بلی دارند. مجدداً سئوال کردم این اقدامات عثمانی‌ها با اطلاع شما است؟ اظهار کردند عثمانی‌ها نمی‌توانند بدون‌اجازهٔ مسکو اقدام به امری نمایند...»[۵۴]

یکی از نخستین آثار سرآغاز جنگ میان ارمنستان و ترکیه، کاسته‌شدن از شدت درگیری‌های جاری در جبههٔ اردوباد بود. به محض شروع جنگ در ساری‌قمیش، انتقال نظامیان عثمانی که در مجموع قوایی معادل دو آلای ـ هر آلای برابر با ۲۱۰ نفر ـ را تشکیل می‌دادند، از نخجوان به بایزید شروع شد. به‌گزارش وثوق‌الممالک «این سوق عسکر » که باز هم طبیعتاً از قلمرو ایران صورت می‌گرفت «... برای این است که فرونت ایدیر را تکمیل، و از طرف ساری‌قمیش به ارامنه هجوم و راه‌آهن شاه‌تختی را تحدید نموده، ارامنه مجبور به تخلیهٔ شاه‌تختی و محال شرور بشوند و از قراری که اظهار می‌دارند، قولیب و غازیان را اشغال نموده‌اند...»[۵۵]

با خروج تدریجی قوای عثمانی از نخجوان موازنهٔ قدرت نیز به نحوی بیش از پیش به نفع بلشویک‌ها تغییر کرد. نخستین دگرگونی عمده، اعزام یک نایب‌الحکومه به نخجوان بود که قرار بود در رأس نیرویی معادل چهار پولک سوار و چهار پولک پیاده در اواخر محرم / اوایل اکتبر، وارد نخجوان شوند و در همین ایام نیز «... ولی‌بیگوف از اهل شوشه‌قلعه که از محترمین سویت بادکوبه و فعلاً به ریاست کلیهٔ دوایر کشوری و لشکری نخجوان منصوب است...»، وارد نخجوان شد.[۵۶]

ولی‌بیگوف به محض استقرار «... شروع به تبدیل اعضای دوایر نمود، از جمله ابراهیم‌آقا شاه‌تختنسکی را که رئیس ‹رفقوم› بود، در تحت ریاست یوسف ضیاء، معاونت ادارهٔ

---

۵۴. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش نصرت‌نظام، شمارهٔ ۲۱۲، ۱۰ میزان [۱۸ محرم] (۴۳/۱ ۳۹).

۵۵. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۲۳۴، ۱۹ محرم ۱۳۳۹ (۴۳/۱ ۳۹).
براساس دیگر گزارش‌های واصله از نخجوان ـ شماره‌های ۱۰۷ و ۱۰۸، ۴ صفر ـ چند عراده توپ و ۳۵۰ نظامی دیگر عثمانی نیز از حدود ماکو به سمت بایزید حرکت کردند (۴۳/۱ ۳۹).

۵۶. سواد گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۲۱۹، ۱۴ میزان [۲۲ محرم] (۱۵/۳۴ ۳۸).

مهاجرین و عسکراف قراباغی را که همراه خود آورده بود، به ریاست رفقوم برگماشت...»[۵۷]

اقدام دیگر ولی‌بیگوف تأسیس یک تشکیلات امنیتی بود «... اشوب اوددل...» به معنی «... مأمور سیاسی و مفتش تمام ادارات لشگری و کشوری... [که]... از هر کس ظنین بشوند به فوریت گرفتار می‌نمایند. در این ضمن، تفتیش مسافرین اتباع دول اجنبی هم با آن داده است...». وثوق‌الممالک در ادامهٔ این گزارش، ضمن اشاره به خشونت فوق‌العادهٔ این دستگاه، خاطرنشان ساخت که «... با یکی دو ملاقات نوعی اسباب خوشی را کم‌کم خواهم آورده و می‌آورم که رفتارات خودشان را با اتباع و مسافرین تغییر بدهند، چنانکه با سایرین رفتار می‌نمایند این‌ها را از آن قبیل حساب ننمایند...»[۵۸]

سقوط جمهوری ارمنستان

در حالی که این تغییر و تحولات در نخجوان صورت می‌گرفت، تهیه و تدارک ترک‌ها برای ترتیب یک حملهٔ نهایی به ارمنستان نیز پایان یافت. سرانجام در اواخر اکتبر / اوایل صفر، پس از حدود یک‌ماه وقفه، دوباره پیشروی نظامی ترک‌ها آغاز شد. قارص در ۳۰ اکتبر / ۱۶ صفر سقوط کرد و در پی پیشروی ترک‌ها به سوی آلکساندروپل و تصرف آنجا در ۷ نوامبر / ۲۴ صفر دولت ایروان که از هیچ جانب امید کمک و همراهی نداشت، مجبور شد که با ترک‌ها وارد مذاکره شود.[۵۹]

وثوق‌الممالک در گزارشی از نخجوان، به نقل از فرماندهٔ روس‌ها ضمن اشاره به وضعیت نظامی آن‌حدود - استقرار قوای بلشویک‌ها در دولو و حضور قوای ارامنه در قمرلو - خاطرنشان ساخت که «... عثمانی‌ها قارص و ایگدیر را تصرف نموده‌اند تا پل مرکود [مارکارا] آمده‌اند. سه روز است با نمایندگان ارامنه مشغول مذاکره می‌باشند...»[۶۰]

در گزارش وثوق‌الممالک از شرایط صلح، جز آن‌که فرماندهٔ قوای عثمانی گفته بود که «... قشون شخص من به شهر ایروان وارد و در آنجا بماند...» نکتهٔ دیگری منعکس نشده بود[۶۱]، ولی براساس قرارداد ترک‌مخاصمه‌ای که در ۱۸ نوامبر / ۵ ربیع‌الاول، بین طرفین منعقد شد، ارمنستان پذیرفت که آلکساندروپل را به ترک‌ها واگذار کرده و بدان‌ها اجازه دهد که از

---

۵۷. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۲۴۱، ۲۱ میزان [۲۹ محرم] (۱۵/۳۴ ۳۸).

۵۸. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۲۴۴، ۲۲ میزان [۳۰ محرم] (۱۵/۳۴ ۳۸).

59. Walker, *op. cit.*, pp. 312 - 313.

۶۰. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۴۱۵، اول قوس [۱۰ ربیع‌الاول ۱۳۳۹] (۴۳/۱ ۳۹).

۶۱. همان.

خطوط آهن ارمنستان استفاده کنند. علاوه بر این، ارمنستان حاضر شد که در مقابل خودداری قشون ترک‌ها از اشغال ایروان، ۷۵ درصد از کل تسلیحات و مهمات خود را نیز بدان‌ها واگذار کند.[۶۲]

چنان‌که از گزارش‌های نخجوان برمی‌آید، بلشویک‌های آن‌حدود از سیری که این تحولات به خود گرفته بود، رضایت چندانی نداشتند. وثوق‌الممالک ضمن اشاره به مذاکرات فوق‌الذکر ـ از جمله امکان توافق و تفاهم «رؤسای آناطولی با اسلامبول» در این زمینه ـ خاطرنشان ساخت که «... از این مسئله این‌ها ـ [بلشویک‌ها] ـ خیلی دلتنگ هستند...»[۶۳] گزارش بعدی او در این باب، از صراحت بیشتری برخوردار بود. وی در ۱۷ ربیع‌الاول / ۲۹ نوامبر نوشت که «... روس‌ها به طور کلی پریشان‌حال و از تفصیل باطنی مصالحه و متارکهٔ ارامنه و عثمانی‌ها مأیوس... غرق فکر آتیهٔ خودشان هستند...»[۶۴]

احتمالاً در دوایر اصلی بلشویک‌ها نیز احساس مشابهی حکمفرما بوده است، زیرا همزمان با این تحولات، بلشویک‌ها تصمیم گرفتند که وارد عمل شوند. در ۲۷ نوامبر / ۱۵ ربیع‌الاول استالین کمیسر امور ملیت‌ها و عضو متنفذ کمیته مرکزی حزب کمونیست از اورجونیکیدزه خواست که عملیات ارمنستان را آغاز کند؛ دو روز بعد نمایندهٔ بلشویک‌ها به دولت ایروان اطلاع داد که کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی تصمیم گرفته است که یک نظام شوروی در ارمنستان ایجاد کند و صبح همان‌روز نیز یک ستون از نیروهای ارمنی بلشویک نیز در معیّت یک کمیتهٔ انقلابی ـ «رفقوم» ـ از مرز گذشته، و ارمنستان را جمهوری شورایی سوسیالیستی خواندند.[۶۵]

وضعیتی که برای ارمنستان پیش آمد، وضعیت بسیار بغرنج و پیچیده‌ای بود. از یک‌سو کاظم قرابکر پاشا و سپاهیانش سعی داشتند که در مذاکرات آلکساندروپل شرایط موردنظر خود را بر خاتیسیان، سرپرست هیئت اعزامی ایروان تحمیل کنند و از سوی دیگر، روسیهٔ بلشویک نیز جبههٔ دیگری علیه ارمنستان گشوده و در صدد تحقق خواسته‌های خود بودند. سرانجام دولت ارمنستان تصمیم به انتخاب شرّ کمتر گرفت و براساس توافقی که در ۲ دسامبر / ۲۰ ربیع‌الاول صورت گرفت، زمام امور را رسماً به بلشویک‌ها واگذار کرد. ولی این پایان کار نبود؛ هنوز با کاظم قرابکر توافقی حاصل نشده و خطر شروع دوبارهٔ پیشروی

---

62. Kazemzadeh, *op. cit.*, p. 288.

۶۳. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۶۴۹، ۲ قوس [۱۱ ربیع‌الاول] (۴۲/۱ ۳۹).

۶۴. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۴۵۲، ۸ قوس [۱۷ ربیع‌الاول] (۴۳/۱ ۳۹).

65. Walker, *op. cit.*, p. 317.

نیروهای ترک‌ها به قوت خود باقی بود؛ در این عرصه نیز از آنجایی که هنوز انتقال قدرت صورت نگرفته و اصولاً تعهد بلشویک‌ها نسبت به حفظ حداقل موجودیت ارمنستان روشن نبود، خاتیسیان مجبور شد که درکنار مذاکراتی که با روس‌ها شروع کرده بود طی انعقاد معاهده‌ای با ترک‌ها، ضمن اعطای انواع امتیازها، برای حفظ حداقل مورد بحث تلاش‌هایی به عمل آورد.[۶۶]

یکی از نخستین گزارش‌هایی که در این زمینه ارسال شد، گزارشی است که در ۲۹ ربیع‌الاول / ۱۰ دسامبر توسط کارگزاری آذربایجان به مرکز مخابره شد. در این گزارش، پس از اشاره به استقرار نیروهای بلشویک از طریق دلیجان در ایروان و این که قوای عثمانی‌ها هنوز در آلکساندروپل متوقف بودند، از حال و روز دولت ایروان نیز سخنانی به میان آمد. این که «... یک‌روز قبل از ورود قشون بالشویکی روس به ایروان، ارامنه مابین خودشان در ایروان سخت زد و خورد نموده، داشناق‌ها شکست خورده از ایروان فرار کرده‌اند، ولی حالا معلوم نیست به طرف زنگزور رفته‌اند یا به طرف گرجستان عبور نموده‌اند...»[۶۷]

تا جایی که در اسناد وزارت امور خارجه ملاحظه شد، جوانب بغرنج این تحولات که در نهایت به ختم استقلال یکی دیگر از کشورهای تازه‌تأسیس قفقاز منجر شد، هیچ‌گاه در گزارش‌های دیپلماتیک ایران مورد بحث و گزارش قرار نگرفت. گزارش سرکنسولگری ایران در تفلیس که اصولاً تعبیر ساده‌گرایانه و نه‌چندان دقیقی از این امر است، مهم‌ترین گزارشی بود که در این زمینه ملاحظه شد.

معززالدوله پس از اشاره‌ای به رشته‌شورش‌های بلشویکی‌ای که به محض سقوط جمهوری آذربایجان در «... بعضی از نقاط خاک ارمنستان... از قبیل قارص و آلکساندروپل... بروز، و به واسطهٔ اقدامات حکومت محلی موقتاً رفع گردید...» از تداوم تلاش‌های بلشویک‌ها برای «... بسط پروگرام بالشویکی در تمام دنیا و ضمناً الحاق ممالک تجزیه‌شده از روسیه مطابق نقشهٔ ۱۹۱۴...» سخن به میان آورد و به آخرین نمونهٔ این تلاش‌ها و تحریکات که به سقوط ارمنستان منجر شد اشاره کرد.[۶۸] به نوشته او که «... از همین نقطه‌نظر اخیراً

---

66. Kazemzadeh, *op. cit.*, p. 389.

براساس این توافق که به معاهدهٔ آلکساندروپل معروف شد ـ مورخ ۲ دسامبر ۱۹۲۰ / ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۳۹ ـ ارمنستان با موارد زیر موافقت کرد: کان‌لم‌یکن دانستن مفاد معاهدهٔ سِور، تقلیل حدود ارمنستان به میزانی که در معاهدهٔ باطوم مقرر شده بود، تقلیل نیروهای نظامی جمهوری به حدود ۱۵۰۰ نفر، اعطای حق استفاده از قلمرو ارمنستان برای تردد نیروهای نظامی ترکیه و غیره (*Ibid*).

۶۷. گزارش ۱۹ قوس، کارگذاری آذربایجان ($\frac{۴۳}{۱}$۳۹).

۶۸. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۲۱۵۳، ۱۰ دلو [۲۰ جمادی‌الاول] ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۹).

قوای مصطفی کمال‌پاشا به تحریک حضرات، متوجه خاک ارمنستان گردیده شهرهای قارص و آلکساندرپل را متصرف و به طرف ایروان جلو می‌رفتند، ارامنه به حکومت ساوت روسیه متوسل و به وسیلهٔ حکومت مزبور با ترک‌ها داخل مذاکره شده و در صدد متارکهٔ جنگ برآمدند، نمایندهٔ سیاسی روس مقیم در ارمنستان موقع را مغتنم شمرده و برای اصلاح بین ارامنه و ترک‌ها، بنای مداخلات را گذاشت و ضمناً به هر وسیله بود به ارامنه حالی کرد مادامی که اعلان حکومت ساوت ننمایند از شرِ ترک‌ها محفوظ نخواهند بود... و سرانجام ارامنه برای استخلاص از قوای ترک، خود را مجبور به اتحاد با حکومت ساوت روسیه دیدند و این مسئله موجبات سقوط حکومت وقت و اعلان حکومت ساوت را در ارمنستان فراهم نمود...»[۶۹]

خطر سرریز درگیری‌های جاری

همانگونه که ترس و نگرانی از امکان توسعه و سرریزِ دامنهٔ لشکرکشی‌های جاری، نخستین واکنشی بود که مقامات ایران در پی سقوط جمهوری آذربایجان نشان دادند، چیرگی بلشویک‌ها بر ارمنستان نیز چنین واکنشی را به دنبال داشت. در واقع، از همان مراحل پایانی کار، یعنی در پی سقوط ارمنستان نیز چنین نگرانی‌هایی پدید آمد. منشورالملک در گزارش این تحولات که به تمرکز نیروهای بلشویکی در امتداد مرزهای آذربایجان منجر شده بود، این را نیز خاطرنشان ساخت که «... احتمال می‌رود مصطفی کمال‌پاشا پس از فراغت از کار ارمنستان قصد آذربایجان ایران و اتفاق با اکراد سرحدیِ آنجا را نماید...»[۷۰]

مشاورالممالک انصاری نیز بر همین نظر بود و منشورالملک در تلگراف دیگری به وزارت امور خارجه، ضمن گزارش اتفاق‌نظر مشاورالممالک با وی در این زمینه که مصطفی کمال‌پاشا «... بدون‌تردید پس از فراغت از کارهای ارمنستان و گرجستان، حدود آذربایجان ایران را تهدید خواهد کرد...» به وزارت امور خارجه توصیه کرد که تا حضرات سرگرم «کارهای گرجستان و ارمنستان هستند، اولیاء دولت باید در کمال عجله حدود آذربایجان ایران را محکم، فوراً یک‌نفر نماینده نزد مصطفی کمال‌پاشا فرستاده، از نیات او آگاه شود...»[۷۱]

در حالی که مباحثی از این‌دست در وزارت امور خارجه جریان داشت، جمهوری

---

۶۹. همان.

۷۰. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۲۷۷، ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ (۱۵/۵۵ ۳۹).

۷۱. گزارش شمارهٔ ۱۸ منشورالملک در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۴۱۸، ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ (۱۵/۵۵ ۳۹).

ارمنستان سقوط کرد و با ازمیان‌رفتن «حایل ارمنستان»، در مرزهای شمال‌غرب ایران تحولاتی رخ داد که اعتقاد اقبال‌السلطنه را به صحت و درستی پیش‌بینی‌های خود در باب آثار احتمالی از میان برخاستن ارمنی‌ها، مطمئن‌تر ساخت. وی در تلگرافی به وزارت امور خارجه یادآور شد چنان که «... قبل از وقت... در تلگراف آخری به حضرت اشرف عالی عرض کردم، ارامنه در میانهٔ ما و بالشویک و عثمانی حایل است. همین که ارامنه از میان رفت، به خیال تصرف ماکو خواهند افتاد...»، و اینک «... که ارامنه مغلوب شدند، دیروز که شانزدهم ربیع‌الاول بود از طرف شاه‌تختی، بالشویک‌ها و از طرف بایزید، عثمانی‌ها خواستند تخطی نمایند برای تعمیر راه‌آهن ماکو که ملحق به راه‌آهن نخجوان و بایزید نمایند، جداً مانع شده و حالا سخت در سئوال و جواب هستم...»[۷۲]

جالب آن است که این نگرانی و تشویش فقط به مقامات ایرانی محدود و منحصر نبود. در این میان، کالدول، وزیر مختار ایالات متحد آمریکا در ایران نیز طی نامه‌ای به فهیم‌الدوله، کفیل وزارت امور خارجه اظهار داشت که کنسولگری آمریکا در تبریز «... مصمم شده است در موقعی که بلشویک‌ها یا قوای عثمانی، تبریز را متصرف شوند از شهر خارج گردد...» و از وزارت امور خارجه تقاضا داشت که از مقامات محلی بخواهد تسهیلات لازم را فراهم سازند.[۷۳] اگرچه وزارت امور خارجه در پاسخ بدین مراسله، وزیر مختار آمریکا را مطمئن ساخت که «... فعلاً آثاری از بروز این‌گونه حوادث ناگوار در آن صفحات نیست...»، ولی در مقام «پیش‌بینی و احتیاط، اوامر تلگرافی و تعلیمات مقتضیه به کارگزاری آذربایجان...» صادر کرد.[۷۴] به‌علاوه، همزمان با این تحولات، سپهدار ضمن مخابره تلگرافی به مشاورالممالک، خاطرنشان ساخت که «... به واسطهٔ اقداماتی که بلشویک‌ها و عثمانی‌ها برای تعمیر و در دست‌گرفتن خط‌آهن که مال خودشان می‌دانند کرده‌اند و بعضی اقدامات دیگر که تمام مضّر است، اهالی فوق‌العاده مضطرب... دولت وسیلهٔ دیگر جز انتظار اقدامات جنابعالی ندارد...»[۷۵]

همانگونه که با فروکش تب و تاب حاصله از سقوط جمهوری آذربایجان، ترس و نگرانی‌های حاصل از عواقب احتمالی این تغییر و تحول نیز کاهش یافت، چندصباحی بعد

---

۷۲. سواد گزارش اقبال‌السلطنه در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۲۹۷، ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۳۹ ($\frac{۴۳}{۹}$ ۳۹).

73. Legation of the United States of America, Urgent, 29 Nov. 1920, Teheran (۳۹ $\frac{۴۳}{۲۴}$).

۷۴. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۰۹ / ۳۷۹، ۲۳ ربیع‌الاول ۱۳۳۹ ($\frac{۴۳}{۲۴}$ ۳۹).

سفارت بریتانیا نیز «با توجه به خطر حملهٔ مشترک ترک‌ها و بالشویک‌ها به آذربایجان ایران...» در پی «... شکستی که در ارمنستان نصیب استقلال‌طلبان شده...» بود، به کنسول بریتانیا در تبریز اجازه داد که در صورت لزوم از شهر خارج شوند. (نورمن به کرزن، اول دسامبر ۱۹۲۰، اسناد محرمانه، ج ۳، ص ۶۶).

۷۵. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۱۵، ۲۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۲}$ ۳۹).

از سقوط جمهوری ارمنستان نیز ترس و نگرانی‌های مشابهی که پیش آمده بود تخفیف یافت. اثر این دگرگونی‌ها ـ چنان که در ادامهٔ این بررسی ملاحظه خواهد شد ـ بیش از آن که فوری و آنی باشد، طولانی و درازمدت بود.

عامل سمکو

در این مرحله یکی از نگرانی‌های اصلی دولت، تحرکات منطقه‌ای ترک‌ها بود و نقش فعال اسماعیل‌آقای شکاک ـ «سمکو» ـ در این تحرکات. براساس گزارشی که در اواسط ربیع‌الثانی / اواخر دسامبر، کارگزار خوی به وزارت امور خارجه ارسال داشت، نقشهٔ ترک‌ها آن بود که «... با اتحاد عشایر ایران و عثمانی با مأمورین وان... خوی و ماکو را تسخیر نمایند و اجرای این نقشه میسر نخواهد بود مگر اول با تصرف خوی...» که می‌بایست به دست سمکو صورت گیرد.[۷۶]

برای مقابله با احتمال حملهٔ سمکو به خوی، دو راه را می‌شد اتخاذ کرد که هر دو خطرناک بودند: یکی آن که اقبال‌السلطنه قوای خود را از ماکو به سمت خوی اعزام دارد که در آن صورت «... همین که ماکو را خالی دیدند، آن‌وقت از آن‌طرف عثمانی‌ها به آسانی ماکو را تسخیر نمایند...»؛ و یا در غیر این‌صورت، اقبال‌السلطنه مجبور شود برای استحکام ماکو بخشی از قوای خود را که اینک در خوی بودند، احضار کند. آن‌گاه خوی به دست عثمانی‌ها می‌افتد و «... بعد از تصرف خوی، ماکو محاصره و تسخیرش به سهولت میسر می‌شود...»[۷۷] گزارش‌های واصله از نخجوان نیز مؤید این نگرانی‌ها بود. ویس قنسول نخجوان نیز در گزارش شایعات جاری پیرامون احتمال حملهٔ سمکو به خوی، از ارتباط وی با تشکیلات نخجوان سخن به میان آورد و این که ولی‌بیگوف «... به طور صریح اظهار داشت که با مشارالیه مراوده و مکاتبه داریم، همه قِسم با ما همراه است...»[۷۸]

اگرچه این مورد خاص؛ یعنی خطر حملهٔ سمکو به خوی، در پی مذاکراتی که با حضور نمایندگان عثمانی بین وکلای اقبال‌السلطنه و وکلای سمکو صورت گرفت و در خلال آن پاره‌ای از خواسته‌های سمکو، چون گشایش راه و تغییر حکومت خوی و غیره مورد بحث قرار گرفت، عجالتاً منتفی شد.[۷۹] ولی اصل مسئله که ماجرای سمکو نیز کم‌وبیش

---

۷۶. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۳۸۷، ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ (۴۳/۷ ۳۹).

۷۷. همان.

۷۸. سواد گزارش نیابت کنسولگری نخجوان، در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۳۹۴، ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ (۴۳/۷ ۳۹).

۷۹. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش کارگزاری خوی، شمارهٔ ۱۳۹، ۲۸ جدی [۸ جمادی‌الاول] ۱۳۳۹ (۴۳/۷ ۳۹).

تحت‌الشعاع آن بود؛ یعنی حضور و اقتدار فزایندهٔ کمالیون در منطقه، موضوعی نبود که بتوان بیش از این، آن را نادیده گرفت. در اواخر ربیع‌الثانی / اوایل ژانویه ۱۹۲۰، منشورالملک طی مخابرهٔ تلگرافی به وزارت امور خارجه، پس از اشاره به گزارش پیشین خود در باب خطر نزدیک‌شدن مصطفی کمال‌پاشا و اتفاق‌نظر مشاورالممالک با وی در این زمینه، خاطرنشان ساخت که «... عجالتاً مصطفی کمال‌پاشا با اردوی خود در قارص است [و] بدون‌تردید پس از فراغت از کارهای ارمنستان و گرجستان، حدود ایران را تهدید خواهد کرد. تا سویت آذربایجان قفقاز و روسیه سرگرم کارهای ارمنستان و گرجستان هستند، اولیاء دولت باید با کمال عجله، حدود آذربایجان ایران را محکم، فوراً یک‌نفر نماینده نزد مصطفی کمال‌پاشا فرستاده، از نیات او آگاه...» شوند.[۸۰]

یکی دیگر از نکاتی که در این مقطع از نو طرح شد و لازم گردید که در مذاکرات جاری میان ایران و شوروی ملحوظ گردد، بحث نخجوان بود و تعلق آتی آن؛ در پی وصول گزارش‌هایی از کنسولگری نخجوان مبنی بر قرار تشکیل کنفرانسی مرکب از نمایندگان مسکو و آناتولی و ارمنیان در باکو، در ۲۰ دسامبر / ۸ ربیع‌الثانی برای تعیین مرزها ـ از جمله مرزهای نخجوان ـ [۸۱] و همچنین گزارش دیگری از وثوق‌الممالک مبنی بر آن که «... اهالی را وادار می‌نمایند سندی به کاظم‌پاشا بسپارند که ما اهالی نخجوان و شرور و زنگزور می‌خواهیم در تحت حمایت ترک‌ها باشیم...»، حال آن که نمایندگان ایران نیز به آسانی می‌توانستند از مردم بخواهند «... سند بدهند که در تحت حمایت ایران باشند...»[۸۲]، ریاست وزرا بر آن شد در ادامهٔ تلاش‌های پیشین دولت در حل‌وفصل این موضوع به نفع ایران، از مشاورالممالک بخواهد که در این زمینه نیز با مقامات شوروی وارد مذاکره شود. در نامه‌ای که فتح‌الله‌خان اکبر در ۱۹ ربیع‌الثانی / اول ژانویه ۱۹۲۱ به مشاورالممالک نوشت، آمده بود «... چنان‌که مستحضرید، اهالی نخجوان از مدتی قبل به واسطهٔ تضییقات و مداخلات ارامنه مایل شده بودند که به تبعیت و رعیتی ایران داخل شوند، حالا هم به همین تقاضا باقی هستند...» و به همین جهت از وی خواست که «... با دولت ساوت داخل مذاکره گردیده و قرار واگذاری نخجوان را که یکی از ولایات قفقاز و از قدیم‌الایام متعلق به ایران بوده است، بدهید...»[۸۳]

---

۸۰. گزارش منشورالملک در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۴۱۸، ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۵۵}$ ۳۹).
۸۱. سواد گزارش وثوق‌الممالک، در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۵۴۲، ۲۷ قوس [۶ ربیع‌الثانی] ۱۳۳۹ ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۹).
۸۲. سواد گزارش وثوق‌الممالک، در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۳۹۳، ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۹).
۸۳. [بدون سربرگ]، شمارهٔ ۱۳۹، ۱۹ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۲}$ ۳۹).

فصل پنجم

قرارداد ایران و شوروی

در یک‌چنین شرایطی که از لحاظ تب‌وتاب و تحرک، با تمامی عناصر غیرقابل‌پیش‌بینی و نگران‌کننده‌ای که معمولاً ملازم چنین تحرکی است، مرکز ثقل مناسبات ایران و قفقاز به محور زنگزور، نخجوان و بایزید منتقل شده بود و در کنار آن، گیلان و مغان نیز از وضعیت روشنی برخوردار نبودند، دولت می‌بایست پیش‌نویس معاهدهٔ ایران و شوروی را مورد بررسی قرار داده و دربارهٔ آن تصمیم بگیرد.

کابینهٔ فتح‌الله‌خان‌اکبر که بنا به دلایل مختلف، از جمله فشار فزایندهٔ مقامات بریتانیا برای اِعمال مفاد قرارداد ۱۹۱۹، دچار بحران بود[1]، در ۱۸ ربیع‌الثانی / ۳۰ دسامبر وادار شد که در قبال شایعات موجود - از جملهٔ شایعهٔ بی‌اعتنایی به گزارش‌های واصله از مشاورالممالک در لزوم انعقاد معاهده با روس‌ها - بیانیه‌ای صادر کند. دولت با تأکید بر لزوم «مطالعات دقیقه و مذاکرات و مشاورات عمیقه» در این زمینه خاطرنشان ساخت که «... هنوز به تلگراف آقای مشاورالممالک جواب قطعی داده نشده است و البته دولت این قضایا را پس از حل و تسویه به اطلاع عمومی خواهد رساند.»[2] و سرانجام پس از حدود ده‌روز، در ۲۷ ربیع‌الثانی / ۸ ژانویه ۱۹۲۱، ریاست وزرا در مقام رسیدگی به موضوع مذاکرات ایران و شوروی برآمد.

نگرانی از تبانی روس و انگلیس

در این‌میان و پیش از این اقدام دوبارهٔ فتح‌الله‌خان‌اکبر، مشاورالممالک در تلگرافی به تاریخ

---

۱. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: مکاتبات سیاسی بریتانیا در این دوره؛ اسناد محرمانه،ج ۳، صص ۶۴ - ۵۳ و همچنین؛ مکی، تاریخ بیست‌سالهٔ ایران، ج ۱، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸، صص ۱۰۸ - ۱۰۳.

۲. مکی، پیشین، ص ۱۲۰.

۲۶ دسامبر / ۱۴ ربیع‌الثانی، با اشاره به مباحثی که در باب سرنوشت قرارداد ۱۹۱۹ جریان داشت، بر لزوم انعقاد هرچه‌سریع‌تر معاهدهٔ ایران و شوروی تأکید نهاد؛ وی ضمن اشاره به شایعات جاری در مسکو مبنی بر کناره‌گیری مشیرالدوله به دلیل مخالفت با انگلستان که «... در اینجا اثر بسیار بدی بخشید، حتی در مدت چندروز وزارت امور خارجهٔ اینجا تقریباً در مذاکرهٔ مطالب به طفره...» گذراند و از آن بدتر، بازتاب نامطلوب خبر مجلس فوق‌العاده‌ای که در تهران برای «تصدیق عهدنامهٔ ایران و انگلستان تشکیل...» شده بود، صریحاً هشدار داد که «... اگر جریان سیاست ایران به همین منوال باشد و فدای منافع دیگران بشود، مصائبی به ایران وارد می‌آید که جبران آن ممکن نخواهد بود و باید قسمت بزرگ ایران به ضمیمه‌شدن به آذربایجان قفقاز و ترکستان تن در بدهند...»[۳]

آنچنان که از مفاد این مکاتبات برمی‌آید، نگرانی اصلی مشاورالممالک همان نگرانی دیرین ایران؛ یعنی احتمال تبانی روس و انگلستان، بود. وی در همین گزارش در اشاره به مذاکرات هیئت کراسین، خاطرنشان ساخت «... حالا که انگلیس‌ها از این اقدامات مأیوس و سیاست اروپا و آمریکا را به دلخواه خود نمی‌بینند با نمایندهٔ روسیه در لندن داخل بعضی مذاکرات شده‌اند...»[۴] وی در این گزارش به کم‌وکیف مذاکرات مزبور اشاره‌ای ندارد، ولی از عبارات «خیلی زود انگلستان به خبط خود پی خواهد برد» که در پی طرح احتمال ازدست‌رفتن بخش‌هایی از ایران آمده بود، چنین برمی‌آید که از نوعی معاملهٔ حضرات بیمناک بود.[۵]

یکی از نشانه‌های آن که این گزارش‌های مشاورالممالک بسیار دیر به تهران رسید و یا درست مورد توجه قرار نگرفته بودند، آن است که وزارت امور خارجه تازه در ۷ جمادی‌الثانی / ۱۶ فوریه؛ یعنی حدود یک‌ماه و اندی بعد، از منشورالملک خواست که به مشاورالممالک اطلاع بدهد «... از سفارت لندن خبر می‌دهند که مطبوعات لندن انتشار داده‌اند دولت انگلستان با دولت روس مشغول ایجاد روابط تجارتی است، ضمناً راجع به شمال و جنوب ایران مذاکره دارند، لازم است جنابعالی این مطلب را در نظر گرفته و ماده‌ای در عهدنامه به این مضمون بیافزایید که دولت روس با هیچ دولتی بدون اطلاع دولت عِلیّه در مسائل راجع به ایران عهدنامه و قراردادی نباید منعقد نماید...»[۶]

---

۳. گزارش شمارهٔ ۵۶، ۲۶ دسامبر ۱۹۲۱ [باید ۱۹۲۰ باشد]، مشاورالممالک، (۶ ـ ۱۷۳۱ ـ ن).
۴. همان.
۵. همان.
۶. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۵۴، ۷ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ (۱۵/۵۵ ۳۹).

اگرچه پاسخ مشاورالممالک به این دستورالعمل هنگامی به تهران رسید که کابینهٔ سپهدار ساقط شده و مذاکرات قرارداد ایران و شوروی نیز عملاً به مراحل پایانی کار رسیده بود، ولی نکات مطرح‌شده در آن از لحاظ آگاهی بر ملاحظاتی که در آن دوره بر دیدگاه رجال کشور حاکم بود، در خور توجه است. مشاورالممالک پس از اشاره به آن که خود نیز در تلگراف‌های قبلی به تهران این موضوع را مورد توجه داشته است، خاطرنشان ساخت که «... امروز - [۱۹ فوریه / ۱۰ جمادی‌الثانی] - هم مجدداً به وزارت امور خارجه مراجعه کردم. می‌گویند اول انگلیس‌ها تقاضا داشتند روسیه از منافع خود در قفقاز و عثمانی و ایران و افغانستان صرف‌نظر نماید، حالا از مسئلهٔ قفقاز صرف‌نظر نموده [این] تقاضا را در باب ایران و عثمانی و افغانستان دارند، ولی به طوری که چیچرین وزیر امور خارجه به لرد کرزن جواب داده است، روسیه حاضر است در این ـ[7] در صورتی که انگلستان هم همین تصمیم را اتخاذ نماید و منافی استقلال این ممالک اقدام نکنند...»[8] مشاورالممالک در ادامه افزود، وزارت امور خارجه اظهار می‌کند «... ممکن نیست روسیه این تقاضا را قبول کند و بر ضد تصمیم خود که انهدام اساس پلتیک اروپا در مشرق است، رفتار نماید. دیگر آن که می‌گویند امروز ما مجبور به امضای قرارداد با انگلستان نیستیم و اگر هم مجبور بشویم، ابداً از کمک به ایران صرف‌نظر نخواهیم کرد...». وی از این بحث نیز چنین نتیجه گرفت و توصیه کرد «... برای این که روس‌ها از طرف ایران مأیوس و مجبور به سازش با انگلستان نباشند، زودتر باید عهدنامه بسته شود و اِلّا می‌ترسم وقایع داخلی و خارجی اسباب ندامت بشود...»[9]

رشته‌مذاکراتی که در خلال مه و ژوئن ۱۹۲۰ / رمضان و شوال ۱۳۳۸ میان دولت بریتانیا و هیئت تجاری کراسین آغاز شد و پیش از این نیز در بحث اشغال انزلی و امکان تعهد روس‌ها مبنی بر خودداری از تحریکات سیاسی در شرق، به جوانبی از آن اشاره شد[10] تا اواسط مارس ۱۹۲۱ / اوایل رجب ۱۳۳۹ که سرانجام به امضای یک قرارداد بین شوروی و بریتانیا منجر شد، ادامه یافت.[11] تا جایی که از مفاد و مراحل این مذاکرات اطلاع در دست است، آن‌چه مشاورالممالک به نقل از چیچرین در این زمینه گزارش کرد - مطلب فوق‌الذکر -

---

۷. «دو کلمه افتاده است». توضیح در حاشیه سند.

۸. گزارش ۱۹ فوریه [۱۰ جمادی‌الثانی] مشاورالممالک که در ۲۸ فوریه [۱۹ جمادی‌الثانی] به دست منشورالملک رسید و او نیز پس از کشف رمز، یک روز بعد آن را به تهران مخابره کرد، در ریاست وزرا، شمارهٔ ۶۵۱، ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۲}$ ۳۹).

۹. همان.

۱۰. صص ۳۱۴ - ۳۱۰ همین بررسی.

11. Ullman, *op. cit.*, pp. 397 - 451.

در مجموع برداشت درستی بود. در آغاز ـ یعنی هنگامی که جمهوری‌های قفقاز مستقل بودند ـ انگلیسی‌ها، آن حوزه را نیز در زمرهٔ مناطقی آوردند که میل داشتند عرصهٔ تبلیغات و تحریکات بلشویک‌ها قرار نگیرد؛ ولی بعد، هنگامی که قفقاز عملاً از دست رفت، این بحث نیز منتفی شد.[۱۲]

گذشته از نگرانی اصلی مشاورالممالک مبنی بر امکان تفاهم روس و انگلستان و تقسیم شرق به حوزه‌های نفوذ ـ نوعی قرارداد ۱۹۰۷ جدید؟ ـ که در چنین مرحله‌ای کاملاً بعید به نظر می‌آید، نکتهٔ دیگری که دلیلی در تأیید آن ملاحظه نشد، آن بود که در خلال این مذاکرات، انگلیسی‌ها «... از نمایندهٔ روسیه خواهش نمایند که با ایران عهدنامه منعقد نکنند»[۱۳]. انگلیسی‌ها در یک مورد؛ یعنی در مورد افغانستان که براساس قرارداد توافق ۱۸۸۰ با امیرعبدالرحمان‌خان امور خارجی آن بر عهدهٔ بریتانیا بود، روس‌ها خواستند که از انعقاد قرارداد با آن کشور امتناع کنند[۱۴]، ولی در مورد ایران طرح چنین خواسته‌ای ملاحظه نشد.

با این‌حال، همانگونه که اشاره شد و ملاحظه گردید، این وجه از ملاحظات ایران جنبهٔ حاشیه‌ای و جانبی داشت و شاید هم انگیزهٔ مشاورالممالک از طرح آن بیشتر ترغیبِ دولت به تسریع کار بوده است تا یک نگرانی واقعی و جدّی. کمااین‌که مشاورالممالک در یکی دیگر از گزارش‌هایی که در دورهٔ بی‌اطلاعی از تحولات و تصمیمات مرکز ارسال داشت، بار دیگر ضمن گلایه از تأخیر و تعلل در انعقاد قرارداد ایران و شوروی، در اشاره به آن‌چه وی ظاهراً ملاحظه بیش از حد سیاست بریتانیا تلقی می‌کرد، نوشت از آن وحشت دارد «... اگر تأخیر افتد، در هر طرف ایران انقلابی بر پا شود که جلوگیری از آن ممکن نباشد و حقوق مملکت و سلطنت به کلی از دست برود...» و در ادامه افزود «... نباید به امید دیگران نشست، زیرا آن‌ها طالب خیر خودشان هستند و دور نیست در موقع سخت ما را فدای مصالح خودشان بکنند. اگر غیر از این است، چه دلیل دارد در لندن از نمایندهٔ روسیه خواهش نمایند که با ایران عهدنامه منعقد نکنند...»[۱۵]

در گزارش دیگری که از مشاورالممالک در همین دوره در دست است ـ که آن‌هم همانند دو گزارش پیشین نمی‌دانیم که در چه تاریخی به وزارت امور خارجه رسیده است ـ وی که

---

12. *Ibid.*, p 424 , 428 and 445.

۱۳. بنگرید به ارجاع شمارهٔ ۱۵.

14. Ullman, *op. cit.*, pp. 419 - 420.

۱۵. گزارش شماره ۵۸ مشاورالممالک، غرهٔ ژانویهٔ ۱۹۲۱ مشاورالممالک (۵ ـ ۱۷۲۱ ـ ن).

ظاهراً تعلل دولت را فقط ناشی از مخالفت انگلیسی‌ها می‌دید و نه عواملی چون بی‌اعتمادی به قول و قرار بلشویک‌ها و نگرانی از نیات واقعی آن‌ها، اولیای امور را نکوهش کرد که «... تا کی باید برای رضایت طرفی که مکرر صدمهٔ او را دیده‌ایم، مملکت را بـه آتش طـرف دیگر بسوزانیم...»[۱۶]

توصیهٔ مشاورالممالک آن بود که با توجه به حسن‌ظن فعلی روس‌ها که نمایندگان اعزامی گیلان را در مسکو نپذیرفتند و «... اجازهٔ حرکت از بادکوبه به آن‌ها داده نشد [و] رئیس قشون قفقازیه که در مسکو بود، پریروز به قفقاز حرکت کرد، به او امر داده شد جمهوری کمونیست گیلان را فوراً منحل کند...» لحظه‌ای در انعقاد قرارداد تعلل نشود. وی در مورد تخلیهٔ انزلی نیز متذکر شد که روس‌ها در آغاز راضی شده بودند که تـا عـقب‌نشینی قـوای انگـلستان از محور قزوین ـ همدان، صرفاً به استقرار یک ناو جنگی در دهانهٔ انزلی اکتفا کنند، ولی پس از تهدیدهای اخیر بریتانیا، مبنی بر اشغال باطوم، باردیگر رویهٔ سرسختانه‌ای اتخاذ کرده‌اند.[۱۷]

یکی دیگر از نکاتی که در این گزارش مورد اشاره قرارگرفت، بـحث نـخجوان بـود کـه سپهدار در یکی از آخرین تلگراف‌های خود، لزوم طرحش را در مذاکرات جاری خاطرنشان کرده بود.[۱۸] در این باب نیز مشاورالممالک بر آن بود که «... اظهار مسئلهٔ نخجوان با کدورتی که فعلاً دارند بی‌موقع است...» و با خوش‌خیالی افزود «... سفارت عثمانی همین چندروزه وارد می‌شود و مجلسی از نمایندهٔ عثمانی و ارامنه و آذربایجان قفقاز تشکیل خواهـد شـد. انشاالله در آن‌موقع باید مطلب طرح شود...»[۱۹]

ملاحظات تهران

همانگونه که اشاره شد، سرانجام در ۲۷ ربیع‌الثانی / ۸ ژانویه ۱۹۲۱، در حالی که از وصول سه گزارش فوق‌الذکر مشاورالممالک به تهران نیز اطلاعی در دست نیست، فتح‌الله‌خان‌اکبر در مقام پاسخ‌گویی به مشاورالممالک، ضمن مخابرهٔ تلگرافی، پس از اشاره بـه عـلل تأخـیر حاصله در ارسال پاسخ به گزارش‌های او، نظر دولت را در این زمینه بیان داشت؛ یکی از علل اصلی این تأخیر و تعلل ـ گذشته از لزوم «دقت و مطالعه و مشـاوره بـا اشـخاص مـتخصص صالح» ـ آن بود که دولت می‌خواست «... در باب رفتن قشون انگلستان با انگلیسی‌ها داخل

---

۱۶. گزارش شمارهٔ ۶۰، ۶ ژانویهٔ ۱۹۲۱، مشاورالممالک (۷ ـ ۱۷۳۱ ـ ن).

۱۷. همان.

۱۸. ص ۳۶۶ همین بررسی.

۱۹. گزارش شمارهٔ ۶۰، ۶ ژانویهٔ ۱۹۲۱ مشاورالممالک (۷ ـ ۱۷۳۱ ـ ن).

مذاکره گردیده، و جواب قطعی...» به وی بدهد. اینک در پی مذاکره با سفارت، انگلیسی‌ها «... حاضر شدند که قشون خود را به کلی از ایران ببرند و با این که در پارلمان انگلستان گفته‌اند که در اول بهار قشون خود را خواهند برد، قرار شده است که هرچه‌زودتر به بردن قشون شروع نمایند...». وی در ادامه افزود که «... از انگلیس‌ها قول قطعی گرفته و اطمینان در این باب حاصل کرده‌ام مشروط بر این که دولت ساویت روسیه هم همین معامله و تا موقع حرکت هم که طولی نخواهد کشید، به هیچ‌وجه رشت و انزلی را تهدید نخواهند کرد، در این‌صورت جناب مستطاب‌عالی می‌توانید قویاً قول و اطمینان بدهید و عقب‌کشیدن قشون روس را جداً تقاضا، و کار را تمام فرمائید...»[۲۰]

فتح‌الله‌خان‌اکبر در ادامهٔ این نامه و پس از اشاره به موافقت دولت با پذیرش وزیر مختار روسیهٔ شوروی، مهمترین موضوع این عهدنامه؛ یعنی بخش محرمانهٔ آن، را مورد رسیدگی قرار داد و خاطرنشان ساخت «... چون دولت ایران در ردیف دول بی‌طرف در عضویت مجمع اتفاقِ ملل داخل شده است، نمی‌تواند یک معاهده و قرارداد سرّی و محرمانه منعقد سازد؛ زیرا با اصول و نظامات مجمع اتفاقِ ملل مخالفت خواهد داشت. به همین جهت است که بنده مواد عهدنامهٔ محرمانه را هم داخل مواد عهدنامهٔ علنی نموده و مرکباً یک عهدنامه ترتیب داده...» است.[۲۱]

از میان مفاد ۲۶ ماده‌ای این متن[۲۲]، آن‌چه بیش از همه به موضوع بحث این بررسی ارتباط داشت، مادهٔ نوزدهم آن بود که در متن پیشنهادی روس‌ها بخشی از عهدنامهٔ محرمانه را شامل می‌شد. اینک در این متن، براساس مادهٔ ۱۹ طرح پیشنهادی، آمده بود که «... اگر قشون دشمن روسیه بخواهد از ایران به روسیه حمله کند، پس از آن که دولت روسیه توجه دولت ایران را به این مسئله جلب کرد و اتمام حجت نمود، در صورتی که دولت ایران قادر به جلوگیری نشد، ممانعت از ورود قشون روس نخواهد کرد. روسیه از آذربایجان و ارمنستان در تجاوز به ایران ممانعت خواهد کرد.»[۲۳]

در متن پیشنهادی دولت ایران، مواد مربوط به «انتشار سوسیالیزم» و «اقامت قشون در رشت و انزلی و ماندن پُرتِ انزلی تحت حفاظت آن‌ها» که از مواد مهم عهدنامهٔ محرمانه بود نیز حذف شد، زیرا به عقیدهٔ ریاست وزرا «... مرام و مسلک سیاسی را در هیچ مورد جزو

---

۲۰. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۴۸، ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۲}$ ۳۹).
۲۱. همان.
۲۲. همان (همچنین بنگرید به مکی، تاریخ بیست‌ساله، ج ۱، صص ۱۲۸ - ۱۲۵).
۲۳. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۴۸، ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۲}$ ۳۹).

قرارداد و معاهدهٔ رسمی نمی‌توان قرار داد» و با توجه به اطمینان حاصله از عقب‌نشینی قوای بریتانیا نیز دلیلی برای اقامت قوای روسیه درانزلی نمی‌ماندکه محتاج به وضع مادهٔ خاصی باشد.[۲۴]

قفقاز

یکی دیگر از نکاتی که در گزارش پیشین مشاورالممالک بدان اشاره شده بود، لزوم انعقاد عهدنامه با جماهیر آذربایجان و ارمنستان و گرجستان بود. وی پیشنهاد کرد که پس از خاتمهٔ مذاکرات جاری با روس‌ها، دولت «اختیارنامهٔ به سمت سفارت کبری فوق‌العاده تهیه، و به بادکوبه ارسال فرمائید...» که وی بلافاصله در قفقاز وارد کار شود.[۲۵] ریاست وزرا در انتهای پاسخ ۲۷ ربیع‌الثانی خود در این باب نیز با پیشنهاد مشاورالممالک موافقت کرد، و به وی اطلاع داد که «مأموریت و اختیار کامل دارید که پس از فراغت از عهدنامهٔ روس به این کارها بپردازید و داخل مذاکرات لازمه بشوید...». قرار شد احکام لازمه نیز به صورت جداگانه تهیه و ارسال شود.[۲۶]

وضعیت قفقاز و بالطبع وضع اتباع ایرانی آن‌حدود، به هیچ‌وجه خوب نبود و اگر رسیدگی به حال آن‌ها و همچنین اعادهٔ مناسبات تجاری و اقتصادی پیشین، با انعقاد رشته‌معاهداتی بین ایران و جماهیر قفقاز میسر می‌شد، در این کار لحظه‌ای درنگ جایز نبود. براساس یکی از گزارش‌های اولیهٔ منشورالملک از آن‌حدود «... خسارت‌هایی که در اینجا به اهالی و تجار ایران وارد شده، از میلیون‌ها تومان متجاوز است. لااقل یکصد هزار عملهٔ ایرانی در معادن نفت و غیره هستند. از متمولین کسی باقی نیست، مقتول و فراری... آن‌هایی که صاحب اعیان بودند به نان شب محتاج. هر شب جمعی تیرباران...»[۲۷]

در چنین شرایطی، در حالی که تعداد زیادی از اتباع ایران از روستاهای ایروان به تفلیس پناه برده بودند، و براساس برآورد کنسولگری باکو، حدود هشتادهزار ایرانی نیز در اطراف باکو بی‌کار و گرسنه بودند، قحطی به حدّی بود که حتی برای مصرف اجزاء کنسولگری تقاضا شد که از ایران آذوقه لازم ارسال شود.[۲۸]

---

۲۴. همان. همچنین منشور گرکانی، پیشین، ص ۱۲۰.

۲۵. گزارش شمارهٔ ۴۹، ۱۷ دسامبر مشاورالممالک در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۳۶۷، ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ (۱۵/۲ ۳۹).

۲۶. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۴۸، ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ (۱۵/۲ ۳۹).

۲۷. گزارش شمارهٔ ۸، ۷ عقرب منشورالملک در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۲۱۶، ۲ ربیع‌الاول ۱۳۳۹ (۱۵/۶ ۳۹).

۲۸. همان. و همچنین گزارش حضوری منشورالملک از طریق ادارهٔ تلگرافی، آستارا به طهران، ۱۳ جدی ۱۲۹۹ [۲۲ ربیع‌الاخر] (۱۵/۵۵ ۳۹).

به گزارش منشورالملک که می‌خواست هیئت دولت را «... از طرز سلوک بلشویک‌ها مستحضر کنم تا بدانید با چه قِسم اشخاصی طرف هستید...» در آن سامان «... مذهب مزدک مُجری، چون هفت خانه غیر از دوایر رسمی متعدد مخصوص برای کشتن مرد و زن... دایر است که بدون استنطاق و محاکمه آدم می‌کشند...» علاوه بر این «... موافق اقرار خودشان عدهٔ کمونیست تابع لنین زیاده بر ششصدهزار نمی‌شوند [ولی] این عده یکصد و هفتاد میلیون را اسیر خود کرده‌اند...» بنابراین با یک‌چنین گروهی هیچ عهد و پیمانی میسر نبود. «... هر عهد و شرطی که بکنند پایدار نیست، شب و روز نمی‌گذرد که دویست ـ سیصد نفر را معدوم می‌کنند. در این صورت باید از این تاریخ و بعد هر قدر ممکن است به استحکامات سرحد و تکثیر قشون پرداخت...»[۲۹]

با این‌حال، نظر به این که مذاکرات اصلی در مسکو جریان داشت و چنان‌که ملاحظه خواهد شد، مشاورالممالک نیز چنین تصویر تیره و تاری از بلشویسم نداشت، ملاحظاتی از این‌دست بر روند مذاکرات مسکو تأثیر نگذاشت.

آخرین مشکل؛ نحوهٔ فراخوانی نیروها

در این‌میان با افول نهضت جنگل و لشکرکشی مستعجل انقلابیون به مازندران[۳۰]، وضع تا حدودی تغییر کرد. در اواسط جمادی‌الاول ۱۳۳۹ / اواخر فوریهٔ ۱۹۲۰، فتح‌الله‌خان‌اکبر پس از پشت‌سر گذاشتن یک بحران سیاسی دیگر که به استعفای او و پس از حدود یک‌ماه فترت، به تشکیل یک کابینهٔ جدید منجر شد، از نو سررشتهٔ کار را به دست گرفت.[۳۱] در این میان، بازتاب این بحران در مسکو که ظاهراً به نقل از جراید انگلیسی به عنوان بحران حاصل از مخالفت شاه با قرارداد ایران و شوروی و استعفا از سلطنت و غیره منعکس شده بود، قراخان، معاون کمیساریای خارجه را بر آن داشت که طی یک مصاحبهٔ مطبوعاتی، ضمن انتقاد از خط‌مشی بریتانیا در قبال ایران، منافع و محاسن قرارداد مورد بحث را نیز برشمرد.[۳۲] مشاورالممالک در گزارشی از این تحولات که در ۱۹ دلو / ۸ فوریه توسط منشورالملک کشف رمز و از آستارا به تهران مخابره شد، موضوع تخلیهٔ انزلی را نیز مورد بحث قرار می‌دهد. براساس این گزارش که به نوشتهٔ منشورالملک «غالباً کلماتش مکشوف نمی‌شود»،

---

۲۹. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۵۵۹، ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ ($\frac{15}{55}$ ۳۹).

30. Chaqueri, *op. cit.*, pp 345 - 348 .

۳۱. مکی، تاریخ بیست ساله، پیشین، ص ۱۷۳ .

۳۲. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۵۶۶، ۳۰ جمادی‌الاول ۱۳۳۹ ($\frac{15}{59}$ ۳۹).

اختلاف‌نظری که در عهدنامه بود و به نظر مشاورالممالک «... رفع شده بود مسئلهٔ «عقب‌کشیدن قشون بود» و برای رفع این مسئله نیز ظاهراً پیشنهاد شده بود[۳۳] که کمیسیونی «... در تحت ریاست صاحب‌منصبان ایرانی در قزوین یا طهران منعقد شود در آن [نمایندگان] روس و انگلستان هم ...» شرکت کنند.[۳۴]

اینک فتح‌الله‌خان‌اکبر در نخستین نامه‌ای که در کابینهٔ جدید خود در ۱۴ جمادی‌الاول / ۳۴ ژانویه، به مشاورالممالک نوشت با مطلع‌ساختن وی از وقایع اخیر مازندران و تأکید بر مغایرت این عملیات با انتظارات ملت و دولت از روسیهٔ شوروی، خاطرنشان ساخت «... تمام افکار عمومی امروزه متوجه به نتیجهٔ اقدامات جنابعالی است که هرچه‌زودتر با اختیاراتی که دارید، معاهده را به امضا رسانیده، مبادله بفرمائید تا رفتار و معاهدات دولت ساویت نسبت به دولت ایران روشن و معلوم گردد...»[۳۵]

آنچنان که از پاسخ مشاورالممالک برمی‌آید هنوز مشکل عمده‌ای وجود داشت که در گزارش پیشین وی نیز مورد بحث قرار گرفته بود، ولی لابد به علت بحران کابینه مورد توجه واقع نشد؛ نحوهٔ نظارت بر عقب‌نشینی نیروهای درگیر از گیلان روشن نبود. پیشنهاد روس‌ها این بود که یک «... کمیسیون ـ[۳۶] با حضور نمایندگان طرفین منعقد و فوراً ترتیب رجعت قشون از طرفین داده شود و منتظرند رضایت دولت عِلیّه به این‌ترتیب به روسیه اطلاع داده شود تا فوراً مأمور بفرستند...»[۳۷]

در حالی که در تهران این پیشنهاد به لزوم تشکیل کمیسیونی مرکب از نمایندگان ایران و جمهوری آذربایجان و بریتانیا تعبیر شده و موضوع مذاکرات سفارت بریتانیا و لندن قرار گرفت، در نهایتّ به مخالفت کرزن با حضور نمایندهٔ بریتانیا در این ماجرا منجر شد.[۳۸] پرسش بعدی مشاورالممالک که در ۴ جمادی‌الثانی / ۱۳ فوریه توسط منشورالملک به

---

۳۳. به گزارش مشاورالممالک انگلیسی‌ها این موارد را به وزارت جنگ شوروی پیشنهاد کرده بودند. (همان).

۳۴. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۵۶۶، ۳۰ جمادی‌الاول ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۵۹}$ ۳۹).

۳۵. ریاست وزرا، شمارهٔ ۱۷۶، ۱۴ جمادی‌الاول ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۲}$ ۳۹).

۳۶. ناخوانا.

۳۷. گزارش شمارهٔ ۶۹، ۲۶ ژانویهٔ مشاورالممالک در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۵۵۷، ۲۸ جمادی‌الاول ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۲}$ ۳۹).

38. Chaqueri, *op. cit.*, p. 285.

به نظر می‌آید که منشاء و نحوهٔ شکل‌گیری این خواسته که در مراحل بعد نیز به یکی از مضامین اصلی مکاتبات سفارت بریتانیا و لندن تبدیل شد و در نهایت به مخالفت کرزن با حضور نمایندهٔ بریتانیا در چنین کمیسیونی منجر گردید، چندان روشن نباشد.

دولت اطلاع داده شد، از راه‌حل ساده‌تری حکایت داشت که شاید در اصل نیز همان موضوع مورد نظر روس‌ها بوده است. مشاورالممالک می‌خواست بداند که دولت چه کسی را برای حکومت رشت تعیین کرده است.[۳۹]

در پاسخی که فتح‌الله‌خان‌اکبر، در یکی از آخرین مکاتبات خود در مقام ریاست وزرا، بر این پرسش نوشت، خاطرنشان ساخت که «... راه رشت و وسایلِ خبر از آنجا بر دولت مسدود است تا در نتیجهٔ اقدامات ایشان کار کمونیست‌های آنجا خاتمه پیدا نکند و تلگراف اطمینان‌بخش ایشان نرسد که در صورت اعزام حاکم و مأمور مورد تعرض واقع نخواهد شد، چه کسی می‌تواند تعهد این خدمت را بکند...» و در خاتمه از منشورالملک خواسته بود که به مشاورالممالک تأکید کند که «... زودتر در این باب اقدام و تلگراف نماید تا موجبات اطمینان دولت فراهم، و یک‌نفر را به حکومت گیلان معین کنند...»[۴۰] در آخرین تلگرافی که از مشاورالممالک خطاب به فتح‌الله‌خان‌اکبر مخابره شد که به دلیل اختلالات موجود در خطوط تلگرافی تنها بعد از دو هفته به دست کابینهٔ بعدی رسید، توصیه شده بود که عهدنامهٔ مورد بحث هرچه‌زودتر بسته شود. مشاورالممالک از آن بیم داشت که «... وقایع داخلی و خارجی اسباب ندامت شود...»[۴۱]

در این‌میان، یکی از وقایعی که می‌توانست موجب مختل‌شدن ترتیبات حاصله ـ و احیاناً «ندامت» ـ گردد نیز رخ داد. در سحرگاه سوم اسفند ۱۲۹۹ / ۲۲ فوریه ۱۹۲۱، سیدضیاءالدین طباطبایی در رأس یک نیروی نظامی وارد تهران شد و زمام امور را در دست گرفت. ویژگی اصلی این کابینه آن بود که ـ لااقل تا جایی که به موضوع مورد بحث این بررسی مربوط می‌شود ـ این تغییر و تحول، برخلاف نمونه‌های پیشین، اختلالی در امور جاری به وجود نیاورد. در واقع، معاهدهٔ ایران و شوروی پیش از آن که دولت جدید شکل مشخصی به خود بگیرد، در ۲۷ فوریه / ۸ اسفند، در مسکو امضا شده بود.[۴۲]

کودتای سوم اسفند

از یکی از گزارش‌هایی که بعدها در شرح نحوهٔ بازتاب خبر کودتا در آستارای روسیه مخابره

---

۳۹. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۵۹۲، ۶ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ (۱۵/۵۵ ۳۹).
۴۰. ریاست وزرا، شماره ۱۵۹، ۱۰ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ (۱۵/۵۵ ۳۹).
۴۱. گزارش ۱۹ فوریه، مشاورالممالک که در ۲۸ فوریه به دست منشورالملک رسید و او نیز پس از کشف رمز، طی مراسله‌ای به شمارهٔ ۶۵۱، ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ به طهران ارسال داشت (۱۵/۲ ۳۹).
42. Volodarsky, *op. cit.*, p. 49.

شد، چنین به نظر می‌رسد که این واقعه به عنوان یک تحولِ مثبت تلقی شده بود؛ به گفتهٔ منشورالملک جراید قفقاز نوشته بودند «... که رضاخان قزاق با دوهزار و پانصدنفر قزاق وارد پایتخت و حکومت مستبد انگلستان‌پرست را برداشت و کابینهٔ دموکرات بر جای آن برقرار نموده، کابینهٔ حالیه هم قرارداد ایران و انگلستان را باطل ساخته، دریچه برای کمونیست در ایران باز شد...»[۴۳]

از گزارش‌های مشاورالممالک که حدود یک‌ماه بعد از کودتا مخابره شد، چنین برمی‌آید که در مسکو این واقعه با حسن‌ظن چندانی تلقی نشده بود. وی در ۸ آوریل / ۱۹ فروردین، نوشت «... بعد از این تغییرات در این‌جا اوضاع و روابط به‌کلی تغییر کرده و منتها درجه اظهار بی‌اعتمادی می‌نمایند... حالا انحلال جمهوری گیلان را منوط به اقتضای رجعت قشون [بریتانیا؟] می‌کنند...»[۴۴]. در این زمینه نیز دلیل اصلی واکنش روس‌ها در گزارش‌های مساعدی بود که نشریات بریتانیا در تفسیر و تعبیر کودتا منتشر کرده بودند. به نوشتهٔ مشاورالممالک، همانگونه که در پی گزارش‌های مطبوعات لندن در توضیح علت کناره‌گیری مشیرالدوله ـ همان مشیرالدوله‌ای که به زعم روس‌ها به علت مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ وادار به استعفا شد ـ وی تا یک‌ماه «... گرفتار رفع سوءظن بود... همین‌طور در موقع تغییرات اخیر، باز جراید انگلیسی انتشار دادند بهترین وسیله برای جلوگیری از خیالات روسیه این پیشامد بود...» و باز مشاورالممالک می‌بایست برای رفع این نگرانی‌ها نیز تلاش کند.[۴۵]

به هر حال، در یک‌چنین فضایی و ظاهراً بدون این که سیدضیاءالدین از جریان امر مطلع باشد، معاهدهٔ ایران و شوروی به امضاء رسید. در نامه‌ای به تاریخ ۱۸ جمادی‌الثانی / ۲۷ مارس به مشاورالممالک که نخستین مکاتبهٔ سیدضیاءالدین با مسکو به نظر می‌آید، وی پس از اشاراتی به تشکیل کابینهٔ جدید و پشتیبانی این کابینه از اقدامات مشاورالممالک، به اطلاع رساند «... تلگراف بی‌سیم فرانسه خبر داده که در ۲۶ فوریه قرارداد ایران و روس به امضا رسیده، تا این تاریخ از خضرتعالی خبری نرسیده...» است. سیدضیاءالدین می‌خواست بداند که آیا «... امضاء عهدنامه صحت دارد یا خیر؟»[۴۶]

در اواسط حوت / اوایل مارس، منشورالملک ـ ظاهراً در پاسخ به نامهٔ ملاطفت‌آمیزی که سیدضیاءالدین در ۹ حوت / ۲۸ فوریه در ابراز «مراتب رضایت و قدردانی اولیای دولت»،

---

۴۳. ادارهٔ تلگرافی، حضوری، بدون‌شماره و تاریخ ($\frac{۱۵}{۵۵}$ ۳۹).
۴۴. گزارش شمارهٔ ۱۶۳، ۸ آوریل ۱۹۲۱ مشاورالممالک (۸ ـ ۱۷۳۱ ـ ن).
۴۵. گزارش شمارهٔ ۱۶۷، ۱۵ آوریل ۱۹۲۱ مشاورالممالک (۹ ـ ۱۷۳۱ ـ ن).
۴۶. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۲۰۸، ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۲}$ ۳۹) [با تردید].

از مأموریت وی مخابره کرده بود[۴۷]، و احتمالاً در پاسخ به نامهٔ دیگری که در آن از انتخاب معاضدالسلطنهٔ پیرنیا به حکومت رشت خبر داده بود ـ ضمن تأیید خبر انعقاد معاهدهٔ ایران و روسیه ـ براساس مخابرات تلگرافی ساعدالوزاره و مشاورالممالک در ۴ مارس / ۱۳ اسفند ـ از قول مشاورالممالک نوشت «... علت تأخیر قرارداد تاکنون به دو ملاحظه بود: اول توافق نظر در انحلال جمهوری گیلان حاصل نشده بود؛ ثانیاً، مسئلهٔ تخلیهٔ حدود ایران از قشون مطرح بود. کمیسر خارجه که گویا مقصودشان وزارت امور خارجهٔ مسکو باشد، اطلاع داده مطابق اطلاعی که من ـ [کمیسر خارجه] ـ دارم جمهوری گیلان منحل شده، در موضوع تخلیهٔ حدود ایران، این نوع قرارداد منعقد شده است که کمیسیون در تحت ریاست صاحب‌منصبان ایرانی و عضویت نماینده‌های روس و انگلستان در طهران یا قزوین تشکیل شود که هر دو طرف در زمان واحد، حدود ایران را تخلیه نمایند. پس از امضای این قرارداد، عهدنامه به امضاء رسیدهٔ سواد را برای شما ارسال می‌نمایم. به شما و نریمانوف تلگراف خواهد شد...»[۴۸]

ولی مشکل عمده‌ای که هنوز به هیچ‌وجه ترتیب حل‌وفصل آن روشن نبود، مسئلهٔ انحلال حکومت کمونیستی گیلان بود. در یکی از آخرین گزارش‌هایی که در این زمینه مخابره شده بود؛ یعنی در تلگراف ۱۱ جمادی‌الثانی / اول حوت، ساعدالوزاره ـ که حدود دوهفته بعد به تهران رسید ـ آمده بود که در ۱۷ فوریه / ۸ جمادی‌الثانی مشاورالممالک اطلاع داده است که دستور انحلال تشکیلات مزبور به باکو ابلاغ شده است و ساعدالوزاره نیز در پاسخ خاطرنشان ساخته بود که خبر «... تخلیه انتشار دارد، ولی هنوز فعلیت نیافته، مراقبم...»[۴۹]

گزارش بعدی منشورالملک در این زمینه ـ این که «... از انحلال جمهوری گیلان اثری ظاهر نیست... در این خصوص مذاکراتی... با نریمانوف در حضور کمیسر خارجهٔ آذربایجان قفقاز نموده‌ام...» ـ در عین‌حال که از پیشرفت چندانی حکایت نداشت، ولی ناامیدکننده نیز نبود.[۵۰] اما تحول بعدی این بحث می‌توانست نگران کننده باشد. منشورالملک در ادامهٔ مخابرهٔ حضوری فوق‌الذکر، اظهار داشت که به رغم مذاکرات و توافق مسکو، به گونه‌ای که ساعدالوزاره از باکو گزارش می‌دهد، نه‌فقط تا این ساعت تخلیهٔ نیرو از رشت و انزلی و

---

۴۷. ریاست وزرا، شمارهٔ ۱۱۸۲۲، ۹ حوت ۱۲۹۹ ($\frac{۱۵}{۵۵}$ ۳۹).

۴۸. اداره تلگرافی، از آستارا به طهران، حضوری، بدون‌شماره و تاریخ، ($\frac{۱۵}{۵۵}$ ۳۹).

۴۹. گزارش شمارهٔ ۱۷۶۸، ۱۱ جمادی‌الثانی ساعد در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۶۵۵، ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ (۱۶۱۴۳ ن).

۵۰. ادارهٔ تلگرافی، آستارا به طهران، شمارهٔ ۵، ۱۲/۱۱ حوت ۱۲۹۹ ($\frac{۱۵}{۶}$ ۳۹).

انحلال تشکیلات کمونیستی آن‌حدود صورت نگرفته، بلکه «... برعکس چند روز قبل مجدداً قشونی به طرف ایران فرستاده‌اند و حیدرخان از راه نخجوان به تبریز رفته که در آنجا انقلاب را شروع نماید...»[۵۱]

مسکو یا باکو؟

آن‌گونه که منشورالملک در این تلگراف از جریان آخرین دور از مذاکراتش با نریمانوف گزارش کرد، این رشته سرِ دراز داشت و حل‌وفصلش بدین سهولت میسر نمی‌نمود؛ در این دیدار نریمانوف در پاسخ به پرسش منشورالملک مبنی بر آن‌که آیا در زمینهٔ قراردادی که در مسکو در آستانهٔ امضاء بود مطلبی دارد یا خیر، اظهار داشته بود که «... ساویت مسکو دولتی است جداگانه [و] آذربایجانِ قفقاز دولتی جداگانه. بعد از این که ساویت مسکو قرارداد و عهدنامهٔ خودش را نوشت، ما هم قرارداد جداگانه ـ[۵۲] و وزیر مختار و قونسول‌های علیحده در طهران و سایر نقاط تعیین می‌نماییم...» نریمانوف در توضیح بیشتر خاطرنشان ساخته بود که «دولت ساویت روسیه با ما معاهده دارد، که اگر ما با دولت در جنگ بشویم، او به ما کمک‌های نظامی بنماید. والّا ما در امورات داخلی و خارجی و عقد قرارداد با دولت دیگر، مختاریم...»[۵۳]

سیدضیاءالدین طباطبایی در پاسخ به این تلگراف، ضمن اظهار بی‌اطلاعی از مشاورالممالک و این که هنوز پاسخ تلگراف‌های خود را به مشارالیه دریافت نداشته، به منشورالملک توصیه کرد که با کسب اطلاع از رأی و نظر مشاورالممالک «... به رئیس حکومت جمهوری آذربایجان قفقاز اظهار نمایید که دولت ایران حاضر است روابط خود را با حکومت شما به وسیلهٔ قرارداد جدید مستحکم سازد و بنابراین خوب است در زمینهٔ قراردادهایی که در سال گذشته با حکومت مساوات طرح آن‌ها ریخته شده، مطالعاتی نموده، نظریات خودشان را به اطلاع دولت ایران برسانند...»[۵۴]

اگرچه براساس اسناد موجود چنین برمی‌آید که با طرح این پیشنهاد مشخص از سوی ایران، دیگر برای مدتی از سوی جمهوری آذربایجان بحث مشابهی عنوان نشد، ولی با توجه به شناخت و اطلاعات ایران از ماهیت این جمهوری ـ از جمله گزارش ذیل ـ بعید به نظر

---

۵۱. همان.

۵۲. ناخوانا، شبیه «خودمان» یا «خواهانیم»؟.

۵۳. اداره تلگرافی، آستارا به طهران، شمارهٔ ۵، پیشین.

۵۴. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۸۱، ۲ رجب ۱۳۳۹ ($\frac{۵}{۱۵}$ ۳۹).

می‌آید که دولت چندان هم بحث نریمانوف را مبنی بر «دولتی جداگانه»بودنِ تشکیلات باکو پذیرفته باشد. در همین ایام، ساعدالوزاره طی ارسال گزارشی در باب اوضاع کلی جمهوری آذربایجان، خاطرنشان ساخته بود «... حکومت آذربایجان اگرچه رسماً مستقل به قلم می‌رود، ولی چون عمدهٔ قوای قشونی آن از روس‌ها تشکیل شده، روح مملکت در دست اردوی یازدهم و قشون سرخ روسیه است، فرمانداران اردوی مزبور اختیارات کل در امور مملکتی دارند...»[۵۵]

---

۵۵. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۱۹۱۹، ۱۷ رجب ۱۳۳۹ (۱۵/۱۶ ۳۹).

فصل ششم

فرستادهٔ مسکو

در فاصلهٔ حرکت روتشتاین از مسکو و رسیدن وی به ایران، در اواخر آوریل / اوایل اردیبهشت، یک بُعد جدید نیز در عرصهٔ مذاکرات جاریِ ایران شوروی اضافه شد؛ نادرمیرزا آراسته که به جای منشورالملک به نمایندگی ایران در عشق‌آباد منصوب شد، از اواخر حوت / اواسط مارس بخش نسبتاً مهمی از این مذاکرات را برعهده گرفت. یکی از دلایل این امر آن بود که در این دوره ـ یا به عبارت دقیق‌تر در فاصله‌ی رجب تا شعبان ۱۳۳۹ / مارس ۱۹۲۱، خطوط تلگرافی قفقاز فوق‌العاده مختل بود و برای مدتی جز خط تلگراف شرق (تهران ـ لطف‌آباد ـ آسیای مرکزی) وسیلهٔ ارتباطی مستمری وجود نداشت.[۱]

شرایطی برای روتشتاین

در ۱۸ حوت / ۹ مارس، نادرمیرزا آراسته طی تلگرافی به وزارت امور خارجه اطلاع داد که روتشتاین از مسکو وارد تاشکند شده و عن‌قریب به قصد تهران به سوی عشق‌آباد حرکت خواهد کرد.[۲] یکی از مهمترین نکاتی که در این رشته مخابرات مورد بحث قرار گرفت، اظهار بی‌اطلاعی روتشتاین بود از این شرط دولت ایران که ورود وی را منوط به ختم ماجرای گیلان دانسته بود. وی در آستانهٔ ورودِ به ایران، در مذاکره با نادرمیرزا گفته بود که «... در

---

۱. برای نمونه بنگرید به اظهار بی‌اطلاعی مشاورالممالک از تهران (وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۷۱۹، ۶ رجب ۱۳۳۹، $\frac{۱۵}{۲}$ ۳۹)؛ و بی‌اطلاعی وزارت امور خارجه از منشور الملک (وزارت امور خارجه، شماره‌ی ۷۰۰۲ / ۱۳۹، ۷ حمل ۱۳۰۰ $\frac{۱۵}{۹۴}$ ۳۹) و همچنین بی‌خبری منشورالملک از تهران و اخبار اغراق‌آمیزی که پیرامون آن صفحات جریان داشت (وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۸۴۹، ۳۱ حمل ($\frac{۱۵}{۹۴}$ ۴۰).

۲. ادارهٔ تلگرافی، لطف‌آباد به طهران، حضوری، ۱۸ حوت ۱۲۹۹ ($\frac{۲}{۳۳}$ ۴۰).

تلگراف ۱۰ ژانویهٔ دولت عِلیّه به عنوان آقای مشاورالممالک راجع به تصدیق تعیین ایشان، چنین اشاره و تکلیفی نبوده و نیست...» و علاوه بر این اظهار داشته بود «... که به حل این مسائل در طهران با مساعدت هیئت محترم دولت بهتر می‌تواند موفق گردد...»[۳]

به هر حال روتشتاین و گروه اندکی از همراهان وی در ۱۷ فروردین ۱۳۰۰ / ۶ آوریل، از طریق مرز باجگیران وارد ایران شده، به مشهد رفتند.[۴] در این اثنا مذاکراتی که هم اینک یعنی حتی پیش از ورود روتشتاین به تهران، آغاز شده بود، ادامه یافت و حتی نظر به مسائلی که پیش آمد وجه تندی نیز به خود گرفت. یکی از این مسائل، موضوع تشکیل کمیسیون تخلیهٔ گیلان بود که به‌رغم تعیین معاضدالسلطنه پیرنیا به نمایندگی از ایران و عزیمت وی به آن حدود، مقامات شوروی در معرفی و اعزام «نمایندگان روس و آذربایجان قفقاز» برای حضور در این کمیسیون تعلل می‌کردند[۵] و حتی هنگامی که در اواخر فروردین / ۱۶ آوریل منشورالملک گزارش کرد که کمیسیون مزبور از باکو حرکت کرده است، هدف اصلی آن‌ها مذاکره در باب «تخلیهٔ قشون» عنوان شد و «... بعد از آن داخل مذاکرات انحلال حکومت جمهوری و مجامع کمونیست شوند...»[۶]

به هر حال در ۳۰ فروردین / ۱۹ آوریل، هنگامی که روتشتاین هنوز در راه تهران بود، سیدضیاءالدین طی مخابرهٔ تلگرافی به نادرمیرزا از وی خواست که به وزیر مختار اطلاع دهد که به رغم عقب‌نشینی قوای بریتانیا از جبههٔ گیلان ولی «... بدون مشاهده‌شدن کوچکترین آثار صداقت و دوستی از طرف دولت روسیه، فقط برای اثبات درجهٔ اشتیاق ایران برای ایجاد مناسبات صمیمی اجازهٔ ورود...» وی به ایران داده شد. سیدضیاءالدین در ادامه افزود «... مواقع نظامی ما [در گیلان] از طرف توپخانهٔ روس‌هایی که اسم حکومت شورویِ ایران را بر خود نهاده‌اند، بمبارده شده و می‌شود...» و به همین‌جهت «... در نظریه پذیرفتن وزیر مختار روس به پایتخت مردد هستم و برای من غیرقابل‌تحمل است نمایندهٔ دولتی را بپذیرم که با مملکت من در حال جنگ است، جنگ ظالمانه و جنگ تجاوزکارانه...»[۷]

---

۳. همان.

۴. منشور گرکانی، پیشین، ص ۱۳۴؛ همچنین بنگرید به خاطرات نادرمیرزا آراسته از این تحولات که تحت عنوان «از ورود اولین سفیر شوروی به ایران تا لغو قرارداد دارسی» در سالنامهٔ دنیا (سال ۲۱، ۱۳۴۴، صص ۹۸ - ۹۲) منتشر شده است.

۵. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۶۳ / ۷۱۸۸، ۱۶ حمل ۱۳۰۰ ($\frac{۲}{۳۳}$ ۴۰).

۶. گزارش شمارهٔ ۳۳، ۲۷ حمل منشور که از طریق خط اردبیل به تهران رسید، در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۸۴۷، ۳۱ حمل ۱۳۰۰ ($\frac{۱۵}{۹۴}$ ۴۰).

۷. ریاست وزرا، شمارهٔ ۲۱۰، ۳۰ حمل ۱۳۰۰ ($\frac{۲}{۳۳}$ ۴۰).

پاسخ روتشتاین به سیدضیاءالدین طباطبایی در عین حال که در مجموع بر صمیمیت و دوستی اتحاد شوروی تأکید داشت، ولی خالی از جوانب تهدیدآمیز هم نبود. وی در اشاره به اتهام عدم‌صمیمیت و عهدشکنی دولت روسیه که حکایت از آن داشت «...گویا دولت من خیال حملهٔ نظامی به مملکت ایران دارد...» خاطرنشان ساخت که «... البته آقای رئیس‌الوزرا به خوبی می‌دانند اگر دولت روسیه خیال حمله به ایران داشت، دیگر لازم نبود با دولت ایران قرارداد صلح و مسالمت منعقد نموده، در صدد ایجاد روابط مودت و وداد برآمده، وزیر مختار به این مملکت گسیل داشته، بعد عهدشکنی نماید. خیلی ساده‌تر بود که یک کوردآرمه ـ [سپاه] ـ برای تسخیر طهران و سایر مراکز اعزام می‌نمود...»[۸]

از این جوانب گذشته، بحث یا به عبارت دیگر، بهانهٔ اصلی روتشتاین آن بود که چرا قوای بریتانیا بدون تشکیل کمیسیون مختلط ایران و انگلستان و نمایندگان شوروی عقب‌نشینی کرده و قوای ایران جایگزین آن‌ها شده بودند؛ به عقیدهٔ او «... این ترتیب از نقطه‌نظر نکات نظامی و حقوق بین‌المللی صورت صحیح نداشته، ممکن است از طرف مخالف حملات نظامی هم به عمل آید...»[۹]

هنگامی که نوبت به پاسخ سیدضیاءالدین طباطبایی رسید، تا اندازه‌ای از شدّت و حدّت بحث کاسته شد. تأکید اصلی سیدضیاء بر آن بود که «... فقط اعمال است که حسن‌نیت اشخاص یا دول را اثبات می‌کند...» و در عین‌حال که وی مایل نبود در صمیمیت حکومت مسکو تردید کند، ولی این امر تنها زمانی می‌توانست بر ایران مدلل شود «... که تمام آثار موجودهٔ مربوط به روسیه نشان‌دهندهٔ این صمیمیت واقع شود...». وی در ادامهٔ بحث، در باب موضوع کُردآرمهٔ روس و فتح تهران نیز صرفاً به تذکر این نکته بسنده کرد که «... متأسف هستم... از زبان نمایندهٔ دولت منادی سعادت بشر و مدعی اجرای عدالت، کلماتی را می‌شنوم که سابقاً از نمایندگان نظام تزار شنیده می‌شد...»[۱۰]

از نظر سیدضیاءالدین بحث روتشتاین موضوع کمیسیون مختلط و منسوب داشتن بروز مصادمات جاری به عدم‌تشکیل آن نیز بحث قانع‌کننده‌ای نبود. وی ضمن اشاره به مأموریت معاضدالسلطنه به گیلان که دقیقاً برای آن صورت گرفت که «... با رؤسای قوای روس داخل مذاکرات شده و حرکت قشون انگلستان را به آنها اعلام دارد...» خاطرنشان ساخت در

---

۸. ادارهٔ تلگرافی، شاهرود به طهران، حضوری، ($\frac{۲}{۳۳}$ ۴۰).

۹. همان.

۱۰. ریاست وزرا، بدون‌شماره، شب اول ثور ۱۳۰۰ ($\frac{۲}{۳۳}$ ۴۰).

صورتی که «... انگلستان حاضر شد قبل از تخلیهٔ قشون روس این مقصود را به موقع اجرا بگذارد، دیگر لازم نبود تقاضا بکنیم که انگلستان حرکت قشون خود را برای تشکیل کمیسیون مختلط به تأخیر بیندازد...» و البته پس از عقب‌نشینی قوای بریتانیا نیز ایران ناچار بود قوای نظامی خود را «... در خطوطی که ممکن بود مورد مهاجمه واقع شود برقرار...» کند، ولی با این‌حال و «... در صورتی که هیچگونه تعرض و تجاوزی از طرف قوای دولتی ایران نسبت به قشون روس که حق توقف در خاک ایران را ندارند نشده، مع‌هذا توپخانهٔ روس، مواضع ما را، به طوری که می‌فرمایید بدون اطلاع مسکو، بمبارده کردند...» و در خاتمه افزود، «... بدیهی است اگر این قوا مأمور دفاع خاک وطن نمی‌شدند، قشون روس بدون اطلاع مسکو ممکن بود دایرهٔ حمله و مهاجمهٔ خود را توسعه داده و حتی پایتخت ما را دچار تهدید نمایند و در نتیجه چیزی که برای ما می‌ماند، فقط اظهار تأسف بود که می‌شنیدیم...»[11]

سیدضیاءالدین در یادداشتی که همزمان با مکاتبهٔ فوق برای نادرمیرزا ارسال داشت، ضمن توضیح علل بالاگرفتن بحث، این که «... حقیقتاً مواجه‌شدن با وقایع فرونت گیلان مرا متأثر کرد و نتوانستم از مخابرات حاصل با وزیر مختار خودداری کنم...»، از وی خواست که هر چه‌زودتر و با تأکید بر رعایت «احترامات و تجلیلاتی که در خور مقام ایشان است»، وسایل حرکت وی را به تهران فراهم کند.[12]

با ورود روتشتاین به تهران در اوایل اردیبهشت / اواخر آوریل که مذاکرات مستقیم و بلاواسطهٔ ایران و شوروی منجر شد، اهمیت حوزه‌هایی چون نمایندگی‌های سیاسی ایران در قفقاز، در مقام حد واسط این مذاکرات و یکی از نقاط ثقل حل‌وفصل مسائل موجود تا حد زیادی کاهش یافت.

در این دوره، منشورالملک که در آستارا مستقر بود بیشتر سعی داشت از اوضاع ایران خبر بگیرد تا وضعیت حوزهٔ مأموریتش. لهذا بر آن شد که با اعزام افرادی به رشت و انزلی، دولت را از وضعیت آن‌حدود و به ویژه موقعیت قوای روسیه در گیلان مطلع نگهدارد. گزارش‌های او در این زمینه که از تداوم حضور نیروهای روسیه و حتی افزایش آن‌ها حکایت داشت، به هیچ‌وجه گزارش‌های امیدوارکننده‌ای نبود.[13] وی در پایان یکی از این گزارش‌ها،

---

۱۱. همان.

۱۲. ریاست وزرا، بدون‌شماره، فوری و حضوری، شب اول ثور ۱۳۰۰ ($\frac{۲}{۳۳}$ ۴۰).

۱۳. بنگرید به: گزارش‌های ۲ و ۳ و ۱۰ ثور وی در مجموعهٔ ($\frac{۱۵}{۹۴}$ ۴۰).

ضمن اشاره به ادامهٔ تلاش حضرات برای «قشون آذربایجان قفقاز» معرفی‌کردن نیروهای خارجی مستقر در گیلان، خاطرنشان ساخته بود که «... این نکته را باید توجه کامل فرمایید که بلشویک‌ها در دروغ‌گفتن، تقلب و فساد تالی ندارند، به حرف‌های آن‌ها نمی‌شود اعتبار کرد...» نکته‌ای که با توجه به تعلل آشکار روس‌ها در احضار نیروهایشان از شمال و همچنین تداوم فعالیت‌های آن‌ها برای تجدیدسازمان نیروهای شورشی در آن‌حدود، در عین حضور وزیر مختار آن‌ها در تهران و صحبت از صمیمیت و دوستی، می‌توانست نکتهٔ دور از حقیقتی نباشد.[۱۴]

سرنوشت «انقلاب»

آن‌چه در این گزارش‌ها ـ تا جایی که ملاحظه شد ـ کمتر مورد اشاره قرار دارد، دشواری‌های دولت شوروی بود در جمع‌کردن بساط انقلاب. در حالی که ایران منتظر اقدام سریع و قاطع شوروی در این زمینه بود، نیروهایی در عرصه رها شده بودند که احتمالاً برچیدن آن‌ها چندان سهل و آسان نبود. یکی از معدود کسانی که می‌توانست از این وجه کار تصویری ارائه دهد، ساعدالوزاره بود، ولی نظر به اختلال موجود در مخابرات تلگرافی تهران ـ قفقاز، به ندرت از جانب وی گزارشی به تهران می‌رسید. در یکی از معدود مکاتبات او از این دوره، ساعد از جلسه‌ای گزارش می‌دهد که با حضور ارجونیکیدزه «کمیسر فوق‌العادهٔ روسیه در قفقازیه که تقریباً سمت جانشین [نایب‌السلطنه] سابق قفقاز را دارد، نریمانوف و سایر اعضای حکومت شوروی در آذربایجان» تشکیل شد. در این جلسه که موضوع اصلی آن بحث و گفت‌وگو پیرامون اوضاع ایران بود «... بعضی‌ها طرفدار این بوده‌اند که باید در امورات ایران مداخله، و انقلاب آنجا را پیش برد تا به کلی از تحت نفوذ انگلیسی‌ها خارج شود، ولی اکثریت مخالف این مسئله بوده و اظهار داشته‌اند که انقلاب ایران را باید به خود ایران واگذار نمود تا به طوری که روح ملت ایران تقاضا می‌نماید، استفاده از انقلاب بنماید...»[۱۵]

یکی دیگر از مباحثی که در این زمینه مطرح شد، سرنوشت «انقلابیون گیلان» بود؛ گروهی اعتقاد داشتند که باید «... آن‌ها را به طرف مازندران نزد امیر مؤید اعزام داشته تا از آن‌طرف توانسته دامنهٔ انقلاب را در ایران شعله‌ور نمود، ولی این پیشنهاد نیز از طرف نمایندگان مرکزی روسیه به کلی رد، و قرار شده است هیچ کمکی به انقلابیون ایران ننمایند

---

۱۴. گزارش شمارهٔ ۴۷، ۲ ثور ۱۳۰۰ منشورالملک در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۸۷۱، ۶ ثور ۱۳۰۰ (۱۵/۹۴ ۴۰).
۱۵. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۹۳، ۲۷ شعبان ۱۳۳۹ (۱۵/۱۶ ۴۰).

اشخاصی را که دولت ایران عفو عمومی می‌دهد در ایران مقیم و مشغول کار باشند، اشخاصی هم که مایل به خدمت دولت ایران نباشند، به روسیه مراجعت داده شوند...»[۱۶]

یکی از نکاتی که ظاهراً در سنگین‌کردن کفهٔ بحث به نفع راه‌حل مورد نظر ایران مؤثر واقع شد، برداشت حضرات از ماهیت دولت وقت بود. ساعدالوزاره در یکی از گزارش‌های پیشین خود که در ۳۱ فروردین / ۲۰ آوریل مخابره شده، ولی پس از سه هفته از طریق خط تلگراف اردبیل به طهران رسیده بود، از این سخن به میان آورده بود که در خلال مذاکراتی که با مأموران فوق‌العادهٔ روسیه به ایران داشته است، آن‌ها گفته‌اند «... به طوری که مشهور است، این کابینه طرفدار انگلیسی‌ها و اساساً عقیدهٔ مخصوصی...» دارد، ولی ساعد «... آن‌ها را از این سوءتفاهم خارج و اظهار داشت حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا شخصی است وطن‌دوست و در کلیهٔ اقدامات خود حفظ منافع و عظمت ایران را طالب است و اگر حکومت شوروی روسیه مختصر مساعدتی در تخلیهٔ ایران و انحلال جمهوری گیلان ابراز نماید...» روابط دوستی در اسرع وقت برقرار خواهد شد.[۱۷]

در جلسهٔ فوق‌الذکر باکو نیز احتمالاً در واکنش به ائتلاف جدیدی که بر ضد دولت سیدضیاء در حال شکل‌گیری بود «... چون اطلاع رسیده بود که ملاکین و ثروت‌داران ایران حاضرند با حکومت انقلابی گیلان کمک و مساعدت مادی و معنوی بنمایند تا این که کابینهٔ حاضره را به زمین زده و خود سررشتهٔ امور را به دست گیرند. نظر به پیشنهاد اورجنکیدزه، در خاتمه جلسه قرار داده شده است همه نوع مساعدت با کابینه حالیه به عمل آمده و اقدام در تخلیهٔ ایران و انحلال حکومت انقلابی به فوریت به عمل آمده و باب مراودات دوستانهٔ روسیه با ایران مفتوح شود...»[۱۸]

در این مقطع، کابینهٔ سیدضیاءالدین طباطبایی دوره‌ای بحرانی را طی می‌کرد؛ بحرانی که در نهایت در ۴ خرداد / ۲۵ مه به کناره‌گیری وی، و تشکیل دولت قوام‌السلطنه منجر شد.

---

۱۶. همان.

۱۷. گزارش شمارهٔ ۵ ساعدالوزاره در ادارهٔ تلگرافی، اردبیل به طهران، شمارهٔ ۳۸، ۳۰/۳۰ حمل ۱۳۰۰ (۳۹ $\frac{۱۵}{۱۶}$).

۱۸. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۹۳، ۲۷ شعبان ۱۳۳۹ (۳۹ $\frac{۱۵}{۱۶}$).

فصل هفتم

آخرین شعله‌های مقاومت

همانگونه که قبلاً نیز خاطرنشان شد، در این مرحله با تثبیت حاکمیت بلشویک‌ها بر جمهوری آذربایجان، تحولات آن حوزه به‌تدریج از مدار مناسبات ایران و قفقاز خارج شده، و به یکی از جوانب روابط ایران و شوروی تبدیل شد. از این رو در اشاره به مراحلِ پایانی مناسبات ایران و قفقاز می‌توان گفت که این مناسبات در حول و حوش آخرین نشانه‌هایی شکل گرفت که از دورهٔ استقلال قفقاز بر جای مانده بوده؛ یعنی در امتداد تحولات جاری در بخش‌های جنوبی قفقاز و در نقاطی چون مغان و زنگزور و نخجوان.

جدا شدن راه ترک‌ها و بلشویک‌ها

با شوروی‌گردانی ارمنستان که بار دیگر روس‌ها و ترک‌ها را در جوار ـ و همچنین به تدریج، در برابر ـ یکدیگر قرار داد، وضعیت نخجوان نیز دگرگون شد؛ اندک‌اندک همراهی و معاضدت اولیهٔ ترک‌ها و بلشویک‌ها جای به نوعی رقابت و رویارویی سپرد. از نظر وثوق‌الممالک، کنسول ایران در نخجوان، این دگرگونی بیش از هر چیز خود را در روابط ولی‌بیگوف ـ نمایندهٔ بلشویک‌ها ـ و حکمت‌افندی، که ظاهراً نماینده ترک‌ها بود نشان می‌داد. در حالی که «... از دو ماه به این‌طرف ولی‌بیگوف عموم اختیارات نظامیان اینجا را به حکمت‌افندی واگذار کرده... نوعی مراوده و دوستی باطنی داشتند که مافوقش متصور نبود، هیچ مطلب سیاسی و شخصی را از همدیگر پوشیده نمی‌داشتند...» اینک پنج ـ شش‌روز بود که «علنی بر ضد همدیگر» کار می‌کردند و هنگامی که ولی‌بیگوف سعی کرد تعدادی از واحدهای نظامی تحت‌فرمانِ حکمت‌افندی را خلع سلاح کند، وکیل‌بیک ارکان‌حرب عثمانی

که در شاه‌تختی مستقر شد، به حمایت از حکمت‌افندی مداخله کرد «... هر دو طرف مسلح گشته با تفنگ و مترالیوز در توی شهر گردیده و هر یک، یک سمت را قرارگاه قرار...» دادند.[۱]

دو روز بعد از آن که این رویارویی نخست با وساطت کنسول ایران که به درخواست مردم «... به مجلس آن‌ها رفته، طرفین را قدری ملامت کرده، آدم فرستاده نظامیان طرفین را پراکنده نموده و جار هم کشیدند که اهالی به هیچ‌وجه مضطرب نباشند...»[۲] جنبهٔ حاد و شدید خود را از دست داد، وکیل‌بیک ارکان‌حرب عثمانی و نچلنیک بریگاد رئیس قشون روس که هر دو در شاه‌تختی مستقر بودند به نخجوان آمده و حکمت‌افندی نیز بنا به حکم کاظم قرابکر به قارص احضار شد. بدین‌ترتیب زمام امور تماماً در اختیار ولی‌بیگوف قرار گرفت.[۳]

با تحکیم مواضع بلشویک‌ها ـ از جمله با انتقال «... قریب ششصدنفر پیاده‌نظام روس از ایروان و قمرلو...» به نخجوان ـ که با دستگیری و یا فرار گروهی از اهالی نیز توأم شد[۴]، دامنهٔ رویارویی پنهانی که میان ترک‌ها و بلشویک‌ها آغاز شده بود، ابعاد نمایان‌تری یافت. در حالی که تشکیلات نوپای ارمنستان شوروی در یکی از نخستین اقدامات خود، خواهان لغو معاهدهٔ آلکساندروپل شدند[5] و یا به گونه‌ای که در گزارش کنسولگری نخجوان منعکس شد «... رؤسای ارامنهٔ ایروان را وادار می‌کنند که به کاظم‌پاشا بنویسند حالا که مابین ما و شما دوستی محکم شده، لهذا تمنا داریم قارص را تخلیه کنید و آن‌ها هم عوض تخلیه، استعداد خودشان را زیاد می‌کنند...»[۶] اختلاف‌نظرهای موجود افزایش یافت. بنا به اظهارات ابراهیم خلیل‌بیک که ظاهراً به جای حکمت‌افندی از سوی عثمانی‌ها مأمور نخجوان شده بود «... اگر روس‌ها و بادکوبه‌ای‌ها بخواهند قرارداد اخیر را که ما با داشناق‌ها بسته‌ایم ـ [یعنی معاهدهٔ آلکساندروپل را] ـ قبول نکنند و نخجوان و شرور را که تحت حمایه ما مستقل نموده‌ایم تغییر بدهند قبول ننموده، اگر مجبور به جنگ هم باشیم خواهیم کرد...»[۷]

البته کار به جنگ نکشید؛ هنگامی که شایع شد روس‌ها قصد دارند یک قوای چهل‌هزارنفری در نخجوان مستقر سازند که بنا به عقیدهٔ وثوق‌الممالک رقم موهومی بود ولی امکان داشت «... چهار تا پنج‌هزارنفر قشون بیاورند چنانچه تا ششصد ـ هفتصد نفر

---

۱. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۵۸۸، ۲۳ جدی [۳ جمادی‌الاول ۱۳۳۹] ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۹).
۲. همان.
۳. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۵۹۲، ۲۶ جدی [۶ جمادی‌الاول] ($\frac{۴۳}{۱}$۳۹).
۴. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۵۹۳، ۲۹ جدی [۹ جمادی‌الاول] ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۹).
5. Walker, *op. cit,*. p. 342.
۶. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۵۹۱، ۲۶ جدی [۶ جمادی‌الاول] ($\frac{۴۳}{۱}$۳۹).
۷. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۶۰۵، ۳ دلو [۱۳ جمادی‌الاول] ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۹).

متدرجاً آمده است...» گزارش شد که «... گویا کاظم‌پاشا پروتست کرده و نماینده هم به بادکوبه فرستاده است که این اقدامات اخیر نخجوان و غیره، ما را تا اندازه‌ای مأیوس می‌کند...» و ظاهراً این ابراز نارضایی کارساز واقع شد و این نقل و انتقال نظامی به تعویض نیروهای سوار با نیروهای پیاده محدود ماند.[۸]

از نظر معززالدوله، سرکنسول ایران در تفلیس که این تحولات را از دور دنبال می‌کرد، ریشهٔ این مسئله به زمانی برمی‌گشت که روسیهٔ شوروی «... بعد از آن که به ضمیمه‌شدن ارمنستان به روسیه به واسطهٔ برقراری حکومت ساوت اطمینان پیدا کرد، الحاق نخجوان را به ارمنستان نیز اعلان نمود که در حقیقت معناً جزو دول متحدهٔ روسیه باشد، ولی عثمانی‌ها زیرِ بار این مسئله نرفته، عدهٔ قشونی به نخجوان وارد و بنای مداخله را در امور آنجا گذاشته، اهالی نخجوان هم چون راضی به الحاق خود به ارمنستان نمی‌باشند، بدواً راضی شدند اعلان حکومت ساوت نمایند که به این‌ترتیب تا اندازه‌ای، استقلال خود را محفوظ و زیر بارِ اطاعت حکومت ارمنستان نرفته باشند...»[۹]

اگرچه گزارش‌های واصله از نخجوان کماکان از آن حکایت داشت که روس‌ها «... با عثمانی‌ها کم‌کم مناسباتشان تغییر یافته، خیلی احتمال دارد میانه‌شان بهم خورد...»[۱۰] ولی این احتمال بروز خارجی نیافت؛ یکی از مهمترین علل این امر، گذشته از ملاحظات کلی دو دولت در عرصهٔ مناسبات منطقه‌ای، تحولات و رخدادهای جدیدی بود که در قفقاز جریان یافت.

سقوط جمهوری گرجستان

یکی از این مسائل تیرگی بیش از پیش روابط بلشویک‌ها با گرجستان بود. به گزارش معززالدوله، در پی بی‌نتیجه‌ماندن انواع «تبلیغات و تشبثات» بلشویک‌ها «... برای تبدیل حکومت گرجستان به حکومت ساوت... به واسطهٔ حسن ادارهٔ داخلی و مواظبت و دقت کامل اولیاء امور...» گرجستان، بلشویک‌ها بر میزان بهانه‌جویی‌های خود افزودند؛ در یکی از این تحریکات یعنی با توقیف محموله‌های تجارتی گرجستان در جمهوری آذربایجان که به اقدام متقابل گرجی‌ها منجر شد، تشنج حاکم بر روابط آن‌دو ابعاد گسترده‌ای یافت و با آن که

---

۸. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۶۰۷، ۳ دلو [۱۳ جمادی‌الاول] ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۹).
۹. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۲۱۵۲، ۱۰ دلو ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۹).
۱۰. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۶۴۴، ۱۵ دلو [۲۴ جمادی‌الاول] ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۹).

«... طرفین مشغول مذاکرات هستند بلکه کار را به اصلاح بگذرانند، ولی روابط آن‌ها به همان تیرگی سابق و احتمال قوی می‌رود که بالاخره به جنگ منجر شود...»[۱۱] که سرانجام با توأم‌شدن این اختلاف‌نظرها با پاره‌ای برخوردهای مرزی در ناحیهٔ بورچالو به جنگ نیز منجر شد.

در ۱۲ فوریه، یعنی چند روز بعد از جشن بزرگی که در تفلیس به مناسبت شناسایی «دوژورهٔ» گرجستان از سوی متفقین صورت گرفت که در آن نطق ذکاءالملک فروغی نمایندهٔ ایران در مجمع اتفاق ملل در همراهی و مساعدت نسبت به گرجستان نیز مورد توجه قرار گرفت، روس‌ها که سرانجام در «لزوم ایجاد یک نهضت شورشی [در گرجستان] و در صورت لزوم کمک به آن» به توافق رسیده بودند[۱۲]، دست به کار شدند. در عرض مدت‌زمانی کوتاه «رِفقوم» ـ کمیتهٔ انقلابی ـ برآمده از شورشی که در ناحیهٔ مرزی بورچالو برپا شده بود، از رفقای روس درخواست استمداد کرد و هجوم واحدهای نظامی ارتش سرخ از مرزهای جمهوری آذربایجان آغاز شد.[۱۳]

همانگونه که در نخستین گزارش‌های ارسالی از نمایندگان سیاسی ایران پیش‌بینی شده بود، جمهوری گرجستان به سهولت دو جمهوری دیگر قفقاز سقوط نکرد. ساعدالوزاره در گزارشی به تاریخ / ۲۰ فوریه، ضمن ارسال گزارشی از بروز جنگ که به توقیف نمایندگان سیاسی گرجستان در باکو و تفویض حفاظت از منافع گرجستان به کنسولگری ایران منجر شده بود، خاطرنشان ساخت اگرچه «... قشون سرخ پیشرفت به طرف تفلیس را به طور مبالغه‌آمیز انتشار می‌دهند ولی هنوز تصرف تفلیس مسلم نیست.»[۱۴]

وثوق‌الممالک نیز ضمن مخابرهٔ خبر این رویارویی، ضمن ابراز نگرانی از عواقب احتمالی چیرگی بلشویک‌ها بر گرجستان و این که آنگاه با همان «... نظر پریروزی به ایران نگاه...» کنند، پیش‌بینی کرد که «... تسلیم گرجستان با آن سهولت نباشد که این‌ها تصور می‌کنند...» و برای «تسویهٔ امور» آن‌حدود حداقل دوماه وقت را لازم دانست، که با توجه به تحولات بعدی گرجستان پیش‌بینی نادقیقی نیز نبود.[۱۵] زیرا به رغم خروج دولت گرجستان از

---

۱۱. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۲۱۶۹، ۱۰ دلو [۲۰ جمادی‌الاول] ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۹).

۱۲. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۳۲۱۳، ۲۰ دلو [۳۰ جمادی‌الاول] ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۹).

۱۳. آفاناسیان، پیشین، ص ۲۲۲ ; Kazemzadeh, *op. cit.*, pp. 319 - 20

۱۴. گزارش شمارهٔ ۱۷۶۸، ۱۱ جمادی‌الثانی ساعدالوزاره در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۶۵۵، ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ (۱۶۱۴۲ . ن).

۱۵. [بدون سربرگ]، شمارهٔ ۶۷۰، اول حوت [۱۱ جمادی‌الثانی] ($\frac{۱}{۴۳}$ ۳۹).

(ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد)

تفلیس در ۱۷ فوریه و استقرار آن‌ها در کوتائیس و نواحی غربی گرجستان، واحدهای برجای‌مانده در تفلیس تا ۲۵ فوریه مقاومت کردند و دولت گرجستان نیز تنها در اواسط مارس به مخاصمات جاری پایان داد.[۱۶]

با آن که وقایع گرجستان بر تحولات مرزی ایران تأثیر آنی و مستقیمی برجای نگذاشت، ولی بازتاب این حوادث بر بخش‌های جنوبی‌تر قفقاز، یعنی حوزهٔ ایروان، نخجوان و زنگزور، رخدادهای مهم و غیرمنتظره‌ای را به دنبال آورد.

با شدت‌عملِ فوق‌العاده‌ای که بلشویک‌های ارمنی پس از چیرگی بر جمهوری ارمنستان در پیش گرفتند که گوشه‌هایی از آن در گزارش کلی منیع‌الملک کنسول ایران در ایروان منعکس شد، امیدواری اولیه‌ای که در میان بسیاری از ارامنه پیدا شده بود که شاید پس از سال‌ها جنگ و مصیبت، این شوروی‌گردانی موجبات اعادهٔ صلح و آرامش را فراهم کند به سرعت به یأس مبدل شد.[۱۷]

منیع‌الملک در گزارشی از عملکرد کلی بلشویک‌ها پس از چیرگی بر ایروان، که به سعی و کوشش وی مشمول اتباع ایران نشده بود، از موارد ذیل یاد می‌کند:

«اولاً بالشویک‌ها اهالی را اعم از این که تبعهٔ داخله و خارجه بوده باشند، در موقع لزوم عُنفاً مسلح کرده، به خدمات نظامی مجبور و بعضی اوقات به فرونت‌های بعیده اعزام...» می‌داشتند.

«ثانیاً، برای کارهای عمومی اغلب مردم را بدون تفاوت از معابر جبراً جمع، و به تساوی به کارهای شاقه از قبیل تنضیف معابر و مساکن قشونی و تعمیر راه‌ها وادار می‌نمایند و بسا

(ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل)

خوشبختانه پیش‌بینی، یا به عبارت دقیق‌تر، نگرانی دیگر وثوق‌الممالک مبنی بر آن که با ازمیان‌رفتن سد گرجستان که تاکنون «... راه این‌ها را اشغال و تا اندازه‌ای راه مستقیم روسیه را با ایران مسدود نموده بودند...» مخاطراتی متوجه ایران خواهد شد و این بیت حافظ را به یاد وثوق‌الممالک آورد که «بیا که نوبت بغداد، وقت تبریز است»، پیش‌بینی دقیقی نبود (همان).

۱۶. آفاناسیان، پیشین، صص ۲۵ ـ ۲۲۴؛ Kazemzadeh, *op. cit.*, p. 323 - 325

با توجه به احضار معززالدوله از تفلیس، از تحولات این دوره گزارش مستقیمی در دست نیست.

۱۷. همانگونه که در این بررسی ملاحظه شد، در مجموعهٔ موجود از اسناد وزارت امور خارجه، گزارش‌های در خور توجهی از تحولات ایروان در دست نیست در مجموع دلیل اصلی این امر را باید در دشواری‌های ارتباطی جستجو کرد، ولی با این حال احتمالاً بی‌لطفی معززالدوله که در مقام سرکنسول حلقهٔ واسط ارسال گزارش‌های ایروان به تهران بود، نسبت به جمهوری ارمنستان نیز در این امر بی‌تأثیر نبوده است. ارزیابی وی از چگونگی سقوط ارمنستان، خود مبیّن یک طرز تلقی کاملاً منفی است. به عقیدهٔ او «... امروز [که] حکومت بالشویک در ارمنستان برقرار و اولیای حکومت سابق تمام به مجازات اعمال سئیه و پلتیک دورویی خود رسیدند... در نتیجهٔ عملیات سوء و رفتار غیرمرضیه...» آن‌ها بود. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۲۱۲۶، ۱۵ دلو ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۱۵}$ ۳۹).

اهالی و ساکنین یک محله را بر ترتیب برای این قبیل امور شاقه اختصاص...» می‌دادند.

«ثالثاً، مسئلهٔ تفتیش منازل و دکاکین جزء پروگرام آن‌ها بوده که شب و روز اهالی را راحت نگذارده، بدواً تمام اثاثیهٔ منزل و دکاکین و مال‌التجاره را صورت، و بعد هر چه که برای هیئت جامعه لازم کرد، از منازل و دکاکین خارج...» می‌کردند.

«رابعاً، ضبط اموال و مال‌التجاره و اشیاء قیمتی از حیث آلات 'لوکس' از قوانین لازم‌الاجراء بالشویک‌ها...»

«خامساً: از تحمیلات پولی و عوارضات قشون سرخ و چه ادارات دیگر هیچ‌کس مستثنی...»[۱۸] نبود و بالاخره رشته‌کشتارها و اعدام‌های گسترده‌ای که در گزارش منیع‌الملک منعکس نشده بود که در نهایت به مقاومت فزایندهٔ ارمنی‌ها در برابر بلشویک‌ها منجر شد.[۱۹]

کانون اصلی مقاومت که به دلیل توسعهٔ دامنهٔ این نارضایی‌ها اهمیت بیشتری نیز یافت، حوزهٔ زنگزور بود که از بدو استقلال قفقاز در دست واحدهای نظامی ارمنی بود و اینک نیز به گزارش وثوق‌الممالک تحت فرماندهی «... ناروجینیان [؟]نام که یکی از سردسته‌های ارامنه است [که] پس از سقوط ایروان در محال زنگزور بوده، امروزها تا اندازه‌ای ادارهٔ خود را تکمیل نموده و قریب ده‌هزار نفر از فراریان داشناق‌ها به دورِ خود جمع کرده، تشکیل پارلمان و اعلان استقلال به نام ارمنستان داده...» بود.[۲۰] به موازات گسترده‌ترشدن دامنهٔ مقاومت و رویارویی با بلشویک‌ها در این حوزه، و یا به تعبیر وثوق‌الممالک افزایش روزبه‌روز «قوای داشناق‌ها» در زنگزور همانگونه که وی در ادامهٔ همین گزارش پیش‌بینی کرده بود[۲۱]، گرجستان نیز مورد حمله قرار گرفت و تقریباً همزمان با این تغییر و تحول، در حالی که بخشی از نیروهای نظامی مستقر در ارمنستان به جبههٔ گرجستان اعزام شدند، داشناک‌های ایروان دست به شورش زده و پس از چندروز زد و خورد در ۱۸ فوریه / ۹ جمادی‌الثانی، با تشکیل «کمیتهٔ نجات ملی» زمام امور را در دست گرفتند.

کمیتهٔ نجات ملی

وثوق‌الممالک در گزارشی که در ۳ حوت / ۲۲ فوریه به وزارت امور خارجه ارسال کرد، نوشت: «... پنج‌روز قبل داشناق‌های متواری از اطراف ایروان [و] جمعی هم از خودِ شهر

۱۸. گزارش منیع‌الملک ($۳۷\frac{۲۸}{۱۵}$).

19. Walker, *op. cit.*, p. 322 - 324.

۲۰. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۶۴۲، ۱۵ دلو [۲۵ جمادی‌الاول] ۱۲۹۹ ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۹).

۲۱. گزارش شمارهٔ ۶۶۶ وثوق‌الممالک در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۶۲۸، ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۹).

یک‌مرتبه قیام نموده، با مختصر زد و خورد ایروان را به تصرف خود درآوردند، جمعی ازم بالشویک‌ها مقتول و جمعی اسیر شده‌اند و عده‌ای از قشون بالشویکی که از ایروان فرار کرده‌اند و آن‌هایی که سابقاً در این خط بودند، در مابین دو کوه نخجوان هستند و راه ایروان هم عجالتاً در دولو به آن‌طرف مسدود است...»[۲۲] وثوق‌الممالک در ادامهٔ این گزارش خاطرنشان ساخت که عثمانی‌هایی که «... در شاه‌تختی و شرور هستند عجالتاً در حالت بی‌طرفی نگاه می‌کنند و یک‌عدهٔ ده‌نفری از صاحب‌منصبان روس شب گذشته به اینجا آمده‌اند، گویا در این خیال هستند با قوای محلی این صفحات تا چندی خودشان را نگهداری نمایند...»[۲۳]

البته قوای چشمگیری نیز در این صفحات نبود، زیرا، همانگونه که وثوق‌الممالک در یکی از گزارش‌های پیشین خود خاطرنشان ساخت، اعزام نیروهای مستقر در نخجوان به مقصد گرجستان و یا برای سرکوب شورش ایروان، از ۹ جمادی‌الثانی / ۱۸ فوریه آغاز شده بود.[۲۴] به هر حال، صاحب‌منصب‌های مزبور پس از مشورت با ولی‌بیگوف «... صلاح در این دیدند که با بقیهٔ قوای این صفحات و فراریان ایروان که تخمیناً یک‌هزار و پانصدنفر می‌باشد با مهمات مفصلی که دارند اگر توانستند آن‌طرف دهنه را نگاه دارند و یا این که در باش‌نوراشین بمانند که قوای ارامنه به محل شرور نرسند...»[۲۵] ظاهراً یکی از نگرانی‌های اصلی بلشویک‌ها آن بود که در صورت سقوط ناحیهٔ شرور، ارامنه با قوای ترکیه که در آن‌حدود بود، بر ضد آن‌ها متحد شوند.[۲۶]

اخبار واصله از ایروان که از ابعاد گستردهٔ شورش حکایت داشت و این که حتی «... زن‌های ارامنه همان ساعت محاربه غالباً مسلح، بیش از مردها جنگ می‌نمودند..» باعث شد که بلشویک‌ها غالب نیروهای خود را به جلوگیری از ارمنی‌ها بفرستند، از این‌رو در این مرحله از قوای بلشویک‌ها جز حدود دویست‌نفر و پنج ـ شش صاحب‌منصب در شهر نخجوان و حدود سی ـ چهل‌نفر در شاه‌تختی نیروی دیگری باقی نمانده بود. در واقع، عرصه به اندازه‌ای بر بلشویک‌ها تنگ شده بود که مجبور شدند «تقریباً یک‌صد و پنجاه‌نفر از

---

۲۲. گزارش شمارهٔ ۶۵۸، ۳ حوت وثوق‌الممالک (۴۳/۱ ۳۹).

۲۳. همان.

۲۴. گزارش ۶۷۹، ۲۹ دلو وثوق‌الممالک، (۴۳/۱ ۳۹).

۲۵. گزارش شمارهٔ ۶۸۸، ۴ حوت، وثوق‌الممالک (۴۳/۱ ۳۹).

۲۶. نگرانی بلشویک‌ها از این بابت چندان هم بی‌جا نبود، زیرا کمیتهٔ نجات وطن، برای حفظ ارمنستان حتی در این مرحله نیز از ترک‌ها درخواست کمک کرد که البته به نتیجه نرسید. **(Walker, *op. cit.*, p. 325).**

مسلمانان نخجوان و دهات را که داخل کمیتهٔ کمونیست...» بودند ولی از لحاظ اطمینان، اعتماد چندانی به آن‌ها نبود، یعنی «... مثل مستحفظین ایروان بوده، منتظر وقت هستند...» مسلح کرده و به محافظت شهر بگمارند.[۲۷]

در پی سقوط تفلیس در ۲۵ فوریه / ۶ حوت که در نخجوان با «موزیک و دفیلهٔ نظامی» بلشویک‌ها در برابر «باغ دولتی» شهر توأم شد[۲۸]، تا حدودی از جنبهٔ بحرانی وضعیت نخجوان کاسته شد. صبح روز بعد، ایروان زیر آتش توپخانهٔ بلشویک‌ها قرار گرفت و به دنبال آن نیز واحدهایی از ارتش سرخ بر آن هجوم آوردند.[۲۹] اگرچه در آغاز این تحولات در نخجوان به صورت خبر سقوط ایروان و سرکوب شورش بازتاب یافت[۳۰]، ولی یک‌روز بعد، هنگامی که این خبر تکذیب شد، اطلاع حاصل گردید که در این رویارویی بلشویک‌ها با برجای‌گذاشتن تلفات سنگینی، وادار به عقب‌نشینی شده‌اند.[۳۱]

در حالی که استقرار واحدهای ارتش سرخ در اطراف ایروان ادامه داشت[۳۲]، براساس یکی از گزارش‌های واصله، در یکی از این درگیری‌ها «... داشناق‌ها... به بالشویک‌ها گول زده به نزدیکی ایروان کشیده... یک شکست فاحشی...» بدان‌ها وارد آوردند. در پی این رویارویی گذشته از مقتولین، حدود صد و بیست مجروح را نیز با ترن به نخجوان وارد کردند و «... حکومت شهر هم عموم خانه‌ها را به غیر از خانه‌های ایرانی تفتیش، اشیاء زیادی از قبیل رخت‌خواب و لباس و غیره از برای مجروحین جمع‌آوری می‌نمایند.»[۳۳]

در این دوره سعی اصلی بلشویک‌ها بر آن قرار داشت که بار اصلی جنگ را به دوش واحدهای غیرروس و در درجهٔ اول خودِ ارمنی‌ها بیاندازند. به‌گزارش وثوق‌الممالک «... در این محاربهٔ اخیر ایروان، ارامنه بیشتر از همه مقتول می‌شوند و آن‌هایی که به طرف بالشویک‌ها آمده‌اند در محاربه به جلو می‌اندازند...» از طرف دیگر نیز «... آن‌هایی که ضدداشناق‌ها بودند، داشناق‌ها در هر جا می‌بینند، فوراً می‌کشند.»[۳۴]

ظاهراً تلاش بلشویک‌ها برای بهره‌برداری از واحدهای مسلمانی که زیر فرمان داشتند، با

---

۲۷. گزارش شمارهٔ ۶۸۸، ۴ حوت وثوق‌الممالک ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۹).

۲۸. گزارش شمارهٔ ۶۹۹، ۹ حوت وثوق‌الممالک ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۹).

29. Walker, *op. cit.*, p. 325.

۳۰. گزارش شمارهٔ ۶۹۹، ۹ حوت وثوق‌الممالک ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۹).

۳۱. گزارش شمارهٔ ۷۰۱، ۱۰ حوت وثوق‌الممالک ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۹).

۳۲. گزارش شمارهٔ ۷۰۵، ۱۱ حوت وثوق‌الممالک ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۹).

۳۳. گزارش شمارهٔ ۷۱۲، ۱۴ حوت وثوق‌الممالک ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۹).

۳۴. گزارش شمارهٔ ۷۱۷، ۱۸ حوت وثوق‌الممالک ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۹).

موفقیت چندانی روبرو نبود. مهمترین آن‌ها گروه محمدرضابیک نخجوانی بود که «... تقریباً دویست‌نفر سوار و پیاده به دور خود جمع کرده، این‌ها ـ [بلشویک‌ها] ـ هم با اطمینان کامل، آدم‌های او را مسلح کرده بودند...» ولی هنگامی که خواستند آن‌ها را به جبههٔ جنگ بفرستند، به اتفاق محمدرضابیک متواری شدند.[۳۵] ظاهراً در این امر؛ یعنی در امتناع واحدهای مسلمان از درگیرشدن در محاربات جاری، احتمال تحریک و کارشکنی ترک‌ها نیز مطرح بوده است.[۳۶]

یکی از نگرانی‌های بلشویک‌ها این بود که ارامنهٔ زنگزور با پیشروی از طریق «... دهلیز که در محاذی محال شرور است... عقب بالشویک‌هایی [را] که حالیه در صدرک و نوراشین هستند، بگیرند...» چون در این صورت هم آن‌هایی که در صدرک و نوراشین بودند در محاصره قرار می‌گرفتند و هم قوای مستقر در نخجوان.[۳۷] در واقع، در این مرحله تنها مسیر ارتباطی سریع و مستقیمی که میان بلشویک‌ها و اجزاء دورافتادهٔ آن‌ها در نخجوان وجود داشت، راه هوایی بود؛ «... یک دستگاه آیروپلان [که] دوساعت به ظهر مانده از تفلیس حرکت نموده و یک‌ساعت بعدازظهر وارد نخجوان شد...» گذشته از «دو قبضه شصت‌تیر و مقداری روزنامه... صدهزار منات طلای ده‌مناطی برای مصرف قشون‌روس [که] در فرونت ایروان مشغول محاربه هستند...» نیز آورد که بخش عمدهٔ آن می‌بایست صرف خریداری ارزاق شود.[۳۸]

بدین‌ترتیب، در حالی که بر نیروهای نظامی بلشویک‌ها افزوده می‌شد، سرانجام در ۲ آوریل / ۱۳ فروردین مقاومت «کمیتهٔ نجات وطن» ایروان در هم شکست و آن بخش از نیروهای شورشی که از این مهلکه جان به در بردند، خود را به زنگزور رساندند؛ «... سیزدهم حمل به وقت غروب، با تلفن خبر رسید قشونی که از طرف بادکوبه به ایروان آمده بود، دو ساعت از ظهر گذشته، ایروان را تصرف نمودند.»[۳۹]

معاهدات شوروی و ترکیه

در این‌میان، در حالی که جمهوری مستقل گرجستان عملاً از پا درآمده‌بود و تلاش دوبارهٔ

---

۳۵. گزارش شمارهٔ ۷۲۲، ۲۱ حوت وثوق‌الممالک (۴۳/۱ ۳۹).
۳۶. همان. درگزارش شمارهٔ ۷۰۹، ۱۲ حوتِ وثوق‌الممالک نیز دربارهٔ نگرانی بلشویک‌ها از ترک‌ها مطالبی عنوان شده است (۴۳/۱ ۳۹).
۳۷. گزارش شمارهٔ ۷۱۸، ۱۸ حوت وثوق‌الممالک (۴۳/۱ ۳۹).
۳۸. گزارش شمارهٔ ۲۷، ۹ حمل وثوق‌الممالک (۴۳/۱ ۳۹).
۳۹. گزارش شمارهٔ ۴۴، ۱۴ حمل ۱۳۰۰ وثوق‌الممالک (۴۳/۱ ۳۹).

ارمنی‌ها برای اعادهٔ استقلالِ ازدست‌رفته نیز مراحل پایانی خود را سیر می‌کرد، روسیهٔ شوروی و ترکیهٔ کمالیست در ۱۶ مارس ۱۹۲۱ / ۶ رجب ۱۳۳۹، معاهده‌ای را در مسکو امضاء کردند که سرانجام پس از چهار سال جنگ و انقلاب و کشتار و ناتوانی دیگر قدرت‌های جهانی از تحقق خواسته‌هایی که در این حدود داشتند، وضعیت نهایی قفقاز را روشن کرد. براساس یکی از مواد این معاهده که در اسناد موجود، جز اشاره‌ای کوتاه در گزارش‌های وثوق‌الممالک، توضیح دیگری در مورد آن ملاحظه نشد، بخش‌های وسیعی از مناطق جنوب‌شرقی قفقاز که تا پیش از جنگ در قلمرو روسیه قرار داشت، از جمله آرتوین، اردهان، قارص، ساری‌قمیش و ایغدیر به ترکیه واگذار شد. از نقطه‌نظر مناسبات منطقه‌ای ایران، یکی از مهمترین آثار معاهدهٔ مسکو آن بود که با تعیین رودهای آرپاچای و ارس تا دهانهٔ قراسوی سفلی به عنوان خط مرزیِ منتهی‌الیه شرقی قفقاز شوروی تا ایران که ناحیهٔ ایغدیر و آرارات بزرگ را به ترکیه واگذار می‌کرد، ترک‌ها با نخجوان نیز همسایه می‌شدند. و درکنار این همسایگی، نوعی حق مداخلهٔ در نخجوان نیز منظور شده بود. براساس مادهٔ سوم معاهدهٔ مزبور، طرفین پذیرفتند که نخجوان به عنوان یک منطقهٔ خودمختار تحت حمایت جمهوری آذربایجان قرار گیرد، این نیز شرط شده بود که جمهوری آذربایجان حق نداشت این [حق] حمایت خود را به یک دولت ثالث منتقل کند.[۴۰]

تا جایی که ملاحظه شد، در مکاتبات سیاسی ایران در این دوره جز اشاره‌ای کلی از سوی ساعدالوزاره که «قرارداد مسکو و قارص را از بهترین موفقیت‌های دیپلماسی حکومت آنقره» دانست و همچنین رونوشتی از مفاد آن که بعدها از سوی سفارت ایران در استانبول برای وزارت امور خارجه ارسال گردید، در باب این تحول مهم منطقه‌ای و تبعات گستردهٔ آن، هیچ بحثی مطرح نشد.[۴۱] تنها بخشی از تبعات آنی آن، از جمله خروج تدریجی نیروهای

40. J. C. Hurewitz, *Diplomacy in the Near and Middle East*, Octagon Books, New York, 2. Vols, Vol. 2, pp. 95 - 96.

این معاهده در ۱۳ سپتامبر همان سال در قارص نیز مورد تأیید و تبادل رسمی قرار گرفت.

۴۱. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۷۲۴، ۲۰ سرطان ۱۳۰۱. ساعد در این گزارش که اصولاً به توضیح گستردگی حضور و فعالیت‌های سیاسی عثمانی‌ها اختصاص داشت، در مقایسه با تشکیلات نمایندگی ایران در آنجا که با دو نفر نایب و یک مترجم و یک امین تذکره می‌بایست به حقوق پنجاه‌هزار ایرانی رسیدگی کند، از تشکیلات ترک‌ها سخن به میان آورد که اصولاً درکل قفقاز بیش از ۱۵۰ نفر تبعه نداشتند، ولی نمایندگی آن‌ها در باکو از یک نماینده سیاسی، چهار نفر نایب، یک وابستهٔ نظامی و معاونش، دو مترجم، دو مأمور اطلاعات و دو ماشین‌نویس شخصی نمایندهٔ سیاسی تشکیل شده بود (همان).

رونوشت عهدنامهٔ ۱۶ مارس ۱۹۲۱ ترکیه و شوروی را خان‌ملک‌ساسانی، کارپرداز سفارت به تهران ارسال

(ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد)

ترک از نخجوان بود که در گزارش‌های نخجوان منعکس گردید.

بنا به گزارش وثوق‌الممالک در ۱۱ فروردین / ۳۱ مارس به نیروهای زیر فرمان وکیل‌بیگ عثمانی که ۱۷۰۰ نفر می‌شدند، «... امر شده که تخلیه نموده، به بایزید برود. در کنفرانس مسکو قطع شده که قارص در تصرف ترک‌ها باشد، مشروط بر این که در سایر نقاط که از ارمنستان گرفته‌اند از قبیل آلکساندروپل و غیره، هشت ورست دورتر از راه‌آهن بود باشند، راه‌آهن در تصرف بالشویک‌ها باشد...»[۴۲]

در این‌میان با احضار وثوق‌الممالک به تبریز، در سیر گزارش‌های واصله از نخجوان وقفه‌ای حاصل می‌شود و با آن که در ۱۷ اردیبهشت / ۱۷ مه همان سال میرزامحمدخان فهیمی به نیابت کنسولگری منصوب می‌شود[۴۳]، ولی تا استقرار وی در نخجوان فاصله بود و در این‌میان باز نصرت‌نظام شاملو عهده‌دار امور است.

مسئله‌ای که در این مرحله از نو کسب اهمیت کرد، موضوع اقبال‌السلطنه بود و مناسبات خارجی وی. همانگونه که در بخش‌های پیشین این بررسی نیز ملاحظه شد، ارتباطات اجتناب‌ناپذیر اقبال‌السلطنه با قدرت‌های اطراف نه‌فقط موجب سوءظن نیروهای رقیب منطقه‌ای، که باعث بدگمانی مقامات محلی و مرکزی کشور نیز بود. اینک با استقرار نظام شوروی در نخجوان بدگمانی روس‌ها نیز مزید بر علت گشت.

باز هم مسئلهٔ اقبال‌السلطنه

در این دوره، در محافل سیاسی ایران چنین شایع بود که ترک‌ها در خلال مذاکرات اخیر خود با مقامات شوروی، خواهان انضمام ماکو به قلمرو خود شده بودند؛ مشاورالممالک در یکی از تلگراف‌های خود از «نظریات غاصبانهٔ عثمانی به ماکو» سخن به میان آورد و این که «... می‌خواستند در این موضوع موافقت روسیه را تحصیل نمایند...» که در نهایت به دلیل سرعت عمل مشاورالممالک در امضای قرارداد ایران و شوروی، خنثی شد.[۴۴] احتمالاً حساسیت فوق‌العاده‌ای که روس‌ها در این دوره نسبت به اقبال‌السلطنه نشان می‌دادند، از

(ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل)

داشت (سفارت کبرای دولت عِلیّه ایران، اسلامبول، شمارهٔ ۴۶۴، ۴ رمضان ۱۳۳۹ (۱۵/۸ ۴۰). برای آگاهی از ترجمهٔ متن معاهدات مزبور، همچنین بنگرید به جمشیدی راد، پیشین، صص ۱۰۱ - ۱۲۴.

۴۲. گزارش شمارهٔ ۳۴، ۱۱ حمل ۱۳۰۰ وثوق‌الممالک (۴۳/۱ ۳۹).

۴۳. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۳۶۰۷ / ۱۶۳۸، ۱۷ ثور ۱۳۰۰ ۱۵/۳۶ ؟).

۴۴. گزارش شمارهٔ ۶۴۳، ۶ فوریه ۱۹۲۲ مشاورالممالک، (۱۰ ـ ۱۷۳۱ ـ ن)؛ همچنین بنگرید به گزارش سفارت ایران در فرانسه، شمارهٔ ۲۰، ۶ آوریل ۱۹۲۰ [۱۷ فروردین ۱۳۰۱] ۸ ـ ۱۲۵۲۷ ـ ن

جمله تلاش گستردهٔ آن‌ها برای تأسیس کنسولگری در ماکو که با مخالفت شدید اقبال‌السلطنه روبرو گردید، بیش از آن که به تحولات جاری در ماکو ارتباط داشته باشد، به نگرانی آن‌ها از تحرکات منطقه‌ای ترک‌ها و نقش احتمالی اقبال‌السلطنه در آن برمی‌گشت.[۴۵]

بلشویک‌ها که از بدو استقرار در نخجوان، رویهٔ خصمانه‌ای را بر ضد اقبال‌السلطنه اتخاذ کرده بودند، با پیشامد حوادثی چون قتل مشهدی‌حسن‌نام، یکی از اتباع نخجوان که ظاهراً به قلمرو اقبال‌السلطنه مهاجرت کرده بود، بهانهٔ لازم را به دست آوردند. ولی بیگوف با تسلیم یادداشتی مشتمل بر پنج ماده، ضمن تأکید بر سیاست خارجی شوروی که «... علاقهٔ دولت و مهربانی را با دول همجوار خود اولین وظیفه و... نجات فقرا و کاسب را از چنگال خونین ثروت‌داران جهان برای خود مسلک و وظیفهٔ حتمی می‌شمارد...»، حکومت ماکو را به عدم‌رعایت «حقوق همسایگی» متهم کرد و اتمام حجت داد که اگر «... خسارت و غارت مهاجرین را تماماً در مدت هفت‌روز تأمین...» و قاتل مشهدی‌حسن را در ظرف چهل‌وهشت ساعت شناسایی نکند «... کمیسر حربی و ماشین زره‌پوش عهده دارند که نتیجهٔ این مسائل را تحصیل نمایند...»[۴۶]

اگرچه اقبال‌السلطنه در پاسخ به این یادداشت تهدیدآمیز، ضمن تأکید بر مساعدت‌های همیشگی ایران نسبت به مهاجرین، منکر آن شد که مشهدی‌حسن مزبور در خاک ایران کشته شده باشد و پیشنهاد کرد که یک هیئت مشترک مأمور بررسی این مسئله گردند، ولی همانگونه که نصرت‌نظام نیز در گزارش خود خاطرنشان کرد، اصل مسئله به نگرانی روس‌ها از حضور واحدهای نظامی ترک در قلمرو اقبال‌السلطنه بازمی‌گشت.[۴۷]

با رشته مکاتباتی که میان وثوق‌الممالک، نایب‌کنسول سابق ایران در نخجوان با ولی‌بیگوف آغاز شد و در پی آن اعزام وثوق‌الممالک به ماکو[۴۸]، تنش حاصل از این برخورد و یادداشتِ مزبور کاهش یافت و کل ماجرا به ابراز نارضایی ولی‌بیگوف از «هر قِسم بی‌قاعدگی و اجحافات» ببرخان سالار افخم، نمایندهٔ اقبال‌السلطنه در حدود مرزی تقلیل پیدا کرد.[۴۹] در ملاقاتی که در همین ایام میان نصرت‌نظام و یوسف‌ضیاءبیگ، کمیسر حربی

۴۵. ریاست وزرا ـ قوام‌السلطنه ـ در ابلاغ دیدگاه سفارت شوروی در لزوم تأسیس کنسولگری در ماکو به والی آذربایجان اطلاع داده بود که «... سفارت روس می‌گوید با موقعیت فعلی صفحات غربی آذربایجان و تحریکاتی که از طرف ملیون عثمانی و دیگران میان اکراد می‌شود، وجود قونسول روس مورد استفاده است و کمک به جلوگیری بعضی تحریکات می‌کند...» (ریاست وزرا، شمارهٔ ۱۶۳۷، ۲۲ جدی ۱۳۰۰، ۳۸۱۴۷ ـ ن).

۴۶. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش نصرت‌نظام، شمارهٔ ۱۳۸، ۴ حوزا ۱۳۰۰ ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۹).

۴۷. همان.

۴۸. گزارش شمارهٔ ۲۴، ۷ شوال وثوق‌الممالک در ادارهٔ تلگرافی، ماکو به طهران، شمارهٔ ۳، ۲۵ / ۲۷ جوزا ۱۳۰۰.

۴۹. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش نصرت‌نظام، شمارهٔ ۱۴۰، ۴ جوزا ۱۳۰۰ ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۹).

نخجوان صورت گرفت[۵۰]، یوسف‌ضیاء ضمن تأکید بر بی‌اهمیت‌بودن یادداشت مزبور، دلیل صدورش را نیز چنین توصیف کرد: «... اولاً از این راه است که اهالی را تسکین قلب حاصل شود؛ ثانیاً برای این است که سردار از اکراد جلوگیری نماید، نه این... که دولت ساوت روسیه با دولت ایران که صمیمی‌ترین دوست خود می‌شمارد، دوستی خود را متزلزل بکند...»[۵۱] برداشت نصرت‌نظام از ماحصل گفته‌های یوسف‌ضیاء آن بود «... هرگاه دولت ایران برای آذوقه عدم‌مساعدت اظهار نکند سوء قصدی از این‌طرف نمی‌شود، مگر این که مسئلهٔ آذوقه مجبوراً تولید اشکال نماید...»[۵۲] ولی با دستورالعملی که در همین ایام از سوی دولت صادر شده بود، احتمال تولید اشکال در این زمینه بسیار بود.

داد و ستد مرزی

در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۰ / ۸ مه ۱۹۲۱، سیدضیاءالدین طباطبایی برای تحت‌فشار قراردادن دولت شوروی به فراخوانی نیروهایش از گیلان، طی صدور متحدالمآلی از تمام حکام ایالات و بنادر شمالی خواست که به رغم تمایل کامل دولت «... به استقرار روابط دوستی و اقتصادی با دول قفقاز... چون تا به حال هیچ نوع قراردادی با دول مزبوره منعقد نگردیده و گیلان نیز هنوز تخلیه نشده و علائم دوستی از طرف آذربایجان دیده نمی‌شود...» تا اطلاع ثانوی «... نباید هیچ قسم مبادلهٔ تجارتی و مراوده با مأمورین آن‌ها به عمل آید...»[۵۳]

---

۵۰. یوسف‌ضیاءبیگ یکی از فعالین عمدهٔ «اتحاد اسلام» عثمانی‌ها بود که از سال‌های نخست جنگ در نقاطی چون گیلان و آذربایجان فعالیت داشت. به گزارش وثوق‌الممالک، وی هنگامی که «در تبریز فعال‌مایشاء بود عمدهٔ سبب گرفتاری نوبری و خیام‌باشی - [کشف رمز غلط، احتمالاً خیابانی] شد» (رونوشت گزارش شمارهٔ ۲۳۰، ۱۹ میزان وثوق‌الممالک و برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: کسروی، تاریخ هیجده‌سالهٔ آذربایجان، ج ۲، ص ۷۴۸).

وی پیش از آن که در مقام کمیسرحربی در نخجوان ظاهر شود، مقارن با کنگرهٔ باکو در قفقاز پدیدار شد و در خلال ماجرای جنگل نیز از وی سخن به میان می‌آید (بنگرید به محمدعلی گیلک، تاریخ انقلاب جنگل، رشت، نشر گیلان، ۱۳۷۱، ص ۳۸۹ - ۳۸۸ و ۳۹۲).

وثوق‌الممالک در گزارشی دیگر به وزارت امور خارجه به نقل از یوسف‌ضیابیگ خبر داد نقل کرد که حیدرعمواوغلی «... که فعلاً صدر کمیتهٔ کمونیست ایران در بادکوبه... است، قرار شده پس از بازشدن راه ایروان به نخجوان آمده، یک ترتیب صحیحی دربارهٔ انقلاب شرق گذاشته و وضع اینجاها را به دستیاری او درست نماییم. دو فقره بیان‌نامه که یکی را حیدرعمواوغلی و یکی را یوسف‌ضیابیگ دربارهٔ شرق نوشته است، از هر یکی یک نسخه به بنده داده ترجمهٔ او را به واسطه پست تقدیم می‌دارم...» (گزارش شمارهٔ ۴۶، ۱۴ حمل ۱۳۰۰، ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۹).

۵۱. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش نصرت‌نظام، شمارهٔ ۱۴۲، ۴ حوزا ۱۳۰۰ ($\frac{۴۳}{۱}$ ۳۹).

۵۲. همان.

۵۳. وزارت امور خارجه، از طرف مقام ریاست وزرا، بدون شماره، ۱۸ ثور ۱۳۰۰ ($\frac{۲}{۳۲}$ ۴۰).

حال اگر این حکم از نقطه‌نظر مذاکرات حساسی که در این مرحله میان ریاست وزرا و نمایندهٔ مختار شوروی جریان داشت، قابل‌درک به نظر می‌آید، ولی از لحاظ مقتضیاتی که در حوزه‌های مرزی وجود داشت، به هیچ‌وجه عملی و موجه نبود. همانگونه که وثوق‌الممالک در گزارشی خاطرنشان ساخت، این تصمیم «... به غیر از این که جماعت یا حکومت [نخجوان] را از دولت عِلیّه مشمئز نماید...» نتیجه‌ای نداشت، «زیرا آذوقه به طور قاچاق از همهٔ سرحدات و به طور آشکار از حدود ماکو، اتصالاً به نخجوان...» می‌رفت و در این مرحله نیز که تلاش اصلی مقامات آن‌حدود برگشایش باب داد و ستد با ایران قرار داشت،[۵۴] صدور چنین حکمی کارساز نبود.

این مسئله؛ یعنی آزادی عمل نسبی اقبال‌السلطنه در افتتاح باب تجارت با نمایندگان حکومت‌های جدیدالتاسیس قفقاز که پیش از این نیز مورد اعتراض مقامات کشور قرار گرفته بود،[۵۵] در این مرحله نیز دوباره موضوع بحث قرار گرفت. دولت در نامه‌ای به اقبال‌السلطنه، ضمن اشاره به گزارش‌های واصله مبنی بر مبادلات تجاری وی با بلشویک‌ها و ترک‌های عثمانی، خاطرنشان ساخت «... چون این‌قبیل معاهدات بدون اطلاع دولت [تولید] سوابق سوء می‌نماید و اسباب زحمت می‌شود، اگر قراردادی بسته شده فوراً تفصیل و سواد آن را اطلاع دهید...»[۵۶]

اقبال‌السلطنه در پاسخی که به این نامه مخابره کرد، پس از اشاره به حد و حدود معاملاتی که در این ایام با ارمنی‌ها و گرجی‌ها و بلشویک‌ها و ترک‌ها انجام داده بود، خاطرنشان ساخت که اصولاً بدون اطلاع ایالت کاری انجام نمی‌دهد، ولی با این‌حال «... بعضی اوقات اتفاقات فوری می‌شود و مصلحت در حدود را ملاحظه می‌کنم و فرصت نمی‌دهد که سئوال نمایم...». وی همچنین متذکر شد «... چهل و چهار سال است برای حدود در امورات سیاسی هستم و در این مدت خبط نشده و هیچ‌وقت به اولیای دولت دردسر نشده و ایرادی هم وارد نیامده و به فضل الهی هم نخواهد شد...»[۵۷]

---

۵۴. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۱۷۳، بدون‌تاریخ، (۴۳/۱ ۳۹).

۵۵. از جمله در گزارشی مفصل از معززالدوله که در آن آمده بود: «... در حالتی که دولت عِلیّه متأسفانه قادر نیست با قوای قهریه حفظ حقوق و منافع خود را در مقابل این حکومت‌های امروزه بنماید، لازم است اقلاً پاره‌ای تدابیر عملی به کار برد و در صدور اجازهٔ خروج غله و سایر مایحتاج دیگر به خاک همسایگان خود استفاده‌های عمده...» نماید که آن هم با ـ به عقیدهٔ معززالدوله ـ با آزادی عمل اقبال‌السلطنه در این زمینه میسر نبود (کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۲۲۱۳، ۲۰ دلو ۱۳۳۹ (۴۳/۱ ۴۹).

۵۶. [ریاست وزرا، بدون سربرگ]، شمارهٔ ۵۹۹، ۲۵ اسد (۶ ـ ۵/۱۰۱۶۴ ـ ن).

۵۷. اداره تلگرافی، ماکو به طهران، شمارهٔ ۱، ۱۰/۶ سنبله ۱۳۰۰ (۶ ـ ۵/۱۰۶۴ ـ ن).

در این حال، در ۲۶ خرداد / ۱۶ ژوئن، علی‌حیدر قرایف «قمیسر حربی آذربایجان با قریب چهل‌نفر نخجوانی و بادکوبه‌ای وارد نخجوان شدند...»[۵۸] اگرچه نمایندگی سیاسی ایران در باکو با توجه به حساسیت مقامات شوروی «... نسبت به پیشرفت اسماعیل‌آقا ـ [که روس‌ها وی را عامل بریتانیا می‌دانستند] ـ در سمت ارومیه و مسئلهٔ ماکو و امکان اشغال آن از طرف عثمانی‌ها...»، سفر حیدرعلی قرایف را از یک‌چنین جوانبی «جالب دقت و اهمیت» می‌دانست[۵۹]، ولی به‌تدریج روشن شد که این مأموریت بیشتر جنبه‌ای داخلی داشته و تحکیم موقعیت باکو در آن‌حدود مدّ نظر بوده است تا پاره‌ای ملاحظات دیگر.

قرایف در سخنانی که در بدو ورود خطاب به نخجوانی‌ها ایراد کرد، اظهار داشت که «... تا حال حکومت آذربایجان برای شما توجهی نداشت، لیکن مِن‌بعد توجه مخصوصی معطوف خواهد داشت...» و در ادامه افزود که «... برای استحضار از حال شماها از طرف حکومت آذربایجان آمده‌ام...» و با اشاره به محمولهٔ نفت و آذوقه‌ای که همراه داشت، متذکر گردید «... رفقای شما هم برای این که مدتی است در تاریکی مانده‌اید، مقداری نفط و بعضی اشیای دیگر به شما فرستاده‌اند، مقداری همراه آورده‌ام و بقیه هم متدرجاً خواهد رسید...»[۶۰]

همزمان با ورود قرایف گروهی از سران «رفقوم حربیهٔ» نخجوان، از جمله ولی‌بیگوف و دو نفر دیگر ـ محمدأُف و شیرزاد نامان ـ تحت بازداشت قرار گرفته و یوسف‌ضیاءبیگ کمیسر حربیه، نیز از سوی مقامات باکو احضار گردید و تجدید سازمان تشکیلات حاکمه، با استفاده از افراد جدیدی که از مرکز آمده بودند، آغاز شد.[۶۱]

همانگونه که نمایندگی ایران در نخجوان حدس زده بود، بخشی از کالاهایی که وارد نخجوان گردید برای داد و ستد با ایران منظور شده بود و در دیداری که صبح روز ۲۷ خرداد / ۱۷ ژوئن میان نصرت‌نظام و قرایف صورت گرفت، بعد از پاره‌ای تعارفات مرسوم در «استحکام حسن روابط همسایگی»، قرایف «... اظهار داشت که مقداری نفط به منفعت مهاجرین ممکن است به ایران عبور داده و فروش کرده و قسمتی نیز مبادله...» شود، که

---

۵۸. ادارهٔ تلگرافی، تبریز به طهران، شمارهٔ ۱۴، ۲۶/۲۴ جوزا (۴۳/۱ ۳۹).

۵۹. گزارش شمارهٔ ۱۹۳، ۹ شوال ساعدالوزاره در ادارهٔ تلگرافی، بندر جز به طهران، شمارهٔ ۲۰، ۲۸/۲۷ جوزا ۱۳۰۰ (۴۳/۷ ۳۹).

۶۰. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش نصرت‌نظام، شمارهٔ ۲۱۰، ۲۷ جوزا ۱۳۰۰ (۴۳/۱ ۳۹).

۶۱. گزارش نخجوان در ادارهٔ تلگرافی، از تبریز به طهران، شمارهٔ ۱۴، ۲۶/۲۴ جوزا ۱۳۰۰ و همچنین گزارش‌های ۲۰۵ و ۲۰۶ مورخ ۲۷ جوزا نصرت‌نظام (۴۳/۱ ۳۹).

نصرت‌نظام «... مشروط بر این که قبلاً مذاکره کرده و ترتیب آن... معلوم شود...» از این امر استقبال کرد.[۶۲]

در این ملاقات در باب معاودت آن گروه از نخجوانی‌ها که در این ایام به ایران پناهنده شده بودند نیز مذاکراتی صورت گرفت که در این مورد نیز نصرت‌نظام ضمن تأکید بر مساعدت و دستگیری ایالت از این‌گونه افراد و آزادبودن آن‌ها به بازگشت، قرار شد از آنجایی که «... بعضی ممکن است از ترس مسئولیت خودشان نتوانند به اوطان خود بیایند...» در این‌باب شرحی به مخبرالسلطنه نوشته شود «... تا این که مهاجرین بتوانند مطمئناً مراجعت نمایند...»[۶۳]

مذاکراتی که در این دوره میان قرایف و نصرت‌نظام صورت گرفت، اگرچه با مراجعت قرایف در شب ۲۹ خرداد / ۱۹ ژوئن به نتیجهٔ قطعی نرسید، ولی در مجموع به تفاهم بیشتر طرفین خاتمه یافت. در یکی از این دیدارها، پس از آن که نصرت‌نظام از پاره‌ای مأمورین محلی نخجوان گلایه کرد که «... بعضاً حقوق همسایگی را مراعات نمی‌کنند...» که احتمالاً اشاره‌ای بود به یادداشت تهدیدآمیز ولی‌بیگوف، قرایف ضمن اظهار بی‌اطلاعی از اوضاع اخیر آن‌حدود، به دلیل طولانی‌شدن سفرش از باکو، چنین اظهار داشت که «... دیروز شنیده‌ام که سوء حرکتی در اینجا شده است و البته حکومت هم مرتکب را تعقیب می‌نماید...»[۶۴]

ارمنستان کوهستانی

یکی از مسائلی که در خلال این مذاکرات مورد بحث قرار نگرفت، ولی در نهایت آن نیز بر روابط ایران و شوروی تأثیر گذاشت، مسئلهٔ شورش ارمنی‌ها در زنگزور بود. زنگزور که در تمامی این دوره‌ها از فروپاشی نظام تزاری در آغاز انقلاب روسیه تا چیرگی بلشویک‌ها بر کل قفقاز، در دست ارمنی‌ها بود، در این مرحله نیز تحت رهبری ژنرال گارگین نژده که در اواسط زمستان ۱۹۲۱ / ۱۲۹۹ حوزهٔ اقتدار خود را ارمنستان کوهستانی ـ «لِرنا هایستان» ـ نام نهاده بود، بسیاری از نیروهای برجای‌مانده از شورش مستعجل ایروان را در خود جای داد.[۶۵] براساس گزارشی که وثوق‌الممالک در مراحل نهایی سرکوب شورش ایروان از نخجوان

۶۲. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش نصرت‌نظام، شمارهٔ ۲۱۳، ۲۷ جوزا ۱۳۰۰ (۴۳/۱ ۳۹).
۶۳. کارگزاری آذربایجان، گزارش نصرت‌نظام، شمارهٔ ۲۱۴، ۲۷ جوزا ۱۳۰۰ (۴۳/۱ ۳۹).
۶۴. گزارش شمارهٔ ۲۱۵، ۲۷ جوزا نصرت‌نظام (۴۳/۱ ۳۹).

65. Walker, *op. cit.*, p. 327.

ارسـال داشت، داشـناک‌هـا کـه هـم رهبری شـورش ایـروان را در دست داشتند و هـم سازماندهی مقاومت زنگزور را «... در این قیام اخیر هر چه از قبیل ارزاق و اسلحه و غیره در ایروان بود، مروراً به طرف زنگزور فرستاده و غالب اهالی را نیز که طرف دعوا نبود، به آنجا حرکت داده‌اند...»[۶۶]

در پی سقوط ایروان، چنان‌که از گزارش نمایندگی ایران در نخجوان بـرمی‌آید، در آغـاز بلشویک‌ها قصد داشتند نظر به مقتضیات تأمین ایروان - «... زیرا تا آن‌ها - [داشناک‌هـا] - در آنجا جـمعیت دارنـد دیگـر ایـن‌ها - [بلشویک‌ها] - از ایـروان و ایـن خـطوط امـنیت کـاملی نمی‌توانند حاصل کنند...» - یک نیروی «... دو سه هزار نفری به نخجوان و اردوباد بیاورند که در موقع مصادمه... جلو فراریان داشناق‌ها [را] به طرف ایران مسدود نمایند...»[۶۷] ولی بعد به حل‌وفصل این مسئله از طریق مذاکره تصمیم گرفته بودند.[۶۸]

در اواسط مه ۱۹۲۱ / اواخر اردیبهشت ۱۳۰۰، در ناحیهٔ کـالجیک مـیان داشـناک‌هـا و بـلشویک‌ها رشـته‌مذاکـراتـی آغـاز شـد کـه ظـاهراً حـدود یک‌مـاه نـیز دوام داشت.[69] در گزارش‌های موجود از تحولات این دوره جز اشاره‌ای کوتاه از نصرت‌نظام مبنی بر آن که «... حکومت ارمنستان یک‌نفر نماینده که اقوام ایژونیا [؟] رئیس داشناق‌ها است، اعزامِ زنگزور نمود [و] از قراری که صحبت می‌کرد، با تقاضای خود ایژونیا است [که] می‌خواهـد تسـلیم شود...» مطلب دیگری در این باب ملاحظه نشد.[۷۰]

در اواسـط ژوئـن / اواخـر خـرداد؛ یـعنی چـندروز بـعد از پیمانی کـه در پـاریس مـیان حکومت‌های تبعیدی سه جمهوری آذربـایجان و ارمـنستان و گـرجسـتان و هـمچنین قـفقاز شمالی بر ضد بلشویک‌ها منعقد شد، نیروهای ژنرال نژده بر ضد واحدهای ارتش سرخ در منطقهٔ دارالاگز وارد حمله شدند و پس از بی‌نتیجه‌ماندن آخرین تلاش مقامات شوروی برای واداشتن شورشی‌ها به تسلیم، از اواسط ژوئن / اواخر خـرداد؛ یـعنی مـقارن بـا مـراجـعت قرایف به آذربایجان، جنگ تمام‌عیاری بر ضد داشناک‌ها آغاز شد.

براساس گزارش نصرت‌نظام آرایش نظامی قوایـی کـه «... طـاشناق‌ها را از چـهار طـرف محاصره و محصور...» کرده بود، بدین قرار بود: «... عدهٔ قشون جدیدالورود روس و مسلمان

۶۶. گزارش شمارهٔ ۵۳، ۲۳ حمل ۱۳۰۰ وثوق‌الممالک ($۳۹\frac{۴۳}{۱}$).
۶۷. گزارش شمارهٔ ۵۶، ۲۴ حمل ۱۳۰۰ وثوق‌الممالک ($۳۹\frac{۴۳}{۱}$).

68. Walker, *op. cit.*, p. 327.

69. *Ibid*, p. 325.

۷۰. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش نصرت‌نظام، شمارهٔ ۱۵۳، ۹ جوزا ۱۳۰۰ ($۳۹\frac{۴۳}{۴۶}$).

از طرف اردوباد، ودی باسار با دو اتومبیل زره‌پوش از طرف آرپا، قشون سوارهٔ روس با عدهٔ ارامنه از طرف دره‌لگز، قشون آذربایجان از راه شوسه در مقابل کوروس...»[۷۱]

در خلال نبردهای شدیدی که آغاز شد، نخست در اواخر ژوئن / اوایل سرطان، دارالاگز سقوط کرد و همچنان که حلقهٔ محاصره تنگ‌تر می‌شد، سیمون وراتسیان که در خلال شورش ایروان رهبری کمیتهٔ نجات وطن را در دست داشت، در ۶ ژوئیه / ۱۵ تیر بیانیه‌ای صادر کرد. در این بیانیه که از گوریس و خطاب به کنفرانس صلح و نمایندگی‌های ارمنستان در خارج صادر شد، آمده بود که «... دو هفته است که قوای مهمی از روس‌ها حملات وحشیانه به زانگزور می‌نمایند. اهالی زانگزور مشاغل دهقانی خود را ترک گفته، و با کمال دلاوری از خود دفاع می‌نمایند... به نام بشریت به تمام عالم تمدن پرتست کنید و از مسکو تقاضا نمایید به این خونخواری غیرمعقول و احمقانه خاتمه بدهند و عساکر روس را از حدود زانگزور احضار نمایید. ارادهٔ قطعی و خواهش واقعی ملت ارمنستان این است که آزاد زندگانی کنند.»[۷۲]

پرنس آرغوتیان، نمایندهٔ جمهوری ارمنستان در ایران، ضمن ارسال نسخهٔ ترجمه شده‌ای از این بیانیه به وزارت امور خارجه، خاطرنشان ساخته بود که «... دوستدار اطمینان دارد که ملت ارمنستان در دعوای مشئوم حاضر، دارای احساسات و مراتب صمیمیت با ملت و دولت ایران خواهد بود.»[۷۳]

در حالی‌که بلشویک‌ها در بخش‌های جنوبی، در مقابل واحدهای نظامی داشناک کاری از پیش نبرده و حتی شکست‌هایی متحمل شده بودند، با چیرگی روس‌ها بر راه گوریس - یا به قول منابع فارسی کوروس - که باکو را به نخجوان متصل می‌ساخت، ادامه مقاومت دشوار شد[۷۴] و سرانجام در ۱۳ ژوئیه / ۲۳ تیر، مغری نیز سقوط کرد و تعداد زیادی از ارمنی‌ها با عبور از رود ارس به خاک ایران پناهنده شدند.[۷۵]

۷۱. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش نصرت‌نظام، شمارهٔ ۲۲۹، ۳۱ جوزا ۱۳۰۰ (۴۰ $\frac{۴۳}{۴۶}$).

72. Legation d'Armenie en Perse, No. 184, 11 Julliet 1921, ($40\frac{43}{46}$)

۷۳. همان.

۷۴. کارگزاری آذربایجان، سواد گزارش نصرت‌نظام، شمارهٔ ۳۰۰، ۱۷ سرطان ۱۳۰۰ (۳۹ $\frac{۴۳}{۱}$).

75. Walker, *op. cit.*, p. 352.

فصل هشتم

ختم ماجرا

با چیرگی کامل روس‌ها بر قفقاز، مناسبات منطقه‌ای ایران نیز دگرگون شد. از این مرحله به بعد، بخش مهمی از تلاش‌های دیپلماتیک ایران و شوروی بر حل‌وفصل هرچه‌سریعتر مسائل جاری قرار گرفت؛ مسائلی که اکثر قریب به اتفاقِ آن‌ها در تحولات پرفراز و نشیب دوران استقلال قفقاز ریشه داشتند و اینک با پایان‌یافتن این دوره، تسویهٔ آن‌ها نیز ضروری می‌نمود. رسیدگی به حال و روز اتباع ایرانیِ مقیم قفقاز، اعادهٔ انتظام در مناطق سرحدی، خاتمه‌دادن به تحرکات گروه‌های سیاسی مخالف در قلمرو دو کشور و افتتاح مجدد باب تجارت از اهم این مسائل بودند.

زمینهٔ حل‌وفصل برخی از این مسائل، از جمله بازگشت قوای شوروی از صفحات شمالی کشور و انحلال تشکیلات شورشی آن حدود در خلال مذاکرات پیشین ایران و شوروی فراهم شده بود و چنان که ملاحظه خواهد شد، پس از طی مراحلی چند به پایان آمد، ولی رسیدگی به دیگر مسائل مستلزم سعی و تلاش ویژه‌ای بود.

نمایندگی ویژه در باکو

در مراحل پایانی کابینهٔ سیدضیاءالدین طباطبایی، همان گونه که خاطرنشان گردید، یکی از آخرین مباحث مشخصی که در زمینهٔ مناسبات ایران و قفقاز مطرح شد تأکید دوبارهٔ ساعدالوزاره بود بر اهمیت تحولات جاریِ باکو، بر نحوهٔ تسویهٔ مسائل موجود، و تصریح وی مبنی بر لزوم حضور هرچه‌سریعتر مشاورالممالک که «به سمت سفارت فوق‌العاده در آذربایجان قفقاز معین شده‌اند» در محل.[1] از یادداشت‌های وزارت امور خارجه بر ذیل

۱. کنسولگری باکو، شمارهٔ ۹۳، ۲۵ شعبان ۱۳۳۹ (۱۵/۱۶ ۳۹).

گزارش ساعد، آشکار است که در این مرحله تأسیس یک نمایندگی ویژه در قفقاز که به نظر می‌آید با استقرار منشورالملک در آستارا، از نظر دور مانده بود، از نو مورد توجه قرار می‌گیرد[۲]، ولی از تصمیمی که احیاناً در این زمینه اتخاذ شد و یا به احتمال قوی نظر به بحران سیاسی وقت اتخاذ نشد، اطلاعی در دست نیست.

در این دوره سعی اصلی دولت بر خاتمه‌دادن به آشوب گیلان متمرکز بود و همانگونه که کمیسر امور خارجه جمهوری شوروی آذربایجان در اوایل شهریور ۱۳۰۰ / اواخر اوت ۱۹۲۱ به ساعدالوزاره و امین‌زاده ـ کفیل کنسولگری تفلیس ـ اظهار داشته بود، آن‌ها در این مرحله «به کلی طرفدار تخلیهٔ» قوا از گیلان بودند و به این نتیجه رسیده بودند که «... به هیچ‌وجه در امور داخلی ایران دخالت نکرده و انقلاب ایران را به ایرانی‌ها واگذار، و ابداً از اقدامات دولت در تصفیهٔ امور گیلان جلوگیری نکرده و به هر ترتیب که دولت مایل است، مختار خواهد...» بود[۳] و عملاً نیز چنین شد. نیروهای شوروی در اواسط تابستان خاک ایران را ترک کرده و نیروهای نظامی کشور نیز تا اوایل پاییز، با تأمین‌دادن به تعدادی از گروه‌های شورشی و سرکوب مابقی تا اوایل پاییز، به اعادهٔ انتظام در آن‌حدود موفق شدند.[۴]

در اواسط مرداد ۱۳۰۰ / اوایل اوت؛ یعنی حدود دو ماه و اندی پس از طرح دوبارهٔ لزوم‌اعزام یک هیئت ویژه به قفقاز که بنا به دلایلی مانند بحران سیاسی کابینهٔ سیدضیاءالدین طباطبایی ـ که در ۳ خرداد / ۲۴ مه به کناره‌گیری وی منجر شد ـ اولویت حل‌وفصل ماجرای گیلان و همچنین فقدان رابطهٔ مستمر تلگرافی با قفقاز[۵]، در پی‌گیری آن وقفه حاصل شده بود وصول گزارشی از احمد امین‌زاده، کفیل کنسولگری ایران در تفلیس، بار دیگر بحث قفقاز را از جایی که به دست فراموشی سپرده شده بود؛ یعنی از لزوم اعزام یک هیئت ویژه به آن حدود، مطرح کرد. به نوشتهٔ امین‌زاده که اینک در آستارا بود دیگر بیش از این نمی‌شد. «... حکومت‌های قفقاز را گول زده، به اسم این که امروز و فردا مأمور فوق‌العاده آمده و با شما داخل عقد قرارداد و روابط سیاسی خواهم شد...» امور را از سر گذراند «... آن‌ها کم‌کم از سستی و عدم‌توجه ما مستحضر شده، دیگر مایل به مساعدت...» نیستند.[۶]

---

۲. همان.

۳. گزارش ۳۰ اسد امین‌زاده در ادارهٔ تلگرافی، آستارا به طهران، ۴/۳ سنبله ۱۳۰۰ (۳۹ ۱۵/۱۵).

4. Chaqueri, *op. cit.*, pp. 351 - 375.

۵. کنسولگری تفلیس در گزارش بی‌اطلاعی خود از تحولات مرکز و سوءاثر این بی‌اطلاعی بر نحوهٔ عملکرد کنسولگری، نوشت: «... یک روز می‌نویسند که اعلیحضرت همایونی از سلطنت استعفا داده و حکومت جمهوری در ایران اعلان شده، دفعهٔ دیگر سقوط کابینهٔ حاضره و اغتشاش طهران را درج، و گاهی از انقلاب و هیجان عمومی در ایران و پیشرفت مسلک بالشویزم خبر می‌دهند...» (شمارهٔ ۲۲۱۲، ۲۰ ذیعقدهٔ ۳۹ (۳۹ ۱۵/۱۵).

۶. ادارهٔ تلگرافی، آستارا به طهران، بدون شماره، ۱۵ اسد ۱۳۰۰ (۳۹ ۱۵/۱۵).

امین‌زاده با اشاره به درگیری‌های جاری بلشویک‌ها در حدود سرحدی ایران، از مغان و لنکران گرفته تا زنگزور و نخجوان، از جمله قصد و نیت اخیر بلشویک‌ها برای سوق قشون به ناحیهٔ مغان که فقط در پی مذاکرات ساعدالوزاره «... به اسم این که عن‌قریب سفیر فوق‌العادهٔ ایران وارد خواهد شد...» کمیسر خارجهٔ آذربایجان به توقف این عملیات رضا داد، خاطرنشان ساخت که جدایِ از مقاصد احتمالی بلشویک‌ها برای دست‌اندازی به نقاط مرزی ایران، صِرف نیاز مبرم آن‌ها به آذوقه نیز در این امر دخیل بود و دولت می‌بایست «... این خیال را قبل از وقوع واقعه به موقع اجرا گذارد و تکلیف نقاطی را که بدون مأمور است، معین نماید...».[۷] پیشنهاد مشخص امین‌زاده آن بود که «... در صورتی که آقای مشاورالممالک به مصالحی که البته دولت می‌داند به قفقاز نخواهد آمد، آقای معززالدوله را که از امور قفقاز به خوبی آگاهند، فوراً به مأموریت فوق‌العادهٔ قفقاز مأمور... به حرکت نمایند...»[۸]

در پاسخ سریع وزارت امور خارجه ـ به امضای نادرمیرزا آراسته که ظاهراً در این دوره عهده‌دار ادارهٔ روس بود ـ در باب احضار مشاورالممالک به باکو یا اعزام معززالدوله[۹] به آن‌حدود، نکته‌ای ملاحظه نشد، ولی صِرف سرعت عملِ وزارت امور خارجه در پاسخِ به این مخابرات و همچنین پرسش‌های متعددی که در این زمینه طرح شد، مبین آن بود که سرانجام پس از یک وقفهٔ طولانی، روابط ایران و قفقاز به عنوان یک موضوع علی‌حده از نو مورد توجه قرار گرفته است. وزارت امور خارجه ضمن استفسار از اوضاع کلی قفقاز و نوع روابط جمهوری‌های آن با روسیه و این که «آیا در روابط خارجی خود را جداً مستقل می‌دانند...» یا خیر، در باب پرسش‌های مشخصی چون نقش باکو در اعزام واحدهای نظامی به مازندران یا موضوع تخلیهٔ انزلی و حتی تحولات زنگزور نیز خواهان اطلاعات صحیح و سریع بود.[۱۰]

امین‌زاده در پاسخ به این پرسش‌ها، ضمن تأکید بر وضعیت نامناسب آذربایجان و ارمنستان خاطرنشان ساخت «... یگانه‌دولتی که در مقابل روس جمعاً استقلال خود را

---

۷. همان.

۸. همان.

۹. معززالدوله که در پی ترک تفلیس مدتی در باکو بود و چنان که ملاحظه شد، در مذاکرات آن حدود نیز حضور داشت، در اوایل فروردین ۱۳۰۰ / اواخر مارس ۱۹۲۱ به تهران احضار شد (اداره تلگرافی، آستارا به طهران، شمارهٔ ۵، ۱۷/۶ حمل ۱۳۰۰، $\frac{۲}{۳۲}$ ۳۹). وی در ۲۳ اردیبهشت / ۱۳ مه، در کابینهٔ سیدضیاءالدین طباطبایی به جای مدیرالملک جم عهده‌دار وزارت امور خارجه شد، ولی دوران وزارت او دو هفته بیش به طول نیانجامید و با سقوط کابینه در ۴ جوزا، وی نیز برکنار شد.

۱۰. وزارت امور خارجه، تلگراف حضوری، ۱۵ اسد ۱۳۰۰ (۳۹$\frac{۱۵}{۱۵}$).

محفوظ داشته از هر جهت گرجستان است... روس‌ها آذربایجان و ارمنستان را ظاهراً دولت علیحده شمرده و مجزیٰ می‌دانند، ولی باطناً مطلب طور دیگری است...» اطلاعات وی در باب تداوم حضور مخفی واحدهای نظامی بلشویک‌ها در گیلان نیز مبین آن بود «... تا موقعی که جداً دولت با حکومت آذربایجان داخل مذاکره نشود و این مسئله را حل ننماید، روسیه و آذربایجان دست از اقدامات خود برنخواهند داشت و هر روز، از طرفی، دسته‌ای را تحریک و برای دولت اسباب زحمت فراهم خواهند آورد...»[۱۱]

گذشته از مسائل گیلان و مازندران، موقعیت متزلزل بلشویک‌ها در نقاطی چون مغان و زنگزور و نخجوان که هر از گاه به صورت یک‌رشته تنش‌های حاد مرزی بروز می‌کرد نیز خود نشانهٔ دیگری تلقی شد بر لزوم استقرار روابط سیاسی میان ایران و جماهیر قفقاز. در همین ایام، در حالی که بار دیگر موضوع «تجاوز» شاهسون‌های مغان و بیله‌سوار به حدود مرزی روس‌ها در مذاکرات نمایندهٔ ایران با حسین‌اُف کمیسر خارجهٔ جمهوری آذربایجان مورد بحث بود، کمیسر خارجهٔ آذربایجان از این ابراز تأسف کرد که «... تا حال بین دولتین ایران و آذربایجان روابط سیاسی برقرار نشده و مطالب معوقه به واسطهٔ نبودن قراردادهای لازمه تسویه نشده‌اند...» احتشام همایون در گزارش این مذاکرات خاطرنشان ساخت که «... تعویق حرکت آقای مشاورالممالک اثرات سوء بخشیده و ممکن است همین مسئله اختلافات تولید نماید...»[۱۲]

مأموریت ممتازالدوله

براساس چنین ملاحظاتی بود که سرانجام در اواخر مرداد ۱۳۰۰ / اواسط اوت، وزارت امور خارجهٔ ایران به کمیسریای خارجهٔ جمهوری آذربایجان اطلاع داد که ممتازالدوله مأمور شده است که در مقام نمایندهٔ فوق‌العادهٔ ایران برای «عقد قراردادهای مودت و تجارت بین ایران و جمهوری آذربایجان قفقاز» راهی باکو شود.[۱۳] علاوه بر این، جمهوری‌های شوروی قفقاز نیز برای اعزام نماینده به ایران، اقداماتی را آغاز کردند. کنسولگری تفلیس در گزارشی که در اواخر تیر ۱۳۰۰ / اواسط ژوئیهٔ ۱۹۲۱ ارسال داشت، خاطرنشان کرد که «... وضعیت

---

۱۱. ادارهٔ تلگرافی، آستارا به طهران، حضوری، بدون‌شماره و تاریخ (۳۹ ۱۵/۱۵).
۱۲. ادارهٔ تلگرافی، آستارا به طهران، شمارهٔ ۱۵۳، ۱۶ اسد ۱۳۳۹ (۳۹ ۱۵/۱۵).
۱۳. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۰۹۴۹ / ۱۰۵۸، ۲۹ اسد ۱۳۰۰ (۳۹ ۱۵/۴۸).

گرجستان با وجود این که اعلان حکومت ساوت شده است، به هیچ‌وجه شباهت به اوضاع آذربایجان و ارمنستان ندارد و فی‌الواقع می‌توان گفت که حکومت گرجستان استقلال خود را از دست نداده و در امور داخله و خارجی خود متشکل می‌باشد و روسیه هم فعلاً نظر به احتیاجی که در روابط با اروپایی‌ها و تحصیل مال‌التجاره از آن‌ها دارد، آن قواعد سخت و خشن بالشویزم را نمی‌خواهد در گرجستان مجری نماید...» و به همین دلیل بر لزوم توسعهٔ روابط سیاسی تأکید کرده بود.[۱۴]

البته وضع به گونه‌ای هم که امین‌زاده از باکو گزارش کرد، نبود و ظاهراً نه از سوی گرجی‌ها و نه از سوی مقامات ایران برای توسعهٔ روابط سیاسی میان دو کشور تلاش خاص و علی‌حده‌ای صورت نگرفت، ولی در حوزهٔ روابط ایران و جمهوری‌های شوروی آذربایجان و ارمنستان، اقداماتی به عمل آمد. همزمان با فراهم‌آمدن ترتیب سفر ممتازالدوله به باکو، کمیساریای خارجهٔ آذربایجان اعلان داشت که «کمیسر سابق مالیهٔ خود موسوم به نصیرتقی‌اُف را به سمت نمایندگی می‌فرستند»[۱۵]، ولی با آن که وزارت امور خارجه آمادگی خود را برای پذیرایی از وی اعلان داشت[۱۶]، ظاهراً در این فاصله؛ یعنی تا اوایل زمستان ۱۹۲۲ / ۱۳۰۱ که با تجدیدنظام اداری شوروی، جمهوری‌های مزبور از این حقوق صوری نیز محروم شدند، نه‌فقط تقی‌اُف که هیچ نمایندهٔ دیگری از جمهوری شوروی آذربایجان در ایران مستقر نشد.

تنها ارمنستان بود که در آبان ۱۳۰۰ / نوامبر ۱۹۲۱ با انتصاب ارزنگیان به سمت نمایندگی جمهوری شوروی ارمنستان در ایران و پذیرش منیع‌الملک به عنوان نمایندهٔ ایران در ارمنستان، اقدامات عملی‌ای در این زمینه مجری داشت.[۱۷]

در پی حصول به یک چنین توافق‌هایی بود که تلاش‌های جاری برای تسویهٔ مسائل موجود شتاب بیشتر و شکل منظم‌تری یافت. یکی از مهمترین این مسائل پایان‌دادن به فعالیت گروه‌هایی بود که از قلمرو طرفین برای ابراز مخالفت بر ضد ایران و یا شوروی استفاده می‌کردند. تحدید فعالیت‌های نیروهای انقلابی و شورشی ایرانی که از همان

---

۱۴. ادارهٔ تلگرافی، آستارا به طهران، شمارهٔ ۱۶، ۲۰/۱۹ سرطان ۱۳۰۰ (۳۹$\frac{۱۵}{۱۵}$).
۱۵. گزارش شمارهٔ ۵۸۶ ساعدالوزاره در ادارهٔ تلگرافی، رشت به طهران، شمارهٔ ۲۵۹، ۲۴ / ۲۵ عقرب ۱۳۰۰ (۴۰$\frac{۲}{۱۱}$).
۱۶. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۴۲۵۰، ۲۹ عقرب ۱۳۰۰ (۴۰$\frac{۲}{۱۱}$).
۱۷. ادارهٔ تلگرافی، تبریز به طهران، شمارهٔ ۷۹، ۱۲ / ۱۲ عقرب ۱۳۰۰ (۱۳۹۶۶. ن) و وزارت امور خارجه، بدون‌شماره، ۲۴ عقرب (۲ - ۱۲۲۴۸ ن)

روزهای نخست اشغال انزلی به یکی از مباحث اصلی مذاکرات ایران و شوروی تبدیل شده بود، اینک تا حدودی پیشرفت کرده بود؛[۱۸] می‌ماند پایان‌دادن به تحرکات گروه‌هایی که بنا به ادعای روس‌ها از قلمرو ایران بر ضد نظام شوروی استفاده می‌کردند.

مسئلهٔ پناهندگان

در خلال تحولات قفقاز در این سال‌ها، همانگونه که در بخش‌های پیشین این بررسی نیز ملاحظه شد، ایران در همه حال، چه در طول وقایع باکو و چه در جریان رخدادهای نخجوان، پناهگاه مسلمانان حدودِ شمالی ارس بود و در دورهٔ مقارن با فروپاشی جمهوری مستقل آذربایجان نیز به‌همچنین. دولت در عین‌حال که برای پاره‌ای از رجال جمهوری آذربایجان مانند دکتر عبدالخالق آخوندوف؛ قاسم قاسم‌اُف، رئیس بلدیه و انجمن خیریهٔ باکو و داماد زین‌العابدین تقی‌اُف؛ خسروبیک‌صفرعلی‌اُف؛ بهرام‌خان نخجوانی، حکومت سابق لنکران؛ عزیزخان نخجوانی، علی‌حیدر یوسف‌آقایف، حاکم سابق شهر باکو؛ علی‌آقا رسول‌اُف؛ حاج میرزا سلیم آخوندزاده لنکرانی، عضو پارلمان باکو؛ غلامرضا شریف‌زاده، اسکندر جامی‌اُف و آزادبیک وزیراُف که به ایران پناهنده شده بودند، شهریه معیّن کرده بود،[۱۹] در سطوح دیپلماتیک نیز از همراهی با آن‌ها مضایقه نداشت.

در پی ترور فتحعلی‌خان خوییسکی و خلیل‌بیک محمداُف ـ وزیر عدلیهٔ پیشین جمهوری آذربایجان ـ در تفلیس، این کنسولگری ایران بود که برای تشییع جنازهٔ فتحعلی‌خان اقدام کرد و مداوای محمداُف را نیز تحت سرپرستی گرفت.[۲۰] و علاوه بر این حتی در یک مرحله

---

۱۸. بخش اصلی مذاکرات ایران و شوروی برای خاتمه‌دادن به فعالیت کمونیست‌های ایرانی، یا به عبارت دقیق‌تر خاتمه‌دادن به حمایت روس‌ها از آنان در مسکو جریان داشت که پیش از این به جوانبی از آن در خلال گزارش‌های مشاورالممالک اشاره شد. در کنار این تلاش‌ها در خودِ قفقاز نیز اقداماتی صورت گرفت که در زمرهٔ آن‌ها می‌توان از تلاش منشورالملک برای مرخص‌کردن آن گروه از اتباع ایران نام برد «...که به میل خود یا به اغوای ایرانی‌هایی... داخل حزب کمونیست...» شدند، ولی اینک که عملیات گیلان به پایان رسیده بود نمی‌خواستند در نقاطی چون گرجستان و ارمنستان به کار گرفته شوند. به گزارش منشورالملک «... زیاده بر نه‌هزار نفر ایرانی که سابقاً داخل حزب عدالت شده بودند، جزو قشون آذربایجان هستند. در این ایام کلیهٔ قشون آذربایجان را ضمیمه اردوی یازدهم روس...» کرده بودند و منشورالملک برای رهایی آن‌ها با نریمانوف وارد مذاکره شده بود. (گزارش شمارهٔ ۱۶، ۲۵ قوس منشورالملک در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۴۱۳، ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ $\frac{۱۵}{۵۵}$۳۹)

۱۹. ریاست وزرا، سواد تصویب‌نامهٔ ۱۵ میزان ۱۲۹۹، شمارهٔ ۶۴۰۱۹، بدون‌تاریخ (۱۵۹۲۱. ن)، ریاست وزرا، شمارهٔ ۱۴۶، حمل ۱۳۳۹ (۱۴۹۱۱ ن)، «عرض حال مهاجرین قافقاز»، ۱۴ رجب ۱۳۳۹ (۱۴۹۱۲. ن).

۲۰. کنسولگری تفلیس، شمارهٔ ۱۰۲۳، ۱۹ سرطان ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۱۵}$۳۹).

دولت از منشورالملک خواست که برای استخلاصی اسماعیل‌خان زیادخانوف برادر عادل‌خان زیادخانوف که اینک در ایران پناه گرفته بود، اقدام کند؛[۲۱] که متأسفانه دیر شده بود، زیرا همانگونه که منشورالملک اطلاع داد «... اسمعیل‌خان زیادخان و هر کس که جزو آن هیئت و از فرقهٔ مساوات یا مخالف خود تصور می‌کردند، در همان دفعهٔ اول تیرباران کرده‌اند... حالا دیگر کسی از مسبوقین باقی نمانده...» است.[۲۲]

مع‌هذا در این مرحله هنوز از بابت حضور پناهندگان مسلمان قفقازی در ایران مشکلی میان ایران و شوروی وجود نداشت. عادل‌خان زیادخانوف که در پی چیرگی بلشویک‌ها بر جمهوری آذربایجان به علت ضیق مالی به مرخص کردن کارکنان نمایندگی وادار شده و خود نیز از ذیعقدهٔ ۱۲۹۹ تحت پوشش مساعدت مالی دولت ایران قرار گرفته بود، با نظامِ نو از درِ مخالفت درنیامد.[۲۳] این مماشات که بیانگر مماشات و همراهی گسترده‌تری بود که در نهایت به فروپاشی بی‌دردسر جمهوری نیز منجر شده بود، در پیشگیری از تبدیل موضوع حضور پناهندگان مسلمان قفقازی در ایران به یکی از مسائل روابط ایران و شوروی مؤثر بود. تنها در مراحل بعد ـ در سال‌های میانی دههٔ ۱۹۲۰ ـ بود که با تبدیل حزب مساوات به یک گروه مخالف، در این زمینه مشکلاتی پیش آمد.[۲۴]

برخلاف موضوع حضور پناهندگان مسلمان قفقاز در ایران، ماجرای پناهندگان ارمنی، با رویهٔ سرسختانه‌ای که بر ضد نظام جدید داشتند، از همان بدو کار به یکی از مسائل مهم روابط ایران و شوروی تبدیل شد.

در پی فروپاشی شورش ایروان در اوایل بهار ۱۳۰۰ / مه ۱۹۲۱، سر ریزِ پناهندگان ارمنی

---

۲۱. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۱۸، ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۵۵}$۳۹).

۲۲. گزارش ۱۹ جدی منشورالملک در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۴۵۰، غرة جمادی‌الاول ۱۳۳۹ ($\frac{۱۵}{۵۵}$۳۹).

۲۳. بنگرید به نامهٔ ۱۲ فوریهٔ ۱۹۲۲ عادل‌خان زیادخانوف به ریاست وزرا (۱۴۹۰۴ ـ ن).
عادل‌خان در ۲۱ مه ۱۹۲۱ از روتشتاین خواسته بود که «به وسائل ممکنه اولیای دولت آذربایجان را از حالات ... [او]... مستحضر و کسب تکلیف...» کند و حسین‌اُف کمیسر خارجهٔ دولت جدید نیز توسط روتشتاین پیغام داده بود که تا ورود هیئت سیاسی آذربایجان، دفاتر و اسباب نمایندگی را تحویل سفارت شوروی دهد، که وی نیز چنین کرد (همان).

۲۴. حزب مساوات از سال ۱۹۲۲ به بعد، با انتقال مقر خود به پاریس و سازماندهی شعباتی در آذربایجان ایران، گرجستان، شمال قفقاز و داغستان مناطق ترکمن‌نشین و همچنین در خودِ جمهوری آذربایجان، فعالیت‌هایی را بر ضد شوروی آغاز کرد که تا سال‌های نخست دههٔ بعد ادامه یافت.
X. ИБраһимли vә Р. ЗеЈналоь, "Мүсават ЛартиЈасы - нын 1920 чи ил 27 Алрел ИстиласындаһсоһракјфәАлиЈЈәтит Арихиһдәһ, MusavaтNo 1 (5) 1993, с - 6 - 19ve No 2 (6) 1994, с. 29 - 35, No. 5 (9). с. 30 - 31 .

«... از جمله چهار نفر از وزراء و چهل‌نفر اطبا و قریب دویست نفر از طبقات مختلفه...» که راهی تبریز و ارومی شدند[۲۵]، آغاز گردید و بعد از درهم‌شکسته‌شدن مقاومت زنگزور نیز در اوایل تابستان، بر تعداد این پناهندگان که تعدادشان حدود ۵۰۰۰ نفر برآورد شده بود، افزوده گشت.[۲۶]

در حالی که جراید کمونیستی قفقاز از همان مراحل پایانی مقاومت ارمنیان دولت ایران را متهم کرده بودند که به مجرای حمایت تسلیحاتی متفقین از «داشناکسیون‌ها و ضدانقلابیون» قراباغ و زنگزور تبدیل شده است[۲۷]، در ۲۷ ژوییه / ۵ اسد، کمیسر خارجهٔ شوروی طی تسلیم یادداشتی به مشاورالممالک از طرف مقامات ایروان - «... چون فی‌مابین ایران و [حکومت جدید] ارمنستان روابط مستقیم نیست...» - خواست که ایران «فراریان» ارمنی را به ارمنستان تحویل دهد.[۲۸]

در حالی که مشاورالممالک در توضیحی که خود در حاشیهٔ این یادداشت افزود، خاطرنشان ساخت که «... این کار خیلی اهمیت دارد...»[۲۹] ولی نظر مخبرالسلطنه، والی آذربایجان چنین نبود. وی در پاسخ استفسار وزارت امور خارجه که از او پرسیده بود «... وضع و عدهٔ ارمنیان فراری در حدود آذربایجان چیست، روس‌ها در این باب خیلی مقیدند هر طور مقتضی است در عودت آن‌ها اقدامات فرمایند...»[۳۰]، پاسخ داد که «... مسئله در اینجا جز بی‌چاره‌گی مهاجرین صورتی ندارد. جمعی گرسنه و پریشان به شهر ریخته‌اند. آن اهمیت ابداً در آن‌ها نیست و از خدا می‌خواهند تأمینی داشته، مراجعت کنند...»[۳۱]

اگرچه توصیف کلی مخبرالسلطنه از وضعیت پناهندگان که نسخه‌ای از آن نیز جهت استحضار سفارت شوروی ارسال شد[۳۲]، در مجموع توصیف درستی محسوب می‌شد ولی خالی از تجاهل نیز نبود. گذشته از ژنرال نژده و گروهی از افرادش که با تمام تجهیزات نظامی

---

۲۵. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۱۹، ۱۸ ثور ۱۳۰۰ (۳۹ ۴۳/۱).
۲۶. وزارت امور خارجه، گزارش کارگذاری آذربایجان، شمارهٔ ۱۱۷۳، ۲۷ سرطان ۱۳۰۰ (۳۹ ۴۳/۴۶).
۲۷. گزارش ۱۷ ژوئیه ساعدالوزاره در اداره تلگرافی [بریتانیا]، آستارا به طهران، بدون‌شمارهٔ، ۲۴ ژوییه ۱۹۲۱ (۳۹ ۴۳/۴۶).
۲۸. گزارش شمارهٔ ۲۱۳، ۲۷ ژوئیه مشاورالممالک در وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۲۴۳، ۲۱ اسد ۱۳۰۰ (۳۹ ۴۳/۴۶).
۲۹. همان.
۳۰. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۲۲، ۹ اسد ۱۳۰۰ (۳۹ ۴۳/۴۶).
۳۱. گزارش شمارهٔ ۴۱۴، ۱۳ اسد ایالت آذربایجان در وزارت امور خارجه شمارهٔ ۱۲۲۲، ۱۵ اسد ۱۳۰۰ (۳۹ ۴۳/۴۶).
۳۲. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۰۴۸۳، ۱۸ اسد ۱۳۰۰ (۳۹ ۴۳/۴۶).

خود در روستای موجومبار قراداغ مستقر شده بودند و طبق قوانین بین‌المللی اگر پناهنده بودند می‌بایست خلع‌سلاح و در نقطه‌ای دور از مرز اسکان می‌یافتند، گروه چشمگیری از سران و صاحب‌منصبان سابق جمهوری ارمنستان نیز در تبریز بودند که حضور و فعالیت‌هایشان در آن‌حدود موجب نگرانی روس‌ها بود.

ژنرال نژده در قلمرو امیر ارشد قراچه‌داغی بود که میزان تبعیت و اطاعت وی از تبریز چندان روشن نبود. در حالی که سخن از آن بود که ژنرال نژده بخشی از تجهیزات و تسلیحات چشمگیرش را به امیر ارشد واگذار کرده است، نژده ضمن رد این اتهام، خود مدعی بود که جز چهار قبضه تفنگ و چند اسلحهٔ کمری که آن‌هم برای حفاظت شخصی وی است، اسلحهٔ دیگری ندارد. وی در نامه‌ای به خلیفه‌گری تبریز که نسخه‌ای از ترجمهٔ فارسی آن به کارگذاری تسلیم شد، ضمن ابراز «تعجب و حیرت» از «... رفتار دولت عِلیّهٔ ایران نسبت به این بنده...» ـ احتمالاً منظور تقاضای ترکِ سلاح و محل است ـ خاطرنشان ساخت که «... این بنده متجاوز از یک‌سال است، محض حفظ وطن عزیز خود و همچنین حدود ایران مقاومت نموده‌ام...»، و در ادامه افزود جز دولت ایران، مرجع دیگری را به رسمیت نمی‌شناسد.[۳۳]

در حالی که وزارت امور خارجه در واکنش به این مکاتبات از کارگذاری آذربایجان خواست که به ژنرال نژده گفته شود «... این قضیه فوق‌العاده اهمیت دارد، با این اظهارات دولت نمی‌تواند متقاعد شده از خلع‌سلاح صرفنظر نماید...» و در ادامه خاطرنشان ساخت «... این اقدامات برای خودشان خطرناک بوده و از طرف روس‌ها فوق‌العاده سختی می‌شود...»[۳۴]، نمایندگی مختار دولت جمهوری سوسیالیستی اشتراکی شورایی روس، منظور خود را به نحوی صریح و مشخص روشن کرد. بنابر اطلاعات آن‌ها حدود چهارهزار و سیصد پناهنده ارمنی در تبریز بودند که «قسمت عمده این جمعیت را سالدات‌های داشناکساکان» تشکیل می‌دادند. در میان این عده حدود یک‌صد افسر سابق قشون بود و اشخاص ذیل که در یادداشت سفارت از آن‌ها به عنوان «اعضاء سری کمیتهٔ نجات ارمنستان یاد شده است: واراتسیان [سیمون وراتسیان نخست‌وزیر اسبق]؛ دلولیان [احتمالاً «Devejian»] وزیر عدلیه و معارف دولت «ارمنستان کوهستانی»]؛ جانیان [؟]؛ درئینان [؟]؛

---

۳۳. کارگذاری آذربایجان، سواد ترجمهٔ مکتوب ژنرال نژده رئیس قشون زنگه‌زور و ارمنستان به خلیفهٔ کل ارامنهٔ آذربایجان، موجومبار، ۳ اوت ۱۹۲۱ (۳۹$\frac{۴۳}{۴۶}$).

۳۴. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۱۳۶۵، ۹ سنبله ۱۳۰۰ (۳۹$\frac{۴۳}{۴۶}$).

ساسون [؟]، منشیان [؟]، چلین گاریان [آرتاشس چلنگاریان] و سرکیسیان [؟].[۳۵]

سفارت شوروی ضمن ابراز نگرانی از «توقف این دسته اشرار مسلح در تبریز» از ایران خواست که بنا به فصل پنجم قرارداد ایران و روس برای «خلع‌سلاح و سکنی‌دادن آن‌ها در نقاط مختلفهٔ ایالت آذربایجان» و همچنین تبعید صاحب‌منصبان و وزراء سابق ارمنستان از خاک ایران اقدام کند.[۳۶]

وزارت امور خارجه در پاسخ به این یادداشت، ضمن ارسال گزارش پیشین مخبرالسلطنه در این باب نکته را نیز یادآور شد که اگر «... اولیای دولت جمهوری روسیه سریعاً وسایل تأمین فراری‌های مزبور را فراهم نمایند...» اقدامات ایالت آذربایجان در تسویهٔ این امر تسهیل خواهد شد.[۳۷] علاوه بر این، وزارت امور خارجه از مخبرالسلطنه خواست که برای خروج کمیتهٔ سری مزبور نیز اقدام کند.[۳۸]

در حالی که مکاتباتی از این‌دست میان مقامات دولتی ایران از یک‌سو و مقامات شوروی از سوی دیگر جریان داشت[۳۹]، با استقرار روابط سیاسی میان ایران و جمهوری شوروی ارمنستان در پاییز ۱۳۰۰ / ۱۹۲۱، که به انتصاب ارزنگیان به نمایندگی از جمهوری شوروی ارمنستان در ایران و منیع‌الملک به عنوان نمایندهٔ ایران در ارمنستان منجر شد،[۴۰] کارزاری که بر ضد اعضای حزب داشناک در ایران و به ویژه چهره‌های سرشناس جمهوری مستقل ارمنستان جریان داشت، ابعاد گسترده‌تری گرفت. یکی از کانون‌های اصلی این رویارویی موضوع پرنس آرغوتیان، نماینده دولت سابق ارمنستان در ایران بود.

آرغوتیان برخلاف عادل‌خان زیادخانوف، نمایندهٔ جمهوری آذربایجان که در همان بدو

---

۳۵. دولت جمهوری سوسیالیستی اشتراکی شورایی روس، نمایندگی مختار در ایران [از این‌پس «سفارت شوروی»]، شمارهٔ ۸۷۷، ۱۴ اسد ۱۳۰۰ (۳۹$\frac{۴۳}{۴۶}$).

۳۶. همان. در یک مرحله حتی روس‌ها استردادِ گروهِ ماژور ابوالقاسم‌خان لاهوتی را که پس از یک شورش نافرجام در تبریز به شوروی گریخته بودند منوطِ به «تسویه مسئلهٔ داشناک‌های فراری...» دانستند. برای آگاهی بیشتر بنگرید به کاوه بیات، کودتای لاهوتی، تبریز بهمن ۱۳۰۰ نشر شیرازه، تهران ۱۳۷۶، صص ۹۷ - ۹۶.

۳۷. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۰۴۸۳، ۱۸ اسد ۱۳۰۰ (۳۹$\frac{۴۳}{۴۶}$).

۳۸. وزارت امور خارجه، بدون‌شماره، ۲۱ اسد ۱۳۰۰ (۳۹$\frac{۴۳}{۴۶}$).

۳۹. برای نمونه بنگرید به: نامه شمارهٔ ۶۵۹۵، ۱۳ اوت ۱۹۲۱ مرادیان، کمیسر خارجهٔ ارمنستان که توسط روتشتاین تسلیم وزارت امور خارجه ایران شد. (اداره تلگرافی بریتانیا، ۷ ذیحجه، و پاسخ ایران که از طریق تبریز به ایروان ارسال شد (۳۹$\frac{۴۳}{۴۶}$).

۴۰. اداره تلگرافی، تبریز به طهران، شمارهٔ ۷۹، ۱۳/۱۲ عقرب و وزارت امور خارجه، بدون شماره، ۲۴ عقرب (۱۳۹۶۶ و ۲ - ۱۲۴۸ - ن).

ورود روتشتاین دفتر و دستک نمایندگی آذربایجان را به وی سپرد، از هرگونه اقدامی که به نوعی می‌توانست به شناسایی مشروعیت نظام جدید بلشویکی تعبیر شود، خودداری کرد. روس‌ها سعی داشتند که از طریق وزارت امور خارجهٔ ایران وی را به تسلیم دفاتر و اثاثیه نمایندگی بدان‌ها وادار نمایند. آرغوتیان در واکنش به این مذاکرات اظهار داشت که براساس تقاضای دولت ایران، چند ماه قبل «... بیرق خود را خوابانده و به مأموریت خود خاتمه دادم. در همان اوقات، برحسب دستور دولت متبوع خود، کلیهٔ نوشتجات و دفاتر اسناد راجعه به سفارت را به ارمنستان فرستادم...» مابقی را هم بعد از دو ماه از تاریخ ارسال اسناد فوق، بنا به تقاضای محتشم‌السلطنه، وزیر امور خارجهٔ وقت ایران به ساعدالملک تحویل داده بود.[۴۱]

بحث اصلی آرغوتیان این بود که «... حکومت جدید ارمنستان را به رسمیت...» نمی‌شناخت. علاوه بر این، «... تمام دول معظمه، دولت سابق جمهوری ارمنستان را شناخته و تاکنون نمایندگان آن دولت در دربار دول مذکوره توقف دارند...». به گفتهٔ آرغوتیان «... دولتی که فعلاً در ارمنستان وجود دارد، تشکیل آن برخلاف میل ملت، و جبراً تحمیل شده است و هرگاه به سرنیزهٔ حکومت شوروی روسیه بسته نباشد دولت حاضره در مقابل نیروی ملت تاب نیاورده، فوراً واژگون خواهد شد...»[۴۲]

با این‌حال، از آنجایی که سفارت شوروی پرنس آرغوتیان را به نشر شبنامهٔ ژلاتینی بر ضد شوروی متهم کرده و حتی نمونه‌ای از این شبنامه‌ها را نیز که به زبان ارمنی طبع شده بود، به دولت ایران داده بود، وزارت امور خارجه از ادارهٔ نظمیه خواست که ضمن جلوگیری از طبع این‌گونه شبنامه‌ها، مشارالیه را نیز تحت مراقبت قرار دهد.[۴۳]

در حالی که فشار مقامات شوروی برای جلوگیری از فعالیت‌های داشناک‌ها در ایران کماکان ادامه داشت[۴۴]، با اقدامات دولت ایران برای تبعید تعدادی از چهره‌های سرشناس آن‌ها از آذربایجان و همچنین ترتیب بازگشت تعداد کثیری از تودهٔ پناهندگان به ارمنستان[۴۵]، دامنهٔ این بحث تا اندازه‌ای محدود شد. در اوایل بهار سال بعد ـ ۱۳۰۱ ـ که مقارن بود با دورهٔ ایالت مصدق‌السلطنه در آذربایجان، با خروج چهره‌هایی چون روبین‌پاشا و نژده از ایران، کل

---

۴۱. وزارت امور خارجه، گزارش مذاکرات با آرغوتیان، بدون‌شماره، ۲۸ قوس ۱۳۰۰ (۲/۱۰-۱۳۰۱).
۴۲. همان.
۴۳. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۱۳۷/۷۵۱۴، ۶ جدی ۱۳۰۰ (۲/۱۰-۱۳۰۱).
۴۴. وزارت امور خارجه، گزارش ملاقات؛ نایب اول سفارت ارمنستان، بدون‌شماره، ۲۵ دلو ۱۳۰۰ (۲/۱۰-۱۳۰۱) و نامهٔ شمارهٔ ۱۱۵، ۱۱ مارس ۱۹۲۱ سفارت ارمنستان (۲/۱۰-۱۳۰۱).
۴۵. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۲۶۱۳/۱۰۲۸، ۱۲ حمل ۱۳۰۱ (۲/۱۰-۱۳۰۱).

بحث به حضور حدود ۲۵ نفر از سران جمهوری سابق ارمنستان در تبریز محدود شده بود که «... ایالت هنوز مدارکی از عملیات آن‌ها به دست نیاورده، معلوم نیست چه اعمالی بر ضد بالشویک‌ها می‌نمایند...» و موضوع تسلیحات موجود در موجومبار که هنوز ضبط نشده بود.[۴۶]

در این زمینه نیز با تدابیری که جهت تبعید رؤسای مزبور به همدان و کرمانشاه اتخاذ شد[۴۷] و همچنین درخواست مستقیم از وزارت جنگ برای ضبط اسلحهٔ موجومبار[۴۸]، این موارد مشخص تسویه شد. علاوه بر این، سرانجام مقامات شوروی حاضر شدند که با مراجعت تعداد بیشتری از پناهندگان به ارمنستان موافقت کنند که آن نیز در کاهش تنش‌های موجود، مؤثر واقع شد[۴۹].

مسائل نخجوان

موضوع دیگری که می‌بایست حل‌وفصل شود، وضعیت حدود نخجوان بود. در این خطه نیز در پی چیرگی کامل بلشویک‌ها، برای یک دورهٔ کوتاه وضعیتی بحرانی پیش آمد. با توقیف نمایندگی ایران در اواخر مهر ۱۳۰۰ / ۱۹۲۱، بار دیگر مناسبات ایران و شوروی در این منطقه رو به تشنج نهاد. عامل اصلی این تنش، ظاهراً، رشته‌دستبردهایی بود که به گفتهٔ روس‌ها، گروه‌های کرد ایرانی به قلمرو نخجوان می‌زدند. در پی دو یادداشت شدیدالحن مقامات نخجوان که در آن‌ها از حملهٔ حدود هفتصدنفر از کردهای ماکو به نقاطی چون شرور شکایت شده بود[۵۰]، از کنسولگری نخجوان خبر رسید که حکومت محلی «... به اسم این که شما [کنسولگری ایران] از وزارت امور خارجه حکم ندارید [و شما را] رسماً نمی‌شناسیم و با ما طرف مذاکره نیستید...»، نخست عمارت کنسولگری را ضبط، و ژاندارم‌های محافظ آن را خلع‌سلاح کرده[۵۱]؛ سپس چندی بعد در ۴ آبان / ۲۶ اکتبر، نیز ژاندارم‌های مزبور را بازداشت کردند.[۵۲]

---

۴۶. گزارش شمارهٔ ۱۷۲ ایالت آذربایجان، در ریاست وزرا، ورقهٔ تلگرافی، شمارهٔ ۱۷۹، ۴ ثور ۱۳۰۱ (۲۲۴۸۰ ن).

۴۷. ریاست وزرا، شمارهٔ ۱۹۵، شمارهٔ ۱۱۵، ۶ ثور ۱۳۰۱ (۲۲۴۷۸ - ن).

۴۸. ریاست وزرا، شمارهٔ ۱۹۵، ۱۰ ثور ۱۳۰۱ (۲۲۴۷۷ - ن).

۴۹. گزارش شمارهٔ ۲۰۲، ۱۰ ثور ایالت آذربایجان در ریاست وزرا، ورقهٔ تلگرافی، شمارهٔ ۲۱۱، ۲۳ ثور ۱۳۰۰ (۲۲۴۷۰ - ن).

۵۰. گزارش‌های شمارهٔ ۳۲۵ و ۳۴۰، ۲۲ و ۲۳ سرطان ۱۳۰۰ نصرت‌نظام از نخجوان (۴۰،$\frac{۱۵}{۱۸}$).

۵۱. گزارش ۲۴ میزان نصرت‌نظام در ریاست وزرا، شمارهٔ ۹۸۳، بدون‌تاریخ (۴۰،$\frac{۱۵}{۱۸}$).

۵۲. وزارت امور خارجه، کارگذاری آذربایجان، شماهٔ ۲۹۴، ۶ عقرب ۱۳۰۰ (۴۰،$\frac{۱۵}{۱۸}$).

در پی این واقعه که بنا به گزارش کنسول بعدی ایران در نخجوان، گذشته از تاخت‌وتاز گروه‌های کرد، تحریکات «... عده‌ای از انقلابیون ایران که خود را جزو پارتی کُمُنیست (بالشویک) معرفی می‌نمودند...» و همچنین سوءرفتار خودِ نصرت‌نظام نسبت به اتباع ایران نیز در پیشآمدِ آن مؤثر بود[۵۳]، مقامات وزارت امور خارجه سعی کردند از طریق مذاکره با سفارت شوروی در تهران که در نهایت به معرفی میرزامحمدخان فهیمی به سمت کنسول جدید ایران در نخجوان منجر شد، به این مسئله خاتمه دهند[۵۴] و ظاهراً در این امر نیز موفق بودند. زیرا پس از یک‌ماه خدادخان‌نام که نیابت کنسولگری را عهده‌دار بود، به نخجوان آمده و پس از افتتاح کنسولگری و برافراشتن بیرق دولت، وثوق‌الممالک نیز وارد و عجالتاً ادارهٔ امور کنسولگری را در دست گرفت.[۵۵]

در این مورد نیز با تغییراتی که در ترکیب هیئت حاکمهٔ محلی روی داد ـ از جمله توقیف تیمور علی‌اُف، که به گزارش وثوق‌الممالک اینک «... در بادکوبه سخت در استنطاق...» است[۵۶] ـ تا حدود بسیاری از تنش‌های موجود کاسته شد. از دیگر گزارش‌های موجود از نخجوان چنین برمی‌آید که احتمالاً ابراز نگرانی‌های فوق‌الذکر مقامات محلی نسبت به تاخت‌وتاز گروه‌های کرد بیشتر جنبهٔ بهانه‌جویی داشتند تا واقعی، به زیرا این مسئله یعنی تاخت‌وتاز اشرار محلی ـ حال در همان چارچوب واقعی خود ـ تا اعادهٔ نسبتاً کامل اقتدار مرکز در این آن نواحی در سال‌های میانی سلطنت رضاشاه، کماکان ادامه داشت و یکی از مضامین مورد بحث در روابط ایران و شوروی بود، ولی موارد بروز بعدی آن هیچ‌گاه با چنین واکنش تند و تهدیدآمیزی روبرو نشد.[۵۷]

مسئله مغان

یکی از مناطقی که در بسیاری از ادوار پیشین، رخدادهایش بر تحولات مرزی ایران تأثیری مستقیم نهاد و هنوز وضعیت آن در چارچوب مناسبات جدید ایران و شوروی روشن نبود، منطقهٔ مغان بود. در بخش قبلی از این بررسی که به تحولات آن‌حدود اشاره شد، از تلاش

---

۵۳. کنسولگری نخجوان، شمارهٔ ۳۲، ۲۸ جمادی‌الثانی ۱۳۴۰ (۴۰.$\frac{۱۵}{۱۸}$).

۵۴. وزارت امور خارجه، گزارش مذاکرات ادارهٔ دوم با نایب اول سفارت شوروی، بدون‌شماره، ۲۹ عقرب ۱۳۰۰ (۴۰.$\frac{۱۵}{۱۸}$).

۵۵. کنسولگری نخجوان، شمارهٔ ۳۲، ۲۸ جمادی‌الثانی ۱۳۴۰ (۴۰.$\frac{۱۵}{۱۸}$).

۵۶. ایالت آذربایجان، سواد گزارش وثوق‌الممالک، شمارهٔ ۹۷، ۱۳ جمادی‌الاول ۱۳۴۰ (۱۴۵۰۶ – ن).

۵۷. برای نمونه بنگرید به: نامهٔ شمارهٔ ۲۸۳۷/۱۰۵۷۴، ۲۲ جدی ۱۳۰۱ وزارت امور خارجه به وزارت داخله در شرح شکایات واصله در باب تعدیات کردها، (۴۰.$\frac{۱۵}{۱۸}$).

بلشویک‌ها برای فایق‌آمدن بر مقاومت عشایر لنکران سخن به میان آمد و چگونگی توسعهٔ این درگیری‌ها که به حمایت شاهسون‌های ایران از خویشانشان در آن‌سوی مرز منجر شد.[۵۸] اگرچه آخرین گزارش‌هایی که در این زمینه بررسی شد، از این احتمال حکایت داشت که بلشویک‌ها «... بعد از فراغت از کار آستارا و لنکران، از چندین نقطه حمله به آذربایجان ایران...» خواهند کرد[۵۹] ولی سیر حوادث روال متفاوتی به خود گرفت. در واقع با چیرگی بلشویک‌ها بر نیروهایی که در آن حدود بر ضد آن‌ها می‌جنگیدند، از جمله بر «قوای حاجی‌شیخ و مجاهدین» که به گزارش کارگذار اردبیل بین آستارا و لنکران فعال بودند[۶۰] و همچنین استقرار یک واحد ژاندارم که از تبریز بدان حدود اعزام شده بود[۶۱]، آنچه بیم می‌رفت صورتِ یک لشکرکشی توسعه‌طلبانه به خود گیرد، به یک‌رشته مناقشاتِ قابل‌حل مرزی محدود شد.[۶۲]

منشورالملک چنان که ملاحظه شد، در زمستان سال پیش از این احتمال سخن به میان آورد که بلشویک‌ها «... بعد از فراغت از کار آستارا و لنکران از چندین نقطه حمله به آذربایجان ایران نمایند...» اینک نیز با آن که کماکان اعتقاد داشت حداقل خواستهٔ آذربایجان قفقاز «تصرف مغان ایران و تمکین طوایف شاهسون است»، ولی معتقد بود «... چون نتوانستند به پول [و] فریب و دادن مهمات [و] اسلحه شاهسون‌ها را با خود همراه نمایند...» و در طول زدوخوردهای سه‌ماه اخیر نیز «هر دفعه شکست خورده و تلفات داده‌اند...» اینک فقط بهانه‌جویی می‌کنند.[۶۳]

راه رفعِ بهانه مذاکره بود و رشته‌مذاکراتی نیز که در این زمینه میان نمایندگان ایران و مقامات شوروی آغاز شد، مثمرثمر واقع گردید. در پی بازگشت نریمان نریمانوف از مسکو، در خلال مذاکراتی که با حضور حسین‌اُف کمیسر خارجهٔ آذربایجان صورت گرفت، منشورالملک تحولات مرزی حدود مغان را مورد بحث قرار داد. یکی از مضامین مهمی که در این زمینه مطرح شد، موضوع تحریکات قبلی مقامات باکو در میان ایلات سرحدی و

---

۵۸. صص ۲۹۹ - ۲۹۶ همین بررسی.

۵۹. ادارهٔ تلگرافی، آستارا به طهران، حضوری، بدون‌شماره و تاریخ، [بین اوراق مربوط به ۱۹ تا ۲۰ جدی]، (۳۹ ۱۵/۵۵).

۶۰. ادارهٔ تلگرافی، اردبیل به طهران، شمارهٔ ۲۹، ۲۲/۲۱ جدی ۱۲۹۹ (۳۹ ۴۳/۲۰).

۶۱. گزارش شمارهٔ ۴۳، ۳۱ حمل منشورالملک در ادارهٔ تلگرافی، آستارا به طهران، بدون‌شماره، ۱۰ ثور ۱۳۰۰ (۳۹ ۱۵/۱۶).

۶۲. همان.

۶۳. همان.

بویژه نامهٔ قرایف به نجفقلی‌خان بود، که سند روشنی محسوب می‌شد در تأیید مداخلهٔ بی‌قاعدهٔ وی در امور داخلی ایران.[۶۴]

در اوایل اردیبهشت ۱۳۰۰ / اواخر آوریل ۱۹۲۱ نیز که روس‌ها از نو بحث شاهسون‌ها را مطرح، و مدعی شدند که «... رشیدخان با نجفقلی‌خان آلارلو اتحاد کرده و کمک خواسته [و] در اردبیل اشخاصی هستند که به اتباع ما اسلحه داده در عوض احشام می‌گیرند، برای شاهسون لنکرانی ۳۰۰ نفر و برای نجفقلی‌خان آلارلو ۳ هزار نفر کمک فرستاده‌اند...»[۶۵] منشورالملک ضمن تکذیب کلیات این گزارش‌ها، در خلال مذاکراتی که در این زمینه با سابلین، فرماندهٔ قوای محلی روس‌ها در آستارا آغاز کرد، رکن اصلی پاسخ خود را از نو بر همین مکاتبات قرایف استوار کرد و این که این تحرکات «... در حقیقت درختی است [که] قرایف کاشته و تولید زحمت هم برای دولت ایران نموده...» است.[۶۶] سابلین در پاسخ به این نکات، ضمن اذعان آن که «... این اشتباهی است که سابقاً شده بود و به من مربوط نیست...» به اصل مطلب رسید و این که «... می‌خواهیم متمردین خودمان [را] که مخالف رژیم ساوت هستند، تنبیه و به تمکین بیاوریم. شما باید سرحدات خودتان را ببندید که از آن‌طرف به آن‌ها کمک اسلحه و نفرات نشود...»[۶۷]

در پایان این مذاکرات، روال بحث صورتی منطقی یافت و در چارچوبی قرار گرفت که اگرچه طرح آن در حضور بلشویک‌هایی که خود را نمایندهٔ یک نظام طراز نوین می‌دانستند، می‌توانست خوشایند نباشد، ولی با واقعیت امر مطابقت داشت و راه معقولِ حل‌وفصل این‌گونه مسائل بود؛ منشورالملک یادآور شد که «... مسائل راجع به شاهسون‌ها و عشایر سرحدی شما در زمان امپراتوری روسیه هم مطرح بوده و فرصتی لازم است که دولتین ترتیبی در انتظام عشایر سرحدی اتخاذ نمایند.»[۶۸] اگرچه در نهایت با استقرار واحدهای نظامی قشون نوپای ایران در شمال‌غرب آذربایجان از سال ۱۳۰۱ و احیای کمیسیون سرحدی ایران و روسیه در اواخر همان سال، سرانجام ابزار لازم جهت رسیدگی به این مسائل فراهم شد، ولی رویارویی مرزی بلشویک‌ها با شاهسون‌ها، به طور کلی، و بالاخص با

---

۶۴. ادارهٔ تلگرافی، آستارا به طهران، شمارهٔ ۲۸، ۲۸/۲۷ جدی ۱۳۳۹ (۳۹ ۱۵/۶)
وزارت امور خارجه از منشورالملک خواسته بود که نحوهٔ طرح موضوع مکاتبات قرایف را با مشارالممالک نیز هماهنگ سازد. (۳۹ ۴۳/۳۶).

۶۵. ادارهٔ تلگرافی، آستارا به طهران، شمارهٔ ۶۳۲، ۶/۳ ثور ۱۳۰۰ (۳۹ ۴۳/۳۶).

۶۶. همان.

۶۷. همان.

۶۸. همان.

شخص نجفقلی‌خان آلارلو، ادامه یافت.

روس‌ها مدعی بودند که نجفقلی‌خان به «شورش‌طلبان آذربایجان» پناه می‌دهند و از اواخر بهار تا اوایل تابستان ۱۳۰۰، با پناهندگی کسانی چون شاه‌ورن و فرج‌الله‌بیگ، برادر ساری‌خان به قلمرو وی دامنهٔ اعتراضات مقامات شوروی که هم در مذاکره با نمایندگان ایران در باکو مطرح شد و هم در مذاکرات مسکو، ابعاد تهدیدآمیزی یافت.[۶۹] در تمامی این موارد، مقامات ایران ضمن وعدهٔ رسیدگی و مراقبت بیشتر، بر لزوم تأسیس کمیسیون سرحدی تأکید داشتند و راه‌حل نهایی را در اتخاذ چنین تدابیری جستجو می‌کردند.[۷۰]

یکی از ویژگی‌های این بخش از مناسبات مرزی ایران و شوروی، که شاید در تشدید حساسیت و نگرانی مقامات نظامی روسیه نیز مؤثر بود، دوام و استمرار نوعی حمایت محلی از قدرت نمایی شاهسون‌ها بود. در بررسی مراحل پیشین تحولات مورد بحث به نمونه‌هایی از این موارد اشاره شد. این رویه در مراحل بعد نیز ادامه یافت. در اوایل تیر / اواخر ژوئن حتی وزارت داخله نیز در واکنش به شکایت‌های بسیاری که در این زمینه از روس‌ها مطرح می‌شد، بر این نکته تأکید نهاد که «... نجفقلی‌خان و کسانش، علاوه بر این که در مقابل مهاجمین نهایت رشادت را نموده، از تخطی و تجاوزات آن‌ها نیز مدافع بوده و این تهور و فداکاری مشارالیه جالب‌توجه و تحسین است ...» خاطرنشان ساخت «... اشخاص خدمتگزار را نمی‌توان در قبال بعضی راپورت‌ها که صحت و سقم آن معلوم نیست مورد مؤاخذه...» قرار داد.[۷۱]

در واقع، در اوایل سال ۱۳۰۲ / بهار ۱۹۲۳؛ یعنی حتی پس از استقرار واحدهای نظامی کشور در نواحی مرزی شمال‌غرب و تشکیل کمیسیون سرحدی مورد بحث[۷۲]، هنوز هم برخی از مقامات محلی بر لزوم تقویت نیروهای عشایری تأکید داشتند؛ از جمله عباسقلی‌خان، کارگذار اردبیل که «... خلع‌سلاح عشایر سرحدی را قبل از استقرار امنیت در

---

۶۹. برای آگاهی بنگرید به: مجموعه مکاتبات موجود در پرونده‌های ($۳۹\frac{۴۳}{۳۶}$) و ($۳۹\frac{۱۵}{۱۵}$) وزارت امور خارجه و همچنین گزارش شمارهٔ ۱۰۲۵، ۲۷ حوت ۱۳۰۰ ممتازالدوله از باکو (۷ - ۲۵۷۸۶ ن).
حتی در یک مورد سفارت شوروی خواهان آن شد که «... پنج‌نفر توپچی از قشون [که] سرخ در سال هزارونهصدوبیست در ناحیهٔ لنکران دستگیر شده‌اند [و] نزد نجفقلی‌خان آلارلو... اسیر می‌باشند» مسترد، و به شوروی تحویل شوند. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱۷۲۰۶ / ۳۹۶۹، ۲۳ جوز ۱۳۰۱ (اسناد ملی، ک ۴۱۷۶).

۷۰. همان.

۷۱. وزارت داخله، ادارهٔ شمال، شمارهٔ ۱۳۷۷، ۲۳ شوال / و سرطان ۱۳۰۰ ($۳۹\frac{۴۳}{۳۶}$).

۷۲. برای آگاهی از نحوهٔ تشکیل کمیسیون سرحدی و مسائل مورد رسیدگی آن بنگرید به: گزارش‌های نمایندهٔ حکومت اردبیل در این کمیسیون در فاصلهٔ رمضان تا شعبان ۱۳۴۱ (اسناد ملی، ک ۵۴۶۱).

قفقاز، مخالف مصالح مملکتی تصور...» می‌کرد و بر سرِ همین مسئله نیز با اسماعیل‌خان امیرفضلی، فرماندهٔ لشکر و والی نظامی آذربایجان اختلاف‌نظر پیدا کرد.[۷۳] اگرچه در آخر با خلع‌سلاح و پس از مدتی نیز با اسکان عشایر، بحث به نفع نظامی‌ها خاتمه یافت، ولی حتی این جنبهٔ کار نیز به راحتی پیش نرفت. تنها راه اعادهٔ انتظام در مناطق سرحدی، استقرار واحدهای منظم نظامی در آن حدود بود، ولی روس‌ها حتی نسبت بدین امر نیز سوءظن داشتند. ممتازالدوله در گزارشی از آرایش جدید قوای روسیه در مرزهای جنوبی قفقاز، آن را واکنش نگران‌کننده‌ای توصیف کرد، در قبال تمرکز بخش اعظم قوای ایران در صفحات شمالی کشور. به نوشتهٔ او «... دوائر نظامی روس‌ها با نظر خیلی‌دقیقی به این عملیات توجه، و خیال می‌کنند که این اقدامات با نظریات انگلیسی‌ها به عمل می‌آید...» و از وزارت امور خارجه خواسته بود که از سفارت شوروی استعلام کنند که دلیل این تمرکز قوا چیست.[۷۴]

آخرین قرارداد

به رغم این نوع بدگمانی‌ها که در سطحی محدود به یکی از ویژگیهای روابط آتی ایران و شوروی تبدیل شد و بر جای ماند، این موضوع نیز همانند دیگر مسائل برآمده از دوران استقلال قفقاز به تدریج برطرف و به دست فراموشی سپرده شد. از لحاظ سیاسی مهمترین دستاورد هیئت ممتازالدوله، که در آغاز این بخش به چگونگی اعزامش به قفقاز اشاره شد، طرح و تدوین عهدنامهٔ مودتی بود بین دولت ایران و «جماهیر سوسیالیست شوروی آذربایجان قفقاز و گرجستان و ارمنستان». این عهدنامه که در شانزده ماده تنظیم شده بود، پس از انضمام موادی دال بر دوستی صادقانهٔ طرفین و تعهد آن‌ها به توسعهٔ روابط اقتصادی و انعقاد قراردادهای جداگانهٔ کنسولی، تجاری، گمرکی و غیره از حقوق و امتیازات اتباع یکدیگر سخن به میان آورده بود و تعهد طرفین به جلوگیری از «دستجاتی که برای مبارزهٔ مسلحانه با طرف دیگر تشکیل یا توقف می‌نمایند...». در انتهای این ماده اضافه شده بود: «بدیهی است هیچ‌یک از متعاهدین نمی‌تواند به استناد این فقره از طرف دیگر تقاضا نماید که نسبت به ایلات سرحدنشین خود وضعیات جدید اتخاذ کند.»[۷۵]

---

۷۳. ایالت نظامی آذربایجان، سواد گزارش نایب‌الحکومهٔ سابق آستارا، شمارهٔ ۴۲، ۲۳ شوال ۱۳۴۲ (اسناد ملی ۵۴۸۷-۲۹).

۷۴. وزارت امور خارجه، سواد گزارش ممتازالدوله، شمارهٔ ۱۰۲۵، ۲۷ حوت ۱۳۰۰ (۷ - ۲۵۷۸۶ ن).

۷۵. «صورت عهدنامهٔ مودت فی‌مابین دولت عِلیّهٔ ایران و جماهیر سوسیالیست شوروی آذربایجان قفقاز و گرجستان و ارمنستان» که در جلسهٔ ۱۵ حمل ۱۳۰۱ هیئت دولت مطرح، و اصلاح شد. (۸۰ - ۱۲۴۷۸ - ن).

در این عهدنامه برخلاف فصل ششم عهدنامهٔ مودت ایران و شوروی که در صورت بروز مخاطرات سرحدی، برای روس‌ها حق مداخله منظور داشته بود، از چنین مسئله‌ای سخن در میان نبود و در مورد مسائل مرزی نیز در مادهٔ سیزدهم عهدنامه مقرر شد، مادام که سرحدات بین مملکت ایران و مملکتین آذربایجان قفقاز و ارمنستان موافق قرارداد جدیدی تجدید نشده است «... موقته خط سرحدی مطابق فصل چهارم عهدنامه ملغی شده، ترکمان‌چای... مرعی و معمول...» شود.[۷۶]

مسئله دیگری که از بدو انقلاب روسیه در چارچوب مناسبات منطقه‌ای ایران مطرح بود، موضوع جبران خسارات وارده به اتباع کشور در قفقاز، و همچنین پرداخت غرامت صدمات حاصل از لشکرکشی روس‌ها در ایران بود. این موضوع در آخرین دور از مذاکرات ایران و قفقاز نیز دنبال شد.

در آغاز، همانگونه که قراخان در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ / به مشاورالممالک وعده داد، قرار بود که برای رسیدگی به این مسائل، کمیسیون ویژه‌ای در مسکو تشکیل شود[۷۷]؛ که نشد. سپس در مذاکرات ممتازالدوله، نمایندهٔ روسیه ضمن اعلان آمادگی برای جبران خسارات وارده، تقاضا کرد که برای احتراز از تبدیل نحوهٔ تسویهٔ این امر به یک سابقه، موضوع در خارج از چارچوب مذاکرات جاری حل‌وفصل شود[۷۸] و چندی بعد نیز کل موضوع با ارجاع مسئله به فصل دهم عهدنامهٔ ایران و شوروی که روس‌ها در آن جبران خسارات وارده به ایران را به واسطهٔ لشکرکشی قشون دولت تزاری به واگذاری بلاعوض مؤسسات روسی برجای‌مانده در کشور رد داده بودند[۷۹]، منتفی شد.

یکی دیگر از مسائل عمده‌ای که در روابط ایران و قفقاز پیش آمده بود بحران حاصل از قطع باب تجارت بود که اعادهٔ آن همیشه در صدر مضامین مورد بحث این دوره بود. اینک که دشواری‌های ناشی از جنگ و انقلاب تمام‌شده می‌نمود، با شکل‌گیری یک نظام کمونیستی که خود را در عرصهٔ دادوستد به صورت شکل‌گیری یک‌رشته انحصارهای فراگیر تجارتی نشان داد، مشکلات دیگری پیش آمد که حل‌وفصل آن‌ها در رأس تلاش‌های جاری در مسکو و باکو قرار گرفت.[۸۰] ممتازالدوله در این زمینه نیز در خلال مذاکراتی که در قفقاز

---

۷۶. همان.

۷۷. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۹۷۹۹، ۲۱ سرطان ۱۳۰۰ (۱۹۱۷۱ - ن).

۷۸. وزارت امور خارجه، سواد گزارش ممتازالدوله، شمارهٔ ۵۶، ۲ حوت ۱۳۰۰ (۱۴۱۱۳ - ن).

۷۹. وزارت امور خارجه، ادارهٔ دوم سیاسی، شمارهٔ ۲۰۴۹ / ۹۱۲۸، ۱۶ حوت ۱۳۰۰ (۱۹۱۵۸ - ن).

۸۰. برای آگاهی از نمونه‌ای از این دشواری‌ها بنگرید به: یادداشت دولت ایران به سفارت شوروی به وزارت امور خارجه، شماره ۲۴۵۶ / ۹۸۷۷، ۲۸ حوت ۱۳۰۰ (۱۲۶۵۵ - ن).

داشت، در مورد پیش‌نویس قراردادی به توافق رسید که پس از طرح در وزارت امور خارجه و انضمام موارد اصلاحیِ مورد نظر منصورالسلطنه عدل که از برجسته‌ترین کارشناسان حقوقی کشور در آن دوره بود، در اواسط فروردین ۱۳۰۱ برای ریاست وزرا ارسال شد.[۸۱]

یکی از مهمترین دشواری‌هایی که دولت در تنظیم و تدوین مواد این قرارداد در پیشِ روی داشت «... تغییر و تبدیلاتی [بود] که هر آن در جمهوری‌های قفقازیه حاصل می‌شود و با نبودن تأسیسات و قوانین متقن ثابتی در آنجاها...» تشدید می‌گشت.[۸۲] و مشکل اساسی دیگر که کمیسیون مأمور رسیدگی به این قرارداد نیز هنوز نتوانسته بود راه‌حل آن را عملاً پیش‌بینی نماید، مسئلهٔ محدودکردن اختیارات ادارات تجارتی روس‌ها است «... که به کلی تجارت و خرید و فروش مال‌التجاره را به خود انحصار دارد و از این راه خسارات کلی متوجه تجار ایرانی... و محصولات شمال ایران...» می‌شد.[۸۳] با این‌حال یک «صورت قرارداد تجارتی فی‌مابین دولت عِلیّه ایران و جماهیر آذربایجانی قفقاز و گرجستان و ارمنستان» تنظیم شد[۸۴] و همانند عهدنامهٔ مودت فوق‌الذکر، برای تصویب نهایی، موضوع مذاکرات بعدی ممتازالدوله قرار گرفت.

هنوز مدت‌زمانی از طرح این قراردادها نگذشته بود که با پیشآمد مذاکراتی چند، پیرامون تأسیس یک «حکومت متحدهٔ قفقاز...» که ظاهراً در آن قرار بود کمیساریاهای جنگ، مالیه، خارجی، پست و تلگراف و راه‌آهن به صورت مشترک اداره شود[۸۵]، پرده‌ای دیگر از تغییر و تبدیلات آنی و لحظه به لحظهٔ موصوف وجه بروز یافت و در کنار آن نیز بی‌نتیجه‌بودن مذاکرات جاری.

از بهار سال ۱۹۲۱ / ۱۳۰۰، حزب کمونیست برای تسلط هر چه بیش‌تر بر اوضاع قفقاز، در صدد تشکیل یک فدراسیون برآمد که در نهایت در دسامبر ۱۹۲۲ / آذر ۱۳۰۱، به صورت تشکیل جمهوری فدراتیو سوسیالیستی شوروی ماوراء قفقاز متبلور شد. در این جمهوری فدراتیو همان محدود حقوق صوریِ اولیه نیز که از لحاظ استقرار مناسبات سیاسی با دیگر کشورها برای جمهوری‌های شوروی پیشین منظور شده بود حذف شد و با انضمام

۸۱. وزارت امور خارجه، ادارهٔ دوم سیاسی، شمارهٔ ۲۶۶۷ / ۱۰۲۱۹، ۱۴ حمل ۱۳۰۱ (۷۷ - ۱۲۴۷۲ - ن).
۸۲. همان، (۱۲۴۷۲ - ن).
۸۳. همان، (۱۲۴۷۵ - ن).
۸۴. برای آگاهی بنگرید به: (۸۸ - ۱۲۴۸۱ - ن).
۸۵. وزارت امور خارجه، سواد مشروحهٔ نمایندگی سیاسی تفلیس، شمارهٔ ۲۰۱، ۲۴ حمل ۱۳۰۱ (۶۰ - ۱۲۸۵۹ - ن).

جمهوری فدراتیو مزبور در اواخر دسامبر ۱۹۲۲ / اوایل دی ۱۳۰۱ به عنوان بخشی از اتحاد جماهیر شوروی، کل موضوع خاتمه یافت.[۸۶]

اندک زمانی قبل از این تغییر و تبدیل نهایی، هنگامی که در اوایل اردیبهشت ۱۳۰۱ / اواخر آوریل ۱۹۲۲، ممتازالدوله از باکو گزارش کرد که «از طرف جمهوری‌های قفقازیه اظهار مساعدت در پیشرفت انعقاد عهدنامه نمی‌نمایند، هیچ اختیاری از خود ندارند، تابع نظریات مسکو هستند. حتی عقیدهٔ بعضی از خودِ نمایندگان جمهوری‌ها این است که روس‌ها سعی می‌کنند تمام مسائل در مسکو حل شود...» و ادامهٔ مذاکرات بی‌فایده است[۸۷] وزارت امور خارجه از هیئت دولت خواست تا با توجه به بی‌نتیجه ماندن مذاکرات ممتازالدوله با تغییر مأموریت وی به آنکارا، در مقام سرپرست هیئت اعزامی ایران به ترکیه موافقت شده، و در عوض به سیدحسن تقی‌زاده که در آن زمان برای انعقاد یک قرارداد تجارتی در مسکو بود، مأموریت داده شود که پس از پایان کار در مسکو عازم تفلیس شده و با حکومت‌های «قفقازیه قراردادهای لازمه را منعقد نمایند و احتمال می‌رود تا آن‌موقع سیاست روسیه هم نسبت به دول قفقاز روشن شده، تکلیف دول مزبوره به طور قطع معین گردد...»[۸۸] که با دگرگونی فوق‌الذکر دیگر بدین سفر نیز احتیاجی پیدا نشد.

همانگونه که مشاورالممالک انصاری از مسکو گزارش کرد، دوره‌ای که با انقلاب ۱۹۱۷ و فروپاشی تزاریسم آغاز شد، اینک قطعاً به پایان آمده بود: «... روسیه امروز عیناً پولیتیک روسیهٔ سابق را تعقیب می‌کند...» وی در ادامهٔ این گزارش خاطرنشان ساخت «... واقعاً می‌توان گفت تقریباً روسیهٔ امروز پس از تجربه‌های موقع انقلاب به حالت روسیهٔ سابق برگشته است...»[۸۹]

---

86. Pipes, op.cit., P. 289.

فدراسیون مزبور تا سال ۱۹۳۶ که با یک تجدیدنظر دیگر در قانون اساسی و نظام اداری شوروی، ترتیبات جدیدی اتخاذ شد، دوام داشت.

۸۷. ریاست وزرا، سواد گزارش ممتازالدوله، شمارهٔ ۱۰۹، ۵ محور ۱۳۰۱ (۱۴۱۱۶ - ن).

۸۸. وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۳۳۶۶ / ۱۱۴۴۹، ۲۱ ثور ۱۳۰۱ (۱۴۱۰۸ - ن).

۸۹. [سفارت فوق‌العاده ایران]، نمرهٔ ۱۶۷۹، ۱۰ جدی ۱۳۰۱ / ۲۷ ژانویه ۱۹۲۳ ($41\frac{15}{9}$).

مؤخّره

قفقاز به عنوان یک نقطهٔ صعب‌العبور و کوهستانی در منتهی‌الیه اروپا یا آسیا ـ بستگی به موقعیت ناظر دارد ـ هم می‌تواند نقطهٔ تلاقی و اتصال این دو قاره محسوب گردد و هم پایانهٔ بن‌بست هر یک؛ این موضوع تا حد زیادی به وضعیت سیاسی وقت منوط است. در بخش قابل‌ملاحظه‌ای از دو قرن اخیر با توجه به چیرگی روسیه بر این ناحیه، قفقاز با استثنائاتی چند عملاً در موقعیتی مشابه پایانهٔ بن‌بست امپراتوری روس قرار داشت. یکی از این دوره‌های استثنایی سال‌های مقارن با فروپاشی تزاریسم بود تا اعادهٔ اقتدار روسیه با پیروزی بلشویسم. در این دورهٔ چندساله، قفقاز در مقام نقطهٔ تلاقی و اتصالِ این دو قاره، عرصهٔ تحولاتی گشت که گذشته از عناصر و عوامل درونی‌اش ـ این آمیزهٔ درهم از اقوام و ملل و فرهنگ‌های گوناگون ـ انبوهی از عناصر و عوامل بیرونی نیز در شکل‌دادنِ به آن‌ها مؤثر واقع شدند؛ از پاره‌ای قدرت‌های منطقه‌ای چون ترکیه و روسیه گرفته تا برخی از نیروهای متفق و غیرمتفق اروپایی چون بریتانیا و فرانسه و آلمان که هر یک در پیشبرد منافع خود به نحوی بر سرنوشت قفقاز تأثیر نهادند. ایران نیز به نحوی ناگهانی و غیرمنتظره خود را رو در روی این وضعیت کاملاً متفاوت از پیش یافت؛ وضعیتی که در آن مناسبات منطقه‌ای کشور از صورت نسبتاً سادهٔ بخشی از روابط تهران ـ پتروگراد خارج و وجهی کاملاً غامض و پیچیده یافت.

اگر چه ایران در خلال این چند سال از نقطه‌نظر تحولات درونی با پیشِ روی داشتن نتایج و ماحصل دوره‌ای طولانی از بحران‌های سیاسی و مداخلات بیگانه که با شروع جنگ اول جهانی جنبهٔ حادی یافت، با آشوب و قحطی و اغتشاش فوق‌العاده‌ای روبرو بود و از لحاظ مناسبات خارجی نیز با فروپاشی روسیه و برتری هر چند کوتاه‌مدت بریتانیا با یک جهان تک‌قطبی مواجه شد که حل و فصل مسائل آن، رویکردی به کلی متفاوت از سیاست توازن پیشین را طلب

می‌کرد، ولی در مجموع ـ و به ویژه پس از پشت سر گذاشتن بهت و شگفتی اولیه ـ برای به‌سامان‌آوردن این وضعیت مغشوش و پیشبرد منافع کشور تلاش‌های چشمگیری به عمل آمد.

این دوره از تاریخ ایران و به ویژه سال‌های مقارن با جنگِ آن، به دورهٔ اوج بی‌ثباتی و ظهور و سقوط پی‌درپی کابینه‌های زودگذر شهرت دارد که اگر چه در مجموع، تعبیر نادرستی نیست ولی در باب دوران مورد بحث ما چندان صدق نمی‌کند؛ در بخشی طولانی از این دورهٔ چندساله، یعنی در حدود دو سالِ آن وثوق‌الدوله زمام امور را در دست داشت و این خود به هر حال در اعادهٔ حداقلی از ثبات و اقتدار دولت در این دوران پرآشوب مؤثر بود.

از لحاظ توانایی و کارآیی تشکیلات دیپلماتیک ایران نیز اگر چه به گونه‌ای که در آغاز این بررسی خاطرنشان گردید، ساختار اداری موجود مانع از کارکردی مؤثر بود و عواملی چون تداوم مسئولیت «ادارهٔ روس» در رسیدگی به این حوزه، در حالی که از انقلاب ۱۹۱۷ عملاً روسیه از عرصهٔ تحولات منطقه‌ای و جهانی حذف شده بود، وجود یک کنسولگری در تفلیس که از نقطه‌نظر مناسبات منطقه‌ای ایران دیگر مرکز ثقل تحولات جاری محسوب نمی‌شد و تابعیت دیگر کنسولگری‌ها از آن و همچنین استمرار پاره‌ای تنش‌های اداری در این اُفت کارایی مؤثر بودند، ولی با توجه به عملکرد و وجود پاره‌ای از عناصر ثابت در این عرصه، از جمله حضور مستمر اعتلاءالملک خلعتبری که تقریباً در طول تمامی این دوره، چه در مقام مدیرکل و چه در منصب کفیل وزارت امور خارجه، عملاً ادارهٔ امور را در مرکز برعهده داشت و یا حضور دائم ساعدالوزاره در باکو، حداقلی از انسجام و استمرار حفظ شد که در وهلهٔ اول در فراهم‌آمدن شناختی از وضعیت موجود و آنگاه، اتخاذ یک خط‌مشی کم‌وبیش مستمر، در قبال آن مؤثر بود.

سیاست خارجی ایران را در این دوره به سه بخش کم‌وبیش متمایز می‌توان تقسیم کرد: نخست ادامهٔ بی‌طرفی یعنی خط‌مشی رسمی ایران در طول جنگ که به رغم تقارن با مراحل نخست انقلاب روسیه و روشن‌نبودن نتایج این دگرگونی، کماکان بر همان روال پیشین یعنی حفظ موازنه و کسب هرچه‌بیشتر امتیاز از طرفین درگیر قرار داشت. این دوره که از آن می‌توان به عنوان دوران تصدی علیقلی‌خان مشاورالممالک بر وزارت امور خارجه یاد کرد با دگرگونی‌های حاصل از فروپاشی قطعی روسیه و برآمدن بریتانیا به عنوان قدرتی که هم از نظر نظامی و هم از لحاظ مالی عملاً مقدرات کشور را تحت‌الشعاع سیاست‌های خود داشت به پایان آمد.

دورهٔ دوم که با قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس و انتصاب نصرت‌الدولهٔ فیروز به وزارت امور خارجه آغاز شد، سعی و تلاشی بود از سوی دولتمردان ایرانی برای تجدیدنظر در خط‌مشی

پیشین و انطباق آن با دگرگونی‌های ذکرشده. این دوره نیز با ناتوانی آشکار بریتانیا در ایفای نقشی که مدعی آن شده بود از یک سو و اعادهٔ اقتدار روسیه در مقام یک قدرت جهانی از سوی دیگر به سرعت پایان گرفت.

دورهٔ سوم یا دورهٔ اعادهٔ مجدد سیاست موازنهٔ پیشین که مقدمات آن از همان مراحل پایانی کابینهٔ وثوق‌الدوله فراهم آمده بود، با تشکیل کابینهٔ مشیرالدوله و نقش مهم مشاورالممالک در مقام سرپرست هیئت اعزامی ایران به شوروی در این امر صورتی قطعی یافت و مبنای سیاست خارجی کشور را در مراحل بعد تشکیل داد.

در این بررسی تأثیر سیاست‌های ناشی از این سه دورهٔ مختلف بر نحوهٔ رویکرد ایران به تحولات قفقاز و همچنین تأثیر متقابلِ تحولات مزبور بر مراحل گوناگون این رویکردها و چگونگی شکل‌گیری هر یک مورد بحث قرار گرفت. آنچه در تمامی این مراحل و به نحوی تعیین‌کننده، خط‌مشی منطقه‌ای ایران را تحت‌الشعاع داشت و در این بررسی مورد بحث قرار نگرفت، وضعیت فوق‌العاده نابسامان ایران و به ویژه حدود شمالی و شمال غرب کشور از لحاظ داخلی بود؛ از آنجایی که ابعاد کلی آشوب‌های محلی ایران در این دوره ـ چه شورش‌های گستردهٔ ایلی و عشایری و چه تحرکات سیاسی جاری در مراکز شهری ـ موضوع آشنایی است که در پاره‌ای از بررسی‌های موجود بدان اشاره شده است[1]، لهذا در این بررسی از شرح مجدد آن‌ها صرفنظر گردید و صِرفاً بدین یادآوری بسنده می‌شود که به هر حال این وضعیت توانایی محلی دولت را در اِعمال یک خط‌مشی فعال منطقه‌ای محدود کرد.

از این موضوع که بگذریم می‌توان به نقد و ارزیابی جوانبی چند از خودِ سیاست خارجی ایران و به ویژه خط‌مشی‌اش در قبال قفقاز پرداخت که به نظر می‌آید در یکی از این مراحل دچار یک کاستی عمده نیز شد و آن پیش‌آمد وضعیتی است که در خلالش توازن لازم میان تلاش و تکاپوی منطقه‌ای از یک سو و فعالیت‌های دیپلماتیک در سطح جهانی از سوی دیگر بر هم خورد. از بررسی تحولات این دوره چنین برمی‌آید که در مراحل نخست قرارداد ۱۹۱۹ امید به حل و فصل سریع و آسانِ کل مسائل و مشکلات کشور ـ از جمله مسائل قفقاز ـ در یک سطح عالی، برای مدتی تلاش و تکاپویی راکه در سطوح محلی و منطقه‌ای برای پیشبرد خواسته‌های ایران آغاز شده بود، تحت‌الشعاع قرار داد. این مقوله به ویژه در مورد مسائل نخجوان مصداق یافت که در پی انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، با افول و حتی تعطیل تمامی فعالیت‌ها و تلاش‌هایی

---

۱. مجلد دوم تاریخ هجده‌سالهٔ آذربایجان سیداحمد کسروی (پیشین) هنوز هم از نظر جامعیت، بهترین منبع موجود در این زمینه محسوب می‌شود.

روبرو شد که تا پیش از این از ویژگی‌های عمدهٔ مناسبات منطقه‌ای ایران به شمار می‌رفت. و هنگامی هم که در مواجهه با واقع امر، یعنی بی‌تفاوتی بریتانیا، آن امیدِ بی‌جا نیز زائل شد، دیگر برای تجدید این تحرکات و اقدام‌ها فرصتی باقی نبود.

با اقتدار مجدد روسیه و اعادهٔ مرزهای پیشین امپراتوری، دوران کوتاه ولی پرتلاطم رو در رویی مستقیم ایران و قفقاز نیز به پایان آمد و همان‌گونه که در آغاز این بررسی نیز خاطرنشان گشت، یکی از نخستین نتایج این دگرگونی، محو کم‌وبیش سریع این تجربه از مجموعه تجارب دیپلماسی کشور بود. نمونه‌ای گویا از این دگرگونی را در نخجوان می‌توان ملاحظه کرد. میرزا محمدخان فهیمی که در اواخر سال ۱۳۰۰ شمسی به کنسولگری ایران در نخجوان منصوب شده بود، در یکی از نخستین گزارش‌هایی که در توصیف ویژگی‌های حوزهٔ مأموریتش به تهران ارسال داشت، از این نکته سخن به میان آورد که در بین اهالی آن سامان با نوعی تمایل برایِ الحاقِ به ایران مواجه شده است و اگر چه پیش از ترک تهران «... پاره‌ای مذاکرات دایر به ضمیمه‌شدن ولایت نخجوان و تقاضای اهالی آن حدود در وزارت امور خارجه شنیده بود...» ولی در «دفتر مرکز و دوسیهٔ این کار غیر از یکی دو عریضه که چند مهر پای آن زده شده بود...» سند دیگری ملاحظه نکرده و در خودِ نخجوان نیز به دلیل امحاء اسناد کنسولگری در آستانهٔ ضبط عمارت کنسولگری توسط بلشویک‌ها با سوابقی در این زمینه روبرو نشده بود[۲]. اگر چه فهیمی در ادامهٔ این گزارش بر خود دید که در این زمینه تحقیقات لازم به عمل آورد و حتی به وزارت امور خارجه توصیه کرد که نظر به تداوم علائق مردم نسبت به ایران، دولت «... به اسم جبران خسارات وارده یا نظر به تقاضای اهالی، ضمیمه شدن ولایت نخجوان را یا در کنفرانس ژنو و یا با دربار مسکو مطرح نموده، پیشنهاد نمایند که رجوع به آراء عمومی سکنه بشود...»[۳] ولی نکتهٔ اصلی این گزارش، گسستِ و فراموشی مستتر در آن بود؛ این که در عرض مدت زمانی چنین کوتاه و با یک تغییر اداری، در نحوهٔ رویکرد تشکیلات سیاسی کشور به این مسئلهٔ از آن همه سعی و تجربه ـ چه در سطوح محلی و چه در دوایر مرکزی ـ برای حل و فصل مسئله نخجوان به نفع ایران جز «یکی دو عریضه که چند مهر پای آن زده شده بود...» نشان دیگری بر جای نمانده بود. و احتمالاً آنچه که در این مورد خاص رخ داد در باب کل موضوع، یعنی تمامی جوانب تجربهٔ مناسبات منطقه‌ای ایران و قفقاز در این سال‌ها نیز مصداق یافت.

در پی سپری‌شدن این دوره، قفقاز برای مدتی قریب به هفتادسال، در پَسِ پردهٔ آهنین و

---

۲. وزارت امور خارجه، ادارهٔ دوم، راپرت کنسولگری نخجوان، شمارهٔ ۵۳، ۱۲ حوت ۱۳۰۰ ($\frac{۱۵}{۱۸}$-۴۰).
۳. همان.

تحت‌الشعاع مناسبات تهران ـ مسکو باقی ماند تا آن که با فروپاشی سریع اتحاد شوروی در سال‌های پایانی دههٔ ۱۹۸۰، بار دیگر ایران ـ و اصولاً کل جهان ـ با قفقاز به عنوان مجموعه‌ای از جمهوری‌های مستقل روبرو شد.

مروری بر اهم تحولات و نکات مطرح شده در این بررسی بیانگر آن است که بسیاری از مسائل و مواردِ مطرح در مناسبات منطقه‌ای ایران در حال حاضر، چه نکاتِ مربوط به روابط ایران و جماهیر سه‌گانهٔ قفقاز و چه مسائل مرتبط با نحوهٔ رویکرد دیگر قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی نسبت به این مقوله، در این دورهٔ نخست استقلال شکل گرفتند و بسیاری از تحرکات و تحولاتی، که در پی فروپاشی شوروی مقدرات این سرزمین را رقم زدند، در واقع ادامهٔ همان تحرکات و تحولاتی بودند که در این دورهٔ کوتاه شکل گرفتند، ولی به دلیل چیرگی بلشویسم برای مدت‌زمانی مدید، ولی بدون یک دگرگونی ماهوی از تب و تاب بازماندند. شناسایی این پیشینه ـ به گونه‌ای که در این بررسی سعی بر آن بوده است ـ بدون‌تردید هم در روشن‌شدن بخشی از تاریخ روابط خارجی ایران مؤثر خواهد بود و هم در شناخت ریشه‌های برخی از تحولاتی که در حال حاضر نیز مناسبات خارجی ایران را تحت‌الشعاع دارند.

منابع

اسناد

آرشیو وزارت امور خارجهٔ جمهوری اسلامی ایران

مجموعه‌های سفارت مسکو، کارگذاری‌های آذربایجان

سازمان اسناد ملی ایران

مجموعه‌های نخست‌وزیری و وزارت کشور

مؤسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران (مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی پیشین)

مجموعهٔ نخست‌وزیری

اسناد منتشرشده

اسناد محرمانهٔ وزارت امور خارجهٔ بریتانیا دربارهٔ قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ترجمهٔ دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، ج ۱ (انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۵)؛ ج ۲ (بنیاد موقوفات افشار، تهران، ۱۳۶۸)؛ ج ۳ (بنیاد موقوفات افشار، تهران، ۱۳۷۷).

ایران و جنگ جهانی اول، اسناد وزارت داخله، به کوشش کاوه بیات، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۶۹ .

«برگ‌هایی از تاریخ» به کوشش محمد دهنوی، تاریخ معاصر، کتاب چهارم، مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۱ .

فعالیت‌های کمونیستی در دورهٔ رضاشاه (به کوشش کاوه بیات)، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، تهران، ۱۳۷۰ .

گزیدهٔ اسناد سیاسی ایران و عثمانی، به کوشش محمدحسن کاووسی عراقی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران، ۷ ج، ج ۷، ۱۳۷۵ .

مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات و آثار فیروز میرزا فیروز (نصرت‌الدوله)، به کوشش منصورهٔ اتحادیه (نظام‌مافی) و سعاد پیرا، کتاب سیامک، تهران، ۳ ج، ج ۳، ۱۳۷۸ .

نهضت جنگل به روایت اسناد وزارت امور خارجه، به کوشش رقیه‌سادات عظیمی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران، ۱۳۷۷ .

هیأت فوق‌العادهٔ قفقازیه، اسناد مذاکرات و قراردادهای هیأت اعزامی ایران به قفقاز تحت سرپرستی سیدضیاءالدین طباطبایی (۱۳۳۷ - ۱۳۳۸ ق | ۱۹۱۹ - ۱۹۲۰ م)، به کوشش رضا آذری شهرضایی، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، تهران، ۱۳۷۹ .

کتاب‌ها و مقالات فارسی

آفاناسیان، سرژ، ارمنستان، آذربایجان، گرجستان، از استقلال تا استقرار رژیم شوروی ۱۹۲۳ - ۱۹۱۷، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، انتشارات معین، تهران، ۱۳۷۰ .

آذربایجان در موج‌خیز تاریخ، نگاهی به مباحث ملیون ایران و جراید باکو در تغییرنام اران به آذربایجان (با مقدمهٔ کاوه بیات)، نشر شیرازه، تهران، ۱۳۷۹ .

اسحقی بیات، نصرالله، تاریخ آذربایجان، ۲ ج، ج ۲، انتشارات ارک، تبریز، ۱۳۶۰ .

بنیگسن، الکساندر، و مری براکس آپ، مسلمانان شوروی، گذشته، حال و آینده، ترجمهٔ کاوه بیات، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۱ .

بیات، کاوه، بحران قراباغ، انتشارات پروین، تهران، ۱۳۷۲ .

ــــــــ . کودتای لاهوتی، تبریز، بهمن ۱۳۰۰ ، نشر شیرازه، تهران، ۱۳۷۶ .

پیشه‌وری، جعفر، تاریخچهٔ حزب عدالت، انتشارات علم، تهران، ۱۳۵۹ .

توحیدی، سولماز رستموا، مطبوعات کمونیستی ایران در مهاجرت (در سال‌های ۱۹۳۲ - ۱۹۱۷)، بی‌جا، ۱۹۸۵ .

جمشیدی راد، جعفر، تاریخ سیاسی نخجوان، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، تهران، ۱۳۸۰ .

دنسترویل، /ال. سی/، امپریالیزم انگلستان در ایران و قفقاز ۱۹۱۷ - ۱۹۱۸ ، ترجمهٔ میرزا حسین‌خان انصاری، انتشارات روزنامهٔ کوشش، تهران، ۱۳۰۹ .

روایی، ناصر دفتر، خاطرات و اسناد ناصر دفتر روایی، به کوشش ایرج افشار و بهزاد رزاقی، انتشارات فردوسی، تهران، ۱۳۶۳ .

ریاحی، محمدامین، تاریخ خوی، طوس، تهران، ۱۳۷۲ .

زاره‌واند، افسانهٔ پان‌تورانیسم، ترجمهٔ محمدرضا زرگر، انتشارات پروین، تهران، ۱۳۶۹.

رئیس‌نیا، رحیم، آخرین سنگر آزادی، مجموعه مقالات میرجعفر پیشه‌وری در روزنامهٔ حقیقت، ارگان اتحادیهٔ عمومی کارگران ایران، ۱۳۰۱ - ۱۳۰۰ ، تهران، نشر شیرازه، ۱۳۷۷.

زندفرد، فریدون، ایران و جامعهٔ ملل، نشر شیرازه، تهران، ۱۳۷۷ .

سالور، عین‌السلطنه، خاطرات عین‌السلطنه، ۸ ج، ج ۸، به کوشش ایرج افشار و مسعود سالور، انتشارات اساطیر، تهران.

سپهر، مورخ‌الدوله، ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ ، چاپخانهٔ بانک ملی، تهران، ۱۳۳۶ .

استانفورد، جی. شاو، تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیهٔ جدید، ترجمهٔ محمود رمضان‌زاده، آستان قدس، مشهد، ۱۳۷۰ .

شیبانی وحیدالملک، عبدالحسین، خاطرات مهاجرت، به کوشش ایرج افشار و کاوه بیات، نشر شیرازه،

تهران، ۱۳۷۸ .
صفری، بابا، اردبیل در گذرگاه تاریخ، از دوران قدیم تا ظهور سلسلهٔ پهلوی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل، ج ۱، چ ۲، تهران، ۱۳۷۰ .
عاقلی، باقر، روزشمار تاریخ ایران، نشر گفتار، تهران، ۱۳۷۳ .
فخرایی، ابراهیم، سردار جنگل، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۲ .
علوی، سیدابوالحسن، رجال عصر مشروطیت، به کوشش حبیب یغمایی، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۳ .
کسروی، احمد، تاریخ هجده‌سالهٔ آذربایجان، ۲ ج، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷ .
لاموش، سرهنگ، تاریخ ترکیه، ترجمهٔ سعید نفیسی، تهران، ۱۳۱۶ .
گیلک، محمدعلی، تاریخ انقلاب جنگل، نشر گیلان، رشت، ۱۳۷۱ .
مابرلی، جیمز، عملیات در ایران، جنگ جهانی اول ۱۹ - ۱۹۱۴، ترجمهٔ کاوه بیات، انتشارات رسا، تهران، ۱۳۶۹ .
محمد توفیق، محمد، کمال آتاتورک، ترجمهٔ اسمعیل فردوسی فراهانی، اراک، ۱۳۱۸ .
معتمدالوزاره، رحمت‌الله‌خان، ارومیه در محاربهٔ عالمسوز، به کوشش کاوه بیات، نشر شیرازه، تهران، ۱۳۷۹ .
مکی، حسین، تاریخ بیست‌سالهٔ ایران، ج ۱ ، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۸ .
ــــــــــ . زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۷ .
منشور گرکانی، م.ع، سیاست دولت شوروی در ایران از ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۶، چاپخانهٔ مظاهری، تهران، ۱۳۲۶ .
موسوی اردبیلی نجفی، فخرالدین، تاریخ اردبیل و دانشمندان، چاپخانهٔ خراسان، مشهد، ۱۳۵۷ .
موسوی ماکویی، میراسدالله، تاریخ ماکو، نشر بیستون، ۱۳۷۶ .
میرزا مهدی‌خان ممتحن‌الدولهٔ شقاقی و میرزا هاشم‌خان، رجال وزارت امور خارجه در عصر ناصری و مظفری، به کوشش ایرج افشار، اساطیر، تهران، ۱۳۶۵ .

آراسته، نادر، «از ورود اولین سفیر شوروی به ایران تا لغو قرارداد دارسی»، سالنامهٔ دنیا، سال ۲۱، ۱۳۴۴ .
اُلسون، ویلیام جی. «چگونگی تکوین قرارداد ۱۹۱۹»، ترجمهٔ شهین احمدی، تاریخ معاصر، کتاب سوم، مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی، زمستان ۱۳۷۰ .
انتخابی، نادر، «از عثمانی‌گری تا تورانی‌گری. دربارهٔ خاستگاه و نقش تاریخی ناسیونالیسم ترک»، نگاه نو، شمارهٔ ۱۶ ، صص ۸۵ - ۷۸.
حاجی‌بیلی، جیحون، «چهار یادبود در تاریخ جمهوری آذربایجان»، قفقاز در تاریخ معاصر، نشر شیرازه، تهران، ۱۳۷۷ .
خسروپناه، محمدحسین، «کارنامه و روزگار ایرانیان مهاجر در قفقاز، ۱۹۰۰ - ۱۹۲۰» نگاه نو، شمارهٔ ۴۳ ، زمستان ۱۳۷۸ .
دومون، پل، «باکو چهارراه انقلاب، ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱»، قفقاز در تاریخ معاصر، ترجمهٔ کاوه بیات و بهنام جعفری، انتشارات پروین، تهران، ۱۳۷۱ .

ساعد، محمد، «انقلاب کمونیستی در قفقاز»، سیزدهمین سالنامهٔ دنیا، ۱۳۳۶ .
سیمونیان، هـراچیک، «واپسین تلاش: مذاکـرات داشنـاک‌ها و بلشویک‌هـا در ریگـا، ۱۹۲۱»، قـفقـاز در تاریخ معاصر.
کوزوک، پ، «انقلاب و شوراییگردانی در شمال قفقاز»، قفقاز در تاریخ معاصر، (به کوشش کاوه بیات)، نشر شیرازه، تهران، ۱۳۷۷ .

کتاب‌ها و مقالات انگلیسی

W. E. D. Allen and Paul Muratoff, *Caucasian Battlefields, A History of The Wars On The Turco - Caucasian Border, 1828 - 1921*, Cambridge University Press, 1953.

L. Altstadt Audry L. *The Azerbaijani Turks, Power and Identity Under Russian Rule*, Hoover Institution Press, California, 1992.

Bayat, Mangol, *Iran's First Revolution*, Oxford University Press, New York, 1999.

Chaqueir, Cosroe, *The Soviet Socialist Republic of Iran, 1921, Birth of The Trauma*, University of Pittsburgh Press, pittsburgh, 1995.

Fromkim, David, *A Peace To End All Peace, Creating The Modern Middle East, 1914 - 1922.* Penguin Books, London, 1991.

Gilmour, David, *Curzon*, Papermac, London, 1995.

Goldstein, Erik, *Winning the Peace, British Diplomatic Strategy, Peace Planning and The Paris Peace Conference, 1916 - 1920,* Clarendon Press, Oxford, 1991.

Hovannisian, Richard, G. *Armenia on The Road to Independence, 1918,* University of California Press, Berkeley, 1967.

----------------------------------. *The Republic of Armenia,* vol, 1, University of California Press, Berkely, 1971.

----------------------------------. *The Republic of Armenia, from Versaille to London, 1919 - 1920,* vol. II, University of California Press, Berekeley, 1982.

----------------------------------. *The Armenian Republic, vol, III, From London To Sevre, February - August 1920,* University of California Press, Berkeley, 1996.

----------------------------------. "Armenia and The Caucaus", in *Armenian Rewiew, No 27. spring 1979.*

James, Robert Rhodes, *Churchil: A Study in Failure 1900 - 1930,* Penguin Books, London, 1973.

Firouz Kazemzadeh, *The Struggle for Transcaucasia (1917 - 1921)*, Philosophical Library, New York, 1951.

Mawdsley, Ewan, *The Russian Civil War,* Boston, Unwin Hyman, Inc., 1987.

Nassibian, Akaby, *Britain and The Armenran Question*, Groom Helm, London, 1984.

Pearce, Brian, *The Staroslesky Problem, 1919 - 1220,* UCL Press, London 1995.

Persits, Moisei, *A shame Faced Intervention, The Soviet intervention in Iran 1920 - 1921,* Russian Center for Strategic Research and International Studies, Moscow, 1999.

Pipes, Richard, *The Formation of the Soviet Union,* New York, Atheneum, 1974.

Seifpour Fatemi, Nasrollah, *Diplomatic History of Persia, 1919 - 1923, Anglo - Russian Power Politics in Iran*, Russel F. Moore Co. New York, 1952.

Spector, Ivar, *The Soviet Union and The Muslim, 1917 - 1925,* University of Washington Press, 1959.

Swietochowski, Tadeusz, *Russian Azerbaijan; The Shaping of National Identify in a Muslim Community*, Cambridge University Press, 1985.

--------------------------------. *Russia and Azerbaijan: A Borderland in Transition*, Columbia University Press New York, 1995.

Stanwood, Fredrick, *War, Revolution and British Imperialism in Central Asia*, Ithaca Press, London, 1983.

Taylor, A. J.. P. *English History, 1914 - 1945*, Pelican Book, London, 1970.

Ullman, Richard, H. *The Anglo - Soviet Relation, 1917 - 1921*, 3 vol, vol. 3, *The Anglo - Soviet Accord*, Princeton University Press, 1972.

Volodarsky, Mikhail, *The Soviet Union and It's Southern Neighbours, Iran and Afghanistan 1917 - 1933*, Frank Cass, London, 1994.

Walker Christopher, J. *Armenia, The Survival of A Nation*, Croom Helm, London, 1983.

Gökay, Bülent, "Turkish Settlement and The Caucasus, 1918 - 1920" in Sylvia Kedourie, *Turkey, Identity, Democracy, Politics*, Frank Cass Publishers, London, 1998.

Daulet, Shafiga, "The First All Muslim Congress of Russia, Moscow, 1 - 11 May 1917" in *Central Asian Survey*, Vol. 8, No 1, pp 21 - 47, 1980.

کتاب‌ها و مقالات ترکی

زیادخان، عادل‌خان، آذربایجان حقنده تاریخی، ادبی و سیاسی معلومات، باکوده حکومت مطبعه سنده باصلدی، ۱۳۳۸ هجری / ۱۹۱۹ میلادی.

AzƏRBAYCAN Tarixi, ƏN QƏDIM DOVRLƏRDΘN XX ƏSRIN ƏVVƏLLƏRINƏ QƏDƏR, Бakbl, ELM, 1993.

Belen, Fahri, 20 nci *Yuzyilda Osmanli Devliti, Remzi Kitabevi, Istanbul, 1973.*

ӘЛJAOРлЫ, ИлТиФat, "ЧӘНуБ. rәрБи ГАФrАз (rApc) ДЕМokpatИk РЕслуБлиkacbi Вә АРАз - Турk РЕслуБлиkАcbI", *MÜSAVAT,* No. 1 (5) 1993.

Gökdemir, Ahmet Ender, *Cenub - I Garbt Kafkas Hükumeti*, Atatürk Arastirma Merkezi, Ankara, 1998.

MəMMəд3Адə, Мир3А БАЛА, *МИппИ А3əRБАЈЧАН həpəkatbl,* БАkbI, НичАТ, 1992.

НəсиБ3Адə (Nəsibli), НəсиБ, А3 əрБАЈЧАН ДЕМokpAtиk РЕслуБ - ЛиkAcbI, БАКЫ, ЕлМ, 1990.

----------------------------------.AzəRBAycANiN Geopolitikasi və Neft, XAzər universitəsi Nəsriyyati Baki, 2000.

ЗеjНалоВ, ри3ВаН və ХалəДДиН ИБраhиМли, "Müsavat ЛАрТиЈАсblНЫН 1920 - чи 27 АлРЕл ИсТиАсbIНдАН СОНРАkbI Ф ƏАл33əТи TARNXиНдəН" *Musavat* No. 1 (5) 1993, No. 2 (6) 1994.

نشریات

روزنامه‌ها

ارشاد، ایران، جنگل، رعد، رهنما، زبان آزاد، ستارهٔ ایران، شرق، کوکب ایران، نوبهار.

مجلات

آینده ، تاریخ معاصر، دنیا (سالنامه)، نگاه نو.

نمایه

آ

الف

پ

ت

ث

ج

ذ

ر

ص

ض

ط

گ

ل

ن

ی

In the Name of God

Storm over the Caucasus

A Glance at the Iranian Regional Relations with the Republics of Azerbaijan, Armenia and Georgia in the First Period of Independence 1917-1921

by:

Kaveh Bayat

The Center for Documents and Diplomatic History

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۶۱-۰۶۵-۴



۱۳۸۹-۲

بها: ۵۳۰۰۰ ریال